

پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد هفتم

کتابخانه کربلا



آیه الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری
جمعیت از فضلا و دانشمندان



فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین (ع): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع) - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP۳۸/۰۲/م۷ ۹

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطو - سعید داودی - احمد قدسی
و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین (ع) / ج ۷

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۸۲۳ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

کتاب برگزیده سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد هفتم

آیت الله العظمی مکارم شیرازی
با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

فهرست مطالب

۱۷	خطبه ۱۸۱
۱۸	خطبه در یک نگاه
۲۱	شرح و تفسیر: سرنوشت خرده گیران لجوج
* * *	
۲۵	خطبه ۱۸۲
۲۶	خطبه در یک نگاه
۲۹	بخش اول
۲۹	شرح و تفسیر: آنچه شایسته شکر اوست
۳۳	بخش دوم
۳۴	شرح و تفسیر: این آسمان با عظمت نشانه‌ای از اوست
۳۹	بخش سوم
۴۰	شرح و تفسیر: احاطه علمی او به همه چیز
۴۴	نکته:
۴۴	انواء چیست؟
۴۷	بخش چهارم
۴۸	شرح و تفسیر: عجز ما از درک صفات او
۵۴	نکته‌ها:
۵۴	۱- رمز پیچیدگی صفات خدا
۵۶	۲- عرش و کرسی چیست؟
۵۸	بخش پنجم
۵۹	شرح و تفسیر: کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟
۶۲	نکته‌ها:
۶۲	۱- شوکت سلیمان <small>علیه السلام</small> و مرگ او
۶۴	۲- عمالقه کیانند

۶۵	۳- فراعنة مصر
۶۵	۴- اصحاب رس؟
۶۷	بخش ششم
۶۷	شرح و تفسیر: ویژگیهای آن مرد الهی
۷۱	نکته:
۷۱	اشاراتی به قیام مهدی
۷۳	بخش هفتم
۷۴	شرح و تفسیر: آنچه لازم بود، گفتم!
۷۹	بخش هشتم
۸۰	شرح و تفسیر: همگی آماده جهاد شوید!
۸۳	نکته‌ها:
۸۳	یاران با وفای امام (علیه السلام)
۸۳	۱. عمّار یاسر
۸۵	۲. ابن تیّهان
۸۵	۳. ذوالشهادتین
۸۶	۴. قیس بن سعد بن عباده
۸۶	۵. ابویوب انصاری

* * *

۸۹	خطبة ۱۸۳
۸۹	خطبه در یک نگاه
۹۱	بخش اول
۹۲	شرح و تفسیر: نقش پیامبران در هدایت امتها
۹۷	بخش دوم
۹۸	شرح و تفسیر: هدایت الهی در سایه قرآن
۱۰۳	نکته‌ها:
۱۰۳	۱. یکسان بودن حکم خدا در اولین و آخرین

۱۰۶.....	۲. قرآن ناطق است یا صامت؟
۱۰۷.....	بخش سوم.....
۱۰۸.....	شرح و تفسیر: جایگاه عظیم تقوا.....
۱۱۵.....	بخش چهارم.....
۱۱۶.....	شرح و تفسیر: عذاب هولناک قیامت!.....
۱۱۹.....	بخش پنجم.....
۱۲۰.....	شرح و تفسیر: آزمون الهی.....
۱۲۷.....	بخش ششم.....
۱۲۷.....	شرح و تفسیر: به همسایگان الهی بپیوندید.....
۱۳۰.....	نکته:.....
۱۳۰.....	طریق سیر و سلوک الی الله.....

* * *

۱۳۳.....	خطبة ۱۸۴.....
۱۳۳.....	خطبه در یک نگاه.....
۱۳۵.....	شرح و تفسیر: خاموش باش ای روسیاه!.....
۱۳۷.....	نکته:.....
۱۳۷.....	بُرج بن مُسهر کیست؟.....

* * *

۱۳۹.....	خطبة ۱۸۵.....
۱۳۹.....	خطبه در یک نگاه.....
۱۴۱.....	بخش اول.....
۱۴۲.....	شرح و تفسیر: این گونه باید خدا را شناخت.....
۱۵۱.....	بخش دوم.....
۱۵۱.....	شرح و تفسیر: ابعاد و جودی پیامبر اسلام ﷺ.....
۱۵۵.....	بخش سوم.....
۱۵۷.....	شرح و تفسیر: قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ.....

نکته:	۱۶۴
زندگی بسیار شگفت‌انگیز مورچه‌ها	۱۶۴
بخش چهارم	۱۶۷
شرح و تفسیر: نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!	۱۶۷
نکته:	۱۷۳
جلوه‌هایی از برهان نظم	۱۷۳
بخش پنجم	۱۷۵
شرح و تفسیر: به ساختمان ملخ نگاه کن!	۱۷۵
نکته:	۱۷۸
زندگی عجیب ملخها	۱۷۸
بخش ششم	۱۸۱
شرح و تفسیر: راستی او بزرگ است!	۱۸۲
نکته:	۱۸۷
درس‌هایی بزرگ در جمله‌های کوتاه	۱۸۷



خطبه ۱۸۶	۱۸۹
خطبه در یک نگاه	۱۸۹
بخش اول	۱۹۱
شرح و تفسیر: نکات دقیقی درباره صفات خدا	۱۹۲
نکته:	۲۰۰
چگونگی جمع ضدین	۲۰۰
بخش دوم	۲۰۳
شرح و تفسیر: بخش سوم	۲۱۱
شرح و تفسیر	۲۱۲
بخش دیگری از اوصاف بی‌نظیر او	۲۱۲
بخش چهارم	۲۱۹

۲۲۰	شرح و تفسیر: باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش
۲۲۷	بخش پنجم
۲۲۸	شرح و تفسیر: حتی قادر به خلق پشه‌ای نیستند!
۲۳۰	نکته‌ها:
۲۳۰	۱. معاد جسمانی و اعاده معدوم
۲۳۲	۲. آفرینش شگفت پشه‌ها!
۲۳۵	بخش ششم
۲۳۶	شرح و تفسیر: من نکردم خلق تا سودی کنم!
۲۳۹	نکته:
۲۳۹	آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟
۲۴۲	بخش هفتم
۲۴۴	شرح و تفسیر: تداوم خلقت و فنا

* * *

۲۴۷	خطبه ۱۸۷
۲۴۷	خطبه در یک نگاه
۲۴۹	بخش اول
۲۵۰	شرح و تفسیر: حوادث وحشتناکی در پیش است!
۲۵۵	نکته:
۲۵۵	حوادث سخت و دردناک آخر الزمان
۲۵۷	بخش دوم
۲۵۷	شرح و تفسیر: دستورهایی برای نجات از فتنه
۲۶۰	نکته:
۲۶۰	کنار رفتن از برابر امواج فتنه‌ها

* * *

۲۶۱	خطبه ۱۸۸
۲۶۱	خطبه در یک نگاه

۲۶۳	بخش اول.....
۲۶۳	شرح و تفسیر: توصیه به تقوا و شکر.....
۲۶۷	بخش دوم.....
۲۶۸	شرح و تفسیر: بهترین واعظا!.....
۲۷۱	نکته:.....
۲۷۱	مرگ را فراموش نکنید.....
۲۷۳	بخش سوم.....
۲۷۳	شرح و تفسیر: راه نجات.....

* * *

۲۷۷	خطبه ۱۸۹.....
۲۷۷	خطبه در یک نگاه.....
۲۷۹	بخش اول.....
۲۷۹	شرح و تفسیر: ایمان‌های پایدار و ناپایدار.....
۲۸۱	نکته‌ها:.....
۲۸۱	عوامل پایداری ایمان.....
۲۸۳	بخش دوم.....
۲۸۴	شرح و تفسیر: هر چه می‌خواهید برسید.....
۲۹۰	نکته:.....
۲۹۰	نقش هجرت در اسلام.....

* * *

۲۹۳	خطبه ۱۹۰.....
۲۹۳	خطبه در یک نگاه.....
۲۹۵	بخش اول.....
۲۹۵	شرح و تفسیر: پیامبر رحمت و جهاد.....
۲۹۹	بخش دوم.....
۲۹۹	شرح و تفسیر: مشکلاتی که در پیش رو دارید!.....

۳۰۳	بخش سوم.....
۳۰۴	شرح و تفسیر: احوال محشر!.....
۳۱۱	بخش چهارم.....
۳۱۱	شرح و تفسیر: آماده سفر آخرت باشید.....
۳۱۵	بخش پنجم.....
۳۱۵	شرح و تفسیر: هر کاری وقتی دارد!.....
۳۱۷	نکته:.....
۳۱۷	قیامهای نابهنگام.....

* * *

۳۱۹	خطبه ۱۹۱.....
۳۱۹	خطبه در یک نگاه.....
۳۲۱	بخش اول.....
۳۲۲	شرح و تفسیر: خلقت بدیع خداوند.....
۳۲۹	بخش دوم.....
۳۳۰	شرح و تفسیر: تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است.....
۳۳۵	بخش سوم.....
۳۳۶	شرح و تفسیر: ندای بیدارگر تقوا را بشنوید.....
۳۴۳	بخش چهارم.....
۳۴۴	شرح و تفسیر: سرنوشت دنیا و دنیاپرستان.....

* * *

۳۵۱	خطبه ۱۹۲.....
۳۵۲	خطبه در یک نگاه.....
۳۵۵	بخش اول.....
۳۵۶	شرح و تفسیر: شیطان بنیانگذار اساس تعصب!.....
۳۶۱	بخش دوم.....
۳۶۲	شرح و تفسیر: از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!.....

- نکته‌ها:..... ۳۶۵.
- ۱- مسئله حبط اعمال..... ۳۶۵.
- ۲- آیا ابلیس فرشته بود؟..... ۳۶۶.
- ۳- تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!..... ۳۶۷.
- ۴- یکسان بودن حکم خدا درباره همگان..... ۳۶۸.
- بخش سوم..... ۳۶۹.
- شرح و تفسیر: او خطرناک‌ترین دشمن شماست..... ۳۷۰.
- بخش چهارم..... ۳۷۹.
- شرح و تفسیر: مانند شیطان و قابیل نباشید..... ۳۸۰.
- بخش پنجم..... ۳۸۷.
- شرح و تفسیر: از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید..... ۳۸۹.
- نکته:..... ۳۹۸.
- رابطه تکبر و تعصب..... ۳۹۸.
- بخش ششم..... ۴۰۱.
- شرح و تفسیر: تکبر برای هیچ‌کس روا نیست..... ۴۰۲.
- نکته:..... ۴۰۷.
- رفع یک اشتباه..... ۴۰۷.
- بخش هفتم..... ۴۰۹.
- شرح و تفسیر: درس دیگری از داستان موسی بن عمران..... ۴۱۰.
- بخش هشتم..... ۴۱۵.
- شرح و تفسیر: چرا زندگی انبیا ساده بود؟..... ۴۱۶.
- بخش نهم..... ۴۱۹.
- شرح و تفسیر: درس عجیب دیگری از خانه خدا..... ۴۲۰.
- بخش دهم..... ۴۲۷.
- شرح و تفسیر: چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟..... ۴۲۸.
- نکته..... ۴۳۲.

۴۳۲	«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا!»
۴۳۵	بخش یازدهم
۴۳۶	شرح و تفسیر: هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست
۴۴۱	نکته:
۴۴۱	فلسفه عبادات
۴۴۳	بخش دوازدهم
۴۴۴	شرح و تفسیر: تعصب بی دلیل
۴۴۷	بخش سیزدهم
۴۴۸	شرح و تفسیر: جای تعصب اینجاست!
۴۵۱	نکته:
۴۵۱	تعصبات منفی و مثبت
۴۵۳	بخش چهاردهم
۴۵۴	شرح و تفسیر: از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید
۴۵۷	بخش پانزدهم
۴۵۸	شرح و تفسیر: عوامل پیروزی مؤمنان پیشین
۴۶۱	بخش شانزدهم
۴۶۲	شرح و تفسیر: اتحاد و پراکندگی، مهم ترین عامل پیروزی و شکست
۴۶۵	بخش هفدهم
۴۶۶	شرح و تفسیر: از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!
۴۷۰	نکته:
۴۷۰	قطره ها و دریا!
۴۷۳	بخش هیجدهم
۴۷۴	شرح و تفسیر: اسلام به شما قدرت و عظمت داد
۴۷۷	بخش نوزدهم
۴۷۸	آینده تاریکی در انتظار شماست!
۴۷۹	شرح و تفسیر: از تعصب و تفرقه بپرهیزید

۴۸۷	بخش بیستم
۴۸۷	شرح و تفسیر: من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم
۴۹۰	نکته:
۴۹۰	ذوالثدیة کیست؟
۴۹۵	بخش بیست و یکم
۴۹۷	شرح و تفسیر: پرورش در آغوش پیامبر
۵۰۴	نکته‌ها:
۵۰۴	۱- رابطه بسیار نزدیک علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۵۰۵	۲- داستان غار حرا
۵۰۶	۳- برنامه ویژه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت
۵۰۹	بخش بیست و دوم
۵۱۲	شرح و تفسیر: معجزه حرکت درخت
۵۱۷	نکته‌ها:
۵۱۷	۱- معجزه شجره در روایات اسلامی
۵۱۸	۲- فرق میان سحر و معجزه
۵۲۱	بخش بیست و سوم
۵۲۱	شرح و تفسیر: من از این گروهم!

* * *

۵۲۷	خطبه ۱۹۳
۵۲۸	خطبه در یک نگاه
۵۲۹	پاسخ به یک سؤال
۵۳۱	بخش اول
۵۳۲	شرح و تفسیر: صفات والای پرهیزکاران
۵۴۸	نکته:
۵۴۸	محورهای این بخش از خطبه
۵۵۰	بخش دوم

۵۵۱	شرح و تفسیر: برنامه شبانه پرهیزکاران
۵۵۴	نکته:
۵۵۷	بخش سوم
۵۵۸	شرح و تفسیر: برنامه روزانه پرهیزکاران
۵۶۲	نکته:
۵۶۲	آنها نقادان عمل خویشند
۵۶۵	بخش چهارم
۵۶۶	شرح و تفسیر: دوازده وصف دیگر
۵۷۷	بخش پنجم
۵۷۸	شرح و تفسیر: نه وصف مهم دیگر
۵۹۱	سرنوشت همّام پس از شنیدن این خطبۀ تکان دهنده
۵۹۴	نکته:
۵۹۴	نگاه دیگری به خطبۀ همّام

* * *

۵۹۷	خطبۀ ۱۹۴
۵۹۷	خطبه در یک نگاه
۵۹۹	بخش اول
۵۹۹	شرح و تفسیر: مشکلات عظیم رسالت
۶۰۵	بخش دوم
۶۰۶	شرح و تفسیر: خطر منافقان!
۶۱۳	بخش سوم
۶۱۴	شرح و تفسیر: برنامه ریزی دقیق منافقان!
۶۱۶	نکته:
۶۱۶	نفاق و منافقان در طول تاریخ

* * *

۶۲۱	خطبۀ ۱۹۵
-----	----------

- خطبه در یک نگاه..... ۶۲۱
- بخش اول..... ۶۲۳
- شرح و تفسیر: قیام پیامبر در شرایط بسیار سخت..... ۶۲۴
- بخش دوم..... ۶۲۹
- شرح و تفسیر: خوان نعمت بی دریغش همه جاگسترده است..... ۶۳۰
- بخش سوم..... ۶۳۷
- شرح و تفسیر: دورنمای هول انگیز قیامت..... ۶۳۸

* * *

- خطبه ۱۹۶**..... ۶۴۵
- خطبه در یک نگاه..... ۶۴۵
- بخش اول..... ۶۴۷
- شرح و تفسیر: دریای هولناک دنیا..... ۶۴۸
- بخش دوم..... ۶۵۱
- شرح و تفسیر: تا فرصت باقی است کاری کنید..... ۶۵۱

* * *

- خطبه ۱۹۷**..... ۶۵۳
- خطبه در یک نگاه..... ۶۵۳
- بخش اول..... ۶۵۵
- شرح و تفسیر: پیوسته گوش بر فرمان بودم!..... ۶۵۵
- بخش دوم..... ۶۵۹
- شرح و تفسیر: چه کسی از من سزاوارتر است..... ۶۶۰
- حوادث دردناک هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن..... ۶۶۵

* * *

- خطبه ۱۹۸**..... ۶۶۹
- خطبه در یک نگاه..... ۶۷۰
- بخش اول..... ۶۷۱

۶۷۱	شرح و تفسیر: احاطه علمی پروردگار
۶۷۵	بخش دوم
۶۷۷	شرح و تفسیر: تقوای الهی سرچشمه تمام خوشبختیها
۶۸۵	بخش سوم
۶۸۶	شرح و تفسیر: ارزش والای اسلام
۶۹۷	بخش چهارم
۶۹۸	شرح و تفسیر: ظهور اسلام همچون بهاران بود
۷۰۰	پاسخ به یک سؤال مهم
۷۰۱	نکته:
۷۰۱	آری او بهار بود!
۷۰۳	بخش پنجم
۷۰۵	شرح و تفسیر: ویژگی‌های مهم قرآن
۷۱۵	نکته‌ها:
۷۱۵	۱- عظمت قرآن از دیدگاه امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small>
۷۱۸	۲- دانشمندان بیگانه و قرآن
* * *	
۷۲۱	خطبه ۱۹۹
۷۲۱	خطبه در یک نگاه
۷۲۳	بخش اول
۷۲۴	شرح و تفسیر: اهمیت فوق العاده نماز
۷۳۰	نکته:
۷۳۰	نقش نماز در تربیت انسان
۷۳۳	بخش دوم
۷۳۳	شرح و تفسیر: برکات زکات
۷۳۶	نکته:
۷۳۶	زکات رکن مهم جامعه اسلامی

۷۳۹	بخش سوم
۷۳۹	شرح و تفسیر: اهمیت ادای امانت
۷۴۲	نکته‌ها:
۷۴۲	۱- دو مطلب مهم و پیچیده
۷۴۴	۲- مهمترین نشانه ایمان
۷۴۷	بخش چهارم
۷۴۷	شرح و تفسیر: در خلوت و جلوت با شماست

* * *

۷۵۱	خطبه ۲۰۰
۷۵۱	خطبه در یک نگاه
۷۵۳	شرح و تفسیر: سیاست‌های او آمیخته با گناه است
۷۵۶	نکته
۷۵۶	سیاست انسانی و سیاست شیطانی

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ أَرْسَلَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ، يَعْلَمُ لَهُ عِلْمُ أَحْوَالِ قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ، قَدْ هَمُّوا بِاللِّحَاقِ بِالْحَوَارِجِ، وَكَانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ عليه السلام، فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ لَهُ: «أَأْمِنُوا فَقَطُّنُوا^۱، أَمْ جَبِنُوا فَطَّعَنُوا^۲؟» فَقَالَ الرَّجُلُ: بَلْ طَّعَنُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ عليه السلام:

از سخنان امام عليه السلام است

امام عليه السلام یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه که تصمیم داشتند

۱. سند خطبه:

با توجه به ارتباط و پیوند این خطبه با خطبه ۴۴، صاحب مصادر اسناد آن را ذیل خطبه ۴۴ آورده است. او می‌گوید:

افراد متعددی که قبل از سید رضی بوده‌اند داستان این گروه را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله طبری مورخ معروف در تاریخ خود در حوادث سال ۳۸ هجری و ثقفی در کتاب الغارات و بلاذری در انساب الاشراف. گروه دیگری نیز مانند ابن عساکر در تاریخ دمشق و ابوالفرج اصفهانی در الأغانی در شرح حال منقلة بن هبيرة آن را ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۴۵۱-۴۵۲ و جلد ۲، صفحه ۴۴۱).

۲. «قطنوا» از ریشه «قطن» بر وزن «فنون» به معنای اقامت گزیدن و توطن کردن است.

۳. «طعنوا» از ریشه «طعن» بر وزن «رهن» نقطه مقابل قطن و به معنای کوچ کردن است.

به سبب ترس از او به گروه خوارج پیوندند، اطلاعاتی کسب کند. پس از بازگشت، امام علیه السلام از او پرسید آیا احساس امنیت کردند و ماندند یا ترسیدند و کوچ کردند؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان ترسیدند و کوچ کردند. در اینجا امام علیه السلام سخن زیر را ایراد فرمود:

خطبه در یک نگاه

برای آگاهی از اشاراتی که در این گفتار امام علیه السلام آمده لازم است شأن ورود آن را قبلاً بدانیم.

ماجرا چنین بود که مردی به نام «خریت بن راشد» از قبیله «بنی ناجیه» بعد از ماجرای حکمین با سی نفر (و طبق روایت طبری سیصد نفر) از یارانش نزد امام علیه السلام آمد و با جسارت خاصی به حضرت عرض کرد: «وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ لَا أُطِيعُ أَمْرَكَ وَلَا أُصَلِّيُ خَلْفَكَ وَ إِنِّي عَدَاؤُ مُقَارِقُكَ؛ به خدا سوگند ای علی من فرمان تو را اطاعت نمی‌کنم و پشت سرت نماز نمی‌خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد».

امام علیه السلام به او فرمود: «تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ إِذَا تَعْصَى رَبِّكَ وَ تَنَكَّبْتُ عَهْدَكَ وَ لَا تَضُرُّ إِلَّا نَفْسَكَ؛ مادرت به عزایت بنشینند! با این کار معصیت خدا می‌کنی و پیمان خویش را می‌شکنی و تنها به خویشتن ضرر می‌زنی». بگو ببینم چرا این کار را می‌کنی؟ عرض کرد: برای اینکه افراد را به حکمیت درباره کتاب خدا پذیرفتی و در برابر حق ضعف نشان دادی، هنگامی که به پیروزی نزدیک بودی، به همین دلیل من از تو جدا می‌شوم.

فرمود: بیا تا من نکته‌هایی از کتاب خدا را به تو بیاموزم و درباره سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با تو سخن بگویم و اموری از حق را برای تو بگشایم که من از آن آگاه‌ترم شاید آنچه را اکنون انکار می‌کنی بپذیری و از آنچه آگاه نیستی آگاه شوی.

او گفت: (اکنون آمادگی ندارم) من نزد تو خواهم آمد. فرمود: مراقب باش شیطان تو را فریب ندهد و جهل و نادانی تو را سبک سر نسازد. به خدا سوگند اگر به سخن من گوش فرا

دهی تو را به راه راست هدایت می‌کنم.^۱

این مرد سبک مغز تصمیم گرفت با قوم خود به خوارج بپیوندد و به سرنوشت شوم آنها گرفتار شود. و به دنبال همین ماجرا بود که امام علیه السلام یکی از یاران خود را برای تحقیق حال به دنبال او فرستاد شاید از تصمیم زشت خود منصرف شده باشد؛ ولی چیزی نگذشت که فرستاده امام علیه السلام خبر آورد که او با یارانش کوفه را به سوی خوارج ترک کرده‌اند.

* * *

۱. تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۷۶ به بعد با تلخیص و شرح ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۱۲۸. در این باره شرح بیشتری در ذیل خطبه ۴۴ آورده‌ایم.

بُعْدًا لَهُمْ ﴿كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ﴾! أَمَا لَوْ أَشْرَعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَ صُبَّتِ
 السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ، لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ. إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ
 اسْتَفْلَهَمَ، وَ هُوَ عَدَا مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ، وَ مُتَخَلِّ عَنْهُمْ. فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنْ
 الْهُدَى، وَ أَرْكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى، وَ صَدَّهُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَ جِمَاحِهِمْ فِي
 النَّيْبِ.

ترجمه

(این فراریان) از رحمت خدا به دور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند، آگاه باشید آنها (افراد غافل و بی خبری هستند که) اگر نوک نیزه‌ها به سوی آنان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان ببارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه و جدایی کرده؛ ولی فردای قیامت از آنها بیزار می‌جوید و خود را کنار خواهد کشید. آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت گام نهادند.

شرح و تفسیر

سرنوشت خرده‌گیران لجوج

همانگونه که در شأن ورود این کلام گذشت، سخن از گروه کوچک نادان و متعصبی است که به امام‌ها علیهم‌السلام خرده می‌گرفتند که چرا به حکمیت در برابر قرآن تن دادی؟! حال آنکه آنها و امثالشان بودند که برای پذیرش این امر در ماجرای صفین امام را تحت فشار قرار دادند و بدتر از آن اینکه به دنبال این اعتراض از امام‌ها علیهم‌السلام که کانون هدایت بود بریدند و

به خوارج، سرچشمه تعصب و ضلالت پیوستند.

امام (علیه السلام) در این سخن عوامل بدبختی و تیره روزی این گروه گمراه را تشریح می‌کند تا دیگران در این دام نیفتند، می‌فرماید: «از رحمت خدا به دور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند»؛ ﴿بُعْدًا ۱ لَهُمْ﴾ ﴿كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ﴾!.

این تعبیر ممکن است اشاره به همان تعبیری باشد که در قرآن مجید درباره قوم ثمود آمده، می‌فرماید: ﴿أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ﴾^۲ که نفرینی است برای قوم سرکش و بت پرست شعیب و نیز می‌تواند اشاره به جهات مشترکی باشد که بین این قوم گمراه و قوم شعیب و قوم صالح وجود داشت؛ آنها مردم بسیار متکبر و خودخواه و لجوجی بودند که داستانشان در قرآن مجید در سوره‌های متعدد از جمله سوره هود آمده است.

سپس می‌افزاید: «آگاه باشید آنها (افراد غافل و بی‌خبری هستند که) اگر نوک نیزه‌ها به سوی آنان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان ببارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه و جدایی کرده، ولی فردای قیامت از آنها بیزاری می‌جوید و خود را کنار خواهد کشید»؛ ﴿أَمَّا لَوْ أُشْرِعَتْ ۳ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَ صَبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ ۴، لَقَدْ نِدْمُوا عَلَىٰ مَا كَانَ مِنْهُمْ. إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ اسْتَفْلَهُمْ ۵، وَ هُوَ عَدَاؤُ مُتَبَرِّئٍ مِنْهُمْ، وَ مُتَخَلِّفٌ عَنْهُمْ﴾.

این سخن در حقیقت اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بارها درباره طاغیان غافل آمده است که وقتی سوار کشتی می‌شوند و میان امواج خروشان دریا گرفتار

۱. «بُعْدًا» مفعول مطلق برای فعل محذوف و برای تأکید آمده است و در تقدیر چنین است: «أُبْعِدَهُمُ اللَّهُ بُعْدًا».

۲. هود، آیه ۹۵.

۳. «أُشْرِعَتْ» از ماده «شرع» در اصل به معنای رفتن به آبگاه یا گشودن راهی به سوی آب است و هرگاه این واژه در مورد «رماح» (نیزه‌ها) رود به معنای متوجه ساختن و نشانه‌گیری کردن است.

۴. «هامات» جمع «هام» به معنای سر است.

۵. «استفله» از ریشه «فل» بر وزن «شل» به معنای شکسته یا پراکنده شدن است.

می‌گردند پرده‌های غفلتشان کنار می‌رود و به خدا متوجه می‌شوند ولی هنگامی که به ساحل نجات می‌رسند باز در همان خواب غفلت فرو می‌روند.^۱

نیز اشاره به چیزی است که قرآن کراراً بیان فرموده که در روز قیامت شیطان^۲ و پیشوایان گمراه^۳ از پیروان خود بیزاری می‌جویند.

و در ادامه این سخن می‌فرماید: «آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت گام نهادند» (فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَىٰ، وَأَرْتَكَاسِهِمْ^۴ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَىٰ، وَ صَدَّهُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَ جَمَّاحِهِمْ^۵ فِي التَّيْبَةِ).

اشاره به اینکه نتیجه آن لجاجت و خیره سری سرگردانی در وادی ضلالت و دور شدن از مسیر هدایت است و این عاقبت شومی است که هر انسان لجوج و خیره‌سر و جاهل و بی‌خبر برای خود فراهم می‌سازد.

قابل توجه است که از این کلام و از مقدمه تاریخی که برای آن ذکر شد به خوبی استفاده می‌شود که امام حتی نسبت به افراد لجوج و متعصب و بدزبان نیز مهربان بود و تا می‌توانست در اصلاح آنان می‌کوشید و هرگاه مواعظ سودمند، مؤثر واقع نمی‌شد آن‌ها را با سخنانی کمی خشن تر سرزنش می‌کرد و سرانجام کارشان را در دنیا و آخرت به آنان نشان می‌داد شاید به راه حق بازگردند.



۱. عنكبوت، آیه ۶۵.

۲. حشر، آیه ۱۶.

۳. بقره، آیات ۱۶۶-۱۶۷.

۴. «ارتکاس» از ریشه «رکس» بر وزن «مکت» به معنای وارونه شدن و برگشتن چیزی است.

۵. «جماح» و «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوي عَنْ نَوْفِ الْبَكَّالِيِّ قَالَ: خَطَبْنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِالْكُوفَةِ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ، نَصَبَهَا لَهُ جُعْدَةُ^۲ بِنْتُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِي، وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ^۳ مِنْ صُوفٍ وَ حَمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ، وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ، وَ كَأَنَّ جَبِينَهُ ثَفْنَةٌ^۴ بَعِيرٍ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱. سند خطبه:

این خطبه آخرین خطبه‌ای است که امیرمؤمنان علی علیه السلام ایستاده آن را بیان فرمود، (و یک هفته بعد از آن شهید شد) زمخشری در کتاب ربیع الابرار بخشی از آن را آورده است و ابوشاکر لیثی نیز در عیون الحکم و المواعظ بخشی از آن را آورده و ابن اثیر در نهایه لغات مهمی از آن را تفسیر کرده و از تفاوت‌هایی که در کلمات این جمع نسبت به نقل نهج البلاغه دیده می‌شود چنین بر می‌آید که آنها این خطبه را از مصادر دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۵۱)

۲. جعدة بن هبيرة المخزومی خواهرزاده امیرمؤمنان علیه السلام (مادرش ام هانی خواهر حضرت و دختر ابوطالب است) مردی شجاع، دانشمند و نیرومند بود. عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد و از سوی علی علیه السلام به فرمانداری خراسان منصوب شد. (اسد الغابة، جلد ۱، صفحه ۲۸۵)

۳. «مدرعة» به معنای «جُبّه» (لباس شبیه پالتو)، از ریشه «درع» به معنای زره و پیراهن گرفته شده.

۴. «ثفنة» در اصل به معنای قسمتهایی از بدن شتر است که روی زمین قرار می‌گیرد و خشن می‌شود که در فارسی به آن پینه می‌گویند.

از خطبه‌های امام (علیه السلام) است

از «نوف بگالی» نقل شده که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کوفه روی قطعه‌ای سنگ، که «جعدة بن هبیره مخزومی» نصب کرده بود ایستاد در حالی که پیراهنی خشن از پشم بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما حمایل کرده بود و در پاهایش کفشی از لیف خرما بود و پیشانی‌اش از اثر سجده، پینه بسته بود، و این خطبه را ایراد کرد.

خطبه در یک نگاه

از پایان این خطبه استفاده می‌شود که امام (علیه السلام) آن را یک هفته قبل از شهادتش ایراد فرموده و هدفش از ایراد آن آماده ساختن مردم برای جهاد با معاویه و غارتگران شام بوده مردم دعوتش را اجابت کردند و هزاران هزار نفر برای جهاد با ستمگران آماده شدند؛ ولی افسوس...

امام (علیه السلام) در این خطبه برای آماده ساختن روح و جان مردم جهت مبارزه با دشمنان ستمگر به بیان چند نکته مهم می‌پردازد. در بخش اول و دوم و سوم این خطبه سخن از حمد و سپاس خداوند به میان آمده و همچنین، صفات جمال و جلال او، سپس یگانگی ذات مقدس و علم بی پایان خدا به همه ذرات وجود بیان شده و به اینکه ذات و وصف او برتر از آن است که در فکر و اندیشه ما بگنجد و حتی ملائکه مقربین نیز قادر بر این امر نیستند اشاره شده است.

حضرت در بخش چهارم تقوا و پاکدامنی و زهد در دنیا را وصف می‌کند و نمونه‌هایی از زندگی پیامبران بزرگ پیشین را مانند حضرت سلیمان بیان می‌دارد که با آن همه امکانات، زهد در دنیا را فراموش نکردند.

در بخش پنجم سرنوشت شوم گردنکشان جهان؛ مانند فراعنه و عمالقه و اصحاب الرّس بیان شده که پیامبران الهی را کشتند و برای خاموش کردن نور خداوند تلاش کردند اما چیزی نگذشت که فرمان مرگ آنها صادر شد و از صفحه روزگار محو شدند.

در بخش ششم اشاره سربسته‌ای به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت عدل الهی در سراسر جهان و بخشی از صفات و فضایل او می‌کند.

در بخش هفتم باز هم به موعظه و نصیحت مردم می‌پردازد و از بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا سخن می‌گوید و از شهیدان صفین که به فیض عظیم شهادت رسیدند یاد می‌کند و از عده‌ای از آنان، همچون عمار یاسر، ابن تیّهان و خزیمه ذوالشهادتین نام می‌برد و در فراغ آنها سخت می‌گرید و آنها را این گونه می‌ستاید که گروهی فرمان بردار بودند، سنت پیامبر رازنده کردند و بدعت را میراندند و همواره آماده جهاد بودند.

در هشتمین بخش با صدای رسا فرمان جهاد را صادر می‌کند و از همگان به شرکت در این میدان دعوت می‌فرماید.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ، وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ
إِحْسَانِهِ، وَ نَيْرِ بُرْهَانِهِ، وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ أَمْتِنَانِهِ، حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً، وَ
لِشُكْرِهِ أَدَاءً، وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا، وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا. وَ نَسْتَعِينُ بِهِ
أَسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ، مُؤَمِّلٍ لِنَفْعِهِ، وَ آثِقٍ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطَّوْلِ، مُدْعِنٍ
لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِّنْ رَّجَاهُ مُوقِنًا، وَ أَنَابًا إِلَيْهِ مُؤْمِنًا، وَ
حَنَعَ لَهُ مُدْعِنًا، وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا، وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا، وَ لَازِمًا بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا.

ترجمه

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می‌گردد. او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فزاینده‌اش سپاس می‌گوییم؛ سپاسی که آنچه را شایسته حق اوست ادا کند و آنچه در خور شکر اوست انجام دهد و ما را به ثوابش نزدیک سازد و موجب فزونی نعمتش گردد. و از او استعانت می‌جوییم استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیان‌ها مطمئن و به نعمتش معترف و کردار و رفتار به او اذعان دارد. به او ایمان داریم، ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او توجه دارد، ایمان کسی که در برابر او خاضع و با خلوص نیت به توحید او عقیده‌مند است. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می‌پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می‌شود.

شرح و تفسیر

آنچه شایسته شکر اوست

پیش از شروع در تفسیر خطبه لازم است اشاره‌ای به شخصیت «نوف بکالی» که راوی

اصلی این خطبه است داشته باشیم. در اینکه او از دوستان علی (علیه السلام) و به قولی دربان آن حضرت بود گفت و گویی نیست. بعضی معتقدند که از طایفه حمیر در یمن بوده و بعضی او را از طایفه همدان می‌دانند و در ضبط نام او نیز گفت و گو است: بعضی بکال (بر وزن فعّال) و بعضی پکال (بر وزن کتاب) و بعضی بکال (بر وزن طواف) خوانده‌اند. به هر حال او مردی پاکدل، با ایمان و وفادار بود.

* * *

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای آماده ساختن دل‌های مخاطبان و زدودن زنگار غفلت از آنان، نخست به سراغ حمد و شکر پروردگار می‌رود و بعد از ذات مقدّسش استعانت می‌جوید و سپس ایمان قاطع خود را به او ابراز می‌دارد.

در قسمت حمد و سپاس می‌فرماید: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می‌گردد»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ^۱ الْخَلْقِ، وَ عَوَاقِبُ الْأُمُورِ).

آری آغاز خلقت از اوست و عاقبت هم از آن اوست، همه موجودات این جهان از فیض وجود او سرچشمه گرفته و سرانجام به سوی او باز می‌گردند، که این اشاره‌ای است به مسئله معاد و رستاخیز.

در این جمله سخن از مبدئی بود که او را سپاس می‌گوییم؛ ولی این حمد و سپاس برای چیست؟ می‌فرماید: «او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فراینده‌اش سپاس می‌گوییم»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ، وَ نَيْرِ بُرْهَانِهِ، وَ نَوَامِي^۲ فَضْلِهِ وَ أَمْتِنَانِهِ).

تعبیر به «عَظِيمِ إِحْسَانِ» ممکن است اشاره به نعمت ایمان و عقیده خالصانه به پروردگار باشد (به قرینه «نَيْرِ بُرْهَانِهِ» که اشاره به دلایل آشکار است) و ممکن است اشاره

۱. «مصائر» جمع «مصیر» به معنای محل بازگشت است.

۲. «نوامی» جمع «نامیه» از ریشه «نمو» گرفته شده و به معنای چیزی است که دارای نمو و رویش است.

به نعمت حیات و آفرینش باشد که بزرگترین نعمت خداست؛ ولی تفسیر اول مناسب است.

جمله «وَنَوَامِي فَضْلِهِ وَأَمْتِنَانِهِ» اشاره به تکامل انسان در جنبه‌های مادی و معنوی است که از نعمتهای فزاینده خدا سرچشمه می‌گیرد.

آن‌گاه به بیان کیفیت این حمد و سپاس پرداخته، می‌فرماید: «سپاسی که آنچه شایسته حق اوست انجام دهد و آنچه در خور شکر اوست ادا کند و به ثوابش نزدیک سازد. و موجب افزونی نعمتش گردد»؛ (حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً، وَ لِشُكْرِهِ أَدَاءً، وَ إِلَيَّ ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا، وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا).

بدیهی است هیچ کس نمی‌تواند حق شکر و سپاس خدا را ادا کند، حتی همه انبیا و اولیا و فرشتگان مقرب از این کار عاجزند، بنابراین منظور ادای همان چیزی است که در توان آدمی است که موجب پاداش الهی و مزید نعمت او می‌شود.

به این ترتیب امام علیه السلام در این چند جمله حساب شده از یک طرف اشاره به صفات خداوند بخشنده نعمت می‌کند و از طرف دیگر اشاره‌ای به اصول نعمتهای گوناگون او و از سوی سوم کیفیت حمد و شکر را بیان می‌فرماید، و مجموعه کاملی در این زمینه ارائه می‌دهد.

بعد از حمد - همانگونه که در سوره «حمد» نیز شبیه آن آمده - به سراغ استعانت جستن از پروردگار می‌رود و می‌فرماید: «و از او استعانت می‌جوییم، استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیانها مطمئن و به نعمتش معترف و باکرदार و گفتار به او اذعان دارد»؛ (وَ نَسْتَعِينُ بِهِ أَسْتِعَانَةَ رَاجٍ لِفَضْلِهِ، مُؤْمَلٍ لِنَفْعِهِ، وَ آثِقٍ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطَّوْلِ^۱، مُذْعِنٍ^۲ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ).

۱. «طَوْل» به معنای نعمت و غنا و توان و امکانات آمده است و اصل این کلمه از طول، بر وزن «نور» گرفته شده و از آنجا که توان و قوه و امکانات ضامن بقا و ادامه وجود انسان است واژه «طَوْل»، بر وزن «قول» به آن اطلاق شده است.

این تعبیرات پنج‌گانه اشاره به مطالب مختلفی دارد؛ نخست سخن از امید به فضل خداوند در امور معنوی است؛ سپس امیدواری در منافع مادی، و در مرحله سوم اطمینان به دفع آفات و مضرات از بندگان و در مرحله چهارم در مقام اعتراف به نعمتها برآمدن و بالاخره در مرحله پنجم با قول و عمل حق شکر او را ادا کردن.

امام (علیه السلام) بعد از بیان حمد شایسته پروردگار و استعانت جستن کامل از ذرات پاک او به سراغ ابراز ایمان به ذات مقدس پروردگار می‌رود، ایمانی که همه امتیازات در آن جمع است و می‌فرماید: «به او ایمان داریم ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او متوجه شده، ایمان کسی که در برابر او خاضع و با خلوص نیت به توحید او عقیده‌مند است. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می‌پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می‌شود»؛ (وَ تُوْمِنُ بِهِ اِيْمَانَ مَنْ رَجَاهُ مُوقِنًا، وَ اَنْتَابَ اِلَيْهِ مُؤْمِنًا، وَ خَنَعَ لَهُ مُدْعِنًا، وَ اَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا، وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا، وَ لَازِبًا بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا).

بدیهی است ایمانی که واجد این صفات و دارای این آثار باشد برترین ایمان و محکمترین عقیده است و چنین ایمانی جز با پاکسازی صفحه دل از زنگار گناه و پرهیز از هواپرستی و تلاش و کوشش در طریق خودسازی و التجاء به درگاه پروردگار حاصل نمی‌شود.

ممکن است این سؤال برای خوانندگان عزیز پیش آید که چرا امام (علیه السلام) نخست از حمد و سپاس الهی و سپس استعانت به ذات پاک او سخن می‌گوید و در پایان به سراغ ایمان می‌رود، در حالی که ایمان انگیزه حمد و استعانت است؟

پاسخ سؤال این است؛ ایمانی که امام (علیه السلام) در اینجا از آن سخن می‌گوید ایمان کاملی است که همه جهات کمال در آن جمع است و این بعد از حمد و ثنای الهی و استعانت به ذات پاک او حاصل می‌شود. آنچه قبلاً برای حمد و استعانت لازم است مراحل ابتدایی ایمان است.

ط ۲. « مدعن » از ریشه « اذعان » به معنای تصدیق کردن و اطاعت نمودن است.

۱. « خنع » از ریشه « خنوع » به معنای خضوع و فروتنی است.

بخش دوم

لَمْ يُوَلَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكاً، وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هَالِكاً.
وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ، وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ، بَلْ ظَهَرَ
لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ النَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ، وَ الْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ. فَمِنْ شَوَاهِدِ
خَلْقِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ مُوْطَّاتٍ بِأَلَا عَمَدٍ، قَائِمَاتٍ بِأَلَا سَنَدٍ. دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ
طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ وَ لَا مُبْطِنَاتٍ؛ وَ لَوْلَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ
وَ إِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَّةِ، لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ، وَ لَا مَسْكناً لِمَلَأُكُنَّتِهِ، وَ
لَا مَصْعَداً لِلِكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ.

ترجمه

او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزت و قدرت داشته باشد و فرزندى به دنيا نياورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانى پيش از او نبوده و زيادى و نقصانى بر او عارض نشده است؛ بلکه به سبب نشانه‌هاى تدبير متقن و نظام محكمى كه به ما ارائه داده عظمتش پيش چشم عقلها آشكار شده است. از شواهد خلقت (حكيمانه و) با عظمت او آفرينش آسمانهاى پابرجايى است كه بدون ستون و تكيه گاهى برپاست. خداوند آنها را به قبول فرمان خويش دعوت كرد و آنها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستى دعوتش را پذيرفتند و اگر اقرار آنها به ربوبيت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محلّ عرش خود و مسكن فرشتگان (مقرب) و محل بالا رفتن سخنان پاك و اعمال صالح بندگان قرار نمى داد.

شرح و تفسیر

این آسمان با عظمت نشانه‌ای از اوست

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه - در ادامه شرح اوصاف خداوند که در آغاز خطبه آمده بود - چنین می‌فرماید: «او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیاورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است»؛ (لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا، وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا. وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ، وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ^۱ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ).

از جمله قوانینی که بر جهان ماده و ممکنات حاکم است این است که هر گروهی قدم به عرصه حیات می‌گذارد بعد از مدتی جای خود را به گروه جدیدی می‌سپارد. فرزندان صفات پدران را به ارث می‌برند و آنها نیز آن صفات را برای فرزندانشان به ارث می‌گذارند و چون که ذات پاک پروردگار ازلی و ابدی است، نه از کسی تولد یافته تا همتایی داشته باشد و نه کسی از وی متولد شده تا وارث او گردد.

جمله «وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ...» اشاره به این است که او مافوق زمان است، زیرا زمان نتیجه حرکت موجودات از نقصان به کمال و از کمال به نقصان است و چون وجود مقدس او عین کمال مطلق است و زیادی و نقصان در او راه ندارد وقت و زمانی نیز برای او تصور نمی‌شود.^۲

۱. «یتعاور» از ریشه «تعاور» به معنای دست به دست کردن چیزی و به تناوب چیزی را انجام دادن است و در جمله بالا منظور این است که زیادی و نقصان یکی بعد از دیگری بر ذات مقدس خداوند عارض نمی‌شود و ذات پاک او در معرض حوادث نیست.

۲. بعضی از شارحان وقت و زمان را به یک معنا و مترادف دانسته‌اند؛ ولی بعضی دیگر را به معنای زمان معین گرفته‌اند؛ اما زمان را دارای مفهوم عامی شمرده‌اند و تفسیر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد. قرآن مجید در سوره نساء، آیه ۱۰۳ نیز درباره نماز می‌گوید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾؛ «نماز برای مؤمنان وظیفه ثابت و معینی و (و دارای وقت خاصی) است».

چون نفی شبیه و همتا، وقت و زمان و زیاده و نقصان از ذات پاک او ممکن است این توهم را به وجود آورد که نتیجه آن تعطیل معرفه الله است و به بیان دیگر راهی به سوی شناخت او وجود ندارد بلافاصله می فرماید: «بلکه به سبب نشانه‌های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش نزد چشم عقلها آشکار شده است»؛ (بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقِنِ، وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ).

اشاره به این که گرچه کنه ذات خداوند از دسترس عقول بشر خارج است؛ ولی اثبات اصل وجود او از طریق مطالعه در نظام آفرینش و تدبیر بسیار حکیمانه‌ای که بر آن حاکم است کاملاً ممکن است. این همان چیزی است که در روایات دیگر اسلامی نیز به آن اشاره شده که درباره کنه ذات خدا نیندیشید، بلکه درباره آثار قدرت و عظمت و علم او در جهان اندیشه کنید و این همان چیزی است که قرآن مجید پایه خداشناسی را بر آن قرار داده و صاحبان اندیشه و «اولوالالباب» را به تفکر در آن در همه حال دعوت می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.^۱

سپس امام باقر (علیه السلام) انگشت روی مصداق‌هایی از این بیان کلی و عام می‌گذارد و می‌فرماید: «از شواهد خلقت (حکیمانه و) با عظمت او آفرینش آسمانهای ثابت و پابرجایی است که بدون ستون و تکیه‌گاهی برپاست»؛ (فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوْطَدَاتٍ^۲ بِأَلَا عَمَدٍ^۳، قَائِمَاتٍ بِأَلَا سَنَدٍ^۴).

آن گاه به این حقیقت اشاره می‌فرماید: «خداوند آسمانها را به قبول فرمان خویش

۱. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. «موطدات» از ریشه «وُطِدَ» بر وزن «وقت» به معنای ثابت کردن و محکم کردن است.

۳. «عمد» جمع «عماد» به معنای ستون است.

۴. «سند» به معنای تکیه‌گاه است.

دعوت کرد و آنها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند؛
(دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ^۱ وَ لَا مُبْطِئَاتٍ).

در اینکه منظور از اطاعت آسمانها نسبت به اوامر الهی و اقرار آنها به ربوبیت پروردگار چیست؟ دو نظر وجود دارد؛ بعضی گفته‌اند: مراد اقرار و اطاعت به زبان حال است؛ یعنی خداوند آنها را چنان آفریده که از نظر نظام علّت و معلول و قوانین آفرینش همه در برابر آن تسلیم هستند بی آنکه از خود علم و آگاهی و اراده‌ای داشته باشند، زیرا موجودات بی جان و جامدند.

برخی دیگر گفته‌اند: تعبیرات فوق دلالت می‌کند که همه جهان هستی - از انسان و حیوان گرفته تا جمادات و همه کرات آسمانی - دارای عقل و شعورند و با اراده خود به ربوبیت پروردگار اقرار و اذعان به اطاعت او دارند.

البته هر کدام از این دو تفسیر درست باشد تفاوتی در آنچه امام (علیه السلام) در صدد بیان آن بوده است ندارد، زیرا هدف بیان عظمت آفرینش و تسلیم بودن عالم هستی در برابر فرمان اوست.

در ادامه این سخن می‌فرماید: «اگر این اقرار آنها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محل عرش خود، و مسکن فرشتگان (مقرّب) و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگان قرار نمی‌داد»؛ (وَ لَوْلَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ^۲، لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ، وَ لَا مَسْكناً لِمَلَائِكَتِهِ، وَ لَا مَصْعِداً^۳ لِّلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ).

در این عبارت امام (علیه السلام) می‌فرماید: مطیع بودن آسمانها در برابر فرمان خدا سبب شده است که سه امتیاز به آنها داده شود: نخست اینکه محل عرش خدا باشد. دیگر این

۱. «متلکئات» از ریشه «تَلَكَّوْا»، بر وزن «تَكَلَّم» به معنای سُستی کردن است.

۲. «طواعیه» به معنای اطاعت و فرمانبرداری است.

۳. «مصعد» محل صعود و بالا رفتن است.

که مسکن فرشتگان گردد و سوم اینکه محل صعودگفتار و اعمال صالحه بندگان شود؛ به این معنا که حافظان اعمال و کاتبان افعال، آنها را در نامه‌های عمل می‌نویسند و آنچه را شایسته و لایق قرب الهی است به آسمانها می‌برند.

بدیهی است خداوند محلی را برای این امور بر می‌گزیند که در سیطره حاکمیت اوست و به تعبیر دیگر چون آسمانها همگی در سیطره او قرار دارند آنها را جایگاه این امور قرار داده است.

تعبیر به ملائکه در جمله بالا اشاره به فرشتگان مقرب است، و گرنه طبق روایات فرشتگان الهی در همه جای عالم در زمین و هر گوشه‌ای از آسمان حضور دارند. در اینکه حقیقت عرش چیست، به خواست خدا در ادامه همین خطبه خواهد آمد.



بخش سوم

جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ. لَمْ
يَمْنَعْ ضَوْءَ نُورِهَا أَدْلَهُمَا سُجْفَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ لَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ
سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَلُؤِ نُورِ الْقَمَرِ. فَسُبْحَانَ
مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ عَسَقِ دَاجٍ، وَلَا لَيْلِ سَاجٍ، فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ
الْمُتَطَاطِنَاتِ، وَ لَا فِي يَفَاعِ السُّفَعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَ مَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي
أَفْقِ السَّمَاءِ، وَ مَا تَلَاثَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ، وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تَزِيلُهَا عَنْ
مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَ أَنْهَطَالُ السَّمَاءِ! وَ يَعْلَمُ مَسْقَطُ الْقَطْرَةِ وَ مَقَرَّهَا،
وَ مَسْحَبَ الذَّرَّةِ وَ مَجْرَّهَا، وَ مَا يَكْفِي الْبِعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَ مَا تَحْمِلُ الْأَنْثَى
فِي بَطْنِهَا.

ترجمه

خداوند ستارگان آسمان را نشانه‌هایی قرارداد تا انسان‌های سرگردان را در شب تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد. نه پرده‌های تاریک شب‌های ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می‌شود و نه چادر سیاه و تاریک آن می‌تواند از تلالؤ نور ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کند، منزّه است خداوندی که ظلمت شب‌های تار و خاموش در نقاط پست زمین و در قله‌های کوتاه و بلند کوهها که در کنار یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه را که غرّش رعد در کرانه‌های آسمان به وجود می‌آورد و آنچه برقه‌های ابر آن را پراکنده می‌سازد و همچنین آنچه را تندبادها از برگ‌های درختان فرو می‌ریزد یا دانه‌های باران آنها را از شاخه‌ها جدا می‌سازد و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات باران و جایگاه کشش

دانه‌ها به وسیله مورچگان و حرکات آنها (بر روی زمین) و غذایی که پشه را کفایت می‌کند و آنچه انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند، از همه اینها آگاه است.

شرح و تفسیر

احاطه علمی او به همه چیز

امام (علیه السلام) در ادامه بیان آثار عظمت خداوند در پهنه آسمانها شگفتی های دیگر عالم بالا را باز می‌گوید و از ستارگان و ماه سخن می‌گوید. به گفته ابن ابی الحدید این بخش از کلام امام (علیه السلام) از فصیح‌ترین کلمات و زیباترین عبارات تشکیل شده که توحید و تمجید خدا را به عالی‌ترین وجه بیان می‌دارد، می‌فرماید: «خداوند ستارگان آسمان را نشانه‌هایی قرار داد تا انسانهای سرگردان را در شب تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد»؛ (جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْخَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجٍ الْأَقْطَارِ ۲).

این سخن اشاره به چیزی است که در قرآن مجید کراراً درباره ستارگان ذکر شده است: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ به وسیله ستارگان مردم هدایت می‌شوند.^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله آنها در ظلمتهای صحرا و دریا هدایت شوید.^۴

می‌دانیم که ستارگان ثابت که اکثریت نزدیک به اتفاق ستارگان آسمان را تشکیل می‌دهند همواره از نقاط معینی طلوع و در نقاط معینی غروب می‌کنند و جایگاه آنها در آسمان می‌تواند شمال و جنوب و شرق و غرب را تعیین کند و در سفرهای طولانی در

۱. «فجاج» جمع «فج»، بر وزن «حج» به معنای دژه و فاصله میان دو کوه است.

۲. «اقتار» جمع «قطر»، بر وزن «قفل» به معنای ناحیه است.

۳. نحل، آیه ۱۶.

۴. انعام، آیه ۹۷.

شبهای تاریک در دریا و صحرا، بهترین راهنماست.

سپس به نکته بدیع دیگری اشاره کرده، می‌افزاید: «نه پرده‌های تاریک شبهای ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می‌شود و نه چادر سیاه و تاریک شبهای می‌تواند از تَلَاؤُ نور ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کند»؛ (لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءُ نُورِهَا أَذْلَهُمَامٌ^۱ سَجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ لَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ^۳ سَوَادِ الْحَنَادِسِ^۴ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَاؤِ نُورِ الْقَمَرِ).

در حقیقت امام علیه السلام در اینجا به این نکته ظریف اشاره می‌فرماید که خداوند از یکسو تاریکی شب را نعمتی بزرگ جهت آسایش و آرامش موجودات آفریده است و از سوی دیگر گروه ستارگان را برای راهیابی در دریا و صحرا قرار داده و ماه را چراغ روشنی بخش؛ ولی این دو منبع نور آن گونه هستند که در عین کارآیی، ظلمت شب و فلسفه آن را نابود نمی‌کنند و جمع میان این نور و ظلمت با دو هدف مختلف نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان خداوند است.

آن گاه امام بعد از بیان نشانه‌های عظمت و قدرت خداوند در جهان آفرینش به بیان گسترش علم او به تمام موجودات در زمین و آسمان و در تمام حالات، شرح جالبی بیان می‌فرماید و با اشاره به بیش از ده مورد از آنها گستردگی علم خدا را کاملاً مجسم می‌سازد و می‌فرماید: «منزه است خداوندی که ظلمت شبهای تاریک و خاموش در نقاط پست زمین و در قله‌های کوتاه و بلند کوه‌ها که در کنار یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه را غرّش رعد در کرانه‌های آسمان به وجود می‌آورد و آنچه برق‌های ابر آن را پراکنده می‌سازد و همچنین آنچه را تندبادها از برگهای درختان فرو می‌ریزد یا دانه‌های باران

۱. « ادلهمام » به معنای تاریکی شدید است.

۲. « سجف » به گفته بعضی از ارباب لغت جمع « سجاف » به معنای پرده است.

۳. « جلابیب » جمع « جلباب » به معنای روسری های بلندی است که از چادر کوتاه‌تر است و زنان بر سر می‌افکنند.

۴. « حنادس » جمع « حندس » بر وزن « قبرس » به معنای ظلمت و تاریکی شدید است.

آن‌ها را از شاخه‌ها جدا می‌سازد و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات باران و جایگاه کشش دانه‌ها به وسیله مورچگان و حرکات آنها (بر روی زمین) و غذایی که پشه راکفایت می‌کند و آنچه را که انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند، از همه اینها آگاه است؛

(فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقٍ^۱ دَاجٍ^۲، وَلَا لَيْلٍ سَاجٍ^۳، فِي بِقَاعِ الْأَرْضِيِّينَ
 الْمُتَطَاطِئَاتِ^۴، وَلَا فِي بِقَاعِ^۵ الشَّفَعِ^۶ الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَمَا يَتَجَلَّجَلُ^۷ بِهِ الرَّعْدُ فِي
 أَفْقِ السَّمَاءِ، وَمَا تَلَاشَتْ^۸ عَنْهُ بُرُوقُ^۹ الْغَمَامِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ رَرَقَةٍ تَزِيلُهَا عَنْ
 مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ^{۱۰} الْأَنْوَاءِ^{۱۱} وَ أَنْهِيْطَالُ^{۱۲} السَّمَاءِ! وَيَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَ مَقَرَّهَا، وَ
 مَسْحَبَ^{۱۳} الذَّرَّةِ وَ مَجْرَهَا^{۱۴}، وَمَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَمَا تَحْمِلُ الْأُنْثَى فِي
 بَطْنِهَا).

به راستی دقت در آنچه امام در بالا درباره علم و آگاهی خداوند نسبت به همه

۱. «غسق» به معنای شدت تاریکی است که معمولاً در نیمه شب حاصل می‌شود.
۲. «داج» از ریشه «دجو» بر وزن «غلو» به معنای فراگیر شدن ظلمت و تاریکی است.
۳. «ساج» از ریشه «سجو» بر وزن «غلو» به معنای سکون و آرامش است.
۴. «متطاطئات» جمع «متطاطئ» به معنای منخفض است.
۵. «بقاع» به معنای هر چیز مرتفع.
۶. «شفع» جمع «سفعة» بر وزن «سفره» به معنای سرخ مایل به سیاهی است.
۷. «یتجلجل» از «جلجلة» گرفته شده که در اصل به معنای صدای رعد است. سپس به هر صدای شدیدی اطلاق شده است.
۸. «تلاشت» از «تلاشی» به معنای متلاشی شدن و از هم پاشیدن است. بعضی ریشه این واژه را «لا شیء» یعنی هیچ دانسته اند.
۹. «عواصف» جمع «عاصف» و «عاصفة» به معنای تندباد است.
۱۰. «انواء» جمع «نوء» بر وزن «نوع» غروب ستاره در طرف مغرب را گویند و عرب درباره «انواء» عقیده‌ای داشت که در نکات خواهد آمد به معنای طوفان نیز آمده است.
۱۱. «انهطال» به معنای فروریختن باران‌های دانه درشت است و گاه به فروریختن اشک نیز اطلاق می‌شود.
۱۲. «مسحب» اسم مکان از ریشه «سحب» بر وزن «سهو» به معنای به سوی خود کشیدن است.
۱۳. «مجر» اسم مکان است از ریشه «جر»؛ یعنی کشیدن.

موجودات، زمین و آسمان بیان فرموده که چگونه عظیم‌ترین اشیا و کوچک‌ترین موجودات و پوشیده‌ترین مخلوقات (مانند جنینی که در میان پرده‌های سه گانه رحم از همه دیدگان پنهان است) انسان را عمیقاً در این فکر فرو می‌برد که آیا ممکن است گفتار و کردار ما و حتی اندیشه‌ها و نیات ما از چنین خداوندی پنهان باشد و چیزی از اعمال ما بر او مخفی بماند؟ این یکی از مهم‌ترین آثار تربیتی ایمان به علم وسیع خداوند به همه اشیاست.

جالب اینکه امام هنگامی که از تاریکی شب یا آرامش آن سخن می‌گوید، اثرات مختلف آن را در مناطق گوناگون زمین از قلّه کوههای بلند گرفته تا فراز تپه‌ها نیز بیان می‌کند و هنگامی که از ریزش برگها سخن می‌گوید، از اسباب مختلف این ریزش، طوفانها و بارانها نیز بحث می‌کند و آنگاه که از نزول قطرات باران دم می‌زند، از قرارگاه آنها در اعماق زمین که مخزن پربرکتی برای ذخیره آبها هستند نیز سخن می‌گوید و هنگامی که از غذای یک مگس نام می‌برد، به مقدار آن نیز اشاره می‌کند و اینهاست که این خطبه را در ردیف یکی از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه درآورده است؛ فصاحت و بلاغتی در سر حد اعجاز.

ناگفته پیداست که بسیاری از این تعبیرات ریشه در آیات قرآنی دارد؛ آنجا که خداوند به علم و آگاهی خود نسبت به همه موجودات اشاره می‌کند و می‌فرماید: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»؛ خدا از جنین‌هایی که هر (انسان یا حیوان) ماده‌ای حمل می‌کند، آگاه است و نیز از آنچه رحمها کم می‌کنند (و پیش از موعد مقرر می‌زایند) و هم از آنچه افزون می‌کنند (و بعد از موقع می‌زایند) و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»؛ آگاهی از زمان قیام قیامت، مخصوص خداست و اوست که باران را نازل

می‌کند (و از قدر و اندازه آن با خبر است) و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است، می‌داند.^۱



نکته

انواء چیست؟

در این بخش از خطبه بالا اشاره‌ای به تندبادهای «انواء» شده بود و شایسته است شرح کافی در این باره داده شود.

«انواء» جمع «نوء» بر وزن نوع در لغت به معنای طلوع یا غروب ستارگان است؛ ولی غالباً آن را به معنای طلوع ستاره ذکر کرده‌اند، هر چند بعضی غروب را نیز به آن افزوده و آن را از لغات اضداد دانسته‌اند.

یکی از اعتقادات عرب این بود که ماه در طول گردش خود در سال ۲۸ منزل را طی می‌کند و هر منزلی ۱۳ روز به طول می‌انجامد و آغاز هر منزل با طلوع ستاره‌ای در مشرق و غروب ستاره‌ای در مغرب همراه است و معتقد بودند همراه با آغاز هر منزلی دگرگونی در هوا پیدا می‌شود و بارانی می‌بارد یا طوفانی می‌ورزد، از این رو می‌گفتند: «مطرنا بنوء فلان» یعنی این باران مربوط به طلوع یا غروب فلان ستاره بود.

این اعتقاد تدریجاً شکل خرافی و بت پرستی به خود گرفت و عقیده آنها بر این شد که عامل نزول باران همان ستاره است و باید چشم امید به آن ستاره دوخت و نزول باران را از آن خواست.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار باب مشروحوئی تحت عنوان «فی النهی عن الاستمطار بالانواء و الطیرة و العدوئی» (نهی از طلبیدن باران به وسیله انواء و اعتقاد به فال بد و همچنین سرایت در سرنوشت انسانها) آورده و روایات متعددی در این

زمینه ذکر می‌کند از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ، الْفَخْرُ بِالْأَنْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَحْسَابِ وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ؛ سه کار از اعمال جاهلیت است؛ تفاخر کردن به نسب خویش (بی آنکه نسب افتخار آمیزی باشد یا خود آنها چیزی از افتخار نیاکان را داشته باشند) و اصالت دیگران را بی جهت زیر سؤال بردن یا به اندک چیزی نسبت فرزند نامشروع بودن به افراد دادن و همچنین طلب باران از انواء»^۱.

نکته مهم اینجاست که اگر کسی این مطلب را به صورت بحثی نجومی مطرح کند و بگوید: مقارن هر یک از ستارگان بیست و هشتگانه که در منزلگاههای ماه پیدا می‌شوند تندبادی به فرمان خدا می‌وزد یا بارانی می‌بارد سخن خلافی نگفته و مورد نهی نیست؛ ولی عرب جاهلی پیدایش بادهای بارانها را به آن ستارگان نسبت می‌داد و در واقع از قبیل اعتقاد به «ارباب انواع» بود که نوعی از شرک است، زیرا آنان برای «ارباب انواع» تأثیر استقلالی قائل بودند.

و از اینجا روشن می‌شود که هیچ‌گونه اشکالی متوجه کلام امام علیه السلام در تعبیر بالا (تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ) متوجه نمی‌شود، زیرا منظور امام به یقین این است که هر آنچه مقارن طلوع و غروب ستارگان واقع شود به اذن خدا و فرمان اوست.



بخش چهارم

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشُ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ. لَا يُدْرِكُ بِوَهْمٍ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ، وَلَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ، وَلَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ، وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ، وَلَا يُحَلَقُ بِعَلَاجٍ، وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ. الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا؛ بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ. بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَتَيْهَا الْمُتَكَلِّفُ لِيُوصَفِ رَبِّكَ، فَصِيفَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، فِي حُجَرَاتِ الْقُدْسِ مُرَجِحِينَ، مُتَوَلِّهَةً عَقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ نَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ، وَ مَنْ يَنْقُصِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حُدِّهِ بِالْفَنَاءِ. فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ، وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان و زمین یا جن و انسی موجود باشد وجود داشته است. خداوندی که نه با فکر و عقل ژرف اندیشان درک می شود و نه با نیروی فهم اندازه های برای او می توان تعیین کرد. هیچ درخواست کننده ای او را به خود (از دیگری) مشغول نمی سازد و هیچ گاه بخشش و عطایش از خزانه بی کرانش نمی کاهد.

نه به وسیله چشم می بیند و نه در مکانی محدود می شود. نه همتا و همسری دارد و نه در آفرینش نیاز به وسیله ای؛ نه با حواس درک می شود و نه با مردم مقایسه می گردد. او

همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آنکه نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد. ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده‌ای! اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همانها که دربارگاه قدس به عبادت و خضوع مشغولند و عقولشان از این که خداوند احسن الخالقین را وصف کند در حیرت فرو مانده است. (آری!) کسی را می‌توان با صفات شناخت که دارای هیأت و اعضا و ابزاری باشد و عمرش در زمان معینی سپری گردد، معبودی جز او نیست معبودی که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته و با تاریکیهایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است.

شرح و تفسیر

عجز ما از درک صفات او

امام (علیه السلام) بعد از بیان عظمت خلقت و قدرت خدا و ذکر نشانه‌های او در جهان هستی، بیان صفات پروردگار را پی می‌گیرد و در این فراز، بخش مهمی از صفات ثبوتیه و سلبیه و صفات فعل را بسیار زیبا شرح می‌دهد و درس خود را در طریق معرفه الله برای مخاطبان تکمیل می‌کند.

نخست از ازلیت خداوند دم می‌زند که البتّه با ابدیت او توأم است، می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آنکه کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا جن و انس موجود باشند وجود داشته است»؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ).

این امور ششگانه اشاره به مجموعه عالم است، زیرا آنها اصل و اساس و بقیه تابع هستند. در هر حال، این جمله اشاره به یکی از مهم ترین اوصاف جمال الهی است که بقیه صفات به آن باز می‌گردد و آن نامتناهی بودن ذات پاک او از هر نظر است. همه مخلوقات زمان و تاریخ حدوثی دارند جز ذات پاک او که از ازل بوده و تا ابد ادامه دارد؛ از

این رو به دنبال این وصف اشاره به یازده صفت از صفات سلبيه می‌کند که همه آنها از نامتناهی بودن ذات پاکش سرچشمه می‌گیرند.

در جمله اول و دوم می‌فرماید: «نه با فکر و عقل ژرف اندیش درک می‌شود و نه با نیروی فهم، اندازه‌ای برایش می‌توان تعیین کرد»؛ (لَا يُدْرِكُ بِوَهْمٍ، وَ لَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ). بعضی از شارحان نهج البلاغه درباره تفاوت این دو جمله گفته‌اند: و هم اشاره به نیروی درک جزئیات است و فهم اشاره به درک کلیات. این احتمال نیز وجود دارد که و هم اشاره به قوه تخمین و فرض باشد و فهم اشاره به درک و یقین؛ یعنی نه از طریق علم و نه از طریق ظن و گمان به او نمی‌توان رسید.

اضافه بر این، جمله اول اشاره به درک اصل وجود او و جمله دوم اشاره به اندازه‌گیری ذات پاک اوست و چون بی‌نهایت است نه در و هم می‌گنجد و نه با عقل اندازه‌گیری می‌شود.

و در سومین و چهارمین وصف سلبي می‌فرماید: «هیچ درخواست‌کننده‌ای او را به خود (از دیگری) مشغول نمی‌سازد و هیچ‌گاه عطا و بخشش از دارایی او نمی‌کاهد»؛ (وَ لَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ، وَ لَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ^۱).

انسان هر قدر باهوش و زیرک باشد، هنگامی که یک یا چند نفر درباره مطلب مهمی با او روبه‌رو بشوند نمی‌تواند مطلب دیگران را درک کند و پرداختن به شخصی او را از دیگری باز می‌دارد، زیرا وجودی است محدود و متناهی؛ ولی ذات پاک خداوند آنچنان است که اگر تمام مخلوقات در آن واحد، دست به درگاه او بردارند و حاجات خود را طلب کنند او صدای همه را می‌شنود و از نیات همه باخبر است و هیچ سائلی او را از دیگری به خود مشغول نمی‌سازد.

همچنین اگر همه بندگان به درگاه او آیند و هر چه می‌خواهند از او بخواهند و

۱. «نائل» هم معنای اسم فاعلی دارد و هم معنای مصدری (مساوی نیل بر وزن سیل) به معنای عطا و بخشش یا طلب‌کننده بخشش است و در اینجا هر دو معنای مناسب است.

خواستہ‌های همه آنها را یکجا بدهد کمترین نقصانی در ملک او حاصل نمی‌شود و به تعبیر روایتی همه آنها روی هم رفته به منزلهٔ رطوبتی هستند که در یک نخ از ملاقات با آب دریا جای می‌گیرد^۱ که کمترین اثری در وضع آن دریا نمی‌گذارد، بلکه از آن هم کمتر است، زیرا او خلاق ما یشاء و چشمهٔ جوشان فیض است.

سپس در بیان پنجمین و ششمین وصف او می‌فرماید: «خداوند نه با چشم می‌بیند (زیرا جسم نیست) و نه در مکانی محدود می‌شود (چون محدودیت مکانی از ویژگیهای اجسام است)؛ (وَ لَا يُنْظَرُ بِعَيْنٍ، وَ لَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ^۲).

آری! او همه چیز و همه جا را می‌بیند و همهٔ عالم محضر اوست؛ در عین حال نه چشم دارد نه مکان، زیرا برتر از زمان و مکان و عوارض جسمانی است.

حضرت در هفتمین و هشتمین وصف می‌فرماید: «نه همتا و همسر و شبیه و ماندنی برای او بیان می‌شود و نه در آفرینش نیاز به وسیله‌ای دارد»؛ (وَ لَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ^۳، وَ لَا يُخْلَقُ بِعَلَاجٍ).

برای «ازواج» جمع «زوج» معانی زیادی ذکر کرده‌اند؛ مثل: همتا، همسر، شبیه، ماندن، ضد و ترکیب.

و مانعی ندارد که همهٔ این مفاهیم در جملهٔ بالا جمع باشد؛ یعنی خداوند از همهٔ این امور منزّه است. جملهٔ «لَا يُخْلَقُ بِعَلَاجٍ» اشاره به این است که انسانها و مانند آنها اگر بخواهند چیزی بیافرینند - یا به تعبیر صحیح‌تر - هیأت تازه‌ای از ترکیب اشیا بوجود آورند ناگزیر از وسایل و ابزاری استفاده می‌کند که گاهی ساده و گاهی بسیار پیچیده است.

۱. در حدیث قدسی آمده است: «يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَ آخِرَكُمْ وَ إِنْسَكُمْ وَ جَنَّتُمْ قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَ اِحِدٍ فَسَأَلُونِي فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي شَيْئاً إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمُخْبِطُ إِذَا دَخَلَ الْبَحْرَ» (صحیح مسلم، جلد ۸، صفحه ۱۷؛ کنز العمال، جلد ۱۵، صفحه ۹۲۴).

۲. «أَيْن» به معنای مکان است.

۳. «ازواج» جمع «زوج» معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه نظیر و قرین و همانند می‌شود.

تنها آفریننده‌ای که هیچ‌گونه نیازی به ابزار و ادوات ندارد ذات پاک پروردگار است^۱، بلکه همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲؛ فرمان او هنگامی که اراده آفرینش چیزی کند این است که می‌گوید: موجود باش و بی‌درنگ موجود می‌شود».

در نهمین و دهمین وصف از اوصاف سلبيه خداوند می‌فرماید: «با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد»؛ (وَ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ). می‌دانیم که قلمرو حواس انسان اجسام مادی است، بنابراین ذات پاکی که مافوق جهان ماده است جز با عقل و اندیشه درک نمی‌شود و آنها که معتقدند خداوند در دنیا و آخرت با این چشم دیده می‌شوند سخت دچار اشتباه و آلوده به شرک اند. جمله «لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ» بیانگر یک اصل کلی درباره صفات خداست که در هیچ مورد نباید صفات او را با صفات مخلوق مقایسه کرد که سبب گمراهی و ضلالت است و این همان است که در خطبه اول نهج البلاغه آمده است: «وَ كَمَالُ الْأَخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ همانا نهایت اخلاص و توحید پروردگار آن است که صفات مخلوقین را از او نفی کنند».

سرانجام در بیان آخرین وصف چنین می‌فرماید: «او همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آن که نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد»؛ (الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا؛ بِلَا جَوَارِحٍ وَ لَا أَدْوَاتٍ، وَ لَا نُطْقٍ وَ لَا لَهَوَاتٍ^۳).

۱. توجه داشته باشید که در متن نهج البلاغه صبحی صالح «يَخْلُقُ» به صورت فعل مجهول ذکر شده که هیچ مفهوم صحیحی برای آن به نظر نمی‌رسد در حالی که اکثریت قریب به اتفاق شارحان بزرگ؛ مانند مرحوم ابن میثم، مغنیه، عبده، تستری، خویی و جعفری، همه به صورت فعل معلوم نوشته‌اند و حق نیز همین است و در جمله قبل «وَ لَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ» گرچه به صورت معلوم مفهوم مناسبی دارد؛ ولی اگر به صورت مجهول باشد با جمله بعد هماهنگ‌تر است.

۲. یس، آیه ۸۲.

۳. «لهوات» جمع «لهات» به معنای قطعه گوشت کوچکی است که در آخر سقف دهان قرار دارد و ر

چون در گذشته صفات مختلفی از صفات مخلوقین نقل کرد، هر چند نتیجه آن را در عالی ترین وجه برای خدا اثبات نمود در اینجا نیز به مسئله تکلم و سخن گفتن می پردازد و می فرماید: «خدا با موسی سخن گفت؛ ولی نه مثل انسانها که با زبان و دهان و تارهای صوتی مخارج حروف را تنظیم کند و کلمات را به وجود آورده بلکه او امواج صوتی را در فضا آفرید و از این طریق با موسی سخن گفت و موسی سخن خدا را از شش جهت می شنید که این خود از آیات عظیم پروردگار بود، بی آنکه نیاز به جوارح و اعضای صوتی داشته باشد».

ظاهر کلام امام علیه السلام این است که آیات عظیم پروردگار همان شنیدن سخنان خداوند از شش جهت بود، چنان که جمله های «بِلَا جَوَارِحٍ وَلَا أَدْوَاتٍ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ» نیز شاهد و گواه آن است.

احتمال دیگری را جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا داده اند که منظور از آیات عظیم خداوند، معجزات نه گانه^۱ موسی بن عمران باشد؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد و با نظم کلام امام سازگار نیست مگر با تکلف و ارتکاب خلاف ظاهر. البته این احتمال وجود دارد که منظور خصوص دو معجزه عصا و ید و بیضا باشد که مقارن تکلم با موسی به وی ارائه شد.

به هر حال اطلاق وصف ناطق، یا لافظ به خداوند صحیح نیست، زیرا این دو لفظ اشاره به حرکت زبان و مخارج حروف و تارهای صوتی دارد که خداوند از آن منزّه است؛ ولی اطلاق لفظ متکلم بر خدا صحیح است، چون او ایجاد کلام می کند و برای اینکه

ط به آن زبان کوچک می گویند، ولی در خطبه به نظر می رسد به قرینه مجاورت به معنای حنجره باشد. ۱. منظور از آیات نه گانه همان اموری است که در قرآن مجید در آیات مختلف به آن اشاره شده است و آن عبارت است از جرّاد (بلای ملخ) قُمَّل (بلای شپش) صَفَادِع (بلای قورباغه ها) دَم (رنگین شدن آب نیل به خون) طوفانهای کوبنده و معجزه عصا، و ید و بیضا و قحطی شدید برای فرعونیان و آفات در ختان میوه.

موسی یا دیگران تصوّر نکنند او مکان خاصی دارد امواج صوتی را در شش جهت ایجاد می‌فرماید.

سپس امام علیه السلام برای تکمیل این اوصاف و اثبات عجز افکار بشری از بیان واقعی پروردگار به دو بیان دیگر می‌پردازد، نخست می‌فرماید: «ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده‌ای، اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همانها که در بارگاه قدس همواره به عبادت و خضوع مشغول‌اند و عقولشان از این که خداوند احسن الخالقین را وصف کند در حیرت فرو مانده است»؛ (بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ^۱ لِيُوصَفِ رَبُّكَ، فَصِفْ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ جُبُوْدَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ، فِي حُجْرَاتِ الْقُدْسِ مُرْجَحِيْنَ^۲، مُتَوَلِّهَةً^۳ عَقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِيْنَ).

اشاره به اینکه انسانی که از بیان اوصاف فرشتگان مقرب الهی عاجز است و نمی‌تواند حقیقت وجود آنها و چگونگی صفاتشان را دریابد، چگونه انتظار دارد که اوصاف خالق آنها را درک کند و صفات جمال و جلالش را در چنبر اندیشه درآورد تازه این فرشتگانی که ما از بیان اوصافشان عاجزیم خود آنها نیز در این دایره، حیران و سرگردانند.

آن‌گاه به نکته دوم که دلیل روشن عقلی است پرداخته می‌فرماید: «کسی را می‌توان باصفات شناخت که دارای هیأت و ابزار و اعضای باشد و در زمان معینی عمرش سپری گردد؛ (یعنی هم محدود به حدودی باشد و هم در زمره جسم و جسمانیات؛ خدایی که نه جسم و هیأتی دارد و نه حدّ و حدودی، چگونه با فکر محدود بشری قابل وصف است

۱. «متکلف» به کسی گفته می‌شود که خود را به خلاف آنچه واقعیت دارد نشان می‌دهد و خود را به زحمت می‌اندازد.

۲. «مر جحین» از فعل رباعی «ر جحن» بر وزن «دحرج» به معنای به حرکت درآمدن و به جهت سنگینی به راست و چپ مایل شدن است و در خطبه بالا به معنای خضوع و تواضع آمده است.

۳. «متولّه» از ریشه «وله» به معنای حیران شدن یا بی‌قراری بر اثر شدت اندوه یا عشق است.

(فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْأَهْيَاتِ وَالْأَذْوَاتِ، وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ).

سپس این بخش را با یک نتیجه گیری روشن پایان می دهد و می فرماید: «بنابراین معبودی جز او نیست، معبودی که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته و با تاریکی هایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است»؛ (فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ، وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ).

شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله یا به معنای مطابقی آن توجه کرده و گفته اند: منظور این است که باروشنایی روز، تاریکی شب را بر می چیند و به همه جانور و روشنایی می تابد و با تاریکی شب اشعه نورانی روز را جمع می کند و ظلمتی آمیخته با آرامش و سکوت بر همه جا حاکم می سازد، و گاه معنای کنایی آن را در نظر گرفته و گفته اند: منظور از ظلمتها اخلاق زشت است که با نور معرفت الله از صفحه روح انسان برچیده می شود و در مقابل، کسانی که در ظلمت جهل و عدم معرفت پروردگار گرفتار شوند، انوار فضیلت و اخلاق انسانی از وجودشان برچیده خواهد شد.

آری با توجه به امکان تفسیر آن بر وفق معنای مطابقی و عدم وجود قرینه بر معنای کنایی، ضرورتی برای تفسیر کنایی به نظر نمی رسد، هر چند جمع میان هر دو معنا مانعی ندارد.

* * *

نکته ها

۱- رمز پیچیدگی صفات خدا

بارها گفته ایم به همان اندازه که راه خداجویی روشن و هموار است طریق خداشناسی پیچیده است و به بیان دیگر علم به وجود خدا از طریق مطالعه اسرار آفرینش در زمین و

آسمان و بررسی عجایب آفرینش مخلوقات، کار بسیار سختی است. هر انسانی در هر حد از علم و شعور باشد آثار علم و قدرت و عظمت او را در همه جا و در همه چیز می بیند؛ ولی فهم کنه ذات و صفات او بسیار مشکل است، زیرا همان گونه که امام علیه السلام در خطبه بالا اشاره فرمود ما در این جا گرفتار قیاس گمراه کننده ای می شویم، ما تنها صفاتی را می شناسیم که از طریق ابزار و ادوات و هیئات و آمیخته با زمان و مکان مفهوم است. بدیهی است کسی که مافوق زمان و مکان و ابزار و ادوات است و از هر نظر وجود او و صفاتش نامتناهی است درک آن برای ما مشکل و یا به تعبیری غیر ممکن است: «مَا لِتُرَابٍ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ».

ما حتی قادر به درک اوصاف مخلوقات برتر همچون ملائکه مقربین نیستیم - همان گونه که امام علیه السلام در خطبه بالا اشاره کرد - تا چه رسد به درک صفات خالق آنها. به همین دلیل به ما دستور روشنی داده شده و در مرحله درک کنه ذات و صفات به علم اجمالی قناعت کنیم و برای درک علم تفصیلی نکوشیم که در دسترس ما قرار نمی گیرد.

فی المثل ما می دانیم: خدا از همه چیز آگاه و بر هر چیز قادر است اما آگاهی او از طریق صورتهای ذهنی مانند ما انسانهاست؟ البته نه! پس از چه طریقی است دقیقاً نمی دانیم.

این حقیقتی است که امام علیه السلام در خطبه های نهج البلاغه کراراً به آن اشاره فرموده است مخصوصاً در خطبه اشباح، (خطبه ۹۱) به صورت گسترده ای به آن پرداخته است و سایر امامان معصوم علیهم السلام به ورود در این وادی هشدار داده اند که مرحوم کلینی در کافی و صدوق در کتاب توحید نمونه هایی از آن را نقل کرده اند.

عبدالملک اعین که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود خدمتش نامه نگاشت که گروهی در عراق خدا را با اوصاف جسمانی توصیف می کنند! فدایت شوم اگر مصلحت می دانی

مذهب صحیح را در توحید برای من بنویس. امام (علیه السلام) در پاسخ او نوشت: خدایت رحمت کند سؤال از توحید و پاره‌ای از انحرافات مردم آن منطقه کرده بودی، بدان! خدایی که مثل و همانندی ندارد و سمیع و بصیر است از اوصافی که افراد ناآگاه درباره او ذکر می‌کنند و او را شبیه مخلوقات می‌دانند و به خدا افترا می‌بندند برتر و بالاتر است. بدان! مذهب صحیح همان چیزی که در قرآن نازل شده است. بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن (اشاره به این است که در باب صفات خدا نه تشبیه به مخلوقات قائل شویم و نه اعتقاد به عدم به طور کلی؛ بلکه به معرفت اجمالی قناعت کن).^۱

۲- عرش و کرسی چیست؟

درباره عرش و کرسی سخن بسیار گفته شده است. ما هم در شرح خطبه اول درباره عرش و حاملان عرش الهی به طور مشروح سخن گفتیم.^۲ در قرآن مجید بیش از ۲۰ بار واژه عرش تکرار شده است، هر چند همه آنها مربوط به عرش الهی نیست و دو بار واژه کرسی ذکر شده که تنها یک بار آن مربوط به کرسی خداوند است. در نهج البلاغه نیز هفت بار عرش و یک بار کرسی (در خطبه بالا) آمده است. گرچه عرش به معنای تخت‌های پایه بلند سلاطین که در اعیاد و روزهای رسمی بر آن جلوس می‌کردند و کرسی به معنای تخت پایه کوتاه است که در روزهای عادی بر آن می‌نشستند؛ ولی به یقین آنچه در قرآن و نهج البلاغه و روایات درباره کرسی و عرش الهی آمده است به این معنا نیست و کنایه از امور دیگری است. بعضی عرش را اشاره به مجموعه عالم هستی و بعضی دیگر آن را علم خدا و بعضی نیز صفات جمال و جلال خدا دانسته‌اند. آنان کرسی را نیز به همین معنا تفسیر کرده‌اند.

۱. کتاب وافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۵، باب ۴۰.

۲. پیام امام، جلد ۱، صفحه ۱۶۴.

بعضی دیگر کرسی را اشاره به تدبیرات امور جزئی عالم و عرش را به معنای تدبیر کلی واحدی که همه تدبیرات جزئی از آن سرچشمه می‌گیرد، دانسته‌اند؛ ولی همان‌گونه که در سابق هم اشاره کردیم آنچه از قرآن مجید فهمیده می‌شود این است که لااقل یکی از معانی کرسی مجموعه آسمان و زمین و جهان ماده یا حاکمیت بر آن است و عرش اشاره به عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماورای ماده یا حاکمیت بر آنهاست، زیرا قرآن در آیه‌الکرسی می‌گوید: «**وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**»؛ کرسی حاکمیت خداوند آسمانها و زمین را در برگرفته است^۱ و بدیهی است عرش که برتر و بالاتر از کرسی است ماورای آن است.

البته آنچه گفتیم یکی از تفسیرهای روشن عرش و کرسی است و از بعضی روایات تفاسیر دیگری درباره آن استفاده می‌شود.^۲



۱. بقره، آیه ۲۵۵.

۲. مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحارالانوار اقوال و روایات متعددی در مورد عرش و کرسی نقل کرده است.

بخش پنجم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
الْمَعَاشَ؛ فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا، أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ
سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الَّذِي سَحَّرَ لَهُ مُلْكَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ
النُّبُوَّةِ وَالْعَظِيمِ الزُّلْفَةِ. فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ، وَ اسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قِسِي
الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ، وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً، وَ
وَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ. وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً!
أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أبنَاءُ الْعَمَالِقَةِ! أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ وَ أبنَاءُ الْفَرَاعِنَةِ! أَيْنَ
أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَ أَطْفَؤُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ
أَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ، وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ، وَ
عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ، وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ!

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزگاری در برابر خداوند سفارش می‌کنم؛ همان
خدایی که لباسهای فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیارتان قرار
داد. (هشیار باشید دنیا شما را نفریبید چرا که هرگز پایدار نیست).

اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می‌کرد چنین کسی
به یقین سلیمان بن داود علیه السلام بود. همان کس که خداوند حکومت جن و انس را افزون بر
نبوت و قرب پروردگار مسح روی ساخت؛ ولی آن گاه که آخرین روزی اش را برگرفت و
مدت زندگانی اش پایان یافت، کمانهای فنا تیرهای مرگ را به سوی او پرتاب کردند و دار و

دیوار از او خالی گشت، مسکنها (و قصرها)ی او بی صاحب ماند و گروهی دیگر، آن را به ارث بردند. (آری) در قرون گذشته برای شما درسهای عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان «عمالقه؟!» کجایند فرعونها و فرزندانان؟ و کجا هستند صاحبان شهرهای رس؛ همانها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنتهای فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را زنده ساختند؟ کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند؛ همانها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند.

شرح و تفسیر

کجا رفتند فراغنه و عمالقه؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بحثهای مربوط به صفات جمال و جلال خدا و عظمت جهان هستی به جنبه‌های عملی می‌پردازد، زیرا اعمال صالح از عقیده صالح سرچشمه می‌گیرد امام علیه السلام همگان را در برابر آن همه نعمتهایی که خدا به بندگانش ارزانی داشته دعوت به تقوا می‌کند و می‌فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزگاری در برابر خداوند سفارش می‌کنم، همان خدایی که لباس‌های فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیار شما قرار داد؛» (أَوْ صِيكُمُ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمُ الرِّيَاشَ^۱، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ).

در واقع امام علیه السلام به دو نعمت بزرگ اشاره می‌کند که سرچشمه نعمتهای فراوان دیگری است؛ نعمت اول انواع لباسهاست که هم بدن را از سرما و گرما و انواع آسیبها حفظ می‌کند و هم به انسان وقار، شخصیت، احترام و ارزش می‌بخشد و او را از حیوانات

۱. «ریاش» جمع «ریش» در اصل به معنای پره‌های پرندگان است سپس به هرگونه لباس اطلاق شده است و از آنجا که پره‌های پرندگان غالباً به رنگ‌های مختلف و زیباست مفهوم زیبایی و زینت در این واژه نهفته است و ریاش به لباس‌های زینتی گفته می‌شود.

جدامی سازد.

نعمت دیگر معاش است؛ یعنی انواع روزیهایی که انسان در زندگی به آن محتاج است. با توجه به اینکه معاش از ریشهٔ معیشت به معنای زندگی است، مفهوم وسیعی دارد که غذا و آب و هوا و مسکن و دارو و درمان را شامل می‌شود و کلیهٔ مواهب حیات را در بر می‌گیرد و اینکه بعضی تصور کرده‌اند مفهوم آن محدود به آب و غذاست صحیح به نظر نمی‌رسد، گرچه این مفهوم عام، انواع لباس‌های فاخر را نیز شامل می‌شود؛ ولی ممکن است ذکر آن به خصوص به جهت اهمیت فوق العاده‌ای که در زندگی انسان دارد، باشد. چون بی‌تقواییها و انواع گناهان از حبّ دنیا سرچشمه می‌گیرد، امام (علیه السلام) به ناپایداری دنیا و فناى آن می‌پردازد و مخصوصاً انگشت روی یک مصداق روشن آن می‌گذارد و می‌فرماید: «اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می‌کرد چنین کسی به یقین سلیمان بن داود (علیه السلام) بود؛ همان که خداوند حکومت بر جنّ و انس را مسخرّ وی ساخت. افزون بر نبوت و مقام قرب پروردگار؛» (فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا، أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ التُّبُوَّةِ وَالْعَظِيمِ الزُّلْفَةِ^۱).

آری سلیمان با آن همه جلال و جبروت و قدرت و عزّت و کرم و فرّ، هرگز نتوانست راه را بر مرگ ببندد و درست در موعد مقرر بدون اندک تأخیری چشم از جهان فرو بست. از همین رو امام (علیه السلام) در ادامهٔ سخن می‌فرماید: «ولی آن‌گاه که آخرین روزی‌اش را برگرفت و مدت زندگی‌اش را کامل ساخت کمانهای فنا تیرهای مرگ را به سوی او پرتاب کردند و دار و دیار از او خالی گشت و مسکنها (و قصرها)ی او بی‌صاحب ماند و گروهی دیگر آن را به ارث بردند (و در آنها ساکن گشتند)؛» (فَلَمَّا أَسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ، وَ أَسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قِسِي^۲ الْفَنَاءِ بِنَبَالِ^۳ الْمَوْتِ، وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً، وَ

۱. «زلفه» و «زلفی» به معنای قرب و نزدیکی و منزلت است.

۲. «قسی» جمع «قوس» به معنای کمان است.

وَرَثَهَا قَوْمٌ آخِرُونَ).

چه تشبیه گویایی! امام علیه السلام قانون فنا را به کمانهایی تشبیه کرده که تیرهای آن مرگ است این کمانها همگان را نشانه گیری کرده اند و منتظرند آخرین لقمه روزی را بخورند و آخرین دقیقه عمر را به پایان ببرند؛ بلافاصله تیرها رها شده و به اهداف خود اصابت می کنند؛ خواه این هدف مورچه ضعیفی باشد یا سلیمان حاکم بر انس و جن و وحش و طیور.

عجب اینکه قانون فنا و مرگ از قوانینی است که هیچ گونه استثنا در آن راه ندارد؛ خوبان و بدان، انبیا و اولیا و اشقیاء و ظالمان و اقویا و ضعفا همه و همه را در بر می گیرد و به هیچ کس رحم نمی کند و لحظه ای مهلت نمی دهد: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۴ درباره چگونگی مرگ سلیمان بحث آموزنده ای در نکته ها خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام در نتیجه گیری، می فرماید: «در قرون گذشته برای شما درسهای عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان عمالقه! کجا ایند فرعون ها و فرزندانشان و کجا هستند صاحبان شهرهای «رس»؛ همانها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنتهای فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران رازنده ساختند کجا ایند آنها که بالشکرهای گران به راه انداختند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند همانها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند؛ (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أبنَاءُ الْعَمَالِقَةِ! أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَ أبنَاءُ الْفِرَاعِنَةِ! أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَ أَطْفُؤُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ أَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ، وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ، وَ

۳. «نبال» جمع «نیل» به معنای تیر است.

۴. اعراف، آیه ۳۴.

۵. «هزموا» از ماده «هزیمت» به معنای شکست و متواری شدن است.

عَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ، وَ مَدَّتُوا أَلْمَدَائِنَ!.

امام (علیه السلام) در این عبارات پرمعنا و تکان دهنده بعد از اشاره به مرگ عبرت‌انگیز سلیمان، نظری به پهنه تاریخ پیشین بشریت افکنده و از قدرتمندانی که در زمان خود بر کشورها با جلال و جبروت حکومت می‌کردند و امروز جز مشتی خاک از آنها باقی نمانده، یاد می‌کند به خصوص روی چند گروه از آنها انگشت می‌نهد:

نخست به «عمالقه» اشاره می‌کند که از فرزندان «عملاق» یکی از نوادگان نوح پیامبر بودند پیکرهای قوی و نیرومندی داشتند و سالیان دراز بر شامات و غیر شامات حکومت می‌کردند.

سپس به فراغه یعنی پادشاهان مصر که از مقتدرترین شاهان تاریخ بودند می‌پردازد و در سومین مرحله از صاحبان شهرهای رس (رودخانه ارس یا چاهای پرآبی که در بعضی از مناطق ایران وجود داشت) سخن به میان می‌آورد؛ همانها که در برابر پیامبران خداوند ایستادند، آنها را شهید کردند، سنتهای الهی را خاموش ساختند و سنتهای ستمگران را احیانمودند.

در آخرین مرحله اشاره‌ای کلی به همه شاهان قدرتمند پیشین می‌کند که صاحب لشکر فراوان بودند و شهرهای زیادی بنا نهادند؛ ولی سرانجام همگی در برابر مرگ زانو زدند و از فراز تختهای زرین به زیر خاکهای سرد و خاموش منتقل شدند.

* * *

نکته‌ها

۱- شوکت سلیمان (علیه السلام) و مرگ او

برخلاف تورات کنونی که سلیمان (علیه السلام) را پادشاهی جبار و بتخانه‌ساز و هوس باز معرفی کرده^۱، قرآن مجید او را پیامبری بزرگ و پاک و خداترس می‌شمرد و نمونه قدرت و

۱. تورات، کتاب اول ملوک و پادشاهان.

حاکمیت بی نظیر مطرح می‌کند که در لابه‌لای سرگذشت او درسه‌های بزرگی برای همگان نهفته است.

قرآن می‌گوید: خداوند مواهب عظیمی به او داد؛ مرکب بسیار سریعی همچون باد که می‌توانست با آن در مدت کوتاهی سراسر کشورش را سیر کند، نیروهای فعال انس و جن، علم و دانش فراوان حتی آشنایی بانطق پرندگان به وی بخشید، لشکریان و کارگزاران بسیار در اختیار او قرار داد با این حال مرگ او بسیار عبرت‌انگیز بود.

در بعضی از روایات آمده است که روزی سلیمان علیه السلام به اصحاب و یاران خود گفت خداوند چنین حکومت عظیمی را در اختیار من قرار داده؛ ولی علی‌رغم این همه امکانات، یک روز را شاد زندگی نکرده‌ام، فردا تصمیم دارم به بالای قصر بروم و تنها باشم و نگاهی به اطراف بیفکنم و عظمت خویش را بنگرم و لذت ببرم. به هیچ کس اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را تنها و خوشحال باشم. گفتند: بسیار خوب. فردای آن روز عصایش را گرفت و به بالاترین نقطه قصر رفت. تکیه بر عصا کرده بود و به اطراف پایتخت و شکوه و عظمت آن می‌نگریست و از این همه نعمت خداداد شاد و خندان بود. ناگهان دید جوان خوش قیافه و خوش لباسی از گوشه قصر به سراغ او آمد. سلیمان گفت: چه کسی به تو اجازه داده وارد قصر شوی؟ من خواستم امروز تنها باشم. جوان گفت: من به اذن پروردگار این قصر وارد شدم. سلیمان علیه السلام گفت: او از من سزاوارتر است بگو ببینم کیستی؟ گفت: من فرشته مرگم. سلیمان علیه السلام پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام قبض روح تو کنم، سلیمان علیه السلام گفت: بسم الله مأخوڑیت خود را انجام بده این روز شادی من بود گویا خدا نمی‌خواهد سرور و شادی جز با لقای او صورت بگیرد: «أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُورُورٌ دُونَ لِقَائِهِ».

فرشته مرگ روح او را قبض کرد در حالی که بر عصاتکیه داشت (حتی اجازه نشستن به او نداد) آری او از دنیا رفت در حالی که همچنان به کمک عصا ایستاده بود و مردم به او نگاه می‌کردند و تصور می‌کردند زنده است. چند روز بر این حال گذشت. بعضی گفتند به

راستی عجیب است او چند روز است به این حال مانده، نه خسته شده و نه خوابیده، نه غذا و آبی خورده و نوشیده، او حتماً خدای ماست که باید او را بپرستیم. بعضی گفتند نه او ساحر است، چنین وانمود می‌کند که متکی به عصا ایستاده؛ ولی در واقع چنین نیست مؤمنان گفتند سلیمان بنده خداست و پیامبر اوست و در قبضه تدبیر پروردگار است. (باید منتظر بمانیم تا ببینیم چه می‌شود).

هنگامی که این اختلافات بالا گرفت خداوند متعال موربانه را بر عصای او مسلط ساخت و چیزی نگذشت که عصا شکست و سلیمان علیه السلام فرو افتاد. در این هنگام همه از مرگ او آگاه شدند. آری! موربانه‌ای حکومتی را به هم ریخت. ^۱ و همان‌گونه که امام علی علیه السلام در خطبه بالا اشاره فرموده هنگامی که پیمان‌نامه عمر سلیمان علیه السلام لبریز شد کمانهای فنا و نیستی او را با تیرهای مرگ هدف قرار دادند.

۲- عمالقه کیانند

«عمالقه» جمع «عملاق» نام شخصی است از فرزندان نوح و قبیله عمالقه به او منسوب است؛ آنان افرادی نیرومند و قوی پیکر و جنگجو بودند و به گفته بعضی از مورخان در شمال حجاز، در دو هزار سال پیش از میلاد حضرت مسیح زندگی می‌کردند. به مصر حمله کردند و آنجا را تصرف و مدت‌ها در آنجا فرمان‌روایی داشتند ولی سرانجام در حدود ۱۷ قرن پیش از میلاد، مصریان به آن حمله کردند و به جزیره العرب بازگشتند و در یمن و حجاز و دیگر مناطق این جزیره ساکن شدند و دولت‌هایی تشکیل دادند. جبارانی که قرآن مجید در داستان ورود موسی و بنی اسرائیل به بیت المقدس، از آنها یاد کرده به اعتقاد جمعی از مفسران شاخه‌ای از همان عمالقه بوده‌اند. سرانجام یوشع فرمانده بنی اسرائیل به امر موسی علیه السلام با آنها پیکار کرد و بر آنها غلبه یافت.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۳۶ - ۱۳۷ (با تلخیص) این مطلب به طور فشرده در قرآن مجید در سوره سبأ آیه ۱۳ و ۱۴ اشاره شده است.

این قوم چون دارای قدرت فراوانی بودند و قرن‌ها حکومت‌های مقتدری تشکیل دادند و سپس همگی بر باد رفتند و تنها نامی از آنها بر صفحه تاریخ ماند، امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه بالا می‌فرماید: «کجایند عمالقه و فرزندان آنها».^۱

۳- فراعنة مصر

نام پادشاهان مصر به صورت عام، «فرعون» بود همان‌گونه که به سلاطین روم «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می‌گفتند. یکی از فراعنه معاصر حضرت موسی بود که «رامسیس دوم» نام داشت و دیگری که فرعون معاصر حضرت یوسف بود «ریان بن ولید». بعضی گفته‌اند: پادشاهانی که در مصر قبل از ظهور حضرت مسیح حکومت کردند ۳۲ نفر بودند؛ گروهی از سرزمین مصر بودند و جمعی از عمالقه و عده‌ای از رومیان و عده‌ای از یونانیان و بعضی از ایرانیان که از طرف کسراها برای فتح مصر فرستاده شده بودند و در آنجا حکومت داشتند که امروز اثری از هیچ یک از آنها نیست.

۴- اصحاب رس

واژه رس در اصل به معنای اثر مختصر است. بعضی «رس» را مخفف «ارس» (رودخانه معروف در شمال ایران) دانسته‌اند؛ ولی اکثراً آن را به معنای چاه می‌دانند و معتقدند این گروه که اکنون آثار بسیار کمی از آنها به جای مانده، اقوام کشاورزی بودند که چاههای پرآب فراوانی داشتند و به همین دلیل وضع زندگانی آنها خوب بود. در اینکه آنها در کجا زندگی می‌کردند و نام پیامبرشان چه بود، اختلاف زیادی در میان مفسران است؛ بعضی آنها را از بقایای عاد و ثمود می‌دانند و بعضی می‌گویند آنها در یمامه می‌زیستند و پیامبری به نام حنظله داشتند. بعضی پیامبر آنها را شعیب علیه السلام می‌دانند.

۱. به دائرة المعارف فرید وجدی، لغتنامه دهخدا و تفاسیر ذیل آیه ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جِبَارِينَ﴾ سوره مائده، آیه ۲۲ مراجعه شود.

در کتاب عیون اخبار الرضا از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: آنها قومی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند: دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام رسّ بنا شده بود این شهرها به نامهای آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور و مهر نامیده شده بوده و ایرانیان نام ماههای سال خود را از آن گرفتند. برای آن درخت قربانی می کردند و هنگامی که قربانی را می سوزاندند و دود از آن به آسمان بر می خاست در مقابل درخت به سجده می افتادند. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد؛ ولی ایمان نیاوردند. آن پیامبر از خدا تقاضا کرد که آن درخت صنوبر که بیش از همه مورد احترام بود بخشکد. هنگامی که درخت خشکید آنها تصمیم بر کشتن پیامبرشان گرفتند. «چاهی» عمیق کردند و او را زنده در آن افکندند تا جان سپرد. خداوند به جهت اصرار آنها بر کفر و ظلم به عذاب شدیدی گرفتارشان کرد و نابود شدند.^۱



آری! دنیا از این گونه سلاطین نیرومند و اقوام سرکش و جباران و ستمگران بسیار به خود دیده است که اکنون گرد و غبار نسیان نه تنها بر قبورشان که بر تاریخشان نیز نشسته است و این بهترین سند بی وفایی و ناپایداری دنیا است:

بشکاف خاک را و ببین اکنون	بی مَهْری زمانه رسوا را
این دشت خوابگاه شهیدان است	فرصت شمار وقت تماشا را!

۱. به بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۸ به بعد؛ و تفسیر المیزان، جلد ۱۵؛ و تفسیر نمونه، جلد ۱۵ ذیل آیه ۳۸ سوره فرقان و آیه ۱۲ سوره ق مراجعه کنید.

بخش ششم

و منها: قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُبَّتَهَا، وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا،
وَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا، وَ التَّفَرُّغِ لَهَا؛ فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّتُهُ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَ حَاجَتُهُ
الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا. فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا أَعْتَرَبَ الْإِسْلَامَ، وَ ضَرَبَ بِعَسِيبِ ذَنْبِهِ، وَ
أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ، بِقِيَّةٍ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ.

ترجمه

بخش دیگری از خطبه: (آن مرد الهی) برای حفظ حکمت و دانش، زرهی بر تن کرده و حکمت را با تمام آدابش در برگرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است. حکمت و دانش برای او گمشده‌ای است که همواره در جستجوی آن است و نیازی اوست که پیوسته در طلب آن است. او به هنگامی که اسلام غروب کند و همچون شتری خسته که از راه رفتن بازماند، و بر زمین قرار گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان خواهد شد. (آری) او باقیمانده‌ای از حجتهای خداست و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست.

شرح و تفسیر

ویژگیهای آن مرد الهی

آنچه در این بخش آمده در ظاهر پیوندی با بخشهای سابق این خطبه ندارد. دلیل آن این است که مرحوم سید رضی در بسیاری از موارد همه خطبه را نقل نمی‌کند، بلکه بخشهایی از آن را به صورت گزینشی انتخاب می‌کند. تعبیر به «منها» نیز در آغاز این

بخش، گواه روشنی بر این مطلب است و همین امر سبب شده است که این بخش و مرجع ضمیرهای آن در هاله‌ای از ابهام فرو رود و هر یک از مفسران، احتمالی درباره آن بدهند؛ ولی به اعتقاد ما قرآنی در مجموع این بخش وجود دارد که هرگونه ابهام را برطرف می‌سازد که به آن اشاره می‌کنم.

نخست می‌فرماید: «او برای حفظ حکمت و دانش، زرهی که حافظ آن است بر تن کرده و حکمت را با همه آدابش را در برگرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است»؛ (قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا، وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا، وَالْمَعْرِفَةِ بِهَا، وَالتَّعَرُّغِ لَهَا).

در اینکه منظور از این شخص حکیم که حکمت همه وجود او را پر کرده و توجه او را به خود جلب نموده و آن را با همه آداب در برگرفته کیست، احتمالات متعددی داده شده که از جمله چهار احتمال زیر است:

۱- گروهی گفته‌اند: این کلام، اشاره به حضرت مهدی علیه السلام و دوران غیبت و قیام اوست. ابن ابی الحدید این نظر را به امامیه نسبت داده است و در آغاز آن را نمی‌پذیرد؛ ولی در پایان به عنوان کسی که در آخر الزمان متولد می‌شود و نامش مهدی علیه السلام است، این نظریه پذیرفته است.

۲- فلاسفه گفته‌اند: مراد از آن نخبگان عرفا هستند که در هر زمان در میان مردم وجود دارند.

۳- از بعضی متصوفه نقل شده که منظور اولیاء الله و سالکان طریق حقیقتند که

۱. «جَنَّة» از ریشه «جَنَّ» بر وزن «فَنَّ» به معنای پوشاندن چیزی است و به دیوانه از این جهت مجنون گفته می‌شود که گویی پرده‌ای بر عقلش کشیده است و جن موجودی است ناپیدا و جنین در رحم پوشیده شده است. باغ را از این جهت «جَنَّت» می‌گویند که زمینش از درختان پوشیده است و «جَنَان» بر وزن زمان به قلب گفته می‌شود که در سینه پنهان است و «جَنَّة» که در خطبه بالا آمده به معنای زره و سلاح‌های دفاعی دیگری که انسان خود را با آن می‌پوشاند.

همواره در روی زمین وجود دارند.

۴- از جماعت معتزله نقل شده که منظور عالم به عدل و توحید از مؤمنان است که در هر عصر و زمان، افرادی از آنها در میان مردم دیده می‌شود؛ ولی هنگامی که تعبیرات حضرت را تا پایان این بخش تفسیر کنیم به روشنی درخواهیم یافت که این عبارات تفسیر صحیحی جز حضرت مهدی علیه السلام ندارد.

به هر حال تعبیر به (قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا) اشاره به این است که او حکیم است و برای حفظ حکمت سپری بر تن کرده که منظور از آن، سپر تقوا و پرهیزکاری است، همان‌گونه که در این حدیث معروف آمده است: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده‌ای چهل روز اعمال خود را برای خدا کاملاً خالص نکرد مگر این که چشمه‌های جوشان حکمت از قلب او بر زبانش سرازیر شد»^۱.

جمله‌های بعد از آن نیز، «وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا...» همه اشاره به این است که او حکیمی است توانا که علم و دانش و حکمت و تدبیر بر همه وجود او حاکم است و با همین ابزار محیط خود را اداره می‌کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «حکمت و دانش برای او گمشده‌ای است که همواره در جستجوی آن است و نیاز اوست که پیوسته در طلب آن است»؛ (فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا).

این سخن تأکید دیگری است بر اینکه آن مرد الهی برنامه کارش بر اساس حکمت قرار گرفته و قبل از ایجاد هر تحوّل علمی و فرهنگی برقرار می‌کند؛ این سخن هماهنگ با چیزی است که در روایات درباره حضرت مهدی علیه السلام آمده است. از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۲، صفحه ۶۹، حدیث ۳۲۱.

فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهَا أَخْلَاقَهُمْ؛ هنگامی که قیام کننده ما به پا خیزد دست خود را بر سر بندگان بگذارد (آنها را تحت تربیت خود قرار دهد) و به این وسیله عقلهای آنها را متمرکز سازد و افکار آنها را کامل کند.^۱

در ادامه در بیان یک ویژگی دیگر آن مرد الهی می فرماید: «او به هنگامی که اسلام غروب کند همچون شتری گردد که از راه رفتن بازمانده، بر زمین قرار گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان خواهد شد؛ (فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا أَعْتَرَبَ^۲ الْأِسْلَامُ، وَ ضَرَبَ بِعَسِيبٍ^۳ ذَنْبِهِ^۴، وَ الْأَصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ^۵).

هنگامی که شتر از راه رفتن باز می ماند بر زمین چنان پهن می شود که انتهای دم او به زمین می چسبد و حتی پایین گردن خود را نیز بر آن می نهد و این نشانه نهایت خستگی است و عرب از آن به عنوان کنایه برای نهایت ضعف و ناتوانی استفاده می کند.

این سخن اشاره آشکار دیگری به یکی از اوصاف آن مرد الهی است و که در دوران غیبت او اسلام و مسلمین در نهایت ضعف قرار می گیرند و دشمنان از هر سو برای محو اسلام و شکست مسلمین قیام می کنند.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ خَمْسَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْتَثَّهَا سَبْعَةٌ

۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲۸، حدیث ۴۷.

۲. «اعترب» از ماده «اغتراب» به معنای مهاجرت کردن یا پنهان شدن است.

۳. «عسیب» استخوان انتهایی دم اسب یا شتر گویند.

۴. «ذنب» از ریشه «ذنب» بر وزن «ضرب» گرفته شده که به معنای دنبال چیزی را گرفتن است و چون گناه آثار و تبعاتی دارد که انسان را رها نمی کند به آن ذنب بر وزن ضرب گفته شده و «ذنب»، بر وزن «هدف» که در خطبه بالا آمده به معنای دم حیوان و دنباله هر چیزی است.

۵. «جران» به معنای بخش پیشین گردن شتر را گویند و جمله «ضرب بجرانه» کنایه از جاگرفتن و جا خوش کردن است.

وَ عِشْرِينَ حَرْفًا؛ علم و دانش ۲۷ حرف (۲۷ باب) است جمیع آنچه پیامبران الهی آورده‌اند به اندازه دو حرف آن است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را شناختند. هنگامی که قیام‌کننده ماقیام می‌کند ۲۵ حرف دیگر را بیرون می‌آورد و در میان مردم می‌گستراند و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف کامل شود^۱ (اشاره به اینکه آن حضرت انقلاب فرهنگی قوی و پرشتابی پی‌ریزی می‌کند که سطح آگاهی و علم در جهان بیش از ده برابر وضع موجودش می‌شود).
به گفته حافظ:

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگوسوز که مهدی دین پناه رسید
عزیز مصر به زعم برادران حسود ز قعر چاه بر آمد، به اوج ماه رسید
امام علیه السلام در پایان این فراز به نکته روشن تری در این زمینه می‌پردازد و می‌فرماید: «او باقیمانده‌ای از حجت‌های خدا است و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست»؛
(بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ).

همان گونه که از بیان این اوصاف به دست می‌آید جمله‌های بالا مرجع ضمیری جز حضرت مهدی نمی‌تواند داشته باشد به ویژه اینکه واژه‌های «بقیه» (بقیه الله) و «حجت» و «خلیفه» در فرهنگ دینی ما کاملاً منطبق بر آن حضرت است.

* * *

نکته

اشارات به قیام مهدی

از این بخش خطبه که اشارات روشنی به قیام حضرت مهدی علیه السلام داشت، به خوبی استفاده می‌شود که بر خلاف تصور ناآگاهان، تکیه‌گاه اصلی مهدی برانقلابی فکری،

علمی و فرهنگی است؛ نه قیامی نظامی و مملو از خونریزی. او چنان سطح افکار مردم را بالامی برد که با پای خود به سوی یک حکومت سراسر عدل و داد پیش می‌روند. بی شک در آغاز راه، اقلیت ماجراجو و منحرف و گردنکشان زورگو و ظالمی در این طریق سدّ راهند که امام آنها را با قدرت نظامی خود بر می‌دارد. او پیوسته در طلب دانش و ارتقای سطح معلومات امت است و همچون جدّش پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازبان حال و قال می‌گوید:

﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱.



بخش هفتم

ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ بَثْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّهَمُ، وَأَدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا آدَتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ، وَأَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا، وَحَدَوْتُكُمْ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا. لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَنْتَوَقَعُونَ إِمَاماً غَيْرِي يَطَأُ بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَيُرْشِدُكُمْ السَّبِيلَ؟

أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلاً، وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِراً، وَأَزْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادَ اللَّهِ الْأَحْيَاءِ، وَبَاعُوا قَلِيلاً مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى، بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى. مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ - وَهُمْ بِصِفِّينَ - أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟ يُسِيعُونَ الْعُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّثْقَ! قَدْ - وَاللَّهِ - لَقُوا اللَّهَ فَوَقَّاهُمْ أَجُورَهُمْ، وَأَحْلَهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ.

ترجمه

سپس آن حضرت فرمود: ای مردم من مواعظ و اندرزهایی را که پیامبران به امتهایشان دادند، برای شما بازگو کردم و در میان شما منتشر ساختم. و نیز آنچه را اوصیای پیامبران به امتهای بعد رساندند، (و در آنجا که ضرورت داشت) شما را با تاز یانهام ادب کردم؛ ولی شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سر دادم (که از اختلاف و تفرقه بپرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید. شما را به خدا آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است (سنتهای پیامبر ﷺ فراموش شده و سنن جاهلی در حکومت امویان

بازگشته است) بندگان نیک خدا به سرعت تصمیم به کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه‌های فراوان آخرت‌ماندگار، مبادله نمودند. راستی، برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه‌های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار بنوشند، (و این حوادث دردناک را ببینند) چه ضرری کردند؟ به خدا سوگند! آنها به لقای پروردگار نایل شدند و خدا پاداششان را به طور کامل عطا فرمود و آنها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد.

شرح و تفسیر

آنچه لازم بود، گفتم!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به اندرزها و مواعظ هشدار کننده‌ای می‌پردازد و می‌فرماید: «ای مردم من مواعظ و اندرزهایی را که پیامبران به امت‌هایشان دادند برای شما بازگو کردم و در میان شما گستردم. و (نیز) آنچه را اوصیای پیامبران به امت‌های بعد از آنان رساندند، رساندم. (در آنجا که ضرورت داشت) شما را با تازیانه‌ام ادب کردم؛ ولی (هیچ یک مؤثر نیفتاد و) شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سر دادم (که از اختلاف و تفرقه بپرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ بَشَّرْتُ^۱ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّمَهُمْ، وَ أَدَّبْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا، وَ حَدَّوْكُمْ^۲ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا^۳).

۱. «بشئت» از ریشه «بشَّ» بر وزن «نص» به معنای منتشر ساختن گرفته شده است.

۲. «حدو تکم» از ریشه «حدَّو» بر وزن «محو» و «حدَّی» بر وزن «دعا» در اصل به معنای راندن شتران همراه با آواز مخصوص است. که ساربان‌ها می‌خوانند. سپس به هر گونه سوق دادن و بانگ زدن اطلاق شده است.

این تعبیرات نشان می‌دهد که امام علیه السلام برای هدایت مردم کوفه که افرادی سست و پراکنده بودند از هر وسیله‌ای استفاده فرمود و کار فرهنگی گسترده‌ای را درباره آنها انجام داد تا آنجا که همه مواعظ انبیا و اندرزهای اوصیا را برای آنها جمع، و در اختیارشان قرار داد؛ ولی این باران حیات بخش رحمت الهی، در آن شوره‌زارها اثر نکرد سپس محبت و نرمش را کنار گذاشت و با شدت با آنها برخورد کرد. شاید به راه بیایند و متحد شوند؛ ولی این میخهای آهنین در آن سنگهای خارا فرو نرفت و معلوم شد کمترین نقص و عیبی در رهبری و مدیریت و فرماندهی نیست، بلکه همه عیب در آن گروه نابخرد و بی حمیت بود. این جمله‌ها نشان می‌دهد اگر تمام انبیا و اوصیا برای هدایت آنها می‌کوشیدند، هدایت نمی‌شدند.

«شما را به خدا آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟»؛ (لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَتَوَقَّعُونَ إِمَامًا غَيْرِي يَطَّأ بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَ يُرْشِدُكُمْ السَّبِيلَ؟).

اشاره به اینکه هرگاه پیشوایی چون من نتواند شما را به راه آورد کس دیگری این کار را نمی‌تواند انجام دهد.

عجب اینکه با آن همه یأس و ناامیدی از این جمعیت، باز امام علیه السلام به نصایح تازه‌ای می‌پردازد. شرایط زمان و محیط را برای آنها تشریح می‌کند و ارزش شهادت در راه خدا را برای آنها بازگو می‌کند و می‌فرماید: «آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است»؛ (أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا، وَ أَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا).

اشاره به اینکه با طلوع آفتاب عالم‌تاب اسلام و ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیکبها و فضیلتها به جامعه انسانی روی آورد، ولی اکنون با ظهور بنی‌امیه و بازماندگان دوران

۳. «تستوسقوا» از «وسوق» به معنای اجتماع کردن و به یکدیگر پیوستن است.

جاهلیت آن نیکبها و سنتهای الهی از جامعه رخت بر بسته و زشتیهای عصر جاهلیت که پشت کرده بود به جامعه اسلامی روی آورده بود.

سپس به عنوان مقدمه‌ای برای تجلیل از مقام شهیدان راه خدا و تقویت فرهنگ جهاد و شهادت در برابر ظالمان و ستمگران می‌فرماید: «بندگان نیک خدا به سرعت عزم بر کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه فراوان آخرت ماندگار، مبادله نمودند»؛ (وَ أَرْمَعُ^۱ التَّرْحَالَ^۲ عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْيَارُ، وَ بَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى).

این تعبیر لطیف اشاره به این است که آن نیکان و پاکانی که شرب شهادت نوشیدند و در راه خدا به این افتخار بزرگ نایل شدند نه تنها زیانی نکردند، بلکه تجارت پرسودی نمودند، متاع قلیل فانی را به متاع کثیر باقی فروختند.

کسانی هم که افتخار شهادت پیدا نکردند اما در جهاد بانفس پیروز شدند و زرق و برق دنیای فانی را به سعادت آخرت فروختند آنها نیز در سلسله این گروه از عبادالله الاخیار جای دارند.

در ادامه این سخن، با تأکید می‌فرماید: «راستی برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه‌های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار بنوشند چه ضرری کرده‌اند؟»؛ (مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفَكْتُ دِمَاؤَهُمْ - وَ هُمْ بِصَفِينٍ - أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟ يُسَيِّغُونَ^۳ الْغُصَصَ وَ يَشْرَبُونَ الرَّثِقَ!^۴).

اشاره به اینکه آنها رفتند و آسوده شدند و امروز ما ماندیم و این اوضاع نابسامان.

۱. «أرمع» از ریشه «زمع» بر وزن «شمع» در اصل به معنای تصمیم گرفتن بر چیزی است.

۲. «ترحال» از ریشه «رحلت» به معنای کوچ کردن و رهسپار شدن است.

۳. «یسبیغون» از ریشه «سوغ» بر وزن «فوق» و سیغ، بر وزن «سیل» به معنای گوارا.

۴. «رثق» به معنای کدر است.

دشمنان حق در همه جا جولان می‌کنند و دوستان حق ضعیف و ناتوان و بی‌اراده در برابر آنها ایستاده و تماشاگرند. صحنه‌ای که هر انسان با ایمان و غیوری را سخت آزار می‌دهد. در واقع عبارات امام علیه السلام اشاره به جنایات معاویه و لشکر شام و سکوت و سُستی مردم کوفه و عراق است. در پایان این سخن، کلام امام علیه السلام اوج می‌گیرد و می‌فرماید: «به خدا سوگند! آنها به لقای پروردگار نایل شدند و خدا پاداششان را به طور کامل عطا فرمود و آنها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد؛ (قَدْ - وَ اللَّهِ - لَتَقُوا اللَّهَ فَوْقَهُمْ أَجُورَهُمْ، وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ).

آری همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگانند آنها زنده جاویدانند و در نزد پروردگارشان به انواع روزیها متنعم‌اند، مرده آنها هستند که تن به ذلت می‌سپرند و زیر پرچم ظالمان به زندگی مادی و تحقیرآمیز ادامه می‌دهند.

شهادت همیشه مایه افتخار است ولی در محیطهای آلوده شهادت و رخت بر بستن از آلودگی‌ها و مفسد و رهایی از دست گروه‌های فاسد و مفسد افتخار دیگری است. پیامی که علی علیه السلام در محراب عبادت در لحظات شهادت به ما داد درس بزرگی بود فرمود: «فُرْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه نجات یافتم و رستگار شدم». و به گفته شاعر:

مرده دلانند به روی زمین

هم دمی مرده دهد مردگی

زیر گل آنان که پراکنده‌اند

زنده شدم از نظر پاکشان

و به گفته شاعر تونایی دیگر (سنائی):

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی

از این مرگ صورت نگر تا نترسی

کز از این زندگانی چون بمیری بمانی!

از این زندگی ترس کاینک درآنی

بخش هشتم

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ
أَبْنُ النَّيَّهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ
تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَ أُبْرِدَ بَرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!

قال: ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة، فأطال البكاء، ثم

قال عليه السلام:

أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ،
أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِجِهَادٍ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ
فَاتَّبَعُوهُ.

ثم نادى بأعلى صوته:

الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَاخَ
إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ!

ترجمه

کجایند برادران من؟ همانها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش افتادند،
کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن تیّهان»؟ و کجاست «ذوالشهادتین»، (سه نفر از بزرگان
یاران امام که شربت شهادت نوشیدند). و کجایند کسانی همچون آنان از برادرانشان که
پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران فرستاده شد!

آن گاه امام علیه السلام دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و فرمود:

آه بر برادرانم. همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند در فرائض الهی

تدبّر می کردند و به پا می داشتند. سنتها را زنده کرده، بدعتها را میراندند. هنگامی که به سوی جهاد دعوت شدند، مشتاقانه پذیرفتند به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند سپس با صدای رسا ندا داد - ای بندگان خدا! جهاد، جهاد! آگاه باشید من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم، آن کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید.

شرح و تفسیر

همگی آماده جهاد شوید!

در این بخش از خطبه، لحن کلام امام (علیه السلام) تغییر پیدا می کند و با تعبیراتی بسیار غم انگیز، سخنان گذشته را ادامه می دهد و از شهیدان بزرگوار می گوید که در صفین شربت شهادت نوشیدند و جای آنها در میان اصحابش خالی است یاد می کند و می فرماید: «کجایند برادران من همانها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش رفتند؛ (أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَيَّ الْحَقَّ؟)»

سپس روی چند نفر از این پیشتازان ایثار و شهادت و آگاهی و معرفت، انگشت می نهد و می فرماید: «کجاست عمار؟ کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست ذوالشهادتین. (سه نفر از بزرگان اصحاب که شرح حالشان خواهد آمد)؛ (أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟)». آن گاه به صورت کلی و عام از همه آنها چنین یاد می کند: «کجایند مانند آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران و فاسقان فرستاده شد؛ (وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَيَّ الْمَنِيَّةَ، وَ أُبْرِدُوا بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!).»

۱. «أُبرِد» از ریشه «برود» و «برودت» به معنای سرد شدن است و در مورد کسی که آخر روز وارد محلی می شود این واژه به کار می رود و نیز هنگامی که نامه و یا چیزی را با پیک مخصوص از جایی به جایی می فرستند واژه ابراد اطلاق می شود و «برید» در زمان ما به اداره پست اطلاق می شود.

اشاره به ده‌ها نفر از صحابیان بزرگوار پیامبر ﷺ است که همراه علیؑ در صفین بودند و شربت شهادت نوشیدند و جنایتکاران لشکر معاویه، سرهای آنها را جدا کردند و برای معاویه بردند.^۱

در اینجا خاطره آنان سبب شد که امامؑ حالت تأثر شدیدی پیدا کند آن‌گونه که راوی این خطبه (نوف بکالی) می‌گوید: آن‌گاه امامؑ دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و فرمود:

«آه بر برادرانم. همانها که قرآن را تلاوت می‌نمودند و به کار می‌بستند در فرائض الهی دقت می‌کردند و آنها را به پا می‌داشتند. سنتها را زنده کرده و بدعتها را می‌رانند. بسوی جهاد دعوت شدند و مشتاقانه پذیرفتند، به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند؛» (قال: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِحَيِّتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ ﷺ: أَوْهٍ^۲ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَ تَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَاوُ السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثَقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ).

این اوصاف شش‌گانه حکایت از عظمت مقام آنان در علم و عمل در پاسداری دین و در جهاد و اطاعت از پیشوا و رهبر الهی می‌کند. هم از قرآن آگاهی داشتند و آن را مو به مو در مورد زندگی اجرا می‌کردند، هم از واجبات با خبر بودند و به آن عمل می‌کردند هم پاسداری از سنتها و مبارزه با بدعتها داشتند و به هنگام جهاد اهل ایثار و فداکاری بودند. در واقع امامؑ می‌خواهد سرمشقی به یارانش بدهد و بگوید مؤمنان واقعی و

۱. ابن عبدالبرّ از عبدالرحمن بن ابری نقل می‌کند: سیصد تن از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، در جنگ صفین در رکاب علیؑ شرکت داشتند و از آن میان شصت و سه تن به شهادت رسیدند که یکی از آنان عمار یاسر است. (استیعاب، جلد ۲، صفحه ۷۰، شرح حال عمار).

۲. «اوه» این واژه آنگاه که به سکون واو قرائت می‌شود کلمه‌ای است که به هنگام شکایت و اظهار درد گفته می‌شود و معادل آن در فارسی آه است.

حافظان راستین اسلام و صحابه حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله چه ویژگی هایی داشتند. شاید این سخنان داغ در آن دلهای سرد اثر بگذارد و برای جهاد با ظالمان و جانیان به پاخیزند.

سپس امام علیه السلام با صدای رسا و بانگ بلند ندا داد: «ای بندگان خدا جهاد، جهاد، آگاه باشید من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم آن کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید»؛ (ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَلْجِهَادَ أَلْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكُرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَا حَ إِلَى اللَّهِ فَلْيُخْرُجْ!).

به این ترتیب امام علیه السلام بعد از آن همه بیانات تکان دهنده و بیدارگر، مردم را برای جهاد به سوی دشمن دعوت کرد و گروه زیادی از مردم از سخنان امام علیه السلام به شوق آمدند و احساس مسئولیت کردند و آماده حرکت به میدان جهاد شدند.



«نوف بکالی (راوی این خطبه) می گوید: امام علیه السلام پرچمی به امام حسین علیه السلام برای یک لشکر ده هزار نفری داد و پرچمی به قیس ابن سعد - که رحمت خدا بر او باد - برای ده هزار و به ابویوب انصاری برای ده هزار و برای دیگران هر کدام به تعدادهای دیگر، و این در حالی بود که می خواست به صفین بازگردد ولی هنوز روز جمعه نگذشته بود که ابن ملجم - که لعنت خدا بر او باد - امام علیه السلام را ضربت زد و لشکرها بازگشتند و ما همچون گله هایی بودیم که شبان خود را از دست می دهد و گرگان از هر سو به آنها حمله ور می شوند و آنها را می ربایند»؛ (قال نوف: وَ عَقَدَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ رضی الله عنه فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِأَيُّوبِ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخْرٍ، وَ هُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ، فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَتْ رَاعِيَهَا، تَخْتَطِفُهَا الذِّئَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ!).

به این ترتیب گرگان شام و غارتگران سپاه معاویه شادمان شدند و از اینکه خطر بزرگی

بار دیگر از آنها دفع شد شادی کردند؛ ولی مؤمنان راستین در دریایی از غم و اندوه فرو رفتند.

در حدیث آمده است هنگامی که خبر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام به شام رسید. عمروابن عاص با خبر شد و با این جمله به معاویه بشارت داد: «إِنَّ الْأَسَدَ الْمَفْرَشَ ذُرَاعِيهِ بِالْعِرَاقِ لَأَقْبَىٰ شُعُوبَهُ؛ آن شیری که در عراق در کمین ما بود به یاران خود پیوست».^۱



نکته‌ها

یاران با وفای امام علیه السلام

امام علیه السلام در این خطبه نام چند نفر از یاران وفادار و بزرگان اسلام را می‌برد که در زمره صحابه راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. و سپس پیمان وفاداری با امام بستند و در میدان صفین شربت شهادت نوشیدند. و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد طبق روایتی ۳۰۰ تن از صحابه پیامبر که در بیعت رضوان و گروهی از آنها از بدریون بودند. با علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری می‌کردند از این جمع ۶۳ نفر در آن میدان شهید شدند که امام علیه السلام نام سه تن از آنها را می‌برد. در ذیل شرح حال مختصری از هر یک از آنها را می‌آوریم. سپس به شرح حال قیس ابن سعد و ابویوب انصاری که نامشان در پایان این خطبه به عنوان فرمانده آمده است، می‌پردازیم.

۱. عمار یاسر

کنیه‌اش ابویقظان و از کسانی است که در مکه اسلام آورد و مرارتهای فراوانی را متحمل شد. ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می‌نویسد: هنگامی که یاسر به مکه آمد با کنیزی به نام سمیه ازدواج کرد و عمار از او متولد شد. عمار کسی بود که در راه خدا از

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۶۹.

سوی مشرکان شکنجه شد، هر چند به حکم اجبار کلماتی را در بیزاری از اسلام بر زبان جاری ساخت؛ ولی سخت ناراحت و گریان شد و خدمت پیامبر آمد و آیه شریفه **﴿إِلَّا مَنْ أُوْكِرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾**^۱ که دلیلی بر جواز تقیه در این موارد است، درباره وی نازل گردید. مفسران به اجماع نزول این آیه را درباره عمار می دانند. او از کسانی بود که به سرزمین حبشه هجرت کرد و به دو قبله نماز گزارد. او از مهاجران نخستین است که در جنگ بدر و همه جنگهای اسلامی حضور داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود: **«إِنَّهُ مَلِيٌّ إِيْمَانًا إِلَىٰ أَمْصِ قَدَمِيهِ؛** عمار سر تا پا مملو از ایمان است» و نیز فرمود: **«مَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللهُ؛** کسی که با عمار دشمن کند خدا دشمن او خواهد بود». در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که: **«بهشت مشتاق چهار نفر است: علی و عمار و سلمان و ابوذر».**

ابن عبدالبر می افزاید: اخبار متواتری داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمار فرمود: **«تَقْتُلُ عَمَّارًا الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَّةُ؛** عمار را گروه ستمگر و متجاوز خواهند کشت». ابن عبدالبر این خبر را از صحیح ترین اخبار می شمرد. می دانیم که عمار به دست یاران معاویه در صفین شهید شد و عجب اینکه بسیاری از مردم این خبر را شنیده بودند که مهم ترین سند در جنایات معاویه است؛ ولی باز از خواب غفلت بیدار نشدند.

ابن عبدالبر در ادامه سخنان خود روایتی از ابو عبدالرحمان سلمی نقل می کند که می گوید: ما با علی علیه السلام در صفین بودیم. عمار یاسر را دیدم که به هر سو حرکت می کرد اصحاب محمد او را همراهی می کردند گویی پرچم آنها بود. و از عمار شنیدم که به هاشم ابن عقبه (عتبه) می گفت ای هاشم به پیش بتاز که بهشت در سایه شمشیرهاست. امروز دوستانم محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را ملاقات خواهند کرد. می دانم که ما برحق و آنها بر باطل اند. عبدالله ابن سلمه می گوید: من در روز صفین به عمار می نگریستم که تشنه شد و تقاضای آب کرد، ظرف شیری برای او آوردند او گفت امروز روز ملاقات دوستان است

چرا که رسول خدا ﷺ به من فرمود: آخرین شربتی که از دنیا می نوشی شیر است.^۱
 قابل توجه است هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر - بعد از جنگ صفین - به معاویه
 رسید، در میان مردم خطبه‌ای خواند و گفت: علی عليه السلام دو دوست نیرومند داشت؛ یکی در
 صفین قطع شد؛ یعنی عمار یاسر و دیگری امروز؛ یعنی مالک اشتر.^۲

۲. ابن تیّهان

نام او مالک و کنیه اش ابوالهیثم، از طایفه انصار و از کسانی است که در بیعت عقبه با
 پیغمبر بیعت کرد و در جنگ بدر حاضر بود. اکثر مورخان معتقدند او در جنگ صفین
 حضور داشت و در همان جنگ به شهادت رسید و خطبه بالاگواه بر این مطلب است.
 ابن ابی الحدید در اینجا نام گروهی از عالمان اهل سنت را ذکر می کند که تصریح
 کرده اند او در جنگ صفین شهید شده است.^۳

۳. ذوالشهادتین

نام او خزیمه بن ثابت انصاری و کنیه اش ابوعمار و از کسانی است که در مدینه به
 پیامبر اکرم ﷺ پیوست. در مورد این که چرا به نام ذوالشهادتین لقب داده شده، ابن اثیر
 در *اسد الغابه* می نویسد:

پیامبر اکرم ﷺ اسبی از سواء بن قیس محاربی خریداری کرده بود. سواء معامله را
 انکار کرد. خزیمه بن ثابت به نفع پیامبر ﷺ گواهی داد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود با این که
 در جریان معامله حضور نداشتی چگونه شهادت دادی؟ عرض کرد: ما در (مسائل بسیار
 مهم تری مانند) وحی الهی تو را تصدیق کردیم و می دانیم جز حق نمی گویی (چگونه در

۱. استیعاب، جلد ۲، صفحه ۶۸ به بعد (شرح حال عمار).

۲. کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۳۵۳. در حوادث سال ۳۸ هجری.

۳. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۷-۱۰۸.

موضوع کوچکی گواهی به صدق تو ندهیم؟) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خزیمه به نفع یا زیان او گواهی دهد همان یک شهادت او کافی است.^۱

(البته این یک استثناست به دلیل ایمان محکم خزیمه و شاید به این دلیل که گواهی او سبب علم قاضی می شد).

او نیز در بسیاری از جنگهای اسلامی حضور داشت و ابن عبدالبر در استیعاب می نویسد او در صفین هنگامی که عمار شهید شد سخت برآشفته، شمشیر کشید و آن قدر پیکار کرد تا به شهادت رسید.^۲

۴. قیس بن سعد بن عباده

کنیه او ابوالفضل، مردی رشید و شجاع و با سخاوت و فرزند سعد بن عباده رئیس خزرج بود. قیس بن سعد از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب می شد و در همه جنگها در رکاب علی علیه السلام شرکت کرد. انس بن مالک درباره او می گوید: قیس بن سعد، رئیس محافظان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شد (و از هر نظر مورد اعتماد بود) و ابن شهاب می گوید: هرگاه مشکل اجتماعی و فتنه ای روی می داد پنج نفر از سیاستمداران عرب، به مشاوره می پرداختند که یکی از آنها قیس بن سعد بود.^۳

۵. ابویوب انصاری

نام او خالد بن زید بود ولی بیشتر او را با کنیه اش می شناسند. و از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله است که در جنگ بدر و سایر جنگها شرکت داشت. و این افتخار را پیدا کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام ورود به مدینه، به خانه او وارد شد و همچنان میهمان او بود تا

۱. اسد الغابة، جلد ۲، صفحه ۱۱۴ (ذیل شرح حال خزیمه).

۲. استیعاب، جلد ۱، صفحه ۲۶۸. (شرح حال خزیمه بن ثابت).

۳. اسد الغابة، جلد ۴، صفحه ۲۱۵. نیز ر.ک: به استیعاب، جلد ۲، صفحه ۱۵۹. (شرح حال قیس بن سعد).

مسجد و خانه ساده پیامبر ﷺ در کنار مسجد ساخته شد. ابویوب در همه جنگهای امیر مؤمنان علی علیه السلام شرکت داشت و در جنگ با خوارج در مقدمه لشکر بود. ابویوب ده سال پس از شهادت علی علیه السلام زنده بود و در سال ۵۰ از دنیا رفت.^۱

* * *

از آنچه در بالا گفته شد این نکته تاریخی روشن می شود که هم رزمان علی علیه السلام در جنگها و در مبارزه با منحرفان شام و دیگر افراد باغی و یاغی چه کسانی بودند؟ چه کسانی در لشکر علی شربت شهادت نوشیدند و چه کسانی فرماندهی لشکر آن حضرت را بر عهده داشتند؟ اگر دلیلی بر حقانیت آن حضرت و نادرستی عقیده مخالفانش جز این نباشد، کافی است.

* * *

۱. ر.ک: به استیعاب، جلد ۱، صفحه ۲۵۳ و جلد ۲، صفحه ۳۶۸.

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَ فِي فَضْلِ الْقُرْآنِ وَ فِي الْوَصِيَّةِ بِالتَّقْوَى

از خطبه‌های امام‌المعتمد است

که درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که از خطبه‌های بسیار شیوا و فصیح است مباحث گوناگونی را دنبال

۱. سند خطبه:

گرچه این خطبه را در کتب حدیثی پیش از سید رضی نیافتیم؛ ولی جمعی از کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را در کتب خود آورده‌اند، گاه به گونه‌ای ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد به منبعی غیر از نهج البلاغه نیز دست داشته‌اند.

از جمله کسانی که این خطبه را در کتاب خود آورده «زمخشری» در کتاب ربیع‌الابرار درباره انواع آتش دوزخ بخشی از این خطبه را که مربوط به این مطلب است ذکر کرده. ابن اثیر نیز در کتاب خود نهاییه لغات پیچیده‌ای را از این خطبه تفسیر کرده است.

سید هاشم بحرانی هم در کتاب برهان بخشهایی از آن را ذکر کرده که تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده، دارد و نشان می‌دهد منبع دیگری در دست داشته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۵۹).

می‌کند که به جهت روش‌گزینی سید رضی علیه السلام پیوند بخش‌های مختلف آن‌گاه در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. به هر حال پنج مسئله مهم در این خطبه مورد بحث واقع شده است:

- ۱- بخشی از صفات جلال و جمال خدا با تعبیرات بسیار پرمعنا.
- ۲- معرفی قرآن مجید و بیان بعضی از ویژگی‌های مهم آن.
- ۳- توصیه به تقوا و پرهیزکاری و شرح آثار و برکات آن.
- ۴- یادی از قیامت و آتش وحشتناک دوزخ و ناتوانی انسانها از تحمل آن.
- ۵- بیان طرق نجات از آتش دوزخ و بهره‌گیری از امکانات دنیا در این راه که از مهمترین آنها کمک به محرومان و درماندگان است.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنصِبَةٍ. خَلَقَ
الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَأَسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ؛ وَهُوَ
الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ، وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ، لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ
غَطَائِهَا، وَلِيُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا، وَلِيُضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَلِيُبَصِّرُوهُمْ
عُيُوبَهَا، وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبِرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَاسْقَامِهَا، وَحَلَالِهَا
وَحَرَامِهَا، وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ، وَكَرَامَةٍ وَ
هَوَانٍ. أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحَمَدَ إِلَى خَلْقِهِ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَ لِكُلِّ
قَدْرٍ أَجَلًا، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده، و بی هیچ
زحمت و مشقتی (جهان را) آفریده است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزتش
گردنکشان را تسلیم خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست. او
کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جن و انس مبعوث
ساخت، تا پرده از چهره دنیا برای آنها بگیرند و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند، برای
آنها (از بی وفایی دنیا) مَثَلها زنند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند همچنین با
بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است از تندرستی ها و بیماریها، که یکی بعد
از دیگری ظاهر می شود، برای آنها بیان کنند. و نیز حلالها و حرامهای این دنیا و آنچه را
خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر

فراهم ساخته به آنان گوشزد کنند. او را آن گونه ستایش می‌کنم که از بندگانش خواسته است. او برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی تعیین کرده است.

شرح و تفسیر

نقش پیامبران در هدایت امتها

قابل توجه این که «ابن ابی الحدید معتزلی» هنگامی که به این خطبه می‌رسد سخت تحت تأثیر فصاحت و بلاغت آن قرار می‌گیرد. سپس به مقایسه آن با یکی از بهترین خطبه‌هایی که نویسنده معروف عرب (ابن ابی الشحماء عسقلانی) ایراد کرده می‌پردازد. و ضعفهای آن خطبه را در برابر این خطبه امیرمؤمنان علیه السلام روشن می‌نماید، و نتیجه می‌گیرد که چنین عباراتی جز از مثل علی علیه السلام صادر نمی‌شود. وی متعصبانی را که گاه می‌کوشند خطبه‌های نهج البلاغه را به غیر امام نسبت دهند سخت نکوهش می‌کند و آنها را پیروان هوا و هوس می‌شمرد.^۱

به هر حال امام علیه السلام در آغاز این خطبه می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده است و بی هیچ زحمت و مشقتی آفریدگار است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزت‌ش گردنکشان را بنده خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَ الْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبَةٍ^۲. خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ اسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَ سَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ).

بی‌شک رؤیت و مشاهده، ویژه جسمانیات است و خداوند برتر و بالاتر از آن است که

۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۶.

۲. «منصبه» مصدر میمی از ریشه «نصب» بر وزن «غضب» به معنای تعب و خستگی است. مصدر در اینجا معنای اسم مصدری دارد.

جسم باشد و خستگی و زحمت به دنبال انجام کارها مخصوص کسانی است که قدرت محدودی دارند. آن کس که همه صفات او نامحدود است برای آفرینش جهان، کمترین مشقت و خستگی به وجودش راه نمی‌یابد. آفرینش این جهان برای او حتی آسان‌تر از آن است که ما چهره دوست خود را در یک لحظه تصور می‌کنیم و نیز قدرت قدرتمندان در برابر او ناچیز است. با یک طوفان، صاعقه مرگبار، زلزله، سیلاب عظیم، همه چیز را می‌تواند بر هم زند و از درون آب و هوا و زمینی که وسیله حیات و مرکز آرامش انسان است مرگ او را به سویس سوق دهد.

جمله «وَسَادَ الْأَعْظَمَاءَ بِجُودِهِ» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان از طریق جود و بخشش، بزرگ می‌شود هر قدر سخاوتمندتر باشد عظمتش بیشتر خواهد بود؛ ولی چون همه مواهب و نعمتهای زمین و آسمان از سوی اوست و خوان نعمتش را همه جاگسترده و همه را مشمول عنایتهای خود ساخته است، از هر عظیمی عظیم‌تر است. سپس به دنبال بیان گوشه‌ای از صفات والای پروردگار، آفرینش انسان و هدف از خلقت او و برنامه تعلیم و تربیت انبیا را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: «او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جن و انس مبعوث ساخت»؛ (وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ، وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ).

آن‌گاه به هدف بعثت انبیا اشاره کرده و آن را در چند چیز خلاصه می‌کند، می‌فرماید: «هدف از این بعثت آن بود که پرده از چهره (زشت) دنیا برای آنها برگیرند و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند و برای آنها (از بی‌وفایی دنیا) مثلها زنند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند»؛ (لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِبِهَا، وَيُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِبِهَا، وَيُضَرِّبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَلِيُبَيِّنُوا لَهُمْ عِيُوبَهَا).

آری زرق و برق دنیا غفلت‌آور و عیش و نوش آن، فریبنده و مال و مقامش گمراه‌کننده است. به همین دلیل یکی از برنامه‌های اصلی پیامبران الهی هشدارهای پی‌در پی به انسانهاست تا از هدف اصلی خلقت غافل نشوند و به دانه‌هایی که در دام است مشغول

نگردند و به جای این که دنیا را پلی برای عبور بنگرند یا منزلگاهی که در وسط راه یک شب در آن توقف می‌کنند، محل اقامت خودسازند.

در ادامه این سخن به چند بخش دیگر از اهداف انبیا اشاره کرده، می‌فرماید: «هدف این بود که با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است از تندرستی‌ها و بیماریها که یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شود برای آنها بیان کنند همچنین حلالها و حرامهای این دنیا و آنچه را خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر فراهم ساخته به آنان گوشزد کنند؛ (و لِيَهْجُمُوا^۱ عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبِرٍ^۲ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِحًا^۳ وَ أَسْقَامِهَا، وَ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا، وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَ نَارٍ، وَ كَرَامَةٍ وَ هَوَانٍ).

اشاره به اینکه انبیا افزون بر آنچه گذشت، سه هدف مهم دیگر را برای هدایت انسانها با قوی‌ترین بیان دنبال می‌کردند؛ نخست بیان درسهای عبرت که در این زندگی چند روزه دنیاست. از جمله افراد تندرست و نیرومندی را می‌بینیم که ناگهان به بستر بیماری می‌افتند و قدرت بر حرکت ندارند و بیماران دم مرگ را می‌بینیم که ناگهان از بستر بر می‌خیزند و همچون افراد تندرست راه فعالیت‌های زندگی را در پیش می‌گیرند. دیگری بیان حلالها و حرامهاست که بخش مهمی از دعوت انبیا را در بر می‌گیرد و منطقه امن را از منطقه ناامن نشان می‌دهد. سوم بیان پاداش‌ها و کیفرهای مادی و معنوی است. مادی، مانند بهشت و دوزخ و معنوی، مانند احترام و تحقیر است. همه اینها می‌تواند

۱. «یهجموا» از ریشه «هجوم» به معنای ورود ناگهانی یا حمله ناگهانی است و در بعضی از موارد معنای قوه و قدرت، در آن منظور است.

۲. «معتبر» اسم مفعول است از ریشه «عبرت» در اصل به معنای عبور از چیزی است و چون حوادث عبرت‌انگیز انسان را از چیزی به چیز دیگر که همانند است عبور می‌دهد به آن عبرت می‌گویند، بنابراین معتبر به هر چیزی گفته می‌شود که مایه عبرت باشد و بتوان از آن برای حوادث مشابه پند گرفت.

۳. «مصاح» جمع «مصحه» به معنای اسم مصدر از ریشه صحت است، بنابراین به معنای حالت تندرستی است.

انگیزه‌های برای اطاعت فرمان حق باشد.^۱

تعبیر «لِيَهْجُمُوا» اشاره به این است که پیامبران الهی با بیانات رسا و تعبیرات آمیخته با انواع تأکیدها که در شنونده تأثیر مهمی بگذارد اهداف تبلیغی خود را دنبال می‌کردند. در پایان این بخش بار دیگر امام علیه السلام به حمد و ستایش الهی باز می‌گردد و عرضه می‌دارد: «او را آن گونه ستایش می‌کنم که (با بخشش نعمتها) از بندگانش خواسته است»؛ «أَحْمَدُهُ إِلَيَّ نَفْسِهِ كَمَا أَسْتَحْمَدَ إِلَيَّ خَلْقِهِ».

در اینکه مجموع این جمله چه مفهومی را می‌رساند، شارحان نهج البلاغه غالباً به ابهام گذر کرده‌اند؛ ولی با توجه به اینکه جمله «أَسْتَحْمَدَ إِلَيَّ فُلَان» از نظر لغت مفهومش این است که به او نیکی کرد تا حمدش کنند^۲، مفهوم جمله این می‌شود که من او را آن گونه حمد می‌کنم که (با بخشش نعمتها) از بندگانش خواسته است.

در پایان این بخش به آغاز خطبه باز می‌گردد و از محدود بودن زندگی دنیا و حساب دقیقی که بر این جهان حاکم است سخن می‌گوید و می‌فرماید: «خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی مقرر داشته است»؛ «وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَ لِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا».

آری! همه ذرات این عالم حساب دارد و همه چیز در لوح محفوظ ثبت است همان گونه که تمام موجودات این عالم سرآمدی دارند که روزی فرا خواهد رسید و عمرشان پایان می‌گیرد و این درسی است آموزنده برای همه انسانها که از یک سو بدانند زندگی پایدار نیست و از سوی دیگر بدانند که حساب همه از جمله اعمال آنها، به طور دقیق محفوظ است.

۱. شارحان نهج البلاغه در تفسیر این چند جمله و این که «حلالها و حرامها...» معطوف بر چه چیزی است گفت و گوی زیادی دارند که غالب آنها خالی از تکلفات نیست. بهتر آن است که «حلالها... و ما أعد الله...» عطف بر «بمعتبر» باشد که مفهومش این می‌شود: پیامبران الهی سه وظیفه دیگر را که در بالا شرح داده شد بر عهده داشتند.

۲. المعجم الوسيط، واژه «حمد».

بخش دوم

منها: فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ، وَ أَرْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ. أَتَمَّ نُورَهُ، وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَ قَبَضَ نَبِيَّهٗ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ قَدْ فَرَعَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ. فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمُ مِنْ نَفْسِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُخَفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِئاً، وَ آيَةً مُحْكَمَةً، تَزْجُرُ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ، فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ، وَ سَخِطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ. وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ لَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرِ بَيْنٍ، وَ تَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَه الرَّجَالُ مِنْ قَبْلِكُمْ. قَدْ كَفَاكُمْ مَوْوَنَهُ دُنْيَاكُمْ، وَ حَتَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ، وَ أَفْتَرَضَ مِنَ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ.

ترجمه

قرآن امرکننده و بازدارنده است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گروه دستورات قرآن قرار داده است. نور خدا را (در میان بندگان به وسیله آن) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حد کمال رساند. پیامبرش ﷺ را در حالی از این جهان برد که احکام هدایتگر قرآن را به خلق رسانده بود. حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید و توصیف کنید که خود (در قرآن) بیان کرده، خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان ننموده و هیچ مطلبی را که سبب رضا یا ناخشنودیش باشد وانگذاشته است جز اینکه (در قرآن) نشانه‌ای آشکار

و آیه‌ای محکم و روشن برای آن قرار داده که از آن باز می‌دارد یا به سوی آن دعوت می‌کند. (بازداشتن از معاصی و دعوت به سوی اطاعت) رضا و خشم او در گذشته و حال یکسان است. (و این احکام مخصوص به گروه خاصی نیست) بدانید خداوند هیچ‌گاه به سبب کاری که بر پیشینیان خشم گرفته خشنود نمی‌شود و هرگز بر شما به سبب چیزی که از پیشینیان راضی شده است، خشمگین نمی‌گردد. (آری) شما در راه روشنی گام بر می‌دارید (که همهٔ انبیا به آن دعوت کرده‌اند) و همان سخنی را می‌گویید که بزرگان پیش از شما گفته‌اند. خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمتهایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یادش را با زبان بر شما واجب ساخته است (تا دل‌هایتان همواره بیدار باشد).

شرح و تفسیر

هدایت الهی در سایهٔ قرآن

در بخش اول خطبه امام علیه السلام دربارهٔ مبدأ و معاد و صفات جمال و جلال الهی و پاداش و کیفر روز قیامت و همچنین بعثت انبیا و رسولان الهی و بیان حلال و حرام برای آنها سخن گفت.

در این بخش دربارهٔ قرآن مجید که برترین معجزهٔ پیامبر اسلام و جامع‌ترین دستور العمل تا روز قیامت است سخن می‌گوید و اوصاف مختلفی برای آن ذکر می‌کند که همگی دلالت بر جامعیت قرآن دارد.

می‌فرماید: «قرآن امرکننده و بازداره است، خاموش است و گویند، و حجت خداست بر خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گرو دستورات قرآن قرار داده است»؛ (فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ، وَ أَرْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ).

به این ترتیب امام علیه السلام هفت وصف مهم را برای قرآن ذکر فرموده است که برای بیان اهمیت قرآن و موقعیت آن کافی است. جمله «**أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ**» در واقع هر کدام دو وصف است برای قرآن که واو عاطفه در میان آنها حذف شده است؛ یعنی قرآن اوامر و نواهی ای دارد و در برابر بعضی از امور که مصلحت در سکوت بوده ساکت شده است و در برابر اموری که آگاهی از آن برای همگان لازم بوده زبان گشوده است، یا اینکه قرآن به حسب ظاهر خاموش است، زیرا خطوط و نقوشی بیش نیست؛ ولی در حقیقت با صد زبان سخن می‌گوید و حقایق را فاش می‌سازد.

جمله «**أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ**» اشاره به پیمانی است که به هنگام اظهار ایمان به توحید و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خداوند و پیامبرش از مؤمنان گرفته‌اند، زیرا وقتی کسی اظهار ایمان نسبت به این دو اصل می‌کند مفهومش تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله است.

یا اینکه خداوند از طریق اعطای عقل، از یک سو و فطرت توحیدی، از سوی دیگر این پیمان را از راه تکوین از همه انسانها گرفته است تا به فرمانش گردن نهند و به کتابش عمل کنند.

جمله «**وَ أَرْزَقْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ**» اشاره به همان حقیقتی است که در قرآن مجید آمده و می‌فرماید: «**كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**»^۱ هر کسی در گرو اعمال خویش است. همان‌گونه که عین مرهونه (چیزی را که گرو گذاشته‌اند) بدون پرداختن بدهی‌ها آزاد نمی‌شود، همچنین تا انسان وظایف الهیش را انجام ندهد به آزادی و حریت واقعی نخواهد رسید.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام با بیان دو وصف دیگر برای این کتاب بزرگ آسمانی، عمق اهمیت آن را آشکارتر می‌سازد و می‌فرماید: «خداوند به وسیله قرآن، نور خود را (در

میان بندگان) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حد کمال رساند؛ «أَتَمَّ نُورَهُ، وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ».

منظور از نور در اینجا همان فیض الهی است که از طریق قرآن به بندگان رسیده و تعبیر «أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ» اشاره به آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ است که بانزول قرآن و پیام ولایت، دین کامل شد.

امام (علیه السلام) در ادامه سخن به بیان جامعیت احکام اسلام و قرآن پرداخته، می فرماید: «خداوند پیامبرش (صلی الله علیه و آله) را در حالی از این جهان برد که احکام هدایت قرآن را به خلق، رسانده بود (و حلال و حرام را به طور کامل برای همگان تبیین نمود)؛ «وَ قَبَضَ نَبِيَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ قَدْ فَرَعَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ».

سپس چنین نتیجه گیری می کند؛ «حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید که خود (در قرآن) بیان کرده است؛ «فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمُوا مِنْ نَفْسِهِ».

اشاره به اینکه از پیش خود صفاتی برای خدا قرار ندهید و در مقام عبادت و نیایش و تعظیم و تقدیس پروردگار از خود چیزی اختراع نکنید بلکه در همه این امور تابع هدایتها و دستورهای او باشید که در قرآن آمده است (این تعبیر ممکن است اشاره به توقیفی بودن صفات خدا و تعبدی بودن عبادات باشد).

سپس به بیان علت این موضوع می پردازد و می فرماید: «چنان که خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان نکرده است، و هیچ مطلبی را که سبب رضایت او یا ناخشنودیش باشد وانگذاشته، جز اینکه (در قرآن) نشانه‌ای آشکار و آیه‌ای محکم و روشن برای آن قرار داده است که از آن باز می دارد یا به سوی آن دعوت می کند؛ «فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِئاً^۲، وَ آيَةً

۱. مائده، آیه ۳.

۲. «بادی» از ریشه «بَدُو» بر وزن «جبر» به معنای آشکار شدن گرفته شده و جنبه وصفی دارد و به معنای آشکار و نمایان است.

مُحْكَمَةً، تَزْجُرُ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ).

به بیان دیگر، خداوند نسبت به همه اوامر و نواهی اتمام حجت فرموده و رسول خدا در رساندن پیام الهی کوتاهی نکرده؛ اصول را روشن ساخته و فروع را تبیین کرده است، بنابراین جایی برای ابداعات این و آن نگذاشته است.

در ادامه می‌فرماید: این احکام مخصوص زمان پیامبر نبود، بلکه «رضا و خشم (و قانون) او در گذشته و حال و آینده یکسان است»؛ «فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ، وَ سَخَطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ».

بنابراین نباید بعضی به این بهانه متوسل شوند که احکام عصر پیامبر مخصوص آن زمان بوده و با تغییر زمان و دگرگونی محیط باید اجتهاد تازه‌ای به راه اندازیم! در واقع این جمله امام اشاره به مضمون حدیث معروف نبوی است: «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۱

در ادامه این سخن و در تأکید وحدت برنامه‌های الهی درباره همه انسانها، اعم از آیندگان و گذشتگان و حال، می‌افزاید: «بدانید خداوند هیچ‌گاه از شما خشنود نمی‌شود به کاری که بر پیشینیان به سبب آن، خشم گرفته، و هرگز بر شما خشمگین نمی‌شود به چیزی که از پیشینیان راضی شده است. (آری) شما در راه روشنی گام بر می‌دارید (که همه انبیا به آن دعوت کرده‌اند) و همان سخنی را می‌گویید که بزرگان پیش از شما گفته‌اند»؛ (وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَىٰ عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخَطَهُ عَلَيَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ لَنْ يَسَخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرِ بَيْنٍ، وَ تَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرَّجَالُ مِنْ قَبْلِكُمْ).

همه این تعبیرات اشاره به آن است که اصول تعلیمات انبیا و رجال وحی یکی است و برنامه سعادت و تکامل انسانها که از سوی خدا به وسیله مردان وحی ابلاغ شده است

۱. الکافی، جلد ۱، باب البدع و الرأی و المقاییس، حدیث ۱۹.

یکسان است، هر چند باگذشت زمان تکامل بیشتری یافته است و این در واقع یکی از شاخه‌های توحید است. این همان چیزی است که قرآن مجید می‌گوید: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛ پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است و مؤمنان نیز همگی به خدا و فرشتگان و کتابهای او و رسولانش ایمان آورده‌اند (و می‌گویند) ما در میان هیچ یک از رسولان او فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم).^۱

امام (علیه السلام) در پایان این بخش به چند نکته پر اهمیت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمتهایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یاد خود را بازبانهایتان بر شما واجب ساخته است (تا دلهایتان همواره بیدار باشد)»؛ «قَدْ كَفَأَكُمْ مَوُوتَةً دُنْيَاكُمْ، وَ حَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ، وَ أَفْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ».

اشاره به اینکه از یک سو شما را مشمول انواع نعمتها ساخته و به حکم «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ»^۲ و «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۳ همه مواهب زمین و آسمان را از نور آفتاب گرفته تا باران حیاتبخش و نسیم روح پرور و چشمه‌ها و نهرها و منابع زیرزمینی و رو زمینی، همه را مسخر شما کرده است. از سوی دیگر، به شما دستور شکرگزاری داده، همان کاری که موجب فزونی نعمت و بقای مواهب الهی و الطاف او خواهد شد. از سوی سوم شما را وادار به یاد او کرده، یادی که مایه آرامش دلها و نجات از چنگال شیطان است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ بدانید با ذکر خدا دلها آرامش می‌پذیرد.^۴ «إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ

۱. بقره، آیه ۲۸۵.

۲. جاثیه، آیه ۱۳.

۳. بقره، آیه ۲۹.

۴. رعد، آیه ۲۸.

مُبْصِرُونَ»؛ آنها که تقوا پیشه کنند هنگامی که وسوسه‌ای از شیطان به آنها می‌رسد به یاد خدا می‌افتند و بینا می‌شوند (و راه نجات را پیدا می‌کنند).^۱

اینکه ملاحظه می‌شود امام علیه السلام از میان همه اعمال واجب و مستحب بر ذکر زبانی تکیه کرده به جهت آن است که ذکر با زبان، مایه بیداری دل است و این بیداری سرچشمه اصلی حرکت به سوی خیر و سعادت است. افزون بر این اگر زبان در اختیار ذکر خدا قرار نگیرد در اختیار شیطان قرار خواهد گرفت و می‌دانیم که بخش مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که توجه به نعمتها و شکر منعم در برابر نعمتها، پایه اصلی معرفه الله است همان‌گونه که در علم عقاید آمده است.



نکته‌ها

۱. یکسان بودن حکم خدا در اولین و آخرین

از نکات مهمی که در این بخش از خطبه، امام بر روی آن تأکید می‌کند یکسان بودن اصول احکام الهی در میان همه اقوام و ملل و گذشتگان و مردم امروز و فرداست. توضیح این که تاریخ بشر در گذشته و حال شاهد و ناظر انواع تبعیض‌ها در میان اقوام و ملل در وضع قوانین و احکام عرفی بوده است؛ گروهی به جهت رنگ پوست و گروه دیگری به موجب طبقه اجتماعی خاص خود، احکام متفاوتی با دیگران داشتند و در واقع خون سفید پوستان رنگین‌تر از رنگین پوستان بوده و طبقه اشراف از نظر قوانین، امتیازات ویژه‌ای بر دیگران داشتند.

اسلام آمد و با شعار معروف مساوات نژادها و رنگها و قومیتها خط بطلان بر امتیازات

قومی و نژادی و قبیله‌گی و طبقات اجتماعی کشید.

معروف است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در ایام حج در سرزمین منا در حالی که بر شتری سوار بود و روبه سوی مردم فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ الْإِنِّ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي، وَلَا لِعَجْمِي عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَغَتْ؟ قَالُوا نَعَمْ! قَالَ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ أَي مَرْدَم بَدَانِيد! خَدَاي شَمَا يَكِي اسْت وَ پَدْرَتَان يَكِي، نَه عَرَب بَر عَجْم بَر تَرِي دَارْد وَ نَه عَجْم بَر عَرَب، نَه سِيَاهِپُوسْت بَر گَنْدَمگُون^۱ وَ نَه گَنْدَمگُون بَر سِيَاهِپُوسْت مَگَر بَه تَقْوَا. أَيَا مَن دَسْتُور الِهِي رَا اِبْلَاغ كَرْدَم؟ هَمَه گَفْتَنَد: آري! فَرْمُود: اَيْن سَخَن رَا حَاضِرَان بَه غَايِبَان بَر سَاَنَد.»^۲

این سخن را پیامبر تنها در اجتماع عظیم منا نفرمود، بلکه در موارد دیگر نیز به عنوان یکی از اصول مسلم اسلام به آن اشاره کرد از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «روزی سلمان فارسی وارد مجلس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شد، او را گرامی داشتند و به موجب فضیلتها و سن و سالش در صدر مجلس جای دادند، در این هنگام عمر وارد شد و با اعتراض گفت: «مَنْ هَذَا الْعَجْمِيِّ الْمُتَصَدَّرِ فِيمَا بَيْنَ الْعَرَبِ؛ این مرد عجمی که در میان عربها صدر نشین شده کیست؟» پیغمبر بر فراز منبر رفت (کاری که در مواقع بیان یک حکم عام و اساسی انجام می‌گرفت) و خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمِشْطِ؛ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى، سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَ كَنْزٌ لَا يُنْفَدُ، سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؛ مردم از زمان آدم تا به امروز همگی مانند دندانهای شانه مساوی هستند، عرب فضیلتی بر عجم ندارد و گندمگون فضیلتی بر سیاه پوست مگر به تقوا، سلمان دریایی است که پایان نمی‌گیرد و

۱. «احمر» به معنای سرخپوست نیست، بلکه به معنای گندمگون است، زیرا سفیدپوستان آن محیط در واقع گندمگون بودند.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۱-۶۲.

گنجی است که تمام نمی شود، سلمان از ما اهل بیت است.»^۱

این حدیث به خوبی نشان می دهد که نه تنها انسانهایی که در یک عصر زندگی می کنند در برابر اصول قوانین الهی یکسانند، بلکه انسانهایی که در طول تاریخ بشریت بر صفحه زمین گام نهاده اند در شرایط همگون یکسانند و با توجه به اینکه امتیازات قبیلگی در میان عرب و امتیازات نژادی و طبقاتی در سطح جهان آن روز سخت مورد توجه بود، این حکم اسلام درخشنده‌گی فوق العاده‌ای دارد.

کلام امام امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه بالا تأکیدی بر همین موضوع است که می فرماید: آنچه را خدا برای اقوام پیشین پسندیده و راضی شده، برای شما هم پسندیده است و آنچه مورد خشم و نفرت بوده، هم اکنون نیز چنین است. با توجه به اینکه خلیفه دوم هنگامی که به حکومت رسید بار دیگر امتیازات جاهلی از جمله امتیاز عرب را بر عجم - طبق تواریخ شیعه و اهل سنت - برقرار کرد این بیان امام نیز در ادامه بیانات پیامبر است، ارزش فوق العاده‌ای دارد.

این سخن را با جمله‌ای از خطبه حجة الوداع که پیامبر اکرم در آنجا اصول قوانین اسلام را برای همگان بیان فرمود پایان می دهیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَ أَدَمٌ مِنْ تُرَابٍ، ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ اِی مردم پروردگار شما یکی است و پدر شما همه یکی، شما فرزندان آدم و آدم از خاک بود. گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوا. اِی مردم آیا من دستور خدا را به شما رساندم؟ همگی گفتند: آری، فرمود: حاضران این مطلب را به غایبان برسانند.»^۲

۱. بحارالانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۴۸.

۲. بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۵۰.

۲. قرآن ناطق است یا صامت؟

در آغاز این بخش از خطبه، امام (علیه السلام) فرمود: قرآن خاموش است و گویا، این در حالی است که در خطبه ۱۲۵ در داستان حکمین چنین فرمود: «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ. وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ؛ این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد مستور و پنهان شده است بازبان سخن نمی‌گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها می‌توانند از آن سخن بگویند» قریب به این معنا در خطبه ۱۵۸ نیز آمده است.

آیا این دو تعبیر با هم منافات ندارد؟ پاسخ این است که منظور از ناطق بودن قرآن این است که بالسان عربی مبین احکام خدا را بیان کرده است. هر کسی آماده پذیرش باشد او را به سوی خود فرامی‌خواند و به خیر و سعادت هدایت می‌کند، بنابراین برای حق طلبان کاملاً گویاست؛ ولی کسانی که از روی تعصب و لجاج به نزاع برخاسته‌اند پیام قرآن را نمی‌شنوند و اگر بشنوند نشنیده می‌انگارد. برای این افراد باید قاضی و حکم عادل باشد که پیام قرآن را به آنها برساند و اتمام حجت کند. مثلاً در داستان جنگ صفین، قرآن پیام روشنی داشت و می‌فرمود: «﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ هرگاه گروهی طغیان کنند و بر دیگر مسلمین ستم روا دارند با آنها پیکار کنید تا تسلیم حق شوند».^۱ بر همه واضح بود که علی (علیه السلام) اضافه بر اینکه از سوی خدا به خلافت پیامبر منصوب شده بود، از سوی قاطبه مؤمنان و اکثریت قریب به اتفاق مهاجر و انصار نیز برای خلافت پذیرفته شده بود و معاویه و لشکر شام یاغیان و طاغیان بودند که می‌خواستند خود را بر مسلمین تحمیل کنند ولی چون در برابر حکم خدا لجاجت و سرسختی نشان می‌دادند لازم بود کسی به عنوان حکم آنها را به سوی حق رهنمون شود، هر چند متأسفانه حکمیت در مسیر صحیحی قرار نگرفت و نتیجه مطلوبی نداد.

۱. حجرات، آیه ۹.

بخش سوم

وَ أَوْصَاكُمْ بِالْتَّقْوَىٰ، وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَىٰ رِضَاهُ، وَ حَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ. فَاتَّقُوا
اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينِهِ، وَ نَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ، وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ. إِنَّ أَسْرَرْتُمْ
عِلْمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ؛ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفْظَةَ كِرَامًا، لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا، وَ لَا
يُثْبِتُونَ بَاطِلًا. وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ مِنَ الْفِتَنِ، وَ
نُورًا مِنَ الظُّلَمِ، وَ يُخَلِّدْهُ فِيهَا أَشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ يُنْزِلْهُ مَنَزِلَ الْكِرَامَةِ عِنْدَهُ،
فِي دَارٍ أَصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ؛ ظِلُّهَا عَرْشُهُ، وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُورُهَا مَلَايِكَتُهُ، وَ
رُفْقَاؤُهَا رُسُلُهُ؛ فَبَادِرُوا الْمَعَادَ، وَ سَابِقُوا الْأَجَالَ، فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ
يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ، وَ يَرَهَقَهُمُ الْأَجَلُ، وَ يُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ. فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ
فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ أَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، عَلَى سَفَرٍ مِنْ
دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَ قَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْتِحَالِ، وَ أُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ.

ترجمه

خداوند شما را به تقوا سفارش فرموده و آن را آخرین مرحله خشنودی و خواست
خویش از بندگان قرار داده است، پس تقوای الهی پیشه کنید. تقوا در برابر خداوندی که
همواره در پیشگاه او حاضرید، زمام امور شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار وی
قرار دارد. او کسی است که اگر کار خود را پنهان کنید می‌داند و اگر آشکار سازید ثبت
می‌کند، پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال شما گماشته که از هیچ حقی غفلت
نمی‌ورزند و چیزی را بیهوده ثبت نمی‌کنند. بدانید آن کس که تقوا پیشه کند خداوند

راهی برای رهایی از فتنه‌ها به رویش می‌گشاید و نوری در دل تاریکیها به او اعطا می‌کند، او را در آنجا که دوست دارد و به آن علاقه‌مند است (در بهشت) برای همیشه مخلد می‌سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای خاصان خویش ساخته است جای می‌دهد. همان جایی که سایه‌اش از عرش خداست و نور و روشنائی‌اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند. حال که چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) بر یکدیگر سبقت جوید و بر سرآمد زندگی خود پیشی گیرید، زیرا نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مرگ آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به رویشان بسته شود (بدانید) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛ مرگشان فرا رسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد) و همچون رهروانی در حال کوچ کردن از خانه‌ای هستید که خانه شما نیست، فرمان کوچ به شما داده شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) را نیز به شما داده‌اند.

شرح و تفسیر

جایگاه عظیم تقوا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه با تأکید هر چه بیشتر دعوت به تقوا و دلیل آن را ذکر می‌فرماید. سپس از آثار تقوا سخن می‌گوید و در ادامه درباره ناپایداری دنیا و سفر آخرت و زاد و توشه آن که تقواست شرح پرمعنایی می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را آخرین مرحله خشنودی و خواست خویش از بندگان قرار داده است»؛ (وَ أَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَىٰ، وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَىٰ رِضَاَهُ، وَ حَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ).

این عبارت نشان می‌دهد که تقوا برترین خواست پروردگار از بندگان و بالاترین افتخار برای همگان است. و هماهنگ با آیات قرآنی است که می‌گوید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

أَتَقَاكُمْ^۱، «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۲، «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»^۳ و بالاترین بها را برای تقوا قائل شده است.

حقیقت این است که تقوا احساس مسئولیت از درون است از یک سو زاییده ایمان قوی است و از سوی دیگر سرچشمه اطاعت و پرهیز از گناه است.

تعبیر به حاجت در مورد خداوند؛ نه به این معناست که خداوند احتیاج به بندگان دارد. حاجت در لغت تنها به معنای نیاز و فقر نیست، بلکه گاه به معنای درخواست نیز آمده است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان دلیل رعایت تقوای شدید در پیشگاه الهی پرداخته، می‌فرماید: «پرهیزکاری در برابر خداوندی پیشه کنید که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار او قرار دارد»: (فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِعَيْنِهِ، وَ نَوَاصِيكُمْ^۴ بِيَدِهِ، وَ تَقَلُّبُكُمْ^۵ فِي قَبْضَتِهِ).

آری عالم محضر خداست و زمام اختیار همه به دست اوست، هر چند بندگان را در اعمالشان آزاد قرار داده؛ ولی این آزادی به معنای سلب قدرت از ذات پاک او نیست.

در ادامه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «کسی که اگر کار خود را پنهان کنید می‌داند و اگر آشکار سازید می‌نویسد. پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال شما گماشته که از حفظ هیچ حقی غفلت نمی‌ورزند و چیزی را بیهوده ثبت نمی‌کنند»؛ (إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ؛ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفَظَةً كِرَامًا، لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا، وَ لَا يُثْبِتُونَ بَاطِلًا).

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

۳. مریم، آیه ۶۳.

۴. «نواصی» جمع «ناصیة» به معنای موهای پیش سر و اشاره به قدرت قاهره خداوند و کنایه از سلطه او بر همه چیز است.

۵. «تقلب» در اینجا به معنای «تصرف» و هرگونه دگرگونی است، اشاره به این‌که همه حرکات شما در دست قدرت اوست.

در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: «وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۱؛ سخنان خود را پنهان سازید یا آشکار کنید (تفاوتی نمی‌کند) او از آنچه در درون سینه‌هاست آگاه است. «نیز می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»^۲؛ و بی‌شک نگهبانانی بر شما گمارده شده‌اند و الا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) که می‌دانند شما چه می‌کنید».

بدیهی است ثبت اعمال به وسیله فرشتگان حافظ اعمال، برای تأکید است و گرنه از جمله‌های قبل به خوبی روشن شد که آشکار و پنهان و همه چیز در زمین و آسمان در برابر علم خدا یکسان است.

با توجه به این که جمله «قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ»؛ خداوند برای کتابت گروهی را مأمور کرده است و با توجه به این که کتابت اعمال آشکار را به اعمال محدود ساخته «وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ» چنین استفاده می‌شود که فرشتگان الهی مأموریت ندارند همه اعمال پنهانی را بنویسند و خداوندی که ستار العیوب است بخشی از این اعمال را از قلمرو اطلاع آنها خارج ساخته و تنها در اختیار خودش قرار داده است و این حکایت از نهایت لطف او می‌کند.

در دعای کمیل نیز می‌خوانیم: «وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ»؛ خداوند گناهان مرا ببخش هر گناهی که فرشتگان و الا مقام را مأمور ثبت آن کرده‌ای همان ها که مأموریت دارند همه آنچه را از من سر می‌زند بنویسند و آنها را افزون بر اعضای من گواه من قرار دادی و تو در ماورای آنها مراقب آنان هستی و گواه بر چیزی هستی که از آنها پنهان شده است (آری) به رحمت آن را پنهان سختی و به سبب فضل مستور داشتی».

۱. ملک، آیه ۱۳.

۲. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

سپس امام‌ها علیهم‌السلام به بیان آثار و برکات تقوا می‌پردازد و در عبارت کوتاه و بسیار پرمعنایی چهار نتیجه برای تقوا و پرهیزکاری ذکر می‌کند. در بیان اولین و دومین‌اش می‌فرماید: «بدانید آن کس که تقوا پیشه کند، خداوند راهی برای رهایی از فتنه‌ها به رویش می‌گشاید و نور در دل تاریکیها به او اعطا می‌کند»؛ «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ مِنْ أَلْفِتْنٍ، وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ».

قسمت اول این سخن برگرفته از آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۱ است. در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «إِنِّي لِأَعْلَمُ آيَةَ لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَفْتَهُمْ: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَ يُعِيدُهَا؛ مَنْ آيَةَ رَايَ رَايَ دَانِمُ كِهَ اِكْرَهْمَةُ اِنْسَانِهَا دِسْتُ بِهَ دَامِنِ اِن زَنَنْدُ بِرَآيِ حَلِّ مَشْكَلَاتِشَانِ كَافِي اِسْت... پَسِ آيَةُ ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ﴾ رَا تَلَاوْتُ كَرْدُ وَ بَارِهَاتُ تَكَرَّرُ نَمُودُ».^۲

قسمت دوم برگرفته از آیات دیگر است؛ مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی پیشه کنید برای شما وسیله جداسازی حق از باطل (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) قرار می‌دهد».^۳

در سومین و چهارمین ثمرهٔ برابر تقوا می‌فرماید: «خداوند او را در آنچه دوست دارد و علاقه‌مند است (یعنی بهشت) برای همیشه مخلص می‌سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سربایی که آن را برای (خاصان) خویش ساخته است جای می‌دهد»؛ «وَ يُخَلِّدُهُ فِي مَا أَشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ يُنَزِّلُهُ مَنَزِلَ الْكِرَامَةِ عِنْدَهُ، فِي دَارٍ أَصْطَنَعَهَا^۴ لِنَفْسِهِ».

در این عبارت نتیجهٔ تقوا را بیرون رفتن از فتنه‌ها و برطرف شدن ظلمتها از صحنهٔ زندگی پرهیزکاران در این جهان و خلود در مواهب مادی و معنوی در آن جهان ذکر کرده

۱. طلاق، آیه ۲.

۲. تفسیر مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۶.

۳. انفال، آیه ۲۹.

۴. «اصطنع» یعنی آن را ساخته و پرداخته (از ریشهٔ «صنع» گرفته شده است).

است. در واقع خداوند میان نعمتهای مادی و معنوی این جهان و مادی و معنوی آن جهان را برای پرهیزگاران جمع می‌کند و جمله‌های بالا هر کدام اشاره به یکی از این نعمتهاست.

جمله «أَصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ» یا اشاره به این است که خداوند منزلگاه خاص آخرت را برای خاصان خویش آفریده یا از قبیل تعبیراتی همچون «بیت الله» و «شهرالله» است که اشاره به عظمت و اهمیّت آن سراسر است.

سپس در شرح اوصاف این جایگاه ویژه می‌فرماید: «همان جایی که سایه‌اش از عرش خداست و نور و روشنایی‌اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند»؛ (ظِلُّهَا عَرْشُهُ، وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُورُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَ رُفْقَاؤُهَا رُسُلُهُ).

راستی چه جایگاه والایی است جایی که مافوق زمین و آسمان و در سایه عرش خداست. پرتو انوار الهی آن را روشن کرده و فرشتگان او هر دم به زیارت انسان می‌آیند و او با پیامبران بزرگ هم‌نشین است. اوصافی که شنیدنش انسان را به وجد می‌آورد، پس دیدنش چگونه خواهد بود.

قرآن مجید نیز می‌گوید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند (در روز رستاخیز) هم‌نشین کسانی خواهند بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیق‌های خوبی هستند»^۱.

در ادامه این سخن که امام علیه السلام دعوت به تقوا کرد و آثار بسیار گران‌بهای آن را بیان فرمود در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «حال که چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) سبقت جوید و بر اجل پیشی گیرید (و پیش از آنکه فرصتها از دست برود و عمر به پایان برسد از آن بهره بردارید و زاد و توشه بیندوزید)؛ (فَبَادِرُوا الْمَعَادَ، وَ سَابِقُوا

الْأَجَالَ).

همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون وسعت آسمان و زمین است.^۱

در جایی دیگر می‌فرماید: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می‌شوند و می‌گویند سلام بر شما به سبب صبر و استقامتان. چه نیکوست سرانجام این سرا.^۲

در ادامه سخن به بیان علت آن می‌پردازد و می‌فرماید: «چراکه نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مرگ آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به رویشان بسته شود و (بدانید) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛ مرگشان فرارسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد)»؛ «فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ، وَيَرْهَقَهُمُ^۳ الْأَجَلُ، وَ يُسَدُّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ. فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ».

این سخن، اشاره به چیزی است که در قرآن آمده و می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»؛ تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد می‌گوید: پروردگارا مرا بازگردانید شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (ولی فرشتگان می‌گویند) چنین نیست این سخنی است که او به زبان می‌آورد (و پذیرفته نخواهد بود).^۴

مقصود امام علیه السلام این است که پیش از آن که به چنین سرنوشتی گرفتار شوید و

۱. حدید، آیه ۲۱.

۲. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۳. «یرهق» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» در اصل به معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در اینجا به معنای غلبه و تسلط مرگ بر انسان است.

۴. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

تقاضایی که پذیرفته نمی شود داشته باشید امروز آنچه از اعمال صالح و توبه از گناه می خواهید انجام دهید.

در ادامه همگان را به سفر آخرت و آمادگی برای این سفر طولانی و پرخطر متوجه می کند و می فرماید: «شما همچون رهروانی هستید در حال کوچ کردن از خانه‌ای که خانه شما نیست (بلکه سرایی است ناپایدار و منزلگاهی است در مسیر راه)؛ «وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، عَلَيَّ سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ».

سپس می افزاید: «فرمان کوچ به شما اعلام شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) نیز به شما داده‌اند»؛ «وَقَدْ أُودِنْتُمْ مِنْهَا بِالْأَزْتِحَالِ، وَ أَمَرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ».

در بعضی از آیات قرآن و در بسیاری از روایات این تشبیه گویا برای سرای آخرت و دنیا و ساکنان این جهان دیده می شود که انسانها را به مسافرانی شبیه کرده‌اند که به سوی سرمنزل مقصود در حرکتند و در راه به منزلگاهی رسیده‌اند که باید چند روزی در آن توقف کنند و زاد و توشه و مرکب فراهم سازند و از آنجا به راه خود ادامه دهند. زاد و توشه چیزی جز تقوا و مرکب راهوار چیزی جز ایمان نیست. آنها که در تهیه آن کوتاهی کنند، در راه می مانند و هلاک می شوند و هرگز به مقصد نمی رسند. قافله سالاران انبیا و اوصیا هستند که فریاد «الرحیل» (کوچ کنید) را برآورده و ندای زاد و توشه را آماده سازید سر داده‌اند، هر چند گروهی در خوابند یا بیدارند و گوش شنوا ندارند و بانگ و ندای آنها را نمی شنوند.

قرآن مجید می گوید: «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»؛ سرای آخرت، سرای جاویدان است.^۱ و نیز می فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است.^۲



۱. غافر، آیه ۳۹.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

بخش چهارم

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا نَفُوسَكُمْ،
فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا.
أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ، وَالْعَثْرَةَ تُدْمِيهِ، وَالرَّمْضَاءَ
تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَقَرِينَ شَيْطَانٍ!
أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضَهَا بَعْضًا لِعُضْبِهِ، وَإِذَا
زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ!

ترجمه

بدانید این پوست نازک تن (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشان
رحم کنید، چنان که شما این حقیقت را درباره خویش در مصائب دنیا آزموده‌اید. آیا
ناراحتی یکی از شما را که خاری به بدنش فرو می‌رود و یا زمین خوردنی که او را کمی
مجروح می‌سازد و یا ریگهای داغ بیابان (در فصل گرما) که او را آزار می‌دهد، مشاهده
کرده‌اید؟ حال چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش برکنار سنگ‌های
گداخته در مجاورت شیطان قرار گیرید؟ آیا می‌دانید آن‌گاه که مالک دوزخ بر آتش خشم
می‌گیرد، آتشها روی هم می‌غلتند و یکدیگر را می‌کوبند (و شعله‌های عظیم از درون آنها
بر می‌خیزد) و آن‌گاه که بر آتش فریادزند از وحشت فریادش قطعات عظیم آتش در میان
درهای جهنم به هر سو پرتاب می‌شوند!

شرح و تفسیر

عذاب هولناک قیامت!

امام (علیه السلام) به دنبال سفارشهای مؤکدی که درباره تقوا و پرهیزکاری در بخش پیشین گذشت در این بخش از خطبه اشارات تکان دهنده‌ای به کیفرهای سخت آخرت و عذاب‌های هولناک دوزخ کرده، می‌فرماید: «بدانید این پوست نازک تن (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید!»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا نَفْسَكُمْ).

سپس با مقایسه‌ای ساده و روشن شدت سوزش فوق العاده عذاب دوزخ را مجسم می‌سازد و می‌فرماید: «شما این حقیقت را درباره خویش در مصائب دنیا آزموده‌اید. آیا ناراحتی یکی از شما را که خاری به بدنش فرو می‌رود و یا زمین خوردنی که او را کمی مجروح می‌سازد و یا ریگهای داغ بیابان (در فصل گرما) که او را آزار می‌دهد، مشاهده کرده‌اید؟ (شما با این مصائب جزئی ناراحت می‌شوید و گاه فریادتان بلند می‌شود، حال فکر کنید) چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش در کنار سنگهای گداخته، در مجاورت شیطان قرار گیرید؟»؛ (فَأَنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا. أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ^۱ تُصِيبُهُ، وَالْعُزْرَةَ تُدْمِيهِ^۲، وَ الرَّمَضَاءِ^۳ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ^۴ مِنْ نَارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَ قَرِينَ شَيْطَانٍ!).

۱. «شوکة» به معنای خار است، سپس به سرنیزه‌های سربازان و بعد به هرگونه اسلحه اطلاق شده است و چون سلاح نشانه قدرت و شدت است به هر گونه قدرت، شوکت اطلاق می‌شود.

۲. «تدمیه» از ریشه «ادماء» به معنای خارج ساختن خون از بدن است.

۳. «رمضاء» به معنای شدت گرما و همچنین زمین‌ها و سنگهایی است که بر اثر تابش آفتاب، داغ و سوزان می‌شود.

۴. «طابقین» تنبیه «طابق» است و به فتح و کسر باء هر دو آمده و به معنای آجر بزرگ و طبقه ساختمان است و به چیزی که نان روی آن می‌پزند و یا غذا در آن سرخ می‌کنند نیز گفته شده و گویا از واژه تابه فارسی، گرفته شده است.

در تکمیل این سخن می‌افزاید: «آیا می‌دانید آن گاه که مالک (دوزخ) بر آتش (دوزخ) خشم می‌گیرد، آتشی بر روی هم می‌غلتند و یکدیگر را می‌کوبند (و شعله‌های عظیم از درون آنها بر می‌خیزد!) و آن گاه که بر آتش فریاد زند از وحشت فریاد او قطعات عظیم آتش در میان درهای جهنم به هر سو پرتاب می‌شوند!»؛ (أَعْلَيْتُمْ أَنْ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ^۱ بَعْضَهَا بَعْضًا لِعُضْبِهِ، وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ^۲ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِمَّنْ زَجَرْتَهُ!).

مرحوم «مغنیه» هنگامی که به شرح این بخش از خطبه می‌رسد سخن جالبی دارد. وی می‌گوید:

«همه خطبه‌های نهج البلاغه دو یا سه اصل را همراه با هم تعقیب می‌کنند، از یک سو حمد و ستایش و تعظیم پروردگار و شرح صفات جمال و جلال و اسمای حسنی او و از سوی دیگر، ثنا و تمجید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نور و هدایتی که برای جهان انسانیت آورده از سوی سوم سخن از فکر و فریب دنیا و سکرات مرگ و وحشت قبر و حساب و عذابهای شدید الهی در قیامت.

و شگفت آن که با این همه تکرار، چیزی مکرر در آن نیست، زیرا هر کدام اسلوب تازه و شکل جدید و بدیعی دارد که در قبل و بعد آن دیده نمی‌شود، چیزی که شارحان نهج البلاغه را به زحمت می‌افکند و در حیرت فرو می‌برد»^۳.

به هر حال امام عَلَيْهِ السَّلَام در این سخن ناتوانی و ناراحتی شدید انسان را در برابر مصائب کوچک دنیا شرح می‌دهد و آن را با مسائل عظیم آخرت و عذاب‌های شدید آن مقایسه

۱. «حطم» از ریشه «حطم» بر وزن «حتم» به معنای شکستن و خرد کردن چیزی است. این تعبیر در مورد اشیایی که به شدت به هم بخورد و خرد شوند، اطلاق می‌گردد و به همین مناسبت یکی از نامهای دوزخ «حطمة» است.

۲. «توثبت» از ماده «وثوب» به معنای جستن و پریدن است.

۳. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۴۶ (با اقتباس).

می‌کند و به همگان هشدار می‌دهد. شبیه این سخن همان است که در دعای کمیل می‌گوید: «يَا رَبِّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْتَبٌ يَسِيرٌ بِقَاتِهِ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلِ وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَيَدُومُ مَقَامُهُ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ؛ پروردگارا تو ناتوانی مرا در برابر کمی از رنج و عذاب دنیا و ناراحتیهایی که در دنیا به اهل دنیا می‌رسد می‌دانی با این که درد و رنجی است که زمانش کوتاه و بقایش کم و مدتش ناچیز است، پس چگونه طاقت عذاب آخرت و ناراحتیهای شدید آن را دارم، حال آن که مدت آن طولانی و بقایش زیاد است و تخفیفی به مجازات شدگان داده نمی‌شود».

در ضمن از تعبیرات بالا چنین استفاده می‌شود که آتش دوزخ، موجودی هوشیار است و بر اثر خشم فرشته‌ای که مالک دوزخ است به وحشت در می‌آید و به هر سو پرتاب می‌شود، و نیز از تعبیرات فوق استفاده می‌شود که عذاب دوزخ هم جنبه جسمانی دارد که سوزش آتش است و هم روحانی که مجاورت و همنشینی با شیطان است.



بخش پنجم

أَيُّهَا أَلَيْفُنُ الْكَبِيرُ، الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا أَلْتَحَمْتَ أَطَوَاقَ النَّارِ
بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ، وَ نَشِبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ. فَاللَّهُ اللَّهُ
مَعْتَشِرَ الْعِبَادِ! وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ
الضِّيْقِ. فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْلَقَ رَهَائِنُهَا. أَسْهَرُوا
عُيُونَكُمْ، وَ أَضْمِرُوا بَطُونَكُمْ، وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ، وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَ خَذُوا
مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ لَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ: ﴿إِنْ تَنْصَرُوا اللَّهَ يَنْصِرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ وَ قَالَ تَعَالَى: ﴿مَنْ ذَا
الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾. فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ
مِنْ ذُلٍّ، وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ؛ اسْتَنْصِرْكُمْ «وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». وَ اسْتَقْرِضْكُمْ «وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ
وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».

ترجمه

ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده! چگونه خواهی بود
آن زمانی که طوقهای آتشین به گردنهای افکنده می شود و غلههای جامعه دست و گردن را
به یکدیگر می بندد و چنان فشار می دهد که گوشت های ساق دستها را می خورد. خدا را
خدا را! ای بندگان خدا! اکنون که سالم و تندرست هستید و پیش از آنکه بیمار شوید و
اکنون که در حال وسعت به سر می برید، پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید فرصت

را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیتها رها سازید پیش از آنکه درهای رهایی به روی شما بسته شود. چشمها را در دل شب بیدار دارید، شکمها را لاغر کنید، گامها را بکار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید. خداوند سبحان فرموده: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد» و نیز فرموده است: «کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا چند برابر به او عطا کند و برای چنین کسی پاداش والایی است». به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست‌ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکوکار ترید.

شرح و تفسیر

آزمون الهی

در این بخش از خطبه لحن کلام امام تغییر می‌کند و پیران کهن سال را مخاطب قرار می‌دهد و بخشی از دردناک‌ترین عذاب قیامت را برای آنها بازگو می‌کند. سپس همه بندگان خدا را به استفاده از فرصت برای نجات از عذاب و کیفر الهی فرا می‌خواند و دستورات دقیقی در این زمینه می‌دهد که یکی از آنها دستور انفاق است، می‌فرماید: «ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده! چگونه خواهی بود آن زمانی که طوقهای آتشین به گردنهای افکنده شود و غله‌های جامعه دست و گردن را به یکدیگر ببندد و چنان فشار دهد که گوشتهای ساق دستها را بخورد»؛ (أَيُّهَا أَلْيَفَنُ^۱

۱. «یفن» به معنای پیرمرد کهن سال است.

الْكَبِيرِ، الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ^۱ الْقَتِيرُ^۲، كَيْفَ أَنْتِ إِذَا أَلْتَحَمْتِ^۳ أَطْوَأَ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ، وَ نَشَبْتِ^۴ الْجَوَامِعُ^۵ حَتَّى أَكَلْتُ لُحُومَ السَّوَاعِدِ^۶.

چرا امام علیه السلام خطاب به پیر کهن سال می‌کند؟ ممکن است به خاطر این باشد که آفتاب عمر آنها بر لب بام آمده - هر چند مرگ هیچ‌کس را خبر نمی‌کند - و باید بیشتر مراقبت کنند و یا به جهت اینکه پیران در جوانان و فرزندان و خانواده خود نفوذ دارند و می‌توانند آنها را پند دهند. جمله «قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ» با توجه به این‌که «لهز» در اصل به معنای نفوذ و گسترش چیزی در چیز دیگر است و «قتیر» از ریشه «قتر» (بر وزن چتر) تنگ گرفتن و سخت‌گیری است مفهومی این است که پیری در همه وجود آنها نفوذ کرده، استخوانها سست شده، مغز و اعصاب ضعیف گشته و همه اعضای بدن ناتوان شده است.

امام علیه السلام در اینجا به دو عذاب بسیار دردناک دوزخیان اشاره می‌کند. یکی طوقه‌های آتشین که به گردن مجرمان انداخته می‌شود، به گوشت آنها نفوذ کرده و به استخوانها می‌رسد و دیگر غله‌های جامعه است که دستها را محکم به گردنهای می‌بندد به گونه‌ای که ساق دست را مجروح می‌کند. البته این عذابها گرچه بسیار دردناک است ولی به سبب

۱. «لهز» از ریشه «لهز» بر وزن «محض» به معنای آشکار شدن و آمیختن و نفوذ کردن در چیزی است.

۲. «قتیر» در اصل نوک میخهایی است که در سر حلقه‌های زره قرار دارد. سپس به هر امر مشکل‌زا و کار سخت‌گیرانه اطلاق شده است و چون دوران پیری یکی از مشکلات شدید است واژه قتیر به پیری نیز اطلاق شده است و در خطبه بالا نیز به همین معناست.

۳. «التحمت» از ماده «لحم» بر وزن «فهم» به معنای در هم فرو رفتن و محکم شدن آمده است و مفهوم آن در جمله بالا این است که طوقه‌های آتشین به استخوانهای گردن می‌چسبد و «لاحم» به معنای پُر کردن شکاف چیزی و به اصطلاح لحیم کردن است. و «لحم» به معنای گوشت نیز از همین معنا سرچشمه گرفته که میان استخوانها را پر می‌کند.

۴. «نشبت» از ریشه «نشب» بر وزن «رجب» آویزان شدن است.

۵. «جوامع» جمع «جامعه» غل و زنجیر است که دستها را به گردن می‌بندد.

۶. «سواعد» جمع «ساعد» به معنای ساق دست است.

تأثیر بازدارندگی آنها از گناه، رحمت محسوب می‌شود.

در ادامه این سخن عموم بندگان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! اکنون که سالم و تندرست هستید پیش از آنکه بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت قرار دارید پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید، فرصت را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیتها رها سازید پیش از آنکه درهای رهایی به روی شما بسته شود»؛ (فَاللَّهُ اللَّهُ مَعْشَرَ الْعِبَادِ! وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ. فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا.)

در اینجا امام (علیه السلام) به دو نعمت بزرگ الهی اشاره می‌کند که یکی سلامت و تندرستی و دیگر فراهم بودن امکانات که سبب می‌شود انسان توانایی بر اقدام به هر کاری داشته باشد. آری به همگان هشدار می‌دهد که از این فرصتها استفاده کنند و خود را از زیر بار مسئولیت رها سازند. عبارت «فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ» اشاره به این است که ذمه همه انسانها مشغول به تکالیفی است که تا آن را انجام ندهند آزاد نمی‌شوند. در زمانهای گذشته در میان بعضی از اقوام چنین معمول بود که اگر بدهکاری توان پرداخت بدهی‌های خود را نداشت طلبکار شخص بدهکار را به بردگی می‌گرفت و تا بدهی خود را نمی‌پرداخت آزاد نمی‌شد و طوق بندگی او را در گردن داشت، جمله بالا می‌تواند کنایه‌ای از این مطلب باشد.

فقره «قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا» نیز اشاره‌ای به این است که هرگاه شخص بدهکار در ادای بدهی خود کوتاهی کند چیزی را که به گروگان نزد طلبکار گذاشته است به ملک او در می‌آید (البته به مقدار طلبش). امام (علیه السلام) می‌فرماید: دیون الهی خود را که همان انجام فرامانها و واجبات است ادا کنید تا گروگان آنها که خود شما هستید رهایی یابد.

۱. «رهائن» جمع «رهینه» به معنای گروگان است.

در ادامه این سخن امام علیه السلام آنچه را در عبارات قبل کلی و سر بسته بیان فرموده بود به طور مشروح بیان کرده و روی پنج موضوع تکیه می کند و می فرماید: «چشمها را در دل شب بیدار دارید، شکمها را لاغر کنید، گامها را بکار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید؛ (أَسْهَرُوا^۱ عُيُونَكُمْ، وَ أَضْمِرُوا^۲ بُطُونَكُمْ، وَ اسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ، وَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فُجُودًا بِهَا عَلَي أَنْفُسِكُمْ، وَ لَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا).

منظور از «بیدار داشتن چشمها در دل شب» همان راز و نیاز شبانه مخصوصاً نماز شب است و «لاغر ساختن شکمها» اشاره به روزه داشتن و «بکار گرفتن قدمها» اشاره به قیام شبانه یا گام برداشتن در راه حل مشکلات مردم و کمک به دردمندان و نیازمندان و «انفاق اموال» اشاره به خمس و زکات واجب و صدقات مستحب، و «گرفتن از بدنها و افزودن بر جان و روان» اشاره به ریاضات شرعی و خودسازی و جهاد در راه خداست.

آن گاه امام با استفاده از دو آیه قرآن مجید بر سخنان خویش مهر تأیید می نهد و می گوید: «خداوند سبحان فرموده: اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد»؛ (فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۳).

«و نیز فرموده: کیست که به خداوند قرض نیکو دهد، تا چند برابر به او عطا کند و برای چنین کسی پاداش والایی است»؛ (وَ قَالَ تَعَالَى: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾^۴).

۱. «اسهروا» از ریشه «سهر» بر وزن «سفر» به معنای شب بیداری است.

۲. «اضمروا» از «ضمور» بر وزن «عبور» به معنای لاغر شدن است و چون به باب افعال می رود (اضمار)

لاغر کردن معنا می دهد.

۳. محمد، آیه ۷.

۴. حدید، آیه ۱۱.

حضرت در توضیح این آیات می‌افزاید: «به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست‌ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام یک نیکوکار ترید؛» (فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ، وَ لَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ؛ أَسْتَنْصِرْكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَسْتَفْرِضْكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا).

اشاره به اینکه خداوند نهایت لطافت در سخن را به کار برده تا هر کس کمترین آمادگی برای اطاعت در او باشد با این تعبیرات مملو از لطف و مهربانی، پند گیرد و در راه اطاعت او گام بردارد.

در حقیقت کلام امام پاسخ به این سخن است که مگر می‌شود خداوندی که لشکر آسمانها و زمینها را در اختیار دارد از بنده ضعیف و ناتوانی که هر چه دارد از خداست یاری طلبد؟ یا کسی که همه خزائن آسمان و زمین در اختیار اوست از من ضعیفی که سر تا پایم غرق نعمت اوست قرض بگیرد؟ اگر خدا می‌خواهد ضعیفی را یاری کند چرا خودش یاری نمی‌کند و اگر می‌خواهد فقیری بی‌نیاز شود چرا خودش اقدام نمی‌کند؟! امام (علیه السلام) می‌فرماید: هدف از همه اینها آزمودن مردم است.

شایان توجه است که همه گفته‌های بالا برگرفته از قرآن مجید است. در یک جا می‌فرماید: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ»؛ و اگر خدا می‌خواست خودش آنها را یاری می‌کرد و دشمنانشان را کیفر می‌داد اما می‌خواهد بعضی

از شما را با بعضی دیگر بیازماید»^۱.

در جای دیگر می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛

آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید»^۲ و آیات دیگر.



۱. محمد، آیه ۴.

۲. ملک، آیه ۲.

بخش ششم

فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ. رَافَقَ بِهِمْ رَسُولَهُ، وَ
أَزَارَهُمْ مَلَائِكَتَهُ، وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا، وَ صَانَ
أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا وَ نَصَبًا: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾. أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَي نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ،
وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ!

ترجمه

حال که چنین است به اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در
سرای جاودان او باشید. نزد کسانی که خداوند، پیامبران خود را رفیق آنها ساخته،
فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوشه‌هایشان را از اینکه صدای خفیف
آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدنهایشان را از ملاقات هرگونه رنج و ناراحتی
مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بخواهد می‌دهد و
خداوند صاحب فضل عظیم است. من آنچه را می‌شنوید می‌گویم (و به شما اتمام حجت
می‌کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می‌طلبم و او کفایت‌کننده امور ما و بهترین
حامی ماست.

شرح و تفسیر

به همسایگان الهی پیوندید

امام علیه السلام در پایان خطبه در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «حال که چنین است به

اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در سرای او باشید؛ (فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِيرَانِ اللَّهِ فِي دَارِهِ).

سپس به شرح حال اوصاف این همسایگان پرداخته، می‌فرماید: «نزد کسانی که خداوند پیامبران خود را رفیق آنها ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوشه‌ایشان را از این که صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدنهایشان را از ملاقات هرگونه رنج و ناراحتی مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است؛ (رَافَقَ بِهِمْ رُسُلَهُ، وَ أَرَاهُمْ مَلَائِكَتَهُ، وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسٌ نَّارٍ أَبَدًا، وَ صَانَ^۲ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا^۳ وَ نَصَبًا^۴: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۵).

امام (علیه السلام) در این بیان زیبا و پرمعنا چهار وصف برای همسایگان الهی بیان می‌کند که دو وصف، جنبه معنوی دارد و دو وصف آن جنبه مادی؛ مرافقت و دوستی پیامبران و زیارت فرشتگان نسبت به آنها، دو نوع کرامت معنوی و فضیلت روحانی بی‌مانند است، و نشنیدن کمترین صدای آتش دوزخ و مصونیت در برابر هرگونه درد و رنج و ناراحتی، دو نوع کرامت مادی است که مایه آرامش جسم و جان آنهاست.

چه افتخاری از این بالاتر که انسان در بهترین غرفه‌های بهشتی با چنین افرادی

۱. «حسیس» از ریشه «حس» گرفته شده و به گفته ارباب لغت به معنای صدای محسوس و یا صدای ضعیف و خفیف است.

۲. «صان» از «صیانت» نگهداری کردن است.

۳. «لغوب» مصدر و به معنای مشقت و زحمت است.

۴. «نصب» به معنای خستگی و رنج است. بعضی «لغوب» را به مشقت و زحمت روحی و «نصب» را به معنای مشقت جسمانی می‌دانند. به این ترتیب در بهشت و جوار قرب الهی نه خبری از خستگی روح است و نه جسم.

۵. حدید، آیه ۲۱.

همنشین باشد که مشمول چنین مواهب مهم معنوی و مادی هستند.

در ضمن با استفاده از آیه شریفه قرآن، امام بر اهمیت این نعمتهای بهشتی تأکید می‌نهد و آن را فضیلت بزرگ خدایی می‌شمرد.

جمله «وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ...» برگرفته از آیه «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»؛ آنها (بهشتیان) صدای آتش دوزخ را نمی‌شنوند و در آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانه متنعم هستند.^۱

و جمله «وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ...» اشاره به آیه شریفه «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَبَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»؛ در آن سرای جاویدان نه رنجی به ما می‌رسد و نه واماندگی و ضعفی.^۲

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که «جیران الله، همسایگان خدا» چه کسانی هستند که این همه مقامشان بالاست؟

تعبیر به جیران (همسایگان) نشان می‌دهد که آنها از خاصان و مقربان درگاه خدا هستند تا آنجا که شایسته نام «جیران» شده‌اند و با توجه به اینکه فرشتگان و انبیا به سراغ آنها می‌آیند معلوم می‌شود نه پیامبرند و نه فرشته، بنابراین باید آنها از صدیقین و شهدا و خاصان و حواریونی باشند که همچون پروانه بر گرد شمع وجود انبیا و اولیا گردش می‌کنند و در سایه تقوا و خودسازی کامل به صورت افراد ممتازی درآمده‌اند که مشمول این همه عنایت الهی هستند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا».^۳

شاهد این مطلب بیانی است که امام علیه السلام در نامه ۲۷ درباره گروهی از پرهیزگاران که در سطح بالایی از تقوا قرار دارند و زهد و بی‌اعتنایی آنها به زرق و برق دنیا به حد اعلاست،

۱. انبیاء، آیه ۱۰۲.

۲. فاطر، آیه ۳۵.

۳. نساء، آیه ۶۹.

آورده است و در آن، عنوان «جیران الله» را به این گروه داده است.

سرانجام بعد از بیان همه گفتنیها در پایان این خطبه برای اتمام حجت می فرماید: «من آنچه را می شنوید می گویم (و اتمام حجت می کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می طلبم و او کفایت کننده امور و بهترین حامی ماست»؛ (أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ، وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ!).

به این ترتیب هم به آنها اتمام حجت می کند و هم برای موفقیت آنها دعا می نماید و هم توکل خود را بر خدا در همه حال روشن می سازد.

* * *

نکته

طریق سیر و سلوک الی الله

امام (علیه السلام) در این خطبه بهترین درسها را به سالکان راه حق، جهت خودسازی می دهد و آیین سلوک و سیر الی الله را در جمله های کوتاه و پرمعنا بیان می کند.

نخست با ذکر گوشه ای از عذابه های دردناک دوزخ، آتش خوف الهی را در دل های آنها شعله ور می سازد، سپس به آنها هشدار می دهد که عمر شما و تندرستی شما عاریتی است، روزی همه را از شما می گیرند، این فرصت را که در دست دارید غنیمت شمرد همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «أَعْتَمْتُمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ؛ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَ صِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَ فَرَاغِكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار، زندگی خود را قبل از مرگ، تندرستی خود را قبل از بیماری و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری و جوانی را قبل از پیری و غنایت را قبل از فقر».^۱

۱. کنز العمال، حدیث شماره ۴۳۴۹۰ و بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۷۵ (با اندکی تفاوت).

سپس به ریاضتهای شرعی اشاره کرده، دستور بیداری و عبادت شبانه و کم خوردن غذا و به کارگیری گامها در راه خدمت به خلق و جهاد و آن گاه انفاق اموال و در یک کلمه کاستن از جسم و افزودن بر جان، می دهد و دلهای سالکان راه را با وعده های الهی با ذکر آیاتی از قرآن امیدوار و محکم می سازد.

سرانجام انگیزه های معنوی را از طریق ذکر پاداشهای عظیم که در جوار قرب پروردگار در انتظار آنان است، تقویت می نماید. آری این معلم بزرگ انسانیت و این راهبر راهیان قرب الی الله، حق مطلب را در عبارات کوتاهی ضمن ارائه برنامه ای منسجم ادا می کند.



وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ لِلْبُرْجِ بْنِ مُسْهَرِ الطَّائِي، وَقَدْ قَالَ لَهُ بِحَيْثُ يَسْمَعُهُ: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»،
وَكَانَ مِنَ الْخَوَارِجِ.

از سخنان امام علیه السلام است.

این سخن را امام به برج بن مسهر طایی که از خوارج بود فرمود و این در زمانی بود که آن شخص با صدای بلند به گونه‌ای که امام آن را بشنود شعار خوارج «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سرداد.

خطبه در یک نگاه

می‌دانیم جمعیت خوارج - همان گروه نادان و کم عقل و متعصبی که بعد از ماجرای حکمین در صفین بر امام شوریدند - شعارشان «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود و مقصودشان این بود

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که ابوهلال عسکری پیش از آنکه نهج البلاغه به وسیله مرحوم سید رضی جمع آوری شود این کلام را در کتاب خود به نام صناعتین آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۶۱).

که نباید برای حلّ مشکل جنگ صفین حکم و داوری تعیین کرد، چون حکم و داور فقط خداست.

این شعار که کاملاً با معنای انحرافی و نادرست به کار می‌رفت از نشانه‌های خوارج بود و هنگامی که بُرج بن مُسهر طایی در محضر حضرت این شعار را سرداد امام با کلمات تند و کوبنده‌ای آن مرد نادان ماجراجو را خاموش کرد تا دیگری جرأت نکند در محضرش چنین شعاری با چنان محتوای گمراه‌کننده‌ای سر دهد (درباره این شعار و برداشت نادرست خوارج از آن ذیل خطبهٔ چهلم به اندازهٔ کافی شرح داده‌ایم).

* * *

أَسْكُتُ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتُ فِيهِ ضَيْلًا شَخْصًا،
خَفِيًّا صَوْتُكَ؛ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ.

ترجمه

خاموش باش! خداوند رویت رازشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته! به خدا سوگند
حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی مقدار بودی و صدایت به جایی
نمی‌رسید و آن گاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزى آشکار شدى!

شرح و تفسیر

خاموش باش ای روسیاه!

امام علیه السلام در آغاز این کلام، کوتاه، نخست با لحنی قاطع این مرد خارجی را وادار به
سکوت می‌کند. سپس برای اینکه مردم او را به خوبی بشناسند صفات زشت و سابقهٔ سوء
او را بر شمرده و می‌فرماید: «خاموش باش! خداوند رویت رازشت (و سیاه) کند ای دندان
شکسته»؛ (أَسْكُتُ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ).

تعبیر به «اثرم» که به گفتهٔ بعضی از ارباب لغت به کسی گفته می‌شود که مشت بر
دهانش کوبیده‌اند و دندانهای پیشینش شکسته است، نخست اشاره به این است که
دهان و دندان تو نشان می‌دهد آدم بدزبانی هستی که پیش از این، مخالفان مشت بر
دهانت کوبیدند، و دیگر اینکه کسی که دندانهای پیشین او شکسته باشد نمی‌تواند به
طور فصیح صحبت کند و چنین کسی طبعاً باید بیشتر سکوت کند و کمتر سخن بگوید.

سپس در ادامه سخن به سوابق سوء او اشاره کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی‌مقدار بودی و صدایت به جایی نمی‌رسید و آن گاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزی آشکار شدی!»؛ (فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيَّالًا^۱ شَخْصًا، حَفِيًّا صَوْتُكَ؛ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ^۲ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ^۳).

اشاره به اینکه هنگام ظهور اسلام به وسیله پیامبر یا هنگام ظهور ولایت حق به وسیله امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تو در صحنه حاضر نبودی و هرگز از حق دفاع نکردی، بلکه موجودی ناچیز بودی که کسی به سخنانت توجه نمی‌کرد؛ اما اکنون که نعره از حلقوم باطل برخاسته، سینه سپر کرده‌ای و با آنها هم صدا شده‌ای و احمقانه شعار آنها را سر می‌دهی.

با دقت در سوابق این مرد و گروه هم عقیده او و شرایط موجود آن زمان، روشن می‌شود که برخورد سختگیرانه و خشن امام (علیه السلام) و تعبیرات کوبنده و تحقیرآمیز آن حضرت بسیار بجا و حکیمانه بوده است و اگر این کار نمی‌شد بیم آن می‌رفت که افراد ناآگاهی تحت تأثیر شعار ظاهر فریب آنان قرار گیرند.

خوارج گروهی قشری، متعصب، نادان و کم عقل بودند که مشکلات عظیمی برای مسلمین به وجود آوردند. بی‌رحمی و قساوت آنها در تاریخ اسلام، کم نظیر است. خوشبختانه در طول تاریخ، جامعه اسلامی آنها را شناخت و عقب زد و هم اکنون شاید گروه کمی وابسته به آنها وجود داشته باشند که آنها هم تظاهر به اعتقاد باطل خود نمی‌کنند.

۱. «ضیئل» از ریشه «ضؤلۃ» بر وزن «کهولت» به معنای کوچک و ناتوان شدن گرفته شده است.

۲. «نجمت» از ریشه «نجم» به معنای ظاهر و آشکار شدن است و ستارگان را از این جهت «نجم» گویند که طلوع و ظهور در آسمان دارند.

۳. «ماعز» به معنای بز است.

نکته

بُرج بن مُسهر کیست؟

ابن ابی الحدید، بُرج بن مُسهر را یکی از شعرای مشهور خوارج می‌شمرد و نسب او را به یعرب بن قحطان می‌رساند؛ ولی بعضی معتقدند که برج بن مسهر شاعر، شخص دیگری است. او از افرادی بود که در زمان جاهلیت می‌زیست (احتمالاً عصر ظهور اسلام را نیز درک کرده) و ابوتمام ابیاتی از شعر او را در الحماسة نقل کرده است.^۱ و بُرج بن مُسهر طایبی خارجی که مورد تحقیر علی علیه السلام قرار گرفته، شخص گمنامی است که در کتب معروف رجال، نامی از او به میان نیامده است. تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام که تو شخص ناچیز و گمنامی بودی و یارای سخن گفتن نداشتی نیز مؤید همین است.



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یحمد الله فیها و یثنی علی رسولہ و یصف خلقاً من الحيوان

از خطبه‌های امام علیه السلام است.

که در آن از ستایش خداوند و مدح و ثنای پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن می‌گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که یکی از جامع‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است و بیشتر از معارف الهیه سخن می‌گوید در واقع از شش بخش تشکیل یافته است. در بخش اول - همانند بسیاری از خطبه‌های نهج البلاغه - از حمد و ستایش الهی و ذکر اسما و صفات او با تعبیرات بسیار

۱. سند خطبه:

این خطبه را جمعی از بزرگان و مشاهیری که بعد از سید رضی می‌زیسته‌اند در کتابهای خود آورده‌اند؛ مانند طبرسی در احتجاج و زمخشری در ربیع الابرار و بعضی دیگر. با توجه به تفاوت‌های قابل ملاحظه نقل آنها با آنچه سید رضی نقل کرده است معلوم می‌شود آنها از منبع دیگری نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۶۷).

دقیق و حساب شده، سخن به میان آمده است.

در بخش دوم از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مأموریت ویژه و برنامه‌های عملی او سخن می‌گوید.

در بخش سوم انگشت روی آفرینش بعضی از جانداران، به عنوان نمونه زنده‌ای از نشانه‌های علم و قدرت پروردگار گذارده و به خصوص درباره مورچگان و آفرینش آسمان و زمین و خورشید و ماه، بحث می‌کند.

در بخش چهارم به نتیجه‌گیری از آنچه گفته شد می‌پردازد و عظمت آفریدگار را در پشت این صحنه‌های شگفت‌انگیز نشان می‌دهد و به آنهایی که این آیات عظمت حق را می‌بینند و راه انکار را می‌پویند هشدار می‌دهد.

در بخش پنجم بار دیگر به آفرینش موجود اعجاب‌انگیز دیگری به نام ملخ و دقایق خلقت او می‌پردازد و سرانجام در بخش ششم باز به نتیجه‌گیری جامعی پرداخته و خطبه را با یک بحث کلی درباره نظام آفرینش و عظمت آفریدگار و خضوع همه موجودات در برابر ذات پاک او به پایان می‌رساند.



قابل توجه است که در بسیاری از شروح نهج البلاغه نظم میان خطبه‌ها از اینجا به هم می‌خورد؛ بعضی خطبه محل بحث را که طبق نسخه صبحی صالح خطبه ۱۸۵ است، تحت شماره ۲۳۱ آورده‌اند (مانند ابن ابی‌الحدید و فیض الاسلام) که به جای این خطبه، خطبه همام را به شماره ۱۸۵ آورده‌اند). و بعضی تحت شماره ۲۲۷ (مانند نسخه نهج البلاغه بنیاد نهج البلاغه و شرح ابن میثم).

مرحوم شارح خوبی آن را به شماره ۱۸۴ ذکر کرده؛ ولی ما - همان‌گونه که خوانندگان محترم می‌دانند - بر اساس نسخه صبحی صالح پیش می‌رویم.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ،
وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، الدَّالُّ عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ، وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى
وَجُودِهِ، وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ. الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ، وَ أَرْتَفَعَ
عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ. مُسْتَشْهِدٌ
بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَاقِهِ، وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنْ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَ بِمَا
أَضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ. وَاحِدٌ لَا بَعْدَ، وَ دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ، وَ قَائِمٌ لَا
بِعَمَدٍ. تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ، وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاضَرَةٍ. لَمْ تُحِطْ
بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا، وَ بِهَا أَمْتَنَعَ مِنْهَا، وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا. لَيْسَ بِذِي
كِبَرٍ أَمْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا، وَ لَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْأَعْيَاتُ
فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيدًا؛ بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَ عَظُمَ سُلْطَانًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نمی‌کند، و مکانها او را در بر
نمی‌گیرد، چشمها او را نمی‌بیند و پوششها وی را مستور نمی‌سازد، خداوندی که با
حدوث مخلوقاتش، از لیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات، وجود خود را
نشان داده و با همانند بودن آفریده‌ها، عدم وجود مثل و مانندی را برای ذات پاکش اثبات
کرده است. خداوندی که در وعده‌هایش صادق و برتر از آن است که به بندگان ستم روا
دارد. در میان بندگان، قیام به قسط کرده و در داوری خود، عدالت را در بارهٔ به آنها (به طور

کامل) رعایت می‌کند. حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیتشان قرار داده و ناتوانی آنها را نشانه‌ای از قدرت خود، و فنای قهری آنها را گواه بر دوام و ابدیتشان شمرده است. او یگانه است. اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و مانندی ندارد)، همیشگی است؛ ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد (او برتر از زمان است) و برقرار است بی آن‌که نگهدارنده‌ای داشته باشد. عقل‌ها او را در می‌یابند ولی نه از طریق حواس، و چشمها او را می‌بینند نه به صورت حضور جسمانی، اندیشه‌ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده، بلکه به وسیله اندیشه بر آنها متجلی شده است و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه‌های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است. (او بزرگ است) اما نه به این معنا که حد و مرز جسمش طولانی است (او با عظمت است)؛ اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق العاده بزرگی دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والاست و سلطه‌اش با عظمت!

شرح و تفسیر

این‌گونه باید خدا را شناخت

امام علیه السلام در آغاز این خطبه بعد از ذکر حمد و ستایش پروردگار به بیان اوصاف او می‌پردازد؛ اوصافی که نفی جسمیت و نفی حدوث و شبیه و مانند از او می‌کند، حضرت می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نمی‌کند و مکانها او را در بر نمی‌گیرد، چشمها او را نمی‌بینند و پوششها وی را مستور نمی‌سازد»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تَدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ).

آنچه در اوصاف چهارگانه بالا آمده اموری است که هرگونه شائبه جسمیت را از خداوند نفی می‌کند، نه چشم او را می‌بینند، نه حواس دیگر او را درک می‌کند، نه مکانی دارد و نه

چیزی او را مستور و پنهان می‌سازد.

«شَوَاهِد» جمع «شَاهِدَة» به معنای حس و «مَشَاهِد» جمع «مَشْهَد» به معنای مکان حضور و ظهور است. «نَوَاطِر» جمع «نَاطِرَة» قوت بینایی است و «سَوَاتِر» جمع «سَاتِرَة» به معنای پرده و هر چیزی است که اشیا را مستور می‌سازد.

اوصاف بالا که در واقع برگرفته از قرآن مجید در آیات مختلف آمده است خط بطلان بر عقیده «مُجَسِّمَه» (گروهی که برای خدا جسم قائل بودند) می‌کشد و بیگانگی آنها را از تعلیمات اسلام مشخص می‌کند.

سپس حضرت اوصاف دیگر از جمله «ازلی» بودن خداوند و نفی هر گونه شبیه و مانند برای او را بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات (اسرار آفرینش) وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده‌ها، عدم وجود مثل و ماندنی را برای ذات پاکش اثبات نموده است؛»
(الْدَّالُّ عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ، وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ، وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ).

اساس این دلایل سه گانه در این نکته استوار است که امکان ندارد سلسله علتها و معلولهای جهان تا بی‌نهایت پیش رود، زیرا تسلسل باطل لازم می‌آید. بنابراین حدوث موجودات دلیل بر این است که یک علت ازلی و ابدی که هستیش از درون ذات اوست در این جهان وجود دارد؛ همه حادثند و او قدیم، همه مخلوقند و او خالق، چون ذات پاکش از هر جهت بی‌نهایت است شبیه و ماندنی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا دو وجود بی‌نهایت از همه جهات غیر ممکن است؛ برای اینکه هر کدام دیگری را محدود می‌سازد، ولی مخلوقات که از نظر زمان و مکان و همه چیز محدودند شبیه و مانند بسیار دارند.

آن گاه به ذکر دو وصف دیگر از اوصاف ذات پاک خداوند را که جزو «صفات فعل» محسوب می‌شود بیان کرده، چنین می‌فرماید: «خداوندی که در وعده‌هایش صادق، و

برتر از آن است که نسبت به بندگان ستم روا دارد (به همین دلیل) در میان بندگان، قیام به قسط کرده (و هیچ‌گونه تبعیض را در شرایط مساوی روا نمی‌دارد) و در داوری خود، عدالت را درباره آنها (به طور کامل) رعایت می‌کند؛ «الَّذِي صَدَقَ فِي مِعَادِهِ، وَ أَرْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ».

آری، در وعده‌های او چیزی جز صدق وجود ندارد، زیرا تخلف در وعده یا به علت عجز است یا به جهت جهل و یا به دلیل نیاز (مثلاً انسان وعده‌ای می‌دهد، پس از انجام دادن آن ناتوان می‌شود و تخلف می‌کند یا وعده‌ای می‌دهد و بعد می‌فهمد نباید چنین وعده‌ای را می‌داد، یا وعده‌ای را می‌دهد بعد می‌بیند تخلف از آن به نفع اوست) بدیهی است هیچ‌یک از این اوصاف سه‌گانه: عجز و جهل و نیاز در ذات پاک او راه ندارد، و به همین دلیل خلف وعده درباره او متصور نمی‌شود.

در بیان دومین وصف، نخست به والا بودن مقام خداوند از ظلم اشاره می‌کند، همان چیزی که از نیاز یا عجز و جهل سرچشمه می‌گیرد. سپس انگشت بر دو شاخه از شاخه‌های عدل خدا می‌گذارد که یکی از آن دو عدم تبعیض است و دیگری عدالت در قضاوت و داوری و مجازات و کیفر و پاداش، بنابراین جمله‌های سه‌گانه «وَ أَرْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ» همه اشاره به عدالت خداوند و نفی ظلم از او در جهات مختلف است.

سپس به بیان چند وصف دیگر از اوصاف جمال و جلال خدا پرداخته و می‌فرماید: «حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیتش قرار داده و ناتوانی آنها را نشانه‌ای از قدرتش و فناى قهری آنها را گواه بر دوام و ابدیتش شمرده است»؛ «مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَزَلِّيَّتِهِ، وَ بِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَ بِمَا أَضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ».

امام (علیه السلام) در نخستین جمله می‌فرماید: «خداوند حدوث اشیا را دلیل بر ازلیت خود قرار داده، زیرا ما در این عالم مجموعه‌ای از موجودات حادث را می‌بینیم که به صورت علت و

معلول زنجیروار به علت‌های گذشته باز می‌گردد. آیا ممکن است این علت و معلول‌های زنجیره‌ای تا بی‌نهایت پیش رود؟ و هر علتی خود معلول دیگری باشد و به تعبیر دیگر تسلسل علت و معلول را تا بی‌نهایت بپذیریم؟ پاسخ این سؤال به یقین منفی است، زیرا مفهومش این است که بی‌نهایت نیازمند تبدیل به موجود بی‌نیاز شود یا به تعبیر دیگر بی‌نهایت صفر تبدیل به عدد گردد، بنابراین از حدوث اشیا پی به وجودی می‌بریم که از ازل بوده و هستیش از خود اوست و واجب الوجود است.

در جمله دوم به این حقیقت اشاره می‌کند که در جبین هر موجودی نشانه عجز و ناتوانی به چشم می‌خورد؛ عمرها محدود، قدرتها، شایستگی‌ها و استعدادها محدود است، این عجز و ناتوانی دلیل بر این است که دست قدرت مطلقه‌ای در پشت سر آنهاست که به هر کدام به مقداری که حکمتش اقتضا کرده، توانایی بخشیده است.

در جمله سوم سخن از فنای موجودات است، فنایی که بی‌اختیار به سوی آن پیش می‌روند و مرگی که در انتظار آنهاست؛ چه بخواهد یا نخواهد. روشن است که این موجودات فانی آفریننده خود نیستند و وجودشان از ذاتشان نمی‌جوشد و گرنه فانی نمی‌شدند، بنابراین قدرتی مافوق آنهاست که ازلی و ابدی است و اینها همه متکی به ذات پاک او هستند.

تنها نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند این است که چه تفاوتی میان جمله «مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَىٰ أَرْزَلِيَّتِهِ» و جمله‌ای که در بالا گذشت («الذَّلَالُ عَلَىٰ قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ») وجود دارد؟ آیا هر دو بیان اثبات ازلیت خداوند از طریق حدوث موجودات است؛ یعنی یک وصف است که با دو عبارت بیان شده یا هر کدام مفهوم جداگانه‌ای دارد؟ فصاحت و بلاغت امام ایجاب می‌کند که هر یک نکته جدیدی را القاکند.

بعید نیست که جمله گذشته اشاره به دلالت تکوینی باشد و جمله اخیر به دلالت تشریحی؛ یعنی همان‌گونه که حدوث موجودات با زبان تکوین دلالت بر ازلیت خدا

می‌کند، در آیات قرآن و روایات معصومین نیز با عبارات مختلف به این موضوع استدلال شده است. (دقت کنید).

قرآن مجید می‌گوید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾؛ تمام کسانی که بر صفحه زمین هستند فانی می‌شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند.^۱ و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾؛ آیا آنها بی سبب آفریده شدند یا خود خالق خویش شدند.^۲

این آیه در واقع اشاره به برهان علیت است که در فلسفه برای اثبات وجود خدا آمده و آن این است که عالمی که در آن زندگی می‌کنیم بدون شک، حادث است. آیا این حادث بدون علت به وجود آمده یا خود علت خویش است یا معلول علتی است که آن هم معلول علت دیگر است و یا مخلوق خداوند واجب الوجودی است که هستی اش در ذات اوست؟ با توجه به باطل بودن سه احتمال اول، احتمال چهارم تشبیت می‌شود.

آن‌گاه امام (علیه السلام) سه وصف دیگر از اوصاف پروردگار را ذکر می‌فرماید: «او یگانه است؛ اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و مانندی ندارد) همیشگی است ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد و برقرار است بی آنکه نگهدارنده‌ای داشته باشد»؛ (وَاحِدٌ لَا يَعْدَدُ، وَ دَائِمٌ لَا يَأْمَدُ، وَ قَائِمٌ لَا يَعْمَدُ).

منظور از واحد عددی، اشیایی است که شبیه و مانند و دوم و سوم برای آنها امکان دارد ولی یک فرد بیشتر از آن موجود نشده است؛ مانند خورشید در منظومه شمسی که یکی بیش نیست ولی دومی برای آن تصور می‌شود.

این معنادر باره خداوند متصور نیست، زیرا وجود او از هر جهت بی‌نهایت است و تعدد در آن امکان‌پذیر نیست، بنابراین وحدت ذات پاک او وحدت عددی نیست، بلکه به این

۱. الرحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. طور، آیه ۳۵.

معناست که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد، همان چیزی که در سوره توحید آمده است: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۱ و به تعبیر دیگر در واحد عددی تعدد امکان پذیر است؛ ولی در واحد ذاتی امکان پذیر نیست.

در جمله دوم «دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ» اشاره به این می‌کند که دوام وجود خداوند، دوام زمانی نیست زیرا ذات پاک او فوق زمان و مکان است بلکه دوام او همان دوام ذاتی است. جمله «قَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ» مفهومی آن است که قیام او به ذات اوست؛ نه به کمک دیگری و به بیان دیگر قائم بودن مفهومی مادی دارد و آن اینکه چیزی روی پای خود بایستد یا به کمک ستونی برپا باشد، و مفهومی مافوق مادی دارد و آن اینکه وجودی مدیر و مدبر عالم هستی باشد آن هم بدون اتکا بر چیز دیگری و قائم بودن خداوند به همین معناست. به بیانی دیگر، همه موجودات وابسته به ذات پاک او هستند و او قائم به ذات پاک خویش.

سپس کلام امام علیه السلام اوج می‌گیرد و برای معرفی ذات پاک خدا تا آنجا که اندیشه‌های بشری اجازه می‌دهد پیش می‌رود و ذات پاکش را به طریق ماهرانه‌ای که نه به تشبیه انجام و نه به تعطیل معرفت ضمن چند جمله کوتاه و پرمعنا معرفی کرده، می‌فرماید: «عقلها او را در می‌بایند؛ ولی نه از طریق حواس و چشمها او را می‌بینند؛ ولی نه به صورت حضور جسمانی»؛ (تَسَلَّقَاهُ الْأَذْهَانَ لَا بِمُشَاعَرَةٍ^۲، وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي^۳ لَا بِمُحَاضَرَةٍ^۴).

۱. در شرح خطبه ۶۵ در جلد سوم همین شرح به حدیث پرمعنایی اشاره کردیم که امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ شخص سؤال کننده‌ای که درباره یگانگی خداوند از آن حضرت چیزی پرسید، بیان فرموده که برای واحد چهار معنا ذکر می‌کند دو معنای آن درباره خداوند غیر ممکن است و دو معنای آن صحیح است. (ر.ک: جلد ۳، صفحه ۷۰).

۲. «مُشَاعَرَةٌ» به معنای درک به وسیله حواس است و از شعور به معنای احساس گرفته شده است.

۳. «مَرَائِي» جمع «مِرْآة» به معنای آینه است و گاه به چشم، آینه اطلاق می‌شود، زیرا عکس موجودات در آن می‌افتد.

۴. «مُحَاضَرَةٌ» به معنای حضور و مجالست است.

اشاره به اینکه آثار عظمت و قدرت و علم و حکمت او که سراسر جهان را پر کرده دلیل روشنی بر وجود اوست؛ وجودی که پشت پرده غیب و در ماورای طبیعت قرار گرفته و همه جا را تجلیگاه علم و قدرت خود قرار داده است.

در ادامه و تکمیل این سخن می‌فرماید: «اندیشه‌ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده بلکه به وسیله اندیشه بر آنها متجلی شده و با نیروی عقل، مسلّم گشته که کنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه‌های ژرف، افکار سستی را که دعوای احاطه بر کنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است»؛ (لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ^۱، بَلْ تَجَلَّى لَهَا^۲ بِهَا، وَ بِهَا أَمْتَنَعَ مِنْهَا، وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا).

امام (علیه السلام) طبق آنچه در بالا آمد هم مذهب تعطیل را ابطال می‌کند و هم تشبیه را؛ یعنی به آنها که می‌گویند: ما درباره صفات خدا چیزی جز صفات سلبیه را نمی‌فهمیم، و آنها که خدا را سرحد تا ممکنات پایین می‌آورند و صفات محدود ممکن را برای او قائل می‌شوند، اخطار می‌کند هر دو راه خطا می‌پویند از یک سو از تلقی اذهان و تجلی صفات سخن می‌گوید و از سوی دیگر از عدم احاطه افکار به ذات پاک و صفات او، که نتیجه آن، این می‌شود که ما نسبت به ذات و صفات خداوند علم اجمالی داریم، هر چند از شرح و تفصیل آن عاجز و ناتوانیم.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه و تکمیل این سخن می‌فرماید: «(او بزرگ است) اما نه به این

۱. «اَوْهَام» جمع «وَهْم» بر وزن «فَهْم» در لغت به معنای خطورات قلبی است و در استعمالات روزمره ما در فارسی به معنای پندارهای باطل یا مشکوک است؛ ولی قرائن نشان می‌دهد که در خطبه بالا و موارد دیگری از خطبه‌های نهج البلاغه درباره «اندیشه‌های دور پرواز» استعمال شده است.

۲. «تَجَلَّى لَهَا» ضمیرهای شش گانه‌ای که در این جمله و دو جمله بعد است همه بازگشت به اوهام (عقول) می‌کند و مفهومش در جمله اول این است که خداوند از طریق ادراکات عقلی و نظاماتی را که عقل در جهان آفرینش می‌بیند بر عقل‌ها تجلی کرده و از طریق درک عقل، عدم امکان درک ذاتش بر عقول مسلّم شده است و به وسیله نیروی عقل عقل‌های قاصر مدعی درک کنه ذاتش را به محاکمه کشیده است (دَقَّتْ کُنْیَد). بعضی احتمالات دیگر درباره مرجع این ضمائر داده شده که صحیح به نظر نرسید.

معنا که حد و مرز جسمش طولانی است (او با عظمت است) اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق العاده بزرگ دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والاست و سلطه‌اش با عظمت!؛ (لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ أَمْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا، وَ لَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ أَلْعَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيدًا ؛ بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَ عَظُمَ سُلْطَانًا).

اشاره به اینکه وقتی می‌گوییم الله اکبر (خداوند از همه چیز بزرگتر است) گاه به ذهن افراد ناآگاه چنین می‌آید که ابعاد وجودی او شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پر کرده است و هنگامی که می‌گوییم خداوند عظمت دارد فکر می‌کنند نسبت به موجودات دیگر مانند کوهها و دریاها و آسمانها چنین است، در حالی که بزرگی و عظمت خدا جنبه جسمانی ندارد، بلکه عظمت و بزرگی معنوی است، زیرا اگر او دارای جسم بزرگی بود حتماً اجزایی داشت و نهایی و زمان و مکانی، حال آنکه از همه اینها برتر و بالاتر است و چه زیبا فرمود امام صادق علیه السلام آنجا که شخصی در حضورش گفت: الله اکبر، امام علیه السلام از او پرسید: خدا از چه چیز بزرگتر است؟ عرض کرد: «من کل شیء» (از همه چیز) امام علیه السلام فرمود: در این صورت خدا را محدود (به زمان و مکان) ساختی. آن مرد عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو: «اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ ؛ خداوند برتر از آن است که به وصف درآید». ^۱ اشاره به اینکه ما هر وصفی برای او قائل شویم در نهایت از اوصاف مخلوقات است، زیرا در فکر ما بیش از این نمی‌گنجد، بنابراین او برتر از همه این اوصاف است. قرآن مجید نیز می‌گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»؛ منزّه است خداوند از توصیف آنها مگر بندگان مخلص خدا. ^۲ (که او را به آنچه شایسته است وصف می‌کنند).

* * *

۱. الکافی، جلد ۱، صفحه ۱۱۷، حدیث ۸.

۲. صافات، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰.

بخش دوم

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الصَّفِيُّ، وَ أَمِينُهُ الرَّضِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ، وَ ظُهُورِ الْفَلَاحِ، وَ إِصْحَاحِ الْمَنْهَجِ؛ فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعاً بِهَا، وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالاً عَلَيْهَا، وَ أَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَ مَنَارَ الضِّيَاءِ، وَ جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَ عَزَى الْإِيْمَانَ وَثِيقَةً.

ترجمه

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضی اوست - درود خدا بر او و خاندانش باد - (خداوند) او را برای بیان حجت‌های لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد. او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد و انسانها را بر مسیر حق قرار داد در حالی که راه پیشرفت را به آنها نشان داده بود، پرچم‌های هدایت را برافراشت و نشانه‌های روشن را برپا ساخت، ریسمان‌های (خیمه) اسلام را محکم نمود و دستگیره‌های ایمان را استوار ساخت.

شرح و تفسیر

ابعاد وجودی پیامبر اسلام ﷺ

امام علیه السلام به دنبال بخش اول این خطبه که متکفل بیان دقیق‌ترین صفات جمال و جلال خدا بود به اصل دوم دین؛ یعنی شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازد و او را با صفاتی که بیانگر همه ابعاد وجودی آن حضرت است وصف می‌کند و می‌گوید: «و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضی اوست، درود خدا بر او و

خاندانش باد؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الصَّغِيْرُ، وَ أَمِيْنُهُ الرَّضِيُّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -).

به یقین اگر خداوند کسی را بر می‌گزیند و او را امین می‌داند و از وی راضی می‌شود به دلیل خلوص کامل و صفا و پاکی او در همهٔ جهات است و این تعبیرات اشاره‌ای به مسئلهٔ عصمت پیامبر از هرگونه خطا و گناه است.

سپس به برنامه‌های مختلف و اهداف بعثت آن حضرت پرداخته، چنین می‌فرماید: «او را برای بیان حجت‌های لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد؛ (أَرْسَلَهُ بِوُجُوْبِ الْحُجَجِ، وَ ظُهُورِ الْفَلَجِ^۱، وَ إِضْحَاحِ الْمَنْهَجِ).»
به این ترتیب در جمله‌های سه‌گانهٔ بالا اهداف بعثت را که اتمام حجت و پیروزی حق بر باطل و روشن ساختن راه سعادت است بیان فرموده است.

آن‌گاه به برنامه‌های عملی پیامبر پرداخته، چنین می‌فرماید: «او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد، و انسانها را بر مسیر حق قرار داد، در حالی که راه پیشرفت را به آنها نشان داده بود، پرچمهای هدایت را برافراشت و نشانه‌های روشن را برپا ساخت، ریسمانهای (خیمه) اسلام را محکم نمود و دستگیره‌های ایمان را استوار ساخت» (فَبَلَّغَ الرَّسَالَهَ صَادِعًا^۲ بِهَا، وَ حَمَلَ عَلَيَّ الْمَحَجَّةَ دَالًّا عَلَيْهَا، وَ أَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَ مَنَارَ الضِّيَاءِ، وَ جَعَلَ أَمْرَاسَ^۳ الْإِسْلَامِ مَتِيْنَةً، وَ عَرَى^۴ الْإِيْمَانَ وَثِيْقَةً).

در آغاز، سخن از پرداختن به ابلاغ رسالت الهی به طور کلی به میان آمده است، همان‌گونه که در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ﴾؛

۱. «فلج» به معنای پیروزی است؛ خواه پیروزی در استدلال باشد یا در عمل.

۲. «صادع» از ریشهٔ «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن است و از آنجا که به هنگام زمین گیاهان ظاهر می‌شوند، معنای ظهور نیز در آن نهفته است.

۳. «امراس» جمع «مرس» بر وزن «مرض» و «مرس» نیز جمع «مرسه» به معنای تناب است.

۴. «عری» جمع «عروه» به معنای دستگیره و دستاویز است.

آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان.^۱ سپس از جزئیات این برنامه سخن می‌گوید که پیامبر ﷺ مردم را از بیراهه به جاده اصلی دعوت کرد و دلایل و نشانه‌ها را برای پیمودن این راه به آنها گوشزد نمود و چراغ‌های نورانی بر سر هر راه نهاد تا به هنگام تاریکی نیز از ادامه مسیر باز نایستند و سرانجام با بیانات کافی و تدبیرهای سازنده رشته‌های اسلام را محکم ساخت و دستگیره‌های ایمان را استحکام بخشید.

کمتر کلامی را می‌توان پیدا کرد که در عین کوتاهی و فشردگی این همه مطلب را درباره اهداف و برنامه‌های پیغمبر اسلام ﷺ بیان کند.

جمله «جَعَلَ أُمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً» گویا اسلام را به خیمه‌ای تشبیه می‌کند که ریسمانهای محکمی از هر سو آن را به زمین‌های اطراف متصل کرده است تا تندبادها نتواند آن را از جا بر کند این ریسمانها اموری مانند جمعه و جماعات و حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است که همیشه حوزه اسلام را حفظ کرده و از آن دفاع می‌نماید، هر جا این تعلیمات اسلامی پیاده شود اسلام بیمه می‌شود و هرگاه ضعیف گردد دشمنان بر مسلمین چیره خواهند شد.

جمله «وَعُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةٌ» ایمان را تشبیه به تنابی کرده که دستگیره‌های مختلفی در آن است و برای نجات از قعر چاه، یا نجات در پرتگاه‌ها باید به این دستگیره‌ها چسبید. بدیهی است اگر این دستگیره‌ها سست و ضعیف باشد نه تنها انسان نجات نمی‌یابد، بلکه گرفتار سقوط خطرناکی می‌شود. این دستگیره‌ها همان فروع و تعلیمات اسلام در برنامه‌های مختلف عبادی و اجتماعی است که در احادیث نیز به آن اشاره شده است. از جمله در حدیث است که پیغمبر اکرم ﷺ روزی از یارانش سؤال کرد: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟» کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر است؟» جمعی گفتند: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند؟ و بعضی از نماز یا زکات و... نام بردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه

گفتید دارای فضیلت است؛ ولی پاسخ اصلی نیست: «وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَلِّيَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ التَّبَرِّيَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ محکمترین دستگیره‌های ایمان دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، و محبت اولیاء الله و بیزاری از اعداء الله است.»^۱

البته مفاهیم اخلاقی همچون توکل و تفویض و تسلیم و رضا و صبر و یقین و مانند آنها که در روایات به آن اشاره شده نیز می‌تواند به عنوان دستگیره‌های ایمان معرفی شود و هیچ‌کدام با یکدیگر منافاتی ندارند.



بخش سوم

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيَّةً، وَ الْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ! أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَ أَتَقَنَ تَرْكِيْبَهُ، وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ، وَ سَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ! أَنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُنَّتِهَا، وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ الْبَصَرِ، وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَ صُبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى حُجْرِهَا، وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَ فِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا ؛ مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا ؛ لَا يُغْفَلُهَا الْمَنَانُ، وَ لَا يَحْرِمُهَا الدِّيَانُ، وَ لَوْ فِي الصَّفَا أَلْيَاسِ، وَ الْحَجَرِ الْجَامِسِ! وَ لَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، فِي عُلوِّهَا وَ سُفْلِهَا، وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفِ بَطْنِهَا، وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَ لَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعْبًا! فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا، وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَ لَمْ يُعِنِّهِ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ. وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ، لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ غَامِضِ اِخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ. وَ مَا أَلْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ، وَ النَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ، وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً.

ترجمه

اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمیّت نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست باز

می‌گشتند، و از آتش سوزان دوزخ می‌ترسیدند؛ ولی دلها بیمار و چشمهای بصیرت معیوب است، آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آنها را دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، گوش و چشم برای آنها آفریده و استخوان و پوست آنها را مرتب نموده است. به این مورچه نگاه کنید با آن جثه کوچک و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده نمی‌شود و در اندیشه نمی‌گنجد؛ ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پر سنگلاخ) راه می‌رود و به روزیش دست می‌یابد، دانه‌ها را (از راه‌های دور و نزدیک) به لانه‌اش منتقل می‌کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌نماید. در فصل گرما برای سرما، و به هنگام توانایی برای روز ناتوانی، ذخیره می‌کند، روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته است، خداوند متان هرگز از او غافل نمی‌شود و پروردگار مدبر محرومش نمی‌سازد، هر چند در دل سنگ سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد.

اگر در مجاری خوراک و در بالا و پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش از اطراف دنده‌ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بیندیشی شگفت‌زده خواهی شد و از وصف عجایب او به زحمت خواهی افتاد. پس بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا نهاده است. هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبوده و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است. اگر همه راههای فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر رسی، همه دلایل به تو می‌گویند که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده‌ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده‌ای دارد. (به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون!

شرح و تفسیر

قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

در ادامه بحث این خطبه که از خداشناسی آغاز شد و با پیامبرشناسی ادامه یافت، امام‌ها علیهم‌السلام بار دیگر به خداشناسی باز می‌گردد و این بار به ادله اثبات وجود خداوند و علم و قدرت بی پایان او می‌پردازد و به آنها که از بیراهه می‌روند هشدار داده و می‌فرماید: «اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمیّت نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند و از آتش سوزان (دوزخ) می‌ترسیدند»؛ (وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَ جَسِيمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

اشاره به دو چیز است که اگر اندیشه‌ها در آن به کار گرفته شود آثار آن به زودی در اعمال انسان آشکار می‌شود؛ نخست اندیشه در عظمت قدرت خدا، که کرات عظیم آسمانی و میلیاردها ستاره در یک کهکشان و صدها میلیون کهکشان آفریده و کرانه‌های ملک عظیم او بر هیچ‌کس روشن نیست و آنچه را درباره عظمت جهان می‌گوییم مربوط به چیزی است که در قلمرو علم قاصر ما قرار گرفته وای بسا تمام اینها همچون برگ درختی باشد که بر پیکر درخت سر به آسمان کشیده‌ای در میان جنگلی قرار دارد. اندیشه در این امر سبب می‌شود که انسان در برابر چنین قدرتی خاضع گردد، سر بر آستانش نهد دل به او ببندد و زندگی خود را با نام و یاد او نورانی سازد.

دیگر اینکه در نعمتهایی بیاندیشد که همه وجود ما را در برگرفته و از لحظه انعقاد نطفه تا پایان عمر ادامه دارد؛ خورشید و ماه و آسمان و زمین را به خدمت ما گماشته و ابرها و بادهای بارانها را سر بر فرمان ما نهاده، در همه جا خوان نعمتش را گسترده و همه را روزی خوار خود ساخته است.

به یقین شکر نعمت که در فطرت هر انسانی است او را به دنبال شناخت منعم می‌فرستد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: چه عاملی سبب می‌شود که با وجود این انگیزه‌های قوی،

انسان از راه بماند و به بیراهه کشیده شود و عذاب دردناک الهی دامان او را بگیرد. می فرماید: «ولی دلها بیمار و چشمهای بصیرت معیوب است» (وَ لَكِنْ اَلْقُلُوبُ عَلِيلَةٌ، وَ اَلْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ!)^۱.

در اینجا امام (علیه السلام) به دو علت عمده اشاره می کند، زیرا منظور از «قلوب»، عقلهاست که بر اثر هوا و هوسها و آفات دیگر، شناخت از کار می افتد و منظور از «بصائر»، چشمهای بصیرت است که پرده های گناه و تعصب و خودخواهی بر روی آن افکنده می شود.

بدیهی است آنها هرگز در اصل خلقت چنین نبوده، بلکه بر اثر غفلت و هوا و هوس و شهوت به این روز افتاده اند. امام (علیه السلام) در این عبارت کوتاه، اشاره به موانع شناخت می کند که در آیات قرآن نیز آمده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل های آنها نشسته است.^۲ و در جای دیگر می فرماید: «اَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوَاهُ وَاَصْلَهُ اللهُ عَلَيَّ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَيَّ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَيَّ بَصَرَهُ غِشَاوَةً»؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و دلش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده است.^۳

همان گونه که در آیات بیشماری نیز همگان را دعوت به مطالعه اسرار آفرینش و تفکر در قدرت و نعمتهای خدا کرده تا از این طریق به راه راست پی برند.

سپس امام (علیه السلام) بعد از بیان مسأله اسرار آفرینش به صورت کلی انگشت روی بخشی از موجودات شگفت انگیز جهان آفرینش می گذارد و می فرماید: «آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، و گوش و چشم برای آنها آفریده و استخوان پوست آنها را مرتب کرده

۱. «مدخولة» از ریشه «دخل» بر وزن «دغل» به معنای فساد و تباهی است.

۲. مطلقین، آیه ۱۴.

۳. جائیه، آیه ۲۳.

است»؛ «أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ صَغِيرٍ مَّا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَ أَتَقَنَ تَرْكِيْبَهُ، وَ فَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ، وَ سَوَّىٰ ۱ لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ ۲!».

در اینجا امام علیه السلام به امور ششگانه‌ای درباره حیوانات و حشرات بسیار کوچک اشاره می‌کند؛ آفرینش مستحکم، ترکیب صحیح، دارا بودن گوش و چشم و نظم خاص استخوان و پوست. آری در عین کوچکی، همه اعضا و ابزار مورد نیاز در اختیار آنهاست و آنچه را خداوند به حیوان عظیمی همچون فیل و کرگدن داده، به آنها نیز به نسبت اندام و نیازشان بخشیده است و به یقین آفرینش این موجودات کوچک به جهت ظرافت و دقت عجیبی که در آنها به کار رفته از آفرینش موجودات عظیم مهمتر است.

آن‌گاه امام وارد مرحله دقیق‌تری می‌شود و از میان موجودات کوچک به شرح بسیار جالبی درباره دو مخلوق صغیر که غالباً انسانها درباره آفرینش آن دو نمی‌اندیشند می‌پردازد؛ نخست درباره مورچه چنین می‌فرماید: «به این مورچه نگاه کنید با آن جثه کوچک و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده نمی‌شود و در اندیشه نمی‌گنجد»؛ «أَنْظُرُوا إِلَى الثَّمَلَةِ فِي صَغَرِ جُثَّتِهَا، وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ الْبَصَرِ، وَ لَا بِمُسْتَدْرِكِ الْفِكَرِ».

سپس می‌افزاید: «ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پر سنگلاخ) راه می‌رود و به روزیش دست می‌یابد، دانه‌ها را (از راه‌های دور و نزدیک) به لانه‌اش منتقل می‌کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌نماید. در فصل گرما برای سرما و به هنگام توانایی برای روزناتوانی ذخیره می‌کند»؛ «كَيْفَ دَبَّتْ عَلَىٰ أَرْضِهَا، وَ صُبَّتْ عَلَىٰ رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَىٰ حُجْرِهَا، وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَ فِي وِرْدِهَا ۳ لِصَدْرِهَا ۴».

۱. «سوئی» از ریشه «تسویه» به معنای نظام بخشیدن و مرتب نمودن است.

۲. «بشر» جمع «بشرة» یعنی ظاهر پوست تن و به معنای انسان نیز می‌آید.

۳. «ورد» به معنای عطش و نیز آبگاه است و در اینجا کنایه از امکان و توانایی است.

آری، این موجود ضعیف و ناتوان به قدری هوشیار است که راه و رسم زندگی خود را به خوبی می‌داند، با این دست و پای کوچک کوه و دشت و بیابان و درختها را جولانگاه خود قرار می‌دهد و آن دسته از مواد غذایی که با مزاج او سازگار است از میان مواد مختلف بر می‌گزیند و دانه‌های غذایی را از راه‌های دور و نزدیک به لانه خود می‌برد؛ دانه‌هایی را انتخاب می‌کند که از پیچ و خم لانه بگذرد و مشکلی برای عبور و مرور سایر هم‌نوعانش ایجاد نکند. دانه‌ها را در جایگاه مخصوص جای می‌دهد به گونه‌ای که فاسد نشود. در فصل تابستان با یک الهام درونی بی آن که زمستان را دیده باشد - یعنی متولد همان سال باشد - پیش بینی ایامی را که برف و باران سراسر روی زمین را گرفته و جمع آوری روزی را بر او غیر ممکن ساخته می‌کند و درست به اندازه نیازش با دوراندیشی مواد غذایی را ذخیره می‌سازد.

در ادامه می‌افزاید: «روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته، خداوند منان هرگز از او غافل نمی‌شود، و پروردگار مدبر محرومش نمی‌سازد، هر چند در دل سنگی سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد؛»
 (مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَقْفِهَا؛ لَا يُغْفَلُهَا الْمَنَّانُ، وَلَا يَحْرِمُهَا الدِّيَّانُ^۵، وَ لَوْ فِي الصَّفَا^۶ أَلْيَاسِ، وَالْحَجَرِ أَلْجَامِسِ^۷).

اشاره به اینکه خداوند منان این موجودات کوچک را که در دشته‌ها و بیابانها و کوهها زندگی می‌کنند از نظر لطفش دور نداشته هر غذایی که موافق طبع آنهاست در اختیارشان قرار داده است، حتی اگر در دل سنگ سخت و خشکی زندگی کنند غذا و رطوبت لازم را هر چند از طریق هوا باشد برای آنها فراهم می‌کند و با الهام درونی آنها را

ط ۴. «صدر» یعنی بازگشت از آبگاه و در اینجا کنایه از ناتوانی و فقدان است.

۵. «دیان» به معنای پاداش دهنده و داور حاکم و مدبر است.

۶. «صفا» به معنای تخته سنگ سخت و صاف است.

۷. «جامس» یعنی خشکیده.

و ادار می سازد که در ایام توانایی برای روزهای ناتوانی ذخیره کنند و این واقعاً حیرت آور است.

آیا این حشره می داند چند روز از زمستان رانمی تواند از لانه بیرون آید؟ آیا می فهمد که جیره غذایی او در این مدت چه اندازه است؟ آیا توجه دارد چه موادی ممکن است در این مدت سالم بماند و فاسد نشود؟ و آیا خبر دارد که این مواد در کجاست و از چه جایی باید به دست آورد؟

آری همه اینها را می داند و استاد ازل به او آموخته است.

سپس امام علیه السلام ساختمان شگفت آور این موجود زنده کوچک را با نیروی فکر و اندیشه تشریح می کند و می فرماید: «اگر در مجاری خوراک و در بالا و پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش از جوانب دنده ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از وصف عجایب آن به زحمت خواهی افتاد»؛ (وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، فِي عُلُوقِهَا وَ سُفْلِهَا، وَ مَا فِي الْأَجْوَفِ مِنْ شَرَّاسِيفٍ^۱ بَطْنِهَا، وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ أُذُنِهَا، لَفَضَّيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَ لَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا!).

اشاره به اینکه اگر انسان در آفرینش این موجود کوچک که به زحمت دیده می شود دقت کند، و پرده های غفلت را که ناشی از عادی شدن مسئله است کنار بزند، به راستی یک دنیا شگفتی در آن دیده می شود؛ در سر بسیار کوچک او هم چشم است و هم گوش و هم دهان و دو شاخکی همچون دو آنتن دارد که برای برقراری ارتباط از آن استفاده می کند و در شکمش چیزی همانند معده و روده است و دنده های بسیار ظریف و کوچکی از هر طرف آن را احاطه کرده است. اعصاب و عضلات ظریفش به اندازه نیاز اوست و مغز کوچکش مدیریت زندگی پیچیده او را بر عهده گرفته، پاهایش مفاصل مختلف دارد و هر مفصلی همچون مفاصل حیوانات بزرگ کار ویژه ای انجام می دهد.

۱. «شراسیف» جمع «شُرُوف» به معنای انتهای نرم دنده ها در طرف شکم است.

سپس امام (علیه السلام) به نتیجه گیری از بیان بالا پرداخته، چنین می فرماید: «پس بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا نهاده است، هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبود و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است»؛ (فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا، وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَ لَمْ يُعِنْهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ).

امام (علیه السلام) در این عبارت همگان را به دو موضوع توجه می دهد و آن اینکه خداوند این بیکر ظریف را بر دست و پای ظریفی که توان حمل آن را دارد بلکه گاه کوله بار سنگینی که چندین برابر وزن اوست بر دوش می گیرد، استوار ساخته و عجب اینکه با کوله بارش از دیوار صاف بالا می رود و گاه به سقف می چسبد و به راه خود ادامه می دهد کاری که از هیچ انسان قهرمانی ساخته نیست. اضافه بر این برای او اسکلتی متناسب حالش آفریده که امام از آن تعبیر به دعائم (ستونها) فرموده است. این اسکلت نه چندان سنگین است که از توان حرکت او بکاهد و نه آن قدر سبک و ظریف که نتواند هیأت او و محتوای درون وجودش را نگهدارد.

آن گاه به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می فرماید: «اگر تمام راههای فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر بررسی همه دلایل به تو می گوید که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده ای دارد»؛ (وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ اَلدَّلَالَةُ اِلَّا عَلٰى اَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ غَامِضِ اِخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ).

اشاره به اینکه تصور نکنید ساختمان یک موجود بزرگ؛ مانند درخت نخل تناور از ساختمان یک موجود کوچک همچون مورچه مهم تر است، زیرا اگر درست بنگرید هر دو ساختمان بسیار پیچیده و دقیقی دارند و قوانین منظم بر هر دو حاکم است و هدایت های

الهی از لحظه تولد تا پایان عمر در هر دو نمایان است. به علاوه آن درخت بزرگ هم در حد خود دارای اعضای مختلف کوچک و بزرگ و قوی و ضعیف است که هر کدام متناسب با وظیفه و مسئولیت‌هایشان ساخته شده‌اند (و به این ترتیب ارتباط علت و معلول در جمله‌های بالا آشکار می‌شود).

کوتاه سخن اینکه گاه انسان آثار مختلفی از نظر کوچکی و بزرگی یک پدیده آورنده می‌بیند؛ مثلاً ساعت‌هایی را که به اندازه یک سانتی‌متر است و ساعت‌هایی که چند متر طول و عرض آن است یا کتابی را که چند صفحه پایان یافته با کتابی که دوره آن ده‌ها جلد است هنگامی که انسان آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کند و اصول کلی حاکم بر آن را یکسان می‌بیند و ادبیات خاصی که در آن کتاب کوچک و بزرگ به کار رفته هماهنگ مشاهده می‌کند می‌فهمد هر دو اثر از یک منبع، سرچشمه گرفته و پدید آورنده هر دو یکی است. سپس به نکته مهم دیگری در تکمیل این سخن پرداخته می‌فرماید: «(به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون»؛ (وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَ الْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً).

اشاره به اینکه کوچک و بزرگ و آسان و مشکل نسبت به موجودی تصور می‌شود که قدرت و نیروی او محدود باشد. آنچه از استعداد او بیرون است ممتنع، و آنچه به اندازه آخرین حد استعداد اوست مشکل و آنچه کمتر از قدرت اوست آسان است؛ ولی ذات پاک خداوند که قدرتی نامحدود دارد همه اینها در برابرش یکسان است؛ حرکت دادن کل منظومه شمسی با حرکت دادن یک ذره غبار برای او تفاوتی نمی‌کند و آفرینش مورچه‌های بسیار ریز با درختان بسیار بلند و قوی پیکر برای او یکی است.

برای یک مورچه برداشتن یک دانه گندم با دو دانه بسیار فرق می‌کند؛ ممکن است یکی را به آسانی بردارد و برای برداشتن دومی بسیار خسته و ناتوان گردد، در حالی که ما انسانها در این دو کمترین تفاوتی را احساس نمی‌کنیم. همچنین ما در تصورات ذهنی

خود می توانیم یک قطره آب را تصوّر کنیم و به همان سادگی و آسانی یک دریای بی کران و موّاج را. این مثالها می تواند عمق بحثی را که دربارهٔ قدرت بی پایان خدا در بالا گفتیم، روشن سازد.



نکته

زندگی بسیار شگفت‌انگیز مورچه‌ها

گرچه مورچه‌ها بر اثر کثرت و تنوّع و وجود بی شمارشان در کوه و صحرا و درون خانه‌ها، به صورت یک امر عادی درآمده و توجه عامّهٔ مردم را هرگز به خود جلب نمی‌کند؛ ولی برای دانشمندانی که گاه بیست سال دربارهٔ زندگی آنها اندیشیده‌اند بسیار شگفت‌آور است و مطالعات آنها دربارهٔ اسرار آفرینش مورچگان درهای بزرگی را برای پی بردن به عظمت آفریدگار به روی ماگشوده است که به گوشه‌ای از آن ذیلاً اشاره می‌شود:

۱. حیوانات و حشراتی که به صورت گروهی زندگی می‌کنند کم نیستند؛ مانند بخشی از پرندگان و ماهیان و گوزنها و آهوها؛ ولی آنها که زندگی دسته‌جمعیشان بر اساس تقسیم کار است کم هستند و مورچگان یکی از شاخص‌ترین آنها هستند. مورچه‌های ماده وظیفهٔ جمع‌آوری غذا، نگهداری نوزادان و حتی نگهداری مادر لانه (ملکه مورچگان) را بر عهده دارند. مورچه‌های نر کارشان بارور ساختن ملکه و ملکه کارش تخم گذاری است و جالب این که نرها بعد از جفت‌گیری می‌میرند. گروهی نیز به صورت نیروهای مسلّح هستند که آرواره‌های قوی دارند و از لانه در برابر هجوم دشمنان پاسداری می‌کنند.

۲. مورچه‌های کارگر (ماده‌ها) زمین را سوراخ می‌کنند و به تدریج خاک را می‌کنند تا محل مناسبی برای زندگی آنها در زیر سطح زمین فراهم شود؛ ولی همه مورچه‌ها در زیر زمین زندگی نمی‌کنند. گروهی از مورچه‌ها که آنها را مورچهٔ نجار می‌نامند، درون چوبها را سوراخ می‌کنند و در آن لانه می‌سازند.

۳. مورچه‌ها در اندام کوچک خود که گاهی فقط به دو میلیمتر می‌رسد تمام دستگاههایی را که در یک حیوان عظیم‌الجثه است، دارا هستند و حتی چیزی بیش از او دارند، پاهای اضافی و شاخکهایی که آنها را با محیط خود آشنا می‌سازد و عقل و هوش اجتماعی قوی و آینده‌نگری.

۴. بسیاری از مورچه‌ها، حشرات دیگر را به خدمت خود در می‌آورند و از آنها استفاده می‌کنند (در واقع نوعی دامداری دارند) از جمله مورچه‌گندمزار یکی از این نوع مورچه‌هاست. جانوری که مورد استفاده این نوع مورچه قرار می‌گیرد، شپشه‌های گیاهی است. این حشرات اگر خشمگین شوند مایع شیرینی مانند عسل ترشح می‌کنند و مورچه‌ها از آن بهره می‌گیرند.

بعضی دیگر از مورچه‌ها، حشرات مخصوصی را که در پوست درختان تخم می‌گذارند یا سوسکها را به خدمت خود در می‌آورند.

۵. اگر تعجب نکنید گروهی از مورچه‌ها دست به کشاورزی می‌زنند. نوعی مورچه که به نام مورچه چتری نامیده می‌شود، باغچه‌ای در اطراف لانه خود ترتیب می‌دهد و در آن قارچهای کوچک می‌پروراند. مورچه‌های کارگر برای رشد قارچها قطعات کوچکی از برگها را جدا می‌کنند و با خود می‌آورند. هنگامی که مورچه کارگر قطعه‌ای از برگ را با خود می‌آورد گویی چتری بالای سر دارد و به همین دلیل به این نام نامیده شده است.

۶. نوعی از مورچه‌ها به مورچه‌های سپاهی نامیده شده‌اند که مانند عشایر از جایی به جای دیگر کوچ می‌کنند. آنها حشراتی واقعاً درنده هستند که حتی فیله‌ها سعی می‌کنند سر راه آنها قرار نگیرند و گرنه صدمه زیادی به آنها می‌زنند.

گروهی از این مورچگان که در مناطق حاره زندگی می‌کنند گوشت خوارند و هرگاه دسته جمعی به جانوری حمله کنند به زودی از پای در می‌آید و در مدت کمی همه عضلات حیوان را می‌خورند و تنها اسکلتی از او به جای می‌ماند.

۷. مورچه‌ها معمولاً سری بزرگ و کمری باریک دارند و نسبت به جثه خود بسیار قوی و پرزورند چنان که دانه‌ای را که چندین برابر آنها وزن دارد با دندان می‌گیرند و از دیوار بالا

می‌روند کاری که برای هیچ قهرمان وزنه برداری از انسانها امکان پذیر نیست. آری! مورچه بر خلاف جثه کوچک خود، به راحتی می‌تواند بارهایی را که ده برابر خودش وزن دارد بلند کند یا جابجا نماید.

۸. آینده‌نگری مورچه و مدیریت او بسیار جالب است؛ در تابستان با الهام درونی به فکر زمستان سخت است در صورتی که چه بسا در طول عمرش هرگز زمستان ندیده باشد. دانه‌های غذایی را به طرز مطلوبی نگهداری می‌کند؛ گاه آنها را از لانه بیرون می‌آورد تا هوا بخورد و فاسد نشود و گاه آنها را به دو یا چند قسمت تقسیم می‌کند تا سبز نشود و فاسد نگردد، حتی نوشته‌اند دانه گشنیز را به چهار قسمت تقسیم می‌کند، زیرا اگر کمتر از آن باشد سبز می‌شود.

۹. موقعیت‌شناسی مورچه عجیب است. بعضی از دانشمندان نوشته‌اند مورچه‌ای را در وسط دایره‌ای از آتش قرار دادند او برای نجات خود به هر سو حرکت کرد و چون راه فراری پیدا نکرد سرانجام جان داد. نقطه‌ای را که او جان داده بود اندازه‌گیری کردند درست مرکز دایره بود؛ یعنی دورترین نقطه به آتش اطراف.

۱۰. مورچه‌ها انواع زیادی دارند که بعضی از دانشمندان بالغ بر چهار هزار نوع را شمارش کرده‌اند و تعداد مورچه‌های روی زمین را ده برابر مجموع انسانها می‌دانند. مطالعات جدید نشان می‌دهد که مورچه‌ها در زمینه حل مشکل ترافیک از انسانها پیشی گرفته‌اند. میلیونها مورچه صبورانه با دنبال کردن یک ساختار ساده «تک گذر» بهترین راه را برای رسیدن به مقصد در اسرع وقت و بدون تأخیر در پیش می‌گیرند.

شگفتیهای دنیای مورچگان بسیار بیش از آن است که در بالا گفته شد و در این زمینه کتابها یا مقالات فراوانی نوشته شده است و از اینجا روشن می‌شود که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این خطبه بر چه نقطه حساسی از آفرینش خداوند انگشت نهاده است.^۱

۱. دائرة المعارف موسوم به فرهنگ‌نامه، نوشته موریس پارکر که توسط ده نفر از اساتید دانشگاههای ایران به فارسی برگردانده شده است؛ فرهنگ معین؛ مقالات مطبوعات روز و حیات الحيوان دمیری.

بخش چهارم

وَ كَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ. فَاَنْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ،
وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاحْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ
هَذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْقَالَاتِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ، وَ
أَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ. فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ! زَعَمُوا أَنَّهُمْ
كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَ لَا لِاحْتِلَافِ صُورِهِمْ صَانِعٌ؛ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ
فِيمَا ادَّعَوْا، وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعُوا، وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ
غَيْرِ جَانٍ؟!

ترجمه

و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادهای و آب نگاه می بیفکن. به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قلّهها و تعدد این لغات و زبانهای گوناگون، وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند و) نظام آفرین این جهان را انکار کرده، و مدبر عالم را نفی کند، آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفرینندهای نیست. آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پرورانده اند تحقیقی به عمل نیاورده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (عاقل و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید؟!

شرح و تفسیر

نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

امام علیه السلام در بخش پیشین این خطبه درباره دقایق و عجایب آفرینش مورچگان،

سخن گفت؛ ولی برای اینکه تصور نشود شگفتیها و نظامات عجیب و خیره کننده منحصر به این مورد یا موارد محدود نیست بلافاصله به سراغ این نکته می رود که اگر در جای جای این جهان پهناور در زمین و آسمان و مخلوقات گوناگون دقت کنید همه همین گونه است. در این میان انگشت روی شانزده پدیده شگفت انگیز این جهان می گذارد؛ از زمین و آسمان گرفته تا بعضی مسائل مربوط به انسان و می فرماید: «و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادهای و آب»؛ (وَ كَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ).

در ادامه می افزاید: «نگاهی بیفکن به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قللها و تعدد این لغات و زبانهای گوناگون»؛ (فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَأَخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْقَلَالِ^۱ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ).

امام (علیه السلام) در اینجا مجموعه ای از موجودات گوناگون این جهان را مطرح فرموده که هر یک خلقتی شگفت آور و آثاری بسیار دارند. منظور از «سما» اشاره به مجموعه کرات عالم بالا از ثوابت و سیارات گرفته تا کهکشانهاست، بنابراین شمس و قمر که در جمله بعد می آید از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و می دانیم آسمان با این معنا آفرینشی بسیار عجیب دارد، همان گونه که قرآن می فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است ولی بیشتر مردم نمی دانند».^۲

منظور از «هواء» همان هوایی است که گرداگرد کره زمین را گرفته، از همه چیز حیاتی تر و از همه چیز فراوان تر است.

۱. «القالل» جمع «قله» قسمت بالای کوه را گویند.

۲. غافر، آیه ۵۷.

«ریاح» (جمع ریح) اشاره به بادهاست که وظایف مختلفی در چرخه حیات انسان و موجودات زنده بر عهده دارند، ابرها را به حرکت درآورده به سوی زمینهای خشک و بی آب، گسیل می‌دارند، گیاهان را بارور می‌کنند، دریاها را مواج می‌سازند و به موجودات دریایی اکسیژن می‌دهند، هوای آلوده را جابجا می‌کنند و هوای تصفیه شده جنگلها را به شهرها می‌فرستند.

«ماء» (آب) در اینجا به قرینه ریح (بادها) اشاره به نزول بارانهای حیات بخش و زنده کننده است همان گونه که قرآن می‌فرماید: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»؛ ما بادها را برای بارور ساختن (ابرها) فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم.^۱

سپس امام علیه السلام دستور می‌دهد به موجودات مختلف این جهان، از خورشید و ماه گرفته تا گیاهان و درختان نگاه کنید و همچنین آبها و سنگها. (به نظر می‌رسد «ماء» در اینجا که در کنار حجر (سنگ) قرار گرفته اشاره به چشمه‌ها و نه‌رهای جاری است) و اختلاف لیل و نهار، اشاره به نظام بسیار دقیق و حساب شده نور و ظلمت است که هر یک به دنبال دیگری می‌آید و فصول چهارگانه را با آثار و برکاتش پدید می‌آورد با شب‌های آرام‌بخش و روزهای پرتلاش که در آیات بسیاری از قرآن به آن اشاره شده است.

جمله «وَتَجَرُّ الْبِحَارَ» می‌تواند اشاره به پیدایش دریاها یا جوش و خروشی باشد که بر اثر امواج کوه پیکر پیدا می‌شود و می‌دانیم دریاها کانون عجیب‌ترین مخلوقات خداست، آن گونه که در دعای امام سجاد علیهما السلام آمده است: «يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ»^۲ و نیز منبع مهمی برای مواد غذایی و معدنی و وسیله خوبی برای نقل و انتقالات به صورت بسیار گسترده و سرچشمه پیدایش ابرها و نزول بارانهاست.

کثرت جبال اشاره به کوه‌های فراوانی است که کره زمین را همچون زرهی دربر گرفته، طوفانها را درهم می‌شکند. ابرها را برای آبیاری زمینها نگه می‌دارد و به پوسته زمین در

۱. حجر، آیه ۲۲.

۲. از فقرات دعای ابو حمزه ثمالی.

مقابل جزر و مد ناشی از جاذبه ماه آرامش می‌بخشد، و دامنه‌های آن چراگاه آماده‌ای برای چهارپایان است. همچنین طولانی بودن گله‌ها سبب می‌شود منابع آب به صورت برف بر فراز آنها ذخیره شود و تدریجاً به سوی زمینهای تشنه سرازیر گردد و آنها را آبیاری کند، و انسانها و حیوانات تشنه را سیراب کند. قرآن مجید می‌گوید: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ»؛ زمین را بعد از آن گسترش داد، و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد، و کوه‌ها را ثابت و محکم نمود، همه اینها برای بهره‌گیری شما و چهارپایان است.^۱

در پایان به نکته مهمی از زندگی بشر اشاره می‌کند و آن اختلاف لغات و لهجه‌ها و کثرت زبانهاست. با اینکه پدر و مادر همه یکی است این تعدد لغات از کجا سرچشمه گرفته است و چگونه هر گروهی به زبان خاصی سخن می‌گویند؟ و هم اکنون بیش از هزار زبان، اعم از زبانهای رسمی و محلی در دنیا وجود دارد. خداوند چنان استعدادی برای خلق لغات به انسانها داده که هر گروهی می‌توانند برای خود لغت و زبانی ابداع کنند. شاید برای اینکه اسرار زندگیشان تنها نزد خودشان باشد و بیگانگان از آن باخبر نشوند. قرآن مجید می‌گوید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»؛ خداوند رحمن قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید و به او سخن گفتن آموخت.^۲

نیز می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ»؛ و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگهای شماست.^۳

امام (علیه السلام) بعد از استدلالات قوی و نیرومند و قانع‌کننده بالا برای اثبات وجود خدا درباره منکران پروردگار سخن می‌گوید و ادعای بی‌اساس آنها را با دو دلیل ابطال می‌کند. (البته کمتر موردی در قرآن و نهج البلاغه دیده می‌شود که سخن از مادیها و منکران ذات

۱. نازعات، آیات ۳۰-۳۳.

۲. الرحمن، آیات ۱-۴.

۳. روم، آیه ۲۲.

پاک پروردگار به میان آمده باشد، زیرا آنها حداقل در آن زمان، بسیار کم بودند و اکثریت مردم جهان را صاحبان ادیان و مذاهب تشکیل می دادند).

می فرماید: «وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند) و نظام آفرین این جهان را انکار کرده و مدبر عالم را نفی کند»؛ (فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَ جَدَدَ الْمُدْبِرِ!).

اشاره به اینکه آثار تدبیر در سراسر جهان آفرینش آن قدر آشکار است که منکران مدبر جهان در خور سرزنش و نفرین هستند.

سپس می افزاید: «آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده ای نیست»؛ (زَعَمُوا أَنَّهَمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَ لَا لِاخْتِلَافِ صَوْرِهِمْ صَانِعٌ).

البته این تعبیر به خاطر نگاه ساده اندیشانه ای است که انسانها معمولاً نسبت به علفهای خودرو دارند، حال آنکه از نظر یک دانشمند گیاه شناس هر برگی از آنها نیز دفتری از معرفت کردگار است. امروز دانشمندان به این نکته پی برده اند که هزاران نوع گیاه خودرو در دشتهای و کوهها با خواص دارویی مختلف و حیات بخش می روید و هر کدام ساختمان شگرفی برای خود دارند. ریشه ها، ساقه ها، برگها و گلها هر یک از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است، پس با دقت معلوم می شود که آنها هم زارع و خالقی دارند با علم و قدرت بی پایان.

آن گاه امام علیه السلام با دو دلیل سخن آنها را درهم می شکند، نخست می فرماید: «آنچه منکران پروردگار می گویند گفتاری است بی دلیل، زیرا آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پروراندند تحقیقی به عمل نیاورده اند»؛ (وَ لَمْ يَلْجَوْا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا، وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَا أَوْعَوْا^۱).

۱. «لَمْ يَلْجَوْا» از ریشه «لَجَّ» بر وزن «غروب» به معنای پناه بردن، گرفته شده است.

۲. «اوعوا» از ریشه «وعى» بر وزن «سعی» در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است.

دلیل دوم اینکه هر ساختمان و بنای منظم و حساب شده‌ای حتماً مهندس و معماری داشته است، می‌فرماید: «آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (عاقل و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید؟» (وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ).

هم اکنون آثار و بناهایی در گوشه و کنار کره زمین وجود دارد که هزاران سال از عمر آن می‌گذرد و به جهت ظرافتها و هنرنماییهایی که در آنها به کار رفته به عنوان آثار باستانی حفظ می‌شود و در واقع کتابهایی هستند که تمدن انسانهای پیشین را در خود نگهداری می‌کنند. نه خداپرستان نه مادیها هیچ‌کدام ادعا نمی‌کنند که این ساختمانها به وسیله باد و باران و طوفانها به وجود آمده یا افراد نا آگاه و بی‌هنری به صورت تصادفی آنها را روی هم چیده‌اند، بلکه همه بدون استثنا از وجود این بناها پی به بانی صاحب عقل و شعوری می‌برند و درایت و تدبیر و هنرمندی او را می‌ستایند.

و جمله «أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» اشاره به این است که نه تنها بنا و سازندگی احتیاج به علم و تدبیر دارد، بلکه تخریبها و جنایات هدفدار نیز نیاز به برنامه ریزی شخص عاقلی دارد که برای رسیدن به مقصود و مطلوب خویش چه زمان و مکانی را انتخاب کند، از چه وسیله‌ای استفاده کند و چگونه وارد عمل شود تا به مقصود برسد.

امروز برای تخریب یک بنای عظیم به گونه‌ای که عوارض نامطلوب جانبی نداشته باشد از وجود متخصصان و آگاهان استفاده می‌کنند، بنابراین هم ساخت و سازهای حساب شده و هم تخریبهای برنامه ریزی شده هر دو نیاز به عقل و تدبیر دارد. گواه این سخن اینکه امام (علیه السلام) در بخش آینده این خطبه سخن از ملخ و ساختمان شگفت‌انگیز او به میان می‌آورد که کارش تخریب حساب شده زراعتها و گیاهان است.



نکته

جلوه‌هایی از برهان نظم

آنچه امام‌المؤمنین (علیه السلام) در جمله‌های آخر این خطبه بیان فرمود «وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» اشاره لطیفی است به برهان معروف نظم که از مهم‌ترین استدلال‌ات خداشناسی است.

توضیح اینکه هر گاه ما وارد ساختمان مجلل چند طبقه‌ای شویم که دارای اتاقهای خواب متعدد، سالنهای پذیرایی، آشپزخانه، حمام و سرویس بهداشتی و آسانسورهایی باشد هنگامی که به سقفها و دیوارها نگاه می‌کنیم آینه کاریهای زیبا، گچ‌بریها و نقاشی و رنگ‌آمیزی جالبی در هر طرف می‌بینیم. وسایل گرمایش و سرمایش، لوله کشیهای آب و گاز، سیم‌کشیهای برق و تلفن همه منظم و مرتب است.

آیا هیچ‌کس - در هر حد از عقل و شعور باشد - احتمال می‌دهد که تصادفهای ناشی از حوادث مختلف طبیعی آن را به وجود آورده؟ یا چند کارگر بی سواد مقداری مصالح را فراهم ساخته و بدون هیچ آگاهی از معماری و امور دیگر چنین بنای باشکوهی را به وجود آورده‌اند؟ به یقین هر کس چنین احتمالی دهد یا مزاح می‌کند و یا عقل خود را از دست داده است. همه عقلاى دنیا چنین قضاوت می‌کنند که افراد هوشمندی نقشه‌های دقیق آن را قبلاً تهیه کرده‌اند سپس گروهی از معمارها و بناهای ماهر و مهندسان تأسیسات و هنرمندان در تزیینات ساختمان دست به دست هم داده‌اند و چنین اثری را آفریده‌اند.

این سخن درباره هر بنا، هر کارخانه، هر کتاب علمی و... نیز صادق است و از آن تعبیر به برهان نظم می‌شود. می‌گویند همیشه نظم دلیل بر عقل و شعور پدید آورنده آن است و هر قدر نظم دقیقتر و پیچیده‌تر باشد از عقل و دانش بیشتری حکایت می‌کند. اگر درست دقت کنیم ساختمان یک مورچه که ممکن است همه روزه زیر دست و

پاهای ما بر اثر بی توجهی از بین رود از این بناهای باشکوه هم مهم تر است. ساختمان پاها، مفصل زانوها، دستها و شاخکها، چشم فوق العاده کوچک و بینا، دستگاه شامه قوی که از راههای دور باخبر می شود، دهان و روده ها و دستگاه هاضمه و سلسله اعصاب و از همه مهم تر آن مغز بسیار کوچک و فوق العاده هوشمند، هر کدام به تنهایی از خالق عالم و قادری که آن را آفریده است حکایت می کند.

اضافه بر این، این حشره کوچک تغذیه و نمو می کند و تولید مثل دارد در حالی که آن ساختمان مجلل، موجود بی جانی است نه تغذیه ای دارد و نه نمو و تولید مثلی.

حال اگر به سراغ ساختمان یک انسان و دستگاه های فوق العاده پیچیده و حساس قلب و مغز و اعصاب و دهها هزار کیلومتر رگها و مویرگهایی که تمام ذرات بدن او را هر لحظه آبیاری و تغذیه می کنند در نظر بگیریم ایمان ما به آن خالق عالم و قادر بیشتر می شود.

افزون بر اینها می دانیم در این جهان صدها هزار نوع گیاه و صدها هزار نوع حیوان و پرنده و حشرات و... وجود دارد که هر یک داستان شگفت انگیزی مخصوص به خود دارند.

قرآن مجید نام یکایک آنها را آیتی از آیات خدا نهاده و می گوید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾.^۱

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار



بخش پنجم

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ، وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ، وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَ فَتَحَ لَهَا أَلْفَمَ السَّوِيِّ، وَ جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَ نَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرُضُ، وَ مِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ. يَرْهَبُهَا الرُّزَاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ دَبَّهَا، وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرْتَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَ تَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَ خَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدَقَّةً.

ترجمه

و اگر بخواهی دربارهٔ ملخ سخن بگو که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه، آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است. خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و شاخهٔ گیاهان و برگهای درختان را) می چیند و دو داس که با آنها (ساقه‌ها و برگهای مورد نظر را) می گیرد. کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آنچنان نیرومندانۀ پیش می آید تا با جست و خیز خود به کشتزارها وارد شود و آنچه را می خواهد انجام دهد (و هر زمان مایل بود - و احتمالاً پس از نابودی کشتزار - آنجا را ترک گوید) اینها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازهٔ یک انگشت باریک نیست!

شرح و تفسیر

به ساختمان ملخ نگاه کن!

حشرات را می توان بر سه گونه تقسیم کرد: گروهی از آنان خدمتگزار انسانها هستند

مانند زنبوران عسل که شهد گلها را برای ما جمع آوری می کنند و عموم زنبورها که گردهای گلها را جابه جا کرده و آنها را بارور می کنند و میوه های درختان را پربریکت می سازند.

بخش دیگری حشرات بی آزارند که (در ظاهر) نه خدمتی دارند و نه زحمت و دردسری، و گروه سومی هستند که جزء آفات و بلاها محسوب می شوند؛ مانند ملخ.

امام در بخش های گذشته این خطبه شرحی درباره شگفتیهای آفرینش مورچه بیان فرمود که موجودی است غالباً بی آزار و سخت کوش و می تواند الگویی برای انسانها باشد؛ ولی در این بخش از خطبه درباره حشره ای سخن می گوید که از مأموران عذاب الهی است و می تواند لشکری فراهم کند و به باغها و زراعتها چنان حمله ور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند و به این ترتیب خداوند قدرت نمایی خود را در تمام جهات آشکار می سازد و خوف و رجا را در انسانها تقویت کرده، می فرماید: «و اگر بخواهی درباره ملخ گفت و گو کن که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است»؛ (وَ إِنِّ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ^۱، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ، وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ^۲، وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَ فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ^۳).

در ادامه سخن می افزاید: «خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و شاخه گیاهان و برگهای درختان را) می چیند و دو وسیله همچون دو داس که با آنها اشیای مورد نظر را می گیرد»؛ (وَ جَعَلَ لَهَا الْحِصَّ الْقَوِيَّ، وَ نَابِيْنِ^۴ بِهِمَا تَقْرِضُ، وَ

۱. «الجرادة» یعنی ملخ. ریشه اصلی آن «جرد»، بر وزن «فرد» به معنای پوست کندن است که ظاهراً این کلمه از آن گرفته شده است.

۲. «قمر اوین» تنبیه «قمر» از ماده «قمر» گرفته شده و قمرء جنبه وصفی دارد؛ یعنی نورانی.

۳. «سوی» به معنای موجود کاملی است که عیبی در آن نباشد.

۴. «نابین» تنبیه «ناب» دندان جلو است.

مَنْجَلَيْنِ ۱ بِهَمَا تَقِيضُ).

بعضی از دانشمندان می‌گویند: ملخ موجود عجیبی است که در هر بخشی از اعضای خود شبیه یکی از حیوانات است و به تعبیر دیگر با این که ظاهراً حیوان ضعیفی است ده شباهت به ده حیوان نیرومند دارد: صورتش همچون صورت اسب، چشمانش مانند چشمان فیل، گردنش همانند گردن گاو، شاخکهایش همچون شاخهای گوزن، سینه‌اش همچون سینه شیر، شکمش همچون شکم عقرب، بالهایش همانند بالهای عقاب، رانهایش همچون رانهای شتر، پاهایش مانند پاهای شتر مرغ و دم او مانند دم مار است و امام علیه السلام در بیان بالا به هفت ویژگی شگفت‌آور او اشاره فرموده؛ چشمها، حدقه‌ها، گوش پنهان، دهان مخصوص، احساس قوی، دندانهای نیرومند و دو عضو شبیه دو داس در دو طرف دهان.

در بارهٔ عجایب خلقت این حشره در نکته‌ها بحث جالبی خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام به خطرات عظیم این حشرهٔ ظاهراً ضعیف پرداخته، می‌افزاید: «کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند، حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آنچنان نیرومندانه پیش می‌آید تا با جست و خیز خود در کشتزارها وارد شود و آنچه را میل دارد بخورد (و هر زمان مایل بود - و احتمالاً پس از نابودی کشتزار - آنها را ترک گوید) اینها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازهٔ یک انگشت باریک نیست»؛ «يَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرَدَّ الْأَحْرَثُ فِي نَزْوَاتِهَا^۲، وَ تَقْضِي مِنْهُ شَهْوَاتِهَا. وَ خَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدَقَّةً^۳».

راستی عجیب است هرگاه فرماندهان بزرگ تاریخ لشکر خود را برای مبارزهٔ با این

۱. «منجلین» تنبیه «منجل» به معنای داس است و در اینجا کنایه از پاها یا دست‌های ملخ است که قوسی شکل است و با آن برگ‌ها و ساقه‌ها را می‌گیرد و با دندان‌ش می‌چیند.

۲. «نزوات» جمع «نزوه» به معنای پرش است.

۳. «مستدقه» از ریشهٔ «دقت» به معنای باریک بودن گرفته شده و «مستدقه» به معنای باریک است.

حشره کوچک بسیج کنند قادر بر دفع آن نیستند؛ دسته‌های ملخها همچون قطعات بزرگ ابر در آسمان ظاهر می‌شوند و ناگهان بر باغها و زراعتهای وسیع فرود می‌آیند و در مدت کوتاهی ساقه‌های گیاهان و شاخه‌ها و برگها را می‌خورند و بیابانی خشک یا درختانی عریان از هرگونه برگ و میوه از خود به یادگار می‌گذارند.

حتی امروز که با هواپیمای سمپاشی و وسایل دیگر به مبارزه با آنها بر می‌خیزند تنها در بعضی از موارد ممکن است توفیقی نصیبشان شود، اگر حمله ملخها شدید باشد و وسایل امروز نیز قادر به مبارزه با آنها نیست.



نکته

زندگی عجیب ملخها

یکی از حشرات شگفت‌انگیز ملخ است حیوانی که در حال عادی به صورت بی‌ضرر و غیر مزاحم در گوشه و کنار مزارع، باغها، دره‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کند؛ ولی هنگامی که فرمان مرموزی به او داده شود به سرعت تکثیر مثل می‌کند و به صورت دسته‌جات عظیم؛ مانند قطعات ابر در آسمان به پرواز در می‌آید و بر هر زراعت و باغی فرود آید آن را نابود می‌کند.

به گفته دانشمندان ساختمان این حشره بسیار پیچیده و عجیب است؛ از جمله اینکه دارای دو زوج چشم مرکب و سه چشم بسیط است، چشمهای مرکب او از چهار هزار قسمت تشکیل شده و هر یک ساختمان مخصوص به خود را دارد و از مجموع آنها چشم مرکب با دید واحد تشکیل می‌شود. اما چشمهای سه گانه بسیط او در بالای سرش قرار گرفته سینه‌اش از سه حلقه و شکمش از ده حلقه شبیه به یکدیگر تشکیل شده است.

او دارای دو زوج بال است؛ یک زوج بالهای جلو او که سخت است و به صورت قابی درآمده و جهت پرواز به کار نمی‌رود و کارش حفاظت بالهای ظریف پرواز است که به

هنگام استراحت چند مرتبه چین می خورد و زیر بالهای سخت جلو محفوظ می ماند. پاهای عقب ملخ رشد زیادی کرده و برای جهش و پرش به او کمک می کند. ملخها در فصل تابستان یا بهار تخم ریزی می کنند، این تخمها به وسیله نوع ماده از انتهای دم او بیرون می آید و در سوراخهایی از زمین که بوجود آورده قرار می گیرد، نوزادان پس از خروج از تخم بسیار پرخور و حریصند و آنچه را سر راه خود بیابند می خورند و از این جهت در مبارزه با ملخ همیشه باید محل تخم ریزی آنها را دانست و وسیله نابودی نوزادها را قبل از خروج از تخم فراهم کرد.

ملخ انواع و اقسامی دارد؛ ملخهای دریایی، ملخهای مراکشی، ملخهای ایتالیایی که بیش از انواع ملخها به زراعتها خسارت وارد می کنند.

از شگفتیهای زندگی ملخ این است که از هنگامی که از تخم بیرون می آید تا زمانی که کامل شود و به پرواز درآید شش بار تغییر شکل می دهد.

توده های ملخ گاهی به قدری زیاد و گسترده می شوند که هزاران کیلومتر مربع از آسمان را می پوشانند.^۱



۱. رجوع شود به الزلجی الحدیث تألیف و ترجمه محمد کاظم الملکی، جلد ۲، صفحه ۳۲۹ و فرهنگ معین، واژه ملخ.

بخش ششم

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾، وَ يُعَفِّرُ لَهُ خِذّاً وَ وَجْهاً، وَ يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سِلماً وَ ضَعْفاً، وَ يُعْطِي لَهُ أَلْقِيادَ رَهْبَةً وَ خَوْفاً! فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ؛ أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْها وَ النَّفْسَ، وَ أَرَسَى قَوَائِمَها عَلَى النَّدَى وَ أَلْيَبَسِ؛ وَ قَدَّرَ أَقْواتِها، وَ أَحْصَى أَجْناسَها. فَهَذَا عُرابٌ وَ هَذَا عُقابٌ. وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ؛ دَعَا كُلَّ طائِرٍ بِاسْمِهِ، وَ كَفَلَ لَهُ بِرِزْقِهِ.

وَ أَنْشَأَ ﴿السَّحَابَ الثَّقَالَ﴾ فَأَهْطَلَ دِيمَها، وَ عَدَدَ قِسمَها. فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِها، وَ أَخْرَجَ نَبْتَها بَعْدَ جُدُوبِها.

ترجمه

بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه آنها که در آسمانها و زمین اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند. پرندگان مسخر فرمان اویند، خداوند شماره پرها و نفسهای آنها را احصا کرده، پاهای (بعضی از) آنها را برای حرکت درون آب و (گروهی دیگر را برای) خشکی محکم ساخته. و برای هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آنها را شماره نموده (و هر یک را به شکل خاصی آفریده است) این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شترمرغ. هر یک را به نامی فرا خوانده و روزی اش را برعهده گرفته است. ابرهای سنگین (و پر آب) ایجاد کرد و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو

فرستاد. سهم هر مکانی را (از باران) مشخص ساخت و با آن زمینهای خشک را آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشکسالی رویاند.

شرح و تفسیر

راستی او بزرگ است!

امام (علیه السلام) در پایان این خطبه در واقع یک جمع بندی کلی بیان می کند و همه موجودات زمین و آسمان و انواع پرندگان و ابر و باد را سر بر فرمان او می شمرد و می فرماید: «بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه کسانی که در آسمانها و زمین اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند»؛ (فَتَبَارَكَ ۱ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ ۲ ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ ۳، وَ يَعْقُرُ ۴ لَهُ خَدًّا ۵ وَ وَجْهًا، وَ يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سَلْمًا وَ ضَعْفًا، وَ يُعْطِي لَهُ الْفِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفًا).

سجود در اینجا ممکن است اشاره به خضوع ارادی در برابر ذات پاک پروردگار باشد، چون فاعل آن، صاحبان عقل اند که از کلمه «مَنْ» فهمیده می شود. این احتمال نیز داده

۱. «تبارک» از ریشه «برکت» در اصل از «برک» بر وزن «برگ» به معنای سینه شتر گرفته شده و از آنجا که شتران به هنگام ثابت ماندن در جایی سینه خود را به زمین می چسبانند این ماده به معنای ثبوت و دوام و استقرار چیزی به کار می رود و به آنگیز از آن جهت «برکه» می گویند که آب مدتی در آن ثابت می ماند و مبارک به چیزی می گویند که خیر آن باقی و ثابت باشد، بنابراین «تبارک» هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود به معنای پربرکت و جاوید است.

۲. رعد، آیه ۱۵.

۳. «يعقُر» از ریشه «عُقِر» و «عَقَرَ» بر وزن «فقر» و سفر به معنای خاک گرفته شده است، بنابراین تعفیر به معنای خاک مالیدن است.

۴. «خَدًّا» در اصل به معنای شکاف است. سپس به فرورفتگی بین گونه ها و بینی و به خود گونه و دو طرف صورت اطلاق شده و در اینجا به معنای دو طرف صورت است.

شده که منظور هم سجده ارادی تشریحی باشد و هم تکوینی، بنابراین که واژه «مَنْ» در اینجا شامل صاحبان عقل و غیر آنها هر دو باشد (و به اصطلاح جنبه تعلیب داشته باشد). تعبیر «طَوْعاً وَ كَرْهاً» می تواند اشاره به همین معنا باشد، زیرا آنها سجود تشریحی دارند از روی اراده است و آنها که سجده تکوینی می کنند از روی اراده نیست و می تواند اشاره به این باشد که گروهی در حال اختیار در پیشگاه او سر به سجده می نهند و گروهی به هنگام گرفتاریها و مشکلات، آن گونه که در قرآن مجید آمده است: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ هنگامی که مشرکان بر کشتی سوار می شوند (در برابر طوفانها و امواج کوه پیکر دریا قرار می گیرند) خدا را با اخلاص و خالی از هر گونه آلودگی به شرک می خوانند ولی هنگامی که خدا آنان را به خشکی می رساند و نجات می دهد باز مشرک می شوند.^۱

جمله «يُعَفِّرُ لَهُ...» اگر به معنای حقیقی آن تفسیر شود، اشاره به سجده معمولی است که انسان پیشانی بر خاک می نهد و اگر به معنای مجازی تفسیر شود هرگونه خضوع تشریحی و تکوینی را شامل می گردد.

همچنین جمله «يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ...» نیز ناظر به همین معناست که گروهی از عقلا از روی میل و اختیار و احساس ضعف و ناتوانی سر بر فرمان او می نهند و اما موجودات غیر عاقل بی اختیار تسلیم قوانین آفرینش اند.

جمله «يُعْطِي لَهُ الْاَلْقِيَادَ...» اشاره به مرحله ای فراتر از مرحله اطاعت است، زیرا در اطاعت انسان فرمان مولا را می شنود و به پامی خیزد و آن را انجام می دهد؛ ولی در «قیاد» خود را تسلیم او می کند و مولا او را می برد «هر جا که خاطر خواه اوست».

بعضی از لغویان در میان «رهبت» و «خوف» این فرق را گذاشته اند که «خوف» به معنای مطلق ترس است و «رهبت» ترسی است که با اضطراب و خویشتن داری همراه باشد.

سپس امام علیه السلام بار دیگر به بخشی از مخلوقات شگفت انگیز خدا؛ یعنی پرندگان

می پردازد که به راستی از عجایب خلقت اند. نه تنها از این جهت که برخلاف جاذبه زمین به آسمان پرواز می کنند و با سرعت عجیب و فوق العاده ای به هر سو می روند، بلکه ساختمان آنها از جهات مختلف - که در پایان این بحث به بخشی از آن اشاره می شود - جنبه استثنایی دارد. حضرت می فرماید: «پرنندگان مسخر فرمان اویند»؛ «فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ».

این جمله برگرفته از آیه شریفه «﴿الَّذِينَ يَرَوْنَ إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾»؛ آیا پرنندگانی را که بر فراز آسمانها نگه داشته شده اند ندیدند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشانه هایی (از عظمت و قدرت خدا) وجود دارد برای کسانی که ایمان می آورند (و آماده پذیرش حقتند)»^۱.

آن گاه به شرح بیشتری درباره پرنندگان پرداخته و به چند نکته مهم اشاره می کند و می فرماید: «خداوند شماره پرها و نفسهای آنها را احصا کرده، پاهای بعضی را برای حرکت درون آب، محکم ساخته و پای گروهی را برای خشکی و برای هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آنها را شماره نموده (و هر یک را به شکل خاصی آفریده است) این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شتر مرغ. هر یک را به نامی فرا خوانده و روزی اش را برعهده گرفته است»؛ «أَحْصَى عَدَدَ الرَّيْشِ^۲ مِنْهَا وَ النَّفْسِ، وَ أَرْسَى^۳ قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى^۴ وَ أَلْبَسَ؛ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا. فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عَقَابٌ. وَ هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ؛ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَ كَفَّلَ لَهُ بَرِّزِقِهِ».

۱. نحل، آیه ۷۹.

۲. «ریش» به معنای پرهای پرنندگان است و چون پرهای آنها غالباً زینتی است به لباس های زینتی نیز «ریش» اطلاق می شود.

۳. «ارسی» از ماده «رسو» بر وزن «رسم» به معنای ثابت و پایرجا بودن گرفته شده و ارسی به معنای پایرجا ساختن است.

۴. «ندی» و «نداوت» به معنای رطوبت است.

امام علیه السلام در این عبارات به نکات زیبایی اشاره می‌کند. پره‌های پرندگان از شگفت‌انگیزترین بخش‌های آنهاست؛ هر کدام شبیه نهال زیبایی است که ریشه‌اش در گوشت بدن او به طور سطحی فرو رفته و شاخ و برگها به صورت منظم از آن روییده و با چینش مخصوص در اطراف سر، گلو، بالها و سینه‌ها روی هم قرار گرفته است و هر یک از آنها که بیفتند نهال دیگری به جای آن می‌روید. لطافت آن عجیب و رنگ‌آمیزی آن عجیب‌تر است.

سپس به پاهای آنها اشاره می‌کند که بعضی برای خشکی ساخته شده، کوتاه و محکم و بعضی برای استفاده در کنار دریاها و نهرها، بلند و کشیده که با گردن بلندی همراه است و به حیوان اجازه می‌دهد غذای خود را از درون آب بگیرد.

آن‌گاه به مواد غذایی آنها اشاره می‌کند که برای هر یک سهمی از دانه‌های غذایی و غیر آن قائل شده است و جالب اینکه هیچ یک از پرندگان دندانی برای خرد کردن این دانه‌ها ندارند. در عوض معده‌ای به آنها داده (که در عربی به آن «قاصه» می‌گویند) بسیار پر حرارت و داغ که با ترشحات مناسب دانه‌ها را نرم و قابل جذب می‌کند و چون به جهت وجود دشمنان مختلف، وقت زیادی برای برچیدن دانه ندارد، خداوند عضو دیگری به آنها داده به نام چیننه دان (که در عربی به آن «حوصله» می‌گویند) و مانند کیسه‌ای است برای جمع‌آوری سریع دانه‌ها تا به هنگام فرصت به طور تدریجی به سنگدان منتقل کند و آن را هضم و جذب نماید.

آن‌گاه به انواع گوناگون و کاملاً متفاوت پرندگان اشاره می‌کند که هر یک ساختمانی مخصوص خود و برنامه‌های ویژه‌ای در زندگی دارند؛ از کلاغها گرفته تا عقابها و از کبوترها تا شترمرغها و عجایب آفرینش در آنها به قدری زیاد است که انسان را مبهور می‌کند. بزرگ است خداوندی که این همه موجودات را به صورتهای مختلف آفریده است.

شاید جمله «دَعَا كُلُّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ» اشاره به همین موضوع باشد که هر یک از پرندگان

را با ویژگی‌هایی که اراده کرده آفریده است و در واقع این دعوت تکوینی است با مجموعه ویژگی‌هایی که از آن تعبیر به اسم شده و شبیه تعبیری است که قرآن مجید در مورد آفرینش همه موجودات دارد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند تنها به آن می‌گوید موجود باش آن نیز بی درنگ موجود می‌شود.^۱

امام (علیه السلام) پایان خطبه را به آفرینش ابرهایی اختصاص می‌دهد که آب، سرچشمه اصلی حیات همه موجودات، از آن فرو می‌ریزد، می‌فرماید: «ابره‌ای سنگین (و پر آب) ایجاد کرد و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو فرستاد. سهم هر مکانی را مشخص ساخت و با آن زمینهای خشک را آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانید»؛ (وَ أَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ)^۲ فَأَهْطَلَ^۳ دِيمَهَا^۴، وَ عَدَدَ قِسْمَهَا^۵. فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَ أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا^۵.

می‌دانیم ابرها اقسام مختلفی دارند نوعی ابرهای پوششی هستند که تقریباً هیچ آبی ندارند و ابرهایی که آب مختصری با خود حمل می‌کنند. قسم سوم ابرهای فشرده پرآبی است که رطوبت زیادی با خود دارند و گویی دریاهایی معلق بر فراز آسمان‌اند و معمولاً در طبقات پایین جو قرار می‌گیرند و قرآن از آنها به «سحاب ثقال» تعبیر کرده است، می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»؛ او کسی است که بادها را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد تا ابرهای سنگین بار را

۱. یس، آیه ۸۲.

۲. رعد، آیه ۱۲.

۳. «اهطل» از ریشه «هطل» بر وزن «حتم» به معنای پی در پی باریدن است.

۴. «دیم» جمع «دیمه» بر وزن «بیمه» به معنای باران پردوام و خالی از رعد و برق است.

۵. «جدوب» و «جدب» بر وزن «جمع» به معنای خشکی ناشی از عدم نزول باران است.

(بر دوش) کشند (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می فرستیم و به وسیله آنها آب (حیات بخش) را نازل می کنیم و با آن از هرگونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم.^۱



نکته

درسهایی بزرگ در جمله های کوتاه

این خطبه درسهای مهمی به ما می آموزد؛ از جمله اینکه اسرار عظمت خداوند را حتی در کوچکترین موجودات این جهان جستجو کنیم چه بسا موجودات کوچک و در ظاهر بی اهمیتی همچون مورچه و ملخ را بیابیم که دارای شگفت انگیزترین اسرار خلقت باشند. به همه چیز، به عنوان اینکه نخستین بار است آن را می بینیم نگاه کنیم، تا به عجایبش پی ببریم و از این مخلوقات به خالق دانا و توانایش برسیم.

قابل توجه اینکه پیشینیان درباره اسرار آفرینش موجودات مخصوصاً حیوانات اموری گفته اند که خالی از اسطوره و افسانه نیست، در حالی که آنچه امام در این خطبه و خطبه های دیگر نهج البلاغه از اسرار آفرینش بیان می کند خالی از هرگونه اغراق و مطلب خرافی و نادرست است.



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّوْحِيدِ وَتَجْمَعُ هَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ أُصُولِ الْعِلْمِ مَا لَا تَجْمَعُهُ خُطْبَةٌ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که درباره توحید ایراد فرموده و آن قدر اصول علمی در آن گرد آمده که در هیچ خطبه‌ای وجود ندارد.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه درباره صفات خدا داد سخن سر داده و بیش از هفتاد وصف از

۱. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه نخستین سخنی که در اینجا می‌گوید از امالی سید مرتضی علیه السلام که فرموده: «شرح اصول توحید و عدل از سخنان و خطبه‌های امام امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته شده و علمای کلام هر چه در این باره گفته‌اند همه آنها شرح این سخنان است». سپس می‌افزاید: «این خطبه را طبرسی در احتجاج با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد از غیر نهج البلاغه گرفته است و مرحوم کلینی قبل از سید رضی بخشهایی از آن را در جلد اول اصول کافی آورده است». (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۷۷) و از سوی دیگر محتوای خطبه آن قدر عالی و بلند است که امکان ندارد از غیر فکر امام معصوم و حجت خدا برخیزد و می‌دانیم یکی از دلایل صحت استناد روایات به معصومین، علو مضمون آنهاست.

اوصاف الهی را در آن بیان کرده است که در هیچ خطبه دیگری گسترده‌گی ذکر صفات جلال و جمال، در این حد دیده نمی‌شود.

در واقع امام (علیه السلام) در این خطبه قدرت بیان اندیشه الهی خود را در شرح پیچیده‌ترین مسائل اعتقادی نشان داده و همه دقایق صفات ثبوتی و سلبی و اضافی حق تعالی را با نظم خاصی بر شمرده است و سزاوار است که آن را به منزله سوره توحید - که در روایات به عنوان یک سوم قرآن شمرده شده است - در نهج البلاغه بدانیم.

این خطبه در واقع یک بخش است و آن شرح اسما و صفات خداست؛ ولی آن را با کمی مسامحه می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: بخشی درباره صفات ثبوتی خداوند سخن می‌گوید و بخشی دیگر درباره صفات سلبی و بخشی هم به قدرت پروردگار در مسأله معاد و بازگشت انسانها به زندگی مجدد اشاره دارد.

در مجموع، هر کس این خطبه را با دقت بررسی کند می‌داند که هرگز فیلسوفان الهی جهان در گذشته و حال خدا را این‌گونه دقیق و روشن، زیبا و جالب معرفی نکرده‌اند و حتی اگر مطالعه‌کننده مسلمان هم نباشد بر گوینده این سخنان هزاران آفرین می‌گوید.



بخش اول

مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ، وَلَا آيَاهُ عَنَى مِنْ شَبَّهَهُ، وَ
لَا صَمَدَهُ مِنْ أَشَارِ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ. كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي
سِوَاهُ مَعْلُولٌ. فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ.
لَا تَصَحُّبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَ لَا تَرْفِدُهُ الْأَدْوَاتُ؛ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَ أَلْعَدَمَ
وُجُودَهُ، وَ الْأِبْتِدَاءَ أَنْزَلَهُ. بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَ
بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا
قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ، وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ،
وَ الْحَرُورَ بِالصَّرْدِ. مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُقَرَّبٌ
بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا.

ترجمه

کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن کس که برای او مانند
قرار داده به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به مقصد نرسیده و آن
کس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه آورد، او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته
است. (کنه ذاتش هرگز شناخته نمی شود، زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع و
مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علتی است. او فاعلی است که
نیازمند به حرکت دادن ابزار و آلات نیست و مدبری است که احتیاج به جولان فکر
و اندیشه ندارد، بی نیاز است اما نه به این معنا که (قبلاً از شخص یا چیزی) بهره گرفته
باشد. نه زمانها با او قرین است و نه ابزار و وسایل از او حمایت می کند (بلکه) وجودش بر

زمان پیشی گرفته و بر عدم، سبقت جسته و ازلیتیش بر آغاز مقدم بوده است. با آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است و با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد، نور را ضد ظلمت، و رنگهای روشن را ضد رنگهای تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داده.

اضداد را با هم ترکیب نمود و متباینات را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آنها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت.

شرح و تفسیر

نکات دقیقی درباره صفات خدا

این خطبه شریفه همان گونه که در بالا آمد مشتمل بر مطالب نفیس و مباحث پرارزشی از علم الهی است که در نهایت فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب و انسجام عبارات و زیبایی بیان شده است. در آغاز این خطبه امام علیه السلام به بخشی از صفات سلبیه خداوند اشاره می کند و می فرماید: «کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن کس که برای او مانند قرار داده به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به مقصد نرسیده و آن کس که به او اشاره کند، یا در وهم و اندیشه آورد او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است»؛ (مَا وَحَدَّهُ مِنْ كَيْفَةٍ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلُهُ، وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبَّهَهُ، وَلَا صَمَدَهُ^۱ مِنْ أَسَارِ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ).

امام علیه السلام در بیان نخستین وصف از اوصاف سلبیه پروردگار به مسئله نفی کیفیت از خداوند اشاره می کند که همان حالتی است که عارض به جسم مادی یا موجود روحانی می شود و چون در معرض حدوث عوارض بودن دلیل بر مخلوق بودن است ذات پاکی که

۱. «صمد» از ریشه «صمد» گاه به معنای بزرگی و گاه به معنای صلابت و استحکام و گاه به معنای پاک و منزّه بودن آمده است و در اینجا به همین معنای اخیر است.

ازلی و ابدی است در معرض کیفیتی قرار نمی‌گیرد.

در بیان دومین وصف، هرگونه مثل و مانند و همتا را از او نفی می‌کند، زیرا اگر مثلی داشته باشد هرگاه مثلیت در همه جهات باشد، عین او می‌شود و اگر در بعضی از جهات باشد لازمه آن ترکیب است (ترکیب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز) و ترکیب با واجب الوجود بودن نمی‌سازد، زیرا هر مرکبی نیازمند به اجزای خود است و نیاز در واجب الوجود مفهومی ندارد و به تعبیر دیگر اجزای در مرتبه قبل از «کل» قرار دارند، بنابراین اگر واجب الوجودی هست باید همان اجزای باشد؛ نه «کل» که مولود آن اجزاست و از طرفی لازمه اجزا، تعدد است و در واجب الوجود تعدد امکان ندارد، زیرا واجب الوجود از هر نظر نامتناهی است و دو «نامتناهی از هر نظر» محال است.

در سومین وصف نفی شبیه از ذات مقدس او می‌کند، زیرا ذات نامتناهی از جمیع جهات، شبیه و مانند ندارد. (تفاوت مثل و شبیه از این جهت است که مثل در همه جهات یا اکثر صفات ملاحظه می‌شود و شبیه ممکن است در پاره‌ای از جهات باشد).

در چهارمین و پنجمین وصف می‌فرماید: آن کس که به خدا اشاره کند یا او را در وهم خویش بگنجد خدا را شناخته، زیرا اشاره حسی دلیل بر جسمانیت و دارا بودن جهت و مکان است که خداوند از همه اینها منزّه است و در وهم گنجانیدن به معنای محدود ساختن ذات پاک نامحدود اوست و به همین دلیل می‌گوییم: هیچ کس کنه ذات خدا را درک نمی‌کند و علم ما به او همانند علم اجمالی است، مثلاً می‌گوییم: خداوند همان آفریدگار و خالق این جهان است.

در ادامه این سخن به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «کنه ذاتش هرگز شناخته نمی‌شود، زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علتی است؛ «كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ».

بارها گفته‌ایم خداوند وجودی است از هر نظر غیر متناهی و هرگز در فکر محدود ما

نمی‌گنجد و به همین دلیل برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است و اگر سؤال شود پس چگونه ما خدا را می‌شناسیم؟ می‌گوییم: عمدتاً از دو راه: یکی از طریق اشاره به آثار و افعال او که جهان هستی را پر کرده و بر هر چه نظر کنیم سیمای او را در ماورای آن اجمالاً می‌بینیم و دیگر از طریق تحلیل حقیقت وجود که به واجب الوجود اجمالاً منتهی می‌شود و در اصطلاح «برهان صدیقین» نام دارد و در احادیث و دعاها به عنوان «يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» به آن اشاره شده است که آن هم یک علم اجمالی است؛ نه علم به کنه و حقیقت ذات او که از دسترس همه افکار حتی افکار انبیا و اولیا بیرون است.

این نکته نیز روشن است که هر چیزی قائم به دیگری باشد خواه به صورت عرض بر آن عارض باشد و خواه به صورت وجود جوهری وابسته، به هر حال معلول دیگری است و خداوندی که واجب الوجود است معلول نیست؛ بلکه قیوم است؛ یعنی قائم به ذات خویش است و قیام دیگران به اوست.

سپس به افعال و تدبیرات و غنای او اشاره کرده، می‌فرماید: «او فاعلی است که نیازمند به حرکت دادن ابزار و آلات نیست و تدبیرکننده‌ای است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد و غنی و بی‌نیاز است اما نه به این معنا که (قبلاً از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد»؛ (فَاعِلٌ لَا يَاضْطَرِّابِ آلَةٍ، مُقَدَّرٌ لَا يَجُولُ فِكْرَةً، غَنِيٌّ لَا يَاسْتِفَادَةَ).

زیرا کسی که برای انجام کارش متوسل به ابزار و آلاتی می‌شود و به سبب آن است که قدرتش محدود است لذا از آن ابزار کمک می‌گیرد و کسی که در تدبیراتش نیاز به تفکر و مطالعه دارد به سبب محدود بودن علم اوست که به ناچار با اندیشه و مطالعه بر آن می‌افزاید؛ ولی کسی که علم و قدرتش نامحدود است از همه اینها بی‌نیاز است و نیز همه اغنیا غیر از او از طریق تحصیل مال و مقام و امثال آن از بیرون وجود خود غنی می‌شوند در حالی که خداوند غنی بالذات است.

۱. «جول» و «جولان» به معنای گردش کردن به هر سو است و جولان فکر به معنای اندیشیدن و فکر کردن است.

قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ ای مردم شما همگی نیازمند خداوند هستید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته ستایش است.^۱

در ادامه بیان این اوصاف می‌فرماید: «نه زمانها با او قرین است و نه ابزار و وسایل از او حمایت می‌کند (بلکه) وجودش بر زمان پیشی گرفته، و بر عدم سبقت جسته و ازلیتش بر آغاز مقدم بوده است»؛ «لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَرْفِدُهُ^۲ الْأَدْوَاتُ؛ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْزُلُهُ».

جمله «لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ...» اشاره به این است که زمان، امری حادث است و خداوندی که ذاتش ازلی و ابدی است قرین با حوادث نبوده و نخواهد بود و آلات و ابزار و ادوات، معین و یاور و حامی او نبوده است.

تفاوت این جمله با جمله «فَاعِلٌ لَا يَاضْطَرِّابِ آلَةٍ» ممکن است از این نظر باشد که در جمله سابق سخن از افعال خدا بود که نیاز به آلات و ابزاری ندارد و این جمله اشاره به این است که در بقایش کمک از ابزار و ادواتی نمی‌گیرد.

و جمله‌های سه گانه «سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنُهُ...» در واقع، شرحی است برای جمله «لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ» چون هنگامی که پذیرفتیم هستی او برتر از زمان و مکان است نتیجه می‌گیریم که وجود او بر زمان پیشی گرفته و هستی او بر عدم سبقت جسته و ازلیت او بر هر آغازی مقدم بوده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه امام می‌فرماید: وجود خداوند بر عدم سبقت گرفت در حالی که «عدم» چیزی نیست که وجود خداوند بر آن سبقت گیرد.

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که مقصود از عدم، عدم مخلوقات است؛ یعنی آن هنگام که هیچ یک از این کائنات موجود نشده بود خداوند وجود داشت.

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. «ترفده» از ریشه «رغد» بر وزن «رفت» به معنای کمک کردن آمده است.

گاه گفته می‌شود: این جمله کنایه از واجب الوجود بودن خداوند است، زیرا ذاتی که واجب الوجود است همیشه بوده است و خواهد بود و بر عدم غلبه دارد و هرگز «عدم» بر ذات پاک او عارض نمی‌شود.

جمله «وَالْأَوَّلُ بِتَدَاوُلِهِ أَزَلُّهُ» (ازلیت خداوند بر ابتدا پیشی گرفت) اشاره به این است که ذات ازلی و ابدی او برتر از این است که آغاز و ابتدایی داشته باشد.

سپس امام (علیه السلام) به بیان اوصاف دیگری می‌پردازد که هر یک از دیگری مهم‌تر است، می‌فرماید: «به سبب آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است»؛ «بِتَشْعِيرِهِ^۱ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ»، زیرا وجود حواس از لوازم مخلوقات امکانیه است و واجب الوجود از آن منزّه است. افزون بر این، حواس از عوارض موجودات است و عرض و معروض دو چیز مختلفند حال آنکه می‌دانیم ترکیب در ذات خداوند راه ندارد.

به تعبیر دیگر خداوند با آفرینش حواس به بندگانش نشان داد که احساس و حواس اموری عارضی هستند و جدای از ذات اشیا. بندگان نیز از اینجا فهمیدند که او دارای حواس نیست، چون ذاتش محل عوارض نیست.

در ادامه می‌افزاید: «با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد»؛ (وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ).

تفسیر این سخن، آن است که دو موجود متضاد، به یقین هر دو محدود و دارای دو حالت مختلفند، در حالی که ذات خداوندی نه محدودیت دارد و نه چیزی بر او عارض می‌شود؛ همچنین دو موجود قرین یکدیگر هر دو محدودند و دارای عوارض مشابه، در حالی که ذات پاک او از هر نظر نامحدود و عاری از عوارض است.

۱. «تشعیر» از «شعور» به معنای آگاهی یافتن و دانستن و در کاری، دقیق و باریک شدن است؛ ولی در اینجا؛ یعنی دانستن چیزی از طریق حواس.

امام علیه السلام به دنبال این سخن انگشت بر چند مصداق از امور متضاد گذارده، می فرماید: «نور را ضد ظلمت، و رنگهای روشن را ضد رنگهای تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داد؛ (ضَادَّ النَّوْرَ بِالظُّلْمَةِ، وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ^۱، وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَ الْحَرُورَ بِالصَّرْدِ^۲).

بدیهی است این تضاد فلسفه‌ای دارد و آن ایجاد تعادل و از میان بردن آثار سوء هر یک با دیگری است. اگر آفتاب، پیوسته در قسمتی از کره زمین بتابد و بخش دیگری پیوسته در ظلمت فرو رود حیات و زندگی، به زودی برچیده خواهد شد؛ آنچه در معرض تابش آفتاب است از شدت حرارت می سوزد و نابود می شود و آنچه در ظلمت فرو رفته منجمد می گردد و از میان می رود: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ^۳؛ بگو به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد آیا معبودی جز خدا می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟»: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۴؛ بگو به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند کدام معبود غیر از خداست که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟»: «وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۵؛ و از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید و شاید شکر نعمت او را به جا آورید».

در اینجا این سؤال مطرح است که ظلمت، امری عدمی است و چیزی نیست که

۱. «بُهْمَةٌ» به معنای سیاهی، تیرگی و شب‌های تاریک ماه است و در جمله بالا به معنای تیرگی است.

۲. «صَرْدٌ» به معنای سردی است. بعضی گفته‌اند: از واژه فارسی گرفته شده و تغییر شکل یافته است.

۳. قصص، آیه ۷۱.

۴. قصص، آیه ۷۲.

۵. قصص، آیه ۷۳.

خداوند آن را آفریده باشد و یا به عنوان ضدّ در مقابل نور قرار گیرد. همین سؤال در آیه شریفه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»^۱؛ ستایش مخصوص خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و نورها را پدید آورد» نیز مطرح است.

ولی با توجه به این نکته که ظلمت شب و مانند آن ظلمت مطلق نیست تا عدمی باشد، بلکه ضعف شدید نور است، به همین دلیل شبانگاه هنگامی که ناگهان چراغها خاموش می شود ما چیزی را مطلقاً نمی بینیم؛ ولی به تدریج که چشم ما به آن نور ضعیف درون ظلمت عادت می کند اطراف خود را مشاهده می کنیم، بنابراین ظلمت نیز مخلوقی از مخلوقات خداست که با نور متضاد است.

جمله «وَ الْأَوْضُوحَ بِالْبُهْمَةِ» ممکن است اشاره به تفاوت رنگها باشد که فلسفه آن تمیز اشیا از یکدیگر است. «وضوح» اشاره به رنگهای روشن و «بهمه» اشاره به رنگهای تیره و تاریک است. یا اشاره به حالات نیمه روشن و نیمه تاریک در بین الطلوعین و بین الغروبین است «و الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ» اشاره به خشکی ها و دریاها و اشیای جامد و مرطوب است که هر کدام فلسفه وجودی خاصی دارد.

«وَ الْحَرُورَ بِالصَّرْدِ» اشاره به فصول سال، یا به طور کلی گرما و سرماست که هر کدام نقشی در حیات موجودات زنده و پرورش آنها دارد.

آن گاه در ادامه این سخن به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «اضداد را با هم ترکیب نمود و موجودات متباین را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آنها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت»؛ «مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُفَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا».

امام (علیه السلام) در این بیان اشاره به نکات بسیار مهمی می کند که خداوند در تدبیر جهان هستی به کار گرفته است. در بسیاری از موارد جمع بین ضدین کرده، روح را که جوهری

است لطیف و ماورای ماده با جسم خاکی پیوند داده و موجودات مختلف را در کنار یکدیگر قرار داده است، همان‌گونه که در ترکیب بدن انسان و جانوران و گیاهان دیده می‌شود که ده‌ها فلز و شبه فلز در کنار هم قرار گرفته و ترکیبی بدیع به وجود آورده‌اند. جالب اینکه در میان دو ضد؛ مانند قطب مثبت و منفی الکتریسیته، جاذبه و کشش قرار داد، و در میان دو الکتریسیتهٔ یکسان؛ مانند دو مثبت یا دو منفی، دافعه قرار داده است. در میان جنس نر و ماده به طور طبیعی جاذبه و در میان دو هم جنس دافعه قرار داده است.

به این ترتیب امام‌المؤمنین علیه السلام به چهار بخش از موجودات جهان اشاره کرده است که بخشی از آنها متضادند؛ مانند نور و ظلمت و روح و جسم، و بعضی متباینند؛ مانند انواع گیاهان و جانداران که در عین تباین تضادی هم با یکدیگر ندارند. خداوند در میان همهٔ اینها الفتی ایجاد کرد.

قسم سوم آنهایی هستند که از هم دورند و خداوند آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند؛ مانند همسرانی از دو قوم جدای از یکدیگر که بر اثر عشق و محبت به هم نزدیک می‌شوند.

قسم چهارم اموری هستند که ذاتاً به یکدیگر نزدیکند؛ ولی خداوند در تدبیر جهان آنها را از هم دور می‌سازد؛ مانند کرات منظومهٔ شمسی که طبق نظریهٔ معروف، روزی همه در کنار هم بودند اما خداوند آنها را از هم جدا کرد و منظومهٔ شمسی را به وجود آورد. یا اینکه اجزای ترکیبی و برگهای گیاهان بعد از خشکیدن از یکدیگر جدا می‌شوند و تبدیل به عناصر فعالی برای پرورش درختان و گیاهان دیگر می‌گردند، همچنین گاه قطعات ابر را از مناطق مختلف با فرمانی که به بادهای می‌دهد به هم پیوند می‌زند و باران‌های حیات بخش نازل می‌کند و به بادهای دیگر فرمان می‌دهد که آنها را از هم متلاشی کنند و به جاهای دیگر بفرستند.

آری! ربوبیت و تدبیر او چنین اقتضا می‌کند که گاه جمع بین ضدین کند و گاه

متباینین را به یکدیگر نزدیک سازد؛ زمانی دورها را نزدیک و هنگامی نزدیکها را دور سازد.



نکته

چگونگی جمع ضدین

گروهی معتقدند که جهان از جمع اضداد تشکیل شده و تضاد سبب تکامل است و به گفته بعضی از حکما «لَوْ لَا التَّضَادُّ مَا صَحَّ الْفَيْضُ عَنِ الْمَبْدَأِ الْجَوَادِ؛ اگر تضاد نبود فیض از ناحیه پروردگار ادامه نمی یافت». بعضی جمله بالا را که در کلام امام (علیه السلام) آمده است (مَوْلُفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا...) نیز دلیل بر این مطلب گرفته اند.

طرفداران مکتب ماتریالیسم دیالکتیک یکی از اصول اساسی چهارگانه مکتب خود را نیز جمع ضدین می شمردند و می گویند: هر موجودی ضد خود را در دل خود پرورش می دهد و با ظاهر شدن ضد موجود قبلی از بین می رود و مثال به جوجه و تخم مرغ و امثال آن می زنند و از آن نتیجه می گیرند که جامعه سرمایه داری به طور جبری ضد خود را که جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است در دل خود می پروراند و با ظهور اینها سرمایه داری نفی می شود. بر این اساس مطالب واهی و سستی را بنا نهاده اند که ضعف و ناتوانی آنها در عمل ظاهر و آشکار گردید و همان گونه که مشاهده کردیم دستگاه آنها برچیده شد.

البته باید توجه داشت که جمع بین ضدین (یا نقیضین) یک اصطلاح فلسفی دارد که مفهومش جمع در محل واحد از جمیع جهات است. به این معنا که مثلاً شیئی واحد در آن واحد همه آن سفید و یا سیاه باشد البته محال است. یا یک لحظه معین در مکان واحد هم شب باشد و هم روز یا انسان معینی در زمان معینی هم زنده باشد و هم مرده. بدیهی است جمع بین ضدین یا نقیضین به این مفهوم غیر ممکن است.

ولی گاه منظور جمع عرفی است؛ مانند اینکه دو جسم سیاه و سفید در آن واحد در کنار هم قرار گیرند. یا در دو زمان متصل به هم، گاه جسمی سفید و گاه سیاه باشد. این معنا نه تنها محال نیست، بلکه بخش‌های عظیمی از جهان را در بر گرفته است. با توجه به این نکته به اصل مسئله باز می‌گردیم و می‌گوییم: در جهانی که مازندگی می‌کنیم مدیر و مدبر عالم، ذات پاک خداست که گاه نظام اعداد را گسترده است و همان‌گونه که در کلام امام‌المؤمنین علیه السلام آمده بود، نور و ظلمت حرارت و برودت خشکی و رطوبت را به هم آمیخته و نظام شب و روز و فصول سال و ابر و باران و آفتاب را مأمور کارهای مهمی کرده است و گاه میان امثال دیده می‌شود مثلاً اعضای پیکر یک انسان یا یک گیاه نه تنها تضادی ندارند، بلکه با یکدیگر هماهنگ‌اند.

به هر حال شک نیست که تضادها به گونه‌ای که گفته شد در بسیاری از مواقع می‌توانند نقش مهمی در پیشرفت جامعه انسانی و تکامل موجودات داشته باشند؛ رقابتهای سازنده در هر جامعه‌ای منشأ پیشرفت است و در میدان‌های مختلف سبب نیرومندی است حتی وجود شیطان در برابر مؤمنان موجب افزایش و قدرت ایمانی آنهاست.



بخش دوم

لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ، وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍّ، وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا. مَنَعَتْهَا «مُنْدٌ» الْقِدْمَةَ، وَ حَمَتَهَا «قَدٌ» الْأَزَلِيَّةَ، وَ جَنَّبَتْهَا «لَوْ لَا» التَّكْمِلَةَ! بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا أَمْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعُيُونِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ، وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ، وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ! إِذَا لَتَفَاوَتَتْ دَاتُهُ، وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ، وَ لَا مَتْنَعُ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، وَ لَكَانَ لَهُ وَرَاءَ إِذْ وَجِدَ لَهُ أَمَامٌ، وَ لَا لَتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ. وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ، وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ، وَ حَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ. الَّذِي لَا يَحُولُ وَ لَا يَزُولُ، وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأُقُولُ. لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَنَّ مَوْلُودًا، وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا. جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَ طَهَّرَ عَنِ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ.

ترجمه

حدّ و اندازه‌ای برای او نیست، و به شمارش در نمی‌آید، زیرا «واژه‌ها» خودش را محدود می‌سازد و «کلمات» به مانند خود اشاره می‌کند. (منظور از ادوات و آلات واژه‌هایی همچون «متی»، «قد» و «لعل» است که در عبارات بعد به آن اشاره خواهد شد). اینکه می‌گوییم: موجودات از فلان زمان پیدا شده‌اند آنها را از قدیم بودن باز می‌دارد، و اینکه می‌گوییم: به تحقیق به وجود آمده‌اند آنها را از ازلی بودن ممنوع می‌سازد و هنگامی که گفته می‌شود: اگر چنین نبود مشکلی نداشتند، دلیلی بر آن است که به کمال نرسیده‌اند. آفریدگار جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل‌ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده

او با چشم‌های ظاهر غیر ممکن است سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا) چگونه ممکن است چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه را او ظاهر کرده به خودش بازگردد و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ که اگر حرکت و سکون در ذات او راه پیدا کند ذاتش تغییر می‌پذیرد و کنه ذاتش تجزیه می‌شود مفهوم ازلیت برای او ممتنع می‌گردد و باید پشت سری داشته باشد اگر پیش رویی دارد، و به سبب نقصان باید در جستجوی کمال باشد، و در این حال نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد و خود دلیل بر وجود خالقی دیگر خواهد بود؛ نه اینکه مخلوقات دلیل وجود او باشند (و سرانجام اینکه) به سبب دارا بودن قدرت مطلقه آنچه در غیر او اثر می‌گذارد در او اثر نخواهد گذاشت. آری او خداوندی است که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست. کسی را نزد او تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندان برگزیند و پاک‌تر از آن است که تصور آمیزش با زنان درباره او رود.

شرح و تفسیر

امام (علیه السلام) در این بخش، نخست اشاره به صفات دیگری از صفات سلبيه خداوند کرده، می‌فرماید: «حد و اندازه‌ای او را فرا نمی‌گیرد، و به حساب و شمارش در نمی‌آید، زیرا «واژه‌ها» خودش را محدود می‌سازند و «کلمات» به مانند خود اشاره می‌کند؛ (لَا يُشْمَلُ بِحَدِّ، وَلَا يُحْسَبُ بَعْدُ، وَإِنَّمَا تَحَدُّ الْأَدْوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا). تفسیر جمله اول و دوم روشن است، چون خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود و اگر محدود بود واجب الوجود نبود بلکه ممکن الوجود بود. همچنین اگر به شمارش عددی درآید باید از قبیل ممکنات باشد که تعدد در آن راه می‌یابد و اگر می‌گوییم خداوند یگانه و یکتاست نه به معنای واحد عددی است، بلکه به معنای بی‌نظیر بودن است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۱

ولی در تفسیر جمله سوم و چهارم به جهت ابهامی که بر آنها حاکم است، شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر دارند و کلید حل مشکل تفسیر این دو جمله در این امر نهفته است که قرائنی نشان می دهد مرحوم سیّد رضی به هنگام گلچین کردن خطبه که جزء برنامه همیشگی اوست جمله‌هایی را در ارتباط با این دو جمله حذف کرده است.

گرچه مرحوم رضی این نکته را رعایت می کند که در میان جمله‌های مرتبط با یکدیگر جدایی نیفکند ولی گاه ممکن است بدون توجه این مسئله به فراموشی سپرده شود.

شاهد این سخن که بعضی از جملات خطبه در اینجا حذف شده است، روایت تحف العقول است. در آنجا که امام علیه السلام می فرماید: «لا تَفَوْتَهُ «متی» و لا تدنیه «قد» و لا تحجبه «لعل» و لا تقارنه «مع» و لا تشتمله «هو» انما تحدّ الأدوات أنفسها و تشير الآلة الی نظائرها؛ در ذات پاک خداوند «متی» (چه زمان؟) راه ندارد که قبل یا بعد از آن وجود داشته باشد و تعبیر به «قد» (که در مورد وقوع چیزی قریب به زمان حال به کار می رود) به او نزدیک نمی شود (تا او را محدود سازد) و «لعل» (= شاید) او را محجوب نمی دارد (تا علم او آمیخته به شک گردد) و «هو» (= او) تمام وجود وی را شامل نمی شود تاکنه ذاتش آشکار گردد. این کلمات (تعبیراتی همچون متی و قد و لعل و مع و هو) خود را محدود می سازد (یعنی تنها در جایی به کار می روند که زمان و مکان ناآگاهی در آن راه داشته باشد) و این تعبیرات به نظایر خود اشاره می کند (نظایری که در عالم ممکنات وجود دارد؛ نه ذات پاک خدا که بی نظیر است).

سپس در تأکید بر این سخن می فرماید: «همین که می گوییم: موجودات «از فلان زمان» پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن باز می دارد و این که می گوییم: «به تحقیق» به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع می سازد و هنگامی که گفته می شود: «اگر چنین نبود» مشکلی نداشتند دلیل بر آن است که به کمال نرسیده اید؛ «مَنْعَتَهَا «مُنْدُ» أَلْقَدَمَةَ،

وَ حَمَّتْهَا «قَدْ» الْأَزَلِيَّةَ، وَ جَنَّبَتْهَا «لَوْلَا» التَّكْمِلَةَ! ^۱

توضیح اینکه واژه «مُنْدُ» در مواردی به کار می‌رود که تاریخچه‌ای برای وجود چیزی باشد، بنابراین با توجه به استعمال این واژه در مورد ممکنات به خوبی می‌توان یافت که اینها حادثند؛ نه قدیم. همچنین واژه «قَدْ» هنگامی که در ماضی به کار می‌رود به معنای وقوع چیزی قریب به زمان حال است که آن هم با ازلیت سازگار نیست و نیز واژه «لَوْلَا» در جایی به کار می‌رود که مانعی بر سر راه تکامل چیزی به وجود آمده؛ مانند سخنی که قرآن مجید از کافران نقل می‌کند که به مستکبران می‌گویند: «لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»؛ اگر شما نبودیم ایمان آورده بودیم» ^۲ و با توجه به ازلیت و ابدیت و کمال مطلق خداوند این ادوات و تعبیرات هیچ کدام درباره او به کار نمی‌رود.

امام (علیه السلام) در بیان اوصاف دیگری از اوصاف خداوند می‌فرماید: «آفریدگار جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل‌ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده او با چشم‌های ظاهر غیر ممکن است» (بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا أَمْتَعَ عَنْ نَظَرِ الْأَعْيُونِ). آری آثار او در جای جای عالم هستی نمایان است و از آنها پی به وجود مقدس او می‌بریم؛ ولی با این حال با چشم ظاهر دیده نمی‌شود، زیرا رؤیت چشم، مخصوص اجسام است که دارای زمان و مکان و اجزا و جهت هستند و خداوند از تمام اینها منزّه است.

آن‌گاه امام (علیه السلام) مسئله مهم دیگری را مطرح می‌کند و درباره نفی سکون و حرکت از ذات پاک خداوند سخن می‌گوید، می‌فرماید: «سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا) چگونه می‌تواند چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است، و چگونه ممکن است آن چه را او ظاهر کرده به خودش بازگردد و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟» (وَ لَا

۱. باید توجه داشت که «مُنْدُ» و «قَدْ» و «لَوْلَا» در سه جمله فوق فاعل برای فعل‌های «منعت» و «حمت» و «جَنَّبَتْ» هستند و مفعول آنها «قدمه» و «ازلیت» و «تکملة» است و ضمیرهای مؤنث موجود در «منعتها» و «حمتها» و «جَنَّبَتْها» به مخلوقات باز می‌گردد.

۲. سبا، آیه ۳۱.

يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَهٗ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ
أَبْدَاهُ، وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ!.

آری حرکت و سکون از عوارض ممکنات است. حرکت آن است که یک شیء در دو زمان در دو جا یا در دو حالت قرار گیرد و سکون آن است که در دو زمان در یک جا یا در یک حالت باشد، بنابراین هم سکون حادث است و هم حرکت، زیرا هر دو وصف بیان حالت دوم چیزی است که زمانی بر آن گذشته است. به تعبیر دیگر در حالت اول نه سکون است نه حرکت و در حالت دوم است که سکون و حرکت معنا می‌یابد که اگر در جای اول باشد سکون است و اگر در جای دیگری باشد حرکت است.

اضافه بر این اگر حرکت در مکان و زمان و کیفیت و مانند اینها باشد از عوارض جسم است و همچنین اگر حرکت در جوهر باشد و می‌دانیم خداوند نه جسم است و نه جوهر. نتیجه اینکه حرکت و سکون از مخلوقات خدا و از ممکنات است و هرگز به ذات پاک واجب الوجود راه ندارد.

در ادامه این سخن امام علیه السلام به دلایل این موضوع پرداخته و هشت دلیل برای آن ذکر می‌فرماید:

نخست اینکه «اگر حرکت و سکون در ذات خداوند راه پیدا کند ذاتش تغییر می‌پذیرد»؛ (إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ) و می‌دانیم او وجودی است دارای کمال مطلق و دور از هر گونه تغییر، و ذاتی است ثابت.

دیگر اینکه «کنه ذاتش تجزیه می‌شود»؛ (وَلَتَجَزَّأَنَّ كُنْهَهُ)، زیرا لازمه حرکت آن است که موجودی به چیزی رسد که نداشته است، بنابراین وجود او ترکیبی از ما بالفعل و ما بالقوه است (یعنی چیزی که هست و چیزی که بعداً به آن خواهد رسید).

سوم اینکه «مفهوم ازلیت برای او ممتنع می‌گردد»؛ (وَلَا مَتْنَعُ مِنَ الْأَزَلِّ مَعْنَاهُ). زیرا حرکت و سکون، چنان که گفتیم، هر دو حادث است و ذات پاک او ازلی و قدیم است و جمع میان حادث و قدیم ممکن نیست.

چهارم اینکه اگر حرکت در ذات او راه پیدا کند «باید پشت سری داشته باشد اگر پیش رویی دارد»؛ (وَ لَكَانَ لَهُ وَرَاءَهُ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامًا)، زیرا حرکت به هر سو باشد و به هر مفهومی در نظر گرفته شود، سمت و سویی دارد که سمت و سوی آن، پیش رو محسوب می‌شود و عکس آن پشت سر.

پنجم اینکه لازمه حرکت جستجوی کمال است پس به سبب نقصان باید در جستجوی کمال باشد؛ (وَلَا تَمَسَّ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النَّقْصَانُ)، زیرا حرکت یا به سوی تکامل است یا به سوی نقصان و هر کدام باشد مفهومی آن است که موجود متحرک کمال مطلق نیست.

ششم اینکه اگر حرکت در ذات پاک او باشد «نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد»؛ (وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ).

هفتم اینکه اگر چنین باشد «او دلیل وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه اینکه مخلوقات دلیل وجود او باشند»؛ (وَ لِنَحْوَلْ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ).

هشتم اینکه «به سبب دارا بودن قدرت مطلقه، آنچه در غیر او اثر می‌گذارد در او اثر نخواهد گذاشت»؛ (وَ خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْأَمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ). اشاره به اینکه سلطه نفوذناپذیر و غیر قابل تغییر او سبب می‌شود که معرض در حوادث نباشد و آنچه در غیر او مؤثر است در او تأثیر نکند، زیرا ذات پاکش غیر قابل تغییر است:

آنچه تغییر نپذیرد تویی آنکه نمرده است و نمیرد تویی

کوتاه سخن اینکه حرکت خواه در عرض باشد یا جوهر، در کمیت باشد (مانند رشد بدن انسان یا نمو گیاهان) یا در کیفیت باشد (مانند دگرگونی رنگ‌ها در جهان طبیعت و کم و زیاد شدن گرما و سرما در فصول سال) خواه به سوی کمال باشد (مانند رشد کودک) و خواه به سوی نقصان باشد (مانند ضعف و ناتوانی پیران) هیچ یک از آنها در ذات پاک خداوند راه ندارد، چون واجب الوجود است و کمال مطلق، و حرکت مخصوص ممکنات و موجودات دارای نقصان است.

افزون بر این، حرکت نشانه تجزیه پذیری و حادث بودن است که در ذات بسیط ازلی راه ندارد.

سپس امام در ادامه این اوصاف به بیان هفت وصف دیگر می‌پردازد که رابطه نزدیکی با مسئله حرکت دارد، می‌فرماید: «آری! او خداوندی که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست»؛ (الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَقُولُ).

تغییر و زوال و افول و غروب همه از عوارض موجودات امکانیه و محدود و ناقص است و این اوصاف برای او متصور نیست.

آن گاه می‌فرماید: «کسی را نزد او تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندی برگزیند و پاکتر از آن است که تصور آمیزش با زنان درباره او رود»؛ (لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُوداً، وَ لَمْ يُؤَلَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُوداً. جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَ طَهَّرَ عَنِ مَلَامَسَةِ النِّسَاءِ).

بی شک همه این امور، زادن و زاییده شدن و صاحب زن و فرزند شدن از عوارض موجودات جسمانی است و خداوند سبحان نه جسم است و نه عوارض جسمانی دارد، اضافه بر این، این امور هم نشانه حدوث است و هم نیاز، و او نه حادث است و نه نیازمند. جمله «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُوداً» اشاره به وضع متعارف موجودات زنده است که از یک سو متولد از دیگری می‌شوند و از سوی دیگر فرزندی از آنها متولد می‌شود، بنابراین نقض و ایراد در مورد حضرت آدم که او صاحب فرزند شد ولی خودش از کسی متولد نشد وارد نمی‌شود، زیرا آدم فردی استثنایی بود، به علاوه اگر آدم متولد از انسانی نشد متولد از خاک شد که این خود نوعی ولادت است.

بخش سوم

لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتُقَدَّرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَلَا تُدْرِكُهُ
الْحَوَاسُّ فَتُحَسِّنُهُ، وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ. وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي
الْأَحْوَالِ. وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ. وَلَا
يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ، وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ
الْأَعْرَاضِ، وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ. وَلَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَايَةٌ، وَلَا انْقِطَاعٌ
وَلَا غَايَةٌ؛ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ أَوْ تُهْوِيهِ، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ، فَيَمِيلُهُ
أَوْ يُعَدِّلُهُ. لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ، وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ. يُحْبَرُ لَا بِلِسَانٍ وَ
لِهَوَاتٍ، وَيَسْمَعُ لَا بِحُرُوقٍ وَ أَدْوَاتٍ. يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ، وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ، وَ
يُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ. يُحِبُّ وَ يَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ، وَ يُبْغِضُ وَ يَعْضَبُ مِنْ غَيْرِ
مَشَقَّةٍ. يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ: «كُنْ فَيَكُونُ»، لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ، وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمَعُ؛
وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَلَهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا، وَ لَوْ
كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا.

ترجمه

دست وهم و خیال به دمان کبریا بپیش نمی رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی
هوشمندان نمی تواند نقش او را در ذهن و تصور آورد. نه حواس قادر بر ادراک او هستند تا
محسوس گردد، و نه دستها می توانند او را لمس کنند تا ملموس شود، هیچگاه تغییر
نمی پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی شود، آمد و شد شبها و روزها وی را کهنه
نمی سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش نمی دهد، هرگز توصیف به داشتن اجزا و جوارح و

اعضا، و عرضی از اعراض و تفاوت و ابعاض نمی‌شود، حد و نهایتی برای او نیست، و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا و پایین برند، و چیزی او را حمل نمی‌کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد.

نه درون اشیا داخل است و نه از آنها خارج، خبر می‌دهد اما نه با زبان و حنجره و می‌شنود ولی نه با کمک استخوان‌ها (ی‌شنوایی) و پرده‌گوش، سخن می‌گوید؛ اما نه با الفاظ، (همه چیز را) در علم خود دارد؛ ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می‌کند؛ اما نه با تصمیم‌گیری درونی دوست می‌دارد و خشنود می‌شود؛ اما نه از روی رقت قلب و نازک دلی و دشمن می‌دارد و خشم می‌گیرد؛ اما نه از روی ناراحتی و رنج درون، هرگاه اراده‌ چیزی کند، می‌گوید: «موجود باش» و بی‌درنگ موجود می‌شود؛ نه به این معنا که صدایی از او در گوش‌ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان چیزی است که ایجاد می‌کند و صورت می‌بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود داشت خدا معبود دوم بود.

شرح و تفسیر

بخش دیگری از اوصاف بی‌نظیر او

از نکات مهمی که در کلام امام علیه السلام در این خطبه کاملاً متجلی و آشکار است این است که امام علیه السلام با تعبیرات بسیار متنوع هر گونه وصفی از اوصاف مادی و جسمانی را از خداوند نفی می‌کند؛ زیرا بسیاری از مردم در طریق معرفه‌الله گرفتار تشبیه می‌شوند و خدا را با اوصاف مخلوقات در ذهن خود تصور می‌کنند که اشتباهی بزرگ و نابخشودنی است.

این معلم بزرگ توحید و معرفه‌الله، به طور مکرر به این مسئله باز می‌گردد و با عبارات زیبا و دلنشین مخاطبان خود را از پرتگاه تشبیه‌رهای می‌بخشد.

به همین دلیل در ادامه بحث‌های سابق، در این بخش از خطبه می‌فرماید: «دست وهم و خیال به دمان کبریا بیش نمی‌رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی هوشمندان نمی‌تواند نقش او را در ذهن و تصور آورد، نه حواس قادر بر ادراک او هستند تا محسوس گردد، و نه دست‌ها می‌توانند او را لمس کنند تا ملموس شود. هیچ‌گاه تغییر نمی‌پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی‌شود، آمد و شد شب‌ها و روزها وی را کهنه نمی‌سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش نمی‌دهد؛» (لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاشُ فَتُحِسُّهُ، وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ. وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ. وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ).

«أَوْهَام» جمع «وَهْم» به معنای قوه خیال است که تعلق به ماده و محسوسات دارد و اگر خداوند در وهم بگنجد باید مکان و زمان و کیفیت و کمیتی برای او تصور شود؛ حال آنکه ذات پاکش از این امور منزّه است، جسم دارای اجزاست و زمان و مکان و تغییر و حرکت و اینها اموری هستند که در ذات لایتناهی او راه ندارند.

«فِطْن» جمع «فِطْنَه» به معنای قوه عقل و خرد است و به افراد تیزهوش «فِطْن» گفته می‌شود. قوه عقل نیز به کمک وهم و تصورات ذهنی وابسته به اجسام، فعالیت دارد، بنابراین اگر با عقل و به کمک وهم درک شود باز پای عوارض جسمانی در میان می‌آید. تعبیر به «وَلَا تَلْمِسُهُ...» - با توجه به اینکه لمس و مَسّ دو معنا دارد، مَسّ به تماس با اجسام اطلاق می‌شود و لمس به طلب و تلاش برای تماس گفته می‌شود - اشاره به این است که هر چه انسانها بکوشند با دست خود او را لمس کنند غیر ممکن است، چون جسم نیست تا لمس شود.

اما با توجه به ثبات ذاتش، تغییر او با گذشت زمان و پدیده‌هایی همچون نور و ظلمت ممکن نیست؛ زیرا بارها گفته‌ایم او وجودی است کامل و نامتناهی از هر جهت و مافوق زمان و مکان و حرکت، و چنین ذاتی دستخوش حوادث و تغییرات نمی‌شود و اسیر

چنگال شب و روز و نور و ظلمت نمی‌گردد.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌فرماید: «هرگز توصیف به داشتن اجزا و داشتن جوارح و اعضا، و عرضی از اعراض و دارا بودن تفاوت و ابعاض نمی‌شود»؛ (وَ لَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِّنَ الْأَجْزَاءِ، وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ، وَ لَا بِعَرَضٍ مِّنَ الْأَعْرَاضِ، وَ لَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَ الْأَبْعَاضِ).

روشن است تمام این امور یعنی دارا بودن اجزا و اعضای بدن و قبول عوارض - مانند رنگ‌ها و کیفیت و کمیت متفاوت - همه از خواص جسم و جسمانیات و ماده و ممکنات است و همچنین تفاوت با اشیای دیگر، زیرا لازمه آن ترکیب از قدر مشترک و مابه الامتیاز است و هرگونه ترکیب دلیل است بر احتیاج مرکب به اجزای خود، و موجود محتاج، واجب الوجود بی‌نیاز از همه چیز نتواند بود.

در ادامه بیان اوصاف سلبیه خداوند امام (علیه السلام) اوصاف دیگری را بیان می‌فرماید که: «حد و نهایی برای او نیست و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند یا پایین آورند، و چیزی او را حمل نمی‌کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد!»؛ (وَ لَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَ لَا نِهَآيَةٌ، وَ لَا انْقِطَاعٌ وَ لَا غَايَةٌ؛ وَ لَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ^۱ أَوْ تُهْوِيهِ^۲، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ، فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ).

این اوصاف ششگانه (حد، نهایت، انقطاع، پایان، احاطه کردن و حمل کردن) همه از اوصاف جسم و جسمانیات است و خداوندی که منزله از جسمانیت است هیچ یک از این اوصاف در ذات پاکش راه ندارد و به فرض که بعضی از این اوصاف درباره غیر موجودات مادی نیز صادق باشد بی‌شک از اوصاف ممکن الوجود است که همواره و از هر نظر

۱. «تقل» از ریشه «قل» بر وزن «دُلَّ» به معنای بالا گرفتن و برتری جستن است و نوک کوه را به همین جهت قُلَّة نامیده‌اند، که در بلندترین نقطه کوه واقع شده است.

۲. «تهوی» از ریشه «هَوَى» بر وزن «تهی» به معنای سقوط از بلندی است و هوا بر وزن «قفا» به تمایل و عشق گفته می‌شود.

محدود است و بارها گفته‌ایم ذات پاک واجب الوجود از هر نظر نامحدود است. بنابراین هیچ یک از این اوصاف را به خود نمی‌پذیرد.

افزون بر این، اوصاف ذکر شده لوازمی دارد که آنها نیز مربوط به عالم اجسام است؛ احاطه کردن بر چیزی سبب می‌شود آن را بالا ببرد و یا پایین بیاورد و حمل کردن چیزی گاه سبب می‌شود آن را به یک طرف متمایل کنند یا ثابت نگهدارند و همه اینها از اوصاف اجسامند.

حتی بعضی از فلاسفه گفته‌اند خداوند به «لا نهایة» نیز وصف نمی‌شود، زیرا این تعبیر لانهایت جسمانی را تداعی می‌کند.

به هر حال امام علیه السلام در جای جای این خطبه سعی بر این می‌فرماید که همه مخاطبان را از گرفتار شدن در دام تشبیه‌های بخرشد و خداوند را از هرگونه وصف مخلوقات منزّه شمارد.

سپس در ادامه این اوصاف، اوصاف دیگری را می‌شمرد و می‌فرماید: «نه درون اشیا داخل است، و نه از آنها خارج!» (بلکه همه جاهست و به همه چیز احاطه دارد)؛ (لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِحٍ^۱، وَ لَا عَنْهَا بِخَارِجٍ).

گاه ممکن است برای بعضی این گونه تعبیرات که درباره احاطه ذات پاک خداوند به همه اشیا در این خطبه و خطبه‌ها و روایات دیگر آمده؛ چیزی شبیه تناقض جلوه‌کننده چگونه ممکن است وجودی نه داخل اشیا باشد نه خارج از آن؛ ولی این یک واقعیت است؛ در یک تشبیه ناقص می‌توان گفت ذات مقدس او روح عالم هستی است. روح انسان در بدن او هست نه به معنای جزء بدن و از بدن خارج است نه به عنوان بیگانگی از بدن، بلکه احاطه تدبیر و تصرف در جسم دارد و هر زمان روح از جسم خارج شود؛ یعنی رابطه تدبیر و تصرفش قطع گردد، می‌میرد. آری خداوند به منزله روح عالم هستی است.

۱. «والح» از ریشه «ولوح» در اصل به معنای دخول است.

در ادامه این سخن امام (علیه السلام) به بیان پنج وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «خداوند خبر می‌دهد؛ اما نه با زبان و حنجره، و می‌شنود؛ ولی نه با کمک استخوانها (ی شنوایی) و پرده گوش، سخن می‌گوید؛ اما نه با الفاظ، (همه چیز را) در علم خود دارد؛ ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می‌کند؛ اما نه با تصمیم‌گیری درونی»؛ (يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَ لَهَوَاتٍ^۱، وَ يَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ^۲ وَ أَدْوَاتٍ. يَقُولُ وَ لَا يَلْفِظُ، وَ يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَفَّظُ، وَ يُرِيدُ وَ لَا يُضْمِرُ).

اشاره به این که صفاتی همچون سمیع و حفیظ و متکلم و مرید بر ذات پاک او اطلاق می‌شود؛ ولی مجرد از عوارض جسمانی و اسباب مادی، چون او نه جسم است و نه ماده، اگر سخن می‌گوید امواج صوتی را برای موسی بن عمران یا غیر او در فضا ایجاد می‌کند، و اگر می‌شنود یا در حفظ دارد به معنای علم او به تمام سخنان و گفته‌ها و آگاهی او بر تمام حوادث گذشته است که نتیجه و عصاره حفظ و شنوایی و اراده است. به بیان دیگر این تعبیرات از قبیل مجازات مافوق الحقیقه است و هرگز نباید با شنیدن این الفاظ که بشر برای زندگی روزمره خود ابداع کرده است و عموماً رنگ جسمانی و مادی دارد تصور کنیم ذات پاک خداوند نیز همین‌گونه است. بلکه هنگام به کارگیری این الفاظ درباره خدا باید از تمام پوششهای جسمانی و مادی به درآید و در نتیجه و عصاره این امور خلاصه شود تا بتوان آنها را در مورد خداوند به کاربرد و در واقع از قبیل «خُذِ الْعُلَايَاتِ وَ اَثْرُكَ الْمَبَادِي» است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در جمله «يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَفَّظُ» احتمال داده‌اند منظور این است که خداوند موجودات را از حوادث آفات حفظ می‌کند و خودش نیاز به حافظی

۱. «لهوات» جمع «لهات» یعنی قطعه گوشتی که در آخر دهان و قبل از حلق آویزان است و به همین مناسبت به حلق نیز اطلاق می‌شود و در خطبه مورد بحث به همین معناست.

۲. «خروق» جمع «خرق» بر وزن «برق» به معنای شکاف و سوراخی است که در دیوار یا غیر آن وجود دارد و در اینجا؛ یعنی سوراخ گوش.

ندارد؛ ولی از توجه به سایر اوصافی که قبل از این وصف آمده روشن می‌شود که مفهوم صحیح این کلام همان است که در بالا آمد؛ یعنی اشاره به نیروی حافظه است.

سپس به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «دوست می‌دارد و خشنود می‌شود؛ اما نه از روی رقت قلب و نازک دلی و دشمن می‌دارد و خشم می‌گیرد؛ اما نه از روی ناراحتی و رنج درون»؛ (يُحِبُّ وَ يَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ، وَ يُبْغِضُ وَ يَعْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَسْئَةٍ).

گرچه بعضی تصور کرده‌اند که «يُحِبُّ وَ يَرْضَى» دو معنای متفاوت دارند و همچنین «يُبْغِضُ وَ يَعْضَبُ» ولی لحن کلام امام علیه السلام نشان می‌دهد که هر دو را در یک معنا و یا قریب به یک معنا به کار برده است.

در هر حال، این دو وصف شبیه اوصافی است که قبلاً ذکر شد، اسباب آن جنبه آسمانی دارد؛ ولی نتیجه آن در مورد خداوند صادق است، محبت و رضایت ما آمیخته با رقت قلب و نوعی آرامش و تمایل باطنی است و بغض و غضب ما به جهت درد و رنج درونی، همراه تحریک اعصاب و بالا رفتن فشار خون است. بدیهی است این معانی در مورد خداوند صادق نیست و لذا این اوصاف را تفسیر به نتیجه کرده‌اند و گفته‌اند: محبت و رضایت خداوند نسبت به بنده‌اش به این صورت است که عملاً او را مشمول نعمتها و توفیقات بیشتر می‌کند و بغض و غضب او به کسی به این است که نعمت و سعادت و توفیق را از او می‌گیرد.

این گونه تفسیر به نتیجه، یکی از اصول اساسی است که در مورد بسیاری از صفات خداوند به کار می‌رود.

سپس امام علیه السلام در تکمیل این سخن می‌فرماید: «هر گاه اراده چیزی کند، می‌گوید: «موجود باش» و بلادرنگ موجود می‌شود، نه به این معنا که صدایی از او در گوش‌ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان کاری است که ایجاد می‌کند و صورت می‌بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود

داشت خدا معبود دوم بود»؛ (يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ: «كُنْ فَيَكُونُ»^۱، لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ، وَ لَا بِبَدَاءٍ يُسْمَعُ؛ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَّلَهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا، وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا).

مقصود امام (علیه السلام) از این سخن این است که جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که در آیات قرآن مجید آمده به معنای فرمانی لفظی؛ مانند فرمان رؤسا و پادشاهان به زیردستان خود نیست که الفاظی بر زبان می‌رانند و در گوش مخاطبین می‌نشینند و گاه که اصرار بر چیزی دارند فریاد می‌کشند که تا فاصله زیادی فریادشان شنیده می‌شود، بلکه اوامر خداوند همان فرمان تکوینی او و به تعبیر دیگر فعل است، تا اراده چیزی کند (اراده نیز به معنای علم به نظام اصلح است) بی‌درنگ موجود می‌شود، اگر اراده کند کائنات در یک لحظه موجود شوند در همان یک لحظه آسمان و زمین و ستارگان و کهکشانها ایجاد می‌شوند و اگر اراده کند به طور تدریجی در هزار سال یا میلیونها سال به وجود آیند بی‌کم و کاست همان خواهد شد.

در ضمن، فعل خداوند که همان آفرینش موجودات است بر اساس شبیه سازی قبلی هرگز نبوده است، زیرا اگر چنین باشد مفهوم آن تعدد وجود ازلی و تعدد خداوند و معبود خواهد بود و همان‌گونه که در بحث‌های توحیدی گفته‌ایم تعدد در این مورد محال است، زیرا وجود نامتناهی و نامحدود از هر جهت، تعدد نمی‌پذیرد.



بخش چهارم

لَا يُقَالُ: كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ، وَ لَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ فَضْلٌ، وَ لَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَ الْمَصْنُوعُ، وَ يَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَ الْبَدِيعُ. خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. وَ أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِعَالٍ، وَ أَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَ الْأَعْوَجَاجِ، وَ مَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَ الْإِنْفِرَاجِ. أَرْسَى أَوْتَادَهَا، وَ ضَرَبَ أَسْدَادَهَا، وَ اسْتَفَاضَ عُيُونَهَا، وَ حَدَّ أَوْدِيَّتَهَا؛ فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ، وَ لَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ. هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ هُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ، وَ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَ عِزَّتِهِ. لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبَهُ، وَ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبُهُ، وَ لَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيِرْزُقُهُ. حَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَ دَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ، وَ لَا كُفَّ لَهُ فَيُكَافِئُهُ، وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيَهُ.

ترجمه

شایسته نیست گفته شود: خداوند موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت صفات موجودات حادث بر او جاری می شود و میان او و آنها تفاوتی باقی نمی ماند و هیچ گونه برتری بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛ در نتیجه صانع و مصنوع و ایجاد کننده و ایجاد شونده یکسان خواهد شد. مخلوقات را بدون همانندی که از دیگری گرفته باشد

آفرید و در آفرینش آنها از کسی یاری نجست. زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آنکه این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی‌قراری به او ثبات بخشید. بدون هیچ پایه‌ای آن را بر پا نمود و بی‌هیچ ستونی آن را برافراشت و از کثری و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و درهم شکافتن آن جلوگیری کرد.

خداوند میخهای زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد کرد چشمه‌هایش را جاری ساخت و دره‌هایش را (برای جریان سیلاب‌ها) شکافت. آنچه را بنا کرد هرگز سست نشد و هر چه را قوت بخشید ناتوان نگشت. او با عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی از درون آن با خبر است، با جلال و عزتی بر همه چیز آن مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی‌پیچد تا بر او چیره‌گردد و هیچ شتاب‌کننده‌ای از چنگ قدرتش نمی‌گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد. تمامی اشیا در برابر وی خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند.

هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن ندارد تا از پذیرش سود و زیانش خودداری کند. نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود.

شرح و تفسیر

باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به صفات دیگری از صفات خداوند اشاره کرده و بحث‌های گذشته را بدین وسیله تکمیل می‌کند.

نخست به سراغ ازلیت خداوند می‌رود و می‌فرماید: «شایسته نیست گفته شود او موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت صفات موجودات حادث بر او جاری می‌شود و بین او و آنها تفاوتی باقی نمی‌ماند و هیچ‌گونه برتری بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛

در نتیجه صانع و مصنوع و ایجاد کننده و ایجاد شونده یکسان خواهد شد؛ «لَا يُقَالُ: كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصَّفَاتُ الْمُحَدَّثَاتُ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَضْلٌ، وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ، وَتَتَكَافَأُ الْمُتَبَدِّعُ وَالْبَدِيعُ»^۱.

سپس به شرح یکی دیگر از صفات بارز خداوند یعنی قدرت بارز او می پردازد و در این زمینه نخست به مسئله ابداع و آفرینش بی سابقه را مطرح کرده و می فرماید: «مخلوقات را بی نمونه‌ای که از دیگری گرفته باشد آفرید و در آفرینش آنها از کسی یاری نجست؛» (خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ).

هنگامی که به جهان خلقت نظر می افکنیم انواع بیشماری مخلوقات در عالم جانداران و گیاهان و جمادات می بینیم که هر یک شکل و ساختمان بدیع و آفرینش ویژه و جالبی دارد. موجوداتی که هرگز سابقه نداشته و خداوند آنها را از کتم عدم به عرصه وجود آورد و در مسیر تکامل پیش فرستاد در حالی که اگر انسانها صنایعی دارند هم به اقتباس از دیگری است؛ مثلاً روز نخست کسی با دقت در بال و پر پرندگان و کیفیت پرواز آنها به فکر ساختن نوعی هواپیمای بسیار ابتدایی افتاد. سپس دانشمندان در زمانهای بعد یکی پس از دیگری اختراع پیشین را گرفته و به تکمیل آن پرداختند تا در عصر و زمان ما به اوج تکامل خود رسید.

بر این اساس، مخترعان ما یا در اختراعات خود از طبیعت الهام می گیرند و یا از دیگری؛ نه کار بدون سابقه انجام می دهند و نه کاری بدون کمک گرفتن از دیگران. در حالی که کارهای آنها محدود است؛ ولی خداوند در پهنه آفرینش و در ایجاد این همه

۱. روشن است که ضمیرها در «بینها» و «علیها» به «محدثات» بازگشت می کند و هرگاه «صفات المحدثات» به صورت اضافه و بدون الف و لام خوانده شود (آن گونه که در بعضی نسخه ها آمده، مطلب روشن تر خواهد بود. همچنین اگر طبق بعضی از نسخ «مبدع» به جای «مبتدع» باشد. مفهوم عبارت روشن تر می شود، زیرا «مبدع» به معنای آفریننده و «بدیع» در این صورت به معنای آفریده شده است و مفهوم اسم مفعولی دارد.

مخلوقات متنوع و بیشمار، نه نیاز به سابقه دارد و نه نیاز به کمک.

آن‌گاه به سراغ چهرهٔ دیگر از قدرت بی‌پایان او می‌رود و می‌فرماید: «خداوند زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی‌آنکه این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی‌قراری به او ثبات بخشید. بدون هیچ پایه‌ای آن را بر پا کرد و بی‌هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و درهم شکافتن آن جلوگیری کرد»؛ (وَ أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ أَشْتِعَالٍ، وَ أَرْسَاهَا عَلَىٰ غَيْرِ قَرَارٍ، وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ¹ وَ الْأَعْوِجَاجِ، وَ مَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ² وَ الْأِنْفِرَاجِ³).

امروز این مطلب برای همه ما مسلم است که میلیونها سال است کره زمین به دور خود و به دور خورشید در مدار معینی در حرکت است و این حرکت سریع به قدری منظم و آرام است که ساکنان زمین هرگز آن را احساس نمی‌کنند و به همین دلیل دانشمندان پیشین کره زمین را مرکز عالم و ثابت می‌دانستند.

این چه قدرتی است که زمین با این همه عظمت را در میلیونها سال در عین حرکت‌های متعدد، آن را ثابت نگهداشته بی‌آن که پایه‌ای بخواهد و یا ستونی داشته باشد و یا اینکه باگذشت این همه زمان شکافی بردارد و اجزای آن در هم بریزد؛ آیا جز قدرت عظیم پروردگار می‌تواند چنین برنامه‌ای برای زمین تنظیم کند؟

امروز ما می‌دانیم قرار گرفتن زمین در فاصله معینی از خورشید و در وضعی کاملاً یکنواخت و آرام، نتیجهٔ تعادل دقیقه‌قوهٔ جاذبه و دافعه است. بر اساس نیروی جاذبه به هر دو جسم یکدیگر را نسبت مستقیم جرم‌ها و به نسبت معکوس مجذور فاصله‌ها جذب می‌کنند. این نیرو سبب می‌شود کره خاکی ما به سرعت به سوی خورشید پیش رود و

۱. «أود» به معنای فشار و سنگینی است که گاه موجب کجی و اعوجاج می‌شود.

۲. «تهافت» یعنی فرو ریختن و خرد شدن.

۳. «انفراج» به معنای شکاف برداشتن است.

مجذوب آن شود و تبدیل به دود و بخار گردد از سوی دیگر حرکت دورانی بر گرد یک مرکز سبب فرار آن جسم از مرکز می شود که آن را نیروی گریز از مرکز می نامند و هر چه قدر حرکت سریع تر باشد نیروی گریز از مرکز بیشتر است، لذا هنگامی که قلاب سنگ را به دور دست به طور سریع به گردش در می آورند ناگهان آن را رها می کنند به شدت به نقطه دور پرتاب می شود.

حال برای اینکه زمین میلیونها سال در مدار خود به صورت یکنواخت گردش کند تنها راه این است که نیروی جاذبه که تناسب با جسم زمین و خورشید دارد با نیروی دافعه که بر اثر حرکت و گریز از مرکز حاصل می شود کاملاً مساوی باشد؛ حتی اگر کمی فاصله زیادتر و یا کمتر گردد و یا کمی حرکت کندتر و یا سریع تر شود این معادله دقیق بر هم می خورد و زمین در فضا سرگردان می شود و یا به سوی خورشید جذب می گردد.

اکنون این سؤال باقی می ماند که این تعبیرهای مختلف برای چیست؟

بعضی از شارحان نهج البلاغه آنها را از قبیل عطف تفسیری دانسته اند؛ ولی به نظر می رسد مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام هر یک از اینها را در معنای خاصی به کار برده تا همه جوانب مطلب را روشن سازد. توضیح اینکه هنگامی که بخواهند چیزی را ثابت قرار دهند نخست قرارگاهی می خواهد که بر آن تکیه کند، سپس احتیاج به پایه های زیرین و بعد از آن ستونهای محکم و قوی دارد. امام علیه السلام می فرماید: خدا زمین را ثابت نگهداشته بی آنکه نیازی به یکی از این امور سه گانه داشته باشد. در فضای بی کران با نرمی شنا می کند و بدون تکیه گاه و ستون در یک حال ثابت است.

در جمله بعد فرمود: خداوند زمین را از لود و اعوجاج و تهافت و انفراج بازداشت که هر کدام از این چهار واژه معنای خاص خود دارد. «اود» اشاره به سنگینی و فشاری است که گاه موجب کجی (اعوجاج) و گاه موجب فروریختن (تهافت) و یا شکاف (انفراج) در بنا می شود. خداوند زمین را از همه اینها حفظ کرد.

سپس در ادامه این سخن به بعضی دیگر از عجایب و شگفتیهای زمین و تدبیرهای

الهی برای آماده ساختن آن برای زندگی انسانها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند میخهای زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد نمود، چشمه هایش را جاری ساخت و دره هایش را (برای جریان سیلابها) شکافت. آنچه را بنا نمود هرگز سست نشد و هر چه را قوت بخشید ناتوان نگشت»؛ (أَرْسَى أَوْ تَادَهَا، وَ ضَرَبَ أَسْدَادَهَا، وَ اسْتَفَاضَ عُيُونَهَا، وَ خَدَّ^۲ أَوْدِيَّتَهَا؛ فَلَمْ يَهِنَ مَا بَنَاهُ، وَ لَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ).

جمله اول اشاره به آیات متعددی است که در قرآن درباره کوهها آمده و خداوند آنها را به منزله میخهای زمین قرار داده تا از لرزه ها و بی قراریها زمین را نجات دهد. در سوره نبأ می خوانیم: «وَالْجِبَالِ أَوْتَاداً»؛ خداوند کوهها را میخهای زمین قرار داد.^۳ و^۴

از آنجاکه یکی از آثار کوهها این است که به صورت سدی در مقابل سیلابها و تندبادها در می آید از آن تعبیر به «اسداد» فرموده است. با توجه به اینکه خلل و فرج کوهها و فضاهای خالی در گوشه و کنار آنها سبب ذخیره آب و سپس جاری شدن چشمه ها می گردد و نیز شکافهای کوهها که سبب پیدایش دره ها و هدایت آب باران به جلگه ها و دره ها می شود روی این دو مسئله نیز تکیه فرموده است.

آن گاه در پی بیان ربوبیت و تدبیر خداوند که از صفات فعل اوست به سراغ صفات ذات می رود و به علم و قدرت و وحدانیت خداوند با تعبیرهای بسیار عمیق و دلنشین اشاره کرده، می فرماید: «او با سلطه و عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی از درون آن با خبر است. با جلال و عزتش بر همه چیز مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب

۱. «اسداد» جمع «سد» است که معنای معروفی دارد.

۲. «خَدَّ» در اصل از خَدَّ انسان گرفته شده که به معنای دو فرورفتگی واقع در دو طرف بینی است. سپس به گودالها و شکافهای وسیع و عمیق در زمین اطلاق شده است و در خطبه بالا به در معنای شکافتن به کار رفته است.

۳. نبأ، آیه ۷.

۴. شرح این مطلب در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳ سوره رعد آیه ۱۵ سوره نحل آمده است.

کننده‌ای از چنگ قدرت‌ش نمی‌گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد؛ (هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ هُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ، وَ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَ عِزَّتِهِ. لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبُهُ، وَ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيْعَلْبُهُ، وَ لَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ).

دلیل همه این صفات در واقع قدرت و علم بی‌پایان اوست، آن کس که قدرت نامحدود دارد بر همه چیز غالب است و بر همه موجودات برتری دارد، چیزی بر او غالب نمی‌شود و کسی از حیطة قدرت‌ش نمی‌تواند بگریزد و طبعاً نیاز به هیچ کس ندارد، چون بر هر چیز قادر و تواناست.

همچنین کسی که علمش بی‌پایان است از درون و برون اشیا آگاه است و اساساً درون و برون برای او معنا ندارد، همان‌گونه که قوی و ضعیف، دور و نزدیک و بالا و پایین همه نزد او یکسان است.

بدیهی است توجه به این صفات افزون بر بالا بردن سطح معرفت انسان نسبت به خدا، آثار بسیار مهمی در تربیت نفوس و تزکیه انسان دارد.

آن‌گاه در ادامه شرح قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی می‌افزاید: «تمامی اشیا در برابرش خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند. هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن را ندارد تا از پذیرش سود و زیان او خودداری کند؛ (خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبُ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَّا إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ).

آری همه جهان ملک خداست و قوانین او در همه جا حکومت می‌کند و هر جابرویم تحت سلطه او هستیم و بیرون از آن چیزی جز عدم نیست و فرار به جای دیگر مفهومی ندارد.

در اینجا این سؤال برای شارحان نهج‌البلاغه مطرح شده که فرار از زیان قابل درک

است؛ ولی فرار از منفعت چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

در پاسخ گفته‌اند: منظور این است که اگر کسی نخواهد وامدار دیگری گردد تا در برابر خواسته‌های او مسئولیتی داشته باشد و به تعبیر دیگر از منافع و عطایای او بگریزد تا ناچار نباشد سر بر فرمان او نهد چنین کاری در مورد خداوند و مهر و قهر او مفهومی ندارد.

قرآن مجید می‌گوید: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً؟» بگو چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا بازدارد اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد.^۱

در اینجا نیز سخن از امتناع از پذیرش رحمت و کیفر الهی است؛ می‌فرماید: در هر حال شما راهی جز پذیرش ندارید؛ خواه رحمتی برای شما بخواهد یا مصیبتی در برابر رحمت او به هر حال وامدار خواهید بود.

سرانجام این فراز از خطبه با تأکید بر یگانگی ذات پاک پروردگار پایان می‌گیرد، حضرت می‌فرماید: «نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود»؛ (وَ لَا كُفَّ لَهُ فَيُكَافِئُهُ، وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَيَسَاوِيَهُ).

بارها گفته‌ایم، ذات پاک خداوند از هر نظر نامحدود است. بدیهی است دوگانگی در وجود نامحدود امکان ندارد، زیرا تعدد همیشه همراه با محدودیت است، چون هر یک از آن دو فاقد وجود دیگری است و یا به تعبیر دیگر مرز هر کدام به دیگری که می‌رسد نقطه پایان آن است و این امر با نامحدود بودن ذات پروردگار او سازگار نیست.

جالب اینکه این فراز از توحید شروع می‌شود و بعد از ذکر مجموعه‌ای از صفات ذات و صفات افعال با تأکید بر توحید پایان می‌گیرد.

* * *

بخش پنجم

هُوَ الْمُنْفِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَقْضُودِهَا. وَ لَيْسَ
فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ وَلَوْ اجْتَمَعَ
جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَ سَائِمِهَا، وَ
أَصْنَافِ أَسْنَاقِهَا وَ أَجْنَاسِهَا، وَ مُتَبَلِّدَةِ أُمَّمِهَا وَ أَكْيَاسِهَا، عَلَى إِحْدَاثِ
بِعُوضَةٍ، مَا قَدَّرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِجَادِهَا، وَ
لَتَحَيَّرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ، وَ عَجَزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ، وَ رَجَعَتْ
حَاسِنَةً حَسِيرَةً، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقَرَّرَةً بِالْعَجْزِ عَنِ إِنْشَائِهَا، مُدْعِنَةً
بِالضَّعْفِ عَنِ إِفْنَائِهَا!

ترجمه

اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در
هم می پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد. فنای جهان بعد از وجودش،
شگفت آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر تمام جانداران اعم از پرندگان و
چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان می روند و آنها که در بیابان مشغول چرا
هستند و انواع و اقسام گوناگون آنها اعم از آنها؛ که کم هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها
که (مانند انسان ها) زیرکند (آری اگر همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق پشهای
ندارند و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت. (نه تنها نمی توانند پشهای بیافرینند
بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می ماند و قوای آنها در این راه ناتوان
می شود و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده باز می گردند و به

شکست خود اعتراف و به ناتوانی خود اقرار می‌کند؛ حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند!

شرح و تفسیر

حتی قادر به خلق پشه‌ای نیستند!

به دنبال بحث عمیقی که در بخش گذشته این خطبه درباره آفرینش جهان مخصوصاً زمین و شگفتیه‌هایش گذشت، امام (علیه السلام) در این بخش، سخن از مسئله فنا و نابودی جهان می‌گوید و قدرت بی‌پایان خدا را بر ایجاد و نابودی جهان، آشکار می‌سازد و می‌فرماید: «اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می‌پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد»؛ (هُوَ الْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَفْقُودِهَا).

سپس در تکمیل این سخن، می‌افزاید: «فنای جهان بعد از وجودش شگفت‌آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر همه جانداران؛ اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان باز می‌گردند و آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و تمام انواع و اقسام گوناگون آنها؛ اعم از آنها که کم‌هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسانها) زیرکند (آری اگر همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق ندارند و هیچ‌گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت»؛ (وَ لَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْسَانِيَّهَا وَ اخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ وَ لَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مَرَاحِيهَا^۱ وَ سَائِمِهَا^۲، وَ أَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا^۳ وَ أَجْنَاسِهَا، وَ مُتَبَدِّلَةِ^۴ أُمَّمِهَا وَ

۱. «مُراح» از ریشه «روح» به معنای استراحتگاه حیوانات است.

۲. «سائم» از «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای دنبال چیزی رفتن است، سپس به معنای به چرا رفتن حیوانات آمده است.

۳. «اسناخ» جمع «سنخ» در اصل به معنای اصل و ریشه است و در اینجا؛ یعنی انواع حیوانات.

أَكْيَاسِهَا، عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ، مَا قَدَرْتَ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا).

این سخن نه تنها در زمان صدورش از امام علیه السلام واقعیت داشت، بلکه امروز نیز کاملاً صادق است، زیرا اگر همه دانشمندان جهان، جمع شوند تا پشه‌ای بیافرینند توانایی ندارند، زیرا مسئله پیدایش حیات از موجودات بی جان همچنان لاینحل باقی مانده است. افزون بر این، ساختمان پشه از نظر بالها و پاها و مغز و اعصاب و دستگاه تغذیه و تولید مثل به قدری پیچیده و ظریف و دقیق است که به فرض مسئله پیدایش حیات هم حل شود باز دانشمندان از انجام دادن مثل آن عاجزند.

جمله‌های (مَا قَدَرْتَ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا) هر یک به نکته‌ای اشاره دارد. جمله اول اشاره به عجز انسانها و حیوانات از ایجاد پشه و جمله دوم اشاره به عدم آگاهی به عوامل و اسباب آن است.

همین معنا در قرآن مجید نیز درباره آفرینش مگس آمده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾؛ کسانی را که غیر از خدا عبادت می‌کنید هرگز قادر نیستند مگسی بیافرینند هر چند همگی بر این کار اجتماع کنند.^۵

در ادامه این سخن می‌افزاید: «(نه تنها نمی‌توانند پشه‌ای بیافرینند، بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می‌ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می‌شود. و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده باز می‌گردند و به اعتراف به شکست خود و اقرار به ناتوانی از ایجاد پشه‌ای می‌کنند. حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند؛ (وَ لَتَحْيِيَّتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ، وَ عَجِزَتْ

۴. «متبلدة» از ریشه «بلادت» به معنای کم فهمی است. نقطه مقابل کیاست (تیزهوشی).

۵. حج، آیه ۷۳.

قَوَاهَا وَتَنَاهَتْ، وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً^۱ حَسِيرَةً^۲، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقَرَّةً بِالْعَجْزِ عَنِ
إِنشَائِهَا، مُدْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنِ إِفْنَائِهَا!).

آری این پشه‌های کوچک اگر تصمیم به اذیت و آزار انسانها و سایر جانداران بگیرند و خداوند کنترل تولید مثل را از آن بردارد به قدری افزایش پیدا می‌کنند که فضای زندگی را بر انسانها تیره و تاریک می‌سازند و همه مواد حشره‌کش در برابر نابودی آنها در مانده می‌شود و اگر امروز می‌بینیم با موادی می‌توان آنها را در مناطق محدودی از بین برد از آن رو است که به طور محدود، تولید مثل می‌کنند و گرنه مانند ملخها که از کنترل خارج می‌شوند گروههای عظیمی تشکیل می‌دهند که مانند ابر فضا را می‌پوشانند.

این پشه‌های به ظاهر ضعیف، قدرتمایی خود را در بعضی موارد - به فرمان خدا - نشان داده‌اند گاه به صورت گروهی که به یک فیل حمله می‌کنند او را از پای در می‌آورند. بعضی از آنها - در شرایط خاصی - ناقل میکروبهای خطرناک یا سموم کشنده هستند که هر انسانی را در مقابل خود، ناتوان می‌سازد تا توانایی خود را به اثبات رساند.

* * *

نکته‌ها

۱. معاد جسمانی و اعاده معدوم

بعضی از شارحان نهج البلاغه به تناسب جمله «هُوَ الْمُؤْمِنِيُّ لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا» که در آغاز این بخش از خطبه آمده بود، درباره معاد جسمانی سخن گفته‌اند و آیاتی همچون آیه ذیل را شاهد اصل مطلب گرفته‌اند: «﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا

۱. «خسأ» از «خسأ» بر وزن «مدح» در اصل به معنای طرد و ذلت آمده و «خاسئ» به معنای ذلیل و خسته و ناتوان است.

۲. «حسیره» از «حسر» بر وزن «حبس» در اصل به معنای برهنه کردن و بر داشتن پوشش چیزی است. سپس به معنای ضعیف و خستگی به کار رفته است.

بَدَانَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ؛ روزی که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم سپس همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم بازگردانیم».^۱

سپس افزوده‌اند: همه انبیا، به خصوص پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر از فنای این جهان داده‌اند و افزوده‌اند که فلاسفه با این امر مخالفت کرده‌اند نه به این جهت که فنای عالم غیر ممکن است، بلکه به این جهت که با بقای علت که ذات پاک خداست، معدوم شدن این جهان ممکن نیست.

سپس به شرح مسئله امتناع اعاده معدوم پرداخته‌اند و به تردید بعضی در مسئله معاد جسمانی اشاره کرده‌اند؛ ولی حق این است که نه فنای عالم غیر ممکن است، زیرا خداوند فاعل مختار است و هنگامی که مصلحت بداند چیزی را ایجاد می‌کند و اگر مصلحت بداند آن را به دیار عدم می‌فرستد، و نه مسئله معاد جسمانی جای تردید است، زیرا قرآن با صراحت در آیات بی‌شماری به آن اشاره کرده و هیچ دلیل عقلی بر امتناع آن وجود ندارد.^۲

مسئله محال بودن اعاده معدوم نیز ارتباطی به مسئله معاد ندارد، زیرا اگر می‌گوییم اعاده معدوم محال است؛ یعنی بازگرداندن آن چیز با همه خصوصیات حتی زمان و مکان محال است و به یقین زمانی که سپری شد باز نمی‌گردد؛ ولی بازگشت انسان‌ها در معاد و رستاخیز مفهومش بازگشت زمان و مکان گذشته نیست، زیرا هیچ عاقلی نمی‌گوید همان زمانی که در دنیا در آن می‌زیستند در قیامت باز می‌گردد، بلکه منظور بازگشتن انسان با همه ویژگیهای او در زمان و مکان دیگر است. مثلاً هنگامی که حضرت مسیح مرده‌ای را زنده کرد به یقین همان شخص سابق بود، هر چند در زمان و مکان دیگری زنده شد. احیای اموات در قیامت نیز چنین است.

۱. انبیا، آیه ۱۰۴.

۲. شرح این مطلب را در پیام قرآن بحث معاد جسمانی مطالعه فرمایید.

کوتاه سخن اینکه آنچه در این خطبه آمده چیزی جز آنچه در قرآن مجید آمده نیست، بلکه امام با تعبیرات زیبا و عمیقی در واقع آیات معاد را در اینجا شرح داده است.

۲. آفرینش شگفت پشه‌ها!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه تصریح می‌فرماید که اگر همه موجودات جمع شوند تا پشه‌ای را بیافرینند قدرت ندارند و اگر زاد و ولد پشه‌ها به فرمان الهی از کنترل خارج شود هیچ قدرتی در جهان توان نابود کردن آنها را ندارد و همان گونه که در بالا گفتیم این سخن نه تنها در عصر نزول قرآن و عصر امام (علیه السلام) مقرون به واقعیت بود، بلکه در عصر ما نیز چنین است، زیرا:

پشه‌ها خلقت پیچیده‌ای دارند؛ بسیاری از آنها تنها در آبهای راكد کنار نهرها، باتلاق‌ها و مانند آن پرورش می‌یابند. به این ترتیب که پشه ماده هر بار قریب ۱۵۰ تخم می‌ریزد نوزاد از تخم به زودی بیرون می‌آید. هر نوزاد لوله تنفس بسیار ظریف و باریکی دارد که به سطح آب مربوط می‌شود و نوزاد به آن آویزان می‌ماند. چند روز بعد پوسته‌ای در اطراف او نمایان می‌شود و در درون پوسته که ظاهراً بی حرکت است تغییرات فراوانی در ساختمان او پیدا می‌شود. چند روز بعد پشه نابالغ از پوسته خارج می‌شود و به پرواز در می‌آید و بقیه عمر خود را در هوا زندگی می‌کند.

تحولات عجیبی که در این مدت کوتاه در ساختمان پشه پدید می‌آید و موجودی آبی تبدیل به پرنده‌ای تمام عیار می‌گردد راستی شگفت‌آور است.

دانشمندان می‌گویند پشه‌های نر از شیره‌های گیاهان و عصاره میوه‌ها تغذیه می‌کنند؛ ولی پشه ماده بیشتر خون می‌مکد. هنگامی که پشه به کسی نیش می‌زند در جستجوی خوراک خود؛ یعنی خون است.

همه پشه‌ها حشراتی کوچک‌اند که تنها دو بال دارند و اگر زیر ذره بین گذارده شوند

ساختمانی بسیار ظریف و شگفت‌انگیز در آنها دیده می‌شود که ساختن آن برای انسان غیر ممکن است آن هم به صورتی موجودی زنده دارای رشد و نمو و تغذیه و تولید مثل. عجب اینکه بعضی از آنها چنان بی‌رنگ هستند که با چشم دیده نمی‌شوند. پشه‌های معمولی گرچه موجوداتی مزاحم‌اند و ممکن است یک شب خواب را به طور کامل از انسانی نیرومند و قوی‌البینه بگیرند؛ ولی غالباً خطرناک نیستند؛ اما در میان پشه‌ها پشه‌های خطرناک و سمی نیز وجود دارد که می‌توانند قوی‌ترین حیوانات را از پای درآورند.^۱



بخش ششم

وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ. كَمَا كَانَ قَبْلَ
أَبْتِدَائِهَا، كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِأَلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ، وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ.
عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَ زَالَتِ السَّنُونَ وَ السَّاعَاتُ. فَلَا شَيْءَ إِلَّا
اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بِأَلَا قُدْرَةَ مِنْهَا كَانَ أَبْتِدَاءُ
خَلْقِهَا، وَ بَعِيرِ أَمْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا، وَ لَوْ قَدَرْتَ عَلَى الْأَمْتِنَاعِ لَدَامَ
بِقَاؤُهَا. لَمْ يَتَكَادَهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ، وَ لَمْ يُوَدَّهُ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ
وَبَرَأَهُ، وَ لَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَ لَا لِحَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ نُقْصَانٍ، وَ لَا
لِلْإِسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نَدِّ مَكَائِرٍ، وَ لَا لِلِاحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُتَأَوِّرٍ، وَ لَا لِلِازْدِيَادِ
بِهَا فِي مُلْكِهِ، وَ لَا لِمُكَاتَرَةِ شَرِيكِ فِي شِرْكِهِ، وَ لَا لِيَوْحِشَةِ كَانَتْ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ
يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا.

ترجمه

خداوند سبحان بعد از فناى جهان تنها باقى مى ماند، چيزى با او نخواهد بود و همان
گونه كه قبل از آفرينش جهان تنها بود بعد از فناى آن چنين خواهد شد. (در آن هنگام)
نه وقتى وجود خواهد داشت نه مكانى و نه حين و نه زمانى. در آن هنگام سرآمدها،
اوقات، سالها و ساعتها همه از ميان مى رود و چيزى جز خداوند يكتاى قاهر نيست،
همان خدايى كه همه امور به او بازگشت مى كند، كائنات همان گونه كه در آغاز آفرينش از
خود قدرتى نداشتند، به هنگام فنا و نابودى نيز توان امتناع را ندارند، زيرا اگر قدرت بر
امتناع مى داشتند بقاى آنها ادامه مى يافت. در آن زمان كه موجودات را آفريد آفرينش

آن برای اورنج‌آور نبود و به سبب خلقت آنها خستگی برای او پدید نیامد. خداوند (هرگز) موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید و نه برای ترس از زوال و نقصان، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی برتری جو و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم، نه برای افزودن بر ملک خویش، نه برای فزون‌طلبی در برابر شریکی هم‌تراز و نه به سبب وحشت از تنهایی و انس گرفتن با مخلوقات خود.

شرح و تفسیر

من نکردم خلق تا سودی کنم!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه و در ادامه بحثهایی که قبلاً درباره وجود و عدم جهان فرمود، می‌افزاید: «خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان تنها باقی می‌ماند، چیزی با او نخواهد بود و همان‌گونه که قبل از آفرینش جهان تنها بود بعد از فنای آن چنین خواهد شد. (در آن هنگام) نه وقتی وجود خواهد داشت نه مکانی و نه حین و نه زمان؛ (وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ. كَمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَبْدَأَهَا، كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ، وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ).

سپس در ادامه همین بحث می‌فرماید: «در آن هنگام سرآمدها و اوقات و سالها و ساعتها همه از میان خواهد رفت (نه موجودی باقی مانده نه وقت و نه زمانی و نه مکانی، زیرا زمان و مکان، زاییده اجسام است و هنگامی که جسمی نباشد زمان و مکانی نیز نیست)؛ (عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَ زَالَتِ السُّنُونَ وَ السَّاعَاتُ).

حضرت در نتیجه‌گیری می‌افزاید: «در آن هنگام، چیزی جز خداوند یکتای قاهر نیست، همان خدایی که همه امور به او بازگشت می‌کند و کائنات همان‌گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به هنگام فنا و نابودی نیز توان امتناع راندارند، زیرا اگر قدرت بر امتناع می‌داشتند بقای آنها ادامه می‌یافت؛ (فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بَلَا قُدْرَةَ مِنْهَا كَانَ أَيْتِدَاءُ خَلْقِهَا، وَبِغَيْرِ أَمْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَاءُهَا، وَ لَوْ قَدَّرْتَ عَلَى الْأَمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا).

اشاره به این که همه جهان خلقت، در برابر اراده خداوند، تسلیم است؛ نه در آغاز آفرینش خود، اختیاری داشتند نه به هنگام فنا و پایان زندگی، چون اگر آفرینش و فنا به دست آنها بود از آنجا که بی شک هر موجودی خواهان بقای خویش است همه موجودات جاودان می شدند.

البته این سخن منافاتی با اختیاری بودن افعال انسانها ندارد، زیرا منظور مولانا رحمته الله علیه بیان آغاز و پایان خلقت است که از اختیار همه بیرون است و مطابق برنامه‌ای حکیمانه و زمان بندی شده انجام می گیرد.

آن گاه به این نکته اشاره می فرماید: «در آن زمان که چیزی را آفرید آفرینش آن برای او رنج آور نبود و به سبب خلقت موجودات خستگی برای او پدید نیامد»؛ (لَمْ يَتَكَادَهُ^۱ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ، وَ لَمْ يُوَدَّهُ^۲ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ).

زیرا خستگی و ضعف و ناتوانی مربوط به کسی است که قدرت محدودی دارد، هنگامی که بخواهد زیر بار کاری برود که بیش از قدرت اوست ناتوان و فرسوده می شود و اگر در حد اعلائی قدرت او باشد خسته می شود؛ اما برای کسی که قدرتش بی پایان است برداشتن یک پر کاه از زمین با یک کوه عظیم یکسان است. او نیاز به ابزار و آلاتی ندارد که از آن کمک بگیرد، بلکه به محض اینکه اراده کند همه چیز انجام می شود: ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.^۳

۱. «لم يتكأده» از «كئد» بر وزن «وعد» به معنای به زحمت افتادن گرفته شده و جمله «لم يتكأده» یعنی چیزی او را به زحمت نیفکند و «كئود» به معنای پرمشقت و رنج است.

۲. «لم يودده» در اصل از ریشه «أود» بر وزن «قول» به معنای نقل و سنگینی گرفته شده و «لم يودده» یعنی بر او سنگین و سخت نبود.

۳. یس، آیه ۸۲.

این بیان مولا هماهنگ با چیزی است که در بخشی از آیه الکرسی در قرآن مجید آمده است، آنجا که می‌فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا»؛ تخت حاکمیت خداوند آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و حفظ این دو برای او سنگین و موجب زحمت نیست.^۱ و در جایی دیگر بعد از اشاره به آفرینش آسمان و زمین می‌فرماید: «وَلَمْ يَعْ يَخْلُقْهُمْ»؛ هرگز به موجب آفرینش آنها خسته نشد.^۲

سپس حضرت در ادامه به بیان این نکته مهم می‌پردازد که نه آفرینش جهان خلقت برای جلب نفع و دفع ضرری بوده، چون او غنی بالذات است و نه فانی ساختن آنها بعد از آفرینش به جهت ناراحتی و خستگی از وجود آنها بوده است و به این ترتیب هرگونه نیاز را در آفرینش جهان و سپس در فانی ساختن جهان از ذات پاک او نفی می‌کند.

در قسمت اول به اهداف هفتگانه‌ای که معمولاً انسان‌ها را برای انجام کارهای خویش در نظر می‌گیرند اشاره کرده و همه را که از نشانه‌های ضعف و نقصان است از او نفی می‌کند، می‌فرماید: «هرگز موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید (زیرا او وجودی است نامحدود و بی‌نیاز از هر نظر)»؛ «وَلَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ».

«و نه برای ترس از زوال و نقصان»؛ (چون او واجب الوجود است و زوال و نقصان در وی راه ندارد)؛ «وَلَا لِيَخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ تَقْصَانٍ».

«و نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی برتری جویی (چرا که او همتایی ندارد)»؛ «وَلَا لِالِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَيَّ نِدًّا مَكَاثِرٍ».^۳

«و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم (چون او ضدّ و دشمنی ندارد و همه چیز و

۱. بقره، آیه ۲۵۵.

۲. احقاف، آیه ۳۳.

۳. «مکاتر» از «کثرت» به معنای فزونی گرفته شده و «مکاتر» به کسی می‌گویند که فزون طلب و برتری جوی باشد.

همه کس سر بر فرمانش دارند)؛ «وَلَا لِلْإِخْتِرَازِ بِهَا مِنْ صِدِّ مُثَاوِرٍ^۱».

«و نه برای افزودن بر ملک خویش»؛ (زیرا او نیازی به مخلوقات خود ندارد تا با افزایش آنها نیازش بر طرف گردد)؛ «وَلَا لِلْإِزْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ».

«و نه برای فزون طلبی در برابر شریکی هممطراز (چون نه شریکی دارد و نه قرینی)»؛ «وَلَا لِمُكَاتَرَةِ شَرِيكٍ فِي شِرْكِهِ».

«و نه به سبب وحشت از تنهایی و برای انس گرفتن با مخلوقات خود (زیرا وحشت تنهایی به جهت احساس خطر از ناحیه دشمن یا بروز مشکلات است ولی او نه دشمنی دارد و نه مشکلی)»؛ «وَلَا لِيُوحِشَةَ كَانَتْ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا».

بدیهی است همه این اهداف هفتگانه به جلب منفعت و دفع ضرر باز می‌گردد؛ ولی امام علیه السلام آن دو را به طرز بلیغی تشریح فرموده و انگشت روی همه مصادیق مهم آن گذارده است به گونه‌ای که از آن رساتر و گویاتر تصور نمی‌شود.

روشن است هنگامی که همه این اهداف نفی شود، ثابت می‌گردد که خداوند آفرینشی که دارد برای فیض بخشی و لطف به آفریدگان است؛ نه جهت جلب منفعتی برای به خویش، چون جلب منفعت یا دفع ضرر از لوازم ممکنات است و او واجب الوجود است.

* * *

نکته

آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟

آنچه امام علیه السلام در این بخش از خطبه پیرامون فنای دنیا در آغاز و در پایان بیان فرموده به گونه‌ای که خداوند در آغاز تنهای تنها بوده و در پایان نیز چنین می‌شود، سؤالی را برای

۱. «مُثَاوِر» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» گرفته شده که در اصل به معنای «پراکنده ساختن» است (و اگر به گاونر «ثور» می‌گویند به جهت آن است که زمین را شخم می‌زند و «مُثَاوِر» در اینجا به معنای مهاجم است، زیرا لازمه هجوم پراکنده ساختن لشکر مقابل است).

بعضی شارحان نهج البلاغه طرح کرده است که می‌گویند: چگونه ممکن است ذات پاک فیاض علی الاطلاق زمانی باشد که فیض از آن بروز و ظهور نکند و پاسخ داده‌اند که منظور عدم وجود اشیا به طور مطلق نیست، بلکه در مرحله ذات خداوند است یعنی موجوداتی بوده‌اند؛ اما نه مستقل از او، بلکه وابسته به او (البته این پاسخ چندان قانع کننده نیست).

سؤال مهمتری نیز برای ما مطرح است و آن اینکه آنچه را امام درباره فناء جهان فرموده چگونه با ظاهر آیات قرآن سازگار است؟ قرآن در آیات متعددی می‌گوید: این جهان در پایان خراب و ویران می‌گردد؛ نه اینکه به کلی نابود شود، می‌فرماید: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾.^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»؛ آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگری مبدل می‌شوند.^۲

در جای دیگر می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا»؛ از تو درباره کوه‌ها سؤال می‌کنند بگو پروردگرم آنها را متلاشی کرده بر باد می‌دهد سپس زمین را صاف و هموار می‌سازد به گونه‌ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی‌بینند.^۳

اضافه بر این می‌گوید: انسانها روز قیامت از قبرها سر بر می‌آورند و بسیاری از دانشمندان معتقدند طبق ظواهر آیات و روایات بهشت و جهنم هم اکنون آفریده شده و اعمال ماست که آنها را گسترش می‌دهد.

با این حال چگونه می‌توان گفت در پایان جهان همه چیز نابود می‌شود و جز خداوند یگانه و یکتا باقی نمی‌ماند حتی زمان و مکان هم از بین می‌رود؟! آن گونه که در خطبه بالا

۱. تکویر، آیات ۱-۶.

۲. ابراهیم، آیه ۴۸.

۳. طه، آیات ۱۰۵-۱۰۷.

خواندیم. در پاسخ سؤال اول می توان گفت: همان گونه که خداوند فیاض است حکیم علی الاطلاق نیز هست و او فاعل مجبور نیست ممکن است حکمتش چنان ایجاب کند که در آغاز چیزی نباشد سپس موجود شود، بنابراین فیاض بودن او مانع از عدم اشیا در قبل از آفرینش نیست.

و در پاسخ سؤال دوم ممکن است گفته شود که در آغاز جهان ویران می شود همان گونه که در آیات بالا اشاره شد؛ ولی بعد از ویرانی به کلی محو می گردد به گونه ای که جز ذات پاک خدا باقی نمی ماند. سپس آنچه را فانی شده بود - به صورت اعاده معدوم، البته در شکل معقولش^۱ - را به صحنه حیات می آورد، و درست همانند آنچه در سابق بود همان بهشت و همان دوزخ، همان انسانها و همان قبرها، و این امر معقولی است و در بخش آینده این خطبه نیز اشاراتی به این مطلب دیده می شود.



۱. اعاده معدوم شکل نامعقولی دارد و شکل معقولی؛ شکل نامعقول آن این است که موجود فانی شده با همه ویژگی ها و حتی ویژگی زمان سابق بازگردد. این محال است، زیرا بازگشت زمان معنا ندارد و تناقض است؛ ولی شکل معقول آن این است که همه چیز جز زمان به صورت نخست باز آید و شاید عدم توجه به این تفاوت سبب شده که دانشمندان گرفتار یک نزاع لفظی در مسئله اعاده معدوم بشوند؛ بعضی آن را محال بدانند و بعضی ممکن.

بخش هفتم

ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيْفِهَا وَتَدْبِيرِهَا، وَ لَا لِرَاحَةِ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَ لَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ. لَا يُمَلُّهُ طَوْلُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا، وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ، وَ أَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ، وَ أَتَقَنَّا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَ لَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَ لَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَخَشَةِ إِلَى حَالٍ اسْتِنَاسٍ، وَ لَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَ عَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَ الْتِمَاسٍ، وَ لَا مِنْ فَقْرٍ وَ حَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَ كَثْرَةٍ، وَ لَا مِنْ ذُلٍّ وَ ضَعْفَةٍ إِلَى عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ.

ترجمه

سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد، فانی می‌کند نه به خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه (با فَنای آنها آسایشی یابد؛ نه به جهت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آنها بر او وارد می‌شود و نه اینکه طول بقای موجودات، اسباب ملالت اوست و این امر او را به تسریع در فَنای آنها دعوت می‌کند، بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به امر و فرمانش آنها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته است. سپس همه آنها را بعد از فنا باز می‌گرداند (و حیات نوین می‌بخشد) بی‌آنکه نیازی به آنها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی‌خبری، علم و تجربه‌ای کسب کند؛ یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد.

شرح و تفسیر

تداوم خلقت و فنا

در این بخش که آخرین بخش خطبه است امام (علیه السلام) به دنبال بیان روشنی که درباره اهداف ایجاد جهان آفرینش بیان فرمود از فنای این جهان و هدف سخن می گوید و می فرماید: «سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد نابود می کند؛ نه به سبب خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه (با فنای آنها) آسایشی یابد؛ و نه به جهت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آنها بر او وارد می شود و نه اینکه طول بقای موجودات اسباب ملالت اوست، و این امر او را به تسریع در فنای آنها دعوت می کند»؛ (ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَامٍ^۱ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَضْرِيْفِهَا وَ تَدْبِيرِهَا، وَ لَا لِزَاخَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَ لَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ. لَا يُمَلُّهُ طَوْلُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةٍ إِنْئَائِهَا).

زیرا همه این امور خستگی و ناتوانی و ملالت و طلب استراحت، از محدود بودن قدرت و توان فاعل ناشی می شود و آن کس که قدرتش بی پایان است در معرض هیچ یک از این حوادث نیست. اینها همه از صفات ممکنات است و اگر کسی توهم چنین صفاتی را برای خدا کند گرفتار اشتباه بزرگ تشبیه (واجب به ممکن) شده است.

در اینجا این سؤال مطرح شده که مگر کسی چنین احتمالاتی را درباره خداوند می دهد که امام در مقام نفی آن است؟

بدون شک صاحبان عقول مستقیمه چنین احتمالی را به فکر خود راه نمی دهند؛ ولی ممکن است افراد عادی گرفتار چنین وسوسه هایی بشوند؛ آنهایی که خدا را جسم می دانند و چشم و گوش و دست و پا و گیسوان او قائل شده اند چه جای تعجب که گرفتار

۱. «سَام» به معنای خستگی و ملالت است و اگر می بینیم در جمله های بعد ملالت نیز نفی شده، تکرار نیست، بلکه در جمله نخست، ملالت ناشی از تدبیر جهان از ذات پاک خداوند نفی شده و در جمله آخر ملالت ناشی از طول بقای جهان.

این اوهام شوند؟! سؤال‌های دیگری که در اینجا مطرح شده این است که امام علیه السلام این گونه از اهداف را برای فنای دنیا نفی می‌کند؛ ولی به جای آن هدف مثبتی را نام نمی‌برد. پاسخ این سؤال روشن است؛ خداوند حکیم همه کارهایش از روی حکمت است و آثار و فوایدش به انسان و سایر موجودات بر می‌گردد؛ نه به ذات پاکش که از همه چیز مستغنی است، ممکن است هدف اصلی از افنا این باشد که انسانها گرفتار اشتباه نشوند، وجودشان را از ناحیه خودشان ندانند و آسمان و زمین را ازلی و ابدی نپندارند و بدانند هر چه جز اوست و وابسته به اراده اوست.

آن‌گاه در ادامه و تکمیل این سخن و در یک جمع بندی از بحثهای گذشته می‌فرماید: «بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به امر و فرمانش آنها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته، سپس همه آنها را بعد از فنا باز می‌گرداند (و حیات نوین می‌بخشد) بی آنکه نیازی به آنها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی خبری، علم و تجربه‌ای کسب کند؛ یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد»؛ (وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ، وَ أَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ، وَ أَتَقَنَّا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَ لَا أَسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَ لَا لِنَصْرِافٍ مِنْ حَالٍ وَ حَشَّةٍ إِلَى حَالٍ أَسْتِئْتَسُ، وَ لَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَ عَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَ التَّمَّاسِ^۱، وَ لَا مِنْ فَقْرٍ وَ حَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَ كَثْرَةٍ، وَ لَا مِنْ ذُلٍّ وَ ضَعْفَةٍ^۲ إِلَى عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ).

آنچه امام علیه السلام در ذیل این خطبه بیان فرموده و در ضمن شش جمله، اهدافی را که شایسته ذات پاک او نیست نسبت به آفرینش جهان، نفی می‌کند، با کمی تفاوت همان اهداف هفتگانه‌ای است که در بخشهای قبل گذشت و امام علیه السلام به جهت جمع بندی، آنها

۱. « التماس » از « لمس » به معنای طلب چیزی است.

۲. « ضعه » از ریشه « وضع » به معنای نهادن یا فرو نهادن گرفته شده و « ضعه » به معنای پستی است.

را در تعبیرات نوین آورده است و خلاصه همه این است که نه ایجاد جهان آفرینش از روی نیاز او بوده و نه فانی ساختن و نه خلق جدید بعد از عدم.

در اینجا باز این سؤال مطرح شده است که اگر خداوند ایجاد وافنا و سپس خلق جدید را برای نیازهای خود و رفع انواع کمبودها انجام نداده است پس چه هدفی داشته و چرا امام علیه السلام اشاره به آن هدف فرموده است؟

پاسخ بخش اول این سؤال همان است که در بالا بود؛ وجودی که از هر نظر، کامل است هرگز جهت‌گیری افعالش به سوی خویش نیست، بلکه به سوی مخلوقات و ممکنات است و چیزی از آن عاید او نمی‌گردد و به بیان دیگر مخلوقاتش هر چه دارند از او دارند، چیزی از خود ندارند که به او دهند: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۱.
آری!

بلکه تا بر بندگان جودی کند

او نکرده خلق تا سودی کند



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و هي في ذكر الملاحم

از خطبه‌های امام‌المجاهد است
که از حوادث آینده خبر می‌دهد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع دو بخش دارد، در بخش اول، امام‌المجاهد سخن از گروهی به میان آورده که در آینده برای دفاع از حق، و نشر عدل و داد قیام می‌کنند، در زمانی که انواع مفساد جهان را پر کرده و مردم سخت در فشار و گرفتاری هستند که تناسب با ظهور

۱. سند خطبه:

این خطبه را « ابوالحسن مدائنی» (که از دانشمندان قرن سوم هجری است) در کتاب صفین نقل می‌کند و خطبه‌ای را که او نقل کرده از این‌جا شروع می‌شود: «إِذَا كَثُرَ فِيكُمْ الْأَخْلَاطُ...» و در ادامه آن بعد از عبارت مفصلی خطبه مورد بحث را با تفاوت و اضافاتی آورده و به خوبی روشن است که خطبه را از جای دیگری گرفته است، زیرا اولاً او مدتها پیش از سید رضی می‌زیسته است و ثانیاً آنچه را او نقل کرده نسبت به آنچه را سید رضی آورده، اضافات قابل ملاحظه‌ای دارد. زمخشری نیز در کتاب ربیع‌الابرار بخشی از این خطبه را ذکر کرده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۸).

حضرت مهدی علیه السلام و یاران او دارد.

در بخش دوم، اصحاب و یاران و مردم زمان خویش را نصیحت می‌کند که از فتنه‌ها بپرهیزند و از گرد پیشوای خود پراکنده نشوند و مراقب فتنه‌های شدیدتری باشند که در پیش روی آنهاست.

گفتنی است که مدائنی - همان‌گونه که در سند خطبه اشاره شد - قمست‌های دیگری را از این خطبه که مرحوم سید رضی ذکر نکرده است در کتاب خود با نام صفین آورده و در پایان آن می‌گوید: مردی از اهل بصره (هنگامی که پیش‌گویی‌های علی علیه السلام را با آن شرح و تفصیل شنید) به مردی از اهل کوفه که در کنار او نشسته بود، گفت: من گواهی می‌دهم که این مرد بر خدا و پیامبر دروغ می‌بندد. مردی که از اهل کوفه بود، به او گفت: از کجا فهمیدی؟ (ولی او جوابی نداد) سپس می‌افزاید: آن مرد کوفی می‌گوید به خدا قسم علی علیه السلام از منبر پایین نیامد مگر این که آن مرد بصری فلج شد و دست و پای او از کار افتاد. او را در محملی گذاشتند و به خانه‌اش بردند و در همان شب از دنیا رفت.^۱



۱. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۷۹. همین مطلب را ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود در جلد ۶، صفحه ۱۳۶ آورده است.

بخش اول

أَلَا يَا بَیَّ وَ أُمِّي، هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ. أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَ انْقِطَاعِ وَصَلِكُمْ، وَ اسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ. ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدُّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النُّعْمَةِ وَ النِّعِيمِ، وَ تَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ أَضْطِرَارٍ، وَ تَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ، وَ أَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ!

ترجمه

هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول. بدانید شما باید منتظر عقب‌گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کارآمدن خردسالان و بی‌کفایتان باشید و این در زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از یافتن یک درهم حلال و نیز در زمانی است که اجر و پاداش‌گیرنده از دهنده بیش‌تر است. این امر هنگامی رخ می‌دهد که مست می‌شوید بی‌آنکه شراب نوشیده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید، سوگند یاد می‌کنید بی‌آنکه مجبور باشید، دروغ می‌گویید در حالی که ناچار نیستید و این هنگامی خواهد بود که بلاها شما را می‌گزد و مجروح می‌سازد آن‌گونه که جهاز نامناسب شتر پشت او را می‌آزارد (و مجروح می‌کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و امید‌رهایی چه دور!

شرح و تفسیر

حوادث وحشتناکی در پیش است!

امام در آغاز این خطبه گروهی از خاصان درگاه پروردگار را نام می برد که اجمالاً مأموریت مهمی بر دوش دارند و می گوید: «هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول»؛ (أَلَا بِأَبِي وَ أُمِّي^۱، هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاءُ هُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ).

در اینکه این گروه کیانند و مأموریتشان چیست؟ در متن خطبه، به اجمال گذشته و لذا در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف است؛ بعضی معتقدند آنها یازده امام معصوم از نسل علی (علیه السلام) هستند که نامهای آنها در میان فرشتگان آسمان معروف است اما زمینیان تنها گروه خاصی از آنها و موقعیتشان را می شناسند.

بعضی دیگر از میان اهل سنت گفته اند: اشاره به جمعی از مؤمنان خاص و اولیاست که در تعبیر آنها به عنوان قطب و ابدال ذکر شده است، تعبیراتی که معمولاً صوفیان در کلمات خود به کار می برند؛ ولی قرائن متعدد نشان می دهد که منظور از آن، حضرت مهدی و یاران خاص اوست، زیرا امام بعد از این جمله از حوادث سخت و دردناکی خبر می دهد که انسان را به یاد علائم آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) می اندازد. افزون بر این، در بخشی از خطبه که مدائنی در کتاب صفین آورده است،^۲ اشاره به «خسف در بیداء» شده است؛ یعنی شکافتن بیابان و فرورفتن گروهی در آن و می دانیم که «خسف بیداء» جزو علائم ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) است که در روایات به آن اشاره شده است.^۳

۱. در ترکیب عبارت فوق - همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه (خوبی) گفته است - «هم» مبتدا و «بأبی و أمی» در جایگاه خبر و «من» بیانیه است. این عبارت شبیه جمله «بأبی انتم و أمی» است که در اینجا به جای ضمیر مخاطب ضمیر غایب به کار رفته و در آخر جمله قرار گرفته است.

۲. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۴۷۸.

۳. به بحث علامات ظهور المهدی (علیه السلام) در کتاب سفینة البحار ماده «هدی» و بحار الانوار، جلد ۲، صفحات

از اینجا روشن می‌شود که مأموریت آنها همان مأموریتی است که در روایات فراوان در منابع شیعه و اهل سنت درباره حضرت مهدی علیه السلام آمده است که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».^۱

بعضی در ذیل این جمله سؤالی را مطرح کرده‌اند که چگونه امام می‌گوید: پدر و مادرم فدای آنها باد در حالی که یک نفر آنها حضرت مهدی است بقیه از یاران و اصحاب او هستند؟

پاسخ این سؤال این است که این گونه تعبیرات از زبان امامان درباره غیر امامان که برنامه بسیار مهمی را اجرا کرده‌اند، دیده می‌شود؛ مانند آنچه در ذیل زیارت وارث آمده است: «بِأَبِي أُمَّتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ» که معروف است بعضی از امامان علیهم السلام نیز این زیارت را در برابر قبور شهدای کربلا خوانده‌اند.

مرحوم اربلی در کشف الغمه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که روزی فرمود: من عموم حمزه و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم به آنها گفتم: «بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتُمَا أَيْ الْأَعْمَالِ وَ جَدْتُمَا أَفْضَلُ؟» پدر و مادرم به فدایتان باد چه اعمالی را (در آن جهان) افضل و برتر یافتید؟ آنها گفتند: همه پدران و مادران فدای تو باد «وَ جَدْنَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ وَ سَقَى الْمَاءِ وَ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ برترین اعمال را درود فرستادن بر تو و آب دادن به تشنگان و محبت علی بن ابی طالب یافتیم».^۲

سپس امام پیش‌گویی‌هایی از حوادث آینده دردناکی دارد که در انتظار مردم است؛ حوادثی که شبیه‌های علاماتی است که برای ظهور حضرت مهدی ذکر شده است، می‌فرماید: «بدانید شما باید منتظر عقب‌گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی‌کفایتان باشید»؛ «أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَأَنْقِطَاعِ

۱. این روایات در همه کتابهایی که درباره حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده - اعم از کتابهایی که شیعه نوشته‌اند یا اهل سنت - آمده است.

۲. کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۹۵ و بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۲۸۴.

وَصَلِّكُمْ، وَأَسْتَعْمَالِ صِغَارِكُمْ).

بدیهی است هنگامی که افراد کم تجربه و خام و نالایق در اجتماعی بر سر کار آیند عقب‌گردها شروع می‌شود و پیوندهای اجتماعی می‌گسلد! حال چرا گروهی از زمامداران برای مدیریت‌ها به سراغ صغار و کم‌تجربه‌ها می‌روند؟ فقط برای آن است که آنها بندگان هستند «جان و دل بر کف، چشم بر امر و گوش بر فرمان» و این بزرگ‌ترین عامل بدبختی آنهاست.

آن‌گاه امام (علیه السلام) به شرح مبسوطی دربارهٔ این حوادث دردناک پرداخته، چنین می‌فرماید: «و این وضع در زمانی است که ضربهٔ شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از یافتن یک درهم حلال و این در زمانی است که اجر و پاداش گیرنده از دهنده بیش‌تر است!»؛ (ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَكْبَرَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى).

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه، قبل از هر چیز مسئلهٔ حلال و حرام اموال را یادآور می‌شود، زیرا سرنوشت مادی و معنوی جامعه‌ها به آن بستگی دارد، می‌فرماید: به قدری اموال آلوده و حرام و غصب و رشوه و تقلب در جامعه زیاد می‌شود که به دست آوردن یک درهم حلال از تحمل ضربه شمشیر در یک جنگ مشکل‌تر می‌شود و به همین دلیل آنهایی که انفاق در راه خدا می‌کنند کمتر مشمول اجر و پاداش الهی می‌شوند، چون می‌دانند که اموالشان پاک نیست؛ ولی گیرندگان که از این معنا باخبر نیستند یا می‌دانند ولی به حکم اضطرار، آن مال مشکوک یا حرام را می‌گیرند، مسئولیتی در پیشگاه خدا ندارند و اجر و پاداششان بیشتر است در حالی که در یک جامعه سالم مطابق حدیث معروف: «إِنَّ أَلْيَدَ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ أَلْيَدِ السُّفْلَى؛ دست بالا (دهنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است»^۱ قضیه بر عکس است یعنی معطی (دهنده) اجرش بیشتر از معطی

۱. میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۴۳، ماده «اخ».

(گیرنده) است.

در هر حال آنچه درباره فزونی اموال حرام در آخر الزمان در این بیان امام علیه السلام آمده، در روایات دیگر نیز به وضوح به چشم می خورد. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَقَلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَخٌ يُوثِقُ بِهِ أَوْ ذِرْهُمٌ مِنْ حَلَالٍ؛ كَمْتَرِينَ حِيزِي كَمَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَبْدَأُ بِمُورِدِ مَوْرَدٍ أَعْتَمَدٍ وَدَرْهَمِي مِنْ حَلَالٍ»^۱.

از آنچه گفتیم روشن شد جمله بالا مفهوم پیچیده و ناشناخته ای ندارد که جمعی از شارحان نهج البلاغه درباره آن به بحث پرداخته و احتمالات بعید و ضعیفی داده اند.

سپس به مشکلات دیگر آن جامعه فاسد که مردم باید به حکم اجبار در انتظار آن باشند، پرداخته می فرماید: «این امر هنگامی رخ می دهد که مست می شوید بی آنکه شراب خورده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید و سوگند یاد می کنید بی آنکه مجبور باشید و دروغ می گوئید در حالی که ناچار نیستند»؛ (ذَلِكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النُّعْمَةِ وَ النَّعِيمِ، وَ تَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ، وَ تَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ).

این بلاهای سه گانه در هر جامعه ای باشد آن را به ویرانی می کشد، ثروتمندان، مست ثروت شوند و خدا و خلق او را به فراموشی بسپارند که مستی نعمت از مستی شراب خطرناک تر است. مستی شراب ممکن است با گذشتن یک شب پایان یابد ولی مستی نعمت ممکن است یک عمر باقی بماند همچنین قسم خوردن بی جهت، ارزش نام خدا را پایین می آورد و دروغ گفتن بدون اجبار بر پایه های اعتماد را لرزان می سازد و زندگی در چنین جامعه ای بسیار مشکل و طاقت فرساست.

و در پایان این پیشگویی، چنین می فرماید: «و این هنگامی خواهد بود که بلاها شمارا می گزد و مجروح می سازد آن گونه که جهاز نامناسب شتر، پشت او را می آزارد (و مجروح

می‌کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و این امید رهایی چه دور!؛ (ذَاكَ إِذَا عَضَّكُمْ^۱ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ^۲ غَارِبَ^۳ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ، وَ أَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ!).

بسیاری از شارحان معتقدند این جمله از جمله‌های ما قبل جداست و سید رضی - آن‌گونه که معمول اوست - به هنگام گزینش عبارات دلنشین مولا، جمله‌هایی را رها کرده است.

این سخن بعید نیست، زیرا «ذَاكَ» ظاهراً اشاره به نجات و فرجی است که برای اهل ایمان پس از آن همه بلاها حاصل می‌شود و جمله «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَ أَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ» شاهد خوبی بر این معناست که امام می‌فرماید: «امید نجاتی بعد از این همه رنج و سختی وجود دارد».

جمله «الْأَبْيُ وَأُمِّي» نیز نشان می‌دهد که امام با این سخن در انتظار گروهی است که جامعه اسلامی را از شرّ و فساد نجات می‌دهند و به هر حال مناسب‌ترین تفسیر برای مجموع این بحث همان است که در بالا اشاره شد و گفتیم ناظر به حوادث سخت و دردناک آخر الزمان و نجات جامعه بشری از آنها به وسیله ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. در اینجا توجه به دو نکته لازم است: نخست این که چرا امام علیه السلام مشکلات و بلاها را تشبیه به «قُطْب» (جهاز چوبی مخصوص شتر که برای حلّ مشکل کوهان او گذارده می‌شود) کرده است که پشت شتر را می‌آزارد؟ بعید نیست این تشبیه از آن رو باشد که «قُطْب» را برای رهایی از مشکل برآمدگی کوهان شتر می‌گذارند؛ ولی مشکل دیگری

۱. «عَضَّ» از «عَضَّ» بر وزن «خَزَّ» در اصل به معنای گاز گرفتن با دندان است، سپس به کنایه در مورد حوادثی که انسان را ناراحت می‌کند، به کار رفته است.

۲. «قُطْب» جهاز شتر است (چارچوبه کوچکی است کمی بزرگتر از کوهان شتر که روی آن می‌گذارند تا شخصی که بر آن سوار می‌شود کوهان وی را نیاز دارد).

۳. «غَارِب» فاصله میان گردن و کوهان است.

ایجاد می‌شود که پشت و گردن شتر را آزار می‌دهد و گاه مجروح می‌کند. حوادث و بلاهای آن زمان نیز چنین است که هر چاره‌ای برای آن اندیشیده شود، مشکل دیگری دامان مردم را می‌گیرد.

دیگر اینکه امام علیه السلام چگونه می‌فرماید: «امید نجات دور است» در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود امید نجات نزدیک است؟

پاسخ آن است که ظهور آن حضرت مشروط به شرایطی است که اگر آن شرایط تحقق یابد، نزدیک است و اگر تحقق نیابد دور است و به تعبیر دیگر: مؤمنان می‌توانند با فراهم کردن شرایط ظهور؛ یعنی خودسازی و آمادگی کامل و دعا‌های پی در پی، ظهور آن حضرت را از نزدیک سازند و هر گاه این امور ترک شود ظهور به تأخیر خواهد افتاد، بنابراین ظهور از یک نظر نزدیک است و از یک نظر دور و امیدواریم که به لطف پروردگار نزدیک باشد.



نکته

حوادث سخت و دردناک آخر الزمان

در این خطبه و بعضی خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه و روایاتی از پیامبر اکرم و امامان اهل بیت علیهم السلام خبرهایی از آینده تاریک و سختی برای مؤمنان داده شده است. از ویژگی‌های آن زمان، پشت کردن بسیاری از مردم به مسئله حلال و حرام است. آنچه را به دستشان برسد از هر جا و هر کس باشد برای خود حلال می‌شمرند و این آلودگی همه زندگی آنها را می‌آلاید.

ویژگی دیگر که مستی نعمت است سبب می‌شود مبدأ و معاد را به فراموشی بسپارند و همچون مستان شراب، در عالم بی‌خبری به سر ببرند. دور زدن احکام و تکیه بر

بهانه‌های واهی برای انجام هر کار ناروا و تمسک به حیله‌های شرعی یکی دیگر از ویژگی‌های آن زمان است. بدعتها به صورت سنتها و سنتها به صورت بدعتها در می‌آید. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنَّ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی بر مردم فرامی‌رسد که همه رباخوار می‌شوند و اگر کسانی ربا خوار نباشند گرد و غبار ربا بر دامنشان می‌نشیند»^۱.

در حدیث دیگری در وصایای رسول خدا به ابن مسعود آمده است: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که انواع غذاهای لذیذ را می‌خورند و بر مرکبها (ی‌گران قیمت) سوار می‌شوند و مردان، همچون زنان که برای همسر خود، زینت می‌کنند خود را می‌آرایند. زنان، بی‌پرده خارج می‌شوند و مانند سلاطین جبار در اجتماع خودنمایی می‌کنند. این گروه منافقان این امت در آخر الزمان اند - تا آنجاکه می‌فرماید: «يَأْتِيَنَّ مَسْعُودٌ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرِ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ؛ زمانی بر مردم فرامی‌رسد که نگهداری دین همچون نگهداری آتش در کف دست است»^۲. و حوادث دردناک دیگری که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد.

این پیشگوییها در واقع افزون بر اینکه جنبه اعجاز دارد، هشدار است به گروههای وفادار به اسلام که خود را نبازند و بدانند این دوران پایانی دارد که به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا می‌انجامد.



۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۳، ابواب ربا، باب ۱، حدیث ۱۸.

۲. سفینة البحار، ماده «زمان».

بخش دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزِمَةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ، وَلَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذُمُّوا غِيبَ فِعَالِكُمْ. وَلَا تَقْتَحِمُوا مَا أَسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فُورِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ أَمِيطُوا عَنْ سَنَنِهَا، وَ خَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ لَهَا: فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ.
إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَ لَجَهَا.
فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا، وَ أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا.

ترجمه

ای مردم! افسارهای این حیوانات را که بارهای سنگین بر پشت دارند از دست خود رها سازید (اشاره به فتنه‌هاست). هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به خاطر اعمال خود نکوهش خواهید کرد. خود را در آتش فتنه‌ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. راه را برای عبور آن، باز گذارید. به جانم سوگند مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند) هلاک می‌شوند، اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به در می‌برند! مثل من در میان شما همچون چراغ در تاریکی است که هر کس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره می‌برد. ای مردم! بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوشه‌های قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملاً درک کنید.

شرح و تفسیر

دستورهایی برای نجات از فتنه

به دنبال پیشگویی‌هایی که امام علیه السلام از حوادث سخت و دردناک آینده در بخش گذشته

خطبه فرمود، در این بخش به یاران خود دستوراتی می‌دهد که آنها از خطرات این حوادث محفوظ دارد.

نخست می‌فرماید: «ای مردم! افسار این حیوانات (اشاره به فتنه‌هاست) را که بارهای سنگینی بر پشت دارند از دست خودرها سازید؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزِمَةَ^۱ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ).

این جمله کنایه از این است که حوادثی در اطراف شما رخ می‌دهد که بارهای فتنه و فساد را بر دوش دارند، شمارهبری آنها را به عهده نگیرید و به پیشرفت آن کمک نکنید و در واقع دستور قرآن مجید را به آنها یادآور می‌شود که می‌فرماید: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^۲؛ همکاری و کمک به گناه و تجاوز بر دیگران، نکنید».

سپس می‌افزاید: «هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به موجب اعمال خود نکوهش خواهید کرد، خود را در آتش فتنه‌ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. وسط راه را برای عبور آن، باز گذارید؛ (وَ لَا تَصَدَّعُوا^۳ عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذْمُوا غِبَّ^۴ فِعَالِكُمْ. وَ لَا تَقْتَحِمُوا^۵ مَا أَسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فَوْرِ^۶ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ أَمِيطُوا^۷ عَنْ سُنَنِهَا^۸، وَ خَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ^۹ لَهَا).

۱. «ازمّة» جمع «زام» به معنای افسار است.

۲. مانده، آیه ۲.

۳. «تصدّعوا» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن است. سپس به معنای پراکنده شدن و اختلاف یا افشای چیزی آمده است. در این خطبه به همان معنای پراکنده شدن است.

۴. «غِبَّ» آخر و عاقبت چیزی است؛ ولی گاه به معنای یک روز در میان نیز آمده است و در این خطبه یعنی اول.

۵. «تقتحموا» از ریشه «اقتحام» انداختن خود در چیزی بدون مطالعه است.

۶. «فور» و «فوران» به معنای جوشش و جوشیدن است.

۷. «امیطوا» از ریشه «میط» بر وزن «صیت» به معنای دور شدن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنای دور ساختن است.

۸. «سنن» به معنای راه و طریق است و «سُنَن» بر وزن «کهن» جمع «سنت» به معنای روشهاست. ر

این سخن اشاره به آن است که اگر مردم با فتنه‌ها همکاری نکنند و نه تنها وارد فتنه نشوند، بلکه از آن دوری گزینند و راه را برای عبور آن باز بگذارند، ضایعاتش بسیار کمتر است؛ درست مانند سیلاب عظیمی که مردم توانایی برکنترل آن ندارند؛ ولی اگر راه آن را باز گذارند که به دره‌ها و دشت‌ها سرزیر شود ضایعاتش کمتر از آن است که وارد آن شوند و در درون آن فرار گیرند.

آن‌گاه در ادامه به ذکر علت پرداخته، می‌فرماید: «به جانم سوگند! مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند) هلاک می‌شوند؛ اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به در می‌برند»؛ (فَقَدْ لَعْمَرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ).

اشاره به اینکه موج فتنه به قدری قوی است که مؤمنان اگر بخواهند با آن به مقابله برخیزند نابود می‌شوند و غیر آنها که خود را کنار می‌کشند سالم می‌مانند. در چنین مواردی نباید نیروها را بیهوده از دست داد، بلکه باید آنها را حفظ کرد و منتظر فرصت مناسب بود. این همان چیزی است که فلسفه اصلی تقیه را در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی تشکیل می‌دهد، حفظ نیروها و انتظار فرصت.

در پایان خطبه امام علیه السلام اشاره به موقعیت خود می‌کند تا غافلان بیدار شوند و از وجود پرفیض او بهره‌گیرند، می‌فرماید: «مَثَلُ مَنْ دَرَّ مِیَانِ شَمَا هَمَّچُونِ چَرَاغِ دَر تَارِیْکِیِ اسْتِ کِه هَر کَسِ دَر ظَلْمَتِ قَرَارِ گِیَرِدِ از نور آن بهره می‌برد. ای مردم بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوشه‌های قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملاً بفهمید»؛ (إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا. فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا^{۱۰}، وَ أَحْضَرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا).

ط ۹. «قصد السبیل» یعنی وسط راه؛ خواه راه حق باشد یا باطل؛ ولی در بسیاری از موارد بر معنای راه میانه مستقیم حق، اطلاق می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ (نحل، آیه ۹) و در این خطبه به معنای اول است که مطلق میانه راه باشد.

۱۰. «عوا» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای نگاه داشتن و فهمیدن و حفظ کردن است و چون به صیغه امر و فعل مضارع درآید، واو، از آن حذف می‌شود.

آری امام (علیه السلام) هنگامی که حوادث تلخ آینده و ظلمات فتنه‌ها را پیش‌بینی می‌کند راه نجات آن را نیز نشان می‌دهد و می‌فرماید: اگر سخنانی را که من می‌گویم به خوبی بشنوید و حفظ کنید و دقیقاً در آن بیندیشید برای نجات شما از شرّ اشرار و فتنه‌های فتنه‌جویان بسیار مؤثر است.

امام (علیه السلام) در اینجا وجود خود را به چراغی پرنور در میان امواج ظلمت، تشبیه کرده و به مردم دستور می‌دهد به سوی این چراغ بیایند و در حوزه پرتوافشانی آن قرار گیرند. نخست دستور می‌دهند سخنان را بشنوند و نگهداری کنند. سپس فرمان می‌دهد که درباره آن تعمق نمایند و حقیقت آن را درک کنند (و این است تفاوت مفهوم جمله «فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا» با جمله «وَأَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا» که یکی شنیدن و درک کردن و نگهداری نمودن و دیگری دقت کردن و به عمق آن رسیدن را می‌گوید).



نکته

کنار رفتن از برابر امواج فتنه‌ها

گاه فتنه‌هایی در جوامع بشری بروز می‌کند که افراد با ایمان نه قادر بر دفع آن هستند و نه توان تشکیل یک گروه مبارز را دارند و افرادی که مستقیماً در برابر این فتنه‌ها قرار گیرند و خود را به آب و آتش بزنند، سرنوشتی جز شکست و نابودی ندارند.

بهترین راه در چنین شرایطی، کنار رفتن از جلو سیلاب فتنه و در انتظار یافتن فرصت مناسب برای قلع و قمع آن است. بدیهی است اقدامات نسنجیده، نتیجه‌ای جز هدر دادن نیروها و از بین بردن فرصتهای آینده ندارد. فلسفه نهی از قیامها در عصر امامان معصوم نیز همین است و این در واقع شاخه‌ای از شاخه‌های تقیه است؛ تقیه‌ای که فلسفه‌اش حفظ نیروها برای استفاده از فرصت مناسب است.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اینکه شجاع‌ترین فردامت‌و از مبارزان صفاوّل در مقابل دشمنان اسلام بود در خطبه بالا به نکته دقیقی که گفته شد توجه می‌دهد و بر آن تأکید می‌کند.

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْوَصِيَّةِ بِأُمُورٍ

از خطبه‌های امام علیه السلام است که در آن مردم را به امور مهمی توصیه می‌کند

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه السلام به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست همه مردم را به تقوا و پرهیزکاری و اجتناب از معصیت خداوند سفارش می‌کند و نعمتهای الهی را به آنها یادآور می‌شود تا انگیزه‌های باشد بر تقوا و اطاعت.

دیگر اینکه همگان را به یادآوری مرگ و انتقال از دنیا و چگونگی این انتقال سفارش می‌کند، با تعبیراتی تکان دهنده که می‌تواند عامل دیگری بر اطاعت و ترک گناه باشد.

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها منبعی که برای این خطبه غیر از نهج البلاغه ذکر کرده است، کتاب «الاعجاز و الایجاز» ثعالبی است و با توجه به اینکه (او از معاصران سید رضی است و) روایت او تفاوتی با جملات نهج البلاغه دارد، معلوم می‌شود آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۱۱۷) البته محتوای خطبه به گونه‌ای بلند است که صدور آن از غیر امام معصوم بسیار بعید می‌نماید.

در نکته سوم هشدار می‌دهد که روزها و شبها و ساعات عمر به سرعت می‌گذرد، به پا خیزید و خانه آخرت خویش را آباد کنید.

* * *

بخش اوّل

أَوْصِيكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آيَاتِهِ إِلَيْكُمْ، وَنِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَبَلَاءِهِ لَدَيْكُمْ. فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَتَدَارَكَكُمْ بِرَحْمَةٍ! أَعْوَزْتُمْ لَهُ فَسَتَرَ كُمْ، وَتَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ فَأَمْهَلَ كُمْ!

ترجمه

ای مردم شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمتهای معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایشهایش (که سبب ترفیع مقام شما می شود) سفارش می کنم. چه بسیار نعمتهایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیبهای خویش را آشکار کردید و او پوشاند، خود را در معرض مجاز آتش قرار دادید؛ اما او به شما مهلت داد.

شرح و تفسیر

توصیه به تقوا و شکر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه همان گونه که قبلاً اشاره شد همه مخاطبان خود را به تقوا و حمد و سپاس الهی در برابر نعمتها دعوت می کند و می فرماید: «ای مردم شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمتهای معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایشهایش (که سبب ترفیع مقام شما می شود) سفارش می کنم»؛ (أَوْصِيكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آيَاتِهِ إِلَيْكُمْ، وَنِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَبَلَاءِهِ لَدَيْكُمْ).

۱. «بلاء» گاه از ریشه «بلو» (ناقص واوی) و گاه از ریشه «بلی» (ناقص یایی) آمده است. اوّلی ر

لَدَيْكُمْ).

گرچه «آلاء» و «نعماء» در بسیاری از موارد به یک معنا که همان نعمت‌ها است به کار می‌رود؛ ولی بعضی معتقدند که آلاء اشاره به نعمتهای معنوی و نعماء اشاره به نعمتهای مادی است، مخصوصاً هنگامی که این دو واژه در کنار هم قرار گیرند.

واژه «بلاء» گاه به معنای آزمایش و امتحان و گاه به معنای حوادث خیر یا شر می‌آید و در جمله بالا به تناسب جمله‌های قبل از آن به معنای حوادث خیر است. بعضی نیز گفته‌اند: مقصود حوادث دردناکی است که خداوند، انسان را با آن آزمایش می‌کند و سبب ارتقای رتبه و فزونی پاداش او در درگاه خدا می‌شود که از این نظر نعمت محسوب می‌گردد.

به هر حال این سخن امام (علیه السلام) شبیه همان چیزی است که علمای کلام در بحث معرفه‌الله بر آن تکیه دارند و می‌گویند: انگیزه اصلی این بحث همان مسئله شکر منعم است، زیرا انسان خود را غرق نعمتهایی می‌بیند و چون که شکر بخشنده نعمت در فطرت آدمی نهفته است، به فکر بخشنده نعمت می‌افتد، به سراغ او می‌رود تا او را بشناسد و همین امر می‌تواند سبب اطاعت او و ترک عصیان‌ش شود.

سپس امام (علیه السلام) به شرح بعضی از این نعمتها پرداخته، می‌فرماید: «چه بسیار نعمتهایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیبهای خویش را آشکار کردید و او پوشاند، و خود را در معرض مجاز آتش قرار دادید؛ اما او به

ط به معنای آزمایش و امتحان است؛ آزمایشهایی که گاه با وفور نعمت و کامیابها صورت می‌گیرد و گاه با سلب نعمتها و آفات، قرآن مجید می‌فرماید: «﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾؛ ما شما را به وسیله بدیها و خوبیها آزمایش می‌کنیم» (انبیاء، آیه ۳۵).

و دومی در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است. سپس به معنای غم و اندوه و حوادث ناگوار آمده است که انسان را فرسوده می‌کند. این واژه به آزمایش نیز اطلاق شده، زیرا آن هم بر جسم و جان انسان سنگینی دارد.

شما مهلت داد؛ (فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَ تَدَارَكُكُمْ بِرَحْمَةٍ! أَعْوَزْتُمْ^۱ لَهُ فَسَتَرَكُمُ، وَ تَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ^۲ فَأَمْهَلَكُمُ!).

امام علیه السلام در این بخش نخست اشاره به نعمتها و رحمتهایی می‌کند که اختصاص به این امت دارد؛ مانند خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بهترین امت بودن و عدم نزول بلا بر امت، تا هنگامی که پیامبر در میان آنهاست یا مشغول استغفارند. و بعد از آن به مسئله پرده پوشی پروردگار در مقابل پرده‌داری افراد گنهکار، همچنین دادن فرصت کافی برای توبه و بازگشت به سوی خود و عدم تعجیل در مجازات آنها می‌پردازد که هر یک از آنها نعمتی بسیار بزرگ است.



۱. «اعورتتم» از ریشه «عار» به معنای عیب گرفته شده و به هر چیزی که اظهار آن عیب شمرده می‌شود، عورت اطلاق می‌کنند و هنگامی که به باب افعال برود (مانند جمله بالا) به معنای اظهار عیب است.
 ۲. «اخذ» در اصل به معنای گرفتن است و چون برای مجازات کردن قبلاً مجرم را دستگیر می‌کنند این واژه به معنای مجازات نیز به کار می‌رود.

بخش دوم

وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَلِيلِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ. وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَطَمَعَكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ! فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَيَّ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ، فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا. أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ، وَأَشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ أُنْتَقَلُوا. لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ أَنْتِقَالًا، وَلَا فِي حَسَنِ يَسْتَطِيعُونَ أَنْزِيَادًا. أُنِسُوا بِالْأَنْبِيَاءِ فَغَرَّتَهُمْ، وَوَثِقُوا بِهَا فَصَرَ عَنْهُمْ.

ترجمه

شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می‌کنم. چگونه غافل می‌شوید از چیزی که او از شما غافل نمی‌شود؟ چگونه طمع می‌ورزید در کسی (اشاره به فرشته مرگ است) که به شما مهلت نمی‌دهد؟! بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود آنها را می‌بینید که آنها را به سوی قبرهایشان می‌برند بی آنکه اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می‌گذارند بی آن که بخواهند! (چنان از دنیا بیگانه می‌شوند که) گویی هرگز به عمران آن نپرداختند و چنان به آخرت می‌پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است! (آری) از آنجا که وطنشان بود وحشت و دوری می‌کنند و آنجا را که از آن وحشت داشتند وطن می‌گزینند. آنها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جداگشتند، و جایی که به آن منتقل گشتند. (سرای آخرت) را تباه کردند، نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده‌اند کنار روند و نه می‌توانند بر کارهای

نیک خود چیزی بیفزایند، آنها به دنیا انس گرفتند و فریبشان داد و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد!

شرح و تفسیر

بهترین واعظ!

امام در این بخش از خطبه به نکته مهمی اشاره می‌کند که می‌تواند انگیزه نیرومندی برای تقوا که در بخش گذشته آمد، بوده باشد و آن ذکر مرگ است؛ نخست به بیان سفارشی کلی درباره مرگ پرداخته، چنین می‌فرماید: «شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می‌کنم. چگونه غافل می‌شوید از چیزی که او از شما غافل نمی‌شود؟! و چگونه طمع می‌ورزید در کسی که (اشاره به فرشته مرگ است) به شما مهلت نمی‌دهد!»؛ (وَ أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ. وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهَّلُكُمْ!).

آری! هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد انسان از حادثه‌ای که به هر حال در انتظار اوست، غافل بماند و از چیزی که راه‌گریزی ندارد امید واهی فرار ببندد، عاقل کسی است که این واقعیت را بپذیرد که مرگ سرنوشت حتمی همه انسانها، بلکه همه موجودات است و به گفته شاعر که اشاره به قبر خویش می‌کند:

هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است

سپس امام (علیه السلام) به شرح دقیق و تکان دهنده‌ای از لحظات مرگ و حوادث آن در ضمن

۱۲ جمله کوتاه و پرمعنا می‌پردازد:

نخست می‌فرماید: «بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود آنها را می‌بینید که آنها را به سوی قبرهایشان می‌برند بی آنکه اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می‌گذارند بی آن که بخواهند!»؛ (فَكَفَىٰ وَاِعْظَاءً بِمَوْتِي

عَايَتْهُمْ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَ أَنْزَلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ).

آری! آنها بر دوش مردم سوارند و به سوی منزلگاه ابدی خویش پیش می‌روند بی آنکه از خود اختیاری داشته باشند و آنان را در حفرهٔ قبر وارد می‌کنند بی آنکه بخواهد.

سپس با بیان دو وصف دیگر، سرنوشت آنها را روشن تر می‌سازد و می‌فرماید: «چنان از دنیا بیگانه می‌شوند که) گویی هرگز به عمران آن نپرداخته‌اند و (چنان به آخرت می‌پیوندند که گویی همیشه و وطنشان بوده است!)»؛ «فَكَانَهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَ كَانُوا لِآخِرَةِ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا».

اشاره به اینکه همه چیز در یک لحظه تمام می‌شود و به قدری از دنیا فاصله می‌گیرند که گویی هرگز در آن نمی‌زیستند و چنان به آخرت نزدیک می‌شوند که گویی از ازل در آنجا می‌زیستند.

در ادامه می‌افزاید: «از آنجایی که وطنشان بود وحشت و دوری می‌کنند و آنجا را که از آن وحشت داشتند به عنوان وطن بر می‌گزینند»؛ «أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَ أَوْطِنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ».

آری! هنگامی که از کنار قبرستانهای خاموش عبور می‌کردند، از دیدن منظرهٔ قبرستان در وحشت فرو می‌رفتند و روی از آن بر می‌گرداندند، به ویژه اگر هنگام شب عبورشان به قبرستان می‌افتاد؛ ولی اکنون آنجا وطن آنها شده است و اگر آنها را با این حال به خانه و کاشانه‌شان بازگردانند هم مردم از آنها وحشت می‌کنند و هم آنها - اگر درک و شعوری می‌داشتند - از مردم وحشت می‌کردند.

از سوی دیگر مشکل مهم آنها این است که سرای آخرت را آباد نکردند و هر چه نیرو داشتند بر سر عمران سرای دنیا گذاشتند همان‌گونه که امام علیه السلام در ادامهٔ سخن می‌فرماید: «آنها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جداگشتند، و جایی

۱. «عَمَّار» جمع «عامر» از ریشهٔ «عمار» و «عُمران» به معنای آباد کردن گرفته شده و عَمَّار به معنای آبادکنندگان است.

که به آن منتقل گشتند (سرای آخرت) را تباه کردند؛ (وَأَشْتَعَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ أَنْتَقَلُوا).

از آن بدتر که راه جبران بسته است، آن گونه که امام به دنبال این سخن می فرماید: «نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند؛ (لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ أَنْتِقَالًا، وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ أَرْذِيَادًا).

آیا میوه ای که از درخت جدا شد خواه رسیده باشد یا کال، ممکن است به شاخه ها بازگردد و راه خود را ادامه دهد؟ آیا فرزندی که از مادر متولد می شود خواه جنین کامل باشد یا ناقص، امکان دارد به رحم مادر بازگردد و به تکامل خویش ادامه دهد؟ هرگز. آری راهیان دیار آخرت نیز چنین اند، امکان بازگشتی به دنیا ندارند و به همین دلیل، پرونده اعمال آنها برای همیشه بسته می شود؛ نه خطایی را می توانند جبران کنند و نه حسنه ای بر حسنات بیفزایند و بزرگ ترین مصیبت برای دنیاپرستان گنهکار و آلوده همین مصیبت است و گرنه مردن اگر توأم با اعمال صالح باشد نه تنها مصیبت نیست، بلکه سعادت است و رحمت؛ شکستن قفس و آزاد شدن مرغ روح انسان و پرواز آن در فضای عالم بالا. به همین دلیل مولای متقیان علی علیه السلام هنگامی که ضربه اشقی الاولین و آخرین، عبدالرحمن بن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد، فرمود: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكُعْبَةِ؛ به خدای کعبه رستگار شدم».

در جمله آخر این فقره به بیان دلیل این ناکامی و تیره روزی می پردازد، می فرماید: (اینها به موجب آن بود که) «آنها به دنیا انس گرفتند و فریبشان داد و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد» (أَنْسُوا بِالدُّنْيَا فَغَرَّتْهُمْ، وَ وَتَّقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ^۱).

آری اعتماد بر دنیا همچون اعتماد بر سراب است که انسان را در بیابان سوزانی به

۱. «صرعت» از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای بر خاک افکندن گرفته شده است.

دنبال خود می‌کشد و تشنه‌تر می‌کند و سرانجام امید او را به یأس مبدل می‌سازد و یا همچون اعتماد بر دیواری شکسته است که به زودی فرو می‌ریزد و انسان زیر آوار آن می‌ماند.



نکته

مرگ را فراموش نکنید

نه تنها امیرمؤمنان که همه معلمان اخلاق و هادیان راه نجات، و از همه بالاتر قرآن مجید برای بیدار کردن خفتگان بر مسئله مرگ و پایان زندگی تکیه می‌کنند و بارها یادآور می‌شوند که این زندگی جاودان نیست و به سرعت زوال می‌یابد؛ کودکان دیروز جوانان امروز و جوانان امروز پیران فردا هستند و پیران فردا همچون برگ خزان با تندباد اجل فرو می‌ریزند و به صفوف گذشتگان می‌پیوندند.

توجه به این حقیقت راستی عبرت‌انگیز و بیدارگر است؛ بسیاری از مردم در عمل آن چنان هستند که گویی زندگی جاوید دارند، حال آنکه به حیات خود تا یک ساعت دیگر اطمینان ندارند. توجه به این نکته کافی است که انسان را از مرکب غرور پیاده کند و چشمان او را بر حقایق بگشاید و راه را به انسان نشان دهد.

یاد مرگ و پایان زندگی هنگامی اثر بخش‌تر می‌شود که انسان در حوادثی که هنگام مردن رخ می‌دهد کاملاً دقت ورزد و اموری را که مولای ما امیرمؤمنان در خطبه بالا انگشت بر آن نهاده بررسی کند، جدا شدن از عزیزان، فاصله گرفتن از ثروتها، کاخها و مقامها، بیگانه شدن از همه دوستان و فرود آمدن در وادی خاموشان و پنهان شدن زیر توده‌های خاک تیره و از همه مهم‌تر بسته شدن پرونده زندگی و عدم امکان جبران خطاهای گذشته، همه اینها به راستی بهترین واعظ و اندرزگوست.

به همین دلیل در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ أَكْيَسَ الْمُؤْمِنِينَ، أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ با هوش ترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مرگ باشد و بیش از همه آماده آن باشد».^۱

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «هَلْ يَخْشُرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ؛ آیا احدی از غیر شهیدان با شهدا محشور می شود؟» فرمود: «نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً؛ آری کسی که در شبانه روز، بیست بار به یاد مرگ بیفتد (و خود را با اعمال صالح و توبه از گناه آماده سازد)».^۲

این بحث را با حدیث عبرت انگیز دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام پایان می دهیم که می فرماید: «انسان هنگامی که در آخرین روز دنیا و نخستین روز آخرت قرار گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند؛ نخست به اموالش می نگرد و می گوید: به خدا قسم من در جمع آوری تو حریص و بخیل بودم، حال بگو: سهم من نزد تو چیست؟ می گوید: فقط به اندازه کفنت از من بگیر و با خود ببر! سپس رو به فرزندان می کند و می گوید: من شما را دوست می داشتم و از هر جهت شما را حمایت می کردم. بهره من نزد شما چیست؟ می گویند: همین اندازه که ما تو را به سوی قبر می بریم و در زیر خاکها پنهان می سازیم! سپس متوجه عملش می شود و به آن می گوید: به خدا سوگند! من نسبت به تو (اعمال) بی رغبت بودم و تو بر من سنگین بودی، اکنون من چه بهره ای نزد تو دارم! می گوید: من در قبر و قیامت با توام».^{۳ و ۴}

* * *

۱. بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۶۷.

۲. محجة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۰.

۳. الکافی، جلد ۳، صفحه ۲۳۱، حدیث ۱.

۴. در جلد سوم این کتاب (پیام امام امیرالمؤمنین)، صفحه ۴۳۱ به بعد و در جلد چهارم، صفحه ۵۸۳ به بعد توضیحات بیشتری را در این زمینه می خوانید.

بخش سوّم

فَسَابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَىٰ مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَ الَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا، وَ دُعِيْتُمْ إِلَيْهَا. وَ اسْتَتِمُوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَىٰ طَاعَتِهِ، وَ الْمَجَانِبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّ عَدَاً مِنْ الْيَوْمِ قَرِيبٌ. مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ، وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمْرِ!

ترجمه

شما - خدایتان رحمت کند - به سوی منازلی که مأمور عمران آنها هستید و به آن ترغیب و دعوت شده‌اید، بشتابید. نعمتهای خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید، زیرا فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می‌گذرد و روزها در ماه و ماهها در سال و سالها در عمر!

شرح و تفسیر

راه نجات

امام علیه السلام در ادامه بخش پیشین خطبه که از مرگ و پایان زندگی و انتقال سریع به جهان آخرت و تأسّف از کوتاهی‌ها و تقصیرها سخن می‌گفت، در این بخش پایانی خطبه راه نجات را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «(اکنون که چنین است) شما - خدایتان رحمت کند - به سوی منازلی که مأمور عمران آنها هستید و به آن ترغیب و دعوت شده‌اید، بشتابید»؛ (فَسَابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَىٰ مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَ الَّتِي

رَغِبْتُمْ فِيهَا، وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهَا).

به یقین منظور از منازل، منازل آخرت است که هم در آیات و روایات، دستور به عمران و آباد ساختن آن داده شده و هم ترغیب و دعوت به سوی آن شده است، چنان که قرآن مجید می‌گوید: «﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که به وسعت آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است».^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می‌کند و هر کس را بخواهد و شایسته و لایق ببیند به راه راست هدایت می‌نماید».^۲ در سوره بقره می‌فرماید: «﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ﴾؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش طبق فرمان خود می‌کند».^۳

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به یکی دیگر از برنامه‌های راه نجات اشاره کرده، می‌فرماید: «نعمت‌های خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید»؛ «وَأَسْتَمُوا نِعْمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَىٰ طَاعَتِهِ، وَ الْمُجَانِبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ». این سخن می‌تواند اشاره به تکمیل نعمت‌های مادی دنیا باشد و یا تکمیل این نعمتها با افزودن نعمتهای گرانبهای پروردگار در قیامت، زیرا صبر بر طاعت و دوری از معصیت به مقتضای «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۴ سبب فزونی نعمتهای مادی و معنوی، دنیوی و اخروی است و می‌دانیم شکر حقیقی آن است که انسان نعمتهای خدا را در مسیر طاعت به کار گیرد و هرگز از آنها در جهت نافرمانی گناه، بهره نبرد.

۱. آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲. یونس، آیه ۲۵.

۳. بقره، آیه ۲۲۱.

۴. ابراهیم، آیه ۷.

در حدیثی از حضرت (علیؑ) می‌خوانیم: «أَقَلُّ مَا يَلْزِمُكُمْ اللَّهُ أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمَتِهِ عَلَيَّ مَغَاصِبِهِ؛ کمترین چیزی که برای خدا بر شما لازم است این است که از نعمت‌های او برای انجام گناه کمک نگیرید.»^۱

در پایان به صورت ذکر دلیل برای آنچه قبلاً گفته شد، چنین می‌فرماید: «زیرا فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می‌گذرد و روزها در ماه و ماه‌ها در سال و سال‌ها در عمر؛» (فَإِنَّ عَدَاً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ. مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ، وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمْرِ!)^۲.

منظور از «غد» در عبارت بالا یا روز مرگ است، چنان‌که شاعر می‌گوید:

عَلَى الْمَوْتِ إِعْدَادُ النَّفُوسِ وَ لَا أَرَى

بَعِيداً غَدًا مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ غَدٍ

«من مرگ را سبب آمادگی نفوس انسان می‌بینم و فردای مرگ را دور نمی‌بینم چه

نزدیک است امروز به فردا»

یا اینکه منظور فردای قیامت است، آن‌گونه که در خطبه ۲۸ آمده است: «أَلَا وَ إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَ غَدًا السَّبَاقُ؛ بدانید امروز روز تمرین است و فردای قیامت روز مسابقه.»

ولی با توجه به اینکه بخش مهمی از این خطبه دربارهٔ مرگ و پایان زندگی و بسته شدن پروندهٔ اعمال، سخن می‌گوید در اینجا مناسب همان معنای اول است و جمله‌های ذیل که دربارهٔ سرعت گذشت روزها و ماهها و سالها و عمر سخن می‌گوید، شاهد دیگری

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۳۰.

۲. «عُمُر»، بر وزن «دهل» و «عمر» بر وزن «ظهر» هر دو به یک معناست؛ یعنی مدت زندگی است و بعضی گفته‌اند: «عمر» به چهل سال اول گفته می‌شود و «عُمُر» به تمام عمر یا قسمت دوم آن اطلاق می‌گردد.

بر این معناست.

جالب اینکه امام برای نشان دادن شتاب گذشت عمر از اجزای کوچک آن آغاز کرده؛ نخست عبور سریع ساعتها در روز را بیان دارد. می‌رود، سپس گذشت روزها در ماه و ماهها در سال و سالها در عمر، تا این گذشت سریع کاملاً مفهوم گردد و راستی چنین است. بسیاری از پیران در برابر این سؤال که عمرتان چگونه گذشت؟ می‌گویند: به سرعت برق و با یک چشم بر هم زدن، گویی دیروز بود که با کودکان در کوچه‌ها بازی می‌کردیم و با جوانان می‌گفتیم و می‌خندیدیم، ناگهان در آینه دیدیم برف پیری بر سر و صورت ما نشسته است، اندام سست شده و تاب و توان از اعضا رفته، قامت خمیده و نفسها به شماره افتاده است.

مجموع این خطبه مخصوصاً بخش آخر آن هشدار بسیار مؤثری است برای بیدار کردن عقلهای خفته. ابن ابی‌الحدید در یکی از سخنان خود در پایان این خطبه چنین می‌گوید: «كَلَامٌ شَرِيفٌ وَجِيزٌ بِالْعُ فِي مَعْنَاهُ وَ الْفَصْلُ كُلُّهُ نَادِرٌ لَا نَظِيرَ لَهُ؛ این سخن پر ارزش فشرده گویایی است و همه این فصل کم‌نظیر، بلکه بی‌مانند است».^۱



۱. شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۱۰۰.

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْإِيمَانِ وَوُجُوبِ الْهَجْرَةِ

از کلمات امام علیه السلام است که دربارهٔ اقسام ایمان و وجوب هجرت، سخن می‌گوید.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که در عین کوتاهی، بسیار پرمحتوا و مشتمل بر چهار بخش است: در بخش اول، امام علیه السلام دربارهٔ اقسام ایمان (ایمان پایدار و ناپایدار) سخن می‌گوید و در بخش دوم از حقیقت مفهوم مهاجرت در اسلام پرده بر می‌دارد و آن را برنامه‌ای دائم و مستمر معرفی می‌نماید و در بخش سوم به مشکل بودن فهم برخی از احادیث معصومین یا عدم

۱. سند خطبه:

این خطبه را افزون بر سید رضی، جمعی از بزرگانی که قبل از او می‌زیسته‌اند یا بعد از او دیده به جهان گشوده‌اند در کتب خود، نقل کرده‌اند. مرحوم محمد بن حسن صفار متوفای سال ۲۹۰ هجری در کتاب بصائر الدرجات و مرحوم صدوق متوفای سال ۳۸۱ هجری در کتاب عیون الاخبار و کتاب خصال، در هر کدام قسمتی از خطبه را آورده است و همچنین در غررالحکم آمدی متوفای ۵۵۰ هجری و ثعالبی در کتاب الایجاز و الاعجاز آن را با مختصر تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه

قدرت بر تحمل مفهوم آن اشاره می‌کند و سرانجام در بخش چهارم به گستردگی دانش خود اشاره می‌فرماید و از مردم دعوت می‌کند که هر چه می‌خواهند از وی بپرسند، پیش از آن که حضرتش را از دست بدهند.



بخش اول

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي
بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقَفُوهُ
حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ.

ترجمه

بعضی از ایمانها ثابت و استوار در دلهاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی است در میان قلبها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم، هر گاه خواستید از کسی بی‌زاری جوید مهلت دهید تا زمان مرگش فرارسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل پیدا کرد) زمان بی‌زاری جستن است.

شرح و تفسیر

ایمان‌های پایدار و ناپایدار

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، اشاره به اقسام ایمانهای ثابت و غیر ثابت می‌کند و می‌فرماید: «بعضی از ایمانها ثابت و استوار در دلهاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی در میان قلبها و سینه‌ها تا سرآمدی معلوم است»؛ (فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ).

تقسیم ایمان به ثابت و مستقر و متزلزل و ناپایدار و به بیان دیگر عاریتی، چیزی است که در احادیث اسلامی به آن اشاره شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»^۱ این چنین می‌خوانیم: «فَالْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الثَّابِتُ وَالْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ؛ مستقر به معنای ایمان ثابت است و مستودع ایمان عاریتی است».^۲

در حدیث دیگری از امام ابوالحسن در تفسیر همان آیه آمده است: «مَا كَانَ مِنَ الْإِيمَانِ الْمُسْتَقَرُّ فَمُسْتَقَرٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَبْدًا وَ مَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا سَلْبَهُ اللَّهُ قَبْلَ الْمَمَاتِ؛ ایمانی که مستقر باشد تا ابد ادامه خواهد یافت و اما ایمان عاریتی، خداوند آن را قبل از ممات می‌گیرد».^۳

گرچه در تفسیر آیه فوق نظرات مختلفی داده شده است، از جمله این که منظور از مستقر آنهایی هستند که از قرارگاه رحم به دنیاگام نهاندند و مستودع آنهایی هستند که هنوز در رحم مادرانند؛ ولی مانعی ندارد که یک آیه دارای چند تفسیر باشد.

به هر حال اگر انسان دارای نفس مطمئنه شود و ایمان در اعماقش نفوذ کند، ایمان او مستقر است و با دگرگونی‌ها شرایط و تهدیدها و تطمیع‌ها متزلزل نمی‌شود؛ ولی اگر راسخ نباشد، زوال آن در برابر زور و زور کاملاً ممکن است.

عوامل تزلزل ایمان متعدد است؛ عدم آگاهی از دلایل محکم و هواپرستیها و ضعف نفس و آلودگی به گناهان بزرگ. هر یک از اینها اموری هستند که ممکن است در پایان عمر ایمان انسان را متزلزل سازند و سرانجام آدمی بی‌ایمان از دنیا برود.

تعبیر به (عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ) کنایه از این است که ایمان هنوز در قلب و روح آدمی نفوذ نکرده و به همین دلیل استقرار نیافته است. درست مانند انسانی که به کنار دیوار خانه‌ای می‌رسد و وارد آن نمی‌شود. به یقین چنین شخصی استقراری ندارد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن مردم را از بیزاری جستن از افراد پیش از پایان

۱. انعام، آیه ۹۸.

۲. میزان الحکمة، جلد ۱، صفحه ۲۶۵، حدیث ۱۳۵۰.

۳. تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۷۵۱، حدیث ۲۰۷.

عمرشان بر حذر می‌دارد؛ زیرا سرنوشت انسان‌ها در پایان عمرشان روشن می‌شود. حضرت می‌فرماید: «هرگاه خواستید از کسی بیزاری بجوید مهلت دهید تا زمان مرگش فرارسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل ایمان یافت آن زمان) بیزاری جستن است»؛ (فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّىٰ يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ).

به این ترتیب درباره هیچ‌کس حکم قطعی نمی‌توان کرد؛ نه افراد با ایمان و نه افراد بی‌ایمان، زیرا ممکن است در پایان راه بر اثر عوامل مختلفی برگردد و اگر حکمی بشود حکم موقت و مرحله‌ای است.

* * *

نکته‌ها

عوامل پایداری ایمان

در بخش نخستین این خطبه که در بالا آمد، امام علیه السلام اشاره‌ای بر معنا بر تقسیم ایمان به دو قسم پایدار و ناپایدار فرمود. اکنون سؤال در این است که چه اموری سبب ثبات یا تزلزل ایمان می‌شود؟

پاسخ این سؤال اجمالاً معلوم است، زیرا گناهان سنگین و بی‌توجهی به وظایف شرعی، به یقین از اسباب تزلزل ایمان و سوء خاتمه است؛ ولی در آیات و روایات روی موارد خاصی تکیه شده است، از جمله:

همنشینی با بدان و منافقان؛ در آیه ۲۸ و ۲۹ سوره فرقان می‌خوانیم که بعضی از دوزخیان در قیامت از داشتن دوستان بد اظهار تأسف می‌کنند و می‌گویند: «يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا حَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي *»؛ ای وای بر من کاش فلان کس را دوست خود انتخاب نکرده بودم، او مرا از ذکر حق گمراه ساخت بعد از آن که یاد حق به سراغ من آمده بود».

در آیه ۵۶ و ۵۷ سوره صافات از قول بعضی از بهشتیان می خوانیم که از فراز بهشت نگاهی به دوزخ می افکند و به دوست گمراه دوزخیش می گوید: «تَاللَّهِ إِن كِدَّتْ لَتُرْدِينَ * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ»؛ به خدا سوگند! نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و اگر نعمت پروردگارم نبود من نیز از احضارشدگان در دوزخ بودم».

در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند چه چیز ایمان را در انسان ثابت و راسخ می کند؟ در پاسخ فرمود: «الَّذِي يَتَّبِعُهُ فِيهِ الْوَرَعُ، وَ الَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ ورع و تقوا ایمان را در انسان تثبیت می کند و طمع آن را بیرون می سازد».^۱
در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَاتَّبَتْ لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ؛ کسی که رفتارش با گفتارش هماهنگ است به نجات او گواهی ده، و آن کس که موافق نیست ایمانش عاریتی است (و بر باد می رود)».^۲

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز به «کمیل» راه پایدار بودن را نشان داد و فرمود: «يَا كَمِيلُ! إِنَّمَا تَسْتَحِقُّ أَنْ تَكُونَ مُسْتَقْرراً إِذَا لَزِمْتَ الْجَادَّةَ الْوَاضِحَةَ الَّتِي لَا تُخْرِجُكَ إِلَى عَوْجٍ وَ لَا تَزِيلُكَ عَنْ مَنْهَجٍ مَا حَمَلْنَاكَ عَلَيْهِ وَ هَدَيْنَاكَ إِلَيْهِ؛ ای کمیل! تنها در صورتی مستحق ثبات ایمان هستی که از جاده روشن که تو را به کژی نمی برد حرکت کنی و از روشی که به تو آموخته ایم و به سوی آن هدایت شده ای، جدا نشوی».^۳

البته عوامل ثبات و تزلزل ایمان منحصر به آنچه گفته شد نیست؛ ولی بخش مهمی را می توان در عوامل فوق جستجو کرد.

* * *

۱. میزان الحکمة، جلد ۱، حدیث ۱۳۵۹.

۲. الکافی، جلد ۲، صفحه ۴۲۰.

۳. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۲.

بخش دوم

وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا الْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَ مُعْلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَىٰ أَحَدٍ بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْإِسْتِضْعَافِ عَلَىٰ مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاها قَلْبُهُ.

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ، وَ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورُ أَمِينَةٍ، وَ أَحْلَامُ رَزِينَةٍ.

أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا، وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

ترجمه

هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است! خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می‌کنند؛ خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد. (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند در برابر دشمن قوی شوند) و نام هجرت بر کسی اطلاق نمی‌شود مگر اینکه حجت خدا را بر روی زمین بشناسد. آنها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی‌شود. (بدانید) شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی‌شود و احادیث ما

را جز سینه‌ها و افکار امین و عقلهای وزین درک نمی‌کنند.

ای مردم! از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید، زیرا من به راههای آسمان از راههای زمین آشناترم! (آری بپرسید) پیش از آنکه فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگد مال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را بر باید.

شرح و تفسیر

هر چه می‌خواهید بپرسید

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست تفسیر روشنی از مسئله هجرت دارد. می‌دانیم در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه، نشانه ایمان، هجرت بود؛ یعنی کسانی که در مناطق دیگر از جمله مکه ایمان پیدا می‌کردند باید به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشتابند؛ هم تعالیم اسلام را فراگیرند و هم جمعیت مؤمنان را با حضور خود تقویت کنند؛ ولی بعد از سیطره اسلام بر جزیره العرب، هجرت ظاهراً مفهوم خود را از دست داد. دیگر لزومی نداشت کسانی که در مناطق دیگر ایمان پیدا کرده‌اند به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشتابند؛ ولی هجرت به مفهوم دیگری که در واقع روح همان هجرت نخستین است، پایدار ماند.

امام (علیه السلام) اشاره به این معنای هجرت می‌کند و می‌فرماید: «هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است. خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می‌کنند؛ خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند از این طریق در مقابل دشمن قوی شوند)؛»
(وَأَلْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا الْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرٍّ^۱)

۱. «مستسر» از ریشه «سر» گرفته شده و به معنای کسی است که در پی اخفا کردن چیزی است.

الْأُمَّةَ وَ مُعَلِّنَهَا) ۱

«امّة» (به کسر همزه) در عبارت بالا به معنای حالت است و در اینجا به ایمان اشاره دارد؛ یعنی کسی که ایمان خود را پنهان سازد؛ ولی بعضی امّة (باضم همزه) خوانده‌اند که بر طبق آن معنا جمله این می‌شود: آن افرادی از امت اسلامی که ایمان خود را پنهان سازند و آن افرادی که ایمان خود را آشکار نمایند.

سپس امام علیه السلام بعد از این بیان اجمالی به شرح معنای هجرت در کلامی شفاف می‌پردازد و می‌فرماید: «نام هجرت بر کسی اطلاق نمی‌شود مگر اینکه حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. آنها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند، (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی‌شود؛» (لَا يَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْأِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ) ۲.

عصاره کلام امام علیه السلام این است که هجرت در هر زمان و هر مکانی همچون عصر پیامبر صلی الله علیه و آله باقی و برقرار است؛ اما نه به این معنا که اهل ایمان از جایی به جای دیگر بروند، بلکه به این معنا که حجت خدا را یعنی جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و به تعبیر روایت معروف نبوی، امام زمان خود را بشناسند و به او ایمان آورند؛ خواه این امر از طریق هجرت مکانی صورت گیرد یا بدون آن، حاصل شود. کسی که امام زمان خود را بشناسد

۱. مطابق آنچه در بالا آمد «ما» در جمله «ما کان لله...» نافیه است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه «ما» را زمانیه به معنای «مادام» دانسته‌اند و گفته‌اند مفهوم جمله این است: تا زمانی که خداوند نیاز به ایمان مردم دارد، هجرت باقی و برقرار است و نیاز در اینجا به معنای طلب و ناظر به همان اوامر و نواهی خداوند خطاب به مردم است؛ ولی معنای اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۲. توجه داشته باشید که در بعضی نسخ صبحی صالح «الا» حذف شده ولی در نسخه تصحیح شده موجود است و جمله بدون «الا» معنای درستی ندارد.

مهاجر واقعی است، زیرا هدف از هجرت که شناخت حجت خدا در زمین است برای او حاصل شده و کسانی که چنین نباشند مستضعف‌اند که گاه معذورند و گاه غیر معذور. آنها که راه برای شناخت نداشته باشند جزء گروه اول‌اند (یعنی معذورند) و آنها که راه برای شناخت داشته باشند و عمل نکنند جزو گروه دوم‌اند (یعنی غیر معذورند).

«مستضعف» در قرآن و روایات اسلامی به دو معنا اطلاق شده: کسانی که از نظر زندگی مادی در فشارند؛ مانند آنچه در آیه پنج سوره قصص آمده، می‌فرماید: «﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛ ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». این آیه اشاره‌ای به داستان بنی‌اسرائیل و فرعونیان است و اصل کلی را در باب مستضعفان بیان دارد.

دوم کسانی که از نظر دینی در فشار واقع شده‌اند و قادر بر هجرت از محل زندگی خود نیستند؛ قرآن مجید درباره آنها می‌گوید: «﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾^۱. این آیه ناظر به مسلمانان مکه است که توانایی هجرت نداشتند و مشرکان به آنها اجازه نمی‌دادند مراسم دینی خود را آزادانه انجام دهند. قرآن مسلمانان مدینه را تشویق به نجات آنها از چنگال مشرکان می‌کند و نام مستضعف بر آنها می‌نهد.

گاه این واژه در روایات معنای سومی نیز دارد و آن کسی است که توانایی بر تحقیق از حق و شناخت آن را ندارد؛ خواه بر اثر ضعف فکری باشد یا عدم دسترسی به منابع تحقیق. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که از آن حضرت درباره مستضعف سؤال کردند، فرمود: «هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى

الایمان، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ؛ مستضعف کسی است که راهی بر شناخت کفر و ایمان ندارد؛ نه می تواند ایمان را اختیار کند و نه می تواند کفر را بپذیرد.^۱
منظور امام علیه السلام در خطبه بالا همین معنای سوم است.

در باره حقیقت مهاجرت در بخش نکات، شرح بیشتری خواهیم داد.

سپس امام نکته دوم را بیان می فرماید: «شناخت موقعیت ماکاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی شود و احادیث ما را جز سینه ها و افکار امین و عقل های وزین درک نمی کنند»؛ (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ^۲، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَلَا يَعِي^۳ حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَأَخْلَامٌ رَزِينَةٌ^۴).

نظیر این تعبیر امام در احادیث دیگر نیز از امامان معصوم رسیده است و ممکن است اشاره به روایات دقیق و عمیق توحیدی مربوط به صفات جمال و جلال خدا و مقامات پیامبر و ائمه معصومان علیهم السلام و نفوذ آنها در جهان تکوین به اذن خدا و شفاعت گسترده آنان از خاطیان امت و آگاهی آنها بر غیب و حوادث آینده به تعلیم الهی بوده باشد که همه کس توان تحمل آنها را ندارد، زیرا بسیاری از ناآگاهان صفات خدا را همچون صفات مخلوقات می پندارند و پیامبر امام معصوم را در حد انسانی معمولی. بدیهی است این گونه افراد تحمل پذیرش آن احادیث را ندارند، همان گونه که در بعضی از خطبه های نهج البلاغه آمده است وقتی امیر مؤمنان علیه السلام بخشی از اخبار غیبی را بیان فرمود،

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۴۰۴، باب المستضعف، حدیث ۱.

۲. «مستضعب» از ریشه «صعب» به معنای مشکل شمردن و دشوار دانستن چیزی است و آمدن این دو واژه (صعب و مستضعب) پشت سر یکدیگر برای تأکید است.

۳. «یعی» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای فهمیدن و حفظ کردن است.

۴. «رزینه» از «رزان» به معنای وقار گرفته شده و رزین به شخص باوقار و متین و سنگین و آرام گفته می شود.

افراد ضعیف و نادانی که توان پذیرش آن را نداشتند حضرت را (نَعُوذُ بِاللَّهِ) به دروغ گفتن متهم کردند.

نمونه‌ای از این مقامات در قسمت آخر همین خطبه آمده است که به یقین همه توان درک و تحمل آن را ندارند.

رابطه این بخش خطبه با آنچه امام (علیه السلام) درباره مسئله هجرت بیان فرمود این است که مهاجران برای معرفت امام زمان خود باید سینه‌های وسیع و روحی گسترده و فکری پرمایه داشته باشند تا بتوانند از این چشمه‌های پر فیض الهی بهره کافی ببرند.

سپس در سومین و آخرین نکته، خطاب به عموم مردم می‌فرماید: «ای مردم از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید، زیرا من به راههای آسمان از راههای زمین آشناترم (آری پیوسید) پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگد مال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را برباید؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي، فَلَأَنَّا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا،^۲ وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ^۳ قَوْمِهَا).

این سخن از همان احادیث صعب و مستصعب است که ناآگاهان به مقامات معصومین آن را بر نمی‌تابند؛ ولی بارها علی (علیه السلام) آن را فرموده و به هر سؤالی از هر کس پاسخ داده است.

۱. «تشعر» از «شغور» بر وزن «شعور»، معانی مختلفی دارد از جمله معنای هجوم است که مناسب با جمله بالاست و نیز از معانی آن بلند کردن و بالا بردن است و بالا بردن پا به معنای شروع حرکت است؛ یعنی پیش از حرکت فتنه.

۲. «خطام» به معنای «زمام» و دهنه شتر و مانند آن است و جمله «تَطَأُ فِي خِطَامِهَا» کنایه از این است که آن فتنه همچون شتر افسار گسیخته همه جا لگدمال می‌کند.

۳. «احلام» جمع «حُلْم» بر وزن «نهم» به معنای عقل است و گاه به معنای خواب و رؤیا نیز آمده است و در اینجا مراد، معنای اول است.

جالب اینکه این سخن تنها در منابع شیعه نیامده است؛ دانشمندان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند؛ یحیی بن سعید بن مسیب مطابق نقل «الاستیعاب» می‌گوید: «مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ؛ از مردم جمله «هر چه را می‌خواهد از من بپرسید» بر زبان جاری نکرد جز علی بن ابی‌طالب».^۱

در همان کتاب از ابوالطفیل نقل می‌کند که من، علی عليه السلام را دیدم خطبه می‌خواند و می‌گفت: «سَلُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ؛ وَ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَلْبَلِيلِ نَزَلَتْ أَمْ يَنْهَارٍ أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ؛ هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند از چیزی سؤال نمی‌کنید مگر اینکه پاسخ آن را به شما می‌گویم، از قرآن از من بپرسید به خدا قسم من می‌دانم کدام آیه در شب نازل شد و کدام در روز و کدام در دشت و کدام در کوه».^۲

در حدیثی از عبدالله بن عباس در همان کتاب استیعاب آمده است که می‌گوید: «وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شَارَكَكُمْ فِي الْعَشْرِ الْعَاشِرِ؛ به خدا سوگند علی بن ابی‌طالب عليه السلام از نه دهم علوم و دانشها (به لطف پروردگار) بهره‌مند است و به خدا سوگند در یک دهم باقی مانده (که در اختیار مردم است) شریک است».^۳

این سخن را با حدیث دیگری پایان می‌دهیم. محمد بن یوسف بلخی شافعی در کتاب خود چنین آورده است:

«از علی عليه السلام روایت شده است که روزی در مجلسی عمومی فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقِدُونِي...؛ از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید»، از من درباره آسمانها

۱. استیعاب، جلد ۲، صفحه ۵۰.

۲. همان، صفحه ۵۲.

۳. همان، صفحه ۵۰.

سؤال کنید که به همه بخشهای آن آشنا هستم. مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: ای پسر ابوطالب اکنون که چنین ادعایی کردی بگو ببینم در این ساعت جبرئیل کجاست؟ امام علیه السلام مقدار کمی سکوت کرد و در فکر فرو رفت سپس سر برداشت و فرمود: من همه آسمانهای هفتگانه را جستجو کردم و جبرئیل را نیافتم و تصور می‌کنم تو جبرئیل باشی. سؤال کننده گفت: آفرین آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، پروردگارت به تو بر فرشتگان مباحثات می‌کند. این سخن را گفت و سپس از نظر حاضران پنهان شد.^۱

در ضمن آگاه‌تر بودن حضرت به طرق آسمانها به جهت اهمیتی است که آسمانها نسبت به زمین دارند.



نکته

نقش هجرت در اسلام

می‌دانیم تاریخ اسلام بر اساس هجرت نوشته شده است؛ یعنی مسلمانان مبدأ تاریخ خود را میلاد پیامبر اکرم گرفته‌اند و نه بعثت او، بلکه مبدأ را سال هجرت قرار داده‌اند و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین فصل زندگی مسلمانان هجرت است و در واقع هجرت بود که صفحه جدیدی در تاریخ اسلام گشود و سرآغاز حکومت اسلامی و پیشرفت مسلمانان در همه زمینه‌ها شد.

محیط مکه علی‌رغم تبلیغات سیزده ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آمادگی برای پذیرش اسلام به طور کامل را نداشت، زیرا سران زورمند قریش سعی داشتند هر حرکتی را که بر ضد خود می‌دیدند در نطفه خفه کنند؛ آنها بت پرستی را حافظ منافع کثیف خود و توحید را مزاحم می‌دانستند؛ ولی پیامبر اکرم گروهی از جوانان پاکدل را در این مدت،

۱. احقاق الحق، جلد ۷، صفحه ۶۲۱. همین روایت با کمی تفاوت در بحار الانوار (از کتاب فضایل شاذان بن جبرئیل) جلد ۳۹، صفحه ۱۰۸، حدیث ۱۳ نقل شده است.

آهسته آهسته تربیت کرد و قبل از آنکه که خود به مدینه هجرت کند آنها را به مدینه فرستاد. جمعی از پاکدلان مدینه به آنها پیوستند و با یکدیگر هم پیمان شدند و در چنین شرایطی پیامبر به مدینه آمد و مورد استقبال واقع شد و آزادانه به نشر اسلام پرداخت و نخستین مسجد به زودی ساخته شد.

حرکت هجرت به عنوان فریضه‌ای الهی همچنان ادامه یافت؛ یعنی هر کس در هر کجا از جزیره العرب مسلمان می‌شد می‌بایست به مدینه نزد پیامبر بشتابد و جمعیت مسلمانان را تقویت کند و آنها که مهاجرت نمی‌کردند طبق صریح آیه مشمول ولایت اسلامی نبودند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا»^۱.

سرانجام هنگام فتح مکه که اسلام سایه خود را بر همه منطقه گسترانید موضوع هجرت ظاهراً پایان یافت و افرادی که بعد از آن تاریخ از مکه به مدینه می‌آمدند جزو مهاجران محسوب نمی‌شدند و طبق روایت مشهوری پیامبر اکرم فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ؛ بعد از فتح مکه هجرتی در کار نیست»^۲.

سپس هجرت مفهوم وسیع و گسترده‌تری پیدا کرد؛ کسانی که از بلاد کفر به بلاد اسلام می‌رفتند جزو مهاجران بودند و همچنین کسانی که برای دفع شر دشمنان اسلام از منطقه‌ای به منطقه دیگر منتقل می‌شدند از مهاجرین محسوب می‌شدند، لذا در حدیثی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ هَاجِرُوا وَتَمَسَّكُوا بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّ الْهِجْرَةَ لَا تَنْقُطُ مَا دَامَ الْجِهَادُ؛ ای مردم هجرت کنید و اسلام را محکم بگیرید، زیرا هجرت تا زمانی که جهاد برپاست قطع نمی‌شود»^۳.

سپس از این معنا هم فراتر رفت و هجرت درونی و معنوی افزون بر هجرت برونی و

۱. انفال، آیه ۷۲.

۲. کنز العمال، حدیث ۴۶۲۵۱.

۳. همان، حدیث ۴۶۲۶۰.

مکانی، بر آن افزوده شد، همان‌گونه که در احادیث متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ الْخَطَايَا وَ الذُّنُوبَ؛ مهاجر کسی است که از خطایا و گناهان هجرت کند».^۱

حتی در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «يَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَ لَمْ يُهَاجِرْ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ لَمْ يَأْتُوا بِهَا؛ بعضی می‌گویند: ما مهاجرت کردیم در حالی که مهاجرت نکرده‌اند؛ مهاجران واقعی کسانی هستند که از گناهان هجرت کنند و هرگز آن را انجام ندهند».^۲ به این ترتیب کسانی که هجرت مکانی کنند اما هجرت معنوی و درونی نداشته باشند؛ یعنی از گناهان دوری نکنند در زمره مهاجران واقعی نیستند.

دلیل این‌گونه توسعه در مفهوم هجرت روشن است؛ زیرا روح و جهان هجرت، رفتن از کفر به سوی ایمان و از عصیان به سوی اطاعت است. از همین رهگذر در خطبه‌ی بالا معرفت امام هر زمان و رسیدن به خدمت او برای فراگیری معارف دینی به عنوان هجرت شناخته شده است.



۱. میزان الحکمة، جلد ۱۱، حدیث ۲۱۰۶۵.

۲. سفینة البحار، ماده «هجرت».

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَثْنِي عَلَى نَبِيِّهِ وَيَعْظُ بِالتَّقْوَى

از خطبه‌های امام‌المطهر است که در آن حمد خدا می‌گوید و بر پیامبر ثنای فرستد و به تقوا و پرهیزگاری اندرز می‌دهد.

خطبه در یک نگاه

این خطبه که از درخشان‌ترین خطبه‌های امیرمؤمنان علی‌الکلیه است از چند بخش

۱. سند خطبه:

ابن‌ابی‌الحدید درباره این خطبه می‌گوید: بدان این خطبه از برجسته‌ترین خطبه‌های مولا و از کلمات کم‌نظیر آن حضرت است و انواع صنایع بدیع و فصاحت و بلاغت که خالی از هرگونه تکلفی است در آن به کار رفته است. خطیب معروف عرب، ابن‌نباته بسیاری از تعبیرات این خطبه را گرفته و در جای جای خطبه‌های خود برای زیبا ساختن آنها به کار برده است.

نویسنده مصادر نهج‌البلاغه بعد از نقل این عبارت چنین نتیجه می‌گیرد که ابن‌ابی‌الحدید این خطبه را در جای دیگری غیر از نهج‌البلاغه نیز یافته است به خصوص اینکه ابن‌نباته متوفای سال ۳۷۴ مدتی قبل از تألیف نهج‌البلاغه از دنیا چشم بر بسته است. آمدی نیز بخشهایی از این خطبه را در غررالحکم آورده است.

(مصادر نهج‌البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۳)

تشکیل شده است:

در بخش اول شکر و سپاس خداوند را می‌گوید و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد و از پیروی آن حضرت بر دشمنانش به لطف پروردگار سخن می‌گوید.

در بخش دوم ضمن تأکید بر مسئله تقوا، همگان را به آمادگی برای سفر آخرت دعوت می‌کند و از پایان زندگی و مشکلات مرگ و حوادث پس از آن سخن می‌گوید.

در بخش سوم ضمن تأکید بر ناپایداری دنیا و شرح عذاب دردناک الهی در قیامت که در انتظار مجرمان است از سرنوشت لذت‌بخش صالحان در سرای دیگر و نعمتهای بی‌نظیر بهشتی و آرامش کامل و پاداش عظیم و فناناپذیر آنها بحث می‌کند.

در بخش چهارم بار دیگر امام علیه السلام به آنچه در بخش دوم بیان فرمود باز می‌گردد و با تعبیرات جدیدی همه را تشویق به آمادگی برای سفر آخرت می‌کند.

در بخش پنجم که آخرین بخش خطبه است اصحاب و یاران خود را مخاطب ساخته و از حرکات عجولانه و قیامهای بی‌ثمر و تصمیمهای خام برای نیل به شهادت و مانند آن، بر حذر می‌دارد و تصریح می‌کند که اگر در مسیر حق باشید در بستر، هم بمیرید شهید خواهید بود.



بخش اول

أَحْمَدُهُ شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ، وَاسْتَعِينُهُ عَلَى وَضَائِفِ حُقُوقِهِ، عَزِيزَ الْجُنْدِ،
عَظِيمَ الْمَجْدِ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنْ
دِينِهِ؛ لَا يَنْتَبِهُ عَنْ ذَلِكَ أَجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَالتَّمَّاسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ.

ترجمه

خداوند را به پاس نعمتهایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمانهایش از او یاری می‌طلبم، خداوندی که سپاهش شکست‌ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است و گواهی می‌دهم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده اوست. انسانها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود و با دشمنان خدا در طریق جهاد، برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش کردن نورش او را از مسیر خود باز نداشت.

شرح و تفسیر

پیامبر رحمت و جهاد

امام عَلَيْهِ السَّلَام در این بخش، از حمد و سپاس خداوند آغاز می‌کند و می‌گوید: «خداوند را به پاس نعمتهایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمانهایش از او یاری می‌طلبم. خداوندی که سپاهش شکست‌ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است؛ (أَحْمَدُهُ

شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ، وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَىٰ وَظَائِفِ حُقُوقِهِ؛ عَزِيْزَ الْجُنْدِ، عَظِيْمَ الْمَجْدِ^(۱).

تعبیر به «وظایف حقوق» ممکن است اشاره به واجبات الهی؛ مانند نماز و روزه و خمس و زکات باشد که جز با توفیق الهی به طور کامل انجام نمی‌گیرد و ممکن است اشاره به حقوق الهی ناشی از نعمتهایی همچون گوش و چشم و عقل و هوش و جوانی و سلامت باشد، چون هر کدام شکر را می‌طلبند.

سپس به ذکر شهادت به رسالت پیامبر و بعضی از اوصاف برجسته آن حضرت پرداخته، چنین می‌فرماید: «شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. انسانها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود و با دشمنان خدا، در طریق جهاد برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش ساختن نورش، او را از مسیر خود باز نداشت»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَ قَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنِ دِينِهِ؛ لَا يَثْنِيهِ^۲ عَنْ ذَلِكَ أَجْتِمَاعُ عَلَىٰ تَكْذِيبِهِ، وَ التَّمَسُّسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ).

امام علیه السلام در این قسمت از کلامش به دو نکته مهم از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرموده است: نخست اینکه او همواره در پیکار با دشمنان پیروز می‌شد و این دلیل روشنی بر مدیریت صحیح پیامبر درباره برنامه‌های مبارزاتی و جنگی با دشمن است. افزون بر عنایات و امدادهای الهی. دیگر این‌که هرگز اتحاد دشمنان در برابر او در عزم و اراده آن حضرت تأثیر نمی‌گذاشت و او را ناتوان نمی‌ساخت و از برنامه خود منصرف نمی‌کرد؛ شجاعانه پیش می‌رفت و به مقصود خود می‌رسید.

معروف است هنگامی که پیامبر در مکه بود سران قریش به آن حضرت گفتند: تو به

۱. «مجد» به معنای گستردگی، شرافت و جلالت و شکوه و جلال و عظمت آمده است و این صفت به طور کامل مخصوص خداوند است.

۲. «یثنی» از ریشه «ثنی» بر وزن «سعی» در اصل به معنای پیچیدن خیری است و هنگامی که با عطف، بر وزن «کتف» همراه شود، به معنای پیچیدن پهلو و کنایه از بی‌اعتنایی و انصراف از چیزی است.

بتهای مابدگویی می‌کنی و ما را سفیه می‌شمری و اتحاد جمعیت ما را به پراکندگی مبدل ساخته‌ای! اگر هدفت به دست آوردن مال است هر چه می‌خواهی به تو می‌دهیم. هرگاه طالب مقامی، مقام برجسته‌ای به تو خواهیم داد و اگر این برنامه‌ها ناشی از بیماری توست به درمانت می‌پردازیم، پیامبر فرمود: هیچ یک از اینها نیست، بلکه خداوند مرا به عنوان رسولش به سوی شما فرستاده و کتابی بر شما نازل کرد. اگر آنچه را آوردم می‌پذیرید در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهید شد و اگر نپذیرید صبر می‌کنم تا خداوند میان من و شما داوری کند.

سران قریش رو به عمویش ابوطالب کردند و گفتند از او بخواه که به بتهای ما بد نگوید یا با هم بیکار می‌کنیم تا یکی از دو گروه - ما و آنها - از بین برود. پیامبر فرمود: «يَا عَمَّاهُ لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تُرِكَ هَذَا الْقَوْلُ حَتَّى أَنْفَذَهُ أَوْ أُقْتَلَ دُونَهُ؛ ای عمو! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند (و بر همه منظومه شمسی مرا حاکم کنند) من دست از برنامه خود بر نمی‌دارم تا آن را به انجام برسانم یا در این راه کشته شوم».^۱



۱. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۶۷؛ بحار الانوار، جلد ۹، صفحه ۱۴۳ و سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه

بخش دوم

فَاعْتَصِمُوا بِثِقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلاً وَثِيقاً عُرْوَتَهُ، وَ مَعْقِلاً مَنِيعاً
ذُرْوَتَهُ. وَ بَادِرُوا الْمَوْتَ وَ عَمْرَاتِهِ، وَ أَمْهَدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَ أَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ
نُزُولِهِ: فَإِنَّ أَلْغَايَةَ الْقِيَامَةِ؛ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ، وَ مُعْتَبِراً لِمَنْ جَهَلَ!
وَ قَبْلَ بُلُوغِ أَلْغَايَةِ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ ضَيْقِ الْأَرْمَاسِ، وَ شِدَّةِ الْإِبْلَاسِ، وَ هَوْلِ
الْمُطَّلَعِ، وَ رَوْعَاتِ الْفَرْعِ، وَ اخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ، وَ اسْتِكَائِ الْأَسْمَاعِ، وَ ظُلْمَةِ
اللَّحْدِ، وَ خَيْفَةِ الْوَعْدِ، وَ غَمِّ الضَّرِيحِ، وَ رَدَمِ الصَّفِيحِ.

ترجمه

به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته‌ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قله آن بلند و اطمینان‌بخش است، (با اعمال صالح) به استقبال مرگ و سختیهایش بروید، و پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مرگ فراهم سازید، زیرا پایان کار همه قیامت است، و مرگ برای اندرز خردمندان کفایت می‌کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است و پیش از فرارسیدن قیامت، مشکلاتی است که می‌دانید از جمله تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی در پی، درهم فرو رفتن استخوانها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگها (و سرانجام خفتن در زیر خروارها سنگ و خاک!).

شرح و تفسیر

مشکلاتی که در پیش رو دارید!

بعد از حمد و سپاس الهی و شهادت به رسالت پیامبر ﷺ، امامان علیا در این بخش به

مهمترین موضوع سرنوشت‌ساز در زندگی انسانها؛ یعنی تقوا می‌پردازد و می‌فرماید: «به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته‌ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قلّه آن بلند و اطمینان‌بخش است»؛ (فَاعْتَصِمُوا بِثِقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَةً، وَ مَعْقَلًا^۱ مَبِيعًا^۲ ذُرْوَةً^۳).

در حقیقت عالم دنیا به منزله چاهی فرض شده که نجات از مشکلات آن جز با چنگ زدن به ریسمانی محکم که همان تقواست ممکن نیست و بار دیگر به محلی تشبیه شده که مرکز طوفان‌هاست و برای نجات از عوارض منفی آن باید به دامنه کوه بلندی پناه برد و به این ترتیب تقوا هم وسیله نجات است، از حسیض ذلت به اوج سعادت و عزت، و هم عاملی است برای دفاع در مقابل طوفان شهوات و هوا و هوس‌ها.

سپس امام (علیه السلام) یکی از مهم‌ترین وسائل عبرت و اندرز را مطرح می‌کند و آن را به صورت دقیق و تکان‌دهنده‌ای ترسیم می‌کند، می‌فرماید: «و (با اعمال صالح) به استقبال مرگ و سختی‌هایش بروید، پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مرگ فراهم سازید چرا که پایان کار همه قیامت است و مرگ برای اندرز خردمندان کفایت می‌کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است»؛ (وَ بَادِرُوا أَلَمَاتٍ وَ عَمْرَاتِهِ،^۴ وَ أَمْهَدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَ أَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نَزُولِهِ؛ فَإِنَّ أَلْغَايَةَ الْقِيَامَةِ؛ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ مُعْتَبِرًا لِمَنْ جَهَلَ!).

بدیهی است کسی که سفر پر خوف و خطر و غیر قابل بازگشتی در پیش دارد، باید حداکثر آمادگی را برای آن پیدا کند و اسباب آن را از هر نظر فراهم سازد، آن هم سفری

۱. «معل» به معنای ملجأ و پناهگاه و کوه بلند است، از «عقل» به معنای منع گرفته شده است.

۲. «مبیع» از «منع» به معنای نفوذناپذیر، دست نیافتنی، و برج و باروی بلند است.

۳. «ذروت» به قلّه کوه‌ها و قسمت بلند هر چیزی اطلاق می‌شود.

۴. «عمرات» جمع «عمره» بر وزن «ضربه» به معنای از بین بردن آثار چیزی است. سپس به هر چیزی که همه چهره زمین یا غیر آن را بپوشاند، اطلاق شده است. در خطبه بالا غمرات موت، شداپد آن است که بر همه وجود انسان مسلط می‌شود.

همچون سفر سرنوشت ساز آخرت و بی شک اگر انسان با پرونده‌ای پاک و نامه اعمالی پر از حسنات و خالی از سیئات به سراغ آن رود، جای نگرانی نیست.

آن‌گاه امام علیه السلام به ذکر بخشی از حوادث تکان دهنده مرگ و قبر می پردازد و می فرماید: «و پیش از فرارسیدن قیامت، اموری است که می دانید از جمله: تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی در پی، درهم فرو رفتن استخوانها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگها (و سرانجام خفتن در زیر خروارها سنگ و خاک)»؛ (وَ قَبْلَ بُلُوغِ الْعَايَةِ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ ضَيْقِ الْأَرْمَاسِ^۱، وَ شِدَّةِ الْإِبْلَاسِ^۲، وَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ^۳، وَ رُوعَاتِ^۴ الْفُرْعِ، وَ اخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ^۵، وَ اسْتِكَاكِ^۶ الْأَسْمَاعِ، وَ ظُلْمَةِ اللَّحْدِ، وَ خَيْفَةِ الْوَعْدِ، وَ غَمِّ الضَّرِيحِ^۷، وَ رَدْمِ^۸ الصَّفِيحِ^۹).

با توجه به اینکه مرگ در نزد ما به معنای پایان همه چیز نیست و روح بعد از آن، هوشیار می ماند و بسیاری از مسائل بعد از مرگ را لمس می کند، قبرهای تنگ و تاریکی

۱. «ارماس» جمع «رمس» به معنای قبر و خاکی است که قبر را با آن پر می کنند. در این خطبه به همان معنای قبر است.

۲. «ابلاس» در اصل به معنای غم و اندوهی است که در مواقع ناگوار به انسان دست می دهد.

۳. «مطلع» در اصل به معنای محل بلندی است که وقتی انسان از آنجا نگاه می کند از وضع اطراف آگاه می شود. سپس به موافق روز قیامت یا عالم برزخ که انسان از نتیجه اعمالش آگاه می شود، اطلاق شده است.

۴. «روعات» جمع «روع» به معنای ترس و وحشت است.

۵. «اضلاع» جمع «ضلع»، دنده هایی است که اطراف سینه را گرفته است.

۶. «استکاک» از ریشه «سک» به معنای مسدود کردن چیزی است و به بستن در و ناشنوا شدن گوش نیز اطلاق می شود و «استکاک الاستماع» یعنی کر شدن گوشها در آستانه مرگ.

۷. «ضریح» قبر یا شکافی است که در وسط قبر برای «لحد» ایجاد می کنند.

۸. «ردم» بستن چیزی است و این واژه به پر کردن گودال با خاک و همچنین به سدهای بزرگ نیز اطلاق شده است.

۹. «صفيح» به معنای سنگ های عربض و الواح پهن است.

که در مقایسه با خانه‌های وسیع و زیبا بسیار وحشت‌انگیز است و نگرانی‌های مربوط به فشار قبر و وحشت از آینده، جدایی از دوستان و عزیزان و احساس تنهایی مطلق و متلاشی شدن اعضای پیکر در زیر خاک و در یک کلمه منتقل شدن از محیطی آرام و مرفه به محیطی بسیار وحشتناک، همه اینها اموری است که فکر آن لرزه بر اندام می‌اندازد و به همگان هشدار می‌دهد که آماده برای چنین سفر پرخوف و خطری بشوند. شایان توجه است که امام علیه السلام ضمن ده تعبیر گویا و کوتاه و تکان دهنده، گویی همه چیز را در مقابل چشم مخاطبان در ارتباط با مسئله مرگ و قبر مجسم می‌سازد؛ اموری که همه بدون استثنا باید در انتظار آن باشند و اندیشه در آن انسان را از خواب غفلت، هر چند عمیق باشد بیدار می‌سازد و به اصلاح برنامه‌های زندگی و ادار می‌کند.

شاید به همین دلیل در دستورات اسلامی آمده است هنگامی که میت را به سوی قبر می‌برید قبل از رسیدن به قبر او را به زمین بگذارید، اندکی صبر کنید باز جلوتر ببرید و به زمین بگذارید و اندکی صبر کنید و به این ترتیب او را برای ورود به جایگاه وحشتناکش آماده کنید.^۱



۱. وسائل الشیعة، جلد ۲، صفحه ۸۳۸ و کتاب الطهارة، ابواب الدفن، باب ۱۶، حدیث ۶.

بخش سوم

قَالَ اللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنِ، وَ أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ. وَ كَأَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا، وَ أَرْفَتْ بِأَفْرَاطِهَا، وَ وَقَفَتْ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا. وَ كَأَنَّهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلَازِلِهَا، وَ أَنَاخَتْ بِكَلَاكِلِهَا، وَ أَنْصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا، وَ أَحْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا، فَكَانَتْ كَيَوْمِ مَضَى، أَوْ شَهْرٍ أَنْقَضَى، وَ صَارَ جَدِيدَهَا رَتْأً، وَ سَمِينُهَا غَتًّا. فِي مَوْقِفِ ضَنْكِ الْمَقَامِ، وَ أُمُورٍ مُشْتَبِهَةٍ عِظَامٍ، وَ نَارٍ شَدِيدٍ كَلْبِهَا، عَالٍ لَجْبِهَا، سَاطِعٍ لَهْبِهَا، مُتَغَيِّظٍ زَفِيرِهَا، مُتَأَجِّجٍ سَعِيرِهَا، بَعِيدٍ خُمُودِهَا، ذَاكَ وَ قُودِهَا، مَخُوفٍ وَعَيْدِهَا، عَمِ قَرَارِهَا، مُظْلَمَةٍ أَقْطَارِهَا، حَامِيَةٍ قُدُورِهَا، فَظِيْعَةٍ أُمُورِهَا. ﴿وَسِيْقِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ قَدْ أَمِنَ الْعَذَابُ، وَ انْقَطَعَ الْعِتَابُ؛ وَ زُحِرُوا عَنِ النَّارِ، وَ أَطْمَأْنَنَتْ بِهِمُ الدَّارُ، وَ رَضُوا الْمَنُورَى وَ الْفَرَازَ. الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً، وَ أَعْيُنُهُمْ بَاكِيةً، وَ كَانَ لِيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشَعًا وَ اسْتِغْفَارًا؛ وَ كَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوْحُّشًا وَ انْقِطَاعًا. فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَابًا، وَ الْجَزَاءَ ثَوَابًا، ﴿وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا﴾ فِي مُلْكٍ دَائِمٍ، وَ نَعِيمٍ قَائِمٍ.

ترجمه

از خدا بترسید از خدا بترسید ای بندگان خدا! (و بدانید) که دنیا شما را به همان راه خود می برد (که دیگران را برد و سرنوشتی چون سرنوشت آنها دارید) شما و قیامت را با یک رشته بسته اند (و کاملاً به یکدیگر نزدیک هستید) گویی نشانه های آن فرار سیده و علائم آن نزدیک شده و شما را در مسیر خود قرار داده است. گویا زلزله هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین نهاده است. دنیا از اهلش بریده و آنها را از آغوش

گرم خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آنها که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه هایش کهنه و فربه هایش لاغر شده است (سپس هنگامی که) مردم به عرصه محشر می آیند گنه کاران در برابر صحنه وحشتناکی قرار می گیرند، در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند و زبانه هایش آشکار، غرّش آن پر هیجان، شعله هایش فروزان، خاموشی اش دور از انتظار، آتش گیره اش شعله ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک، جوانبش تیره و ظلمانی، دیگ هایش جوشان و امورش سخت و وحشتناک است. پرهیزکاران گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنشها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از آن جایگاه، بسیار خشنودند؛ همان ها که در دنیا اعمالشان پاک، چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شبهایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است. به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آنها و پاداش (عظیم) را ثوابشان قرار داد. (آری) آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند. (سرانجام) در سربازی دائم و در میان نعمتهای پایدار اقامت می گیرند.

شرح و تفسیر

اهوال محشر!

در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) به دنبال بحثی که درباره مرگ و شداید آن بیان فرمود، همه مردم را به آمادگی برای این سفر پر خوف و خطر دعوت می کند و با تعبیرات تکان دهنده ای از آغاز قیامت و پایان دنیا سخن می گوید و می فرماید: «از خدا بترسید از خدا بترسید ای بندگان خدا! (بدانید) که دنیا شما را به همان راه خود می برد (که دیگران را برد، و سرنوشتی همچون سرنوشت آنها دارد) شما و قیامت را با یک رشته بسته اند (و کاملاً به یکدیگر نزدیک هستید) گویا نشانه های آن فرارسیده و علائم آن نزدیک شده، و

شما را در مسیر خود قرار داده است، گویا زلزله‌هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین نهاده است؛ «قَالَ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنِ ۱، وَ أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ ۲. وَ كَانَتْهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا ۳، وَ أَرْفَتْ ۴ بِأَفْرَاطِهَا ۵، وَ وَقَفَتْ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا. وَ كَانَتْهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلَا زِلْهَا، وَ أَنْأَخَتْ ۶ بِكَلَاكِهَا ۷».

جمله «اتم و الساعة في قرن» با توجه به اینکه «قرن» به معنای طنابی است که چند شتر را با آن می‌بندند، اشاره به این است که فاصله شما از قیامت دور نیست. این تعبیر ممکن است اشاره به قیامت صغرا، یعنی مرگ باشد یا قیامت کبرا، یعنی روز رستاخیز، زیرا عمر دنیا هر قدر باشد ناچیز است و قیامت فرامی‌رسد.

تفاوت جمله «و کانتها قد جاءت بأشراطها» و جمله «و أرفت بأفراطها» در این است که در جمله اول می‌گوید: نشانه‌های قیامت فرارسیده و در جمله دوم سخن از فراهم شدن مقدمات آن است.

جمله «و أنأخت بكلاکیها» را بعضی اشاره به سختیهای قیامت دانسته‌اند، زیرا هنگامی که شتر می‌خوابد و سینه به زمین می‌چسباند سنگینی خود را بر زمین می‌افکند؛ ولی بعید نیست که اشاره به آن باشد که برنامه مرگ و قیامت همچون شتری است که بر در خانه همه می‌خوابد. کنایه از اینکه هیچ کس از آن رها نیست.

سپس حضرت درباره اوضاع دنیای فرماید: «دنیا از اهلس بریده و آنها را از آغوش گرم

۱. «سنن» به معنای طریقه و روش است و گاه به جاده نیز اطلاق می‌شود.

۲. «قرن» ریسمان و طنابی است که شتران متعدد را با آن به یکدیگر متصل می‌کنند.

۳. «أشراط» جمع «شَرَط» بر وزن «شرف» به معنای علامت و نشانه است.

۴. «أرفت» از ریشه «أرف» بر وزن «شرف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

۵. «أفراط» جمع «فَرَط» بر وزن «شرط» کوه کوچک و علامت است و خطبه بالا ناظر به معنای دوم است.

۶. «أنأخت» از «انأخه» به معنای خواباندن شتر است.

۷. «کلاکل» جمع «کَلْکَل» بر وزن «جنگل» به معنای سینه است.

خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آنها که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه‌هایش کهنه و فربه‌هایش لاغر شده است؛ «وَ أَنْصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا، وَ أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا^۱، فَكَانَتْ كَيَوْمِ مَضَىٰ أَوْ شَهْرٍ أَنْقَضَىٰ، وَ صَارَ جَدِيدُهَا رَثًّا^۲، وَ سَمِينُهَا غَتًّا^۳».

آری آنها که عمری کوتاه داشتند گویی به منزلهٔ یک روز بود و آنها که عمری طولانی داشتند به منزلهٔ یک ماه که گذشت.

جملهٔ «أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا» اشاره به این است که دنیا مدتی آنها را در آغوش خود پرورش می‌دهد، سپس آنها را رها می‌سازد و به کام مرگ می‌فرستد.

جمله‌های «صَارَ جَدِيدُهَا رَثًّا، وَ سَمِينُهَا غَتًّا» اشاره به دگرگونی همهٔ نعمتهای دنیاست؛ نوها کهنه می‌شوند و از دست می‌روند و چاقها لاغر می‌گردند و با این جهان وداع می‌گویند.

آن‌گاه در ادامهٔ این سخن از وضع انسان در پایان جهان، به بحث از مواقف قیامت می‌پردازد، گویا در اینجا کلامی در تقدیر است و یا مرحوم سید رضی به هنگام گزینش عبارات بعضی از جمله‌ها را نیاورده است، می‌فرماید: «(سپس هنگامی که مردم به عرصهٔ محشر می‌آیند گنه‌کاران در برابر صحنهٔ وحشتناکی قرار می‌گیرند) در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند، و زبانه‌هایش آشکار، غرش آن پر هیجان، شعله‌هایش فروزان، خاموشی‌اش دور از انتظار، آتش‌گیره‌اش شعله‌ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک و جوانبش تیره و ظلمانی، دیگهایش جوشان و امورش سخت و وحشتناک است؛ «(فِي مَوْقِفٍ ضَنْكٍ^۴ أَلْمَقَامِ، وَ أُمُورٍ

۱. «حِضْن» به معنای سینه و آغوش است.

۲. «رَثًّا» به معنای کهنه است.

۳. «غَتًّا» به معنای لاغر و نقطهٔ مقابل سمین است.

۴. «ضَنْكٍ» به معنای سختی و تنگی است.

مُشْتَبِهَةً عِظَامٍ، وَ نَارٍ شَدِيدٍ كَلْبَهَا^۱، عَالٍ لَجْبَهَا^۲، سَاطِعٍ لَهْبِهَا، مُتَعَيِّظٍ زَفِيرَهَا،
مُتَأَجِّجٍ^۳ سَعِيرَهَا، بَعِيدٍ خُمُودَهَا، ذَاكِ^۴ وَقُودَهَا، مَخُوفٍ وَعَيْدَهَا، عَمٍّ^۵ قَرَارَهَا، مُظْلِمَةٍ
أَقْطَارَهَا، حَامِيَةٍ قُدُورَهَا، فَطِيعَةٍ أُمُورَهَا).

تعبیر به «موقف» اشاره به صحنه قیامت یا عرصه دوزخ است، به قرینه وصفی که بعد از آن آمده است و قابل توجه اینکه امام علیه السلام در این عبارت و اوصاف دوازده گانه‌ای که برای آتش جهنم بر شمرده، همه ویژگیهای این اعجازات الهی با دقت و فصاحت تمام بیان کرده، به گونه‌ای که پشت گنه کاران را می لرزاند.

آتش سوزان و خطرناک، آتشی است که هم شعله‌هایش شدید باشد و هم بر اثر انفجاراتی که در آن رخ می دهد صدای وحشتناکی از آن برخیزد؛ به آسانی خاموش نشود و آتش گیره‌اش کاملاً آماده شعله‌ور شدن باشد؛ دودهای انبوه و کشنده، درون و اطرافش را فراگیرد به گونه‌ای که روز روشن در درون آن همچون شب ظلمانی گردد.

امام علیه السلام این اوصاف را چنان بیان می کند که گویی با چشم خود همه را در پشت پرده غیبت می بیند.

سپس به احوال بهشتیان می پردازد و آن را نیز چنان دقیق و روشن ترسیم می کند که شعله اشتیاق را در دل مؤمنان بر می افروزد، می فرماید: «و پرهیزگاران گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنشها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه‌هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از این جایگاه، بسیار خوشنودند؛»

۱. «کَلْب» به معنای گاز گرفتن سگ است، سپس به معنای هرگونه گزندگی و ناراحتی شدید به کار رفته است.

۲. «لَجِب» به معنای خروش امواج است.

۳. «مُتَأَجِّج» از ریشه «أَجِج» به معنای برافروخته شدن آتش است که توأم با صدا باشد.

۴. «ذَاكِ» از ریشه «ذَكَء» بر وزن «دواء» به معنای شدت داشتن شعله و حرارت آتش گرفته شده است.

۵. «عَمٍّ» صفت مشبهه به معنای نابینا از ریشه «عَمِيَ» بر وزن «جفا» به نامه نابینا شدن گرفته شده است.

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ ۱ قَدْ أُمِّنَ الْعَذَابُ، وَ انْقَطَعَ الْعِتَابُ؛ وَ زُخْرُ حُوا ۲ عَنِ النَّارِ، وَ اطْمَأَنَّتْ بِهِمُ الدَّارُ، وَ رَضُوا الْمَثْوَى وَ الْقَرَارَ.

امام در این عبارت کوتاه پنج امتیاز بزرگ برای این دسته از پرهیزکاران بهشتی بیان فرموده که همه را می توان در آرامش و آسودگی کامل خلاصه کرد، در امان بودن از عذاب و قطع عتاب و دور شدن از آتش و استقرار کامل در سرای بهشتی و خشنودی از این سرنواشت.

آن گاه به معرفی این گروه پرداخته و بخشی از اعمال آنها را شرح می دهد و می فرماید: «آنها کسانی هستند که در دنیا اعمالشان پاک چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شبهایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است»؛ (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَّةً، وَ أَعْيُنُهُمْ بَاكِيَّةً، وَ كَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشُّعًا وَ اسْتِغْفَارًا؛ وَ كَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوْحُّشًا وَ انْقِطَاعًا).

امام (علیه السلام) در این چهار وصف، مقام والای آنها را به عالی ترین صورت ترسیم کرده و آن را دلیل بر بهشتی بودن آنها شمرده است.

از یک سو اعمالشان در دنیا از هر گونه آلودگی به گناه و ریا و خودبزرگ بینی پاک بوده و چشمانشان از خوف خدا و مصائب بندگان مظلوم پروردگار گریان بوده است و از سوی دیگر با شب بیداری و خشوع و خضوع و استغفار از لغزشها شبهایشان همچون روز و روزهای آنها به سبب دوری از دنیاپرستان و درگیر شدن در غوغاهای مادی و انقطاع الی الله همچون شب بوده است، آری این است اوصاف بهشتیان و الامقام و سعادت مندان اهل نجات و به یقین با داشتن این صفات، شایسته چنان افتخاری هستند، لذا امام (علیه السلام) در پایان این سخن می افزاید: «به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آنها و پاداش

۱. «زمر» جمع «زمره» بر وزن «عمره» به معنای گروه کوچک است.

۲. «زحز حوا» از ریشه «زحزحه» بر وزن «قهقهه» به معنای دور کردن گرفته شده است.

(عظیم) را ثوابشان قرار داد و آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند، در سرایی دائم و در میان نعمتهای پایدار اقامت می‌گزینند؛ «فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَبَابًا، وَ الْجَزَاءَ ثَوَابًا، ﴿وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا﴾^۱ فِي مُلْكٍ دَائِمٍ، وَ نَعِيمٍ قَائِمٍ».

به این ترتیب امام علیه السلام هم شایستگی‌های آنها را شرح می‌دهد و هم جزا و پاداش عظیمشان را. چند صباحی با هوای نفس به مبارزه برخاستند و با عبادت پروردگار و خوف و خشیت او در روزها و شبها شایستگی خود را ثابت کردند و خداوند جواد و کریم پاداش و جزای بسیار برتر و بالاتر، پاداشی زوال‌ناپذیر و جاودانه نصیبشان کرد.

* * *

بخش چهارم

فَارْعَوْا عِبَادَ اللَّهِ مَا بِرِعَايَتِهِ يَفُوزُ فَاِزْكُمُ، وَ بِإِضَاعَتِهِ يَخْسِرُ مُبْطِلِكُمْ، وَ
بَادِرُوا آجَالِكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ؛ فَايَكُم مَرْتَهِنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ، وَ مَدِينُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ.
وَ كَانَ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ، فَلَا رَجْعَةَ تَنَالُونَ، وَ لَا عَثْرَةَ تَقَالُونَ. اسْتَعْمَلْنَا
اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ، وَ عَفَا عَنَّا وَ عَنكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.

ترجمه

ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی می‌رسند، و
بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می‌شوند. با اعمال صالح بر مرگ خود
پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش فرستاده‌اید. و به سبب اعمالی
که در گذشته انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید. گویی مرگ وحشتناک به سراغ شما آمده؛
نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش. خداوند ما و شما را در راه
اطاعت خود موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش درگذرد.

شرح و تفسیر

آماده سفر آخرت باشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بیان سرنوشت بدکاران و نیکوکاران به هنگام
مرگ و در قیامت مطلبی را بیان می‌دارد که سبب نجات و پیروزی به هنگام مرگ و
قیامت است، می‌فرماید: «ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش
به پیروزی می‌رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می‌شوند»؛

(فَارْعَوْا عِبَادَ اللَّهِ مَا بِرِعَائِيهِ يُغُورُ فَائِرُكُمْ، وَبِإِضَاعَتِهِ يَخْسِرُ مُبْطِلُكُمْ^۱).

روشن است که این تعبیر گویای امام، اشاره به تقوا و عمل صالح است که رعایت آن سبب رستگاری و پشت کردن به آن سبب زیان و خسران است. همان گونه که در قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِرُونَ»؛ هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگاران واقعی هستند»^۲.

در ادامه این سخن، از کوتاهی عمر انسان و عدم اعتماد به بقای عمر و ابهام حاکم بر لحظه تحقق موت سخن می‌گوید و همه را به شتاب برای اندوختن اعمال صالح دعوت می‌کند و می‌فرماید: «با اعمال صالح بر مرگ خود پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش فرستاده‌اید و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید»؛ (و بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهِنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ، وَ مَدِينُونَ^۳ بِمَا قَدَّمْتُمْ).

چه تعبیر زیبایی است (تعبیر به رهن و دین) نسبت به گناهان پیشین؛ گویی گناهان به صورت وامی به گردن انسان می‌افتد و همه وجود، به منزله رهن در برابر این وام گروگان است که تا توبه نکند و با اعمال صالح جبران ننماید همچنان گرفتار آن است. قرآن مجید می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»؛ هر کس گرو اعمال خویش است»^۴.

در حدیث معروف نبوی (خطبه شعبانیه درباره اهمیت ماه مبارک رمضان) می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُفُّوا بِاسْتِغْفَارِكُمْ؛ ای مردم

۱. «مبطل» از ریشه «بطلان» به معنای بیهوده‌گرا و کسی است که در صدد ابطال حق است.

۲. نور، آیه ۵۲.

۳. «مدینون» از ریشه «دین» به معنای جزا گرفتن است و «مدینون» به کسانی گفته می‌شود که به سبب کاری که انجام داده به آنها جزا داده می‌شود.

۴. مدثر، آیه ۳۸.

جان شما در گرو اعمال شماست آن را به وسیله استغفار آزاد سازید».^۱

در ادامه به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «گویی مرگ وحشتناک به سراغ شما آمده، نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش خواستن»؛ (وَكَأَن قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ، فَلَا رَجْعَةَ تَتَّالُونَ، وَلَا عَثْرَةَ تُقَالُونَ)^۲.

در حقیقت امام علیه السلام به این واقعیت اشاره می‌کند که ممکن است هر لحظه مرگ دامان انسان را در حادثه‌ای بگیرد، به خصوص این‌که ما مرگ‌های ناگهانی را که بر اثر ایست قلبی یا حوادث دیگر اتفاق می‌افتد با چشم خود می‌بینیم، مرگی که بازگشت‌ناپذیر است و اسباب ظاهری در برابر آن عاجز و ناتوان است.

سپس امام علیه السلام این فراز را با دعای کوتاه و جامعی پایان می‌بخشد و می‌گوید: «خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش در گذرد»؛ (اسْتَعْمَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ، وَ عَفَا عَنَّا وَ عَنكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ).



۱. وسائل الشیعة، جلد ۷، صفحه ۲۲۷، حدیث ۲۰، باب ۱۸ از ابواب احکام شهر رمضان.
 ۲. «تقالون» از ریشه «اقاله» به معنای بازگرداندن و در اینجا کنایه از قبول عذر است.

بخش پنجم

الرِّمُوا الْأَرْضَ، وَ أَصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ. وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سِوْفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْنَتِكُمْ، وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ. فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجْلاً.

ترجمه

بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد نزنید). در برابر مشکلات و بلاها شکیبا باشید، دست و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانان جاری می شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید، زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد، شهید از دنیا رفته است، پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می گیرد (بدانید) هر کاری، وقتی دارد و سرآمدی.

شرح و تفسیر

هر کاری وقتی دارد!

امام علیه السلام در بخش پایانی این خطبه به کسانی که برای شهادت بی تابی و عجله می کردند و اصرار داشتند که نا به هنگام و بدون برنامه امام علیه السلام آنها را به مبارزه با دشمن دعوت کند، چنین دستور می دهد: «بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد

زنید) در برابر بلاها و مشکلات شکیبا باشید، دست‌ها و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می‌شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید؛ (إِلْزُمُوا الْأَرْضَ، وَ أَصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ. وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْتَيْتِكُمْ، وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ).

همان‌گونه که گروهی از جهاد فی سبیل الله فرار می‌کنند، گروهی به عکس عجله دارند و نابه هنگام طالب جهاد و گاه شهادت در راه خدا هستند. گرچه نیات این گروه مقدس است ولی اعمال بدون برنامه و بی‌موقع به یقین آثار منفی و نادرستی دارد. به همین دلیل امام (علیه السلام) از این کار نهی می‌کند.

سپس به صورت دلیل چنین می‌فرماید: «زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است. پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می‌برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می‌گیرد؛ (فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّبِيُّ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ^۲ لِسَيْفِهِ).

در پایان در جمله‌ای فشرده می‌افزاید: «(بدانید) هر کاری، وقتی دارد و سرآمدی؛ (فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجْلاً).

این جمله‌های حکیمانه در هر عصر و هر زمان کارآیی دارد و پاسخ خوبی است برای افراد تندرو و وقت‌ناشناس که نیات پاکی دارند و چه بسا عاشق جهاد و شهادتند؛ ولی

۱. «الزموا» از «لزوم» به معنای ملازم و همراه چیزی بودن است و جمله «الزموا الأرض» به معنای دستور به توقف و عدم حرکت است.

۲. «اصلات» به معنای شمشیر کشیدن است.

زمان مناسب آن را تشخیص نمی دهند. پیوسته بیتابی می کنند و به رهبر خود فشار می آورند؛ ولی رهبر آگاه، تسلیم فشارها نمی شود و میوه را بی موقع نمی چیند؛ اما آنان را بشارت می دهد که خداوند پاداشی را که می خواهند به سبب نیتشان به آنها می دهد. اگر در ادعای خود صادق و ایمانشان به مبدأ و معاد و پیامبر ﷺ و خاندانش محکم باشد، مشمول ثواب مجاهدان راه خدا و شهیدان می شوند.

این سخن نه تنها در مورد جهاد و شهادت، بلکه درباره همه کارهای خیر، صادق است که باید به موقع اقدام کرد و در غیر موقع، نیتهای خالص، کار اعمال صالح را انجام می دهد.

شبهه همین نکته مهم را در خطبه پنجم با تعبیر دیگری بیان کرده، می فرماید: «وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَ لِغَيْرِ وَقْتِ اِبْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ اَرْضِهِ؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسب و شوره زار بپاشد».

این سخن در عصر و زمان ما نیز صادق است؛ گروهی برای مبارزه با منافقان داخلی و دشمنان خارجی بیتابی می کنند و در انتظار زمان مناسب و برنامه ریزی نیستند و یا برای ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و جانفشانی در رکابش سخت بیتابند به همه آنها می توان گفت اگر پایه های ایمان شما محکم و نیاتتان خالص باشد، خداوند پاداش مجاهدان و شهیدان را به شما عنایت می کند.

* * *

نکته

قیامهای نابهنگام

در جوامعی که تحت فشار شدید از سوی دشمن خارجی یا داخلی قرار دارند، گاه کاسه صبر گروهی از مردمی ساده اندیش لبریز می شود و دست به قیامهای نابه هنگام می زنند که نه تنها به شکست می انجامد، بلکه دشمن را بیدار می کند و فرصتهای آینده را نیز بر

باد می دهد. یکی از مشکلات رهبران مدیر و مدبر همین گروه ها هستند. در تاریخ شیعه از این قیامهای نابه هنگام، بعد از واقعه کربلا مواردی دیده می شود که امامان اهل بیت علیهم السلام از آن نهی می کردند؛ ولی گاه بعضی از شیعیان مخلص نیز با آنها همراهی می نمودند.

مسئله مهم این است که مبارزه و قیام برای سرکوب دشمن شرایط زیادی را می طلبد که رهبران مدیر و مدبر تلاش می کنند همه آن شرایط فراهم گردد تا قیام به نتیجه قطعی برسد. اگر دیگران «مو» را می بینند آنها پیچش «مو» را می بینند و اگر ساده اندیشان «ابرو» را می بینند آنها به «اشارت ابرو» نگاه می کنند.

از خطبه بالا استفاده می شود که امیرمؤمنان علیه السلام با اینکه بزرگ ترین مبارز و مجاهد اسلام بود، گرفتار چنین اشخاص شده بود که نقطه مقابل، کندروان، بی حال و تنبل قرار داشت، در دو سوی افراط و تفریط.

گاه عشق به شهادت پس از شنیدن آیات و روایات مربوط به مقامات شهدا، افرادی را به پیمودن این راه دعوت می کرد؛ ولی امام در خطبه بالا بهترین راه را به آنها نشان می دهد و می فرماید: «عجله نکنید، بیتاب نباشید، هر کار زمان و وقتی دارد و بدانید اگر مؤمن و مخلص باشید خدا به نیات شما همان ثوابی را می بخشد که به شهیدان راهش می دهد».



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ وَ يَثْنِي عَلَى نَبِيِّهِ وَ يُوصِي بِالزُّهْدِ وَ التَّقْوَى

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن حمد خداوند و ثنای بر پیامبر خدا می‌گوید و به زهد و تقوا توصیه می‌کند.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در حقیقت از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اوّل ناظر به حمد و ثنای الهی، آمیخته با ذکر نعمتهای و بخشی از صفات جمال و جلال اوست. سپس شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و توضیح شرایطی

که آن حضرت در آن شرایط برای هدایت مردم مبعوث شده است.

بخش دوم از تقوا و آثار و برکات آن سخن می‌گوید و توصیه می‌کند که مردم در همه

امور زندگی به این دستگیره محکم الهی چنگ زنند.

۱. سند خطبه:

این ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود و آمدی در غرر الحکم قسمتهایی از این خطبه را با تفاوتهایی ذکر می‌کنند که نشان می‌دهد از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۲۸)

در بخش سوم به دنیا پرستی و فریفته زرق و برق آن شدن هشدار می دهد و به معرفی دنیا و نشان دادن عیوب آن می پردازد تا همگان بیدار شوند و عبرت گیرند.

* * *

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَ الْعَالِبِ جُنْدُهُ، وَ الْمَتَعَالِي جَدُّهُ
أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ الْتُّوَامِ، وَ آيَاتِهِ الْعِظَامِ. الَّذِي عَظَّمَ حِلْمَهُ فَعَفَا، وَ عَدَلَ فِي
كُلِّ مَا قَضَى، وَ عَلَّمَ مَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى، مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ، وَ مُنْشِئِهِمْ
بِحُكْمِهِ، بِلَا أَقْتِدَاءٍ وَ لَا تَعْلِيمٍ، وَ لَا أَحْتِدَاءٍ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ، وَ لَا إِصَابَةٍ
خَطَأٍ، وَ لَا حَضْرَةٍ مَلَأَ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ، وَ
يَمُوجُونَ فِي حَيْرَةٍ. قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةٌ الْحَيْنِ، وَ اسْتَعَلَقَتْ عَلَى أَفْدَتِهِمْ أَقْفَالُ
الرَّيْنِ.

ترجمه

ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه خلایق را فراگرفته، سپاهش
پیروز و مجد و عظمتش متعالی است، او را به سبب نعمتهای به هم پیوسته و برکات و
فیض عظیمش می‌ستایم، همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از
خطاکاران) در می‌گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده، دادگر است و از آینده و گذشته
با خبر.

خداوندی که به علم خود، آفریدگان را ابداع کرده و با فرمانش آنها را ایجاد نموده
است، بی‌آنکه (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند و یا از نمونه‌ای که از
آفریننده حکیمی صادر شده باشد، الگوپذیرد و یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای
خود تجربه آموزد) و بی‌آنکه جمعیتی حضور داشته باشند (که با آنها مشورت کند یا از
آنان کمک گیرد)، و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، او را زمانی

مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پامی زدند. افسار هلاکت، آنها را به هر سو می کشید و قفل های نادانی و گمراهی بر قلب هایشان زده شده بود.

شرح و تفسیر

خلقت بدیع خداوند

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه که از فصیح ترین خطبه های آن حضرت است از حمد خدا آغاز می کند و او را به سه وصف می ستاید و عرضه می دارد: «ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه آفریده ها را فرا گرفته و سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي ۱ فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَ الْغَالِبِ جُنْدُهُ، وَ الْمُتَعَالِي جَدَّهُ).

تعبیر به «الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ» که از گستردگی حمد خداوند در میان همه مخلوقات خبر می دهد؛ ممکن است اشاره به این باشد که همه اقوام با ایمان او را حمد و ثنا می گویند و یا اشاره به حمد و سپاسی است که همه موجودات جهان به ویژه نعمتهای پروردگار با زبان حال یا زبان قال، حمد و تسبیح او را می گویند.

پیروز بودن لشکر خدا از آن رو است که نه تنها فرشتگان الهی بلکه همه عالم سپاه و لشکر خداست و هیچ کس و هیچ چیز تاب مقاومت در برابر آنها را ندارد: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲.

جمله «وَ الْمُتَعَالِي جَدَّهُ» برگرفته از آیه شریفه ﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾^۳ است و با توجه به اینکه «جد» در اینجا به معنای عظمت است، اشاره به این است که عظمت ذات

۱. «الفاشی» از ریشه «فشو» بر وزن «کشف» به معنای گسترش یافتن و منتشر شدن گرفته شده است.

۲. فتح، آیه ۷.

۳. جن، آیه ۳.

پاک او بسیار متعالی است.^۱

سپس انگشت بر نعمتهای مادی و معنوی خداوند گذارده و در برابر آنها حمد خدا می‌گوید و عرضه می‌دارد: «او را به سبب نعمتهای به هم پیوسته و برکات و فیض عظیمش می‌ستایم»؛ (أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ التَّوَامِ^۲، وَ آلائِهِ الْعِظَامِ).

با توجه به اینکه «توأم» (بر وزن غلام) جمع توأم (بر وزن جوهر) به معنای اشیایی است که همراه با یکدیگر است.

اشاره به این است که نعمتهای الهی غالباً نعمتهای به هم پیوسته است، مثلاً نعمت زبان هم وسیله گفتار است و هم عاملی برای هدایت غذا به زیر دندان برای جویدن و هم وسیله بسیار مهمی برای فرو بردن غذا و هم چشیدن طعمها و باخبر شدن از سلامت و فساد غذاها و همچنین نعمتهای بی‌شمار دیگر و چه زیبا سروده است آن شاعر توانا:

فضل خدای را که تواند شمار کرد	یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد
آن صانع قدیم که بر فرش کائنات	چندین هزار صورت الوان نگار کرد
بحر آفرید و بر و درختان و آدمی	خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد
الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت	اسباب راحتی که نشاید شمار کرد
از چوب خشک میوه و در نی شکر نهاد	و از قطره دانه‌ای در شاهوار کرد
اجزای خاک مرده به تأثیر آفتاب	بستان میوه و چمن و لاله زار کرد
چندین هزار منظر زیبا بیافرید	تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد
توحید گوی او نه بنی‌آدمند و بس	هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

۱. اینکه پدر بزرگ را جدّ می‌گویند به واسطه بزرگی مقام و سنّ اوست.

۲. «توأم» بر وزن «غلام» جمع «توأم» بر وزن «جوشن» در اصل به معنای فرزند دو قلو است و هر دو را توأمین می‌گویند. سپس به هر چیزی که همراه شیء دیگری باشد توأم اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به این نکته است که نعمتهای پروردگار به صورت مفرد نیستند، بلکه غالباً گروهی از نعمتها همراه یکدیگرند.

لال است در دهان بلاغت زبان و صف از غایت کرم که نهان و آشکار کرد^۱ ممکن است قرار گرفتن «آلاء» در مقابل «نعم» اشاره به نعمتهای معنوی در مقابل نعمتهای مادی باشد. سپس به معرفی خداوندی که حمد و ستایش او را کرده می‌پردازد و او را با پنج وصف مهم یاد می‌کند که هر یک به تنهایی می‌تواند انگیزه حمد و ستایش باشد، می‌فرماید: «همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از خطاکاران) در می‌گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده دادگر است و از آینده و گذشته با خبر، خداوندی که به علم خود آفریدگان را ابداع کرده، و با حکمش آنها را ایجاد نموده است»؛ (الَّذِي عَظَّمَ حِلْمُهُ فَعَفَا، وَ عَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَ عَلِمَ مَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى، مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ، وَ مُشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ).

این اوصاف پنجگانه که از فزونی حلم خداوند آغاز می‌شود و به آفرینش خلائق و ابداع کائنات منتهی می‌گردد، مهم‌ترین بخش از صفات خداست که شامل علم و قدرت و عدالت و لطف و مرحمت است.

آن‌گاه به این حقیقت اشاره می‌کند که آفرینش خداوند بدون هیچ‌گونه سابقه تعلم، تجربه و مشورت است، می‌فرماید: «بی‌آنکه (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند، و یا از نمونه‌ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد الگوپذیرد، یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه آموزد) و نه جمعیتی حضور داشته باشند (که با آنها مشورت کند یا از آنان کمک گیرد)؛ (بِلاَ أَقْتِدَاءٍ وَ لَا تَعْلِيمٍ، وَ لَا أَحْتِدَاءٍ^۲ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ، وَ لَا إِصَابَةِ خَطَا، وَ لَا حَضْرَةَ مَلَأ).

در واقع کسی که در صنعت خود از دیگری الهام می‌پذیرد، ممکن است از یکی از پنج طریق زیر باشد:

۱. بوستان سعدی، قسمت توحید.

۲. «احتذاء» یعنی هماهنگ شدن از ریشه «حذو» بر وزن «جذب» به معنای هماهنگی گرفته شده است.

نخست، از دیگری تقلید کند، دوم آموزش ببیند، سوم نمونه‌ای از صنعتگر دانشمندی ببیند و با استفاده از آن به مقصود خود برسد، چهارم از خطاهای خود تجربه ببیند و پنجم گروهی را به مشورت و همکاری دعوت کند؛ اما خداوند صانع حکیم، خلقتش در همه جایی سابقه و بی‌نیاز است از همه آنچه در بالا آمده، لذا درباره آفرینش او لفظ ابداع (خلقت بدون سابقه) به کار می‌رود.

این مسئله، فوق‌العاده اهمیّت دارد که انسانها هر چه می‌سازند و هر مصنوعی به وجود می‌آورند حتماً نمونه‌هایی از آن را در جهان آفرینش دیده‌اند؛ مثلاً مخترعان هواپیما، بی‌شک از پرندگان الهام فراوان گرفته‌اند به همین دلیل شباهت زیادی در میان انواع هواپیماها با انواع پرندگان دیده می‌شود. در عین حال برای رسیدن به مقصود باید از علوم و تجارب پیشینیان بهره بگیرند و همیشه در کنار خود آزمایشگاه وسیع و گسترده‌ای داشته باشند تا خطاهای خود را از طریق آزمایش برطرف سازند و غالباً برای تکمیل کار خود شورا تشکیل می‌دهند و از همایشها و کنگره‌ها استفاده می‌کنند، در حالی که خداوند حکیم در خلقت گسترده و انواع نامحدود مخلوقاتش نیاز به هیچ یک از این امور ندارد.

سپس امام‌المؤمنین علیه السلام در ادامه این بخش از خطبه بعد از حمد و ثنای الهی، شهادت به رسالت پیامبر پرداخته و وضع عصر قیام آن حضرت را در چند جمله کوتاه و پرمعنا تشریح می‌کند تا اهمیّت این دعوت الهی آشکارتر و ملموس‌تر شود، می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده اوست او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پامی زدند. افسار هلاکت، آنها را به هر سو می‌کشید و قفل‌های نادانی و گمراهی بر قلبهایشان زده شده بود»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ ابْتَعْتَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي عَمْرَةٍ^۱، وَ يَمْوَجُونَ فِي حَيْرَةٍ.

۱. «غمره» آب فراوانی است که همه چهره چیزی را می‌پوشاند، سپس به معنای هرگونه شدت

قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةٌ الْحَيْنِ^۱، وَ اسْتَغْلَقَتْ عَلَيَّ أَفْئِدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ^۲.

امام (علیه السلام) با چند تشبیه گویا وضع مردم را در عصر جاهلیت کاملاً ترسیم فرموده است؛ گاه آنها را به کسی تشبیه می‌کند که در گرداب وحشتناکی افتاده و پیوسته فریاد می‌کشد و کمک می‌طلبد، و گاه به حیواناتی تشبیه کرده که زمام آنها به دست افراد فاسد و مفسدی است که آنان را به سوی پرتگاه می‌کشند، و گاه دل‌های آنها را شبیه مخزنی می‌داند که قفل محکمی بر در آن خورده و هیچ علم و دانش و آگاهی و فضیلتی وارد آن نمی‌شود.

به راستی تا انسان به وضع مردمی که در عصر جاهلیت می‌زیستند از نظر فکری و عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آگاه نشود، به عظمت مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و دعوت او آشنا نخواهد شد، به همین دلیل امام در خطبه‌های متعددی از نهج البلاغه با تعبیرهای بسیار گویا وضع آن زمان را برای نسلهایی که آن عصر را درک نکرده بودند و یا درک کرده و به فراموشی سپرده بودند، یادآور می‌شود از جمله:

در خطبه دوم می‌فرماید: «أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ... وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَزَمَ فِيهَا جَعَلَ الدِّينَ...».

در خطبه ۲۶ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا... وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ فِي شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ...».

در خطبه ۵۹ می‌فرماید: «بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَّالٌ فِي حَبْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ...» و

ط فراگیر اطلاق شده است.

۱. «حین» (با فتح حاء) به معنای مرگ و هلاکت است و به معنای غم و اندوه شدید که انسان را تا سر حد مرگ پیش می‌برد نیز استعمال شده است و حین (با کسر حاء) به معنای زمان است. در خطبه بالا با فتح حاء می‌باشد.

۲. «رین» (با فتح راء) در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیای مختلف می‌نشیند. در فارسی آن را زنگ و زنگار می‌گویند و معمولاً نشانهٔ پوسیدن و ضایع شدن آن فلز یا از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است.

در خطبه ۱۹۵ می خوانیم: «أَرْسَلَهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةً وَمَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةً...».

هرگاه مجموعه عبارات امام علیه السلام را در مجموع این خطبه ها، کنار هم قرار دهیم، ترسیم بسیار گویایی از وضع زمان جاهلیت و مشکلات عظیم مردم آن زمان در مسائل عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی در برابر ما مجسم می شود و آن گاه به اهمیت اسلام و خدمات رسول خدا در تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی پی خواهیم برد.



بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ! أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَ الْمَوْجِبَةُ عَلَيَّ
اللَّهِ حَقَّكُمْ، وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيَّ بِاللَّهِ، وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَيَّ اللَّهُ: فَإِنَّ
التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِزُ وَ الْجَنَّةُ، وَ فِي غَدِ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ. مَسَلَكُهَا
وَاضِحٌ، وَ سَالِكُهَا رَابِحٌ، وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ. لَمْ تَبْرَحْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَيَّ
الْأُمَّمِ الْمَاضِينَ مِنْكُمْ وَ الْغَابِرِينَ، لِحَاجَتِهِمُ إِلَيَّ غَدًا، إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى، وَ
أَخَذَ مَا أَعْطَى، وَ سَأَلَ عَمَّا أَسَدَى. فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبَلَهَا، وَ حَمَلَهَا حَقَّ حَمَلِهَا!
أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ هُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ: ﴿ وَ قَلِيلٌ مِنْ
عِبَادِي الشَّاكِرُونَ ﴾.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم، زیرا تقوا حق خداوند بر شماست و سبب حق شما بر خداوند نیز می‌شود! و نیز توصیه می‌کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید، زیرا پرهیزگاری، امروز پناهگاه و سپر بلای شماست و فردا راه رسیدن به بهشت است.

جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و امانت‌دارش (خداوند) حافظ آن است. تقوا همواره خود را به امتهای پیشین و آینده عرضه داشته و می‌دارد، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند، در آن روز که خدا آنچه را آفریده باز می‌گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می‌ستاند و از همه (صاحبان نعمت) نعمتهایش را بازخواست می‌کند (که با نعمتهای او چه کردند؟).

اما چقدر کمند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آنها عددشان کم و شایسته تمجید هستند که خداوند (در قرآن مجید) درباره آنان فرموده: «اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

شرح و تفسیر

تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است

این بخش از کلام امام (علیه السلام) هدف اصلی خطبه را تشکیل می‌دهد و آنچه در بخش نخست گذشت در واقع مقدمه و زمینه‌ساز این بخش است، زیرا تا ایمان به خدا و نبوت پیامبر اکرم نباشد سخن از تقوا گفتن موضوعی ندارد؛ نخست می‌فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم، زیرا که تقوا حق خداوند بر شما است و سبب حق شما بر خداوند (نیز) خواهد بود»؛ (عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَ الْمَوْجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ).

این تعبیر درباره تقوا بدیع است که از یک سو حق خداست بر بندگان و از سوی دیگر سبب می‌شود بندگان بر خداوند حقی پیدا کنند؛ اما حق خداست به دلیل آنکه نتیجه تقوا همان اطاعت جمیع اوامر و نواهی پروردگار است و اطاعت حق خدا بر بندگان است، و اما حق بندگان است، زیرا بر اثر آن استحقاق پاداش خواهند یافت.

بسیاری از شارحان نهج البلاغه تقوا را در اینجا به اطاعت کامل از فرمانهای خدا تفسیر کرده‌اند در حالی که تقوا آن خدا ترسی درونی و پای‌بند بودن باطنی به اصولی است که اثرش اطاعت فرمان خداست؛ تقوا همان چیزی است که در مراحل نخستین به صورت عدالت ظاهر می‌شود و در مراحل عالی به صورت عصمت، و اینها همه از صفات باطنی است.

کسی که در برابر اطاعت و گناه بی تفاوت است بی تقواست و آن کس که پای‌بند به

اصول الهی و متعهد به آنهاست، با تقواست و آثار هر دو در اعمال نمایان می‌شود. سپس امام برای بدست آوردن این گوهر گرانبها چنین می‌فرماید:

«شما را توصیه می‌کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید (که پیمودن این راه بی یاری خدا بسیار مشکل است) و به یاری تقوا بر خداوند حق (پاداش) پیدا کنید؛ وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهِ بِاللَّهِ، وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ».

آری پیمودن راه تقوا، تقوایی که بر زندگی انسان احاطه کند، جز به یاری خداوند میسر نیست. حتی انبیا و اولیا خود را در این راه به خدا می‌سپردند و از او یاری می‌جستند و می‌گفتند: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.^۱

در دعای پرمعنایی که بعد از زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به آن توصیه شده، می‌خوانیم: «كُلَّمَا وَقَفْتَنِي بِخَيْرٍ فَأَنْتَ دَلِيلِي عَلَيْهِ وَ طَرِيقِي إِلَيْهِ؛ هر زمان مرا به کار نیکی دادی تو راهنمای من به سوی آن و نشان‌دهنده مسیر من بودی».^۲

آن‌گاه امام به دو اثر مهم تقوا به عنوان دلیل اشاره کرده، می‌فرماید: «زیرا پرهیزکاری امروز، پناهگاه و سپر بلای شماسست و فردا راه رسیدن به بهشت است»؛ «فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَ الْجَنَّةُ».

آری! همه حوادث تلخ فردی و اجتماعی که زندگی را در کام انسان در این جهان، ناگوار می‌کند بر اثر گناه و خروج از جاده عدل و انصاف است؛ تقوا سبب می‌شود که انسان در این جهان از سقوط در پرتگاه گناه و عواقب دردناک آن رهایی یابد و زندگی شیرین توأم با آرامش و سعادت داشته باشد و فردای قیامت به مقتضای: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است».^۳

۱. هود، آیه ۸۸. این سخن از زبان شعیب در برابر قوم سرکش او در قرآن نقل شده است.

۲. بحار الانوار، جلد ۹۹، صفحه ۵۵.

۳. بقره، آیه ۱۹۷.

راه وصول به بهشت و نعمتهای بی نظیر بهشتی است، آیا گوهری گرانبهاتر از این پیدا می‌شود که هم در دنیا حافظ انسان باشد و هم در آخرت نجات دهنده او گردد؟

سپس در ادامه سخن به سه نکته مهم درباره تقوا اشاره می‌کند، نخست می‌فرماید: «جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و امانت‌دارش (خداوند) حافظ آن است» (وَ فِي غَدِّ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ. مَسْلُكُهَا وَاضِحٌ، وَ سَالِكُهَا رَاحٌ، وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ).

اما واضح بودن جاده تقوا به جهت آن است که از یک سو با فطرت انسان، کاملاً هماهنگ است و از سوی دیگر در عالم تشریح در کتاب و سنت، مسیر این جاده، تبیین شده است.

اما سود بردن سالک این راه به جهت آن است که از یک سو در قیامت به مقتضای ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۱ پرهیزکاران را به سوی بهشت دعوت می‌کند و از سوی دیگر در دنیا صاحب آن را از آلودگیها و پستیها و زندگی تاریک و ظلمانی‌رهایی می‌بخشد و او را آبرومند و سربلند و مورد احترام قرار می‌دهد.

اما حافظ بودن نگاهدارنده آن (بنابر اینکه «مستودع» را به معنای اسم مفعولی بگیریم) به سبب آن است که خداوند اجر و پاداش پرهیزکاران را بر عهده گرفته، بنابراین امانت آنها نزد خدا محفوظ است و فرشتگان الهی نیز حافظ اعمال پرهیزگارانند، و اگر «مستودع» را به معنای اسم مکان (مخزن و جایگاه) بدانیم جایگاه تقوا قلب انسان است که آن را به خوبی حفظ می‌کند و از آن مراقبت می‌نماید. بعضی نیز «حافظ» را به معنای محفوظ گرفته‌اند، بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که پرهیزکاران در سایه تقوا محفوظ‌اند.

نکته دومی که امام به آن اشاره می‌کند، این است که تقوا حقیقتی است پایدار که محدود به زمان و مکانی نبوده و نخواهد بود، می‌فرماید: «تقوا همواره خود را به امت‌های

پیشین و آینده عرضه داشته و می‌دارد، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند؛ در آن روز که خدا آنچه را که آفریده باز می‌گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می‌ستاند و از همه نعمت‌هایش (صاحبان نعمت را) بازخواست می‌کند (که با نعمت‌های او چه کردند؟)؛ (لَمْ تَبْرَحْ^۱ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِينَ مِنْكُمْ وَ الْغَابِرِينَ^۲ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا، إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى، وَ أَخَذَ مَا أَعْطَى، وَ سَأَلَ عَمَّا أَسَدَى^۳).

آری تقوا همچون قصر زیبا، باشکوه و آرام‌بخشی است که همگان را به سوی خود فرا می‌خواند و در برابر دیدگان همه انسانها بوده و خواهد بود و همه کتب آسمانی و انبیا و اولیای الهی به سوی آن دعوت کرده‌اند. قرآن مجید می‌گوید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ ما به کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها داده شده بود سفارش کردیم به شما نیز سفارش می‌کنیم که تقوای الهی همیشه کنید».^۴

امام علیه السلام در سومین نکته می‌فرماید: «اما چه کم هستند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آنها عددشان کم و شایسته توصیفی هستند که خداوند (در قرآن مجید) می‌فرماید: اندکی از بندگان من سپاسگزارند؛ (فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبِلَهَا، وَ حَمَلَهَا حَقَّ حَمْلَهَا! أُولَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَ هُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ: «وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»^۵).

اما چرا تقوا با آن همه اهمیتی که دارد طالبانش کم است؟ پاسخ این سؤال چندان

۱. «لم تبرح» از ریشه «برح» به معنای دور شدن و کنار رفتن گرفته شده و هنگامی که با کلمه نفی همراه می‌شود، معنای اثبات را می‌رساند.

۲. «غابرین» جمع «غابر» از غبور، بر وزن «عبور» گرفته شده که به معنای باقی ماندن چیزی است، بنابراین «غابرین» یعنی بازماندگان.

۳. «أسدی» از ریشه «سدی» بر وزن «عبا» به معنای نیکی کردن گرفته شده است.

۴. نساء، آیه ۱۳۱.

۵. سبأ، آیه ۱۳.

پیچیده نیست، زیرا تقوا مخالف هوای نفس است و گام برداشتن بر خلاف هوای نفس کار آسانی نیست. جاده تقوا بسیار پر سنگلاخ و پر فراز و نشیب است، هر چند پایانی لذت بخش دارد؛ ولی جاده هوای نفس، اما صاف و لذت بخش؛ اما پایانش بسیار دردناک است.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که خداوند بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود نگاهی به آن بیفکن. هنگامی که جبرئیل مناظر زیبای بهشت را دید عرض کرد پروردگارا «لَا يَتْرُكُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا؛ هیچ کس نیست که بهشت را رها سازد و وارد آن نشود»؛ اما هنگامی که خداوند آن را در لابه لای ناراحتیها (و مخالفت هوای نفس) پیچید، فرمود نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ؛ پروردگارا از این می ترسم که هیچ کس وارد آن نشود». هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون که جبرئیل به آن منظره وحشتناک نگاه کرد عرض کرد: «يَا رَبِّ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ؛ پروردگارا هیچ کس به سراغ آن نخواهد آمد» اما هنگامی که خداوند آن را در لابه لای شهوات پیچید فرمود نگاهی به آن بیفکن. وقتی که جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ يَدْخُلَهَا كُلُّ أَحَدٍ؛ پروردگارا از آن می ترسم که همه وارد آن شوند».^۱

این حدیث پر معنا در واقع شرحی است بر حدیث فشرده‌ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ».^۲



۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۷۲.

۲. همان مدرک و نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

بخش سوم

فَأَهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَالْظُّوَا بِجِدِّكُمْ عَلَيْهَا، وَاعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلْفٍ خَلْفًا، وَمِنْ كُلِّ مُخَالِفٍ مُوَافِقًا. أَيْقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ، وَاقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَأَشْعِرُوهَا قُلُوبَكُمْ، وَارْحَضُوا بِهَا دُنُوبَكُمْ، وَدَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ، وَبَادِرُوا بِهَا الْحِمَامَ، وَاعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا، وَلَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا. أَلَا فَصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا بِهَا، وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نَزَاهًا، وَإِلَى الْآخِرَةِ وُلاَهَا. وَلَا تَضَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ التَّقْوَى، وَلَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ الدُّنْيَا. وَلَا تَشِيْمُوا بَارِقَهَا، وَلَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَلَا تُجِيبُوا نَاعِقَهَا وَلَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا، وَلَا تُفْتِنُوا بِأَعْلَاقِهَا، فَإِنَّ بَرَقَهَا خَالِبٌ، وَنُطْقَهَا كَاذِبٌ، وَأَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ، وَأَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ. أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّيةُ الْعَنُونُ، وَالْجَامِحَةُ الْحَرُونُ، وَالْمَائِنَةُ الْخَوُونُ، وَالْجَحُودُ الْكَنُودُ، وَالْعَنُودُ الصَّدُودُ، وَالْحَيُودُ الْمَيُودُ.

ترجمه

گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید، و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) پذیرا شوید، خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه نمایید، گناهان خویش را با آن شستشو دهید و بیماری جان و دل را با آن مداوا کنید.

به وسیله تقوا بر مرگ خود پیشی گیرید. (و با آن آماده سفر آخرت شوید) از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختیها شدند) عبرت بگیرید. مبدا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند. به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتن را نیز در پرتو آن

محافظت نمایید. در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و نسبت به آخرت دلباخته و مشتاق باشید.

آن کس را که تقوا او را بلند مرتبه ساخته، خوار مشمیرید و آن کس که دنیا عزیزش کرده، ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را به آن ترغیب می‌کند گوش فرادهید و به ندایش پاسخ مگویید.

از درخشندگی ظاهریش روشنایی نخواهید و فریفته اشیای به ظاهر نفیس آن نگردید، زیرا رزق و برقی نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران قیمتش غارت شده و متاعش به سرقت رفته است.

آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوه‌گر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرامی‌خواند و یا همچون حیوان سرکشی است که صاحبش را از خود می‌راند، دروغ‌گویی است پر خیانت، ناسپاسی است حق‌شناس و دشمنی است باز دارنده و پشت‌کننده‌ای است مضطرب و نگران!

شرح و تفسیر

ندای بیدارگر تقوا را بشنوید

امام علی (علیه السلام) در این بخش از خطبه بحث گسترده و عمیقی درباره آثار تقوا برای انسانهای بیدار دل بیان فرموده است و در دوازده جمله کوتاه و پر معنا ابعاد مختلف آن را به نمایش گذارده است:

نخست می‌فرماید: «گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید. و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می‌دادید) پذیرا شوید»؛ «فَأَهْطِعُوا^۱

۱. «اهطعوا» از ریشه «هطوع» بر وزن «طلوع» به معنای به سرعت به سراغ چیزی رفتن گرفته شده است.

بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَالْطُّوَا ۱ بِيَدِكُمْ عَلَيْهَا، وَاعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلْفٍ خَلْفًا، وَ مِنْ كُلِّ مُخَالَفٍ مُوَافِقًا).

گویبى تقوا همه انسانها را به سوى خود فرامى خواند و آثار نيك خود را براى همگان تشریح مى کند، لذا امام مى فرماید: به سرعت گوش خود را به دعوت تقوا بسپارید و به دنبال آن برخیزید و به تهیه مقدمات آن بپردازید و اگر تقوا داشته باشید از دست رفتن سرمایه های دنیا غمی ندارد و تقوا در برابر مخالفان مدافع شماست.

واژه «مخالف» در اینجا ممکن است اشاره به گناهان پیشینی باشد که آثار آن با تقوا برچیده مى شود و یا منظور دشمنان و مخالفان انسان باشد، زیرا خداوند وعده پیروزی به پرهیزگاران داده است همان گونه که قرآن مجید مى فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»؛ خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.^۲ و نیز مى فرماید: «وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا»؛ هرگاه شکیبایی و تقوا پیشه کنید مگر مخالفان به شما نمی رسد.^۳

سپس در شش جمله دیگر مى افزاید: «خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید، و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه نمایید، گناهان خویش را با آن شستشو دهید، و بیماریهای جان و دل را با آن مداوا کنید»؛ (أَيَقْظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ وَ أَقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَ أَشْعِرُوهَا قُلُوبَكُمْ، وَ أَرْحَضُوا ۴ بِهَا ذُنُوبَكُمْ، وَ دَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ).

جمله «أَيَقْظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ» ممکن است اشاره به خواب معمولی باشد؛ یعنى در پرتو تقوا پاسی از شب را بیدار باشید و با خدا راز و نیاز کنید. (در مقابل و أَقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ) این احتمال داده شده که مراد بیدار شدن از خواب غفلت به سبب تقواست. جمله «أَشْعِرُوهَا

۱. «الطُّوَا» از ریشه «لَطَّ» بر وزن «خَطَّ» به معنای ملازم چیزی بودن مشتق شده است.

۲. نحل، آیه ۱۲۸.

۳. آل عمران، آیه ۱۲۰.

۴. «ارحضا» از «رحض» بر وزن «محض» به معنای شستشو دادن است.

قَلُّوبِكُمْ» (با توجه به اینکه شعار لباس زیرین است) ممکن است به این اشاره باشد که دل خود را با تقوا نورانی کنید و یا تقوا را شعار و علامت خویش قرار دهید و یا دل‌های خود را با تقوا بیدار سازید. (چنانچه «اشعروا» از ریشه شعور باشد).

جمله «دَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ» دردهای اجتماعی است که به واسطه تقوا درمان می‌شوند.

در نهمین تا دوازدهمین جمله‌ها می‌فرماید: «به وسیله تقوا بر مرگ خود پیشی گیرید. (و با آن آماده سفر آخرت شوید) از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختی‌ها شدند) عبرت بگیرید، مبدا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند! (و زندگی شما عبرتی برای آنان گردد) به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتن را نیز در یرتو آن محافظت نمایید؛ (وَ بَادِرُوا بِهَا الْحِمَامَ^۱، وَ اَعْتَبِرُوا بِمَنْ اَضَاعَهَا، وَ لَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ اطَاعَهَا. اَلَا فَصُونُوها وَ تَصَوَّنُوا^۲ بها).

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «﴿سَابِقُوا اِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ﴾؛ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است».^۳

در جای دیگر می‌فرماید: «﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾؛ لباس پرهیزکاری لباس خوبی است».^۴ آری لباس تقوا را باید حفظ کرد و با لباس تقوا نیز باید مصون و محفوظ بود.

جمله «واعتبروا...» اشاره به این است که نتیجه بی تقواییها در همین زندگی دنیا در

۱. «حمام» (به کسر حاء) به معنای مرگ است.

۲. «تصونوا» از ریشه «صون» بر وزن «قوم» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «تصون» یعنی خویشتن را حفظ نمودن.

۳. حدید، آیه ۲۱.

۴. اعراف، آیه ۲۶.

برابر چشمان شماست؛ هم با چشم می بینید و هم در تاریخ می خوانید که افراد و جوامع بشری بر اثر بی تقواییها به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند. شما از آنان عبرت بگیرید و نگذارید دیگران از شما عبرت گیرند.

قرآن مجید بعد از اینکه داستان یوسف و برادران و همسر عزیز مصر و مشکلاتی که بر اثر بی تقوایی دامن گروهی را گرفت و آثار پر برکتی را که از تقوا عاید یوسف علیه السلام شد بیان می کند و می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به یقین در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.^۱

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان عواقب سوء دنیا پرستی می پردازد که از شاخه های بی تقوایی است و در ضمن نه جمله کوتاه، دستوراتی درباره برحذر شدن از دنیای فریبنده بیان کرده، چنین می فرماید: «در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و نسبت به آخرت دلباخته و مشتاق باشید. آن کس که تقوا او را بلند مرتبه ساخته، خوار مشمیرد و آن کس که دنیا عزیزش کرده ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را ترغیب به آن می کند گوش فراندهید و به ندایش پاسخ مگویید. از درخشندگی ظاهریش روشنایی مخواهید و فریفته اشیاى (به ظاهر) نفیس آن نگردید»؛ (وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نُزَاهًا^۲، وَ إِلَى الْآخِرَةِ وُلَاهًا^۳. وَ لَا تَضَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ التَّقْوَى، وَ لَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ الدُّنْيَا. وَ لَا تَشِيمُوا^۴ بَارِقَهَا^۵ وَ لَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَ لَا تُحْيُوا نَاعِقَهَا^۶. وَ لَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا، وَ لَا تُفْتَنُوا بِأَعْلَاقِهَا^۷).

۱. یوسف، آیه ۱۱۱.

۲. «نزاه» جمع «نازه» به معنای عقیف النفس و خویشتن دار است.

۳. «ولاه» جمع «واله» به معنای مشتاق و شیداست.

۴. «لا تشیموا» از ریشه «شیم» بر وزن «غیب» به معنای چشم به چیزی دوختن، گرفته شده است.

۵. «بارق» ابری است که از آن برق می جهد و به معنای شمشیری درخشان نیز آمده است.

۶. «ناعق» از ریشه «نق» بر وزن «برق» به معنای بانگ زدن بر حیوانات است سپس به هر بانگ زدن

اطلاق شده است.

در واقع امام علیه السلام در این عبارت پر معنا طرق نفوذ دنیا را در فکر و جان انسانها مورد توجه قرار داده و درباره همه آنها هشدار می‌دهد؛ دوری از زرق و برق دنیا، عشق به آخرت، حمایت از پرهیزگاران، بی‌اعتنایی به مقامات دنیاپرستان، چشم‌ندوختن به اموال و ثروتها و کاخها و زینتهای ظاهری، گوش ندادن به وسوسه‌های دنیاپرستان، دست‌رد به سینه آنها گذاشتن، فریب درخشش ظاهری دنیا را نخوردن و به اموری که مورد علاقه صاحبان زر و زور است، دل نبستن.

به یقین هر کس این هشدارهای نه‌گانه را به کار ببندد در دام شیطان و دنیاپرستان نخواهد افتاد.

سپس امام علی علیه السلام به بیان دلیلهای روشنی برای هشدارهای بالا پرداخته، چنین ادامه می‌دهد: «زیرا رزق و برکش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران‌قیمتش غارت شده، و متاعش به سرقت رفته است!»؛ (فَإِنَّ بَرْقَهَا خَالِبٌ^۱، وَ نُطْقَهَا كَاذِبٌ، وَ أَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ^۲، وَ أَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ).

در واقع واقع هر یک از این دلایل چهارگانه اشاره به بخشی از تعبیرات گذشته است: فریبنده بودن زرق و برق دنیا به جهت آن است که دوام و بقایی ندارد و دروغ بودن سخنانش به دلیل این است که با هیچ کس در هیچ زمان وفانکرده است. غارت شده بودن اموالش به جهت این است که پیوسته دنیاپرستان آن را از دست یکدیگر غارت می‌کنند و به سرقت رفته بودنش از آن روست که هر مال ظاهراً نفیسی که در دست کسی است فرد دنیاپرستی چشم به آن دوخته و در فرصت مناسب آن را می‌رباید.

آن‌گاه بار دیگر امام به همه مخاطبان خویش هشدار می‌دهد و با ذکر شش وصف

ط ۷. «اعلاق» جمع «علقه» بر وزن «فتنه» به معنای شیء نفیس و پر ارزش است (هر چند جنبه ظاهری داشته باشد) و از ریشه «علاقه» گرفته شده، زیرا اشیای نفیس سبب تعلق قلب به آنها می‌شود.

۱. «خاطب» به معنای فریبنده از «خلابه» به کسر خاء به معنای فریب دادن گرفته شده است.

۲. «محروبه» به معنای غارت شده از «حرب» به معنای جنگ که سبب غارت می‌شود، گرفته شده است.

دیگر از اوصاف رذیله دنیا همگان را از گرفتار شدن در دام آن بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: «آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوهر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و یا همچون حیوان سرکشی صاحبش را از خود می‌راند، دروغگویی است پیر خیانت، ناسپاسی است حق شناس و دشمنی است باز دارنده و پشت کننده‌ای است مضطرب و نگران»؛ (أَلَا وَهِيَ الْمُتَصَدِّیَّةُ^۱ الْعُنُو^۲، وَ الْجَامِحَةُ^۳ الْحَرُونَ^۴، وَ الْمَائِنَةُ^۵ الْخَوُونَ^۶، وَ الْجَحُودُ الْكَنُودُ^۷، وَ الْعَنُودُ الصَّدُودُ^۸، وَ الْحَيُودُ^۹ الْمَيُودُ^{۱۰}).



۱. «متصدیه» به معنای زنی است که خود را به مردان عرضه می‌دارد که به زن بدکاره تفسیر می‌شود، از ریشه «تصدی» به معنای عرضه کردن گرفته شده است.
۲. «عنون» از ریشه «عن» بر وزن «ظن» به معنای خودنمایی گرفته شده است.
۳. «جامحه» به معنای چموش و سرکش از «جموح» بر وزن «فتوح» گرفته شده است.
۴. «حرون» نیز به معنای سرکش است، با این تفاوت که «جموح» حیوانی است که بدون کنترل به هر طرف می‌رود و «عنون» حیوانی است که سرکشی می‌کند و می‌ایستد و قدم از قدم بر نمی‌دارد.
۵. «مائنه» یعنی دروغگو از ریشه «مین» بر وزن «عین» به معنای کذب گرفته شده است.
۶. «خوون» به معنای خیانتگر از ریشه خیانت است.
۷. «کنود» یعنی ناسپاس و بخیل. در اصل به زمینی می‌گویند که چیزی از آن نمی‌روید.
۸. «صدود» یعنی اعتراض کننده و باز دارنده. از ریشه «صد» گرفته شده که در دو معنا استعمال می‌شود: اعراض و منع.
۹. «حیود» به معنای گریزان و پشت کننده، از «حید» بر وزن «صید» گرفته شده است.
۱۰. «میود» به معنای منحرق و مضطرب از ریشه «میدان» بر وزن «ضریان» به معنای تزلزل و اضطراب و انحراف گرفته شده است.

بخش چهارم

حَالَهَا أَنْتَقَالَ، وَوَطَأَتْهَا زِلْزَالٌ، وَعِزُّهَا نُذْلٌ، وَجِدُّهَا هَزْلٌ، وَعُلُوُّهَا سُفْلٌ.
دَارُ حَرْبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهَبٍ وَ عَطَبٍ. أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَّاقٍ، وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ.
قَدْ تَحَيَّرْتُ مَذَاهِبُهَا، وَ أَعْجَزْتُ مَهَارِبُهَا، وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا؛ فَأَسْلَمْتُهُمْ
الْمَعَاقِلُ، وَ لَفْظَتُهُمُ الْمَنَازِلُ، وَ أَعْيَيْتُهُمُ الْمَحَاوِلُ: فَمِنْ نَاجٍ مَعْقُورٍ، وَ لَحْمٍ
مَجْزُورٍ، وَ شِلْوٍ مَذْبُوحٍ، وَ دَمٍ مَسْفُوحٍ، وَ عَاصٍ عَلَى يَدَيْهِ، وَ صَافِقٍ بِكَفَيْهِ، وَ
مُرْتَفِقٍ بِخَدَيْهِ، وَ زَارٍ عَلَى رَأْيِهِ، وَ رَاجِعٍ عَنِ عِزِّهِ؛ وَ قَدْ أَدْبَرَتِ الْحِيلَةَ، وَ
أَقْبَلَتِ الْغِيلَةَ، «وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ» هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ، وَ ذَهَبَ مَا
ذَهَبَ، وَ مَضَتْ الدُّنْيَا لِحَالِ بَالِهَا، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا
كَانُوا مُنْظَرِينَ».

ترجمه

حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گامهای محکمش لرزان، عزتش ذلت، برنامه‌های
جدی‌اش شوخی و بلندی‌اش عین سقوط است.

دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباهی و هلاکت است و
اهل آن همواره آماده حرکت (به سوی پایان زندگی) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی
(از دوستان و عزیزان) هستند.

راههایش حیرت‌زا، گریزگاههایش ضعیف و مقاصدش یأس‌آور و نومیدی‌زاست
(هنگامی که فرمان مرگ دنیاپرستان صادر می‌شود) دژهای محکم صاحبان خود را
تسلیم می‌کنند و خانه‌هایشان آنان را بیرون می‌افکنند و تدبیرشان آنها را خسته و ناکام

می‌سازد. در این حال آنها یا نجات یافته‌ای مجروحند یا مرده‌ای پاره پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می‌گزد، یا حسرت‌مندی مندی که دستها را به هم می‌ساید، یا حیرت‌زده‌ای که سر را به روی دستها تکیه داده (و به فکر فرورفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می‌خورد (و خود را شایسته سرزنش می‌بیند) و یا از تصمیم برگشته‌ای (که راه چاره را در برابر خویش مسدود می‌بیند. آری!) این در حالی است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیر کننده فرار سیده «و هنگام فرار و نجات نیست». هیهات هیهات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته‌ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می‌دهد (و کسی از آنان یاد نمی‌کند) «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد!».

شرح و تفسیر

سرنوشت دنیا و دنیاپرستان

با توجه به اینکه حب دنیا و دلبستگی شدید به امور مادی سرچشمه انواع گناهان و جنایات و خلافکاریهاست و با توجه به اینکه در عصر امام به موجب فتوحات اسلامی، ثروت زیادی در کشور اسلام فراهم شده بود و عده‌ای غرق ناز و نعمت بودند، امام بارها در خطبه هایش مردم را از دنیاپرستی نهی می‌کند و با تعبیراتی که در کلام دیگری، نظیر آن دیده نشده است آثار زشت دنیاپرستی را بر ملا می‌سازد، لذا در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) نخست با پنج جمله کوتاه بر بی اعتبار بودن مواهب مادی تأکید می‌کند و می‌فرماید: «حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گامهای محکمش لرزان، عزتش ذلت، برنامه‌های جدی‌اش شوخی، و بلندی‌اش عین سقوط است؛» (حَالُهَا اَنْتِقَالٌ، وَ وَطْأَتُهَا زِلْزَالٌ، وَ عِزُّهَا ذُلٌّ، وَ جِدُّهَا هَزْلٌ، وَ عَلْوُهَا سُفْلٌ^۱).

۱. «علو» و «سفلی» به معنای بلندی و پایی است که گاه به ضمّ حرف اوّل و گاه به کسر آن تلفظ می‌شود.

اما دگرگونی حال دنیا بر کسی پوشیده نیست چه بسا شبانگاه، بر تخت قدرت نشسته و قصد کشور گشایی دارد؛ ولی سحرگاه نه تن سر و نه سر تاج دارد! با یک گردش چرخ نیلوفری نیرومندان سقوط می‌کنند و ضعیفان به قدرت می‌رسند و عزیزان دیروز ذلیلان امروز می‌گردند.

اما متزلزل بودن گامهای آن به آن علت است که قرارگاه انسان در این جهان دائماً متزلزل است بر هر چیز تکیه کند - مال، ثروت، جوانی و سلامتی - همه اموری متزلزلند. و اما اینکه عزت‌ش عین ذلت است، بعضی از شارحان آن را به این معنا تفسیر کرده‌اند که عزت‌های مادی و نامشروع سبب ذلت در آخرت است و بعضی گفته‌اند: سبب دوری از خدا در همین دنیا است؛ ولی تفسیر روشن‌تر آن است که عزت‌های مادی سبب وابستگی‌های شدید می‌شود، وابستگی‌هایی که او را به ذلت می‌کشاند و برای حفظ آن باید در مقابل هر کس و ناکس سر فرود آورد.

اما اینکه جد آن هزل و شوخی است علت آن ناپایداری و سرعت زوال و عدم استقرار است و بلندی‌اش پستی است از این رو که افراد بلند مقام برای حفظ قدرت خویش تن به پستیهای فراوانی می‌دهند و از افراد آلوده و کثیف برای حفظ قدرت خود بهره می‌گیرند. سپس با دو صف دیگر، این مطلب را کامل‌تر می‌سازد و می‌فرماید: «دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباه شدن و هلاکت است و اهل آن پیوسته آماده‌ی حال حرکت (به سوی مرگ) و پیوستن (به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند»؛ (دَارُ حَرَبٍ وَ سَلَبٍ، وَ نَهْبٍ وَ عَطَبٍ. أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ^۱، وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ^۲).

۱. «ساق» به معنای ساق پاست و تعبیر به «علی ساق» در جایی گفته می‌شود که کسی بر پا ایستاده و آماده انجام کاری است و «سیاق» از ریشه «سوق» به معنای راندن و به پیش بردن است، بنابراین جمله «علی ساق و سیاق» مفهومش این است که اهل دنیا آماده حرکت و راهی شدن به سوی جهان دیگرند.

۲. «لحاق» و «فراق» نقطه مقابل یکدیگرند؛ «لحاق» به معنای ملحق شدن و «فراق» به معنای جدا شدن است.

واژه «حَرْبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهْبٍ» هر چند همه به معنای غارت کردن و بردن اموال کسی است؛ ولی به نظر می‌رسد در میان آنها تفاوت دقیقی است «حَرْبٍ» آن است که همه اموال کسی را ببرند، زیرا در لغت به عنوان «أَخَذُ جَمِيعَ مَالِهِ» تفسیر شده است؛ ولی «سلب» غالباً به معنای بردن لباس افراد و آنچه در دست دارند تفسیر شده است و لذا در حدیث داریم: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ؛ کسی که در میدان جنگ فردی را به قتل برساند لباس و سلاحش از آن اوست».^۱

و اما «نَهْبٍ» که در لغت به معنای غنیمت گرفتن و غارت کردن آمده است ممکن است اشاره به غارت‌های گروهی و دسته جمعی باشد، بنابراین معنای کلام امام (علیه السلام) این می‌شود که: دنیا گاه تمام هستی انسان را می‌برد و گاه بخشی از آن را و گاه گروهی از غارتگران به عناوین مختلف بر سر کار می‌آیند و اموال گروه‌هایی از مردم را به غارت می‌برند.

آری، به راستی دنیا - اگر خوب دقت کنیم - میدان کارزاری است که غارتگران در آن به جان هم افتاده‌اند و غارت در اشکال مختلف آن صورت می‌گیرد و سرانجامش «عطب» یعنی هلاکت و نابودی است و اینها همه در حالی است که همه انسانها در آستانه سفر، به جهان دیگر قرار دارند و کسی از فردای خود با خبر نیست. سپس امام (علیه السلام) در سه جمله دیگر به بخش دیگری از مشکلات و معایب دنیا اشاره کرده می‌فرماید: «راه‌هایش حیرت‌زا، گریزگاه‌هایش ناتوان‌کننده و مقاصدش یأس آور و نومیدی‌زا است»؛ (قَدْ تَحَيَّرْتُ مَذَاهِبُهَا، وَ أَعْجَزْتُ مَهَارِبُهَا^۲، وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا).

اشاره به اینکه انسانهای بیدار هر گاه بخواهند از مشکلات آن نجات و رهایی یابند آن هم کار آسانی نیست. تشخیص دادن راه فرار در آن بسیار مشکل و پیدا کردن گریزگاه بسیار پیچیده است.

۱. بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۷۳. این حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده و نیز در سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۳۰۷ و ۳۰۹ نیز آمده است.

۲. «مهارب» جمع «مهرب» بر وزن «مطلب» به معنای گریزگاه از ریشه حرب بر وزن حرب به معنای گریختن گرفته شده است.

این مسئله را ما با تجربه دریافته‌ایم که افراد هنگامی که گرفتار دنیا می‌شوند سپس بیدار می‌گردند و قصد فرار دارند دست و پای آنها را امور مختلفی می‌بندند و با زحمت زیاد، باید راه را پیدا کنند.

سپس به سرنوشت دنیاپرستان اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که فرمان مرگشان صادر می‌شود) دژهای محکم، صاحبان خود را تسلیم می‌کنند و خانه‌هایشان آنان را بیرون می‌افکنند و تدبیرشان آنها را خسته و ناکام می‌سازد»؛ (فَأَسْلَمْتَهُمُ الْمَعَاقِلُ^۱، وَ لَفِظْتَهُمُ^۲ الْمَنَازِلُ، وَ أَعْيَيْتَهُمُ الْمَحَاوِلُ^۳).

آری! هنگامی که پیمانۀ آنها لبریز می‌شود همه چیز او را در برابر حوادث تنها می‌گذارد؛ نیرومندترین قلعه‌ها و محکم‌ترین خانه‌ها دفاعی از او نمی‌کنند و تدبیرهایش نتیجه معکوس می‌دهند و او را تسلیم مرگ می‌سازند و مطابق ضرب‌المثل معروف: «چون قضا آید طبیب ابله شود».

در نتیجه سرنوشت مغروران دنیاپرست به یکی از چند صورتی که امام در ادامه این سخن بیان فرموده، رقم می‌خورد، می‌فرماید: «یا نجات یافته‌ای مجروحند یا مرده‌ای پاره‌پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می‌گزد، یا حسرت مندی که دستها را به هم می‌ساید، یا حیرت‌زده‌ای که سر را به روی دستها تکیه داده (و به فکر فرو رفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می‌خورد (و خود را شایسته ملامت می‌بیند) و یا از تصمیم برگشته‌ای (که راه چاره را در برابر خود مسدود می‌بیند)؛ (فَمِنْ نَاجٍ مَعْقُورٍ^۴، وَ لَحْمٍ مَجْزُورٍ^۵، وَ شِلْوٍ^۶ مَذْبُوحٍ، وَ دَمٍ

۱. «معاقل» جمع «مقل» بر وزن «مجلس» به معنای دژ محکم و پناهگاه است.

۲. «لفظت» از ریشه «لفظ» بر وزن «حذف» به معنای بیرون افکندن گرفته شده و الفاظ را از این جهت الفاظ می‌گویند که گویی از دهان پرتاب می‌شود.

۳. «محاول» جمع «محاله» بر وزن «حواله» یعنی قدرت تدبیر و تصرف.

۴. «معقور» از ریشه «عقر» بر وزن «فقر» یعنی مجروح کردن و کشتن شتر یا قطع کردن دست و پای

مَسْفُوحٌ^۷، وَعَاضٌ^۸ عَلَى يَدَيْهِ، وَصَافِقٌ^۹ بِكَفَّيْهِ، وَمُرْتَفِقٌ^{۱۰} بِخَدَّيْهِ^{۱۱}، وَزَارٌ^{۱۲} عَلَى رَأْيِهِ، وَرَاجِعٌ عَنِ عَزْمِهِ).

امام عاقبت کار مغروران ناکام در این دنیا را در نه صورت بالا به گونه‌ای بیان فرموده که دقیق تر و گویاتر از آن تصور نمی‌شود؛ این اصناف نه‌گانه هر کدام به نوعی ضربات دنیا را بر پیکر خود احساس می‌کنند و قدر جامع آن است که پایان کارشان شقاوت و حسرت و ندامت است چه آنها که ضرباتشان سنگین است و در کام مرگ فرو می‌روند و چه آنها که زنده می‌مانند و حسرت می‌خورند.

تاریخ نمونه‌های زیادی از هر یک از این گروه‌های نه‌گانه را نشان می‌دهد و ای بسا خود، نیز در عمر کوتاهمان آنها را با چشم خود دیدهایم.

آن‌گاه در آخرین جمله‌های این خطبه به این حقیقت اشاره می‌کند که به هنگام فرا رسیدن حوادث بلا خیز و مرگ حتمی، راهها مسدود می‌شود، می‌فرماید: «این در حالی

ط ۵. «مجزور» به معنای مقطوع و سر بریده از ریشه «جزر» بر وزن «مرز» قطع کردن است.

۶. «شلو» بخشی از گوشت حیوان مذبوح را گویند.

۷. «مسفوح» یعنی ریخته شده و در اصل از «سفح» بر وزن «صبر» به معنای ریختن است و بیشتر در مورد خون ریزی به کار می‌رود.

۸. «عاض» یعنی گازگیرنده از ریشه «عَضَّ» بر وزن «سَدَّ» به معنای گاز گرفتن با دندان است و این تعبیر معمولاً دربارهٔ کسانی به کار می‌رود که از شدت ناراحتی یا ندامت دستهای خود را با دندان می‌گزند.

۹. «صافق» یعنی کسی که دستهای خود را به هم می‌زند. از ریشه «صَفَقَ» بر وزن «دَفَعَ» به معنای ضربه زدن است که با صدا همراه باشد و در اینجا اشاره به کسانی است که از شدت ناراحتی دستهای خود را به هم می‌کوبند.

۱۰. «مرتفق» به معنای کسی است که دستهای خود را تکیه‌گاه قرار می‌دهد و در عبارت بالا کنایه از کسی است که گرفتار حیرت شدیدی شده و سر خود را به دستها تکیه داده و در فکر فرو رفته است و «ارتفاق» تکیه کردن است.

۱۱. «خَدَّی» تشبیه خَدَّ به معنای گونهٔ انسان است.

۱۲. «زار» به معنای ملامت کننده و توبیخ کننده است. از ریشه «زَرَى» بر وزن «زرد» عیب جویی و ملامت کردن است و لذا به معنای کوچک و حقیر شمردن نیز آمده است.

است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیر کننده فرا رسیده «و هنگام فرار و نجات نیست»؛ (وَ قَدْ أَدْبَرَتِ الْحِیْلَةُ، وَ أَقْبَلَتِ الْغِیْلَةُ^۱، «و لَات^۲ حِینَ مَنَاصٍ^۳»).

می‌افزاید: «هیاهات هیاهات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته‌ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می‌دهد (کسی از آنان یاد نمی‌کند) نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد»؛ (هِیْهَاتَ هِیْهَاتَ! قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ، وَ ذَهَبَ مَا ذَهَبَ، وَ مَضَّتِ الدُّنْیَا لِحَالِ بِأَلْهَآ^۴، «فَمَا بَكَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَآءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْتَظَرِینَ»).

آری! آنها که روزی بر مرکب غرور سوار بودند در کاخهای پر زرق و برق می‌زیستند و خود را فرمانروایان زمین و آسمان می‌پنداشتند، هنگامی که پنجه‌های نیرومند قضا گلوی آنها را گرفت، چنان ذلیلانه تسلیم شدند و با دنیا وداع گفتند که گویی هرگز نبودند؛ چشمی برای آنها گریبان نشد و خاطری پژمان نگشت و بعد از آنها دنیا همچنان به راه خویش ادامه می‌دهد و پیش می‌رود و اقوام و ملت‌ها و قدرتمندان و زورمندان، یکی بعد از دیگری می‌آیند و می‌روند و گرد و غبار نسیان و فراموشی بر تاریخشان پاشیده می‌شود. جمله «و لَات حِینَ مَنَاصٍ» که عیناً از قرآن مجید^۵ گرفته شده درباره گروه‌هایی از اقوام پیشین است که گرفتار غرور اختلاف بودند و زندگی دنیا را جاودان می‌پنداشتند - و هنگامی که در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند فریاد می‌زدند و کمک می‌خواستند؛ ولی وقت نجات گذشته بود.

۱. «غیله» به معنای شرّ و تصمیم خطرناک مخفیانه و غافلگیرانه است. این واژه به ترور کردن اطلاق می‌شود.

۲. «لات» برای نفی است و در اصل «لا نافیه» بوده و تاء تأنیث برای تأکید به آن افزوده شده است و بعضی تاء را زائده و برای مبالغه می‌دانند.

۳. «مناص» به معنای فرارگاه و پناهگاه از ریشه «نوص» به معنای فرار است.

۴. «بال» به معنای قلب و درون است.

۵. ص، آیه ۳.

و جمله ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ نیز آیه‌ای دیگر از قرآن مجید^۱ است که اشاره به حال فرعونیان می‌کند در آن هنگام که همگی در دریا غرق شدند و باغها و چشمه‌ها و کاخها و نعمتها را به دیگران واگذارند و رفتند بی آنکه چشمی برای آنها بگرید.

این تعبیر که «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین» ممکن است کنایه از حقارت و پستی و نبودن یار و یاور برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است هنگامی که می‌خواهند عظمت مقام کسی را که از دست رفته است بیان کنند می‌گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه به سبب فقدانش تاریک شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن، گریستن اهل آسمانها و زمین باشد، زیرا گاه فرشتگان برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می‌کنند؛ نه برای جبّاران و ستمکاران.

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تُسَمَّى الْقَاصِعَةَ

وَهِيَ تَتَضَمَّنُ ذَمَّ إِبْلِيسَ لَعْنَةُ اللَّهِ، عَلَى اسْتِكْبَارِهِ وَتَرْكِهِ السُّجُودَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَظْهَرَ الْعُصْبِيَّةَ وَتَبَعَ الْحَمِيَّةَ، وَتَحْذِيرُ النَّاسِ مِنْ سُلُوكِ طَرِيقَتِهِ.

از خطبه‌های امام علی (ع) که خطبه قاصعه نامیده شده است.

این خطبه متضمن نکوهش ابلیس (لعنة الله عليه) می‌باشد به جهت تکبر ورزیدن و

۱. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان این نکته که خطبه قاصعه طولانی‌ترین خطبه امیر المؤمنین علی (ع) است که مسائل مهمی را در مواضع بازگو می‌کند، می‌افزاید (گروهی قبل از سید رضی این خطبه را در کتابهای خود آورده‌اند از جمله) نسخه‌ای از این خطبه نزد سید بن طاوس بوده که در کتاب یقین آن را آورده است و می‌گوید این نسخه را با اخباری در فضایل اهل بیت علیهم السلام در مجموعه‌ای دیدم که بزرگان پیشین آن را نقل کرده‌اند و تاریخ کتاب آن سنه ۲۸۰ هجری بوده است. مرحوم کلینی نیز در جلد چهارم کتاب کافی فصلی از این خطبه را آورده. همان گونه که مرحوم صدوق در جلد اول کتاب من لا یحضر بخشی از آن را آورده است. همچنین زمخشری بعد از سید رضی در جلد اول ربیع الابرار بعضی از فصول این خطبه را ذکر کرده همان گونه که ماوردی در اعلام النبوة معجزه‌ای را که امیر مؤمنان علی (ع) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه در مورد حرکت درخت نقل فرموده آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۵۶).

ترک سجده برای آدم (علیه السلام) و این که او نخستین کسی است که تعصب و تکبر را ظاهر ساخت و نیز امام (علیه السلام) در این خطبه مردم را از پیمودن راه و رسم ابلیس (و تعصب و تکبر) بر حذر می‌دارد.

خطبه در یک نگاه

در مورد شأن ورود این خطبه چنین گفته‌اند که اهل کوفه در اواخر دوران خلافت امام (علیه السلام) (بر اثر فراوانی ثروت و انتقال فرهنگ فاسد بعضی از همسایگان به کشور اسلامی و مشکلاتی که در عصر خلفا در جامعه اسلامی به وجود آمد) گرفتار مفاسد زیادی شده بودند که از همه مهم‌تر، برتری‌جویی قبائل بر یکدیگر و تعصبات جاهلی بود تا آنجا که گاه جوانان جلف و بی‌بند و بار با یکدیگر درگیر می‌شدند و هرگاه یکی از آنان مجروح یا مضروب می‌شد فریاد بلند می‌کرد و اهل قبیله خود را به یاری می‌طلبید آنها نیز چشم و گوش بسته به یاری او می‌شتافتند و چه بسا در این میان خونهای زیادی ریخته می‌شد. امام (علیه السلام) برای خاموش کردن آتش این فتنه‌ها این خطبه را که همه آن درباره مذمت و نکوهش تکبر و تعصبات جاهلی است، ایراد فرمود و حق سخن و نصیحت را به عالی‌ترین وجهی بیان کرد.

خطبه‌ای است بسیار فصیح و بلیغ و کوبنده و تکان دهنده و به همین دلیل نام آن را **خطبه قاصعه** (کوبنده) نهاده‌اند هر چند کلمه قاصعه در این خطبه به کار نرفته است. بعضی از شارحان نهج البلاغه وجوه دیگری برای نامگذاری این خطبه به تناسب معانی مختلفی که واژه قاصعه دارد، ذکر کرده‌اند؛ از جمله مرحوم شارح خوبی در وجه تسمیه این خطبه به قاصعه هفت وجه ذکر کرده که از هر کدام از یکی از معانی «قاصع» در لغت گرفته شده است؛ ولی آنچه را در بالا ذکر کردیم از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد. به هر حال این خطبه از بخشهای متعددی تشکیل یافته که شارحان نهج البلاغه هر کدام به سلیقه خود آن را به چند بخش تقسیم کرده‌اند؛ بعضی به پنج بخش و بعضی به

یازده بخش و بعضی به نوزده بخش.

مسلم است که تمام بخشهای این خطبه بر یک محور دور می‌زند و آن کوبیدن تعصبات جاهلی و تکبر و خود برتر بینی، مخصوصاً تعصبات قبیلگی و نژادی و گروهی است که سر چشمه بسیاری از اختلافات و نابسامانی‌ها و مفاسد اجتماعی است و دقت در مجموع خطبه و همچنین شأن ورود آن این حقیقت را روشن می‌سازد.

بر این اساس ما آن را به بیست بخش تقسیم کردیم:

در بخش اول، نخست به حمد و سپاس خداوند و سپس به طرد شیطان به جهت تعصب و تکبر در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَام اشاره می‌کند.

بخش دوم، اشاره به آفرینش انسان از خاک دارد که روح تواضع رازنده می‌کند سپس بار دیگر عاقبت شوم شیطان به علت کبر و تعصبش را یاد آور می‌شود.

بخش سوم، هشدار به همه مردم است که در دام شیطان نیفتند و راه او را نپویند.

در بخش چهارم، نکوهش از کسانی می‌کند که در دام تکبر و افتخارات موهوم جاهلیت افتاده‌اند.

بخش پنجم، هشدار به همگان است که از اطاعت و پیروی حاکمان متکبر و متعصب بپرهیزند.

بخش ششم، دستور به عبرت گرفتن از امت‌های پیشین می‌دهد همانان که متکبران‌شان بیچاره شدند و متواضعانشان که در رأس آنها انبیا بودند که به سعادت نائل آمدند.

بخش هفتم، اشاره به زندگی ساده موسی بن عمران و برادرش هارون و لباس ساده‌ای که آنها به هنگام ملاقات با فرعون متکبر و خود خواه در تن داشتند، می‌کند و تواضع انبیا و اولیاء الله را که در همه زندگانی آنها منعکس بود، نشان می‌دهد.

بخش هشتم، اشاره به انتخاب سرزمینی خشک و سوزان برای بنای کعبه با مصالحی ساده است تا کبر و غرور را از سرها بیرون کند و مراسمی را که مظهر ساده‌زیستی و تواضع

کامل است، به تصویر بکشد.

در بخش نهم، امام علیه السلام به دامهای مختلف شیطان مخصوصاً ظلم و ستم اشاره می‌کند و انجام فرایض دینی مانند نماز و روزه و زکات را وسیلهٔ دفاع در برابر شیطان می‌شمرد.

بخش دهم به سرچشمه‌های تعصب و غرور اشاره دارد.

بخش یازدهم اشاره به تعصب مثبت و نشانه‌ها و آثار آن است.

بخش دوازدهم سرنوشت امتهای پیشین را درس عبرتی می‌شمرد و همگان را به مطالعه احوال آنها دعوت می‌کند.

بخش سیزدهم به آثار بسیار ارزندهٔ وحدت و اتحاد و عواقب شوم تشّت و اختلاف اختصاص دارد.

در بخش چهاردهم بار دیگر مخاطبان را به تاریخ گذشته باز می‌گرداند و آثار شوم اختلاف فرزندان اسماعیل و اسحاق و بنی اسرائیل را برمی‌شمرد.

در بخش پانزدهم به نعمت بسیار مهم وجود پیامبر اکرم و آثار آن در جامعه اسلامی اشاره می‌فرماید.

در بخش شانزدهم بازگشت گروهی از مردم به عادات جاهلیت را بعد از قیام پیامبر مورد نکوهش شدید قرار می‌دهد.

در بخش هفدهم بر اعمال زشت ناکثین و قاسطین انگشت می‌نهد.

در بخش هجدهم امام علیه السلام به موقعیت خودش نسبت به پیامبر اسلام به عنوان اولین کس از مردان که به او ایمان آورد و همراه با او بود اشاره می‌کند.

در بخش نوزدهم از معجزهٔ باهرهٔ درختی که به فرمان پیامبر از جاکنده شد و به سوی او حرکت کرد، به طور مبسوط سخن می‌گوید.

بخش بیستم از امتیازات و سجایای اهل بیت علیهم السلام سخن می‌گوید و به عنوان «ختمهٔ مسک» خطبه را پایان می‌دهد.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ؛ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَ اصْطَفَاهُمَا لِحَبْلِهِ. وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ. ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمِينِ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَ مَخْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ. وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ، وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّنَدُّلِ.

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟!

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - ساخته، و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده و برای جلال خویش برگزیده است، لعن و نفرین را بر بندگان که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز بر می خیزند قرار داده (و آنها را از رحمتش دور ساخته است).

سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آنها

را از متکبران جدا سازد و با اینکه از همه آنچه در دلهاست با خبر و از اسرار نهان آگاه است، به آنها فرمود: «من بشری از گل می آفرینم آنگاه که آفرینش او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید»، فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس که تعصب و نخوت او را فراگرفت و به جهت خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه اش نسبت به آدم تعصب ورزید، از این رو این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتیش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن نمود و پوشش تواضع و فروتنی را از تن در آورد.

آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش کوچک شمرد و بر اثر خود برتر بینی اش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد و در آخرت آتش فروزان دوزخ را برایش آماده ساخت؟

شرح و تفسیر

شیطان بنیانگذار اساس تعصب!

همان گونه که در شأن ورود خطبه اشاره شد، هدف اصلی از بیان این خطبه طولانی و مملو از اندرزهای عالی و انسان ساز، مبارزه با کبر و غرور و تعصبهای جاهلی و طائفی بوده که در عصر آن حضرت، سرچشمه نزاعهای خونین قبایل و افراد شده است. بدین جهت امام (علیه السلام) خطبه را با حمد و سپاس الهی، همان خدایی که عظمت و کبریا مخصوص ذات اوست آغاز می کند و می فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - برگزیده است و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده، و برای جلال خویش برگزیده، و لعن و نفرین را بر بندگانی که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز بر می خیزند قرار داده (و آنها را از رحمتش دور ساخته است)»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ، وَ

أَخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا حِمَى^۱ وَ حَرَمًا عَلَيَّ غَيْرِهِ، وَ أَصْطَفَاهُمَا لِبِجَالَتِهِ. وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَيَّ مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ.

بی شک عزت (شکست ناپذیری) عظمت (بزرگی) مخصوص ذات پاک خداوند است، زیرا غیر او در برابرش موجوداتی ضعیف و ناتوانند، افزون بر اینکه هر چه دارند از او دارند، هر زمان اراده کند به آنها می بخشد و هر لحظه اراده کند از آنان می گیرد.

جمله‌های پنجگانه‌ای که در عبارت بالا آمده که می فرماید: لباس عزت و عصمت برزنده غیر او نیست و این دو صفت را مخصوص خود قرار داده و گاه از آن تعبیر به حمی و حرم (منطقه ممنوعه‌ای که غیر، حق ورود در آن ندارد) و گاه تعبیر به گزینش برای ذات پاک خود می کند و گاه لعنت را نثار کسانی که راه کبر و برتری جویی را در پیش می گیرند، عبارات مختلفی است که یک حقیقت را دنبال می کند و همه این عبارات می گوید: بندگان خدا جز تواضع و فروتنی در برابر خداوند و نسبت به یکدیگر، راهی ندارند.

حقیقت این است که خداوند نه نیازی به بزرگ‌نمایی دارد، نه احتیاجی که او را به بزرگی بستایند؛ ذات مقدّس او از هر نظر دارای بزرگی و عظمت است؛ ولی از آنجا که تکبر و خود برتر بینی در بندگان، سرچشمه اکثر نابسامانیها و بدبختیها و ظلم و ستم انسانها به یکدیگر است در جمله‌های بالا آنها را از این موضوع بر حذر داشته و همگان را به تواضع و فروتنی دعوت می کند.

به همین دلیل در ادامه این سخن درباره نخستین آزمون تواضع به هنگام آفرینش آدم اشاره کرده، می فرماید: «سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آنها را از متکبران جدا سازد و با اینکه از تمام آنچه در دلهاست با خبر و از اسرار نهان آگاه است به آنها فرمود: من بشری از گل می آفرینم آن گاه که آفرینش

۱. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از ریشه حمایت به معنای ممانعت و دفاع کردن از چیزی، گرفته شده و به همین جهت به پرهیز کردن بیمار از آنچه برای او ضرر دارد «حمیه» بر وزن «جزیه» گفته می شود.

او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید، فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس؛ «ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُتَمَرِّينَ، لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ﴾».

به یقین، آزمون خدا با آزمون بندگان متفاوت است؛ ما هنگامی که چیزی یا کسی را می‌آزماییم می‌خواهیم جهل خود را درباره آن تبدیل به علم کنیم، لذا از آن تعبیر به اختبار (خبر گرفتن و خبردار شدن) می‌کنیم؛ ولی خداوند که طبق جمله‌های بالا عالم به مکنونات دلها و محجوبات غیوب است هرگز نمی‌خواهد با آزمایشهای خود چیزی بر علمش بیفزاید، بلکه آزمایش او برای این است که نیات باطنی و خلقیات درونی و اسرار مخفی بندگان در لباس افعال ظاهر گردد تا مستحقّ جزا شوند، زیرا نیت به تنهایی برای این معنا کافی نیست، آنچه برای ثواب و عقاب لازم است انجام اعمال است.

این همان چیزی است که امام (علیه السلام) در جایی دیگر می‌فرماید: «أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطُ لِرِزْقِهِ وَ الرِّاضِي بِقِسْمِهِ وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَكِنْ لِيُظْهِرَ الْأَفْعَالَ الَّتِي بِهَا يَسْتَحِقُّ الثَّوَابَ وَ الْعِقَابَ؛ خداوند انسان‌ها را با اموال و فرزندانشان می‌آزماید تا آن کس که از روزی خود ناخشنود است از آن کس که خرسند است شناخته شود هر چند خداوند به احوالشان از خودشان آگاهتر است (آری! او بندگان خود را می‌آزماید) تا افعالی که سبب استحقاق پاداش یا کیفر است آشکار گردد».^۱

سپس به شرح حال ابلیس پرداخته و دلیل مخالفت او را با فرمان قطعی خداوند چنین بیان می‌کند: «تعصب و نخوت او را فراگرفت و به جهت خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه‌اش نسبت به آدم تعصب ورزید، از این رو این دشمن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۹۳.

خدا، پیشوای متعصبان و سر سلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتیش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن نمود، و پوشش تواضع و فروتنی را در آورد؛ (أَعْتَرَضْتُهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ، وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَ أَدْرَعَ^۱ لِبَاسَ التَّعْزِزِ^۲، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ). در واقع سبب اصلی مخالفت آشکار ابلیس نسبت به فرمان قطعی خداوند همان تعصب و غرور بود که از یک محاسبه غلط و سرچشمه گرفته از خودبینی و خودخواهی ناشی شده بود او تنها از آفرینش آدم جنبه خاکی او را می دید و لذا اصل خود را که از آتش است از او برتر می دانست: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۳ و بخش مهم وجود آدم را که همان روح الهی بود ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴ به کلی نادیده می گرفت.

آری! خودبینی و خودخواهی بدترین حجاب است که انسان را از درک واضح ترین حقایق باز می دارد. ابلیس حتی در برتری آتش بر خاک نیز گرفتار خطا و اشتباه شد، زیرا خاک منبع اصلی حیات، نمو گیاهان، پرورش گلها و میوه ها و انواع برکات است در حالی که آتش موجود خطرناکی است که تنها در بخشی از زندگی انسان به کار می آید.

به هر حال تعبیر امام درباره ابلیس به «عدو الله» اشاره به این است که او تنها دشمن آدم نبود، بلکه دشمن خالق آدم و معترض به فرمان او بود. او سنگ نخستین تعصب را بنا نهاد و آیین استکبار و تکبر را آغاز کرد؛ کاری که در واقع جنگ با خدا محسوب می شود، زیرا عزت و بزرگی تنها شایسته ذات پاک اوست و زیننده بندگان تنها تواضع و فروتنی

۱. «ادرع» از «درع» بر وزن «فکر» به معنای پیراهن گرفته شده و گاه به معنای جامه در تن کردن نیز به کار می رود.

۲. «تعزز» به معنای به خود بالیدن و خود را بزرگ و عزیز شمردن است.

۳. ص، آیه ۷۶.

۴. ص، آیه ۷۶.

است و به گفته بزرگان علمای اخلاق امّ الرذائل تکبر و غرور است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش می گوید: از آن حضرت سؤال کردم کمترین مرحله الحاد و کفر چیست؟ فرمود: «إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاهُ؛ تکبر نخستین مرحله آن است».^۱

در حدیث دیگر از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ؛ کسی که به اندازه ذره ای تکبر در قلبش باشد وارد بهشت نخواهد شد».^۲

آن گاه امام روی سخن را به مخاطبین کرده و از سرنوشت شوم شیطان برای هشدار به آنان بهره برداری کرده می فرماید: «آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و بر اثر خود برتر بینی اش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش آماده ساخت؟»؛ «أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُوعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا^۳، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟».

این تعبیرها اشاره به آیات قرآن مجید است، در یکجا می فرماید: «﴿فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»؛ از بهشت بیرون رو! که تو رانده شده درگاه مایی و لعنت من بر تو تا روز قیامت باد».^۴

در جایی دیگر می فرماید: «﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾»؛ فرمود به حق سوگند! و حق می گویم که جهنم را از تو و پیروان تو پر خواهیم کرد».^۵

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹، حدیث ۱، از باب کبر.

۲. همان، صفحه ۳۱۰.

۳. «مدحور» به معنای رانده شده از ریشه «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن گرفته شده است.

۴. حجر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۵. ص، آیات ۸۴ و ۸۵.

بخش دوم

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ، وَ طِيبٍ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوعَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ، تَمْيِيزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ، وَ نَفْيًا لِلاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ اِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ.

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ، عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أُخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا. إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ.

ترجمه

اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را بر باید و زیبایی و جمالش عقول را مبهوت کند و عطرش شامه ها را مسخر سازد و اگر چنین می کرد گردنها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود؛ ولی خداوند سبحان خلق خود را با اموری می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و تکبر را از آنان بزداید و آنها را از کبر و غرور دور سازد، بنابراین، از کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوششهای بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود، سالهایی که

معلوم نیست از سالهای دنیا بود یا آخرت (آری) همه آنها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت. چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند؟ نه، هرگز چنین نخواهد بود هیچ‌گاه خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی‌کند که بر اثر همان صفت فرشته‌ای را از بهشت بیرون کرده است. حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد.

شرح و تفسیر

از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه در ادامه آزمایش ابلیس که در بخش قبل گذشت به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه خداوند بندگانش را با اموری آزمایش می‌کند که فلسفه آن بر آنها پوشیده است و گاه تحمل آن بر آنها سخت و سنگین است می‌فرماید: «اگر خدا می‌خواست می‌توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده‌ها را بریاید و زیبایی و جمالش عقلها را مبهوت کند و عطرش شامه‌ها را مسخر سازد و اگر چنین می‌کرد گردنها در برابر آدم خاضع می‌شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود؛ (وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ^۱ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَ يَبْهَرُ^۲ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ^۳، وَ طِيبٍ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ^۴ لَفَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوعَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ).

۱. «یخطف» از «خطف» بر وزن «عطف» به معنای ربودن با سرعت گرفته شده است.

۲. «یبهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای حیرت و مبهوت ساختن گرفته شده است.

۳. «رواء» به معنای ظاهر زیباست.

۴. «عرف» به معنای بوی خوش است.

اشاره به اینکه اگر امتحانات الهی هماهنگ با خواسته دل افراد باشد، امتحان عملاً بی اثر خواهد شد، زیرا همه بر طبق آن عمل می‌کنند؛ هم خداپرستان و هم هواپرستان و چنین امتحانی بی نتیجه خواهد بود؛ ولی اگر بر خلاف میل افراد بود صفوف مؤمنان خداپرست و مخلص از خود خواهان هواپرست و غیر مخلص جدا خواهد شد.

امتحان مغروران و متکبران باید با اموری باشد که غرور و تکبر را بشکند همان گونه که در امتحان فرشتگان و ابلیس واقع شد.

به همین دلیل امام در ادامه این سخن می‌افزاید: «اما خداوند سبحان خلق خود را با اموری می‌آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و تکبر را از آنان بزدايد و آنها را از کبر و غرور دور سازد»؛ (وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ، تَمَيِّزاً بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ، وَ نَفِيّاً لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ إِعْجَاداً لِلْخِيَلَاءِ^۱ مِنْهُمْ).

از اینجا روشن می‌شود چرا فلسفه همه احکام شرع، آشکار نیست. درست است که فلسفه بسیاری از آنها به حکم عقل یا به توضیح آیات و روایات بر ما آشکار شده ولی قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده، این برای آن است که مطیعان مخلص از متمردان و گردنکشان شناخته شوند. البته مخفی بودن اسرار این احکام غیر از آنچه گفته شد دلایل دیگری نیز می‌تواند داشته باشد.

سپس امام علیه السلام عاقبت کار ابلیس مستکبر و گردنکش را به منظور این که درس عبرتی برای همگان باشد مطرح می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که راه ابلیس را نپویند تا به سرنوشت او گرفتار نشوند می‌فرماید: «از کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوششهای بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود سالهایی که معلوم نیست از سالهای دنیا بود یا آخرت (آری) همه آنها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت»؛ (فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ

۱. «خِيَلَاء» به معنای تکبر است.

عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَ جَهْدُهُ^۱ الْجَهِيدَ، وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي^۲ الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ، عَنْ كَثِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ).

تدبیر «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ». مفهومش این نیست که امام از این مسئله خبردار نبود، بلکه اشاره به این است که توده مردم از آن آگاه نیستند و منظور از سالهای دنیا همین سالهایی است که بر ما می‌گذرد که مقدارش معلوم است و منظور از سالهای آخرت آن است که در قرآن به طور مکرر به آن اشاره شده است: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»؛ و یک روز نزد پروردگار تو (در جهان آخرت) مانند هزار سال است از آنچه می‌شمارید».^۳

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه ممکن است شش هزار سال عبادت با تکبر یک ساعت از میان برود؟ پاسخ آن روشن است، چون سازندگی کاری است پیچیده و طولانی؛ ولی تخریب کاری ساده و سریع است؛ یک خانه بزرگ را ممکن است سالها صرف ساختن آن کنند ولی در یک آتش سوزی چند ساعته نابود شود؛ یک سد عظیم را سالها می‌سازند ولی با چند دینامیت و مواد منفجره در مدتی بسیار کوتاه متلاشی می‌شود.

مسئله «حبط اعمال» بر اثر پاره‌ای از گناهان مطلب مهمی است که در پایان همین بخش در نکته‌ها خواهد آمد.

آن‌گاه امام در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که متکبران از انسانها نیز سرنوشتی همچون ابلیس دارند، می‌فرماید: «چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند، نه، هرگز چنین نخواهد بود هیچ‌گاه

۱. «جهد»، بر وزن «مهد» و «جُهد» بر وزن «كفر» هر دو به معنای سعی و تلاش خسته کننده است و «جهید» فعل از همین ریشه است که برای تأکید ذکر می‌شود، بنابراین «جهد و جهید» به معنای آخرین مرتبه تلاش و کوشش است.

۲. «سنی» دراصل سنین بوده که به هنگام اضافه نون آن حذف شده و سنین جمع سنه به معنای سال بوده است.

۳. حج، آیه ۴۷. نزدیک به همین تعبیر نیز در سوره سجده، آیه ۵ آمده است.

خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی‌کند که بر اثر همان صفت فرشته‌ای را از بهشت بیرون کرده است؛ «فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا».

سپس در تأکید بر این معنا می‌فرماید: «حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ یک از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد!»؛ «إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ^۱ فِي إِبَاحَةِ حِمَى^۲ حَرَّمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ».

اشاره به اینکه همه مکلفان در برابر خداوند یکسانند و هیچ‌کس را بر دیگری امتیاز نیست، خداوند با کسی خویشاوندی ندارد، گناه برای همه گناه و طاعت برای همه طاعت است. مبدا بعضی تصور کنند مجازات سنگین ابلیس در برابر تکبرش از ویژگیهای او بوده و دامان دیگران را نخواهد گرفت.



نکته‌ها

۱- مسئله حبط اعمال

در این بخش از خطبه آمده بود که عبادات شش هزار ساله ابلیس به سبب یک ساعت تکبر بر باد رفت.

مسئله احباط و تکفیر، و به تعبیر دیگر بر باد رفتن اعمال نیک یا جبران اعمال سوء با توبه و اطاعت، از مسائل مهمی است که در میان متکلمان و مفسران و ارباب حدیث مورد بحث و گفتگوست.

۱. «هواده» به معنای احترام و محبت و نرمش آمده است.

۲. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از «حمی» بر وزن «نهی» به معنای منع گرفته شده است.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که بعضی از اعمال سوء، آن قدر اهمیت دارد که می‌تواند آثار اعمال نیک را از بین ببرد، از جمله کفر به خداوند و پیامبر و يوم المعاد است که در آیه ۸۸ سوره انعام می‌خوانیم: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر گاه مشرک شوند اعمالی را که انجام دهند از بین می‌رود و در آیه ۱۴۷ سوره اعراف می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»؛ کسانی که آیات ما و روز قیامت را انکار کردند اعمالشان بر باد می‌رود».

در مورد تکفیر نیز قرآن مجید در آیه ۷ سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند گناهان آنها را می‌پوشانیم (و می‌بخشیم)».

البته این به آن معنا نیست که روز قیامت مجموعه حسنات و سیئات را در برابر هم قرار دهند، اگر حسنات بیشتر بود، سیئات مورد نظر قرار نگیرد و اگر سیئات بیشتر بود، حسنات به طور کلی نادیده گرفته شود، این نوع احباط و تکفیر مورد قبول نیست و با آیات قرآن نیز نمی‌سازد. در آیه ۷ و ۸ سوره زلزال می‌خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ هر کس به مقدار ذره‌ای کار نیک انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

کوتاه سخن اینکه هر یک از کار نیک و بد اثر خاص خود را عندالله در قیامت خواهد داشت؛ ولی این مطلب استثنائاتی دارد که بعضی از کارهای نیک، خطاها را می‌پوشانند و بعضی از کارهای زشت، حسنات را از میان می‌برند.^۱

۲- آیا ابلیس فرشته بود؟

در این بخش از خطبه آمده بود که ابلیس فرشته‌ای بود که خدا او را به جهت گناه سنگینش از بهشت بیرون راند و مطرود درگاه حق شد.

۱. شرح بیشتر در باره این مسئله را در تفسیر نمونه ذیل، آیه ۲۱۷ سوره بقره مطالعه فرمایید.

این تعبیر ممکن است این تصور را ایجاد کند که ابلیس واقعاً از فرشتگان بوده است، در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ»؛ او از جن بود سپس از طاعت فرمان پروردگارش خارج شد.^۱ از سوی دیگر قرآن به وضوح می‌گوید: فرشتگان معصوم‌اند و هرگز گناه نمی‌کنند: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ آنها بندگان گرامی خدا هستند در هیچ سخنی بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمان او را به گردن می‌نهند.^۲

چگونه ممکن است فرشته معصوم نه تنها نافرمانی کند، بلکه راه کفر و معارضه با پروردگار را بپوید؟!

از اینجا روشن می‌شود که ابلیس به موجب داشتن عبادات فراوان در صفوف فرشتگان جای گرفته بود؛ نه اینکه واقعاً جزء فرشتگان بود. این تعبیر گرچه تعبیری مجازی است؛ ولی با وجود قرائن روشن نباید جای تردید باشد.

۳- تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!

از آیات قرآن و روایات اسلامی و خطبه بالا به خوبی استفاده می‌شود که تکبر ابلیس سرانجام به کفر او انجامید، آن هم بالاترین درجه کفر، زیرا به حکمت خدا اعتراض کرد و دستور پروردگار را درباره سجده بر آدم عليه السلام غیر حکیمانه پنداشت و به همین دلیل به شدیدترین مجازاتها گرفتار شد و آن طرد ابدی از درگاه خدا و حبط عبادات شش هزار ساله بود.

این سخن پیامی به همه ما دارد که تکبر و تعصب را کوچک نپندارید که گاه ممکن است به کفر و حبط اعمال و طرد از درگاه خداوند بیانجامد. البته ابلیس می‌توانست باز گردد و توبه کند؛ ولی نخستین شرط توبه او این بود که فرمان خدا را در مورد سجده بر

۱. کهف، آیه ۵۰.

۲. انبیاء، آیه ۲۶ و ۲۷.

آدم (علیه السلام) اطاعت کند، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا، مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَ لَا قَبْلَهُ اللَّهُ مِنْهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ؛ به خدا سوگند اگر ابلیس به اندازه عمر دنیا بعد از آن معصیت، سجده برای خدا می کرد، سودی به حال او نداشت و خدا از او نمی پذیرد جز اینکه باز گردد و بر آدم سجده کند. آن گونه که خدا به او دستور داده بود.»^۱

۴- یکسان بودن حکم خدا درباره همگان

از پیام های مهم این بخش از خطبه این است که رابطه خلق با خالق رابطه اطاعت و بندگی است و همه انسانها، بلکه همه مخلوقات که در شرایط یکسان قرار دارند، در احکام او یکسانند و آن گونه که جمعی از یهود و نصارا خود را فرزندان خدا و خاصان او می پنداشتند و مجازاتی جز اندک برای خود در برابر اعمالشان قائل نبودند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۲ خیالی باطل و فکری بی اساس است. بنابراین هرگاه تکبر و تعصب و نافرمانی سبب رانده شدن کسی از درگاه خدا شود و هرکس در هر جا آلوده به چنین صفتی گردد، سرنوشتی غیر از آن نخواهد داشت. نژادها، اقوام، انسانها و غیر انسانها همه مشمول همین قاعده اند.



۱. الکافی، جلد ۸، صفحه ۲۷۱.

۲. مائده، آیه ۱۸.

بخش سوم

فَاَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسْتَفْزِرَكُمْ بِنِدَائِهِ، وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ. فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَ أَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، فَقَالَ: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لِأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»، فَذَفَأَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ، وَ رَجَمَا بَظُنٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ، صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ، وَ إِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ، وَ فُرْسَانُ الْكِبَرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ. حَتَّى إِذَا أَنْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةَ مِنْكُمْ، وَ اسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فَيْكُمْ، فَنَجَمَتِ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ، اسْتَفْضَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَ دَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ، فَأَقْحَمُوكُمْ وَ لَجَاتِ الدُّلِّ، وَ أَحْلَوَكُمْ وَرَطَاتِ الْقَتْلِ، وَ أَوْطَوُوكُمْ إِتْحَانَ الْجِرَاحَةِ، طَعْنَا فِي عُيُونِكُمْ، وَ حَزَّأَ فِي حُلُوقِكُمْ، وَ دَقَّا لِمَنَاخِرِكُمْ، وَ قَصَدَا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَ سَوَقَا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ. فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا، وَ أَوْرَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ، وَ عَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ. فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ، وَ لَهُ جَدَّكُمْ.

ترجمه

ای بندگان خدا! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید. نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده‌اش را فریاد زند و بر ضد شما برانگیزد. به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده، در کمان گذارده و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است و گفته است: پروردگارا! بدین جهت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آنها جلوه می‌دهم و

همه را اغوا می‌کنم (و از رحمت محروم می‌سازم) او در این سخن تیری در تاریکی به سوی هدفی دور دست انداخت و گمانی نادرست داشت (زیرا خواسته‌اش درباره همه انسانها صورت نپذیرفت، ولی) فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل، او را عملاً تصدیق کردند و این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست ایمان لذت را در برابر خود تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه‌اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش به شما حمله‌ور شد. تا شما را به پناهگاه ذلت کشانند و در مهلکه‌های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شما را در زیر پاها له کردند، نیزه‌های خود را در چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما کردند و (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده بود، کشانند. بنابراین ابلیس بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش افروزترین دشمن برای دنیای شماست و خطرناک‌تر از همه انسانهایی است که با آنها دشمنی می‌ورزید و برای در هم شکستن آنان عده و عده گرد می‌آورد، از این رو قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید.

شرح و تفسیر

او خطرناک‌ترین دشمن شماست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به نتیجه‌گیری از داستان گمراهی و طرد شیطان بر اثر تکبر و عصیان می‌پردازد و به همگان هشدار می‌دهد که گرفتار سرنوشت او نشوند. می‌فرماید: «ای بندگان خدا!! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده‌اش را فریادزند و بر ضد شما گرد آورده؛» (فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ

اللَّهِ أَنْ يُعْدِيَكُمْ^۱ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ^۲ بِبِدَائِهِ، وَأَنْ يُجَلِبَ^۳ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ^۴.

این گفتار مولا برگرفته از آیه قرآن است که می‌فرماید: «وَاسْتَفِزُّوا مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ»؛ هر کدام از آنها را می‌توانید با صدایت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده‌ات بر آنها گسیل دار.^۵

«خیل» هم به معنای اسبهاست و هم به معنای اسب سواران و در اینجا به معنای لشکر سواره است و «رجل» به معنای لشکر پیاده است و اشاره به دستیاران فراوانی است که شیطان از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای گمراه ساختن مردم به او کمک می‌دهند؛ بعضی سریع‌تر (همچون لشکر سواره) و بعضی آرام‌تر همچون لشکر پیاده. البته صفات رذیله و عوامل گناه و مراکز فساد و تبلیغات و گمراه کننده و ابزار گناه نیز به نوعی لشکر پیاده و سواره شیطانند که امام بندگان خدا را از همه این امور بر حذر می‌دارد.

سپس برای تأکید این سخن به جان خود سوگند می‌خورد و می‌فرماید: «به جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده، در کمان گذارده، و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است»؛ (فَلَعْمَرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ

۱. «یعدی» از «عدو» بر وزن «صبر» در اصل به معنای تجاوز کردن است و «عدوان» یعنی ستم کردن و «عداوت» به معنای دشمنی و «عدوی» به معنای دیدن و همچنین به معنای سرایت کردن بیماری از کسی به دیگری به کار می‌رود و منظور در خطبه بالا همین معنای اخیر است؛ یعنی شیطان بیماری کبر و غرور و تعصب خویش را به شما منتقل می‌کند.

۲. «یستفز» از «استفزاز» به معنای تحریک کردن و برانگیختن است.

۳. «یجلب» از «جلب» به معنای فریاد زدن بر کسی یا راندن او از محلی به محل دیگر گرفته شده است.

۴. «رجل» جمع راجل به معنای پیاده یا لشکری پیاده است.

۵. سوره اسراء، آیه ۶۴.

۶. «فوق» از «فوق» به معنای محلی از زه کمان که انتهای تیر را برای پرتاب به آن تکیه می‌دهند گرفته شده

سَهْمَ أَلْوَعِيدِ، وَ أَعْرَقَ ۱ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ ۲ الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).

آن‌گاه شاهد این سخن را از کلام خود ابلیس (طبق آیه‌های قرآن) چنین بیان می‌کند: «شیطان گفته است پروردگارا! بدین جهت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آنها جلوه می‌دهم و همه را اغوا می‌کنم (و از رحمت محروم می‌سازم)»؛ «فَقَالَ: ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾».

اینکه امام به جان خود سوگند می‌خورد نشان می‌دهد که مطلب فوق العاده جدی است؛ چه چیز شریف‌تر از جان امام است و اینکه می‌فرماید: «شیطان تیر تهدید را در چلّه کمان گذارده و آن را تا به آخر کشیده و از مکانی نزدیک شما را نشانه گرفته است» اشاره به این است که خطر شیطان در شدیدترین صورت که کمتر خطا می‌کند متوجه شماست و راه نفوذ خویش را این بدبخت بی‌نوا نیز نشان داده است و آن آرایش مظاهر مادی دنیا و زیبا سازی زرق و برق مواهب مادی و غرق ساختن در گرداب شهوات است.

تعبیر امام (علیه السلام) به اینکه شیطان تمام قوا و نیروهای خود را برای حمله به شما آماده ساخته و از مکان نزدیکی شما را نشان گرفته و از هر نظر در تیر رس او قرار دارید اشاره به این است که عوامل و سوسه‌های شیطانی در درون و برون انسان فراوان است، هوای نفس از یک طرف و عوامل بیرونی گناه از سوی دیگر جمله (لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) که با «لام» قسم شروع شده و با «نون» تأکید ثقیله و تصریح به واژه «اجمعین» پایان گرفته شاهد بر این است که او در اهداف شوم خود بسیار جدی است و به همین دلیل انسانها باید کاملاً بیدار و هوشیار باشند تا در دامهای رنگارنگ او نیفتند.

ط است. اشاره به اینکه شیطان تیر خود را برای پرتاب به سوی شما آماده ساخته است و واژه فوق به معنای بالا نیز از همین جا گرفته شده است.

۱. «اعرق» از ریشه «اغراق» و «غرق» بر وزن «ورق» به معنای کشیدن زه کمان تا حد ممکن برای تیراندازی گرفته شده است. سپس به هر کاری که در آن نهایت تلاش شود اطلاق گردیده است.
۲. «نزع» به معنای چیزی را از جا برکندن و یا کشیدن است؛ مانند کشیدن کمان به هنگام تیر.

لازم به ذکر است که جمله «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...؛ پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی...» از دروغها و افتراهای شیطان به ساحت قدس پروردگار است و نشان می‌دهد که او تا چه حد جسور و بی پرواست که چنین دروغ بزرگی را به خدا می‌بندد، خداوندی که هدایتگر همگان است و اسباب هدایت را در اختیار آنها گذارده و چون سخن شیطان واضح البطلان بوده قرآن اشاره‌ای به بطلان آن نمی‌کند. خداوند کدام عامل گمراهی برای شیطان فراهم ساخت آیا به او و فرشتگان نفرمود: ﴿فَإِذَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ شرافت آدم به جهت روح ویژه الهی اوست؛ ولی شیطان حسود و خودخواه آن را نادیده گرفت و به مسئله آفرینش او از طین (گل) بسنده کرد! آیا سبب گمراهی از ناحیه خود او نبود؟!

سپس امام در ادامه این سخن می‌فرماید: «او در این سخن (همه را گمراه می‌کنم) تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نادرست داشت زیرا خواسته‌اش درباره همه انسانها صورت نپذیرفت»؛ ﴿قَدْ فَا بَعِيْبٍ بَعِيْدٍ، وَ رَجْمًا بَطْنٌ غَيْرِ مُصِيْبٍ﴾. جمله «رَجْمًا بَطْنٌ غَيْرِ مُصِيْبٍ» به همین صورت در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه آمده است و گاه تصور می‌شود که با آیه شریفه «﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيْسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوْهُ اِلَّا فَرِيْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ﴾»؛ به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت، همگی از او پیروی کردند مگر گروهی از مؤمنان^۱ سازگار نیست، در حالی که این آیه درباره قوم سبأ است نه درباره همه انسانها و گرنه مؤمنان در میان امت پیامبران تعدادشان کم نیست.

جمعی از شارحان نهج البلاغه، نسخه دیگری را که بدون کلمه «غیر» و به صورت «رَجْمًا بَطْنٌ مُصِيْبٍ» است ترجیح داده‌اند، زیرا گمان شیطان را درباره انسانها مطابق واقع دانسته‌اند، چون فقط اندکی از انسانها از وساوس او برکنار مانده‌اند آن گونه که قرآن

مجید می گوید: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۲.

افزون بر این با جمله بعد همین خطبه نیز سازگارتر است که می فرماید: «فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل او را عملاً تصدیق کردند»؛ (صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ، وَ إِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ، وَ فُرْسَانُ الْكِبْرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ).
تعبیر به «أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ» کنایه از این است که آنها به قدری آلوده به تکبر هستند که گویی فرزندان تکبرند همچنین تعبیر «برادران عصبیت» کنایه از ارتباط تنگاتنگ آنها با تعصبات قومی و قبیلگی و مانند آن است و نیز «و فُرْسَانُ الْكِبْرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ» کنایه از آن است که آنها آن قدر گرفتار کبر و جهل و غرورند که گویی بر مرکبی از جهل و کبر سوار شده و به پیش می تازند.

سپس می افزاید: «این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست ایمان از شما را در برابر خدا تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش سوی به شما حمله ور شد»؛ (حَتَّى إِذَا أَنْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةَ^۳ مِنْكُمْ، وَ اسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةَ^۴ مِنْهُ فِيكُمْ، فَتَجَمَّتِ^۵ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ. اسْتَفْحَلَ^۶ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَ دَلَفَ^۷ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ).

۱. سبأ، آیه ۱۳.

۲. ص، آیه ۲۴.

۳. «جامحه» به معنای حیوان سرکش است. از «جموح» بر وزن «فتوح» گرفته شده است.

۴. «الطماعیه»، «طماعیه» و «طمع» به یک معناست.

۵. «نجمت» از «نجوم» به معنای نمایان شدن گرفته شده و ستاره را نجم می گویند چون در آسمان ظاهر می شود. گاه به گیاهان بدون ساقه نیز نجم گفته می شود، زیرا از زمین بیرون می آید.

۶. «استفحل» از ریشه «استفحال» و از فحل، بر وزن «نخل» به معنای عظیم و برجسته گرفته شده و «استفحال» به معنای سنگینی کردن و طاقت فرسا شدن است.

۷. «دلف» از «دلوف» به معنای آهسته راه رفتن و گامهای کوتاه برداشتن گرفته شده است و در

اشاره به اینکه ابلیس نخست می‌کوشد افرادی را که در برابر او سرکشی می‌کنند تسلیم خود گرداند و پایگاه خویش را در میان آنان محکم کند، آن‌گاه سلطه خود را بر آنان گسترش می‌دهد و بالشکر خویش به آنان حمله‌ور می‌شود، در حالی که قدرت دفاع از خود را ندارند و بدترین صورت گرفتار انواع مصائب مادی و معنوی می‌شوند، همان‌گونه که در ادامه این سخن در هشت جمله کوتاه و پر معنا آثار حمله گسترده لشکر شیطان را برشمرده می‌فرماید: «آنها شمارا به پناهگاه ذلت کشانند و در مهلکه‌های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شمارا در زیر پاها له کردند، نیزه‌های خود را در چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما کردند و (سرانجام) شمارا با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده کشانند» (فَأَقْهَوَكُمُ^۱ وَلَجَاتٍ^۲ الذُّلِّ، وَ أَحْلَوَكُمُ وَرَطَاتٍ^۳ الْقَتْلِ، وَ أَوْطَوَكُمُ^۴ إِثْحَانَ^۵ الْجِرَاحَةِ، طَعْنًا فِي عْيُونِكُمْ، وَ حَزًّا^۶ فِي حُلُوقِكُمْ، وَ دَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ^۷، وَ قَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَ سَوْقًا بِخَزَائِمٍ^۸ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ).

این تعبیرات بسیار دقیق و حساب شده که با بلاغت فوق العاده‌ای همراه است، نهایت

ط اینجا اشاره به پیشروی تدریجی لشکر شیطان به سوی انسانهاست.

۱. «اقحموکم» از ریشه «قحوم» به معنای بی‌مطالعه در کاری وارد شدن و «اقحام» یعنی به زور و قهر و غلبه کسی را به کاری واداشتن.
۲. «ولجات» به معنای غارها و پناهگاهها جمع «ولجة» بر وزن «درجه» به معنای غاری است که رهگذران در مشکلات به آن پناه می‌برند.
۳. «ورطات» به معنای مشکلات و بن بستها و مهلکه‌ها جمع «ورطه» بر وزن «غفله» است.
۴. «اوطأوکم» از ریشه «وطئ» به معنای پایمال کردن و زیر پا له کردن گرفته شده است.
۵. «اثخان» از «ثخونة» در اصل به معنای ضخامت و غلظت و سنگین شدن گرفته شده و «اثخان» مبالغه و شدت در کشتار دشمن است.
۶. «حز» به معنای قطع کردن و بریدن است.
۷. «مناخر» جمع «منخر» بینی یا سوراخ بینی است.
۸. «خزائم» جمع «خزامة» بر وزن «کتابه» حلقه‌ای است که در بینی شتر می‌کنند و ریسمان در آن می‌اندازند و به هنگام سرکشی آن را می‌کشند.

بدبختی شکست خوردگان در برابر شیطان را مجسم می‌کند: اگر از برابر لشکرش بگریزد و به پناهگاهی پناهنده شوند جز پناهگاه ذلت نخواهد بود و اگر مقاومت کنند جز مرگ و نابودی سرنوشتی نخواهند داشت. مرگ آنها نیز ساده نخواهد بود، مرگی است آمیخته با لگدمال شدن مجروحان و فرو رفتن نیزه‌ها در چشم‌ها؛ بریده شدن گلوها و خرد شدن بینی‌ها و سرانجام همچون شتری که ریسمان در سوراخ بینی او کرده باشند به سوی آتش قهر و غضب الهی کشیده می‌شوند.

آن‌گاه امام در یک نتیجه‌گیری قاطع می‌فرماید: «بدین ترتیب ابلیس بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش افروزترین دشمن برای دنیای شماست خطرناک‌تر از همه انسانهایی است که با آنها دشمنی می‌ورزید و برای در هم شکستن آنان عده و عده گردآوری می‌کنید، بنابراین قوت و قدرت خود را در برابر او به کارگیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید»؛ (فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا^۱، وَ أَوْزَى^۲ فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا^۳ مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ^۴، وَ عَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ^۵. فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ^۶، وَ لَهُ جِدَّكُمْ^۷).

۱. «حرج»، بر وزن «خرج» و «حَرَج» بر وزن «حرم» به معنای گرفتگی و ناراحتی و محدودیت شدید است و در اصل به معنای اجتماع درختان در هم پیچیده است.

۲. «أَوْزَى» از ریشه «وَرَى» بر وزن «نهی» در اصل به معنای مستور ساختن است و به آتشی که در وسایل آتش افروزی نهفته شده و از طریق جرقه زدن بیرون می‌آید وری گفته می‌شود و در جمله بالا به معنای آتش افروختن آمده است.

۳. «قَدْح» خارج کردن آتش از آتش زنه (چیزی مانند کبریت) است.

۴. «مناصبین» جمع «مناصب» به معنای کسی است که به دشمنی برخاسته، از ریشه نَصَب به معنای عداوت گرفته شده است.

۵. «متألبین» گروهی است که اجتماع بر انجام کاری می‌کنند از ماده «أَلَب» بر وزن «سلب» به معنای تجمع و تحریک کردن گرفته شده است.

۶. «حَدَّ» و «حَدَّت» به معنای شدت و غضب، و در اصل به معنای تیز کردن است.

۷. «جَدَّ» یعنی قطع. از آنجا که هر موجود با عظمتی از دیگران جدا و ممتاز می‌شود پدر بزرگ «جد»

اشاره به اینکه با توجه به آنچه در بخش‌های قبل این خطبه گفته شد ابلیس بزرگترین دشمن دین و دنیای شماست؛ و از هر دشمنی خطرناکتر است؛ باید تمام نیروهای خود را برای دفع او بسیج کنید.

در این عبارت، امام علیه السلام از فساد و تباهی تعبیر به «حرج» یعنی دشواری، نموده (و در بعضی از نسخه‌ها جرح به معنای جراحت و زخم آمده که تعبیر مناسب‌تر به نظر می‌رسد) و از وسوسه‌های گمراه‌کننده شیطان تعبیر به قدح (چیزی که با آن آتش می‌افروزند) فرموده است، زیرا یک آتش زنه کوچک ممکن است خانه یا محله‌ای را به آتش بکشاند؛ وسوسه‌های شیطانی نیز گاه باعث اختلاف و از هم پاشیدگی جامعه‌ها می‌شود مخصوصاً تعصبات کور و کبر و غرور که خطبه، بیشتر ناظر به آن است می‌تواند آتش جنگل‌های قبیلگی را روشن سازد و زمین را از خون افراد بی‌گناه رنگین کند.

تعبیر به «جَدَّ» (با فتح جیم) به معنای قطع، اشاره به قطع رابطه و عدم اطاعت از فرمان ابلیس است. (در بعضی از نسخه‌ها «جَدَّ» با کسر جیم آمده که به معنای تلاش و کوشش است و با جمله قبل تناسب بیشتری دارد؛ بعضی در مبارزه با ابلیس نهایت جد و جهد را بنمایید.



ط می‌گویند و در آیه شریفه ﴿وَآتَهُ تَعَالَى جَدُّ رُبُّنَا﴾ اشاره به عظمت خداوند است و در جمله بالا منظور قطع رابطه است.

بخش چهارم

فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فخرَ عَلَىٰ أَصْلِكُمْ، وَوَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ، وَدَفَعَ فِي نَسْبِكُمْ، وَ
أَجْلَبَ بِحَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَقَصَدَ بِرِجْلِهِ سَبِيلَكُمْ، يَفْتَنِيصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَ
يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ. لَا تَفْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ، فِي حَوْمَةٍ
ذُلًّا، وَحَلْقَةٍ ضَيْقٍ، وَعَرْصَةٍ مَوْتٍ، وَجَوْلَةٍ بِلَاءٍ. فَأَطْفِنُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ
مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَآخْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ
مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَحْوَاتِهِ، وَنَزَعَاتِهِ وَنَفَاتِهِ. وَاعْتَمِدُوا وَضَعِ
الْتَدَلُّ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَالْإِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَخَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ
أَعْنَاقِكُمْ، وَاتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ؛
فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، وَرَجَلًا وَفُرْسَانًا، وَلَا تَكُونُوا كَالْمُنْتَكَبِ
عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعِظَمَةُ بِنَفْسِهِ
مِنْ عِدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْعُضْبِ، وَنَفَخَ
الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَالزَّمَهُ آثَامَ
الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

به خدا سوگند، او (شیطان) بر اصل و ریشه شما (آدم) برتری جویی کرد و نسبت به
حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت، با سپاه سواره خود به شما حمله آورد و با
پیاپی نظامش راه را بر شما بست. آنها هر جا شما را بیابند صید می کنند و انگشتان را
قطع می نمایند (و کارایی را از شما می گیرند) هرگز نمی توانید (به آسانی) از چنگ آنها

رهایی یابید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی آنها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه پست و دایره تنگ و صحنه مرگ و جولانگاه بلا قرار گرفته‌اید، بنابراین (ریشه‌ها را بخشکانید و) شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلیت را که در دل‌هایتان پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصب ناروا که در مسلمان پیدا می‌شود از القاعات شیطان و نخوتها و فسادها و وسوسه‌های اوست. تاج تواضع بر سر نهید و خود بر تربینی را زیر پا افکنید، حلقه‌های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنتان؛ یعنی ابلیس و سپاهیان‌ش قرار دهید، زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، پیادگان و سوارانی دارد (که با کمک آنها در میان همه اقوام و گروهها نفوذ می‌کند).

شما مانند آن متکبر (قابیل) نباشید که بر فرزند مادرش (برادر با جان برابرش) بی‌آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خود بر تربینی ناشی از دشمنی برخاسته از حسادت در قلبش چیزی نبود. (سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله ور شد و شیطان، باد غرور در بینی او دمید، همان کبر و غروری (که سبب قتل برادرش شد) و در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او افکند.

شرح و تفسیر

مانند شیطان و قابیل نباشید

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه همگان را بسیج می‌کند که در برابر شیطان و وسوسه‌های او بایستند و سابقه سوء و دشمنی او را با عبارات گویا و پر معنا بیان می‌کند و می‌فرماید: «به خدا سوگند! او (شیطان) بر اصل و ریشه شما تفاخر کرد و به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت و با سپاه سواره خود به شما حمله آورد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست»؛ (فَلَعَمْرُ اللَّهِ^۱ لَقَدْ فَخَّرَ عَلَيَّ أَصْلَكُمْ، وَ وَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ^۲،

۱. «لَعَمْرُ اللَّهِ» «عمر»، به فتح «عین» به معنای عمر، به ضم «عین» است که در موارد قسم بکار

و دَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ، وَ أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ).

این تعبیرات پرمعنا برگرفته از آیات قرآن مجید است؛ در آیه ۳۳ سوره حجر می‌خوانیم که شیطان آدم را بدین گونه تحقیر کرد: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد». او به جهت غرور و حسادت و تکبرش جمله «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از کلام خدا را که بزرگترین فخر آدم است به فراموشی سپرد و در آیه ۱۲ از سوره اعراف می‌خوانیم که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛ من از او بهترم، مرا از آتش فروزان آفریده‌ای و او را از گل (بی مقدار) که با این از نسب آدم عیبجویی می‌کند، در حالی که اگر کبر و غرور اجازه می‌داد می‌دانست که خاک منبع انواع برکات و حیات موجودات است و بر آتش برتری دارد. در آیه ۶۴ سوره اسراء می‌خوانیم که خداوند به او می‌گوید: «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ»؛ (برای آزمایش انسانها) لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار» و در آیه ۱۶ سوره اعراف می‌خوانیم که شیطان می‌گوید: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ من سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین می‌کنم».

آری چنین دشمنی که نه شخصیت والای آدم را قبول دارد و نه اصل و نسب او را می‌پذیرد و تمام نیروهای خود را برای گمراه ساختن او بسیج کرده است بسیار خطرناک است و باید از او بر حذر بود.

ط می‌رود، بنابراین جمله عمری؛ یعنی به جان خودم سوگند و «لعمراللّه»؛ یعنی به بقای ذات پاک خدا سوگند.

۲. «حسب» واژه حسب معمولاً همراه نسب ذکر می‌شود؛ ولی معنای متفاوتی دارد. حسب در اصل به معنای قدر و منزلت و شرافت چیزی است و چون اصل و نسب نیز در قدر و منزلت انسان تأثیر دارد گاه این واژه، نسب والا و ارجمند را نیز شامل می‌شود. به اندازه و مقدار هر چیزی نیز حسب گفته می‌شود. این واژه در واقع از ماده حساب گرفته شده، زیرا افراد افتخارات خود و پدرانشان را به هنگام ذکر حسب خویش شمار می‌کنند.

در ادامه این سخن می‌افزاید: «آنها هر جا شما را بیابند صید می‌کنند و انگشتانان را قطع می‌نمایند؛ هرگز نمی‌توانید (به آسانی) با حيله، آنها را منع کنید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی آنها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه ذلت آور و دایره تنگ و صحنه مرگ و جولانگاه بلا قرار گرفته‌اید؛» (يَقْتَضُونَكُمْ^۱ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ^۲. لَا تَمْتَعُونَ بِحِيلَةٍ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ. فِي حَوْمَةٍ^۳ ذُلٌّ، وَ حَلْقَةٍ ضِيقٍ، وَ عَرَصَةٍ مَوْتٍ، وَ جَوْلَةٍ بَلَاءٍ).

جمله «وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ» شبیه چیزی است که در قرآن مجید در مورد حمله فرشتگان در میدان جنگ بدر به کفار آمده است که می‌فرماید: «﴿وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾؛ و تمام انگشتانشان را قطع کنید».^۴ قطع انگشتان اگر در مورد دست‌ها باشد سبب می‌شود که انسان از انجام غالب کارها ناتوان شود، زیرا هر کاری ابزاری لازم دارد و ابزار کار را معمولاً با انگشتان می‌گیرند و اگر انگشتان پا باشد تعادل انسان را به هنگام راه رفتن بر هم می‌زند. در خطبه مورد بحث، اشاره به این است که شیاطین به شما حمله می‌کنند و شما را از کار می‌اندازند به گونه‌ای که قدرت بر تصمیم‌گیری و چاره‌اندیشی نخواهید داشت.

سپس امام (علیه السلام) انگشت روی نقطه اصلی درد گذاشته و با تشبیهات بسیار زیبایی در نهایت فصاحت و بلاغت به همگان هشدار می‌دهد و از آثار مرگبار تعصبات کور و تکبرها برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلیت را که در دل‌های پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصب ناروا را که در مسلمان پیدا می‌شود از

۱. «يَقْتَضُونَ» از «قنص» بر وزن «حبس» به معنای صید کردن گرفته شده است.

۲. «بنان» جمع «بنانه» در لغت هم به معنای انگشتان آمده هم سر انگشتان و کسی که انگشتان یا سر انگشتان او قطع شود کارآیی خود را از دست می‌دهد.

۳. «حومه» به معنای یخس اصلی و حساس چیزی است. به بخش اصلی جنگ یا مذلت و خواری نیز «حومه» گفته می‌شود.

۴. انفال، آیه ۱۲.

القائات شیطان و نخوتها و فسادها و وسوسه‌های اوست»؛ (فَأَطْفُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيْبَةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ حَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ ۱، وَ نَزَعَاتِهِ ۲ وَ نَفَثَاتِهِ ۳).

در این تعبیر امام‌المؤمنین (علیه السلام) تعصبهای ناروا و کینه‌های جاهلیت را تشبیه به آشتی کرده که در اعماق دلها کمین می‌کند، ناگهان سر بر می‌آورد و همه وجود انسان را فرا می‌گیرد و از آن به بیرون سرایت می‌کند و گاه قوم و قبیله‌ای را به آتش می‌کشد. امام‌المؤمنین (علیه السلام) این صفت رذیله را از وسوسه شیطان می‌شمرد که از بیرون به درون مسلمانان القا می‌گردد؛ یعنی مسلمان واقعی از آن بیگانه است.

در ادامه می‌فرماید: «تاج تواضع بر سر نهید، و خودبرتربینی را زیر پا افکنید، حلقه‌های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان؛ یعنی ابلیس و سپاهیانش برگزینید»؛ (وَ اعْتَمِدُوا وَضِعَ التَّدَلِّ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَ الْإِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَ خَلَعَ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ وَ اتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلِحَةً ۴ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ).

۱. «نخوات» جمع «نخوة» به معنای تکبر است.

۲. «نزعات» جمع «نزعة» به معنای فساد است. از ریشه «نزع» بر وزن «وضع» به معنای وارد شدن در کاری به قصد، افساد گرفته شده است.

۳. «نفثات» جمع «نفثة» به معنای مقدار کمی از آب دهان است که به بیرون ریخته می‌شود و در اصل از «نفث» بر وزن «حبس» به معنای دمیدن گرفته شده است. و چون به هنگام دمیدن به چیزی گاهی آب دهان بیرون می‌افتد، در این معنا به کار رفته است و در جمله بالا کنایه از وسوسه‌های شیطان است، زیرا معمول در میان ساحران این بوده که به هنگام سحر اورادی می‌خوانند و به شخص مورد نظر خود می‌دمیدند، لذا کنایه از وسوسه شدن است.

۴. «مسلحة» به معنای محل جمع‌آوری و به تعبیر دیگر زاغه مهمات است و به سنگرگاه نیز گفته می‌شود، زیرا معمولاً در سنگر مقدار قابل ملاحظه‌ای اسلحه گردآوری می‌کنند و در جمله بالا به همین معنا آمده است.

در این عبارت امام (علیه السلام) تواضع را تشبیه به تاج و خودپسندی را به موجود بی ارزشی که زیر پاها می افتد و تکبر را به غل و زنجیری که بر گردن می نهند و فروتنی را به سنگرگاه محکمی که انسان را در برابر دشمن حفظ می کند، تشبیه کرده است که هر یک پیام روشنی برای انسانها و مخصوصاً افراد با ایمان دارد.

سپس امام (علیه السلام) دلیل روشنی برای این دستورات بیان کرده، چنین می فرماید: «زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، پیاده گان و سوارانی دارد، که با کمک آنها در میان همه اقوام و گروهها نفوذ می کند»؛ (فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُوداً وَ أَعْوَاناً، وَ رَجَلاً وَ فُرْسَاناً). به یقین همه آنها از جن نیستند، بلکه گروهی از انسانهای شیطان صفت و گمراه همراه کننده جزو اعوان و انصار او هستند، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم.^۱

آن گاه اشاره کوتاه و پر معنایی به داستان قابیل می کند. دومین نفر (بعد از شیطان) که گرفتار تکبر و تعصب ناروا شد و دست به جنایت عظیمی زد و در گرداب پشیمانی و بدبختی گرفتار شد می فرماید: «شما مانند آنها متکبر (قابیل) نباشید که بر فرزند مادرش (برادرش) بی آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خود برتر بینی به جهت دشمنی برخاسته از حسادت در قلبش چیزی نبود»؛ (وَ لَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَحَقَّتِ الْعِظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ).

تعبیر به «ابن ام» (فرزند مادر) به جای برادر برای اشاره به جنبه عاطفی موضوع است؛ یعنی با آن همه پیوند عاطفی که میان این دو بود تکبر و حسادت کار خود را کرد و او را به قتل برادر واداشت. شبیه همین معنا را در داستان موسی و هارون می خوانیم که هارون هنگامی که برادرش موسی سخت از گوساله پرستی بنی اسرائیل خشمگین شده بود و بر

سر هارون فریاد می‌زد، برای تحریک عواطف برادر گفت: «يَبْنُوْمٌ لَا تَأْخُذُ بِإِحْيَائِي وَلَا بِرَأْسِي»؛ ای پسر مادرم (ای بردار) ریش و سر مرا مگیر.^۱

جمله «سَوَىٰ مَا الْحَقَّتِ» به اصطلاح از قبیل استثنای منقطع است. در اینجا برای شدت مذمت آمده است مثل اینکه می‌گوییم: «فلان کس هیچ فضیلتی نداشت جز اینکه دروغ می‌گفت و خیانت می‌کرد».

تعبیر به «عَدَاوَةٌ أَلْحَسَدُ» اشاره به این است که حسادت انسان را به دشمنی و عداوت می‌کشاند، عداوتی که می‌تواند سرچشمه قتل و کشتار برادر گردد.

سپس امام علیه السلام به توضیح این ماجرا پرداخته چنین می‌فرماید: «(سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله ور شد و شیطان، باد کبر و غرور در بینی او دمید همان کبر و غروری که در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تاروز قیامت برگردن او افکند»؛ (وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْعُصْبِ، وَ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعَقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَ أَلْزَمَهُ آثَامٌ^۲ أَلْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

از جمله‌های بالا به خوبی استفاده می‌شود که انحرافات نخست از درون انسان بر می‌خیزد سپس شیطان به آن دامن می‌زند و سرانجام آثار شوم آن به فرمان خدا دامان انسان را می‌گیرد، بنابراین هر چه هست از درون آلوده خود انسان است و بقیه آثار اعمال اوست و این پاسخی است برای کسانی که می‌گویند چرا شیطان چنین و چنان می‌کند و چرا پروردگار متعال ما را گرفتار فلان حوادث شوم می‌سازد.

ابن ابی الحدید در ذیل این جمله، از طبری مورخ معروف، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ نَفْسٍ تُقْتَلُ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَىٰ ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا وَ

۱. طه، آیه ۹۴.

۲. «آثام» جمع «اثم» به معنای گناه است و در اصل به آن حالتی گفته می‌شود که در روح و عقل انسان به وجود می‌آید و او را از رسیدن به نیکیها و کمالات باز می‌دارد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ؛ هیچ کس از روی ظلم و ستم کشته نمی شود مگر این که بر فرزند نخست آدم (قابیل) سهمی از آن را می نویسند، زیرا او اولین کسی است که سنت شوم قتل را گذاشت».

سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این سخن: کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را در خطبه بالا تأیید می کند.^۱

برقرار ساختن سنت حسنه و سنت سیئه و آثار آن، بحث دامنه داری در روایات اسلامی دارد که در جای مناسب به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت و در یک جمله کوتاه می توان گفت: هر کس در امر خیر پیشگام شود مردم را در انجام آن تشویق می کند و سهمی در ایجاد انگیزه برای دیگران و ثواب آنها دارد و هر کس در کار شری پیشگام شود به سبب حرمت شکنی و تشویق افراد سست ایمان به گناه، سهمی در گناه آنها دارد.



۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۱۴۶.

بخش پنجم

أَلَا وَ قَدْ أَمَعَنْتُمْ فِي الْبَغْيِ، وَ أَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُصَارَحَةً لِلَّهِ
بِالْمُنَاصِبَةِ، وَ مُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ. فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَ
فَحْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ الشُّنَّانَ، وَ مَنَافِحَ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ
الْمَاضِيَةَ، وَ الْقُرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَ مَهَاوِي
ضَلَالَتِهِ، دُلَّالًا عَنِ سِيَاقِهِ، سُلُوسًا فِي قِيَادِهِ. أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَ
تَتَابَعَتْ الْقُرُونَ عَلَيْهِ، وَ كِبْرًا تَضَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ.

أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُجْبَرَاتِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنِ
حَسَبِهِمْ، وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْقُوا الْهَجِيئَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ جَاخَدُوا اللَّهَ
عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مُعَالِبَةً لِآيَاتِهِ. فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أُسَاسِ
الْعَصْبِيَّةِ، وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سُيُوفُ أَعْتِرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا
تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَادًا، وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا. وَ لَا تُطِيعُوا
الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ
أَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَ هُمْ أُسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوقِ. اتَّخَذَهُمْ
إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ. وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ، وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى
الْأَسْمَانِ، اسْتِرَاقًا لِعُقُوبِكُمْ وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ، وَ نَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ.
فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ، وَ مَوْطِيَّ قَدَمِهِ، وَ مَاخَذَ يَدَهُ.

ترجمه

آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه

با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید. خدا را! خدا را! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و جایگاه وسوسه‌های شیطان است. اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله آن، امتهای پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکیهای جهل فرورفتند و در گودالها و دامهای ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرفتند و آنها را به هر جا که خاطر خواه او بود برد. آنها پیروی از چیزی کردند که دلها در آن شبیه و هماهنگ بود و قرنهای پی در پی بر آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه‌ها با آن تنگ شد. به هوش باشید، بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کورکورانه) بزرگترها و رؤسایتان، همانها که به سبب موقعیت خود، تکبر می‌ورزند و خویش را بالاتر از نسب خود می‌شمرند، اعمال نادرست خود را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمتهای او بر می‌خیزند تا با قضاییش ستیز کنند و بر نعمتهایش چیره شوند، زیرا آنها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت‌اند.

از خدا بترسید و با نعمتهایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید. از افراد بی اصل و نسب اطاعت نکنید همانها که بر اثر صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید و تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آنها را راه دادید، آنها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیانند آنها کسانی هستند که شیطان آنان را مرکبهای راهوار ضلالت قرار داده و سپاهی که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می‌کند و از آنها به عنوان سخنگوی خود (برای بیان مقاصد خوش) بهره می‌گیرد تا عقلهایتان را بدزدد، در چشمهای شما نفوذ کند و در گوشهایتان (اباطیل را) بدمد و به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود و پایمال قدمهایش قرار داد و گلوی شما را در دست خود فشرد!

شرح و تفسیر

از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید

امام علیه السلام بعد از مقدماتی که در فرازهای قبل دربارهٔ خطرات کبر و غرور و تعصبهای ناروا بیان فرمود، در این بخش از خطبه به مخاطبان خود مستقیماً هشدار می‌دهد و از عواقب سوء پیروی این خط شیطانی بر حذر می‌دارد و کسانی را که به بهانه‌های واهی تعصبات قبیلگی و برتری قومی بر قوم دیگر آتش اختلاف و جنگ و جدال را می‌افروختند با اخطارهای کوبندهٔ خود از این راه باز می‌دارد و می‌فرماید: «آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید»؛ (أَلَا وَ قَدْ أَمَعْتُمْ^۱ فِي الْبَغْيِ، وَ أَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مَصْرَحَةً^۲ لِلَّهِ بِالْمُنَاصِبَةِ^۳، وَ مُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه مخاطبان این جمله‌ها را سپاهیان شام و طرفداران معاویه دانستند شاید به جهت اینکه لحن خطاب حضرت را بسیار تند و شدید دیده‌اند که متناسب با مردم کوفه و عراق نبوده است، در حالی که از شأن ورود خطبه و همهٔ خطابهای آن به خوبی استفاده می‌شود مخاطبان همان سرکشان کوفه و عراق بودند که به جهت تعصبات جاهلیت قبائل را به جان هم می‌انداختند و منشأ فساد و خونریزی می‌شدند. این کار از یک سو دشمنی صریح با خدا محسوب می‌شد و از سوی دیگر مبارزهٔ آشکار با مؤمنان راستین.

۱. «امعنتم» از ریشهٔ «امعان» به معنای زیاده‌روی در انجام چیزی است. در اصل از ریشهٔ «معن» بر وزن «دهن» به معنای سیراب شدن زمین گرفته شده است.

۲. «مصارحه» از ریشهٔ «صرح» به معنای وضوح و روشنی گرفته شده و «مصارحه» به معنای مقابله کردن با کسی و چیزی به طور آشکار می‌باشد.

۳. «مناصبه» از ریشهٔ «نصب» بر وزن «نسب» به معنای تعب و زحمت گرفته شده است و «مناصبه» یعنی تظاهر به عداوت کردن که موجب رنج و تعب و زحمت طرفین می‌شود.

سپس لحن کلام را شدیدتر می‌کند و می‌فرماید: «خدارا! خدارا! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و جایگاه وسوسه‌های شیطان است»؛ (اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ قُحُ الشَّنَّانِ، وَ مَنَافِحُ الشَّيْطَانِ).

با توجه به اینکه «ملاقح» جمع «ملقح» بر وزن مجرم، معنای اسم فاعلی دارد، مفهوم جمله این است که کبر و تعصب سبب تولید کینه و عداوت است و نیز «منافخ» جمع «منفخ» بر وزن «مصرف» آلت و ابزاری است که به وسیله آن می‌دمند و مفهوم آن این است که شیطان از این طریق در دلها وسوسه می‌کند و آنها را به راه فساد می‌کشد.

آن‌گاه امام (علیه السلام) به آثار و خطرات این وسوسه‌ها و نفخات شیطانی اشاره کرده می‌فرماید: «اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله آن، امتهای پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکیهای جهل به سرعت فرورفتند و در گودالها و دامهای ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرا گشتند و وی آنها را به هر جا که خاطر خواهش بود برد!»؛ (الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ، وَ الْقُرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّىٰ أَعْتَقُوا^۱ فِي حَنَادِسٍ^۲ جَهَالَتِهِ، وَ مَهَاوِي^۳ ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا^۴ عَنِ سِيَاقِهِ، سُلْسُلًا^۵ فِي قِيَادِهِ).

«آنها پیروی از چیزی کردند که دلها در آن، شبیه و هماهنگ بود و قرنهای پی در پی بر

۱. «اعتقوا» از ریشه «عق» به معنای گردن گرفته شده و «عناق» یعنی گردن کشیدن و به سرعت دنبال چیزی رفتن.

۲. «حنادس» جمع «حناس» بر وزن «قبرس» به معنای تاریکی است و به همین جهت سه شب آخر ماه که با تاریکی شدید محاق آمیخته می‌شود، حنادس گفته می‌شود.

۳. «مهاوی» جمع «مهواة» یعنی گودال و گاه به معنای گودال عمیقی است که سیل در آن می‌افتد و راه فرار ندارد.

۴. «ذلل» جمع «ذلول» به معنای شخص منقاد و تسلیم و حیوان رام است.

۵. «سلسل» جمع «سلس» بر وزن «خشن» به معنای رام و فرمانبردار است.

آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه‌ها با آن تنگ شد؛ (أَمْرًا تَشَابَهَتْ أَلْقُلُوبُ فِيهِ، وَ تَتَابَعَتِ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَ كَثُرًا تَضَايَعَتِ الصُّدُورُ بِهِ).

اشاره به اینکه مسئله کبر و غرور و خطرات و آثار شوم آن، امری ریشه‌دار در همه امتها و ملتها و سرچشمه جنگهای خونین و نزاعهای دامن‌دار و انواع جنایات و غفلتها و بی‌خبریها بوده است.

برتری جوییها و تعبات کور، چهره تاریخ بشر را تاریک کرده و مهمترین دام شیطان در اعصار و قرون پیشین و در امروز و فرداست.

یکی از شارحان نهج البلاغه (مرحوم مغینه) در شرح خود از فیلسوف معروف انگلیسی «راسل» نقل می‌کند که می‌گوید هر انسانی دوست دارد خدا باشد و عجیب‌تر این که کمتر کسی است که باور کند این امر محال است. سپس این شارح دانشمند می‌افزاید این سخن، صحیح است ولی آنها که آرزو می‌کنند خدایی کنند و به آن نمی‌رسند، برای سیر کردن درون تشنه خویش از برتری جویی و افتخار به استخوانهای پوشیده اموات و نیاکانشان یا پست و مقامی که دارند و یا ذکر نامشان در صفحات جراید بهره می‌گیرند.

سپس امام علیه السلام انگشت روی نقطه اصلی درد گذارده که همان پیروی بی‌قید و شرط از رؤسای قبائل و سردمداران فساد و متکبران خودخواه است که مردم را به جهت هوسهای خود می‌کشاند و فتنه و فساد بر پا می‌کنند، می‌فرماید: «به هوش باشید، بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کورکورانه) بزرگترها و رؤسایان، همانها که به سبب موقعیت خود، تکبر می‌ورزند و خویش را بالاتر از نسب خود می‌شمرند، اعمال نادرست خود را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمتهای او بر می‌خیزند تا با قضایش ستیز کنند و بر نعمت‌هایش چیره شوند؛ (أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنَ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبْرَائِكُمْ! الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَ تَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْقُوا أَلْهَجِيْنَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ

۱. «هجینه» به معنای نقص و صفت زشت و قبیح است و از ریشه «هجونه» گرفته شده است.

جَاحِدُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِّقَضَائِهِ، وَ مُغَالَبَةً لِأَلَائِهِ^۱.

این سخن در واقع، برگرفته از آیات قرآن مجید است که در قیامت از اطاعت سران و بزرگان خود اظهار ندامت می‌کنند و عرضه می‌دارند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُومُ لَعْنًا كَبِيرًا»؛ پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند. پروردگارا آنها را از عذاب دوچندان ده و آنها را شدیداً لعن فرما.^۲

هرگاه به دقت تاریخ گذشته بشر را مشاهده کنیم می‌بینیم یکی از سرچشمه‌های عمده جنگها و خون‌ریزیها برتری جویی‌های نژادی و قومی بوده است که هنوز هم ادامه دارد و یکی از عوامل مهم جنگ جهانی اول و دوم که بخش عظیمی از جهان را ویران کرد و دهها میلیون انسان را به خاک و خون کشاند همین امر بود.

در حالی که اگر انسان خوب بنگرد اصل او خاک و اصل و ریشه دیگرش نطفه بی‌ارزش است و پایان کارش مرداری است گندیده. اسلام تفاخر به آبا و مناصب و به خود بستن القاب غرورآفرین و غفلت‌زا را نهی کرده؛ در حدیث شریف نبوی می‌خوانیم: «حُبُّ الرَّجُلِ دِينُهُ وَ مَرْوَتُهُ، حُلُّهُ وَ أَضْلُهُ عَقْلُهُ؛ شخصیت انسان دین او و ارزش او اخلاق او و اصل و ریشه او عقل و خرد اوست».^۳

پیامبر ﷺ این سخن را زمانی گفت که گروهی برای تحقیر سلمان فارسی اصل و نسبش را پرسیدند و او اصل و نسب خود را آزادی از قید بردگی به کمک پیامبر و هدایت به وسیله او شمرده بود.

۱. «آلاء» جمع «ألا» بر وزن «جفا» یا «الی» بر وزن «فعل» به معنای نعمت است و گاه به معنای خصوص نعمتهای معنوی آمده است، مخصوصاً هنگامی که در کنار واژه نعمت قرار گیرد و گفته شود: «النعم و الآلاء».

۲. احزاب، آیه ۶۷ و ۶۸.

۳. بحارالانوار، جلد ۲۲، صفحه ۳۸۱، حدیث ۱۶.

جمله «الْقَوْمَ الْهَاجِنَةَ عَلَى رَبِّهِمْ» اشاره به این است که آنها نسب خود را برتر می‌شمردند و دیگران را پست‌تر، و در واقع زشتی نسب دیگران را به خدا نسبت می‌دادند و معتقد بودند خدا خلق برتری آفریده که آنها بودند و خلق پست‌تری که دیگران هستند، آنها نعمتهای الهی را به لیاقتها و شایستگیهای خودشان نسبت می‌دادند و الطاف والاء الهی را انکار می‌کردند.

سپس امام علیه السلام به ذکر دلیلی برای پرهیز از پیروی این‌گونه کسان پرداخته، چنین می‌فرماید: «آنها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت‌اند»؛ (فَاتَهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ، وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سُيُوفُ اعْتِرَاءِ^۱ الْجَاهِلِيَّةِ).

امام علیه السلام تعصب و فتنه را به خانه‌ای تشبیه می‌کند که شالوده آن را سردمداران فاسد و مفسد و ستونهای آن را متکبران خودخواه تشکیل می‌دهند و همه را از سکونت در چنین خانه‌ای باز می‌دارد و نیز شعارهایی که در زمان جاهلیت برای تحریک قبایل بر ضد یکدیگر می‌دادند تشبیه به شمشیرهای برنده می‌کند و سپس سردمداران فساد را به منزله این شمشیرها می‌شمارد.

در زمان جاهلیت، معمول بود که هر گاه قبیله‌ای از قبایل مورد تهدید از سوی مخالفان قرار می‌گرفت به جای فکر کردن در طریق اصلاح و آرامش و صلح، رؤسای متعصب و جاهل قبایل دستور می‌دادند که شعارهای جنگ سر داده شود و از همه وسایلی که می‌توانستند احساسات افراد جاهل و بی‌خبر را تحریک کنند و آتش جنگ را شعله‌ور سازند، بهره می‌گرفتند و مخصوصاً هر قبیله‌ای را با نام نیاکان و بزرگان پیشین صدامی زدند و در اینجا سران قبایل به منزله آن شمشیرها شمرده شده‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد که سران مقام پرست در دورانهای گذشته برای حفظ منافع

۱. «اعتراء» به معنای نسبت دادن از ریشه «عزو» بر وزن «رزم» گرفته شده است.

نامشروع خود مردم بی خبر را با انواع شعارهای مهیج، بسیج می کردند و غافلان را قربانی منافع خویش می ساختند و امروز نیز رسانه های جمعی جهان برای حفظ قدرت مستکبران و منافع سرمایه داران بزرگ از همین روش به صورتی گسترده تر بهره می گیرند و همان گونه که قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً»؛ زمامداران وارد هر شهر و دیاری شوند آنجا را به فساد می کشند و عزیزانشان را ذلیل می کنند.^۱ همین گروه بودند که پیوسته در برابر پیامبران که برای آگاه ساختن توده های مردم و برقرار ساختن عدالت اجتماعی مبعوث شده بودند، به دشمنی برمی خاستند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین (آنها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم.^۲

سپس می افزاید: «از خدا بترسید و با نعمتهایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَادًا، وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا).

در واقع آنها که نعمتهای خدا را کفران می کنند و به جای بهره گیری از آن برای خدمت به خلق، راه کبر و غرور و خودبرتربینی را پیش می گیرند اینها به دشمنی با نعمتهای خودشان برخاسته و نسبت به مواهب الهی در حق خودشان حسادت ورزیده اند، زیرا کار آنها با کار حسودان و دشمنان در نتیجه یکی است؛ هر دو مایه سلب نعمت و فضل الهی است. آن گاه امام به نکته دیگری اشاره می فرماید و می گوید: «از افراد بی اصل و نسب (که جامعه اسلام را بر تن پوشیده و کبر و غرور را پیشه کرده اند و راه فساد را

۱. نمل، آیه ۳۴.

۲. سبأ، آیه ۳۴.

می‌روند) اطاعت نکنید؛ (وَلَا تُطِيعُوا الْآدْعِيَاءَ^۱).

بعضی از مفسران «ادعیاء» را به همان معنای اصلی آن (افراد ناپاک زاده و بی‌اصل و نسب) تفسیر کرده‌اند، در حالی که بعضی دیگر آن را به معنای منافقان می‌دانند، زیرا نفاق نیز از پستی اصل و نسب و گوهر ذات ریشه می‌گیرد. برخی دیگر آن را به معنای فرومایگان دانسته‌اند.

این نکته نیز قابل دقت است که تکبر و خود برتری‌یی که موضوع اصلی این خطبه است در بسیاری از اوقات از عقدهٔ حقارت سرچشمه می‌گیرد همان‌طور که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ؛ هیچ کس تکبر و فخر فروشی نمی‌کند جز به جهت حقارتی که در درون وجود خود می‌یابد»^۲.

در ادامه این سخن به شرح اوصاف معنای گروه ادعیاء پرداخته و می‌فرماید: «همانها که به موجب صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید و تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آنها را راه دادید؛ (الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ ادْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ باطِلَهُمْ).

اشاره به اینکه این منافقان مستکبر، از حسن نیت شما سوء استفاده کردند و افکار و نیات آلوده و اعمال بیمارگونه و مطالب باطل و بی‌اساسشان را در روح و جان و اجتماع شما تزریق کردند؛ بر همهٔ شما لازم است که آنها را بشناسید و حساب خود را از آنها جدا کنید و این فاسدان مفسد و افکار و برنامه‌های آنها را از جامعه خود بیرون بریزید. آن‌گاه امام در توضیح بیشتری می‌افزاید: آنها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیانند!؛ (وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ أَخْلَاسُ الْعُقُوقِ^۳).

۱. «ادعیاء» جمع «دعی» بر وزن «جلی» در اصل به معنای پسرخوانده است؛ یعنی فرزندی که از پدر دیگری است و شخصی که او را به خود نسبت می‌دهد و چون این‌گونه افراد گناه اصل و نسب روشنی ندارد و یا فرزند نامشروع هستند، «دعی» به معنای فرومایه، پست، بی‌اصل و نسب و زنازاده نیز آمده است.

۲. الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۲.

۳. «احلاس» جمع «حلس» بر وزن «حرص» به معنای پارچهٔ نازکی است که روی پشت شتر

با توجه به اینکه «فسوق» در اصل به معنای خروج از اطاعت است و «عقوق» به هر گونه عصیان گفته می‌شود مفهوم جمله بالا این است که همه گناهان و مفاسد اجتماعی از سردمداران فاسد و مستکبر سرچشمه می‌گیرد و به مصداق «النَّاسُ عَلَىٰ دِينِ مُلُوكِهِمْ» این گروه توده مردم را به دنبال خود می‌کشاند.

در ادامه این سخن از رابطه این گروه با ابلیس و ارتباط افکار و برنامه آنان با وسوسه‌های او سخن می‌گوید و چنین می‌فرماید: «شیطان آنها را (سردمداران گمراه قبایل و جوامع را) مرکبهای راهوار ضلالت قرار داده، و سپاهی که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می‌کند و از آنها به عنوان سخنگوی خود (برای بیان مقاصد خویش) بهره می‌گیرد تا عقل‌هایشان را بدزدد، در چشم‌های شما نفوذ کند و در گوش‌هایشان (باطیل را) بدمد»؛ (اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ. وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ^۵ عَلَى النَّاسِ، وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقًا لِعُقُوبِكُمْ وَ دُخُولًا^۶ فِي عُيُونِكُمْ، وَ نَفْثًا^۷ فِي أَسْمَاعِكُمْ).

در واقع ابلیس برای گمراهی مردم، نخست بر دوش این گروه از سران سوار می‌شوند و به کمک آنها به توده مردم حمله ور می‌گردد. هنگامی که تسلیم شدند با زبان همین سران گمراه مطالب خود را به گوش آنها می‌رساند و همه منابع فهم آنها را اعم از عقل و

ط می‌اندازند و غالباً همراه اوست. سپس به هر چیزی که ملازم و همراه دیگری باشد «حلس» گفته می‌شود و لذا «احلاس البیوت» به کسانی گفته می‌شود که خانه نشین شده باشند.

۴. «عقوق» در اصل به معنای چاک زدن و پاره کردن است. سپس این واژه به مخالفت کردن با پدر و مادر یا دیگران اطلاق شده است و «احلاس العقوق» به معنای کسانی است که ملازم و همراه سرکشی و عصیان‌اند.

۵. «یصول» از ریشه «صولة» به معنای حمله کردن است.

۶. «دخول» غالباً به معنای ورود در چیزی می‌آید و گاه به معنای مشوش و معیوب ساختن نیز آمده است و جمله بالا به همین معناست.

۷. «نفث» در اصل به معنای ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که این کار با کمی دمیدن انجام می‌گیرد به معنای نفخ (دمیدن) هم آمده است.

چشم و گوش از کار می‌اندازد. با آرزوهای دور و دراز و انواع هوا و هوسها عقل آنها را می‌گیرد و با تزئین زرق و برق دنیا، دید حقیقی را از آنها سلب می‌کند و سخنان ظاهر فریب به گوش آنها می‌خواند و وسوسه می‌کند و سرنوشت آنها همان می‌شود که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است:

«به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود و پایمال قدمهای خویش قرار داد و گلوی شما را در دست خود فشرد»؛ (فَجَعَلَكُمْ مَرْمِي نَبْلِهِ^۱، وَ مَوَاطِي قَدَمِهِ، وَ مَا أَخَذَ يَدِهِ).
 بدیهی است هنگامی که انسان، عقل و دید و ادراک خود را از دست بدهد در زیر دست و پای دشمن لگدمال می‌شود و تیرهای او بدنش را نشانه می‌گیرد و گلوی او را می‌فشارد. غالب شارحان نهج البلاغه جمله «وَ مَا أَخَذَ» را اشاره به اسارت در چنگال شیطان گرفته‌اند؛ بنابراین مفهوم سه جمله چنین می‌شود: شیطان شما را نابود و یا ذلیل و اسیر خود می‌سازد؛ ولی تفسیری که در بالا گفتیم با جمله‌های قبل هماهنگ تر است.

سخنان پر معنای امام علیه السلام درباره نفوذ شیطان در انسانها در حقیقت با الهام از قرآن مجید بیان شده است که می‌فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ شیاطین به دوستان و پیروان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود».^۲

و در آیه ۱۱۲ انعام می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»؛ این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم آنها مخفیانه سخنان فریبنده و بی‌اساسی به یکدیگر القامی کردند».

شبهه آنچه در این خطبه آمده در خطبه هفتم نیز گذشت که فرمود: «اتَّخَذُوا

۱. «نبل» به معنای چوبه تیر است.

۲. انعام، آیه ۱۲۱.

الشَّيْطَانِ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاءَ... فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَكَرِبَ بِهِمُ الزَّلَلُ، وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخُطْلُ؛ آنها شیطان را اساس کار خود قرار دادند و شیطان نیز آنها را به عنوان دامهای خویش برگزید... با چشم آنها نگاه کرد و با زبانشان سخن گفت و بر مرکبهای لغزشها سوار نمود و سخنان بیهوده و باطل را در نظرشان زینت بخشید».



نکته

رابطهٔ تکبر و تعصب

«تکبر» به معنای خود برتر بینی و «تعصب» به معنای وابستگی و غیر منطقی به شخص یا چیزی و دفاع بی قید و شرط از آن است از مادهٔ «عصب» (بر وزن غضب) یعنی رشته‌های مخصوص که عضلات انسان را به مغز مربوط می‌کند و مجموعهٔ آن «سلسلهٔ اعصاب» را تشکیل می‌دهد.

سپس به گروه و جمعیتی که با هم همکاری و همفکری دارند اطلاق شده و چنین جمعیتی را «عُصبة» (بر وزن سفره) می‌گویند و واژهٔ «تعصب» معمولاً به وابستگی‌های غیر منطقی و بی قید و شرط گفته می‌شود و سرچشمهٔ آن غالباً جهل و کوتاه فکری و خود بزرگ بینی است، زیرا کسی که می‌خواهد بزرگی به خود ببندد سعی می‌کند کسانی را که به او وابستگی دارند یا او به آنها وابستگی دارد بزرگ بشمارد، نقاط ضعف آنها را نبیند و اگر نقاط قوتی دارند بزرگ‌نمایی کند تا خود از این طریق بزرگی بفروشد.

این رذیلهٔ اخلاقی مخصوصاً هنگامی که در شکل تعصب نژادی و قبیله‌گی ظاهر شود سرچشمهٔ مفاسد بسیاری است و در طول تاریخ همواره منشأ جنگها و خشونتها و درگیریهای خونین بوده است.

از تاریخ جاهلیت گرفته تا دنیای امروز هیچ‌یک از آسیبهای تکبر و تعصب در امان

نمانده‌اند؛ در حوادث شوم عصر جاهلیت می‌خوانیم که دوبار درگیری شدید بین قبایل عرب واقع شد که به نام «فجار» در تاریخ مشهور شده است. فجار اول زمانی واقع شد که مردی از طایفه بنی‌کنانه بدهی قابل ملاحظه‌ای به مردی از طایفه هوازن داشت. و قادر به پرداختن آن نبود. مرد هوازنی در سوق عکاظ (بازاری که هر سال یک بار در نزدیک طایف تشکیل می‌شد) میمونی مشاهده کرد و گفت چه کسی پیدا می‌شود که این میمون را در قبال طلبی که من از فلان کس دارم بفروشد و مقصودش از این سخن، تحقیر مرد کنانی بود که از پرداخت بدهی‌اش عاجز شده بود. در این هنگام مردی از طایفه بنی‌کنانه رسید و با شمشیر خود میمون را کشت. مرد هوازنی فریاد کشید و مرد کنانی هم طایفه بنی‌کنانه را به یاری خود طلبید و دو قبیله به جان هم افتادند و درگیری شدیدی واقع شد که نزدیک بود به جنگ تمام عیاری تبدیل شود.

فجار دوم که مدتی بعد از وفات عبدالمطلب روی داد به این سبب حاصل شد که جوان نادانی از قبیله بنی‌غفار در گوشه‌ای از بازار عکاظ نشسته بود و پای خود را دراز کرده بود و می‌گفت من برترین مرد عربیم و هرکس قبول ندارد این دو پای مرا قطع کند جوان بی‌خرد دیگری همچون او که از قبیله بنی‌قیس بود شمشیر کشید و پای وی را مجروح کرد. فریاد از دو طرف برخاست و قبایل آن دو به جان هم افتادند و درگیری شدیدی بین طرفین اتفاق افتاد و بعد از مدتی عداوت و دشمنی با یکدیگر صلح کردند.^۱ در قرن اخیر نیز جنگ جهانی دوم همان‌گونه که می‌دانیم بر اثر نژادپرستی‌های آلمانی‌های نازی رخ داد که در طول آن دهها میلیون نفر کشته و دهها میلیون مجروح و مفقود الاثر شدند و ویرانی‌های عظیمی در اروپا و نقاط دیگری از جهان روی داد و حتی امروز نیز عامل اصلی تجاوزهای مستکبران و جنایتکاران اسرائیلی چیزی جز خودبرتربینی و تعصبهای نژادی نیست.

با توجه به آنچه در بالا آمد به عمق کلام امام علیه السلام در این خطبه که این همه اظهار

نگرانی در ظهور و بروز آثار کبر و تعصب می کند آشناتر می شویم، لذا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ کسی که در قلبش به اندازه یک دانه خردل تعصب ناروا باشد خداوند او را روز قیامت با اعراب جاهلیت محشور می کند».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبْقَ الْإِيمَانِ؛ کسی که تعصب بورزد یا برای او تعصب بورزند، رشته ایمان را از گردن خود برداشته است».^۲



۱. منهاج البراعة، جلد ۱۱، صفحه ۳۰۹.

۲. همان.

بخش ششم

فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأَمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ
وَصَوْلَاتِهِ، وَوَقَائِعِهِ وَ مَثَلَاتِهِ، وَ اتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ، وَ مَصَارِعِ
جُنُوبِهِمْ، وَ اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبْرِ، كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ
الدَّهْرِ.

فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِحَاصَةِ أَنْبِيَائِهِ وَ
أَوْلِيَائِهِ؛ وَ لِكِنَّةِ سُبْحَانَهُ كَرَّهِ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرِ، وَ رِضِيِّ لَهُمُ التَّنَوُّضِ،
فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَ عَقَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ. وَ حَفَضُوا
أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ. قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ
بِالْمَحْمَصَةِ، وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ، وَ أَمْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَافِ، وَ مَخَضَهُمْ
بِالْمَكَارِهِ. فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَى وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ
الْفِتْنَةِ، وَ الْإِحْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَى وَ الْإِقْتِدَارِ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى:
﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا
يَشْعُرُونَ﴾. فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ
بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ.

ترجمه

از آنچه به امتهای مستکبر پیشین از عذاب الهی و کیفرها و مجازاتهای او رسید
عبرت بگیرید و از قبرهای آنها و خوابگاهشان در زیر خاک پند آموزید و به خدا از آثار شوم
کبر پناه برید، آن گونه که از بلاها و مشکلات روزگار به او پناه می برید. اگر خدا به کسی از

بندگاننش اجازه تکبر ورزیدن می داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصّش داده بود؛ ولی خداوند سبحان تکبر را برای آنها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آنها گونه‌های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می نهادند و صورتها را به خاک می ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرو می نهادند و همچون مستضعفان، ساده می زیستند.

خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش کرد و به مشقّت و رنج مبتلا ساخت؛ با امور خوفناک امتحان نمود و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید.

ثروت و اولاد (بود و نبود یا کم و زیاد آن) را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا نگیرید که این ناشی از جهل و بی خبری نسبت به آزمایشهای الهی در مورد بی نیازی و قدرت است (همان گونه که) خداوند سبحان فرموده است: «آیا گمان می کنند مال و فرزندان که به آنها می بخشیم دلیل بر این است که نیکیها را به سرعت برای آنان فراهم می سازیم (چنین نیست)، بلکه آنها درک نمی کنند». (آری) خداوند کسانی را از بندگانش که خود را برتر می بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آنها مستضعفند آزمایش می کند.

شرح و تفسیر

تکبر برای هیچ کس روا نیست

به دنبال هشدارهایی که امام (علیه السلام) در بخش گذشته این خطبه درباره پیروی از مستکبران و سرکشان بیان فرمود، در این بخش از خطبه، دست همه مخاطبان را گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می برد و سرگذشت امتهای مستکبر و سردمداران کبر و غرور را در آزمایشگاه بزرگ تاریخ به آنها نشان می دهد و می فرماید: «از آنچه به امتهای مستکبر پیشین از عذاب خدا و کیفرها و مجازاتهای او رسید عبرت بگیرید»؛ (فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْأُمْتَكِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوَلَاتِهِ،^۱ وَ وَقَائِعِهِ وَ

۱. «صولات» جمع «صول» بر وزن «قول» و به معنای پریدن و با قهر و غلبه بر چیزی مسلط شدن است.

مَثَلَاتِهِ^۱.

گروهی - همچون فرعون و فرعونیان را در میان امواج خروشان آب غرق کرد و بدنهای بی جان آنها طعمه ماهیان دریا شد. گروهی را با زلزله‌های شدید و کوبنده و سپس بارانی از سنگ به دیار عدم یا به اعماق زمین فرستاد و شهرهای آنها چنان زیر و رو شد که جز تل خاکی باقی نماند؛ همانند قوم لوط و گروهی را با طوفان چنان در هم شکست که افراد قوی پیکر آنها در برابر تند باد همچون پر کاه به هر سو پرتاب می شدند مانند قوم عاد و گروهی را گرفتار صاعقه‌ها کرد که در یک چشم بر هم زدن بیش از خاکستری از آنها باقی نمانده بود، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ ما هر یک از آنان (سرکشان و مستکبران) را به گناهشان گرفتیم بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنها را صیحه آسمانی (صاعقه) فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم خداوند هرگز به آنها ستم نکرد آنها خودشان بر خویش ستم کردند».^۲

سپس می فرماید: «و از قبرهای آنها و خوابگاهشان در زیر خاک پند گیرید و به خدا از آثار شوم کبر پناه برید، آن گونه که از بلاها و مشکلات روزگار به او پناه می برید»؛ (وَ اتَّعِظُوا بِمَثَاوِي^۳ خُدُودِهِمْ، وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ،^۴ وَ اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ^۵

۱. «مثلات» جمع «مثله» بر وزن «عضله» به معنای عقوبت و مجازات و از جمله عذابی است که بر امتهای پیشین نازل شده آنچنان که به صورت ضرب المثل درآمده است.

۲. عنکبوت، آیه ۴۰.

۳. «مَثَاوِي» جمع «مَثْوَى» از ریشه «ثَوَاء» به معنای اقامت گزیدن مکانی گرفته شده است، بنابراین مَثْوَى به معنای منزلگاه و مکان و مَثَاوِي به معنای امکنه است.

۴. «جُنُوب» جمع «جَنِب» بر وزن «جمع» در اصل به معنای پهلو و کناره است.

۵. «لَوَاقِح» جمع «لَاقِح» به معنای بارور کننده از ریشه «لِقَاح» به معنای بارور شده گرفته شده است و در جمله بالا اشاره به عوامل پیدایش کبر و غرور است.

الْكِبْرِ، كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ).

به نظر می‌رسد که این سه دستور که امام بیان فرمود: «اعتبروا» و «اتَّعِظُوا» و «اسْتَعِيدُوا» (عبرت بگیرید، پند بیاموزید و به خدا پناه ببرید) مراحل سه‌گانه‌ای است که انسان آگاه در پیمودن راه حق به هنگام مطالعه حالات پیشینیان در پیش دارد: نخست از سرنوشت پیشینیان که آن همه نعمت و قدرت و عزت داشتند و بر اثر کبر و غرور در گرداب هلاکت فرو رفتند و مقایسه وضع خود با آنان بیدار می‌شود، سپس درسها و پندهایی از تاریخ زندگی و مرگ آنها می‌آموزد و سرانجام به خدا پناه می‌برد که گرفتار کبر و غرور نشوند.

جمله «كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ» اشاره به این است که آثار شوم کبر از حوادث دردناکی، همچون زلزله‌ها و طوفان‌ها و حوادث دردناک طبیعی، کمتر نیست. سپس این معلم بزرگ آسمانی برای ایجاد نفرت هر چه بیشتر در دلها نسبت به کبر و غرور از راه دیگری وارد می‌شود و می‌فرماید: «اگر خدا به کسی از بندگانش اجازه تکبر ورزیدن می‌داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصش داده بود؛ ولی خداوند سبحان کبر ورزیدن را برای آنها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آنهاگونه‌های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می‌نهادند، و صورتها را به خاک می‌ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرو می‌نهادند و همچون مستضعفان ساده می‌زیستند»؛ (فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ؛ وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّهَ إِلَيْهِمُ التَّكْبِيرَ، وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَ عَفَّرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ. وَ حَفَّضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ).

ممکن است جمعی از مستکبران چنین پندارند که اظهار تکبر نشانه شخصیت است و این موهبتی از مواهب الهی است. امام در جمله بالا می‌فرماید: اگر این کار، کار خوبی

۱. «عَفَّرُوا» در اصل از «عَفَر» به معنای خاکمال کردن و خاک آلود نمودن گرفته شده است.

بود و نعمت و کرامت محسوب می‌شد خداوند قبل از هر کس برای انبیا و اولیا مجاز می‌شمرد در حالی که کاملاً بر عکس است؛ کبر و غرور را صفتی نفرت‌انگیز به آنها معرفی کرده و تواضع را همچون تاج افتخار بر سر آنها نهاده است. به همین دلیل هم در پیشگاه خدا خاضع بودند و صورت بر خاک می‌نهاد و هم در برابر مؤمنان اظهار فروتنی می‌کردند. جمله «وَ خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ» کنایه لطیفی از تواضع است، زیرا مرغ هنگامی که می‌خواهد به جوجه‌های خود محبتی آمیخته با تواضع داشته باشد، پر و بال خود را فرو می‌نهد و جوجه‌ها را زیر بال و پر می‌گیرد.

جمله «وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ» در اینجا به معنای ضعف و ناتوانی نیست، بلکه به این معناست که خود را در شکل گروه‌های ضعیف جامعه در می‌آورند و زندگانی همچون زندگانی آنها داشتند.

آن‌گاه امام‌المطلب^{علیه السلام} برای رفع اشتباه گروهی از مستکبران که دارا بودن مال و ثروت و فرزندان را نشانه قرب خود در درگاه خدا می‌پنداشتند به سراغ زندگی انبیا و اولیای خاص خود می‌رود و مشکلات و انواع امتحانات آنها را با تعبیراتی گویا و پر معنا بر می‌شمرد و بر چهار نوع از آزمونهای آنان انگشت می‌نهد و می‌فرماید: «خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش کرد، و به مشقت و رنج مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان نمود، و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید»؛ «قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ ۱، وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ ۲، وَ امْتَحَنَهُمُ بِالْمَخَاوِفِ ۳، وَ مَخْضَهُمْ ۴ بِالْمَكَارِهِ».

مواد امتحانی خداوند، بی شمار است؛ گاه با نعمت و گاه با بیماری و گاه

۱. «مخمصه» به معنای گرسنگی و خالی بودن شکم از غذاست، و از ریشه «خمص» بر وزن «لمس» به معنای فرو رفتگی و گرسنگی شدید که باعث فرو رفتن شکم می‌شود گرفته شده است.

۲. «مجهده» مصدر میمی به معنای مشقت از «جهد» بر وزن «مهد» و «جهد» بر وزن «کفر» به معنای خستگی ناشی از تلاش و کوشش است.

۳. «مخض» از ریشه «مخض» بر وزن «مغز» در اصل، یعنی حرکت دادن شدید مشکی که در آن ماست است برای گرفتن کره. سپس به هر گونه حرکت شدید و پر زحمت اطلاق شده است.

سلامت و گاه با عزت و گاه سلب عزت، آزمایش می‌کند؛ ولی این آزمونها را می‌توان به بخشهای متعددی تقسیم کرد؛ تنگی معشیت و گرسنگی و تشنگی، حوادث طاقت‌فرسا؛ مانند مشکلاتی که مسلمانان در صدر اسلام از شعب ابی‌طالب گرفته تا غزوات مختلف و ناامنیها که حاصل از تهدیدات دشمن است و نیز بیماری‌ها و مصائب.

زندگی تمام پیامبران الهی گواه بر این امتحانات است. زندگانی موسی بن عمران از آغاز تولد تا زمانی که به خانه شعیب پناهنده شد و در زمانی که برای دعوت فرعونیان قد علم کرد و حوادث بعد از آن و گرفتاریهایی که در چنگال بنی‌اسرائیل داشت و همچنین مراحل مختلف زندگی ابراهیم علیه السلام از بابل گرفته تا سرزمین مصر و سپس مکه و مخصوصاً زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بی‌نیاز از توضیح است همه شاهد و گواه بر این معناست.

سپس با ذکر این مقدمه به رفع اشتباه مهمی می‌پردازد که بسیاری از مردم در گذشته و حال به آن گرفتار بوده‌اند و خیال می‌کردند که فزونی اموال و ثروت، دلیل بر خوشبختی و قرب درگاه الهی است، می‌فرماید: «بنابراین ثروت و اولاد (بود و نبود یا کم و زیاد آن) را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا نگیرید که این ناشی از جهل و بی‌خبری از آزمایشهای الهی در مورد بی‌نیازی به قدرت است»؛ **﴿فَلَا تَغْتَبِرُوا الرِّضَىٰ وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ، وَ الْأَخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَىٰ وَ الْأَقْتِدَارِ﴾**.

سپس امام علیه السلام به آیه‌ای از قرآن که در این مورد صراحت دارد استدلال کرده می‌فرماید: «خداوند سبحان و متعال فرموده است: «آیا گمان می‌کنند مال و فرزندان که به آنها می‌بخشیم (به جهت خشنودی و رضایتی است که از آنها داریم و) دلیل بر این است که نیکبها را به سرعت برای آنان فراهم می‌سازیم (چنین نیست) بلکه آنها درک نمی‌کنند»؛ **﴿فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ * نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾﴾**.

آن گاه به عنوان نتیجه‌گیری از این آیه شریفه می‌فرماید: «(آری) خداوند کسانی را از

بندگانش که خود را برتر می‌بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آنها مستضعفند آزمایش می‌کند؛ «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ».

تعبیر به «فِي أَنْفُسِهِمْ» در مورد مستکبران اشاره به این است که آنها هرگز بزرگ نیستند؛ بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که خود را بزرگ می‌پندارند و تعبیر به «فِي أَعْيُنِهِمْ» (با توجه به اینکه ضمیر آن به «مستکبران» برمی‌گردد اشاره به این است که اولیاءالله هرگز ضعیف و ناتوان نیستند، بلکه مستکبران آنها را به موجب زهد و پارسایی و تقوا و پای بندی آنها به قوانین مستضعف گمان می‌کنند و از اینجا روشن می‌شود که واژه مستضعف در اینجا با همین واژه در جمله‌های بالا متفاوت است؛ در آنجا که می‌فرماید: «پیامبران مستضعف‌اند» اشاره به ساده زیستی و تواضع آنهاست و در اینجا که می‌فرماید: «اولیاءالله در چشم مستکبران مستضعف‌اند» اشاره به ناتوانی و ضعف و زبونی است که آنها می‌پندارند.



نکته

رفع یک اشتباه

در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده است که در میان اقوام پیشین افرادی بودند که برتری در مال و ثروت و عده و نفرات را دلیل بر قرب در درگاه حق می‌دانستند و همین اشتباه سبب می‌شد که به موازات امکانات فراوان مادی، مقامات معنوی برای خود قائل باشند و در اینجا به مغالطه‌ای دست می‌زدند؛ می‌گفتند این نعمت‌های خداست و اگر خدا کسی را مشمول نعمتهایش قرار دهد حتماً او را دوست داشته و کسی را که خدا دوست دارد مقرب درگاه اوست و با همین پندار به تحقیر مادی و معنوی مؤمنان تهیدست می‌پرداختند.

غافل از اینکه بخشیدن امکانات مادی دلایل مختلفی دارد؛ گاه موهبت الهی است و گاه آزمایش و امتحان است و گاه جنبه عذاب استدراجی دارد؛ یعنی خداوند به افرادی که قابل اصلاح نیستند پی در پی نعمت می‌دهد و ناگهان نعمت‌ها را به یکباره از آنها سلب می‌کند تا مجازاتشان سخت و دردناک باشد؛ درست همانند شخص متجاوزی را که اجازه می‌دهند از درخت میوه بالاتر و بالاتر رود تا هنگام سقوط تمام استخوان‌هایش در هم بشکند.



بخش هفتم

وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَىٰ فِرْعَوْنَ، وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ، وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ، فَشَرَطَا لَهُ - إِنْ أَسْلَمَ - بَقَاءَ مُلْكِهِ، وَ دَوَامَ عِزِّهِ؛ فَقَالَ:

«أَلَا تَعَجَبُونَ مِنْ هٰذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ، وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ؛ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الدُّلِّ، فَهَلَّا أُلْفِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؟ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ، وَ اِحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ! وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبَانِ، وَ مَعَادِنَ الْعِقْيَانِ، وَ مَعَارِسَ الْجِنَانِ، وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وُحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ، وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ، وَ اَضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَ لَمَا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عِزَائِهِمْ، وَ ضَعْفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَ الْعْيُونَ غِنَى، وَ حَصَاصَةً تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَ الْأَسْمَاعَ أَدَىٰ.»

ترجمه

موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند در حالی که پیراهنهای بلند پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپانها) بود (او را دعوت به سوی خداوند یگانه کردند و) با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود عزت و قدرتش پایدار و حکومتش برقرار خواهد بود؛ ولی فرعون گفت: آیا از این دو نفر

تعجب نمی‌کنید که بقای ملک و دوام عزت‌تم را تضمین می‌کنند در حالی که فقر و ذلت از سر و وضعشان می‌بارد؟! (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آنها داده نشده است؟

این سخن را فرعون به جهت بزرگ شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت، در حالی که اگر خداوند سبحان می‌خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبران درهای گنجهای طلا و معادن زر ناب و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنها بگشاید؛ می‌گشود و اگر اراده می‌کرد پرندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آنها گسیل دارد؛ می‌داشت؛ ولی اگر این کار را می‌کرد ارزش آزمایش از میان می‌رفت، پاداش و جزای نیکوکاران بی اثر می‌شد و وعده‌های الهی بی‌فایده می‌گشت، مطیعان، مستحق‌آجر و پاداش امتحان دهندگان نمی‌شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و نامها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی‌گشت. اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد؛ ولی فقری توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از غنا می‌کرد، همراه ضعف ظاهری که چشمها و گوشها (ی دنیاپرستان) را آزار می‌داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی‌آلایش بودند).

شرح و تفسیر

درس دیگری از داستان موسی بن عمران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، نکوهش کبر و غرور و تعصب را که هدف اصلی مجموع خطبه است از طریق دیگری که بسیار آموزنده است، دنبال می‌کند و به داستان موسی بن عمران هنگامی که به اتفاق برادرش در حالی که لباسهای بسیار ساده در تن داشتند و بر فرعون وارد شدند و مورد تحقیر فرعون متکبر واقع گشتند اشاره می‌کند و می‌فرماید: «موسی بن عمران با برادرش هارون (علیهما السلام) بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که

جبه پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپانها) بود (او را دعوت به سوی خداوند یگانه کردند و) با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود عزت و قدرتش پایدار، و حکومتش بر قرار خواهد بود؛ (وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَىٰ فِرْعَوْنَ، وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ^۱ الصُّوفِ، وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ^۲، فَشَرَطَا لَهُ - إِنْ أَسْلَمَ - بَقَاءَ مُلْكِهِ، وَ دَوَامَ عِزِّهِ).

موسی و هارون مخصوصاً با لباس و عصای خشن چوپانی وارد بر فرعون شدند تا از یکسو خیال بافیهای او و اطرافیانش را درباره اینکه شخصیت در گرو مال و ثروت و زر و زینت است، در هم بشکنند و از سوی دیگر اعلام دارند دوران آن گونه زندگی پایان یافته و دوران جدیدی از حکومت الهی با کمک مستضعفان آغاز شده است.

در ادامه این سخن به بیان واکنش فرعون در برابر دعوت موسی و هارون پرداخته می فرماید: «فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید که بقای ملک و دوام عزتم را (به شرط اسلام آوردن) تضمین می کنند در حالی که فقر و ذلت از سر و وضعشان می بارد (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آنها داده نشده است. این سخن را فرعون به جهت بزرگ شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت؛» (فَقَالَ: «أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ، وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ؛ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ، فَهَلَّا أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ^۳ مِنْ ذَهَبٍ؟ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ، وَ أَحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ!»).

آری! نظام ارزشی دستگاه فرعون بر همین محور می چرخید آنها که زر و زیور و ثروت بیشتری داشتند شخصیت و الاتری نصیبتان شده بود و پشیمینه پوشان پابرهنه، افراد

۱. «مدارِع» جمع «مدرع» بر وزن «منبر» به معنای جبه است.

۲. «عِصِيٌّ» جمع «عصا».

۳. «اساوره» و «اساور» جمع «اسوره» و آن نیز جمع «سوار»، بر وزن «غبار» یا «سوار» بر وزن «کتاب» در اصل از کلمه فارسی «دستور» به معنای دستبندی که به عنوان زینت در دست می کنند گرفته شده است.

پست و پلیدی شمرده می‌شدند؛ یعنی ارزشهای انسانی و درون ذاتی کمترین نقشی در بیان شخصیت افراد در آن نظام نداشت. و تنها ارزشهای اعتباری و پنداری و برون ذاتی محور شخصیت بود.

در اینجا امام (علیه السلام) این حقیقت را که ارزش واقعی آن نبود و فرعون و فرعونیان می‌پنداشتند، با بیان بسیار زیبایی شرح می‌دهد و می‌فرماید: «اگر خداوند سبحان می‌خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجهای طلا و معادن زر ناب، و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنها بگشاید، می‌گشود و اگر اراده می‌کرد پرندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آنها گسیل دارد، می‌داشت (به یقین قادر بر این امور بود) ولی اگر این کار را می‌کرد ارزش آزمایش از میان می‌رفت؛ پاداش و جزای نیکوکاران بی اثر می‌شد و وعده‌های الهی بی فایده می‌گشت؛ و مطیعان مستحق اجر و پاداش امتحان دهندگان نمی‌شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و نامها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی‌گشت»؛ (وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذُّهْبَانِ ۱، وَ مَعَادِنَ الْعَقِيَانِ ۲، وَ مَعَارِسَ ۳ الْجِحَانِ، وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وَحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ، وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَ بَطَلَ الْأَجْزَاءُ، وَ أَضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَ لَمَّا وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُتَّبِعِينَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا).

اشاره به اینکه خداوند حکیم به خوبی می‌تواند پیامبرانش را با همه نیروهای مادی بسیج کند و به همه زر و زیورها بیاراید؛ همه ثروتها، باغها، قصرها و وسایل تجمل را در اختیار آنان بگذارد و چیزی در اختیار یک نفر از پیامبرانش قرار دهد که حتی همه سلاطین دنیا دسته جمعی آن را نداشته‌اند - زیرا او خالق آسمانها و زمینهاست - ولی او

۱. «ذهبان» جمع «ذهب» به معنای طلاست.

۲. «عقیان» مفرد و به معنای طلای ناب و خالص است.

۳. «مغارس» جمع «مغرس» یعنی محلّ غرس درختان درختان.

حکیم است و می‌داند اگر چنین کند هدف اصلی بعثت از دست خواهد رفت، بلکه نتیجه معکوس به بار می‌آید ارزشها تبدیل به ضد ارزشها می‌شود و ایمان و اخلاق و تربیت به تباهی می‌گراید.

امام علیه السلام در بیان آثار سوء چنین امری به شش مفسده به تفصیل اشاره می‌کند:

۱- آزمون و امتحان بندگان در چنان شرایطی عملاً بی‌اثر می‌شد، زیرا افراد بی‌ایمان نیز به جهت زرق و برق و امکانات فراوان انبیا به دنبال آنها می‌شتافتند بی‌آنکه آیین آنها را پذیرا شده باشند.

۲- دومین پیامد نامطلوب اینکه ثواب نیکوکاران از بین می‌رفت، زیرا ایمان آنها با آن شرایط خالص نبود.

۳- وعده‌های الهی و اخبار وحی در مورد حلال و حرام انگیزه برای اطاعت مردم نبود، بلکه انگیزه‌های مادی آنها را به حرکت در می‌آورد و نیز اخبار زندگی آنها برای آیندگان به عنوان درس و سرمشق، پذیرفته نمی‌شد.

۴- کسانی که به انبیا ایمان می‌آوردند پاداش پر ارزش مجاهدان و آزمودگان واقعی را دریافت نمی‌داشتند.

۵- مؤمنان راستین مستحق ثواب نیکوکاران نبودند چون زحمتی متحمل نمی‌شدند.

۶- ششمین پیامد فاسد اینکه نامهای پرارزشی همچون مؤمنان، صالحان، مجاهدان و مخلصان، مصادیق واقعی خود را از دست می‌دهد؛ همچنین اوصافی که برای پیامبران و اولیاءالله از زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به دنیا ذکر می‌شود مفهوم خود را از دست می‌دهد. سپس امام برای تبیین و توضیح همین معنا می‌افزاید: «اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد، فقری توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از غنا می‌کرد، همراه ضعف ظاهری که چشمها و گوشها (ی دنیاپرستان) را آزار می‌داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی‌آلایش بودند)»؛ «وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ

فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَ
الْعُيُونَ غِنًى، وَخِصَاصَةً^۱ تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَدَى).

در واقع آنها مردان قدرتمندی بودند که می توانستند زر و زیور دنیا را برای خود فراهم سازند؛ اما بی اعتنایی به مظاهر مادی، به آنها اجازه نمی داد که به دنبال این امور بروند، اموری که سرچشمه کبر و غرور و خودخواهی و خودپسندی است.



۱. « خصاصه » از « خصاص » بر وزن « اساس » گرفته شده و در اصل به معنای شکافی است که در دیوار خانه به وجود می آید سپس به فقر که موجب شکاف در زندگی است اطلاق شده است.

بخش هشتم

و لَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ، وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ، وَ مُلْكٍ تُمَدُّ نَحْوَهُ
أَعْنَاقُ الرِّجَالِ، وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عَقْدُ الرِّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي
الْإِعْتِبَارِ، وَ أَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ، وَ لَأَمَنُوا عَنْ رَهْبَةِ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ رَغْبَةِ
مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتْ النِّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً، وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً. وَ لَكِنَّ اللَّهَ
سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعَ لِرُسُلِهِ، وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ، وَ الْخُشُوعُ
لِوَجْهِهِ، وَ الْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ، وَ الْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُورًا لَهُ خَاصَّةً لَا تَشُوبُهَا
مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ. وَ كَلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَ الْإِحْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَ
الْجَزَاءُ أَجْزَلَ.

ترجمه

اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یاری مخالفت با آنان نبود، و توانایی و
عزتی داشتند که هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و شوکتی که گردن‌ها به سوی آن
کشیده می‌شد و از راه‌های دور بار سفر به سوی آنان می‌بستند - اگر چنین بودند - پذیرش
دعوت آنان برای مردم آسانتر و سرکشی در برابر آنان مشکل‌تر بود. و مردم به جهت
ترسی که بر آنها مستولی می‌شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران
می‌ساخت به آنها ایمان می‌آوردند. در این حال نیات و انگیزه‌ها خالص نبود (و غیر خدا
در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می‌شد (و اجر کمی
داشتند).

ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتابهایش و
خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در مقابل اطاعتش اموری

باشد که فقط به جهت او انجام گیرد و چیز دیگری آن را مشوب و ناخالص نکند، (و به یقین) هر قدر امتحان و آزمایش عظیم تر (و مشکل تر) باشد ثواب و پاداشش فزونتر خواهد بود.

شرح و تفسیر

چرا زندگی انبیا ساده بود؟

امام (علیه السلام) در بخش سابق این خطبه اشارات پر معنایی به زندگی ساده انبیا از جمله موسی بن عمران داشت و در ادامه آن در این بخش از خطبه به بیان آثار معنوی و تربیتی آن می پردازد و می فرماید: «اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود، و توانایی و عزتی داشتند که هیچ‌گاه مغلوب نمی شدند، و سلطنت و شوکتی که گردن‌ها به سوی آن کشیده می شد و از راههای دور، بار سفر به سوی آنان می بستند - اگر چنین بودند - پذیرش دعوت آنان باری مردم آسان تر و سرکشی در برابر آنان مشکل تر بود. و مردم به جهت ترسی که بر آنها مستولی می شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می ساخت به آنها ایمان می آوردند. در این حال نیات و انگیزه‌ها خالص نبود (و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می شد (و اجر کمی داشتند)؛ «(وَ لَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ^۱، وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ^۲، وَ مُلْكٍ تُمَدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرَّجَالِ، وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ^۳ الرَّحَالِ^۴، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ، وَ أَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْأِسْتِكْبَارِ، وَ لَا مَنُوا عَنْ رَهْبَةِ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ رَغْبَةِ مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتْ الْنِّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً، وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً).

۱. «ترام» از ریشه «روم» بر وزن «قوم» به معنای طلب کردن است.

۲. «تضام» از ریشه «ضمیم» به معنای ذلیل کردن است.

۳. «عقد» جمع «عقده» یعنی گره.

۴. «رحال» جمع «رحل» چیزی است که بر پشت شتر می‌گذارند و روی آن می‌نشینند و «شدّ رحال» به معنای آماده شدن برای سفر یا سفر کردن است.

آری آنچه در برنامه‌های دینی اهمیت فوق العاده دارد اخلاص و خلوص نیت است و به یقین اگر پیشوایان دین جلال و شکوه سلاطین را داشته باشند نیتها غالباً آلوده می‌گردد، گروه کثیری از مردم برای تأمین دنیا و برخورداری از امکانات آن پیشوایان به سراغ آنها می‌روند که: «النَّاسُ عَبِيدٌ لِلدَّيَا» و گروه دیگری با انگیزه‌های دوگانه؛ انگیزه‌های مادی و معنوی به سراغ آنها می‌روند که اولی به یگانگی از خدا و دومی نوعی از شرک است.

سپس در ادامه این سخن برای تأکید این مطلب می‌افزاید:

«ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتابهایش و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در مقابل اطاعتش، اموری باشد که فقط به جهت او انجام گیرد و چیز دیگری آن را مشوب و ناخالص نکند؛ (وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ، وَ التَّصْدِيقُ بِكُتُبِهِ، وَ الْخُشُوعُ لِرُؤُسِهِ، وَ الْأَسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ، وَ الْأِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُوراً لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ).

در واقع امام علیه السلام به پنج چیز اشاره می‌کند که همه آنها باید با خلوص نیت انجام گیرد:

- ۱- قبول دعوت پیامبران، ۲- تصدیق به کتابهای آسمانی، ۳- خشوع عملی در برابر ذات پاک خدا، ۴- تسلیم درونی و قلبی در برابر فرمان او، ۵- تسلیم عملی و انجام اوامر او.

به این ترتیب باید ایمان و عمل و اخلاق همه خالصانه صورت گیرد - قرآن مجید نیز می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۴.

۱. «استکانه» به معنای خضوع است.

۲. «تشوب» از «شوب» بر وزن «شوق» به معنای خدعه کردن و چیزی را به چیز دیگری برای فریب آمیختن است.

۳. زمر، آیه ۳.

۴. بینه، آیه ۵.

آن‌گاه در ادامه این سخن نتیجه نهایی این برنامه را چنین بیان می‌فرماید: «هر قدر امتحان و آزمایش عظیم‌تر (و مشکل‌تر) باشد ثواب و پاداشش فزون‌تر خواهد بود»؛ (وَ كَلَّمَا كَانَتْ اَلْبُلُوٰى وَ اَلْاِحْتِبَارُ اَعْظَمَ كَانَتْ اَلْمَثُوْبَةُ وَ اَلْجَزَاءُ اَجْزَلَ).

اشاره به اینکه ساده بودن زندگی انبیا و دوری آنان از زرق و برق دنیا اهل ایمان را در برابر آزمون سخت‌تری قرار می‌دهد و بدیهی است هر قدر آزمون سخت‌تر باشد پاداش قبول شدگان در آن سنگین‌تر خواهد بود، و در واقع این یک درس بزرگ اخلاص برای همهٔ کسانی است که می‌خواهند در خط انبیا حرکت کنند که آنها نیز همین راه را طی کنند تا پیروان مخلصی تربیت نمایند.



بخش نهم

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تَحْضُرُ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا». ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَأَقْلَّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا، وَأَضْيَقِ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قُطْرًا. بَيْنَ جِبَالٍ حَشِينَةٍ، وَرِمَالٍ دَمِيئَةٍ، وَعُيُونٍ وَشَلِيَةٍ، وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزْكُوبُهَا حُفٌّ، وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظَلْفٌ. ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَنُّوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَتَابَعَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ، وَغَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ. تَهْوِي إِلَيْهِ ثَمَارُ الْأَقْبَدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قَفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْزُوا مَنَاجِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلُلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَيَزْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُغْتًا غَيْرًا لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيمًا، وَامْتِحَانًا شَدِيدًا، وَاخْتِبَارًا مُبِينًا، وَتَفْحِيصًا بَلِيغًا، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَوَسْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ.

ترجمه

آیا نمی بینید خداوند انسانهای نخستین را از زمان آدم تا آخرین آنها را در این عالم با سنگهایی (منظور خانه کعبه است) آزمایش نموده که نه زیان می رساند نه سودی می بخشد، نه می بیند و نه می شنود، و این سنگها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم ساخته است.

سپس آن را در سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین ریگزارهای زمین و تنگ ترین

دره‌ها، در میان کوه‌های خشن و شنهای نرم و روان و چشمه‌های کم آب و آبادیهای پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می‌یابد و نه اسب و گاو و گوسفند. (نه بنای قابل ملاحظه‌ای دارد و نه سرزمین پرباری).

سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به سوی آن رخت سفر ببرند، آنجا را مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دلها از میان فلاتها و دشتهای دور دست و از درون دره‌های عمیق و جزایر از هم پراکنده دریاها به سوی آن سرازیر می‌شود تا شانه‌ها را متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد این خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدنهای پرگرد و غبار هروله نمایند، در حالی که لباسها را به کناری افکنده و با ترک اصلاح سر و صورت زیباییهای خود را دگرگون ساخته‌اند. این آزمایشی است بزرگ و امتحانی است شدید و آشکار و پاکسازی مؤثری که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است.

شرح و تفسیر

درس عجیب دیگری از خانه خدا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه هدف نهایی خود را که نفی تکبر و دعوت به ساده زیستی است از طریق دیگری دنبال می‌کند و با تعبیرات بسیار زیبا، گویا و رسا آن را شرح می‌دهد، به گونه‌ای که هیچ گوینده‌ای هر چند فصیح و بلیغ باشد به گرد او نمی‌رسد، می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید که خداوند انسانهای نخستین را از زمان آدم تا آخرین آنها در این عالم با سنگهایی که نه زبان می‌رساند نه سودی می‌بخشد، نه می‌بیند و نه می‌شنود، آزمایش نمود و این سنگها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم ساخته است؛» (أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لُدُنْ أَدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْأَخْرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْنَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا»).

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که خانه کعبه - قدیمی‌ترین معبد جهان - نخست به دست آدم ساخته شد (سپس در زمان ابراهیم تجدید بنا گردید) و نیز از آن استفاده می‌شود که سادگی فوق العاده این خانه و مصالح ظاهراً کم ارزش آن همه برای این بوده است که مردم در جنبه مادی آن خیره نشوند، بلکه یکپارچه به مسائل معنوی آن بیندیشند. نیز می‌فرماید: «خانه کعبه چنان مرکزیتی دارد که توجه به آن و مراسمی که هر سال گرداگرد آن انجام می‌شود، سبب پایداری مسلمین و قوت و عزت و اتحاد و پیشرفت و تعالی آنان در جهات مختلف است».

این جمله در کلام امام علیه السلام برگرفته از آیه شریفه ۹۷ سوره مائده است که می‌فرماید: «**جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ**»؛ خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است».

«قیام» در اینجا مصدری است که به معنای اسم فاعل آمده؛ یعنی زندگی مردم را از جهت مادی و معنوی بر پا می‌دارد، همان‌گونه که ستونهای قوی، خیمه و خانه برپا می‌دارد.

«بیت الله» از یک سو، رمز وحدت و اتحاد مسلمانان و سربلندی و عظمت آنهاست و از سوی دیگر مراسمی دارد که دلها را از زنگار گناه پاک می‌کند و نور معنویت بر آنها می‌پاشد.

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از ذکر سادگی خانه کعبه به ذکر ویژگیهای سرزمین مکه که این خانه در آن قرار گرفته است، پرداخته، چنین می‌فرماید: «سپس خداوند آن را در سنگلاخ‌ترین مکانها و بی‌گیاه‌ترین ریگزارهای زمین و تنگ‌ترین دره‌ها در میان کوههای خشن و شنهای نرم و روان و چشمه‌های کم آب و آبادیهای پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می‌یابد و نه اسب و گاو و گوسفند. (نه بنای قابل ملاحظه‌ای دارد و نه سرزمین زراعی و دامداری)»؛ **(ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرٍ ۱ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَ أَقْلٍ تَتَائِقُ ۲**

الدُّنْيَا مَدْرًا^۳. وَ أَضْيَقَ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قَطْرًا^۴. بَيْنَ جِبَالٍ خَسَنَةٍ، وَ رِمَالٍ دَمَثَةٍ^۵، وَ عَيْونٍ وَ شِلَّةٍ^۶، وَ قَرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزُكُو^۷ بِهَا خُفٌّ^۸، وَ لَا حَافِرٌ^۹ وَ لَا ظِلْفٌ^{۱۰}.

امام (علیه السلام) در این اوصاف هشتگانه‌ای که برای سرزمین مکه بیان فرموده، داد سخن را دربارهٔ محرومیت این سرزمین از جهات مختلف سر داده است؛ نخست از سنگلاخ بودن آن سخن می‌گوید که هر کس به این سرزمین مشرف شود می‌بیند خانهٔ خدا در درهٔ تنگی میان کوههای خشک و خشن و صعب العبور قرار گرفته که امروز با زحمت زیاد به وسیلهٔ حفر تونلهای فراوان توانسته‌اند جاده‌ها و خیابانهای مناسبی از درون این کوهها برای عابران سواره و پیاده بسازند.

سپس به کمبود خاک برای زراعت اشاره می‌کند که راستی چنین است؛ امروز مجبورند برای پرورش مقداری درخت، خاکهایی از نقاط دور و نزدیک به آنجا حمل کنند و سپس به تنگ بودن دره‌های آن اشاره می‌کند، می‌دانیم دره‌های وسیع که دارای سرزمین زراعی خوب است یکی از بهترین نقاط برای زندگی بشر است و بسیاری از شهرهای بزرگ نیز در چنین دره‌ها واقع شده است، ولی دره‌های تنگ به هیچ وجه قابل

ط ۲. «تائق» جمع «نتیقه» به معنای مرتفع از ریشهٔ «نثق»، بر وزن «فتق» به معنای کندن و بلند کردن گرفته شده است.

۳. «مدر» به معنای خاکهای خشکیده به هم چسبیده است و به ملتهایی که فاصله میان سنگها و آجرها را به هنگام بنا می‌پوشاند، مدر می‌گویند.

۴. «قطر» به معنای ناحیه و منطقه است.

۵. «دمثه» از ریشهٔ «دمائه» به معنای نرم بودن گرفته شده است.

۶. «وشله» به معنای کمی آب از «وَشَل» بر وزن «حشر» به معنای جریان خفیف آب گرفته شده است.

۷. «یزکو» از «زکاة» به معنای نمو و رویش گرفته شده است.

۸. «خف» در اصل به معنای کفش و در اینجا کنایه از شتر است، زیرا قسمت پایین پای او گویی در کفشی قرار دارد.

۹. «حافر» به معنای حفرکننده و در اینجا کنایه از اسب است، زیرا سم او زمین را حفر می‌کند.

۱۰. «ظلف» به معنای سمهای شکافدار و کنایه از گاو و گوسفند است.

زندگی نیست.

آن گاه به کوههای خشن مکه که کمترین گیاهی بر آن می‌روید و شنهای نرمی که عبور و مرور بر آن بسیار مشکل است و طوفانها آن را جابه‌جا می‌کند و چشمه‌های کم‌آب آن و آبادیهای پراکنده‌ای که بیابانهایی خشکی در میان آنها قرار گرفته، اشاره می‌کند و سرانجام آماده نبودن این سرزمین برای پرورش حیوانات اهلی همچون شتر و گاو و گوسفند را از ویژگیهای آن می‌شمارد. به راستی اگر خانه خدا در میان این کوهها قرار نداشت هرگز کسی فکر نمی‌کرد که مکه را محل زندگی خود قرار دهد؛ ولی خداوند برای تربیت نفوس و زدودن آثار کبر و غرور چنین منطقه‌ای را به عنوان برترین معبد روی زمین برگزیده و همه مستطیعان را برای انجام مناسک حج به آنجا فرا خوانده است.

ابراهیم خلیل الله که مأمور تجدید بنای کعبه بود نیز طبق آنچه قرآن بیان کرده، به همین حقیقت اعتراف کرد و عرضه داشت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ؛ پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه‌ای که حرم توست ساکن ساختم».^۱

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر موقعیت خانه کعبه و ویژگیهای سرزمین مکه به مسئله حج و زیارت خانه خدا می‌پردازد که از زمان آفرینش آدم آغاز شده است و تا پایان جهان ادامه دارد، می‌فرماید: «آن گاه آدم و فرزندان او را فرمان داد که به سوی آن رخت سفر بربندند و آنجا مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دلها از میان فلاتها و دشتهای دور دست و از درون دره‌های عمیق و جزائر از هم پراکنده دریاها با سرعت به آن جا روی می‌آورد»؛ (ثُمَّ أَمَرَ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَكَلَهُ أَنْ يَتَنَوَّأَ^۲ أَعْطَاهُمْ^۳ نَحْوَهُ،

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. «یتنوا» از ریشه «تنی» به معنای تا کردن و چیزی را به چیزی نزدیک کردن گرفته شده است.

۳. «اعطاف» جمع «عطف» بر وزن «کتف» به معنای شانه (انسان) است.

فَصَارَ مَثَابَةً^۱ لِمُنْتَجِعٍ^۲ أَسْفَارِهِمْ، وَ غَايَةَ لِمُلْتَقَى رِحَالِهِمْ^۳. تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْتِدَةِ
مِنْ مَفَاوِزِ^۴ قِفَارٍ^۵ سَحِيقَةٍ^۶ وَ مَهَاوِي^۷ فِجَاجٍ^۸ عَمِيقَةٍ، وَ جَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ).

این تعبیرات زیبای امام برگرفته از آیات شریفه قرآن مجید است؛ امام (علیه السلام) مکه را به عنوان «مثابه» (جایگاه، پناهگاه و مرکز اجتماع) شمرده، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»؛ به خاطر بیاورید هنگامی خانه کعبه را محل اجتماع و مرکز امن و امان قرار دادیم»^۹.

از آن تعبیر به «منتجع» (محلّی که برای سود به آنجا می‌روند) کرده، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ مردم به زیارت خانه خدا می‌روند تا بهره‌های فراوان از آن گیرند»^{۱۰}.

جمله «تهوی الیه ثمار الافتده» برگرفته از آیه شریفه «فَجَعَلْنَا أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛ خداوند دل‌های مردم را به آنها متوجه ساز» می‌باشد.^{۱۱}

۱. «مثابه» به معنای محل بازگشت از ریشه «توب» بر وزن «فوق» به معنای بازگشتن گرفته شده است.

۲. «منتجع» یعنی محل فایده از «نجوع» به معنای مفید بودن گرفته شده است و لذا به چراگاه و آسایشگاه و محل تفریح نیز منتجع گفته می‌شود.

۳. «ملقی ر حالهم» یعنی بارانداز آنها، از ریشه «القاء» و «رحال» جمع «رحل» گرفته شده است.

۴. «مفاوز» جمع «مفازه» به معنای بیابان است.

۵. «قفار» جمع «قفر» به معنای خالی بودن از سکنه است.

۶. «سحیقه» به معنای دور دست از «سحق» بر وزن «سقف» به معنای کوفتن و نرم کردن و دور ساختن گرفته شده است.

۷. «مهاوی» جمع «مهاوی» به معنای گرداب و پرتگاه است از «هُوِيٌّ» بر وزن «حُلِيٌّ» باضم «ح» و تشدید «ی» به معنای سقوط کردن و پایین افتادن گرفته شده است.

۸. «فجاج» جمع «فج» به معنای گردنه و گذرگاه میان دو کوه است از «فج» بر وزن «حج» به معنای پاهارا از هم گشادن و دور کردن گرفته شده است.

۹. بقره، آیه ۱۲۵.

۱۰. حج، آیه ۲۸.

۱۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

تعبیر «من مفاوز قفار» هماهنگ است با آیه شریفه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ و مردم را دعوت عام به حج کن تا پیاده‌ها و سواره‌ها بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.^۱

به این ترتیب حرکت اقوام مختلف از مناطق جهان را به سوی مکه منعکس می‌کند و به دنبال آن اشاره‌ای به اعمال و مناسک آموزنده حج نموده، می‌فرماید: «این حرکت برای آن است که:» (هنگام سعی) شانه‌ها را متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد خانه کعبه طواف کنند و با موهای آشفته و بدنهای پرگرد و غبار هروله نمایند، در حالی که لباسها را به کناری افکنده و با ترک اصلاح سر و صورت زیباییهای خود را دگرگون ساخته‌اند؛ «حَتَّىٰ يَهْزُوا^۲ مَنَاجِبَهُمْ ذُلًّا يَهْلَلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَيَزْمُلُونَ^۳ عَلَىٰ أَقْدَامِهِمْ شُعْنًا^۴ غُبْرًا^۵ لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَائِلَ^۶ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ شَوْهُوا^۷ بِإِعْفَاءِ^۸ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ».

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه به بخش مهمی از مناسک حج اشاره فرموده از جمله پوشیدن لباس احرام و ترک کردن آنچه به محرم حرام است از زیباییها و همچنین طواف گرد خانه خدا و سعی میان صفا و مروه با آداب خاص که هر یک از برنامه و آموزه‌ای از آموزه‌های حج است و به راستی تا انسان در این مراسم شرکت نکند و از نزدیک این برنامه خود سازی را نبیند نمی‌تواند به عمق تأثیر این تعلیمات آشنا شود. در ادامه این سخن

۱. حج، آیه ۲۷.

۲. «یهزوا» از ریشه «هز» بر وزن «حظ» به معنای تکان دادن است.

۳. «یرملون» از ریشه «رمل» بر وزن «عمل» به معنای راه رفتن سریع (هروله کردن) گرفته شده است.

۴. «شعث» جمع «اشعث» یعنی ژولیده مو.

۵. «غبر» جمع «اغبر» به معنای غبار آلود است.

۶. «سراییل» جمع «سربال» به معنای پیراهن است و گاه به هر گونه لباسی اطلاق شده و در خطبه بالا

همین معنا مراد است.

۷. «شوهوا» از ریشه «شوه» بر وزن «قول» به معنای بد نما و بد منظر شدن است.

۸. «اعفاء» به معنای رها ساختن است و «اعفاء الشعور» یعنی رها ساختن موها تا بلند شدن آن.

می‌افزاید: «این آزمایشی بزرگ و امتحانی شدید و آزمونی آشکار و پاکسازی است مؤثر که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است»؛ (اِئْتِلَاءَ عَظِيمًا، وَ اَمْتِحَانًا شَدِيدًا، وَ اَخْتِبَارًا مُبِينًا، وَ تَمْحِیصًا بَلِیْغًا، جَعَلَهُ اللهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَ وُضْعَةً لِإِلَى جَنَّتِهِ).

تعبیر به ابتلا، امتحان و اختبار هر سه تعبیر دلالت بر آزمودن دارد؛ ولی در یکی با وصف عظیم و دیگری شدید و دیگری مبین ذکر شده و مقصود امتحانی بسیار مهم است که هم بزرگ باشد هم شدید و هم آشکار و آزمون حج دارای این اوصاف سه‌گانه است و جمله (تَمْحِیصًا بَلِیْغًا) اشاره به نتیجه این آزمون است که تأثیر عمیقی در خالص گردانیدن دلها و نیات دارد، آن‌گونه که در روایات وارد شده است که زوآر خانه خدا هنگامی که از این مراسم بزرگ بر می‌گردند، چون انسانی هستند که از نو تولد یافته‌اند. همان‌گونه که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: پدرم می‌فرمود: «مَنْ أُمَّ هَذَا الْبَيْتِ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا مَبْرَأً مِنَ الْكِبْرِ، رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛ کسی که قصد این خانه به عنوان حج یا عمره کند در حالی که دور از کبر و غرور باشد، از گناهان خود پاک می‌شود آن‌گونه که از مادر متولد شده بود».^۱

تمام این بیانات در راستای هدف خطبه است که همان مبارزه با کبر و غرور و خودخواهی و خودبینی است، زیرا حج لباس غرور و خودبینی را از تن انسان بیرون می‌آورد و درس تواضع و اخلاص و فروتنی را به او می‌آموزد.



۱. الکافی، جلد ۴، صفحه ۲۵۲، حدیث ۲ باب فضل الحج و العمرة.

بخش دهم

وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ، وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَاتٍ وَ
أَنْهَارٍ، وَ سَهْلٍ وَ قَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِي الثَّمَارِ، مُلْتَفَّ الْبُنَى، مُتَّصِلِ الْقُرَى،
بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ، وَ رَوْضَةٍ حَضْرَاءَ، وَ أَرْيَافٍ مُخْدِقَةٍ، وَ عِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ، وَ
رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ، وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ
الْبَلَاءِ. وَ لَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ
زُمُرْدَةٍ حَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ، لَحَقَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ
فِي الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرِّيبِ
مِنَ النَّاسِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ
الْمُجَاهِدِ، وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَانًا
لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ، وَ أَسْبَابًا ذُلًّا
لِعَفْوِهِ.

ترجمه

اگر خداوند سبحان می خواست می توانست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را
در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و آرام و پر درخت که میوه هایش در دسترس
باشد دارای بناهای فراوان و آبادیهای به هم پیوسته در میان گندم زارها و باغهای خرم و
پر گل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمینهای پر آب و گلزارهای پر طراوت و جاده های آباد
قرار دهد؛ اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده تر بود پاداش و جزا نیز
کوچک تر می شد و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن

را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و درخشنده بود، شک و تردید در سینه‌ها کمتر رخنه می‌کرد و نیازی برای تلاش ابلیس جهت سیطره بر قلوب نبود و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می‌شد؛ ولی خداوند، بندگانش را با انواع شدائد می‌آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می‌سازد و با اشکال گوناگون گرفتاریها امتحان می‌کند تا تکبر را از قلوب آنها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جای دهد تا درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب آسان عفوش را در اختیارشان قرار دهد.

شرح و تفسیر

چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه در تکمیل آنچه در بخش پیشین گذشت به این نکته اشاره می‌فرماید که خداوند می‌توانست خانه کعبه را در خوش آب و هواترین مناطق زمین قرار دهد و بنایش را با سنگهای گرانبهای زینتی بسازد؛ ولی چنین نکرد مبادا مردم متوجه جهات مادی شوند و اجر و پاداششان کم گردد و در بیان این معنا چنان داد سخن داده که از آن زیباتر و گویاتر تصور نمی‌شود، می‌فرماید: «اگر خداوند سبحان می‌خواست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغها و نهرا و سرزمینهای هموار و آرام و پر درخت که میوه‌هایش در دسترس باشد دارای بناهای فراوان و آبادیهای به هم پیوسته در میان گندمزارها و باغهای خرم و پر گل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمین‌های پر آب و گلزارهای پر طراوت و جاده‌های آباد قرار دهد، می‌توانست اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده‌تر بود پاداش و جزا نیز کوچک‌تر می‌شد؛» (وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ، وَ مَشَاعِرَهُ^۱ الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ، وَ سَهْلٍ

۱. «مشاعر» جمع «مشعر» به معنای محلی است که بعضی از اعمال حج در آنجا انجام می‌شود و به جهت آن «مشعر» می‌گویند که شعارهای اسلامی در آنجا اجرا می‌گردد و نیز فکر و شعور و اندیشه را به کار می‌اندازد.

وَ قَرَارٍ، جَمَّ^۱ الْأَشْجَارِ، دَانِي الثَّمَارِ، مُلْتَفَّ^۲ الْأَبْنَى،^۳ مُتَّصِلَ الْقُرَى، بَيْنَ بُرَّةٍ^۴ سَمْرَاءَ،^۵ وَ رَوْضَةَ خَضْرَاءَ، وَ أَرْيَافٍ^۶ مُحَدَّقَةٍ^۷، وَ عِرَاصٍ^۸ مُعَدَّقَةٍ^۹، وَ رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ^{۱۰}، وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَعُرَ قَدْرُ الْأَجْزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ).

امام علیه السلام با ترسیم دقیق و زیبایی که برای یک منطقه خرم و سرسبز با ذکر دوازده وصف مختلف بیان فرموده، همه گفتنیها را در این زمینه گفته و به تمام زیباییها که برای یک سرزمین خرم و آباد است با دقت هر چه تمام تر، اشاره کرده و فصاحت و بلاغت را به اوج رسانده است.

به یقین اگر خانه خدا در سرزمین بسیار خوش آب و هوایی که امام اوصاف آن را بیان فرموده قرار می داد، به گردشگاه مهمی تبدیل می شود که گروهی برای خوشگذرانی به آنجایی آمدند و درس های تربیتی و اخلاقی حج به فراموشی سپرده می شد.

آن گاه درباره ساختمان خانه کعبه می فرماید: «و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ همراه با نور و

۱. «جم» به معنای فراوان و انبوه است.

۲. «ملتف» به معنای مجتمع و تراکم از ریشه «لف» بر وزن «کف» به معنای پیچیدن گرفته شده است.

۳. «بنی» جمع «بنیه» یعنی بنا.

۴. «برّه» و «بر» به معنای گندم.

۵. «سمراء» یعنی گندمگون.

۶. «اریاف» جمع «ریف» زمینی است که در آن زراعت می شود و آباد است و به معنای روستا نیز آمده است.

۷. «محدقه» یعنی محلی که باغ و بوستان دارد.

۸. «عراص» جمع «عرصة» حیاط خانه است.

۹. «معدقة» یعنی فراوان و زیاد و در اصل از «عذق» بر وزن «شفق» به معنای آب فراوان گرفته شده است.

۱۰. «ناصره» به معنای شاداب و سرسبز از ریشه «نصرة» به معنای شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت حاصل می شود.

درخشش بود، سبب می شد شک و تردید در سینه‌ها کمتر رخنه می کرد و نیازی برای تلاش ابلیس جهت سیطره بر قلوب نبود و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می شد؛ (وَ لَوْ كَانَ الْأَسَاسُ^۱ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْأَخْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ زُمُرَدٍ خَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ^۲ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ^۳ الرِّيبِ مِنَ النَّاسِ).

به یقین برنامه‌ای همچون حج برای این تنظیم شده که انسان در پرتو آن با هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی مبارزه کند و هرگاه این مراسم، منظره جالبی داشته باشد این مبارزه کم رنگ خواهد شد؛ ولی هنگامی که بازحمت و مشقت و در محیطی خشک و ساده برگزار گردد وسوسه‌های شیاطین و هوای نفس، فعال می شود و اینجاست که بازار مبارزه، داغ و بندگان با ایمان، نیرومند و قوی می شوند و آثار تربیتی حج در آنها آشکار می گردد. منظور از «مُصَارَعَةَ الشَّكِّ» مبارزه وسوسه‌ها و شک و تردیدها از درون با قلب مؤمن است و منظور از «مجاهده ابلیس» وسوسه‌های او از برون است و مفهوم «مُعْتَلَجِ الرِّيبِ» تلاطم امواج تردیدهاست که در تکالیف شاق مذهبی، گاهی مؤمنان را تکان می دهد. و «شک» و «ریب» را گرچه به یک معنا تفسیر کرده اند؛ ولی به گفته بعضی از ارباب لغت، «ریب» به معنای شک و تردیدی است که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود، در حالی که شک ممکن است همچنان باقی بماند.

آنگاه امام در یک نتیجه گیری کلی چنین می فرماید: «ولی خداوند، بندگان را با انواع

۱. «اساس» به کسر همزه جمع «أس» (به فتح همزه یا به کسر یا به ضم) به معنای پایه و شالوده است.

۲. «مصارعة» به معنای کشتی گرفتن و مبارزه، از «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به زمین افکندن گرفته شده است و بیماری «صرع» را از این جهت «صرع» گفته اند که انسان، غش می کند و او را به زمین می افکند.

۳. «معتلج» به معنای «تلاطم» از ریشه «اعتلاج» یعنی نزاع کردن با یکدیگر و برآشفتن و به تلاطم افتادن.

شاید می‌آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می‌سازد و با اقسام گوناگون گرفتاریها امتحان می‌کند تا تکبر را از قلوب آنها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جایگزین نماید و درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفوش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد؛ (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَاناً لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ، وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبُوَاباً فَتْحاً^۱ إِلَىٰ فَضْلِهِ، وَ أَسْبَاباً ذَلِّلاً^۲ لِعَفْوِهِ).

اشاره به اینکه واجبات شرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و خمس و همچنین منهیات و ترک انواع هوا و هوسها، اموری هستند غالباً سنگین و پر زحمت تا صفوف مطیعان و متواضعان در برابر فرمان حق را از هواپرستان خودخواه جدا سازد و اگر غیر از این می‌بود هرگز این جدایی صفوف صورت نمی‌گرفت.

واژه «شدائد» و «مجاهد» و «مکاره» گرچه مفاهیمی نزدیک به هم دارد و همه اشاره به کارهای سخت و دشوار است؛ ولی از سه زاویه به آن نگاه شده، شدتی که شکیبایی می‌طبد و مشقتی که تحمل و بردباری می‌خواهد و کراهتی که صبر و استقامت طلب می‌کند.

قابل توجه است که امام علیه السلام چهار نتیجه که لازم و ملزوم یکدیگرند، برای این امر بیان فرموده است: ۱. بیرون راندن تکبر از دلها. ۲. جاننشین کردن فروتنی به جای آن که هدف اصلی خطبه را تشکیل می‌دهد. ۳. گشودن درهای بهشت. ۴. شمول عفو و رحمت الهی.

* * *

۱. «فتح» به معنای مفتوح و گشاده است.

۲. «ذلل» جمع «ذلول» به معنای رام و تسلیم است.

نکته

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا!»

آنچه در بالا در کلام امام (علیه السلام) آمده، همان چیزی است که در روایات اسلامی تحت عنوان «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» دیده می‌شود؛^۱ این حدیث که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است نشان می‌دهد طاعات و اعمال خیر هر قدر انجام آن از نظر جسمانی یا روحی سنگین تر باشد فضیلت و ثواب آن بیشتر است.

«أَحْمَرًا» از ریشه «حَمَرٌ» در لغت به معنای گزندگی و تندی و تیزی و سختی و سوزندگی چیزی است و این تعبیر نشان می‌دهد که اعمال پر زحمت و گزنده و سخت در پیشگاه خدا ارزش بیشتری دارد. دلیل آن هم روشن است، زیرا نیروی بیشتری از نظر جسم و روح برای انجام آن لازم است و می‌دانیم پاداش اعمال به اندازه نیروهایی است که برای انجام آن به کار گرفته می‌شود.

این نیرو همیشه جنبه جسمانی ندارد (مانند پای پیاده به زیارت خانه خدا رفتن در شرایطی که دلیل بر عظمت این برنامه می‌شود) در بسیاری از اوقات جنبه روحی دارد؛ مثلاً «اخلاص نیت» به گونه‌ای که کمترین شائبه غیر خدا در آن نباشد کار آسانی نیست یا تواضع و خضوع در آنجا که با روح سرکش آدمی نمی‌سازد کار بسیار سختی است و همین امر سبب شد که ابلیس آن را تحمل نکند و رشته بندگی خدا را برای همیشه بگسلد.

هر کدام از این سختیها از یک سو سبب پاداش عظیم الهی می‌گردد و از سوی دیگر نفوس انسانی را تربیت و تقویت می‌کند و اینکه ریاضتها سبب صفای نفس و قوت و قدرت آن است از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

مبارزه با کبر و تعصب که موضوع اصلی این خطبه است از روشن ترین مصادیق «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» است و نیز زیارت خانه خدا در آن سرزمین خشک و سوزان؛ با

برنامه‌هایی خاص بر نفس آدمی شاقّ و سنگین است؛ از تروک احرام گرفته تا سعی صفا و مروه و طواف خانه خدا و وقوف در بیابان عرفات و مشعر و منا و حلق رأس، مصداق روشن دیگری از آن است.



بخش یازدهم

قَالَ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبُعْيِ، وَ آجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ،
فَإِنَّهَا مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعَظْمَى، وَ مَكِيدَتَهُ الْكُبْرَى، الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ
مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ الْفَاتِلَةِ، فَمَا تُكْذِبُ أَبَدًا، وَ لَا تُشْوِي أَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَ لَا
مُقَلًّا فِي طَمْرِهِ. وَ عَنِ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَ
الزَّكَّاتِ، وَ مُجَاهِدَةَ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ، وَ
تَحْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَ تَذْلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ، وَ تَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ، وَ إِذْهَابًا
لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ، وَ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضِعًا، وَ
التَّصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاعُغًا، وَ لِحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ
الصِّيَامِ تَذَلُّلًا، مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ
الْمَسْكَنَةِ وَ الْفَقْرِ.

أَنْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِحِ الْفَقْرِ، وَ قَدْعِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ.

ترجمه

خدا را خدا را! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام و خیم ظلم و ستم و سوء عاقبت تکبر
بر حذر باشید، زیرا این امور دام بزرگ ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای
کشنده در قلوب مردان نفوذ می‌کند. هرگز از تأثیر فرو نمی‌ماند و کسی از هلاکتش جان
سالم به در نمی‌برد، نه عالم به جهت علم و دانشش و نه فقیر به سبب لباس کهنه‌اش، و به
همین جهت خداوند بندگان با ایمان خود را با نمازها و زکاتها و مجاهدتها به وسیله
روزه‌های واجب (از بغی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود،

چشمانشان خاضع و نفوس آنان رام گردد، قلبهایشان خضوع پذیرد و تکبر را از آنان بزدايد.

و به همین دلیل ساییدن پیشانیها که بهترین جای صورت است بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی و چسبیدن شکمها به پشت به هنگام روزه مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات موجب صرف ثمرات و درآمدهای زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می‌گردد (و همه این امور بندگان را از آفت کبر و غرور باز می‌دارد و به تواضع و فرتنی دعوت می‌کند) به آثار این اعمال بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تفاخر را درهم می‌شکند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دلها) جلوگیری می‌کند.

شرح و تفسیر

هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه باز به دنبال هدف اصلی مجموع خطبه؛ یعنی نکوهش کبر و غرور و نشان دادن آثار سوء آن است؛ ولی این هدف را از مسیر جالب دیگری دنبال می‌کند و به سراغ عبادت و واجبات و فرایض الهی می‌رود و نشان می‌دهد که آنها چگونه برای زدودن آثار کبر و غرور، مؤثراند.

ابتدا مقدمتاً به طور کلی به عواقب سوء بغی و ظلم، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «خدا را خدا را! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام وخیم ظلم و ستم و سوء عاقبت تکبر بر حذر باشید!» (فَاللّٰهُ اَللّٰهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَ اَجَلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ).

سپس به ذکر دلیل روشنی برای این هشدار پرداخته، می‌فرماید: «زیرا (این امور سه گانه) دام بزرگ ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای کشنده در قلوب مردان نفوذ می‌کند. هرگز از تأثیر فرو نمی‌ماند و کسی از هلاکتش جان سالم به در نمی‌برد، نه

عالم به جهت علم و دانشش و نه فقیر به سبب لباس کهنه‌اش؛ «فَإِنَّهَا مَصِيدَةٌ^۱ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى، وَ مَكِيدَتَهُ الْكُبْرَى، الَّتِي تَسَاوُرُ^۲ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوِرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةَ، فَمَا تُكْدِي^۳ أَبَدًا، وَ لَا تُشْوِي^۴ أَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَ لَا مُقَلًّا^۵ فِي طِمْرِهِ^۶».

امور سه‌گانه‌ای که امام علیه السلام در آغاز این سخن به آن هشدار می‌دهد، بعضی به معنای تجاوز از حد به معنای ستم کردن و تکبر و خود برتر بینی است لازم و ملزوم یکدیگرند. افراد متکبر تنها خودشان را می‌بینند و به همین جهت برای حقوق دیگران ارزشی قائل نیستند و دست به ظلم و ستم می‌زنند و نیز بعضی به معنای تجاوز از حد، به ظلم و ستم می‌انجامد و همه اینها سموم کشنده و دامهای خطرناکی از دامهای شیطانند که جز اولیاء الله و افراد صلح با ایمان را از آن گریزی نیست.

جمله «فَمَا تُكْدِي أَبَدًا...» اشاره به فراگیر بودن این هشدار است؛ مبدا دانشمندی تصور کند که تنها با علم و دانشش می‌تواند از این دام شیطان رهایی یابد و یا شخص فقیری با فقرش ممکن است از آسیب آن در امان بماند؛ هرکس - بدون استثنا - آلوده بغی و ظلم و کبر گردد عاقبت شوم و تاریکی خواهد داشت.

آن‌گاه امام عبادت اسلامی را مطرح و روی بسیاری از آنها انگشت می‌گذارد و تأثیر مثبت آنها را در زدودن آثار کبر و غرور و زنده کردن روح تواضع و فروتنی شرح می‌دهد و

۱. «مصیده» (به سکون صاد و فتح یاء) و بعضی به کسر میم خوانده‌اند به معنای آلت صید دام است.

۲. «تساور» از «سور»، بر وزن «غور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله کردن است و در اینجا به معنای نفوذ سموم در دلها آمده است.

۳. «تکدی» از ریشه «کدی» بر وزن «کسب» به معنای بخل ورزیدن و محبوس ساختن و از اثر انداختن است.

۴. «تشوی» از ریشه «شی» بر وزن «شر» گاه به معنای بریان کردن و پختن و گاه به معنای دست و پا و اطراف بدن آمده و هنگامی که به باب افعال برود به ضرباتی گفته می‌شود که به نقطه حساس وارد نگردد و خطا کند و به اطراف وارد شود.

۵. «مقلًا» «مقل» به معنای فقیر است و از ریشه «قلیل» گرفته شده است.

۶. «طمر» به معنای لباس کهنه و مندرس است.

می فرماید: «و به همین جهت است که خداوند، بندگان با ایمان خود را با نمازها و زکاتها و مجاهدتها به وسیله روزه واجب (از بعی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود؛ چشمانشان خاضع، و نفوس آنان رام گردد؛ قلبهایشان خضوع پذیرد و تکبر را از آنان بزدايد»؛ (وَ عَنِ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ^۱ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَ الزَّكَوَاتِ، وَ مُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ،^۲ وَ تَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ، وَ تَذَلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ، وَ تَخْفِيزًا^۳ لِقُلُوبِهِمْ، وَ إِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ^۴ عَنْهُمْ).

اشاره به اینکه یکی از فلسفه‌های مهم این عبادات، در هم شکستن انگیزه‌های کبر و غرور است که سرچشمه تجاوز و ظلم می‌شود. ارکان و آداب نماز به طور کامل، انسان را به تواضع دعوت می‌کند. ایستادن همچون عبد خاضع در برابر خداوند و سپس رکوع و از همه مهم‌تر سجده از یک سو روح تواضع را در انسان پرورش می‌دهد و از سوی دیگر او را از هرگونه گناه باز می‌دارد ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۵.

همچنین زکات که در واقع اکرام و احترامی به نیازمندان و مستمندان است، کبر و

۱. «عَنِ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ» در ترکیب و تفسیر این جمله، شارحان اختلاف کرده‌اند. ابن ابی الحدید می‌گوید «ما» در این جمله زایده و «ذلک» اشاره به بعی و ظلم و کبر است، بنابراین مفهوم جمله چنین می‌شود: خداوند بندگان را از این امور سه گانه به وسیله نماز و روزه و زکات حفظ فرموده است و بعضی دیگر مانند شارح خوئی گفته‌اند که «عن» در اینجا برای بیان علت است و «ما» مصدریه است و معنای جمله این می‌شود که خداوند بدین سبب بندگان را با نماز و زکات و روزه از کبر و غرور و ظلم، حراست کرده است.

۲. «اطراف» این واژه در فارسی امروز به معنای جوانب است؛ ولی در لغت عرب طرف، بر وزن «هدف» به معنای قطعه و پاره‌ای از هر چیز است و به هنگامی اطراف بدن گفته می‌شود مراد دست و پا و انگشتان است.

۳. «تخفیز» از «حفض» بر وزن «لفظ» به معنای سهولت و نرمش و پایین آوردن گرفته شده است.

۴. «خیلاء» به معنای تکبر و خودبینی است.

۵. عنکبوت، آیه ۴۵.

غرور را از روح و جان ثروتمندان و متمکنان می‌زداید و نیز روزه که انسان را با تشنگی و گرسنگی در صف فقرا و نیازمندان قرار می‌دهد، در هم شکننده کبر و غرور است؛ هر چند فلسفه این عبادات به این منحصر نمی‌شود؛ ولی به یقین یکی از فلسفه‌هایش همین است که امام علیه السلام در اینجا بدان اشاره فرموده است.

در سایر روایات اسلامی نیز به این معنا اشاره شده است؛ مثلاً در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِفْرَارٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذُّلِّ وَ الْمَسْكِنَةِ وَ الْخُضُوعِ...؛ فلسفه نماز اقرار به ربوبیت خداوند متعال و نفی هرگونه شرک و قیام در برابر ذات پاک خداوند با تسلیم و تواضع و خضوع است»^۱.

و نیز درباره فلسفه زکات از همان حضرت نقل شده است که می‌فرماید: «وَهُوَ مَوْعِظَةٌ لِأَهْلِ الْغِنَى وَ عِبْرَةٌ لَهُمْ لِيَسْتَدَلُّوا عَلَى فُقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ؛ ادای زکات پند و اندرز است برای اغنیا و درس عبرتی است برای آنها تا از این طریق به فقر و نیازمندی خود در آخرت آشنا شوند»^۲.

نیز از همان حضرت درباره فلسفه صوم چنین می‌خوانیم: «عِلَّةُ الصَّوْمِ عِزْفَانُ مَسِّ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ لِيَكُونَ ذَلِيلًا مُسْتَكِينًا...؛ فلسفه روزه این است که گرسنگی و تشنگی را احساس کند تا متواضع و خاضع گردد...»^۳.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به شرح آنچه در جمله‌های بالا به صورت اجمال درباره فلسفه نماز و روزه و زکات بیان کرده بود، پرداخته چنین می‌فرماید: «خداوند نماز را واجب کرد) به این جهت که ساییدن پیشانیها که بهترین جای صورت است بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی، و

۱. وسائل الشیعة، جلد ۳، صفحه ۴، کتاب الصلاة، باب وجوب الصلاة، حدیث ۷.

۲. همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۵، کتاب الزکاة، ابواب ما یجب فیه و ما تستحب، باب ۱، حدیث ۷.

۳. من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۷۳، حدیث ۱۷۶۷.

چسبیدن شکمها به پشت، به هنگام روزه، مایه تواضع است و نیز پرداخت زکات، موجب صرف ثمرات زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان می‌گردد (و همه این امور، بندگان را از آفت کبر و غرور باز می‌دارد و به تواضع و فروتنی دعوت می‌کند)؛ «وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَغْفِيرٍ ۱ عِتَاقٍ ۲ أَلْوَجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضِعًا، وَ التَّصَاقِ كَرَائِمٍ ۳ أَلْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا ۴، وَ لِحُوقِ الْبُطُونِ بِالمُتُونِ ۵ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً؛ مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكِنَةِ وَ الْفُقَرِ».

به یقین آنچه در بالا آمد، بخشی از فلسفه‌های این عبادات مهم اسلامی است، زیرا عبادات، فلسفه‌های مهمی دارد که یکی از مهمترین آنها همان پرورش روح تواضع و فروتنی و مبارزه با کبر و غرور است. فلسفه نهی از فحشاء و منکر و معراج مؤمن بودن در نماز و نیز پرورش روح تقوا و اخلاص در سایه روزه و مبارزه با آفت اختلاف طبقاتی در زکات و غیر اینها، غیر قابل انکار است.

در سایر روایات اسلامی نیز اشارات روشنی به این امور دیده می‌شود. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که خداوند به موسی بن عمران وحی کرد: آیا میدانی چرا من تورا از میان خلقم برای سخن گفتن با او برگزیدم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا نمی‌دانم، فرمود: «يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا وَ بَطْنًا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا أَذِلَّ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ حَدْيِكَ عَلَى التُّرَابِ؛ ای موسی من تمام بندگانم را زیر و رو کردم احدی را مثل تو متواضع در برابر خود ندیدم؛ ای موسی! هنگامی تو نماز

۱. «تغفیر» به معنای به خاک مالیدن است از «عفر» به معنای خاک و غبار است.

۲. «عتاق» جمع «عتیق» شیء پر ارزش و گرانبه است و به اشیای قدیمی پر ارزش، عتیقه می‌گویند، و «عتاق الوجوه» اشاره به بخشهای پر ارزش صورت یعنی پیشانی است.

۳. «کرائم» جمع «کریمه» یعنی گرانقدر، با ارزش، شریف و بزرگواری.

۴. «تصاغر» به معنای کوچکی کردن از ریشه «صغر» بر وزن «پسر» به معنای کوچکی شده است.

۵. «متون» جمع «متن» به معنای پشت و گاه به معنای اصل می‌آید و در اینجا معنای اول مراد است.

می خوانی دو طرف صورت خود را بر خاک می نهی».^۱

در پایان این فقره در یک نتیجه گیری کلی می فرماید: «به آثار این اعمال (نماز و روزه و زکات و سجده) بیگرید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را در هم می شکند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دل ها) جلوگیری می کند»؛ (أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعٍ^۲ نَوَاجِمٍ^۳ الْفَخْرِ وَ قَدَعٍ^۴ طَوَالِعِ الْكِبْرِ).

قابل توجه است که بعضی از این عبادات همه روز تکرار می شود تا روزی خالی از برنامه «کبرزدایی» بر انسان نگذرد.

* * *

نکته

فلسفه عبادات

بی شک، خداوند بزرگ از عبادت ما و فرشتگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان، راه ایمان یا کفر را پیش گیرند چیزی بر جلال او افزوده یا از آن کاسته نمی شود. «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»^۵ و نیز می فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۶.

هر کس هر چیز دارد از برکات ذات پاک پروردگار و رشحه ای از رشحات وجود اوست بنابراین مخلوق کاری نمی تواند انجام دهد که بر عظمت خالق بیفزاید و از اینجا به خوبی

۱. من لا یحضره الفقیه، جلد ۲، صفحه ۳۶۳.

۲. «قمع» به معنای غلبه کردن و ریشه کن نمودن است.

۳. «نواجیم» جمع «ناجمه» به معنای هر چیزی است که در ابتدا ظاهر می شود. از «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور گرفته شده است.

۴. «قدع» به معنای باز داشتن است.

۵. ابراهیم، آیه ۸.

۶. آل عمران، آیه ۹۷.

می تواند نتیجه گرفت که فلسفه و فایده احکام عموماً و عبادات خصوصاً به خود انسانها باز می گردد.

عبادات، فلسفه مشترک و فلسفه خاص دارد؛ فلسفه مشترک عبادات، خضوع و تواضع در پیشگاه خدا و شکستن بت کبر و غرور و سرکشی و طغیان است. افزون بر این، عبادات انسان را به یاد خدا می اندازد و قلب و روح را زنده نگاه می دارد و آثار غفلت و بی خبری را می زداید و بدین ترتیب عبادات انسان را همیشه در مسیر عبودیت و بندگی حق نگاه می دارد.

اضافه بر این، هر یک از عبادات، فلسفه ویژه خود را نیز دارد؛ نماز نهی از فحشا و منکر می کند و روزه مبارزه با هوای نفس را تقویت می نماید و زکات، اختلاف طبقاتی را از بین می برد یا کاهش می دهد، حج باعث اتحاد صفوف مسلمانان و قوت و قدرت اسلام می گردد و در روایات اسلامی که در باب فلسفه احکام آمده به همه این امور اشاره شده است.^۱



۱. به کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۲۵۲ مراجعه فرمایید.

بخش دوازدهم

وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا
عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَةَ الْجُهَلَاءِ، أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرَكُمْ. فَإِنَّكُمْ
تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ. أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ
لِأَصْلِهِ، وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ، فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ.
وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ، فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ النَّعَمِ، فَقَالُوا:
«نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ».

ترجمه

من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم، هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد جز اینکه دلیل و هدفی برای خویش دارد یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد یا با دلیلی در فکر و اندیشه سفیهان نفوذ کند، جز شما که درباره چیزی تعصب می ورزند که نه سببی دارد و نه هدفی.

ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر ورزید؛ آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل. و اما ثروتمندان عیاش و متکبر امتهای پیشین، تعصبشان به سبب نعمتهای گوناگون (وزر و زیورها) و فزونی نفرتشان بود؛ آنها می گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر (الهی) را نمی بینیم. (اما شما حتی این بهانه ها را هم برای تعصب کورکورانه خود ندارید).

شرح و تفسیر

تعصب بی دلیل

امام (علیه السلام) در این فقره برای مبارزه با کبر و غرور و تعصبات جاهلی به بیان نکته دیگری می پردازد که حاصلش این است که افراد متعصب برای خود دلایلی دارند، هر چند ضعیف و نادرست؛ اما تعصبهای زشت شما که سبب نزاع و خونریزی می شود هیچ دلیلی ندارد و این نشان می دهد که تعصب شما از آنها زشت تر و بدتر است.

می فرماید: «من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب و تکبر به خرج دهد جز اینکه (ظاهراً) دلیل و هدفی برای خویش دارد یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد یا با دلیلی در فکر و اندیشه سفیهان نفوذ کند جز شما که درباره چیزی تعصب می ورزید که نه سببی دارد و نه هدفی»؛ (و لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لشيءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهَ^۱ الْجُهَلَاءِ، أَوْ حُجَّةٍ تَلِيظُ^۲ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ. فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يُعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةً).

اشاره به اینکه هر چه تاریخ گذشتگان و اقوام امروز را مطالعه می کنم به این نتیجه می رسم که آنها بهانه ای برای تعصب خود داشتند یا پوشاندن حقیقت بر جاهلان و یا نفوذ در افکار سفیهان و ساده لوحان و در نتیجه رسیدن به یک سلسله منافع مادی؛ ولی تعصبات شما اثر و فایده و هیچ دلیل مقبول و یا نیمه مقبولی ندارد، جز سخنانی ناروا و سپس دیوانه وار به جان هم افتادن و احیاناً خون ریختن. تفاوت جاهلان و سفیهان در

۱. «تمویه» یعنی مشتبه ساختن و در اصل به معنای دادن آب طلا به روی مس برای فریب جاهلان بوده است.

۲. «تلیظ» از ریشه «لوط» بر وزن «موت» به معنای چسبیدن چیزی به چیزی است و هنگامی که مطلبی مورد علاقه قلبی کسی باشد که گویی به آن چسبیده و از آن جدا نمی شود جمله «لَا طَّ يَقْلِي» را به کار می برند. این واژه هم به صورت اجوف واوی و هم به صورت اجوف یایی به کار می رود.

این است که جاهلان هیچ آگاهی ندارند؛ ولی سفیهان نیمه آگاهند و هر دو گروه با دلایل دروغین ممکن است. در مسیر منافع متعصبان و مستکبران گام بردارند.

بدیهی است منظور امام این نیست که تعصب شما معلول بدون علت است، زیرا هر چیزی در جهان از نظر فلسفی علتی دارد، بلکه منظور این است که متعصبان پیشین بهانه‌های ظاهر فریبی داشتند شما آن راهم ندارید چنان که تعصب مخاطبان حضرت از پایین بودن فرهنگ و خیالات واهی جاهلی سرچشمه می‌گرفت که حتی در قالب یک بهانه قابل طرح، نمی‌گنجید.

آن‌گاه امام علیه السلام به دو نمونه از تعصبهایی که ظاهراً با دلایلی - هر چند نادرست - همراه بوده اشاره می‌فرماید: یکی تعصب و استکبار ابلیس و دیگری تعصب ثروتمندان مستکبر پیشین.

می‌فرماید: «اما ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر ورزید، آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل»؛ (أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ، وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ، فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَ أَنْتَ طِينِيٌّ).

ابلیس به یقین از آتش آفریده شده بود، زیرا او از جن بود و آفرینش طایفه جن از آتش بود و آدم نیز از خاک و گل و در ظاهر آتش دارای نور و روشنایی است، در حالی که گل تیره و تاریک است و این می‌تواند بهانه‌ای برای خود بر تربینی ابلیس باشد، در حالی که اولاً آتش سوزنده است و خاک احیاکننده. افزون بر این، فضیلت آدم در روح الهی او بود و لذا خداوند می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱ ولی ابلیس در اثر خودخواهی و تعصب نمی‌خواست این حقیقت را دریابد.

آن‌گاه به گروه دوم پرداخته می‌فرماید: «اما خود ثروتمندان عیاش و متکبر امت‌های پیشین، تعصباتشان به سبب نعمتهای گوناگون (وزر و زیورها) و فزونی نفرتشان بود؛ آنها

می‌گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر نمی‌بینیم (اما شما حتی این بهانه‌ها را هم برای تعصب خود ندارید)؛ «وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةٍ^۱ الْأُمَمِ، فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ^۲ النَّعْمِ، فَقَالُوا: «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»^۳».

اشاره به اینکه آنها نعمتهای پروردگار را در جنبه‌های مادی که شامل نیروی انسانی و اموال سرشار می‌شد وسیله برتری جویی و تعصب قرار دادند و از پذیرش دعوت انبیا سرباز زدند و سرانجام به کیفر الهی گرفتار شدند؛ ولی تعصب مخاطبان آن حضرت که به بهانه‌های واهی و کودکانه به نزاع و درگیری می‌پرداختند، نه مثل تعصب شیطان و نه مثل تعصب مترفان و مستکبران پیشین، بلکه بر محور مسائلی دور می‌زد که حتی ارزش بهانه‌جویی را هم نداشت و این بدترین نوع تعصب است.



۱. «مترفه» و «مترف» به طوری که در لسان العرب آمده از ریشه «ترف» بر وزن «هدف» به معنای تنعم گرفته شده و معمولاً به کسی می‌گویند که فزونی نعمت او را مست و مغرور کرده و به طغیان واداشته است.

۲. «متواضع» جمع «موقع» به معنای محلّ است و مواقع النعم اشاره به نعمتهایی است که مورد بهره برداری قرار می‌گیرد و منظور از آثار لذّاتی است که از آن برای صاحبان نعمت فراهم می‌شود.

۳. سبأ، آیه ۳۵.

بخش سیزدهم

فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بِيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ يَعَاسِبِ الْقَبَائِلِ؛ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ، وَ الْأَخْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَ الْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَ الْأَثَارِ الْمَحْمُودَةِ. فَتَعَصَّبُوا لِجَلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ، وَ الْأِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَ الْكُظْمِ لِلغَيْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.

ترجمه

اگر قرار است تعصبی انجام گیرد، باید تعصب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد. همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندانهای با ارزش عرب و سران با شخصیت قبایل در آنها بر یکدیگر پیشی می جستند (یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه‌های والا و مقامهای بلند و آثار ستوده (آری! اگر می خواهید تعصبی داشته باشید) دربارهٔ خصلتهای مطلوب، تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کارهای نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش، خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف دربارهٔ مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین.

شرح و تفسیر

جای تعصب اینجاست!

تعصّب - چنان که قبلاً نیز اشاره شد - به معنای پای بندی و وابستگی شدید به چیزی است که به دو شکل ظهور می کند؛ در شکل منفی که همان وابستگیهای شدید دور از منطق و بی قید و شرط به مسائل کم ارزش و گاه بی ارزش و موهوم است که سرچشمه بسیاری از نزاعهای خونین و کشمکشهای پر دردسر است.

در شکل مثبت؛ یعنی ایستادگی و پایداری بر اموری که ارزشهای والای انسانی و اخلاقی و اجتماعی را تشکیل می دهد و این نوع تعصّب نه تنها عیب نیست، بلکه یکی از نقاط قوت و مثبت است؛ مانند کسی که برای حفظ دین و ایمان و یا حفظ کشور و ناموس و آبرویش پافشاری به خرج می دهد.

به همین جهت امام (علیه السلام) برای اینکه مخاطبان متعصّب خود را از تعصّبهای منفی و زشت نجات دهد پیشنهاد تعصّبهای مثبت به آنها می کند تا خلاء عاطفی آنها را بر طرف سازد و نیروهای درونی آنان را به سوی یک برنامه مثبت سوق دهد و این کاری است که همه رهبران آگاه در اجتماعات برای اصلاح مفاسد اجتماعی باید انجام دهند؛ به جای آنکه در مقابل امواج سهمگین انگیزه های منفی بایستند، شکل آنها را تغییر دهند و به سوی کانالهای مثبت سوق دهند و لذا می فرماید:

«اگر قرار است تعصّبی صورت گیرد باید تعصّب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد، همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندان عرب و سران با شخصیت قبایل در آنها بر یکدیگر پیشی می جستند»؛ (فَإِنَّ كَانْ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيُكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ^۱ وَ النَّجْدَاءُ^۲ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ

۱. «مجداء» جمع «مجید» به معنای عزیز و بزرگوار و والا مقام است.

يَعَاسِبُ^۳ الْقَبَائِلِ).

اشاره به اینکه سر مشق شما در این امور نباید جاهلان بی منطق باشد، بلکه به افراد با شخصیت و عاقل و هوشیار اقتدا کنید همانها که در کسب فضایل و مکارم اخلاق از یکدیگر پیشی می گرفتند و نیروهای خود را در این میدان مسابقه انسانی به کار می بردند. سپس در چند جمله کوتاه به شرح آن پرداخته می فرماید: «(یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه های والا و مقامهای بلند و آثار ستوده (در کسب این امور تعصب به خرج دهید)؛ (بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ، وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَالْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ).

این امور چهارگانه که در کلام حضرت آمده است در واقع ابعاد شخصیت انسان را بیان می کند، اخلاق شایسته، فکر بلند، مقام والا، و آثار نیک. (مانند آثار علمی و خدمات اجتماعی). کسی که این امور را در خود جمع کند به یقین انسان شایسته و پرازشی است که می تواند الگو برای دیگران باشد.

آن گاه در ادامه این سخن امام علیه السلام انگشت روی جزئیات مسائل اخلاقی گذاشته، به ده نمونه از مکارم اخلاق و صفات بارز انسانی اشاره کرده و همگان را به آن دعوت می کند، می فرماید: «(اگر می خواهید تعصبی داشته باشید) درباره خصلت های مطلوب تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کار نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش، خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف درباره مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین؛ (فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَالْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ،^۴ وَالطَّاعَةِ لِّلَّيْرِ، وَ

ط ۲. «نجداء» جمع «نجید» به معنای شجاع از «نجد» به معنای زمین مرتفع گرفته شده است.

۳. «يعاسب» جمع «يعسوب» در اصل به معنای ملکه زنبورهاست. سپس به رؤسا و افراد با شخصیت اطلاق شده است.

۴. «ذمام» به معنای عهد و پیمان و حق و حرمت است.

الْمَعْصِيَةِ لِلْكَبِيرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ السَّبْعِي، وَ الْأَعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ الْأَنْصَافِ لِلخَلْقِ، وَ الْكُظْمِ لِلْغَيْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ).

بی شک انسانی که جامع این صفات دهگانه باشد، انسان شایسته و پرازشی است و جامعه‌ای که این اصول در آن حکمفرما گردد، جامعه‌ای است از هر نظر سالم و سعادت‌مند و پیشرو.

شایان ذکر است صفات مزبور بر دوگونه است: بعضی اشاره به پرهیز مفسد فردی و جمعی می‌کند؛ مانند «اعظام قتل» و «مخالف با تکبر» و «اجتناب از فساد در زمین» بخشی دیگر به کارهای مفید و سازنده، ناظر است مانند «حفظ حقوق»، «وفای به عهد»، «انجام نیکیها» و «جود و بخشش».

«حفظ جوار» به معنای رعایت حقوق همسایگان، در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ يَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکی به همسایگان سبب آبادی و فزونی در عمر است.»^۱ «حسن جوار» تنها به این نیست که انسان تولید مزاحمتی برای همسایگان نکند بلکه در مشکلات به یاری آنها بشتابد و اگر احیاناً مزاحمتی از سوی آنها شد بارفق و مدارا برخورد کند و به یقین اگر این دستور اسلامی را همه رعایت کنند موجی از محبت و دوستی در سرتاسر شهرها و آبادیها پیدا می‌شود.

«وفاء به ذمام» اشاره به وفای به عهد و پیمان است که در اسلام اهمیت فوق العاده‌ای دارد و انصاف دربارهٔ خلق، اشاره به این است که حقوق خود و دیگران را به یک چشم نگاه کند؛ آنچه برای خود می‌خواهد برای دیگران نیز بخواهد و آنچه برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نیز نپسندد.



نکته

تعصبات منفی و مثبت

در وجود انسان انگیزه‌های گوناگون و پیچیده‌ای است که اگر بر اثر جهل و نادانی به کانالهای نامطلوبی سوق داده شود نتایج آن بسیار منفی و گاه مرگبار است. در این‌گونه موارد رهبران جامعه نباید به فکر نابود کردن انگیزه‌ها باشند، بلکه باید آنها را به مسیرهای مفید و سازنده هدایت کنند و به تعبیر دیگر با انتخاب جایگزینهای مثبت نه تنها با انگیزه‌ها مقابله نکنند، بلکه از آن بهره بگیرند.

یک سیلاب عظیم اگر مهار نشود سبب ویرانی و نابودی جان و اموال مردم است؛ ولی اگر سدّی قوی در برابر آن بکشند و مهارش کنند و آب از دریچه‌های معینی بیرون آید، سبب عمران و آبادی است؛ مقادیر عظیمی برق تولید می‌کند، کارخانه‌های بزرگی را به راه می‌اندازد، آب را برای تمام مدت سال ذخیره می‌کند و کشاورزی را رونق می‌بخشد.

در تعبیرات اسلامی، این مطلب به خوبی نمایان است؛ مثلاً در خطبه نکاح می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحَلَّ النِّكَاحَ وَ حَرَّمَ الزَّوْنَا وَ السَّفَاحِ» اشاره به اینکه خداوند هرگز دستور به سرکوبی غریزه جنسی نمی‌دهد، بلکه مسیر صحیح نکاح را تعیین فرموده تا به اعمال منافی عقّت کشیده نشوند. حضرت لوط پیامبر هنگامی که قوم خود را از اعمال منافی عقّت نهی می‌کند به آنها پیشنهاد ازدواج با دخترانش را می‌دهد و می‌فرماید: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»^۱.

در سوره نور در کنار حدّ زنا: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»^۲ به همکاری عمومی جامعه برای ازدواج سالم جوانان دستور می‌دهد و می‌فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ

۱. هود، آیه ۷۸.

۲. نور، آیه ۲.

مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^۱.

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: «شومُ الْمَرْأَةِ كَثْرَةُ مَهْرِهَا...»^۲ و در بعضی دیگر آمده: «شومُهَا شِدَّةُ مَوْوِ نَتِهَا»^۳ یعنی بد قدمی زن در سنگینی مهریه و زیادی هزینه‌های زندگی است.

در میان مردم چیزی به نام خوش قدمی و بد قدمی وجود دارد که به شکل خرافاتی بسیار زیانبار است؛ ولی اسلام به آن یک لباس منطقی پوشانده، بی آنکه اصل آن را نابود کند.

در مورد تعصب نیز مطلب از همین قرار است؛ انگیزه‌هایی در درون انسان است که او را به سوی تعصب می‌کشاند و هرگاه رها شود، به جنبه‌های منفی که مایه کبر غرور و گاه نزاعهای خونین است، کشیده می‌شود؛ ولی امام (علیه السلام) سعی می‌کند آن را به سوی می‌کند آن را به سوی جنبه‌های مثبت هدایت کند، می‌فرماید: اگر بناست که افراد، قبائل و اقوام تعصبی به خرج دهند، چه بهتر که این تعصب در مکارم الاخلاق و محاسن افعال حمایت از مظلومان، مبارزه با ظالمان و نیکی درباره همگان صورت گیرد.

* * *

۱. نور، آیه ۳۲.

۲. وسائل الشیعة، ابواب المهور، باب ۵، حدیث ۱۱ و ۱۰.

۳. همان.

بخش چهاردهم

وَ أَخَذُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ. فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَ أَخَذُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ. فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزَّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَ زَاخَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَدْوُهُمْ، وَ مَدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ اللَّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَ التَّحَاضُّ عَلَيْهَا، وَ التَّوَاصِي بِهَا، وَ اجْتَنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَ أَوْهَنَ مُنْتَهُمُ؛ مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي.

ترجمه

از کیفی‌هایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امتهای پیشین وارد شد، برحذر باشید، حالات آنها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از اینکه شما هم مانند آنان شوید، هرگاه به تفاوت دو حال آنها (پیروزی و شکست) می‌اندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد؛ دشمنان را از آنها دور کرد؛ عافیت و سلامت را بر آنان گسترش داد؛ نعمتها مطیعشان شد و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست. عامل این خوشبختی پرهیز از تفرقه، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن و سفارش نمودن به انجام آن بود. از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم شکست و قدرشان را سست کرد اجتناب کنید؛ از کینه‌های درونی، بدخواهی، پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن پرهیزید.

شرح و تفسیر

از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید

امام (علیه السلام) در این بخش و چند بخش آینده، مخاطبان خود را به مطالعه در احوال پیشینیان دعوت می‌کند عوامل ضعف و قدرت آنها را بر می‌شمرد و اسباب پیروزی و شکست را در جای جای زندگی آنان به مخاطبان خود نشان می‌دهد، تا از تجارب آنان بهره‌گیرند و در پرتو هدایت‌های تاریخ، راه صحیح زندگی را پیدا کنند. این نوع آموزش (آموزش از طریق مطالعه تاریخ پیشینیان) چیزی است که قرآن مجید در اکثر سوره‌ها بر آن تأکید می‌کند و بسیار مؤثر و تکان دهنده است.

می‌فرماید: «کیفرهایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امت‌های پیشین وارد شد بر حذر باشید، حالات آنها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از اینکه شما مانند آنان آنان باشید»؛ (وَ أَخَذُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ. فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَ أَخَذُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ).

در این جمله امام (علیه السلام) به سرنوشت اقوامی، همچون قوم عاد، ثمود و قوم نوح و قوم لوط و سرنوشت فرعونها و نمرودها عذابیایی که بر اثر اعمال زشتشان بر سر آنها فرو آمد اشاره می‌کند و همه را از مبتلا شدن به چنان سرنوشتی بر حذر می‌دارد.

تعبیر به «سُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ» ممکن است تأکید بر روی یک معنا باشد و آن کارهای زشت و ناپسند است. این احتمال نیز وجود دارد که «سوء افعال» اشاره به اعمال گناه آلوده باشد و «ذمیم اعمال» ناظر به کارهای ناپسند، هر چند به مرحله گناه نیز گناه نیز نرسد؛ مانند غفلت از جان محرومان و ترک انصاف وجود و بخشش و ایثار که مورد نکوهش عقل و خرد است.

آن گاه بعد از بیان این اجمال به تفصیل می‌پردازد، همان روشی که قرآن مجید، کراراً از آن برای بیان مسائل مهم استفاده می‌کند، می‌فرماید: «هرگاه به تفاوت دو حال آنها

(پیروزی و شکست) بیندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد؛ دشمنان را از آنها دور کرد؛ عافیت و سلامت را برای آنان گسترش داد؛ نعمتها مطیعشان شد و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست؛ «فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزُّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَ زَا حَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مَدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْقَادَتِ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتِ الْكِرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ».

سپس امام، عواملی را که باعث فراهم شدن این امور پنجگانه (عزت، شکست دشمن، عافیت، نعمت و کرامت) شد به این صورت بیان می‌فرماید: «این امور عبارتند از) پرهیز از تفرقه و پراکندگی، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن و سفارش نمودن به انجام آن است؛ «مِنَ الْأَجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ اللَّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَ التَّحَاضِّ عَلَيْهَا، وَ التَّوَاصِي بِهَا».

این عوامل چهارگانه گرچه همه به مسئله اتحاد و وحدت باز می‌گردد؛ ولی هر یک از تعبیرات ناظر به نکته‌ای است؛ اجتناب از فرقه ناظر به نفی عوامل تفرقه است و لزوم الفت، ناظر به اثبات عوامل وحدت است. «تحاض» اشاره به تشویق است (احتمالاً تشویقهای عملی) و «تواصی» اشاره به سفارش کردن از طریق بیان است. و همه اینها در مسیر اتحاد صفوف و یکدلی است.

سپس امام علیه السلام به جنبه منفی این مسئله؛ یعنی تفرقه و عوامل آن می‌پردازد و با تعبیری پر معنا به آنها هشدار می‌دهد که از عوامل اختلاف به شدت بپرهیزند، می‌فرماید: «از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم شکست و قدرتشان را سست کرد اجتناب کنید؛ «وَ اجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ^۱، وَ أَوْهَنَ مُتْنَهُمْ^۲».

۱. «فقره» به معنای مهره پشت است که جمع آن «فقرات» است و به منزله ستونی است که پشت انسان را نگه می‌دارد و به او اجازه خم و راست شدن می‌دهد.

۲. «متنه» به معنای قوت است و «متت» بر وزن «عزت» به معنای نعمت بزرگ است که موجب قدرت و قوت می‌شود و به گفته راغب در مفردات در اصل از «منن» که واحد وزن است گرفته شده است.

در ادامه این سخن بعد از ذکر این اصل کلی، انگشت بر عوامل خاص آن می‌گذارد و می‌فرماید: «(عوامل اختلاف آنها) از کینه‌های درونی، بدخواهی، پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن بود»؛ (مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابُرِ النَّفُوسِ، وَ تَخَاذُلِ الْأَيِّدِي).

این چهار عامل، عوامل اصلی اختلافند که بعضی جنبه باطنی دارد؛ مانند کینه‌هایی که در سینه‌ها پنهان است و حسادت و بخل، و بعضی جنبه ظاهری دارد؛ مانند پشت به یکدیگر کردن و در برابر حوادث برادران و دوستان و مؤمنان را تنها گذاشتن. آری! این امور در هر قوم و ملتی پیدا شود پشتشان را می‌شکند و قدرشان را می‌گیرد.



بخش پانزدهم

وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَ الْبَلَاءِ. أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا. اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِيَّةُ عَبِيدًا فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَ جَرَّ عَوْهُمْ الْمُرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَاكَةِ وَ قَهْرِ الْغَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعِ، وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعِ. حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَ الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَ أَيْمَةً أَعْلَامًا، وَ قَدْ بَلَغَتْ الْكِرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ.

ترجمه

در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟ آیا آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان (خدا) در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت‌تری قرار نداشتند؟ فرعونها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته آنها را در بدترین شکنجه‌ها قرار دادند و تلخیهای روزگار را جرعه جرعه به آنها نوشاندند و همچنان این وضع باذلت و هلاکت به سبب قهر و غلبه ظالمان ادامه یافت.

نه چاره‌ای داشتند که از آن وضع سرباز زنند و نه راهی برای دفاع از خود می‌یافتند، تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آنها را در صبر و استقامت در برابر ناملایمات در مسیر

محبّتش و تحمل ناراحتیها را به جهت خوف و خشیتش در آنها مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از تنگناهای بلا برای آنان فراهم ساخت؛ ذلّت را به عزّت، و ترس و ناامنی را به امنیّت مبدّل کرد و آنها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی کرد.

شرح و تفسیر

عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

با توجه به اینکه موضوع اصلی این خطبه مبارزه با کبر و غرور و تعصبات منفی است و در فصل سابق امام (علیه السلام) توجه مخاطبان خود را به احوال امتهای پیشین و پیروزیهای آنها در سایه اتحاد و اتفاق بیان نمود، در این فصل بار دیگر مخاطبان را به مطالعه احوال پیشینیان و امتحانات سخت و سنگین آنان جلب می کند و نشان می دهد چگونه در برابر امتحانات الهی بر دشمن پیروز شدند و عزت و عظمت و امنیّت را خداوند به آنها بازگرداند و می فرماید: «در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟» (وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِصِ وَالْبَلَاءِ).

در ادامه این بحث، به شرح امتحانات سخت آنها پرداخته، می فرماید: «آیا آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان (خدا) در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت تری قرار نداشتند؟» (أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً^۱، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا).

سپس به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و انگشت بر مشکلات سخت زندگی آنها گذارده، می افزاید: «فرعونها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته ایشان را در

۱. «اعباء» جمع «عبأ» بر وزن «فکر» به معنای بار سنگین است.

بدترین شکنجه‌ها قرار دادند، تلخیهای روزگار را جرعه جرعه به آنها نوشاندند و همچنان این وضع باذلت و هلاکت به سبب سلطه و قهر ظالمان ادامه یافت؛ نه چاره‌ای داشتند که از آن وضع سرباز زنند و نه راهی برای دفاع از خود می‌یافتند؛^۱ (اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِنَةُ عَيْدًا فَسَأَمُوهُمْ^۱ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَزَّ عَوْهُمْ الْمُرَارُ^۲، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَاكَةِ وَ قَهْرِ الْعَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي أَمْتِنَاعِ، وَلَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعِ).

گرچه مشکلات زندگی اقوام پیشین و امتحانات سخت و سنگین آنها محدود به زمان فراغه نبود؛ ولی از آنجا که در قرآن مجید بارها به مشکلات عظیم بنی اسرائیل در زمان فرعون اشاره شده و همه مسلمانان با آنها آشنا هستند، امام علیه السلام مخصوصاً به زندگی آنها اشاره می‌کند که از یک سو همه آنان را به صورت بردگان درآورده بودند و سخت‌ترین کارها را از آنها می‌کشیدند و کمترین امکانات را در اختیارشان می‌نهادند و در صورت احساس خطر مردانشان را می‌کشتند و زنان را برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگاه می‌داشتند. سالیان دراز بر آنها گذشت و هیچ راهی برای نجات نیافتند ولی سرانجام لطف خداوند شامل حال آنها شد و به طرز معجزه‌آسایی بر دشمنان پیروز شدند. و فراغه و اعوان آنها را به دیار عدم فرستاد، همان‌طور که در ادامه سخن می‌فرماید: «این صف همچنان ادامه یافت) تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آنها را در صبر و استقامت در برابر ناملایمات در مسیر محبتش و تحمل ناراحتیها را به جهت خوف و خشیتش در آنها مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از تنگنای بلا برای آنان قرار داد؛» (حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالْإِحْتِمَالَ لِمَكْرُوهٍ مِنْ

۱. «ساموا» از ریشه «سووم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای جستجوی چیزی کردن و یا تحمیل کار به دیگری آمده و از آن یک نوع ادامه و استمرار نیز استفاده می‌شود، بنابراین جمله «ساموهم...» مفهومش آن است که پیوسته آنها را شکنجه می‌دادند.

۲. «مرار» در اصل نوعی درخت با برگ و چوب بسیار تلخ است. سپس به هر حادثه تلخ و ناگواری اطلاق شده است.

خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا.

آری! هنگامی که انسان از میدان امتحان سربلند درآید خداوند ابرهای تیره و تار مشکلات را کنار می‌زند و آفتاب درخشان پیروزی چهره خود را نمایان می‌سازد. آن‌گونه که درباره حضرت موسی و یارانش و اقوام دیگری همانند آنها واقع شد.

امام (علیه السلام) در این جمله تنها اشاره‌ای کلی به پیروزی آنها کرده، سپس در ادامه سخن، آن را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «ذَلَّتْ رَا بَرَايَ أَنهَابِ بَه عَزَّتْ، وَ تَرَسَ وَ نَامِنِي رَا بَه اَمْنِيَّتْ مَبْدَلْ سَاخْتْ؛ (و با این عنایت الهی) و آنها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی‌کرد»؛ (فَأَبْدَلَهُمْ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَ أُمَّةً أَعْلَامًا، وَ قَدْ بَلَغَتْ الْكِرَامَةَ مِنْ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ إِلَّا مَالٌ إِلَيْهِ بِهِمْ).

قرآن مجید در مورد بنی اسرائیل و فرعونیان در این زمینه توضیح بیشتری دارد که زوایای این پیروزی را نشان می‌دهد، می‌فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ * كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ»؛ چه بسیار باغها و چشمه‌ها که از خود به جای گذاشتند و زراعتها و قصرهای زیبا و گران‌قیمت و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن غرق بودند این‌گونه ما آن (اموال و حکومت) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم.^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.^۲

* * *

۱. دخان، آیه ۲۵-۲۸.

۲. قصص، آیه ۵.

بخش شانزدهم

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً. أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرَضِينَ، وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ! فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَتَّتَتِ الْأُلْفَةُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفِيدَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كِرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقِيَ قِصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ.

ترجمه

بنگرید (اقوام پیشین در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود چگونه بودند آیا (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند، حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. در آن هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی و اهداف و دل‌هایشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد با هم پرداختند (در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از نشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها گرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان.

شرح و تفسیر

اتحاد و پراکندگی، مهم ترین عامل پیروزی و شکست

امام (علیه السلام) پس از سخنان پرمعنایی که درباره اقوام پیشین و سرنوشت عبرت‌انگیز آنها بیان فرمود، در این بخش از خطبه به نتیجه‌گیری پرداخته و روی عامل اصلی پیروزی و شکست که همان اتحاد صفوف و اختلاف است، انگشت می‌نهد و با تعبیرات گوناگونی در ضمن هفت جمله ابعاد وحدت کلمه را منعکس می‌کند و می‌فرماید: «بنگرید (اقوام پیشین) در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری‌کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود، چگونه بودند؟ آیا (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند؟» (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأُمَلَاءُ^۱ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً. أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ).

امام (علیه السلام) در این عبارات زیبا و پرمعنا اتحاد و اتفاق را در همه مظاهرش بیان کرده، آن را عامل سربلندی و حاکمیت و قدرت عظیم شمرده است؛ اتفاق در خواسته‌ها، اتفاق در برنامه‌ها و تصمیم‌ها، اتفاق در عمل، اتفاق به هنگام صلح و جنگ و در یک کلمه، اتحاد صفوف در جمیع مظاهر حیات.

دلیل این سخن کاملاً روشن است؛ افراد هر کدام به تنهایی قدرت زیادی ندارند و همچون قطره‌ای هستند که اگر در بیابانی قرار گیرند با یک تابش آفتاب و وزش باد بخار می‌شوند؛ ولی همین قطرها هنگامی که به هم پیوستند دریای خروشان را تشکیل می‌دهند که می‌تواند منبع هر گونه خیر و برکت باشد. تار عنکبوت به تنهایی به قدری

۱. «املاء» جمع «ملاء» به معنای جمعیت و گاه به معنای جمعیت خاصی مانند اشراف یک قوم است.

ضعیف و کم دوام است که در برابر یک نسیم مقاومت نمی‌کند؛ اما امروز آنها را به هم می‌تابند و جلیقه‌های ضد گلوله درست می‌کنند که مقاوم‌تر از هر چیز بیشتر است و این است نقش اتحاد و اتفاق.

صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوتی چون به هم بر تافتی اسفندیارش نگسلد! ممکن است جمله‌های فوق درباره بنی اسرائیل باشد. در آن زمانی که موسی بن عمران قیام کرد و صفوف آنها را متحد ساخت و عنایات الهی نیز شامل حال آنها شد و بر پهنه کشور مصر و سرزمینهای اطراف آن حاکم شدند و بعد از موسی حکومت‌های عظیمی؛ مانند حکومت داود و سلیمان تشکیل دادند. نیز ممکن است یک اصل کلی و عمومی باشد که بارها در تاریخ پیشینیان به وقوع پیوسته است که هر زمان اتحاد صفوف و اتفاق نظر و تصمیم و برنامه حاصل شد پیروزی به دنبال آن بود.

به هر حال بیان امام علیه السلام این حقیقت را منعکس می‌کند که گرچه برای پیروزی و پیشرفت و ترقی، عوامل زیادی وجود دارد؛ ولی از همه مهم‌تر مسئله اتحاد و اتفاق است. در ادامه این سخن امام علیه السلام عامل اصلی شکست را یادآور می‌شود که همان اختلاف نظر و تشتت صفوف است و در ضمن پنج جمله به ابعاد مختلف آن اشاره کرده، می‌فرماید: «حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. در آن هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی گرایید و اهداف و دل‌هایشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد با هم پرداختند (آری در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها برگرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان؛» (فَانظُرُوا إِلَيَّ مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَتَّتِ الْأُلْفَةُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْئِدَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ^۱

۱. «غَضَارَةَ» به معنای خوبی و شادابی و وسعت است.

نِعْمَتِهِ، وَ بَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا لِّلْمُعْتَبِرِينَ).

آری! هنگامی که نیروهای یک ملت در مسیر اختلاف گام بر دارند، الفت و محبت به پراکندگی و عداوت تبدیل شود و آتش اختلاف کلمه و تفرق افکار از میان آنها زبانه کشد. به جای اینکه با دشمنی که قصد نابودی آنها را دارد بجنگند، به جنگ با خود می پردازند و نیروهایشان در این راه به هدر می رود. خداوند نیز دست مرحمتش را از سر آنها بر می دارد و لباس ذلّت بر اندامشان می پوشاند.

این بخش از کلام امام (علیه السلام) نیز می تواند اشاره به سرگذشت بنی اسرائیل بعد از پیروزی های پی در پی باشد که بر اثر اختلاف و پراکندگی قدرت خویش را از دست دادند و در دنیا پراکنده و در به در شدند و نیز می تواند اشاره به همه اقوامی باشد که بعد از پیروزی در سایه اتحاد، دوران نکبت آنها به سبب کفران نعمت و اختلاف شروع شد و در سراشیبی سقوط قرار گرفتند.



بخش هفدهم

فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَمَا أَشَدَّ
اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَ أَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ!

تَأْمَلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتُّهُمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ، لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَ
الْقِيَاصِرَةُ أَنْ بَاباً لَهُمْ، يَحْتَازُونَ عَنْ رِيفِ الْأَفَاقِ، وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ، وَ خُضْرَةَ
الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ، وَ مَهَافِي الرِّيحِ، وَ نَكَدِ الْمِعَاشِ، فَتَرْكُوهُمْ عَالَةً
مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرٍ وَ وَبْرٍ، أَدَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَ أَجْدَبَهُمْ قَرَاراً، لَا يَأْوُونَ إِلَى
جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَ لَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا. فَالْأَحْوَالُ
مُضْطَرِبَةٌ، وَ الْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَ الْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ؛ فِي بِلَاءِ أَزَلٍّ، وَ أَطْبَاقِ جَهْلِ!
مِنْ بِنَاتٍ مَوْوُودَةٍ، وَ أَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَ أَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ، وَ غَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

ترجمه

اکنون از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب درس عبرت بگیرند.
چقدر احوال امتها یکسان و سرنوشتها شبیه یکدیگر است! در کار آنها در آن زمان که
گرفتار تشمت و پراکندگی بودند بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک و ارباب
آنان بودند و آنها را از سرزمینهای آباد و کناره‌های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق
سرسبز و خرم به نقاط بی‌آب و علف، محل وزش تندبادهای و مکانهایی که زندگی در آن
سخت و مشکل بود تبعید کردند، و آنها را به صورت گروهی فقیر و مسکین همنشین
شتران مجروح و لباسهای پشمین خشن ساختند. آنها را دلیل ترین امتها از نظر محل
سکنا قرار دادند و در بی حاصل ترین زمینها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از

حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی که بر عزتش تکیه کنند، وضع آنها ناآرام، قدرتها پراکنده، جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، بتهای مورد پرستش، قطع رحمها و جنگها و غارتهای پی در پی از آثار آن دوران بود.

شرح و تفسیر

از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به دنبال بحث مشروحویی که در بخشهای قبل درباره عوامل پیروزی و شکست اقوام پیشین بیان فرمود، انگشت روی مصادیق عینی این مطلب می‌گذارد و دست مخاطبان خویش را گرفته، به اعماق تاریخ گذشته می‌برد و سرگذشت فرزندان اسماعیل و اسحاق و بنی اسرائیل را به آنها نشان می‌دهد تا از آن عبرت بگیرند، می‌فرماید: «حال که چنین است از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب، درس عبرت بیاموزید، و چقدر احوال امتهای یکسان و سرنوشتها شبیه یکدیگر است»؛ (فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَمَا أَشَدَّ أَعْتِدَالَ^۱ الْأَحْوَالِ، وَ أَقْرَبَ أَشْتِبَاهَ^۲ الْأُمَمَالِ!).

به این ترتیب امام به آنها توصیه می‌کند که با مقایسه حال خود به پیشینیان، عوامل پیروزی را از شکست بشناسند و در دام شیطان و هوای نفس و تعصب و غرور گرفتار نشوند.

باید توجه داشت که فرزندان ابراهیم به سه شاخه تقسیم شدند. یک شاخه

۱. «اعتدال» معنای معروفی دارد و آن میان حد افراط و تفریط است و معنای دیگری و آن مساوات دو چیز و شباهت آنها به یکدیگر است (هر کدام عدل دیگری است) و در عبارت بالا همین معنا مراد است.
۲. «اشتباه» نیز دو معنا دارد؛ نخست در فهم یا انجام چیزی راه خطا رفتن و دوم شباهت دو چیزی به یکدیگر است و در اینجا معنای دوم اراده شده است.

بنی اسماعیل بودند که اجداد پیامبر اکرم را تشکیل می‌دادند و دیگر بنی اسحاق بودند که به دو شاخه تقسیم شدند؛ گروهی فرزندان یعقوب بودند که بنی اسرائیل را تشکیل می‌دهند و گروهی فرزندان «عیسو» که «ادومیان» از نسل آنها هستند (ادومیان قوم نیرومندی بودند که در منطقه «ادوم» بخش جنوبی بحر المیت تا شمال عربستان زندگی می‌کردند).

این احتمال نیز در تفسیر جمله‌های بالا وجود دارد که امام یک قانون کلی بیان می‌کند و می‌فرماید: «تاریخ پیوسته تکرار می‌شود و اقوام و امت‌ها همواره، شرایط مشابهی دارند که هر ملتی از آن می‌تواند به سرنوشت خودش پی ببرد».

آن‌گاه به شرح و بسط این سخن پرداخته و از روش اجمال و تفصیل که روش مؤثری برای بیان حقایق است بهره می‌گیرد، می‌فرماید: «در کار آنها که گرفتار تشنگی و پراکندگی بودند، بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک و اربابشان بودند و آنها را از سرزمینهای آباد و کناره‌های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق سرسبز و خرم به نقاط بی‌آب و علف، محل وزش تندبادها و مکانهایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند؛ (تَأْمَلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتَتِهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ، لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ^۱ وَ الْقِيَاصِرَةُ^۲ أَرْبَابًا لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ^۳ عَنْ رِيفِ^۴ الْأَفَاقِ، وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ، وَ خُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ الشَّيْحِ^۵، وَ مَهَافِي الرِّيحِ^۶، وَ نَكْدِ الْمَعَاشِ^۷).

۱. «اکاسره» جمع «کسری» (به کسر و فتح کاف) لقب عمومی برای پادشاهان ایرانی پیش از اسلام بوده است. (مثل واژه شاه)

۲. «قیاصره» جمع «قیصر» بر وزن «حیدر» لقب عمومی پادشاهان روم؛ مانند فرعون که لقب عمومی پادشاهان مصر بوده است.

۳. «یحتازونهم» از ریشه «حیازت» به معنای در اختیار گرفتن و تملک کردن چیزی است و در اینجا به معنای برگرفتن آن افراد از سرزمینهای آباد و سرسبز و تبعید کردنشان به جای دیگر است.

۴. «ریف» یعنی زمین حاصلخیز و پربرکت.

۵. «شیح» گیاه تلخ و خوشبویی است که در بیابانها می‌روید و در فارسی به آن درمنه می‌گویند.

اشاره به اینکه زندگی پربرکت شهری و روستایی را از آنها گرفتند و آنان را به بیابانها راندند و در محیط‌های بی آب و علف آواره ساختند.

در ادامه می‌افزاید: «آنان را به صورت گروهی فقیر و مسکین، همنشین شتران مجروح و لباسهای پشمین خشن ساختند. (شغلشان ساربانی، خوراکشان شیر شتر، لباس و خیمه‌هایشان از پشمهای خشن تهیه می‌شد) آنها را دلیل‌ترین امتهای از نظر محل سکنا قرار دادند و در بی حاصل‌ترین زمینها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی که بر عزتش تکیه کنند»؛ (فَتَرَ كُوْهُمُ عَآلَةً^۸ مَسَاكِيْنَ اِخْوَانَ دَبْرِ^۹ وَ وَبْرِ^{۱۰}، اَذَلَّ الْاُمَمَ دَارًا، وَ اَجْدَبَهُمْ قَرَارًا لَا يَأُوْنُونَ^{۱۱} اِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُوْنَ بِهَا، وَ لَا اِلَى ظِلِّ اُنْفَةٍ يَعْتَمِدُوْنَ عَلٰى عِزِّهَا).

سپس امام به شرح نتیجه این وضع پرداخته، می‌فرماید: «حالات آنها ناآرام، قدرتها پراکنده، جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، بتهای مورد پرستش، قطع رحمها و جنگها و غارتهای پی در پی از آثار آن بود»؛ (فَالْاَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَ الْاَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَ الْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بِلَاءٍ اَزَلٍ^{۱۲}، وَ اَطْبَاقِ جَهْلِ! مِنْ بَنَاتٍ مَوْوُودَةٍ^{۱۳}، وَ اَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَ اَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ،

ط ۶. «مهافی» جمع «مهفی» به معنای محلی است که تندبادها در آن می‌وزد.

۷. «نکد» به معنای شیء قلیل است.

۸. «عالة» جمع «عائل» به معنای فقیر است و «عیلولة» برطرف ساختن نیازهای دیگری است.

۹. «دبر» جمع «دبره» بر وزن «شجره» یعنی جراحت و زخم پشت حیوان.

۱۰. «وبر» پشم شتر (و گاه به خصوص کُرک گفته می‌شود) و منظور از اخوان وبر در عبارت بالا، ساربانی شتر است.

۱۱. «یاوون» از ریشه «اواء» بر وزن «کتاب» به معنای وارد شدن و سکنا گزیدن در مکانی است.

۱۲. «ازل» به معنای تنگ و سخت است؛ به معنای حبس کردن نیز آمده است.

۱۳. «موودة» از «وآد» بر وزن «رعد» در اصل به معنای ثقل و سنگینی است. سپس به دخترانی که در زیر خاک در عصر جاهلیت پنهان می‌کردند نیز اطلاق شده، زیرا آنها را در زیر خاک پنهان می‌کردند و انبوهی خاک و سنگ به روی آنها می‌ریختند.

و غَارَاتٍ ۱ مَشْنُونَةٍ ۲).

اشاره به اینکه اختلاف و پراکندگی و تشتت آرا و افکار، همیشه بلاهای شدیدی بر سر جوامع انسانی نازل می‌کند و آنها را در جهل و نادانی فرو می‌برد، همان‌گونه که تاریخ دربارهٔ جاهلیت عرب نشان می‌دهد که دست به اعمال ضد انسانی و حشتناکی می‌زدند که امام به چهار نمونه آن اشاره فرموده است؛ دخترانشان را به بهانهٔ حفظ حرمت و ابراز غیرت و یا نجات از ننگ زنده به گور می‌کردند و سنگ و چوبهایی را که با دست خود ساخته و پرداخته بودند، می‌پرستیدند. هر قبیله‌ای بتی مخصوص به خود داشتند. قریش، بنی‌کنانه، اوس و خزرج بت «منات» پرستش می‌کردند. بنی‌ثقیف، بتهای «لات و عزی» و هذیل بت «سواع» و قبیلهٔ بنی‌کلب بت «ود» و طویف دیگر بتهای دیگر را، بت «هبل» به عنوان بزرگترین بت بر فراز کعبه نصب شده بود و بتهای «اساف» و «نائله» بر صفا و مروه قرار داشت و همه در برابر این سه بت تعظیم می‌کردند و خانهٔ کعبه که کانون توحید و یگانه پرستی بود تبدیل به بتخانه‌ای بزرگ شده بود.

قطع رحم، در کلام امام می‌تواند اشاره به کشتن فرزندان به علت فقر یا به عنوان عبادت در مقابل بتهای بوده باشد و «غارات مشنونه» اشاره به جنگهای متعددی است که در عصر جاهلیت میان قبائل عرب به بهانه‌های واهی در می‌گرفت و به گفتهٔ بعضی از مورخان هیچ‌گاه آتش این جنگها خاموش نشد تا اسلام ظهور کرد و به جنگهای قبیلگی و کشتن پسران و دختران و پرستش بتهای پایان داد.

این است سر نوشت کسانی که رشتهٔ اتحاد را پاره کنند و به پراکندگی و نفاق روی آورند که در میان هر قوم و ملتی به شکلی ظهور می‌کند و منحصر به عصر جاهلیت نیست.

۱. «غارات» جمع «غارة» در اصل به معنای هجوم بردن است و هنگامی که هجوم از هر طرف باشد «غارات مشنونه» گفته می‌شود و چون حملات در بسیاری از اوقات توأم با بردن اموال است واژهٔ غارتگری در فارسی به معنای بردن اموال اطلاق شده؛ ولی ظاهراً در عربی به این معنا نیامده است.

۲. «مشنونه» از «شَنّ» بر وزن «ظَنّ» به معنای هجوم بردن از هر طرف است.

نکته

قطره‌ها و دریا!

شاید این سخن را کراراً شنیده باشید که قطره‌های باران هر کدام به تنهایی قوت و قدرتی ندارند، اما هنگامی که به هم پیوستند و تشکیل نهر عظیمی دادند و پشت سر نیرومندی متراکم شدند می‌توانند کارهای بزرگی را انجام دهند از جمله نیروی مهم برق تولید می‌کنند که کارخانه‌های عظیمی را به حرکت در می‌آورد، فضای شهرها و روستاها را روشن می‌سازد و مزارع و باغهای گسترده‌ای را آبیاری می‌کند و در یک کلام حیات و زندگی می‌بخشد.

انسانها نیز همین‌گونه‌اند؛ هر انسانی هر قدر قوی و نیرومند باشد به تنهایی کاری از او ساخته نیست، همچون یک قطره درشت باران؛ ولی هنگامی که این نیروهای کوچک به هم پیوستند دنیا را تکان می‌دهند. نه تنها در میدان نبرد با دشمن سدّ عظیمی ایجاد می‌کنند، در عالم اقتصاد و علم و دانش نیز سبب پیشرفت‌های عظیمی می‌شوند. اگر قطرات علم دانشمندان در طول تاریخ و در جوامع بشری به هم نمی‌پیوست امروز شاهد و ناظر این پیشرفتهای علمی نبودیم و تمدن بشر همچون تمدن دوران حجر بود. هنگامی که اختلاف در جوامع انسانی ظاهر شود نه تنها پیشرفتی حاصل نمی‌گردد، بلکه همه قدرت و قوت در مبارزه با یکدیگر نابود می‌گردد و اثری جز ویرانی و عقب‌ماندگی نخواهد داشت.

امام (علیه السلام) در این خطبه شریفه بارها بر این معنا تأکید فرمود و مخاطبان خود را به اعماق تاریخ بشریت برده و نتیجه اتحاد و اختلاف را آشکارا به آنها نشان می‌دهد. در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بر این موضوع تأکید بسیار زیادی شده است؛ ولی همیشه به دست آوردن اتحاد صفوف کارآسانی نیست. آفات زیادی دارد؛ از جمله تعصّبها و تکبر و خودبرزگ بینی و ترجیح منافع محدود کوتاه مدت، بر منافع گسترده

درازمدت که امام‌المعتمد^(ع) در این خطبه به آن اشاره فرموده از آفات مهم وحدت است. امام‌المعتمد^(ع) در خطبه‌های دیگر نهج البلاغه نیز بر این معنا تأکید کرده است؛ از جمله در خطبه ۱۲۷ خواندیم که می‌فرماید: «وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّئْبِ؛ از جدایی و تفرقه بپرهیزید، زیرا افراد تنها و جدا از جمعیت نصیب شیطانند، همان‌گونه که گوسفند جدا از گله طعمه‌گرگ است».

در خطبه ۸۶ نیز تعبیر گویای دیگری دارد که می‌فرماید: «وَأَلَّا تَسْبَاغُضُوا فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ؛ با هم دشمنی نکنید که دشمنی و عداوت هر خیر و برکتی را از بین می‌برد».

این سخن را با پیام مهمی از قرآن مجید پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾؛ نزاع مکنید که سست خواهید شد و قوت و قدرت شما از دست خواهد رفت و صبر و استقامت (در برابر عوامل نفاق) داشته باشید که خدا با صابران است».^۱



بخش هیجدهم

فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أُلْفَتَهُمْ: كَيْفَ نَشَرْتَ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَ أَسَأَلْتَ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَ أَلْتَفَتِ أَلْمَلَةَ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ. قَدْ تَرَبَّعْتَ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ، وَ آوْتَهُمْ أَلْحَالَ إِلَى كَنْفِ عِزِّ غَالِبٍ، وَ تَعَطَّفْتَ الْأُمُورَ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ. فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ. يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَ يُمَضُّونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُفْضِيهَا فِيهِمْ! لَا تُعْزَمُ لَهُمْ قَنَاءَةٌ، وَ لَا تُقْرَعُ لَهُمْ صَفَاءَةٌ.

ترجمه

اکنون به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایهٔ آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد (بنگرید) چگونه نعمت (الهی) پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنها جاری ساخت، آیین حق با همهٔ برکاتش آنان را در بر گرفت تا آنجا که در میان نعمتهای این آیین غرق شدند و در زندگی خرّمش شادمان گشتند. امور آنها در سایهٔ حکومت قدرتمندی استوار شد و تحت حمایت عزّت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قلّه‌های حکومتی پایدار، سامان یافت.

در سایهٔ این امور آنها زمامداران جهانیان شدند و سلاطین گرداگرد زمین و برکسانی که پیش از آن بر آنها فرمانروایی داشتند حکم راندند و احکام را دربارهٔ کسانی به اجرا

در آوردند که در گذشته آنها مجریان امور بودند، نه نیزه‌های آنها کج می‌شد و نه سنگ آنان در هم می‌شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست‌ناپذیر بود).

شرح و تفسیر

اسلام به شما قدرت و عظمت داد

به دنبال بحثی که امام علیه السلام در بخش گذشته این خطبه دربارهٔ بدبختیهای عصر جاهلیت و مشکلات و نابسامانیها و فقر و ناامنی بیان فرمود، در این بخش از خطبه به شرح برکاتی که در سایهٔ قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اتحاد و اتفاق و الفت مردم به یکدیگر نصیب آنها شد، پرداخته و با عباراتی بسیار گویا و زیبا آن را تشریح می‌کند و می‌فرماید: «به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایهٔ آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد»؛ **﴿فَانظُرُوا إِلَيَّ مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَيَّ دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ﴾**.

آری در عصر جاهلیت، هر قوم و قبیله‌ای، بلکه هر فردی دنبال منافع و هوا و هوس خویش بود و اختلاف و پراکندگی عظیمی بر آنها حاکم شده بود؛ ولی خداوند در سایهٔ توحید و آیین اسلام همه را در زیر یک پرچم گردآوری کرد و تحت یک فرمان قرار داد و در سایه همین امر همه چیز دگرگون شد.

آن‌گاه به شرح این نعمتها پرداخته و با تشبیهات و استعارات زیبایی آنها را یک به یک بر می‌شمارد و می‌افزاید: «(بنگرید) چگونه نعمت (الهی) پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنها جاری ساخت و آیین حق با همهٔ برکاتش آنان را در بر گرفت تا آنجاکه در میان نعمتهای این آیین غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند»؛ **﴿كَيْفَ نَشَرَّتِ النُّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَ أَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلًا﴾**

۱. «جداول» جمع «جدول» به معنای جوی آب است.

نَعِيمَهَا، وَ أَلْتَفَّتِ أَلْمَلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِيقِينَ، وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ^۱.

امام علیه السلام نخست نعمتهای الهی را به پرنده‌ای تشبیه می‌کند که جوجه‌های خود را زیر بال و پر می‌گیرد و به آنها گرمی و آرامش و امنیت می‌بخشد، سپس آن را به نه‌های آب زلالی تشبیه می‌کند که به سوی مزارع و باغها در حرکت است و آنها را خرم و سرسبز و شاداب می‌سازد و نتیجه آن را غرق شدن در نعمتها و آسوده زیستن در یک زندگی شیرین و آرام ذکر می‌کند.

در ادامه این سخن، به نعمت مهم حکمت اسلامی، حکومتی مقتدر و سرفراز اشاره کرده، می‌فرماید: «امور آنها در سایه حکومت قدرتمندی استوار شد، و تحت حمایت عزت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قلّه‌های حکومتی پایدار، سامان یافت»؛ (قَدْ تَرَبَّعَتْ^۲ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ، وَ أَوْتَهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عِزِّ غَالِبٍ، وَ تَعَطَّفَتْ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى^۳ مُلْكٍ ثَابِتٍ).

تاریخ اسلام، بهترین گواه بر صدق تمام تعبیرات امام علیه السلام در زمینه پیروزی عرب بالخصوص و مسلمانان عموماً در سایه اسلام است، چیزی که مورخان شرق و غرب همه به آن معتقدند.

در پایان این سخن اشاره به پیروزی مطلق مسلمانان بر دشمنان کرده و با تعبیری رسامی فرماید: «در سایه این امور آنها زمامداران جهانیان شدند و سلاطین گرداگرد زمین

۱. «فکھین» جمع «فکه» بر وزن «خشن» به معنای شادمان و خندان است و در اصل از «فکاهه» بر وزن قباله به معنای مزاح کردن و خندیدن گرفته شده است. بعضی معتقدند ریشه اصلی آن «فکاهه» به معنای میوه است گویی شوخیها و مزاحها همچون میوه‌های شیرینی است که از آن لذت می‌برند.

۲. «تربعت» از «تربع» به معنای چهارزانو نشستن است. سپس به معنای اقامت در مکانی با آرامش و اطمینان به کار رفته است.

۳. «ذری» جمع «ذروة» (به ضم ذال و کسر آن) قسمت بالای هر چیزی است و به کوهان شتر و قلّه کوهها گفته می‌شود.

و بر کسانی که پیش از آن بر آنها فرمانروایی داشتند حکم راندند، و احکام را درباره کسانی به اجرا درآوردند که در گذشته مجریان امور بودند، نه نیزه‌های آنها کج می‌شد و نه سنگ آنان در هم می‌شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست‌ناپذیر بود)؛ «فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ. يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَ يُمضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمضِيهَا فِيهِمْ! لَا تُعْمَزُ لَهُمْ قَنَاةٌ^۲، وَ لَا تُقْرَعُ^۳ لَهُمْ صَفَاةٌ^۴».

اشاره به اینکه پادشاهان و حاکمانی که در دوران قبل آنها را بر اثر اختلاف و پراکندگی و ضعف و ناتوانی به بند می‌کشیدند و برده و بنده خود می‌ساختند، در سایه اتحاد و قدرتی که مسلمین از ایمان گرفته بودند در برابر آنان زانو زدند و به نیروی شکست‌ناپذیری مبدل شدند.

یکی از مستشرقین می‌گوید: قدرت مسلمین به جایی رسیده بود که اگر کسی به فکر مبارزه با آنها می‌افتاد، می‌گفتند: دیوانه است و عقل خود را از دست داده است.



۱. «تعمز» از ریشه «غمز» بر وزن «طنز» به معنای اشاره با چشم و دست برای عیب‌جویی است و گاه به معنای کج و معوج شدن به کار می‌رود و در جمله بالا معنای دوم مراد است.
۲. «قناة» به معنای نیزه و گاه به معنای عصا آمده است و به کاریز و مسیر آبها که به صورت مستقیم کشیده می‌شود، قنات می‌گویند و در اینجا به معنای نیزه است.
۳. «لا تقرع» از ریشه «قرع» بر وزن «فرع» یعنی کوبیدن چیزی بر روی چیزی به گونه‌ای که صدای شدید از آن برخیزد.
۴. «صفاة» به معنای تخته سنگ پهن و صاف و در جمله بالا کنایه از قدرت است.

بخش نوزدهم

أَلَا وَانْكُمُ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَ تَلَمَّتُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَمْتَنَ عَلَى جَمَاعَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا، وَيَأْوُونَ إِلَيْهَا كَنْفِهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنِ، وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَ بَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ.

تَقُولُونَ: النَّارُ وَ لَا أَلْعَارُ! كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِنُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ أَنْتَهَاكَ لِحَرِيمِهِ، وَ نَقَضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَ أَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ. وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَ لَا مِيكَائِيلُ وَ لَا مُهَاجِرُونَ وَ لَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمَقَارَعَةُ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ.

وَ إِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ، وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ، فَالَا تَسْتَبْطِئُوا وَ عِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ، وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ. فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَ الْأَحْلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي.

أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَ أَمْتَمْتُمْ أَحْكَامَهُ.

ترجمه

آینده تاریکی در انتظار شماست!

آگاه باشید شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید، خداوند سبحان بر این امت منت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در نهایت امنیّت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن بشناسد، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیزی باارزشی پرارزش تر است.

بدانید شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) بازگشتید و بعد از دوستی و محبت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کردید و از ایمان جز صورتی نمی شناسید. شما می گوئید: «النار و لا العار» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امنیّت خلقش شمرده، نقض کنید.

شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند و شکست و زبونی شما فرارسد.

نمونه هایی از کیفرهای الهی و عذابهای کوبنده او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد (در قرآن مجید) در دسترس شماست، بنابراین تهدیدهای الهی را به جهت جهل و سبک شمردن خشم پروردگار و ایمنی از کیفر او دور نشمرید، زیرا خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت. آگاه

باشید شما رشته اسلام را قطع کردید و حدود آن را تعطیل نمودید و احکامش را به نابودی کشانیدید (با این حال انتظار نجات دارید؟!).

شرح و تفسیر

از تعصّب و تفرقه پرهیزید

به دنبال بحثی که در فرازهای گذشته درباره بنی اسرائیل و ضعف آنها قبل از قیام موسی عَلَيْهِ السَّلَام سپس قدرت و قوّت آنان در سایه این قیام وحدت ساز و آن گاه ضعف و ذلّت مجددّ به جهت پشت کردن به آیین موسی بیان فرمود، همین مراحل سه گانه را درباره مسلمانان یادآور می شود: مرحله اول که مربوط به عصر جاهلیت بود و مرحله دوم که ارتباط با عصر قیام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آن همه موفقیت ها و پیروزی ها داشت، در بخش های سابق این خطبه گذشت. اکنون امام در این بخش به بیان مرحله سوم که دوران عقب گرد مسلمانان از وحدت و پیروزی پیشینه است، پرداخته چنین می فرماید: «آگاه باشید شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید»؛ (أَلَا وَ إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ^۱ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَ ثَلَّمْتُمْ^۲ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ).

سپس به شرح این سخن پرداخته، می افزاید: «چنان که خداوند سبحان بر این امتّ منت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در امنیّت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن بشناسد، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز با ارزشی پرارزش تر است»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَمْتَنَ عَلَيَّ جَمَاعَةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ

۱. «نفضتم» از ریشه «نفض» بر وزن «نفض» به معنای تکان دادن چیزی است برای فرو ریختن اشیایی که در آن است و تعبیر بالا به معنای رها ساختن رشته طاعت الهی است.

۲. «ثلّمتم» از ریشه «ثلّم» بر وزن «عزم» به معنای شکستن و سوراخ کردن و شکاف دادن است.

هَذِهِ الْأُفْقَةُ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا، وَيَأْوُونَ إِلَيْهَا كَفَيْهَا، بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ، وَ أَجَلٌ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

این تعبیرات بلند و بالا، همه درباره اهمیت اتحاد و الفت است، همان چیزی که قرآن بارها بر آن تأکید کرده از جمله می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»؛ و همگی به ریسمان خدا (=قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زیند و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد و به برکت نعمتش، برادر شدید». ۲ و ۳

در ادامه این سخن با صراحت بیشتری می فرماید: «بدانید شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) بازگشتید و بعد از دوستی و محبت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه‌های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کرده‌اید و از ایمان جز صورتی نمی شناسید»؛ (وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَ بَعْدَ الْمَوَالَاةِ أَحْزَابًا. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ).

امام در این چند جمله نگرانی شدید خود را از وضع مسلمانان آن زمان ابراز می دارد که چگونه تعصبات قبیلگی در میان آنها به شدت آشکار شده بود، همان چیزی که پیامبر

۱. «کنف» به معنای حمایت و حفاظت و سایه و پناه است.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. نمونه‌های عینی این فرمان قرآنی و تعلیمات امام (علیه السلام) را در این خطبه با چشم خود در ایام مشاهده کردیم. دشمنان اسلام و استعمارگران غرب نقشه‌های خطرناکی برای کشورهای اسلامی لبنان کشیده بودند که آن را به وسیله عمال نفوذی خود تحت سیطره قرار دهند؛ هم فکر اسرائیل را از این ناحیه آسوده کنند و هم سکویی باشد برای دست انداختن به سایر کشورهای اسلامی؛ ولی ملت لبنان در یک روز تاریخی (روز ۲۶ محرم الحرام ۱۴۲۶) دست اتحاد به هم دادند و گردهمایی عظیم میلیونی به راه انداختند و با یک زبان، بیزاری خود را از دشمنان ابراز داشتند و نقشه‌های آنها را نقش بر آب کردند: «وَ مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

اسلام آن را در سایه تعلیمات عالی اسلامی محو کرد و این تعصبات سرچشمه درگیری و خونریزی شد، لذا امام علیه السلام به آنها می فرماید: «شما دم از اسلام و ایمان می زنید؛ ولی تنها از اسلام نامی بر خود نهاده‌اید و از ایمان به تشریفات بسنده کرده‌اید. آری! شما شهادتین را بر زبان جاری می کنید و نماز و روزه‌ای در ظاهر انجام می دهید؛ ولی از اصول تعلیمات اسلام بی خبرید».

سپس امام به شرح این جمله سربسته پرداخته، می فرماید: «شما می گوید: «النَّارَ وَ لَا الْغَارَ» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امنیت خلقش شمرده، نقض کنید»؛ (تَقُولُونَ: النَّارَ وَ لَا الْغَارَ! كَأَنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تُكْفِرُوا^۱ الْأِسْلَامَ عَلَيَّ وَ جَهِيهِ أَنْتِهَا كَأَ لِحَرِيمِهِ، وَ نَقْضاً لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَ أَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ).

جمله شعارگونه «النَّارَ وَ لَا الْغَارَ» که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه اولین بار از زبان «اوس بن حارثه»^۲ شنیده شد و مفهومش این است که «ما از آتش استقبال می کنیم ولی ننگ را نمی پذیریم» در واقع از شعارهای متعصبین دور از اسلام است؛ آنها می گفتند: «حاضریم به دوزخ برویم؛ اما حاضر نیستیم مثلاً فلان قبیله بر ما پیشی گیرد یا خونی از ما بریزد و انتقامش را دو چندان نگیریم». امام می فرماید: «مفهوم این سخن پشت کردن به اسلام و نقض پیمانهای الهی است».

جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: جمله «النَّارَ وَ لَا الْغَارَ» اگر در مورد اهداف مقدس باشد جمله خوبی است؛ ولی اگر درباره افتخارات موهوم قبیلگی باشد سخن زشت و نادرستی است.

۱. «تَكْفِرُوا» از ریشه «اکفاء» به معنای واژگون کردن است.

۲. او مردی بود که در عصر جاهلیت می زیست؛ ولی مطابق نقل نوه او «حمید بن منهب» جدش اوس بن حارثه با هفتاد نفر از قبیله «طی» خدمت پیامبر رسید و با آن حضرت بیعت کرد. (اسد الغابة، ج ۱، ص

این سخن در صورتی صحیح است که «النار» به معنای آتش دوزخ نباشد، بلکه به معنای وسیعی باشد که شامل آتش مشکلات دنیوی نیز بشود. مثلاً گفته شود: «تن به مشکلات و حتی مرگ می‌دهیم اما ننگ سیطره کفار را بر بلاد اسلامی نمی‌پذیریم». به یقین این شعار صحیحی است؛ اما اگر گفته شود «تن به آتش دوزخ می‌سپاریم؛ اما ننگ برتری جویی فلان قبیله را نمی‌پذیریم» شعاری بسیار نادرست و همگون با تعصبات جاهلیت است.

بر این اساس آنچه در شرح نهج البلاغه محقق تستری آمده است که این تقسیم را سخن مضحکی می‌داند، درست به نظر نمی‌رسد، زیرا گویندگان این سخن نار را به معنای وسیع تفسیر کرده‌اند، هر چند آنچه در کلام امام (علیه السلام) از زبان متعصبان آن زمان آمده، منظور همان قسم منفی این شعار است.

آن‌گاه امام به عاقبت شوم این روش اشاره کرده، می‌فرماید: «شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می‌آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند (و شکست و زبونی شما فرارسد)»؛ (وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ ۱ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَلَا مِيكَائِيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ ۲ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمَقَارَعَةَ ۳ بِالسَّيْفِ ۴ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ).

۱. مرجع ضمیر در «غیره» اسلام است که قبلاً ذکر شده، هر چند بعضی احتمال دادند که منظور خداست.

۲. واژه «لا» در چهار مورد که در این جمله آمده است، اگر «لا» نافیه جنس باشد باید جبرائیل و میکائیل و مهاجرین و انصار به صورت منصوب خوانده شود، آن گونه که در بعضی از نسخ نیز وارد شده است و اگر آن را «لا»ی نفی بدانیم (لای مشبیه به لیس) باید هر چهار کلمه به صورت مرفوع خوانده شود، آن گونه که در نسخه موجود است.

۳. «المقارعة» به معنای زد و خورد و نبرد و کشمکش است.

۴. جمله «إِلَّا الْمَقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ» احتمال دارد از قبیل استثنای منقطع باشد، اشاره به اینکه شما هیچ یار و یآوری نخواهید داشت، جز زد و خورد با شمشیر که آن نیز نمی‌تواند با این پراکندگی که دارید سبب

اشاره به اینکه آن روز که متمسک به اسلام بودید، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری شما فرستاد و امدادهای غیبی شامل حال مهاجران و انصار شد؛ دشمنان را عقب راندید و پیروزی و امنیت و عزت را برای خود فراهم ساختید؛ ولی اگر به اسلام پشت کنید همه اینها از شما گرفته خواهد شد؛ شما می‌مانید و دشمنان خون آشام و به یقین بدون یاری خداوند راه به جایی نخواهید برد، بنابراین به اسلام راستین بازگردید، باد کبر و غرور از سر به در کنید و تعصبات جاهلیت را کنار بگذارید و آتش اختلاف را فرو بنشانید تا دست لطف الهی بر سر شما باشد.

آن گاه امام علیه السلام به آنها هشدار می‌دهد که در سرگذشت دردناک متمرّدان پیشین بیندیشید و حال خود را با آنها قیاس کنید، می‌فرماید: «(در قرآن مجید) نمونه‌هایی از کیفرهای الهی و عذابهای کوبنده او و روزهایی که مجازات وی دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد در دسترس شماست»؛ (وَ إِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ، وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ).

تعبیرات چهارگانه «بأس» و «قوارع» و «ایام» و «وقایع» همه، اشاره به مجازاتهای سخت و سنگین امتهای تبه کار پیشین است؛ ولی هر یک از این تعبیرات مفهوم خاص خود را دارد؛ «بأس» به معنای جنگ و پیکار و عذاب است و «قوارع» اشاره به کیفرهای کوبنده است؛ مانند طوفان نوح و زلزله ویرانگر قوم لوط و صاعقه عاد و ثمود. «ایام» اشاره به مجموعه روزهایی است که این حوادث در آن اتفاق افتاد و «وقایع» مجموعه این حوادث اعم از مقدمات و ذی المقدمه و آثار و نتایج آن است.

«ایام الله» در اینجا اشاره به روزهای سخت و وحشتناک امتهای پیشین است. در قرآن مجید درباره قوم عاد آمده است: «﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ

ط پیروزی شما شود، بنابراین محکوم به شکست خواهید شد. این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان داده شده که جمله مزبور استثنای متصل است؛ یعنی یار و یاور شما تنها شمشیرهای شماست که احتمال پیروزی و شکست، هر دو را دارد؛ ولی پیداست که این احتمال با سیاق عبارت امام سازگار نیست.

مُسْتَبْرٍ؛ مانند باد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم طولانی بر آنان فرستادیم.^۱ و به دنبال آن می فرماید: «تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ؛ که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جایشان بر می کند.»^۲ و آیات فراوان دیگری که درباره قوم فرعون و قوم نوح و مانند آنها آمده است.

سپس امام به دنبال آن می افزاید: «بنابر این تهدیدهای الهی را به جهت جهل نسبت به آن و سبک شمردن خشم پروردگار و ایمنی از کیفر او دور نشمرید؛ (فَلَا تَسْتَبْطِئُوا^۳ وَعَيْدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ^۴، وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ).

اشاره به اینکه اگر چند روز یا چند ماهی مجازات عاصیان و گردنکشان به تأخیر افتد آن را دلیل بر عدم نگیرید، زیرا تاریخ نشان داده این امر «گرچه دیر آید بیاید» و اصولاً این گونه فاصله های زمانی در مقیاس عمر جهان فاصله ای محسوب نمی شود.

آن گاه امام به ذکر دلیل برای این موضوع (همگونی سرنوشتها) پرداخته و انگشت بر یکی از مهم ترین خطاهای آنان گذارده، می فرماید: «خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد سفیه و نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنَ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَ الْحُلَمَاءَ^۵ لِتَرْكِ التَّنَاهِي).

۱. قمر، آیه ۱۹.

۲. قمر، آیه ۲۰.

۳. «تَسْتَبْطِئُوا» از ریشه «استبطاء» به معنای کُند شمردن و انتظار کشیدن است. از «بَطِيءٌ» بر وزن «قفل» به معنای کُندی گرفته شده است.

۴. «بَطْشٌ» در اصل به معنای گرفتن چیزی با قدرت است و چون به هنگام مجازات مجرم، نخست او را با قدرت می گیرند، این واژه به معنای مجازات نیز آمده است.

۵. «الحلماء» جمع «حلمیم» به معنای عاقل است و از ریشه «حُلْمٌ» بر وزن «شتر» به معنای عقل گرفته شده است.

این سخن اشاره به آیات شریفه قرآن مجید است، آنجا که می فرماید: «لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ کافران بنی اسرائیل از زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند. این به جهت آن بود که گناه کردند و تجاوز نمی نمودند؛ آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بدکاری انجام می دادند.^۱

البته در بخش آینده خطبه، به عوامل دیگر سقوط آنها اشاره شده؛ ولی تعبیر امام نشان می دهد که مهم ترین خطای آنها ترک امر به معروف و نهی از منکر بود، زیرا اجرای همه احکام الهی وابسته به زنده نگه داشتن این دو وظیفه الهی است و هرگاه این دو فریضه برپا داشته شود همه فریاض برپا خواهد بود و اگر رها شود فریاض دیگر نیز دستخوش فنا و نابودی خواهد شد، لذا در حدیث امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ»^۲.

درباره اهمیت فوق العاده امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، ذیل خطبه های دیگری که با صراحت از این موضوع سخن می گوید به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

سپس امام علیه السلام سخنش را در این فراز از خطبه با این جمله پایان می دهد، می فرماید: «به هوش باشید شمارشته اسلام را قطع کردید، حدود آن را تعطیل نمودید و احکامش را به نابودی کشانید»؛ (أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَ أَمَّتُمْ أَحْكَامَهُ).

اشاره به اینکه که تنها نام اسلام یا تشریفات ظاهریش سبب نجات کسی نیست، بلکه باید احکامش اجرا شود، حدودش برقرار گردد و پیوند با اسلام در همه زمینه ها محکم باشد و شما چنین نیستید. نام اسلام را یدک می کشید و از افکار و رفتار جاهلی پیروی می کنید و باز هم انتظار دارید سربلند و عزیز و مقتدر باشید.

۱. مائده، آیه ۷۸-۷۹.

۲. الکافی، جلد ۵، صفحه ۵۶.

بخش بیستم

أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنِّكْتِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا
النَّاكِبُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ،
وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّذْهَةِ فَقَدْ كَفَيْتُهُ بِصَعْقَةٍ سُمِعَتْ لَهَا وَجِبَةٌ قَلْبِهِ وَرَجَبٌ
صَدْرِهِ، وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ. وَلَئِنْ أَدِنَ اللَّهُ فِي الْكِرَّةِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَّ
مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَدُّرًا.

ترجمه

آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در ارض امر فرموده است، با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و آنها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد نمودم (و ضعف و زبونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر خاک مذلت نشاندم؛ اما شیطان ردهه (ذوالثدیه رییس خوارج) با صاعقه ای که بر او فرود آمد به گونه که تپش قلب و لرزش سینه اش شنیده شد، شر او از من دفع گردید ولی گروه دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من اجازه دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای آنها قرار می دهد، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند و) در اطراف بلاد پراکنده می شوند.

شرح و تفسیر

من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم

امام علی (ع) در این بخش از خطبه، اشاره به نبردهای معروف خود با گروه های ستمگر و

پیمان شکن در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان می‌کند که چگونه قدرت و توان خود را به آنها نشان داد، گویی می‌خواهد با این سخن، بعضی از قبایل شورش را که بر اثر تعصبات واهی به جان هم می‌افتادند (و بحث آنها در بخشهای پیشین آمد) بر سر جای خود بنشانند و به آنها بفهماند که اگر به این حرکت نادرست خود ادامه دهند با حمله شدیدی مجازات خواهند شد، می‌فرماید: «آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در ارض امر فرموده، اما با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و آنها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد نمودم (و ضعف و زیونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر خاک مذلت نشاندم؛ (أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ ۱ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ ۲ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ ۳ فَقَدْ دَوَّخْتُ ۴)».

اشاره به اینکه اولاً آنچه را من در پیکار با این سه گروه انجام دادم به فرمان خدا بود. این سخن ناظر به روایتی است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «وَ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ» ۵.

۱. «نکث» به معنای پیمان شکنی است و اهل نکث اشاره به طلحه و زبیر و مانند آنهاست که با امام (علیه السلام) بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند و سرانجام کشته شدند و به آنها ناکثون گفته می‌شود.

۲. «قاسطون» از ریشه «قسط» است که گاه به معنای ظلم و گاه به معنای عدالت می‌آید، زیرا اصل معنای آن همان سهم و نصیب است که اگر پرداخته شود عدالت و اگر باز گرفته شود ظلم است. در اینجا اشاره به اصحاب معاویه است که انواع ستمها را بر مردم روا می‌داشتند.

۳. «مارقه» از ریشه «مروق» بر وزن «غروب» خروج از چیزی است مخصوصاً هنگامی که تیر از کمان خارج شود و فراتر از هدف برود از آن تعبیر به مروق می‌کنند و خوارج نهروان را از این جهت «مارقه» یا «مارقین» گفته‌اند که آنها افرادی بسیار افراطی و خشک و متعصب بودند و به همین دلیل همه را جز خودشان کافر می‌دانستند (مانند وهابیه).

۴. «دوخت» از ریشه «دوخ» بر وزن «فوق» به معنای ذلیل کردن و به تسلیم کشاندن است.

۵. شرح ابن ابی‌الحلید، جلد ۶، صفحه ۱۳۰.

همین سخن به تعبیر دیگری در اسدالغابه آمده است، که امام‌المطلب فرمود: «عَهْدٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنْ أَقَاتِلَ النَّكِيثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ»^۱.

ثانیاً اشاره به این است که هر سه گروه را درهم شکستم؛ اما اصحاب جمل تار و مار شدند و خوارج نهروان متلاشی گشتند و اصحاب معاویه نیز در نبرد مغلوب شدند، اما با حيله‌ای که عمروعاص پیشنهاد کرد خود را از شکست کامل نجات دادند.

در ادامه این سخن، انگشت روی رییس خوارج که نامش حرقوص بن زهیر و کنیه‌اش ذوالثدیة بود، گذارده که به طرز فجیعی در میدان جنگ نهروان جان داد، می‌فرماید: «اما شیطان ردهه (اشاره به ذوالثدیة رییس خوارج است که جسم بی جان او بعد از جنگ نهروان در گودال آبی افتاده بود) با صاعقه‌ای که بر او فرود آمد به گونه که تپش قلب و لرزش سینه‌اش شنیده شد، شرّ او از من دفع گردید»؛ (وَ أَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ^۲ فَقَدْ كُفِيَتْهُ بِصَعْقَةٍ^۳ سُمِعَتْ لَهَا وَجِبَةٌ^۴ قَلْبِهِ وَ رَجَّةٌ^۵ صَدْرِهِ).

در میان شارحان نهج‌البلاغه درباره این صاعقه، گفت و گوست؛ بعضی معتقدند که واقعاً صاعقه‌ای آسمانی رییس خوارج ذوالثدیة را نابود ساخت و جسم بی‌جان‌ش در گودال آبی افتاد («ردهه» به معنای گودال آب است) ولی جمعی دیگر عقیده دارند که این صاعقه کنایه از آن فریاد شجاعانه‌ای است که امام‌المطلب در آغاز جنگ از سینه برکشید، این فریاد گروهی را به لرزه در آورد و از جمله ذوالثدیة چنان ترسید که قلبش از کار افتاد به

۱. اسد الغابه، جلد ۴، صفحه ۳۳.

۲. «ردهه» گودالی است که آب باران در آن جمع می‌شود. به اتاقها یا حیاط وسیع و سالن نیز اطلاق می‌شود.

۳. «صعقة» در اصل از صاعقه گرفته شده که سبب هلاکت می‌شود. سپس به معنای هلاکت یا وحشتی که قلب را به لرزه در می‌آورد استعمال شده است.

۴. «وجبة» به معنای سقوط و خفقان و از کار افتادن و ساکت شدن است. واژه «وجبة» گاه به یک وعده غذا اطلاق می‌شود. شاید به این دلیل که خوردن غذا باعث سکون و سکوت آدمی می‌گردد.

۵. «رجة» از ریشه «رج» بر وزن «حج» به معنای به لرزه در آوردن است.

روی زمین غلتید و در گودال آبی سرازیر شد. آن گاه بعضی از بازماندگان مخالفین را با این جمله مورد تهدید قرار می دهد و می فرماید: «و گروه دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من اجازهٔ حمله دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای آنها قرار می دهد، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند و) در اطراف بلاد پراکنده شوند»؛ (وَ بَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغِيِّ. وَ لَئِنْ أَدَانَ اللَّهُ فِي الْكُرَّةِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَّا مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَدَّرُ فِي أَطْرَافِ السِّيَادِ تَشَدُّرًا^۲).

تعبیر به «أَهْلِ الْبَغِيِّ» اشاره به ستمگران شام و اصحاب معاویه است که اگر داستان حکمین در میدان صفین پیش نیامده بود تار و مار می شدند. امام (علیه السلام) می فرماید: «اگر توفیقی نصیب من شود قدرت آنها را در هم می شکنم و حکومت حق و عدالت را در سراسر کشور اسلامی برپا می دارم».

ذکر این معنا به صورت جملهٔ شرطیه، شاید اشاره به این است که امام (علیه السلام) می دانسته است توفیق حملهٔ دیگر به آنان نخواهد یافت و پیش از آن که دست به چنین کاری زند شهید خواهد شد؛ ولی به هر حال آمادگی خود را برای مبارزه با ستمگران تا آخرین نفس اعلام می دارد و در ضمن برنامهٔ آینده را به یاران خود تعلیم می دهد.



نکته

ذوالثدیة کیست؟

نام اصلی وی حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی است که به ذوالخویصره، ذوالثدیة و

۱. «ادیلن» از ریشهٔ «دولة» که گاه به معنای جابجایی و گاه به معنای ضعف و سُستی است گرفته شده و در اینجا به همان معنای اول است؛ یعنی قدرت را از آنان می گیرم.

۲. «یتشدر» از «تشدر» یعنی پراکنده شدن.

مُخَدَج معروف است. وجه نامگذاری وی به ذوالخویصره روشن نیست؛ ولی به اعتبار آنکه گوشت زائدی همانند پستان بر بازو داشت، به ذوالثدیه معروف شد و به جهت نقص در دست، به مُخَدَج الید نیز شناخته شده است.

در تفاسیر در ذیل آیه ۵۸ سوره توبه آمده است: «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْحَطُونَ»؛ در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند، اگر از آن (غنایم، سهمی) به آنها داده شود، راضی می‌شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می‌گیرند». و در منابع تاریخی در نقل ماجرای غزه چنین آمده است که پس از پایان جنگ حنین، به هنگام تقسیم غنایم، در محلی به نام «جعرانه» ابوسفیان و برخی از تازه مسلمانان قریش، غنایم بیشتری را از رسول خدا ﷺ طلب کردند؛ آن حضرت نیز با اذن الهی و برای تألیف قلوب، اموال فراوانی را به آنان بخشید. درگیر و دار این تقسیم ذوالثدیه نزد پیامبر آمد و معترضانة گفت: «ای رسول خدا! عدالت پیشه کن». پیامبر ﷺ فرمود: «وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟». در این هنگام یکی از حاضران (عمر بن خطاب) از پیامبر اجازه خواست که گردن او را بزند؛ ولی پیامبر وی را از این کار بازداشت و فرمود: «دَعَهُ، فَسَيَخْرُجُ مِنْ ضِضِيِّ هَذَا قَوْمٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ... تَحْتَقِرُ صَلَاتُكُمْ فِي جَنْبِ صَلَاتِهِمْ، وَ صَوْمُكُمْ عِنْدَ صَوْمِهِمْ، يَفْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، آيَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدٌ مُخَدَجُ الْيَدِ، إِحْدَى يَدَيْهِ كَأَنَّهَا تُدِي أَمْرًا أَوْ بَضْعَةً تَدْرُدَرُ؛ رهائش کنید! او پیروانی خواهد یافت که از دین به در خواهند شد؛ همان‌گونه که تیر از کمان به در می‌شود. شما نماز و روزه خویش را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز خواهید شمرد. آنان قرآن می‌خوانند؛ ولی از شانه و گلوگاهشان فراتر نخواهد رفت. نشانهٔ آنان وجود مردی سیاه چرده، با دست ناقص است که بر یکی از دستانش (پاره

گوشتی) چون پستان زنان دارد و در میان آنان است».^۱

مطابق این پیش‌بینی، گروهی در امت اسلامی پدید می‌آمدند که قرآن می‌خواندند و اهل تهجد و عبادت بودند؛ ولی در واقع از دین خارج و از حقیقت آن اطلاعی نداشتند. این حقیقت به اندازه‌ای میان مسلمانان معروف بود که حتی عایشه که به علی علیه السلام کینه داشت، پس از ماجرای نهروان و کشته شدن ذوالثدیه گفت: من از پیامبر شنیدم که درباره این گروه فرمود: آنان بدترین مردمند که به دست بهترین افراد کشته می‌شوند.^۲

این پیش‌بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله محقق شد و پس از ماجرای جنگ صفین و ماجرای حکمیت، خوارج در منزل عبدالله بن وهب راسبی اجتماع کردند، ذوالثدیه در آن جمع خطبه‌ای آتشین خواند و دوستان و پیروان خود را به قیام بر ضد مسلمانان - که به زعم او گمراه شده بودند - فراخواند. رهبری آن گروه را عبدالله بن وهب راسبی به عهده داشت (هر چند رهبری فکری و عقیدتی آنها به عهده ذوالثدیه بود).^۳

آن گروه گمراه جنگ نهروانی را به راه انداختند و امیرمؤمنان علیه السلام قبل از پیکار با آنها فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قومی از دین خارج می‌شوند و با مسلمانان جنگ می‌کنند و علامت آنان مردی است که نقصی در دست اوست (مُخَدَج الید).^۴

در اثنای جنگ و همچنین پس از پایان آن مردم به دنبال ذوالثدیه و یا همان مُخَدَج بودند؛ ولی هر چه گشتند، او را پیدا نکردند. کم‌کم برخی از بهانه‌جویان زبان به طعن

۱. این ماجرا و پیش‌بینی رسول خدا (با اختلاف در تعبیرات) درباره آنان در منابع معتبر اهل سنت آمده است، از جمله: صحیح بخاری، جلد ۷، صفحه ۱۱۱ و جلد ۸، صفحه ۵۲؛ صحیح مسلم، جلد ۳، صفحه ۱۱۲؛ مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۵۶ و ۶۵؛ مصنف ابن ابی‌شیبیه، جلد ۸، صفحه ۷۴۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۶۶؛ تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۳۶۰؛ اسد الغابه، جلد ۲، صفحه ۱۳۹ و کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۳۰۷ به بعد.

۲. شرح ابن ابی‌الحدید جلد ۲، صفحه ۲۶۷ و ۲۶۸ و البدایة و النهایة، جلد ۷، صفحه ۳۳۷.

۳. رجوع کنید به: تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۴-۵۵.

۴. مصنف ابن ابی‌شیبیه، جلد ۱۰، صفحه ۷۴۰.

گشودند و گفتند: «پسر ابوطالب، ما را فریب داد تا با برادران خویش بجنگیم».^۱
 یافتن او کار دشواری شد و همه در جستجوی آن بودند، ولی علی علیه السلام پیوسته
 می فرمود: «مَا كَذِبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ؛ نه دروغ گفته‌ام و نه بر من دروغ گفته شد».
 حضرت دستور داد با نی تک تک جنازه‌ها را علامت گذاری کردند، تا آنکه داخل
 لجنزاری جنازه‌ای را دیدند که فقط پاهایش پیدا بود. جنازه را خارج ساختند و بی درنگ
 دستهای او را بررسی کردند و دیدند او همان مردی است که امیرمؤمنان به نقل از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ویژگیهای او را پیش بینی کرده بود. علی علیه السلام تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر
 گفتند و آن حضرت سجده شکر به جای آورد.^۲

* * *

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، جلد ۱۰، صفحه ۷۳۷.

۲. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۷۵-۲۷۷.

بخش بیست و یکم

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَالِكِلِ الْعَرَبِ، وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيبَةِ. وَ ضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَلَدٌ يَضْمُنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَ يُمَسِّنِي جَسَدَهُ، وَ يُشْمُنِي عَرْفَهُ. وَ كَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَ لَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَكْبَرًا مَلَأَتْهُ بِهَ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ. وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ فَأَرَاهُ، وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ حَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرَّسَالَةِ، وَ أَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ.

وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَ تَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِبَنِيٍّ، وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ».

ترجمه

من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند قبیله

ربیع و مضر را درهم شکستم (و سران گردنکش آنها را به خاک نشاندم) و شما به خوبی موقعیت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر خویشاوندی نزدیک و منزلت و مقام ویژه می دانید. او مرا در دامان خویش در حالی که کودک (خردسالی) بودم می نشانند و (همانند فرزندش) مرا به سینه خود می فشرد و در بستر خویش در کنار خود می خوابانید، به گونه ای که بدن خود را (همچون یک پدر مهربان) به بدن من می چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می جوید و در دهان من می گذاشت.

او هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید.

از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می کند از او پیروی می کردم. هر روز نکته تازه ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم.

او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می برد (و به عبادت خدا می پرداخت) من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد) در آن روز خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود تنها او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مأیوس شده است.

(سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:) تو آنچه را من می شنوم می شنوی و آنچه من می بینم می بینی (و چشم و گوش تو حقایق عالم غیب را درک می کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر منی و در مسیر خیر و سعادت قرار داری!

شرح و تفسیر

پرورش در آغوش پیامبر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای تقویت روحیه یاران خود و در مقابل دشمنان و غوغاسالاران و فتنه جویان قبایل، به دو نکته مهم اشاره می فرماید. نخست به موقف خود در جنگهای اسلامی در برابر شجاعان عرب و ضربات سنگینی که به آنها وارد ساخت، اشاره می کند تا دشمنان و غوغاگران بر سر جای خود بنشینند و دیگر رابطه نزدیک خود را با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که امتیاز منحصر به فردی برای آن حضرت بود بیان می کند تا همه مؤمنان راستین، با علاقه و اخلاص بیشتر به فرمانش گردن نهند، بنابراین هرگز نباید تصور کرد که امام در این بخش از خطبه به خودستایی پرداخته است؛ چیزی که با بخش های پیشین خطبه در تضاد است، بلکه امام هدف مهمی را دنبال می کند که فراتر از این گونه پندارهاست.

در قسمت اول می فرماید: «من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند قبیله ربیعه و مضر را درهم شکستم (و سران گردنکش آنها را به خاک نشاندم)»؛ «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ».

تعبیر به «صغر» در جمله بالا نقطه مقابل «کبر»، اشاره به دوران جوانی حضرت است؛ نه کودکی، و این تعبیر متعارفی است که افرادی که سن و سالی از آنها گذشته، هنگامی که می خواهند به دوران جوانی خود اشاره کنند، می گوید: «هنگامی که کوچک بودم چنین و چنان کردم».

به هر حال امام علیه السلام در این عبارت کوتاه خاطره پرشکوه پیروزیهایش را در جنگهای اسلامی در نظرها مجسم می کند؛ ضرباتی را که در میدان «بدر» بر پیکر «عتبه» و «ولید» و

۱. «نواجم» جمع «ناجمة» از «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور است و به شاخهای بلند که ظهور و بروز زیادی دارد نواجم قرون گفته می شود، و از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

«حنظله» وارد کرد و دفاع جانانه‌ای را که در میدان «أحد» از پیامبر اکرم در برابر انبوه دشمنان فرمود و ضربه سهمگینی را که در جنگ «احزاب» بر بزرگترین شجاع عرب «عمرو بن عبدود» وارد ساخت و آوازه‌اش در همه جزیره العرب پیچید و سپس قدرت‌نمایی‌های او در فتح «مکه» و جنگ «حنین» و همچنین غزوات و سرایای دیگر که اندکی مطالعه درباره آنها نشان می‌دهد. امام از نظر روح و جسم تا چه حد قدرتمند بوده است. یادآوری این امور لرزه بر پیکر دشمنان او می‌افکند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تحلیل جالبی در اینجا دارند، می‌گویند: پیامبر اسلام سه دوران مختلف را بعد از بعثت، پشت سر گذاشت؛ نخست دوران سیزه ساله مکه بود که دست به شمشیر نبرد و تنها به مقاومت در برابر دشمنان و تعلیم و تربیت دوستان پرداخت. دوران دوم از آغاز هجرت شروع می‌شود تا جنگ احزاب که پیغمبر اکرم و مسلمانان غالباً در برابر دشمن حالت دفاعی داشتند و دوران سوم دوران فتح مکه و جنگ حنین بود که بیشتر جنبه تهاجمی داشت، هر چند هدف خاموش کردن آتش فتنه بود.

علی علیه السلام در همه این دورانها، در کنار پیامبر به فداکاری پرداخت. در دوران اول «لیلة المبيت» را پشت سر گذاشت که در بستر پیامبر خوابید و جان خود را سپر بلای او ساخت. در دوران دوم فداکاری‌های امام در جنگ بدر و احد و احزاب در کنار پیامبر فراموش ناشدنی است. در دوران سوم یعنی فتح مکه و جنگ حنین نیز در صف اول در برابر دشمن قرار داشت.^۱

بعضی از نویسندگان از این هم فراتر رفته و گفته‌اند: امیرمؤمنان حتی قبل از بعثت نیز مدافع پیامبر اکرم بود و در اینجا اشاره به داستانی کرده‌اند که از دوران هشت سالگی آن حضرت رخ می‌دهد؛ امام در آن سن و سال با کودکان مکه چنین می‌گفت: محمد صلی الله علیه و آله در خانه‌اش سخنی از بردگان نمی‌گوید و کنیز و غلامان (خدیجه) را به عنوان جوانان خطاب

۱. فی ظلال نهج البلاغه (شرح محمد جواد مغنیه بر نهج البلاغه)، جلد ۳، صفحه ۱۵۱-۱۵۵.

می‌کند و هرگز در برابر کارهای خلاف آنها تندی نمی‌کند و حتی کلمه «اف» را نیز به آنها نمی‌گوید.^۱

تعبیر به «کَلَاكِلُ» (جمع کلکل به معنای استخوان سینه) اشاره به افراد نیرومند و سرکردگان است و «قرون» جمع «قرن» به معنای شاخ کنایه از افراد نیرومند است، زیرا شاخ حیوان از محکمترین اعضای اوست.

سپس امام علیه السلام به بیان نکته دوم از این بخش؛ یعنی رابطه بسیار نزدیک او با پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و نشان می‌دهد که این رابطه از آغاز طفولیت تا پایان عمر بوده و امام تربیت یافته دامان پیامبر اکرم است، می‌فرماید: «شما به خوبی موقعیت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر خویشاوندی نزدیک، و منزلت و مقام ویژه، می‌دانید»؛ (وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِصَةِ).

آن گاه برای توضیح بیشتر می‌افزاید: «او مرا در دامان خویش در حالی که کودک (خردسالی) بودم می‌نشاند و (همانند فرزندش) مرا به سینه خود می‌فشرد و در بستر خویش در کنار خود می‌خوابانید، به گونه‌ای که بدن خود را (همچون یک پدر بسیار مهربان) به بدن من می‌چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می‌رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می‌جوید و در دهان من می‌گذاشت»؛ (وَ ضَعِنِي فِي حَجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَدُّ يَضْمُنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنِي فِي فَرَاشِهِ، وَ يَمْسُنِي جَسَدَهُ، وَ يُشْمِنِي عَرْفَهُ^۲. وَ كَانَ يَمَضُغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقُمُنِيهِ).

این تعبیرات نشان می‌دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی میان علی علیه السلام و فرزندان خود نمی‌گذاشت و از آن موقع که آن حضرت بسیار کم سن و سال بود او را در دامان و آغوش خود پرورش می‌داد و نهایت محبت را درباره او ابراز می‌فرمود.

۱. در فی ظلال نهج البلاغه (شرح محمد جواد مغنیه بر نهج البلاغه)، جلد ۳، صفحه ۱۵۱-۱۵۵، این جمله از عبدالرحمن شرقاوی نقل شده است.

۲. «عرف» به معنای بوی خوش است.

در ادامه می‌افزاید: «رسول خدا هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید»؛ (وَ مَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَ لَا خَطْلَةً^۱ فِي فِعْلٍ).
 اشاره به اینکه من مدارج تربیت را در سایه او به طور کامل پیمودم، به گونه‌ای که گفتار و رفتارم کاملاً صادقانه و در مسیر حق بود و کمترین انحرافی نداشتم.

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان این نکته می‌پردازد که من اگر در دوران قبل از بعثت نیز از آن حضرت پیروی می‌کردم و این را افتخار و فرصت مهمی برای خود می‌شمردم، به این دلیل بود که آن حضرت از آغاز عمر تحت هدایت و عنایت پروردگار قرار داشت، می‌فرماید: «از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می‌کند از او پیروی می‌کردم. هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا می‌کنم»؛ (وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا^۲ أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ. وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ^۳ أَثَرُ أُمَّيْ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ).

اشاره به اینکه سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به من، تنها در جهات ظاهری و معمولی نبود، بلکه هر روز این معلم بزرگ درس، تازه‌ای از اخلاق و فضیلت به من آموخت و من نیز پذیرا می‌شدم.

تعبیر به «علماً» اشاره به پرچمها و نشانه‌هایی است که سابقاً در مسیر راهها در بیابانها

۱. «خطلة» از ریشه «خطل» بر وزن «خطر» به معنای انحراف از مسیر صواب است.

۲. «فطیم» از «فطام» به معنای از شیر بازگرفتن است و فطیم به کسی گفته می‌شود که از شیر بازگرفته شده باشد.

۳. «فصیل» بچه شتر است بعد از آنکه از شیر باز گرفته شود.

می‌گذارند تا مسافران و رهگذران راه خود را گم نکنند و با اطمینان خاطر و گامهای استوار به سوی سرمنزل مقصود، پیش روند. این هدایت‌کننده راه حق نیز درباره علی علیه السلام همین موقعیت را داشت.

آن‌گاه به یکی از فصول مهم زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت؛ یعنی داستان عبادتهای او در غار حراء اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حراء به سر می‌برد (و به عبادت خدا می‌پرداخت) من او را می‌دیدم و کسی دیگر او را نمی‌دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت) و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد در آن روز خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود که او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم؛ (و لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءِ فَارَاهُ، وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا تَالِثُهُمَا. أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ، وَ أَشْمُ رِيحَ النُّبُوتِ).

این عبارت نشان می‌دهد که داستان عبادت پیامبر در غار حراء سالها تکرار می‌شد، به طوری که امام می‌فرماید: «هر سال آن حضرت به حراء می‌رفت» و نیز نشان می‌دهد که تنها علی علیه السلام با او بود. افزون بر این، در آغاز اسلام مدتها گذشت که تنها سه نفر پیرو این آیین پاک بودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدیجه و علی علیه السلام.

در اینکه منظور از دیدن نور وحی و استشمام بوی نبوت چیست؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را بر جنبه‌های معنوی حمل کرده‌اند، در حالی که بعضی دیگر می‌گویند: مانعی ندارد که حمل بر جنبه ظاهری و مادی بشود؛ یعنی به هنگام وحی واقعاً نوری ساطع می‌کشد که تنها پیامبر اکرم و امیرمؤمنان آن را می‌دیدند و بوی خوشی فضا را عطرآگین می‌کرد که تنها به مشام این دو بزرگوار می‌رسید و هیچ مانعی ندارد که بعضی از موجودات مادی را افرادی که احساس قوی‌تری دارند درک کنند و دیگران درک نکنند؛ مثلاً گفته می‌شود: اشعه ماورای بنفش یا مادون قرمز که برای ما انسانها قابل ادراک

نیست برای بعضی از پرندگان که حسن قویتری دارند قابل ادراک است.

درباره برنامه‌های پیامبر در غار حراء و ایمان خدیجه و علی (علیه السلام) به عنوان اولین نفر از زنان و مردان در ذیل همین بخش در بحث نکات، سخن خواهیم گفت.

سپس امام به نکته مهم دیگری در رابطه او با پیامبر اکرم اشاره کرده، می‌فرماید: «من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مایوس شده است»؛ (وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَتَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ أَوْحِي عَلَيْهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّتَّةُ؟ فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ»).

آن گاه اضافه می‌کند که پیامبر در ادامه این سخن فرمود: «تو آنچه را من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه من می‌بینم می‌بینی (چشم و گوش تو همچون چشم و گوش من حقایق عالم غیب را ادراک می‌کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر (من) هستی و در طریق خیر قرار داری»؛ (إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَ تَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ)).

ممکن است کسی بگوید: بعد از ظهور اسلام و پیامبر اکرم باز هم گروه کثیری سر بر فرمان شیطان دارند. این سخن چگونه با مطلب بالا سازگار است؟ پاسخ این است که با ظهور اسلام آن اطاعت مطلق و بی‌قید و شرط عصر جاهلیت در همه چیز از شیطان، که شامل بت پرستی و آلودگی‌های اخلاقی و مظالم شدید اجتماعی می‌شد درهم شکست و گروه کثیری از مؤمنان راستین در هر قرن پیدا شدند که اگر جمعیت آنها از پیروان شیطان بیشتر نباشد کیفیت وجودی و مقامات آنها بسیار برتر است.

به تعبیر دیگر: شیطان در روز نخست گفته بود: ﴿وَلَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ﴾

۱. «رَتَّة» به معنای صدای غم‌انگیز و ناله است و گاه به فریاد شدید نیز گفته می‌شود.

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ^۱. این معنا با ظهور پیامبر اکرم از میان رفت، زیرا غیر از «مخلصین» که منظور اولیای خاص خدا هستند، گروهی از مؤمنان قویّ الایمان و صالح العمل نیز از پیروی شیطان سرباز زدند.

به هر حال این گفتار، همانند روایات متعدّد دیگر که بعداً به آن اشاره خواهد شد، نشان می‌دهد که موقعیت علی علیه السلام نسبت به پیامبر اکرم تا چه اندازه والا بوده است. او در همه چیز دوش به دوش پیامبر پیش می‌رفت، فقط مقام نبوت نداشت.

این همان حقیقتی است که در حدیث «منزلت» که به طور گسترده در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده، آمده است که در جنگ تبوک هنگامی که پیامبر، علی علیه السلام را به جای خود در مدینه قرار داد و امام از جهت عدم شرکت در جهاد ناراحت بود پیامبر حدیث منزلت را بیان فرمود.

این حدیث طبق نقل ابن عباس که در کتب معتبر اهل سنت به عنوان یک حدیث صحیح شناخته شده است، چنین است: «هنگامی که رسول خدا برای غزوة تبوک آماده حرکت شد و گروهی از مردم با آن حضرت بودند علی علیه السلام عرض کرد: من هم با شما بیایم، پیامبر فرمود: نه! علی علیه السلام گریست، رسول خدا فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ؛ آیا تو راضی نیستی که نسبت به من همچون هارون (برادر موسی) نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست (اشاره به اینکه تمام مزایای من جز مقام نبوت را دارا هستی)». سپس افزود: «إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي؛ سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو جانشین من باشی».

این حدیث را حاکم در مستدرک ذکر کرده و گفته است: سند حدیث صحیح است و نیز ذهبی در تلخیص المستدرک آن را آورده و تصریح به صحّت آن کرده است. در کتب

بسیار دیگری؛ مانند مسند احمد، ذخائرالعقبی، مناقب خوارزمی، الاصابة ابن حجر عسقلانی و کتب بسیار دیگری که نقل تمام اسناد آن بسیار به طول می انجامد، آمده است.^۱



نکته‌ها

۱- رابطه بسیار نزدیک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله

این رابطه از زمانی آغاز شد که علی علیه السلام کودک بسیار خردسالی بود و بحران شدید اقتصادی و قحطی در مکه پیدا شد. ابوطالب فرزندان زیادی داشت و سخت به زحمت افتاد. پیامبر اکرم که هنوز به مقام نبوت نرسیده بود به عباس که مرد ثروتمندی بود، فرمود: برادرت ابوطالب، کثیرالعیال است و مشکلات موجود را می بینی. همراه من بیانزد او برویم. یکی از فرزندان را تو سرپرستی کن و یکی را من. عباس پذیرفت، هر دو نزد ابوطالب آمدند و مقصود خود را بازگو کردند، ابوطالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر یک از سایر فرزندانم را خواستید انتخاب کنید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را برگزید و عباس جعفر را و از آن به بعد علی بن ابی طالب بار رسول خدا بود تا زمان بعثت که در آن زمان نیز از او پیروی کرد و به او ایمان آورد و تصدیقش نمود.^۲

گویا دست تقدیر این حادثه را به وجود آورد تا بزرگ‌ترین مرد جهان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آغاز عمر شب و روز در کنار آن حضرت باشد و تحت تعلیم و تربیت او قرار گیرد

۱. مرحوم سید شرف الدین در کتاب «المراجعات» و محققان کتاب المرجعات در پاورقیهای آن به مصادر مختلف این حدیث اشاره کرده‌اند. (المراجعات، صفحه ۲۶۱، مراجعه ۲۶). در کتاب احقاق الحق بیش از یکصد صفحه پیرامون مصادر این حدیث و اسناد آن از کتب اهل سنت بحث شده است. (احقاق الحق، جلد ۵، صفحه ۱۳۲ تا ۲۳۸).

۲. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۵۷-۵۸.

و این شاگرد در محضر آن استاد تا آنجا پیش برود که نور وحی را ببیند و بوی وحی را استشمام کند و صدای جبرئیل را بشنود و حتی ناله شیطان را که به هنگام بعثت از حلقوم او برخاست، درک کند و در یک کلام با جهان غیب کاملاً در ارتباط باشد و تا آنجا پیش برود که پیامبر اکرم خطاب به او بفرماید: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ؛ آنچه را که من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم می‌بینی جز اینکه پیامبر نیستی».^۱

۲- داستان غار حرا

غار حرا بر فراز کوهی قرار دارد که امروز جبل النور نامیده می‌شود. سابقاً این کوه در خارج مکه بود؛ ولی امروز به سبب گسترش شهر مکه جبل النور و غار حرا در داخل مکه قرار دارد و پیمون آن از پای کوه تا فراز آن حدود یک ساعت به طول می‌انجامد. غار مزبور غار کوچکی است که گنجایش یک نفر ایستاده در حال عبادت و دو سه نفر نشسته را دارد؛ ولی در کنار آن محل نسبتاً وسیعی است که جای نشستن گروهی است. جالب اینکه دو طرف غار باز است و هوای لطیفی در غار جریان دارد و در گرم‌ترین اوقات سال، انسان احساس گرما نمی‌کند و از همه گذشته، جای خلوت و مملو از روحانیت است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از بعثت و حتی گاه بعد از بعثت برای دورماندن از غوغای بت پرستان جاهل و جامعه مملو از خرافات آن عصر، به غار حرا می‌رفت و ساعتها و روزها به راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و در اسرار آسمان و زمین می‌اندیشید. قابل توجه است که داخل غار اگر کسی رو به دهانه شمالی غار بایستد هم رو به کعبه ایستاده و هم رو به بیت المقدس.

۱. درباره اینکده علی عَلِيٍّ نخستین کسی بود که ایمان آورد و ایمانش پذیرفته شد به طور مشروح در جلد ۳، از همین کتاب، صفحه ۱۶۹-۱۷۴ بحث شد.

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی بعد از نبوت، گاهی به غار حراء می‌رفت و دور از اذیت و آزار مشرکان متعصب، به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌پرداخت و علی علیه السلام و خدیجه گاه با آن حضرت بودند و می‌دانیم نخستین شعاع وحی در همانجا درخشید.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: داستان مجاورت پیامبر اکرم به غار حراء مشهور است و در کتب صحاح آمده که او در هر سال یک ماه در جوار حراء بود و در آن ماه نیازمندانی به سراغ آن حضرت می‌آمدند و آنها را اطعام می‌کرد، هنگامی که این مدت پایان می‌پذیرفت و پیامبر اکرم از آنجا باز می‌گشت به سراغ کعبه می‌آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می‌کرد. سپس به خانه خود باز می‌گشت تا سال بعثت فرارسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ماه مبارک را در آن سال به اتفاق خدیجه و علی بن ابی‌طالب و خادمی که داشتند در آنجا بود و در این زمان بود که جبرئیل فرمان نبوت و رسالت را برای آن حضرت آورد و (این حدیث ظاهراً اشاره به نزول دفعی و یک پارچه قرآن بر پیامبر اکرم در ماه رمضان است و منافاتی بانزول تدریجی که آغاز آن ۲۷ رجب است، ندارد).^۱

۳- برنامه ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بعثت

بسیاری سؤال می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت چه آیینی داشته است، در حالی که هنوز آیین اسلام نازل نشده بود؟ گاه گفته می‌شود او بر آیین شیخ‌الانبیاء، ابراهیم خلیل علیه السلام بود. این سخن از یک نظر صحیح است و آن اینکه حضرت، موحد و یگانه پرست بود و یگانه پرستی از بارزترین ویژگیهای آیین ابراهیم است، هر چند همه انبیا یگانه پرست بودند؛ ولی این دلیل بر آن نمی‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه فروع دین، متعبد به شریعت ابراهیم علیه السلام باشد.

۱. شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۰۸.

از کتاب غنیة مرحوم ابن زهره بر می آید که این سؤال از آن زمان نیز مطرح بوده است، زیرا ایشان فصلی برای این مطلب که آیا پیامبر متعبد به شریعت انبیای پیشین بوده یا نه منعقد نموده، هر چند سخن بسیار کوتاهی در ذیل آن بیان کرده است. وی تنها به این مطلب قناعت کرده که ممکن است رسول خدا قبل از بعثت نیز به آیین خود عمل می کرده بی آنکه کوچک ترین دلیلی بر آن ذکر کند.

در پاورقیهای چاپ اخیر این کتاب آمده است که این مسئله از زمان سید مرتضی و شیخ طوسی نیز مطرح بوده و بعضی به طور سر بسته گفته اند که آن حضرت پیرو آیینهای قبل از خود بوده است و بعضی گفته اند: نبوده، و بعضی توقف کرده اند. از شیخ طوسی نقل شده که می گوید: اعتقاد شیعه بر این است که او قبل از نبوت به برنامه ویژه ای عمل می کرده که از طریق وحی بر او نازل می شده است، بی آنکه پیرو آیین انبیای پیشین باشد. علامه مجلسی معتقد است که پیامبر اسلام قبل از رسالت دارای مقام نبوت بوده گاه فرشتگان با او سخن می گفتند و صدای آنها را می شنید و گاه در رؤیای صادقانه به او الهام الهی می شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل گردید. او شش دلیل بر این معنا ذکر می کند.^۱

و چه خوب بود دانشمندان ما به خطبه قاصعه و کلام امیر المؤمنین علیه السلام که در مورد برنامه ویژه پیامبر توسط بزرگترین فرشته الهی سخن می گوید و می فرماید: «خداوند از همان زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور او ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق وادار کند.

این سخن به خوبی نشان می دهد که پیامبر اکرم قبل از بعثت پیرو آیینهای پیشین نبود، بلکه برنامه ای مخصوص خود داشت که از طریق الهام فرشته بزرگ خدا به او اعلام می شد و آن حضرت مطابق این برنامه ویژه عمل می کرد.

۱. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۷۷ به بعد.

چگونه ممکن است فرشته بزرگ الهی طرق مکارم اخلاق را به او بیاموزد؛ اما واجبات را به او نیاموزد و به این ترتیب پاسخ سؤال دربارهٔ تعبّد پیامبر به آیینهای پیشین یا عدم آن در زمان قبل از بعثت روشن می‌شود.^۱



۱. مرحوم علامه مجلسی نیز در کتاب بحارالانوار بحثی در این زمینه دارد و معتقد است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت نبی بود، ولی رسول نبود (جلد ۱۷، صفحه ۲۷۷-۲۸۱) و فخر رازی نیز در کتاب المحصول (جلد ۱، صفحه ۴۲۶، چاپ دارالکتب العلمیه) بحثی در این زمینه آورده است.

بخش بیست و دوم

وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا آتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا لَهُ:
يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ أَدَعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ، وَ نَحْنُ
نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَا، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ، وَ إِنْ لَمْ
تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «وَ مَا تَسْأَلُونَ؟»
قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرْوِقِهَا وَ تَقَفَّ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ،
أَتُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟» قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ، وَ
إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَيَّ خَيْرٌ، وَ إِنْ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ، وَ مَنْ
يُحْرَبُ الْأَحْزَابِ». ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتُ
تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ تَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَانْقَلِعِي بِعُرْوِقِكِ
حَتَّى تَقْفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ». فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْقَلَعَتْ بِعُرْوِقِهَا، وَ
جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ، وَ قَصِفُ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ؛ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ
يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مُرْفَرَفَةً، وَ أَلْقَتْ بِبَعْضِهَا الْأَعْلَى
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، وَ بِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي، وَ
كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَيَّ ذَلِكَ قَالُوا - عَلُؤًا
وَ اسْتِكْبَارًا - : فَمُرَّهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا، فَاْمُرَّهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ
نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، فَقَالُوا - كُفْرًا وَ عُتْوًا - : فَمُرَّ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَيَّ نِصْفِهِ كَمَا
كَانَ، فَاْمُرَّهُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فَرَجَعَ؛ فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ إِنِّي أَوْلُ

مُؤْمِنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلْتَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ، وَاجْتِلَالًا لِكَلِمَتِكَ. فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السِّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ، وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا! (يَعْنُونِي).

ترجمه

من با آن حضرت -صلی الله علیه و آله- بودم؛ که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده‌ای؛ ادعایی که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه‌ای می‌خواهیم که اگر پاسخ مثبت پیش چشم ما به انجام برسانی، می‌دانیم که تو پیامبر و فرستاده‌ی خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست، ساحر دروغگویی هستی.

پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: خواسته‌ی شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا زن، تا با تمام ریشه‌هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد، پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: خداوند بر هر چیزی تواناست. آیا اگر این کار را برای شما انجام دهم، ایمان می‌آورید و شهادت به حق خواهید داد، عرض کردند: آری، فرمود: من به زودی آنچه را می‌خواهید به شما نشان می‌دهم؛ ولی می‌دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) باز نمی‌گردید، و نیز می‌دانم در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده می‌شود (اشاره به جنازه‌های ابوجهل و عتبه و شیبه و امیه بن خلف است که در میدان بدر به چاه افکنده شدند) و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ با مسلمین) بسیج می‌کند (اشاره به ابوسفیان است).

سپس فرمود: ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم با ریشه‌ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست!

سوگند به خدایی که او را به حق مبعوث کرد (با چشم خود دیدم) درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرندگان (در هنگام پرواز) از آن بر می‌خاست و در برابر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قرار گرفت، در حالی که مانند پرندگان بال می‌زد و بعضی از شاخه‌های بالای آن، بر سر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، در حالی که در طرف راست پیامبر ایستاده بودم.

هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می‌گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد و) نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر در جای خود باقی بماند. (رسول خدا) به درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره‌های شگفت‌آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت، حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت - صلی الله علیه و آله وسلم - بپیچد.

(بار دیگر) آنها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف بازگردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین درآید، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - دستور داد و آن نصف به جای نخستین بازگشت.

در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده‌ام و نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم که آن درخت آنچه را انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه‌ات بود؛ ولی تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت‌آور و ماهرانه‌ای دارد (سپس افزودند): آیا تو را در این کار کسی جز امثال این - منظورشان من بودم - تصدیق می‌کند؟!

شرح و تفسیر

معجزه حرکت درخت

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه که یکی از مهم ترین بخش های آن مسحوب می شود، اشاره به یکی از معجزات مهم پیامبر که در مکه واقع شده و امام شاهد و ناظر آن بوده، می کند تا تأکیدی بر رابطه نزدیک خود با آن حضرت و ایمان پیشین خویش نماید. معجزه های که کمتر کسی از مسلمانان شاهد و ناظر آن بوده و می فرماید: «من با آن حضرت - صلی الله علیه و آله - بودم؛ در آن هنگام که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای، ادعایی که هیچ یک از پدران و خاندانان چنین ادعایی نکردند. ما از تو معجزه ای می خواهیم که اگر پاسخ مثبت به آن دهی، و آن را پیش چشم ما به انجام برسانی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست، ساحر دروغگویی هستی»؛ (وَ لَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ - لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ^۱ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ أَبَاؤُكَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَا، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

تعبیر به «الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ» (= سران قریش) نشان می دهد که این معجزه در مکه واقع شده و در زمانی بوده که دعوت پیامبر آشکار شده بود و به گوش بسیاری رسیده بود؛ ولی هنوز مسلمانان قوت و قدرتی نداشتند و گرنه مخالفان، با چنین لحن شدید و جسورانه ای با آن حضرت سخن نمی گفتند.

به هر حال آنها به گمان خود در مقام آزمون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برآمده اند و فرصت خوبی به دست رسول الله افتاد تا حقایق خود را از طریق معجزه های که آنها می خواهند (نه آنچه را خودش می خواهد) به اثبات رساند، لذا در ادامه این خطبه می خوانیم: «پیامبر (صلی الله علیه و آله)

۱. «ملاء» در لغت به چیزی گفته می شود که چشم را پر می کند و شگفتی بیننده را بر می انگیزد، به همین جهت به سران و بزرگان هر جمعیتی «ملاء» می گویند.

فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا زن، تا با همه ریشه‌هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد؛ (فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَمَا تَسْأَلُونَ؟» قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلَعَ بِعُرْوَتِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ).

پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «خداوند بر هر چیزی تواناست؟ آیا این کار را برای شما انجام دهم، ایمان می‌آورید و به حق شهادت به حق خواهید داد، عرض کردند: آری؛ (فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ، أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟» قَالُوا: نَعَمْ).

شایان توجه است که حضرت می‌فرماید: «فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ؛ اگر خدا این کار را انجام دهد». و نمی‌گوید: «فَإِنْ فَعَلْتُ؛ اگر این کار را من انجام دهم» اشاره به اینکه معجزه در حقیقت کار خداست، هر چند بر دست پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظاهر می‌شود. تعبیر «أَتُؤْمِنُونَ» و «تَشْهَدُونَ» اشاره به این است که هم قلباً ایمان بیاورید و هم در ظاهر شهادت به حق بدهید.

به هر حال آنها هر دو را پذیرفتند و در اینجا بود که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من به زودی آنچه را می‌خواهید به شما نشان می‌دهم؛ ولی می‌دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) باز نمی‌گردید. و نیز می‌دانم در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده می‌شود و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ) بسیج می‌کند؛ (قَالَ: «فَإِنِّي سَأُرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ، وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَيَّ حَيْرٍ، وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ^۱، وَمَنْ يُحَزَّبُ الْأَحْزَابِ»)).

جمله «وَإِنَّ فِيكُمْ...» اشاره به ابوجهل و عتبه و شیبه و امیه بن خلف است که در میدان جنگ بدر کشته شدند و بدن بی‌جان آنها را در چاهی که آنجا بود، افکندند و جمله

۱. «قلیب» از ریشه «قلب» به معنای دگرگون ساختن گرفته شده، این واژه به معنای چاه است به جهت این که خاک‌های آن را بر می‌گرداند.

«مَنْ يُحَرِّبُ الْأَحْزَابَ» اشاره به ابوسفیان است. در واقع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معجزه مورد تقاضای آنها را با سه خبر غیبی که هر یک معجزه‌ای محسوب می‌شود، تکمیل فرمود: عدم ایمان آنها و داستان افکندن جنازه بعضی از آنها در چاه و مسئله جنگ احزاب که سالیان درازی بعد از آن واقع شد.

سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سراغ اصل تقاضای آنها رفت و رو به درخت کرده: «فرمود: ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا هستم با ریشه‌ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست»؛ (ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَأَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتِ تُوْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ تَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَانْقَلِعِي بِعُرْوِكَ حَتَّى تَفْفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»).

خطاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به آن درخت نشان می‌دهد که نباتات و جمادات نیز از نوعی شعور خداداد برخوردارند و جمله بعد از آن، نشان می‌دهد که آنها هم دارای ایمان به خدا و روز جزا هستند؛ اما این ایمان و آن هوشیاری چگونه است و آیا جنبه اختیاری دارد یا اجباری، مطالبی است که دقیقاً بر ما روشن نیست. آیات متعددی در قرآن مجید نیز داریم که اشاره به نوعی هوشیاری و ایمان در همه چیز حتی جمادات می‌کند و می‌گوید: آنها نیز تسبیح و حمد خدا می‌گویند که مفسران به طور مشروح درباره آن بحث کرده‌اند.^۱

در اینجا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رشته سخن را به دست می‌گیرد و می‌فرماید: «قسم به کسی که او را به حق مبعوث کرد (که با چشم خود دیدم) درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرندگان (در هنگام پرواز). تا در برابر رسول خدا - صلی الله علیه و آله -

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد این آیات به تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء ﴿تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ مراجعه کنید.

قرار گرفت، در حالی که مانند پرندگان بال می‌زد و بعضی از شاخه‌های بالای آن، بر سر رسول خدا -صلی الله علیه و آله- سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، که در طرف راست پیامبر ایستاده بودم؛ (فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْقَلَعَتْ بِعُرْوَتِهَا، وَجَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ^۱ شَدِيدٌ، وَ قَصْفٌ^۲ كَقَصْفِ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ؛ حَتَّى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مَرْفَرَةً^۳، وَ أَلْقَتْ بِغُضَنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، وَ بِيَعُضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي، وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -).

از تعبیرات فوق به خوبی استفاده می‌شود که درخت مزبور درخت تنومندی بوده است که حرکت شاخ و برگهای آن در آسمان تولید صدا و همهمه می‌کرد و بعضی از شاخه‌های آن بالای سر پیامبر و بعضی بر دوش علی علیه السلام و این معجزه بزرگی است که درختی آن چنان، با یک اشاره پیامبر به اذن الله از ریشه کنده شود و در برابر او قرار گیرد. آیا این معجزه آشکار سبب بیداری و ایمان آن مشرکان متعصب شد؟ نه! بلکه همان گونه که عادت متعصبان لجوج است به بهانه‌جویی پرداختند که امام علیه السلام در ادامه سخن به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری‌جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می‌گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد و) نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر آن در جای خود باقی بماند! (رسول خدا) به

۱. «دوی» به معنای صدا و طنین و انعکاس صوت استعمال می‌شود.

۲. «قصف» در اصل به معنای شکستن است، و لذا به بادهای شکننده «قاصف» گفته می‌شود و چون به هنگام شکستن چیزی یا وزیدن طوفان‌ها صدای شدیدی به گوش می‌رسد، این واژه به معنای صدای شدید نیز آمده است.

۳. «مرفرف» از ریشه «ررف» در اصل به معنای برگ‌های گسترده درختان است و به پارچه‌های زیبا و رنگارنگ نیز «ررف» اطلاق می‌شود و «مرفرفه» پرنده‌ای است که بال و پر می‌زند، گویی در عبارت بالا هدف امام این است که بگوید: هنگامی که درخت نزد پیامبر اکرم آمد شاخه‌هایش همچنان تکان می‌خورد مانند بال پرندگان.

درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره‌ای شگفت آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت، حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت - صلی الله علیه و آله وسلم - بپیچد؛ (فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَيَّ ذَلِكَ قَالُوا - عُلُوقًا وَاسْتِكْبَارًا - : فَمَرُّهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى نِصْفُهَا، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -). از تعبیر بالا استفاده می‌شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در اینجا دو معجزه دیگر به آنها نشان داد: نخست امر فرمود که درخت به جای خود برگردد. سپس دستور داد تا نیمی از آن به اذن الله نزد او آید.

آیا با این همه آن قوم مشرک لجوج تسلیم شدند؟ متأسفانه نه! آن گونه که امام در ادامه سخن می‌فرماید: «آنها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف بازگردد و به نصف دیگر ملحق شود. به صورت نخستین درآید، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - دستور داد و آن نصف به جای نخستین بازگشت. در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده‌ام و نخستین کسی هستم که اقرار می‌کنم که آن درخت آن چه را انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه‌ات بود؛» (فَقَالُوا - كُفْرًا وَ عُتُوًّا - : فَمُرُّ هَذَا النِّصْفِ فَلْيَرْجِعْ إِلَيَّ نِصْفِهِ كَمَا كَانَ، فَأَمَرَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فَرَجَعَ، فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ، وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ).

آیا بعد از مشاهده این معجزات چهارگانه و خوارق عادات شگفت‌انگیز که همه به پیشنهاد آنها واقع شد؛ نه به خواست پیغمبر و انتخاب او، آن گروه ایمان آوردند؟ متأسفانه نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه سخنی کفرآمیز و جسورانه و دور از منطق گفتند، آن گونه که امام در ادامه سخن می‌فرماید: «تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت‌آور، و توأم با مهارت دارد (سپس افزودند:) آیا تو را در این کار کسی جز

امثال این - منظورشان من بودم - تصدیق می‌کند؛ «فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السِّحْرِ خَفِيفٌ^۱ فِيهِ، وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا! - يَعْنُونِي -».

اشاره به اینکه ما که در عمر خود ساحران بسیار دیده‌ایم و می‌دانیم که کار تو همانند کار آنها بلکه از نوع برتر آن است و تنها امثال این کودک خوش باور تو را تصدیق می‌کنند! عجب اینکه صدر و ذیل سخنانشان کاملاً متناقض است! خودشان پیشنهاد معجزه می‌دهند و اظهار می‌دارند، در همان اولین مرحله معجزه قانع می‌شویم و ایمان می‌آوریم؛ ولی هنگامی که این معجزه چهار بار تکرار می‌شود، تازه می‌گویند تو ساحری! هر کس در اینجا می‌پرسد اگر آنها سحر و معجزه را از هم نمی‌شناختند و احتمال ساحر بودن را درباره پیامبر می‌دادند، چرا از آغاز پیشنهاد معجزه کردند؟ می‌توانستند این نسبت دروغین را در آغاز بگویند.

آری افراد لجوج و متعصب نه منطقی صحیح دارند و نه وجدان و انصاف.

* * *

نکته‌ها:

۱- معجزه شجره در روایات اسلامی

پیامبر اسلام ﷺ معجزات بسیاری داشت که معجزه بالا یکی از بارزترین آنهاست و تنها در این خطبه نیست که اشاره به این مطلب شده است، بلکه این معجزه در تواریخ و روایات اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد.

در اینجا کافی است به سخنی که ابن ابی‌الحدید در شرح این خطبه دارد، توجه شود. او چنین می‌گوید: «اما درختی که رسول خدا ﷺ آن را فراخواند (و به صورت اعجاز نزد آن حضرت آمد) احادیث وارده درباره آن بسیار است و به حد استفاضه رسیده و محدثان در

۱. «خفیف» در اصل به معنای سبک است و به حرکات سریعی که به هنگام تردستی با مهارت انجام می‌دهند، نیز خفیف گفته می‌شود.

کتب حدیث و متکلمان در باب معجزات رسول خدا آن را نقل کرده‌اند و غالباً روایات آنها به همان صورتی است که در خطبه قاصعه (خطبه مورد بحث) آمده است، هر چند بعضی آن را به صورت مختصر ذکر کرده‌اند و چنین گفته‌اند: «إِنَّهُ دَعَا شَجَرَةً فَأَقْبَلَتْ تَخِدُّ إِلَيْهِ الْأَرْضَ خَدًّا؛ آن حضرت درخت را فراخواند و درخت زمین را شکافت و نزد او آمد».

سپس می‌افزاید: «بیهقی در کتاب دلائل النبوة داستان درخت را آورده و همچنین محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب السیره و المغازی به گونه دیگری آن را ذکر نموده است.^۱

مرحوم علامه تستری نیز در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ابن اثیر در کتاب کامل و در اسد الغابه و بلاذری در انساب الاشراف و کراجکی در کنز الفوائد نیز حدیث درخت را به گونه مختصری آورده‌اند.^۲

البته کسانی که آشنایی با معجزات انبیا عموماً و معجزه رسول خدا خصوصاً دارند، می‌دانند که این گونه معجزات و برتر از آن برای اثبات حق بودن دعوت نبوت چیز عجیبی نیست، همانگونه که لجاجت افراد نادان و متعصب و لجوج نیز در برابر آنها مطلب تازه‌ای نیست.

۲- فرق میان سحر و معجزه

همان‌گونه که در بالا اشاره شد بی‌شک انبیا و پیامبران و همچنین امامان معصوم علیهم السلام خارق‌عاداتی که از انسان عادی امکان‌پذیر نیست داشته‌اند؛ یعنی اموری که برخلاف قوانین معمول طبیعت بوده و انجام آن جز با استمداد از یک نیروی مافوق طبیعی ممکن نبوده است؛ مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران غیر قابل علاج، اخبار از امور پنهانی که در قرآن مجید درباره حضرت مسیح علیه السلام آمده یا معجزه عصا و ید بیضی

۱. شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۳، صفحه ۲۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه تستری، جلد ۲، صفحه ۴۶۹.

حضرت موسی و ناقه صالح و خاموش و سرد شدن آتش نمرود در مورد ابراهیم علیه السلام و معجزه شق القمر و از همه بالاتر اعجاز قرآن از جهات مختلف در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله.

واضح است که هرگز معجزه به معنای تحقق معلول بی علت نیست تا افرادی آن را انکار کنند، بلکه به معنای استمداد از علل ناشناخته فوق طبیعی است و این ادعا که ما تمام علل طبیعی و مافوق طبیعی را شناخته ایم، ادعایی است که هیچ کس آن را نمی پذیرد.

از سوی دیگر سحر یک واقعیت است، هر چند با خرافات زیادی آمیخته شده است. ساحران معمولاً از علل طبیعی استفاده می کنند؛ ولی علل و اسبابی که مردم عادی از آن اطلاعی ندارند، مثلاً درباره سحر ساحران عصر موسی علیه السلام گفته اند: آنها چیزی شبیه مار ساختند و درون آن را «جیوه» ریختند. هنگامی که آفتاب بر آن تابید به علت «فرار بودن» جیوه آن مارهای ساختگی به حرکت درآمد، بنابراین کار آنها خارق عادت بود؛ اما با استفاده از اسباب ناشناخته برای توده مردم.

اکنون این سؤال پیش می آید که مردم از کجا تفاوت سحر را از معجزه بفهمند تا بتوانند پیامبران را از ساحران دروغگو بشناسند؟

فرق میان این دو واضح است، زیرا اولاً سحر ساحران چون متکی به علوم محدود بشری است طبعاً محدود است، و لذا ساحران خارق عادتی را که خود می خواهند انجام می دهند نه خارق عادتی را که مردم پیشنهاد می کنند، زیرا کار آنها متکی به تجربیات و تمرینات و ریاضت های قبلی است.

اما در مورد اعجاز، انبیا به سراغ اموری می رفتند که مردم پیشنهاد می کردند؛ مانند معجزه بالا و معجزه شق القمر و معجزات مختلفی که از موسی بن عمران درخواست کرده اند، هر چند بعضی از انبیا در آغاز معجزاتی نیز با خود داشتند؛ مانند معجزه قرآن و معجزه عصا و ید بیضا.

ثانیاً معجزات انبیا توأم با ادعای نبوت بود، در حالی که خارق عادات ساحران هرگز با

چنین ادعایی همراه نبوده و نیست، زیرا حکمت الهی اجازه نمی‌دهد که کار خارق عادت‌ی بر دست کذاب و دروغگویی حاصل شود و ادعای نبوت کند و مردم ناآگاه را به گمراهی بکشاند. حکمت الهیه ایجاب می‌کند که این قبیل افراد رسوا شوند، لذا هر وقت ساحری به فکر چنین ادعایی افتاده، رسوا شده است.

ثالثاً از آنجا که سحر امری انحرافی است، افراد منحرف و نادرست به دنبال آن می‌روند؛ افرادی که رفتار و کردارشان گواه بر نادرستی آنان است. به این ترتیب هنگامی که خارق عادت‌ی از کسی دیده شود باید زندگی او را بررسی کرد، اگر زندگی او سراسر پاکی و تقوا بوده، این نشان معجزه بودن آن خارق عادت است و اگر آثار نادرستی در او نمایان بود و پرونده تاریک یا مبهمی از نظر زندگی داشت، روشن می‌شود که آن خارق عادت سحر است، چرا که ساحران از مصداقهای بارز افراد متقلب و دروغگو هستند.



بخش بیست و سوم

وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٍ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَاءُ الصَّادِقِينَ،
وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عَمَّارُ اللَّيْلِ وَ مَنْارُ النَّهَارِ. مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ،
يُحْيُونَ سُنْنَ اللَّهِ وَ سُنْنَ رَسُولِهِ؛ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَعْلُونَ، وَ لَا يَعْلُونَ وَ لَا
يُفْسِدُونَ. قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ، وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ.

ترجمه

من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی هراس ندارند، از کسانی که
سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است. از کسانی که شبها را با عبادت
آباد می‌کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی‌بخش روزهایند، از کسانی که دست به
ریسمان قرآن زده و سنتهای خدا و رسولش را احیا می‌کنند، تکبر نمی‌ورزند و برتری
جویی ندارند، خیانت نمی‌کنند و فساد به راه نمی‌اندازند، دل‌هایشان در بهشت و
بدن‌هایشان در میدان عمل است.

شرح و تفسیر

من از این گروهم!

سرانجام امام‌المؤمنین (علیه السلام) در بخش نهایی خطبه به معرفی خویش می‌پردازد، و آنچه را در
سابق برای معرفی خود فرموده بود کامل می‌کند تا از یک سو به آنچه در این خطبه آمده،
قوت و عمق و اتقان بیشتری ببخشد، زیرا ایمان به گوینده و عمق علم و تقوا و بینش و
آگاهی او به خواننده پیام می‌دهد که سخنانش را جدی‌تر بگیرد و از سوی دیگر نسل
جوانی که در میان یاران او بودند و از سوابق امام آگاهی نداشتند، آگاهی پیدا کنند و از

سوی سوم همه بدانند که این بیانات نه به جهت دنیا بوده، نه تقویت پایه‌های حکومت، بلکه هدفی جز هدایت امت به صراط مستقیم در آن نبوده است. حضرت در اینجا دوازده وصف برای خویشان بیان می‌کند که هر یک فضیلت بزرگی از فضایل انسانی است.

نخست می‌فرماید: «من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزندی هراس ندارم؛ (وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ).

گاه انجام وظیفه، مخالف افکار و خواسته‌های گروهی از افراد جامعه است، در اینجا افراد سودجو و عاقبت طلب یا ترسو از انجام وظیفه سرباز می‌زنند، مبدا هدف تیرهای ملامت و سرزنش قرار گیرند. مرد خدا کسی است که اگر همه مردم به راه خطا بروند و او راه صواب را در برابر خود ببیند از پیمودن آن نهراسد و رضای خدا را بر رضای خلق مقدم دارد و در رأس چنین جمعیتی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) - بعد از پیامبر اکرم - قرار داشت و این ویژگی در همه اهل بیت عصمت بود که یکی از نمونه‌های بارز آن امام حسین (علیه السلام) و قیامش در کربلاست.

قرآن مجید نیز درباره گروهی از مجاهدان راه خدا این وصف را بیان کرده، می‌فرماید: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ؛ آنها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند، این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد»^۱.

در دومین و سومین وصف می‌فرماید: «از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است»؛ (سِيمَاهُمْ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ، وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ).

«صدیقین» همان راستگویانی هستند که در صف مقدم تصدیق کنندگان پیامبران درآمده‌اند و اعمالشان گفتارشان را تصدیق می‌کند و در آیه ۶۹ سوره نساء هم ردیف پیامبران ذکر شده‌اند؛ آنجا که می‌فرماید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ...».

«ابرار» کسانی هستند که در سوره «هل اتی» هیجده وصف برای آنها بیان شده است، اوصافی که دارنده آن را به بالاترین مقام قرب خدای می‌رساند و می‌دانیم این اوصاف درباره پنج تن، (علی علیه السلام و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام) وارد شده است. سپس در چهارمین و پنجمین وصف می‌فرماید: «از کسانی که شبها را با عبادت آباد می‌کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی‌بخش روزهایند»؛ (عُمَارُ اللَّیْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ).

تعبیر به «عمار» جمع عامر یعنی آبادگر به جهت آن است که شب زنده‌داری و عبادات شبانه روح و جان انسان را آباد می‌کند و به آن صفا و روحانیت می‌بخشد و دل‌های مرده از گناه را با آب حیات‌بخش توبه زنده می‌سازد و تعبیر به «منار» اشاره به برج‌های بلندی است که سابقاً در مسیر راه‌های بیابانی قرار می‌دادند و بر فراز آنها چراغی روشن می‌کردند تا مسافران گمراه نشوند (شبهه علائم راهنمایی امروز). آری این قوم همانند آنها مردم را در مسیر راه به سوی خدا و سعادت و خوشبختی راهنمایی می‌کنند تا به بیراهه‌ها نیفتند و گرفتار غول‌های بیابان نشوند.

در بیان ششمین و هفتمین وصف می‌فرماید: «از کسانی که دست به ریسمان قرآن زده و سنت‌های خدا و رسولش را احیا می‌کنند»؛ (مَتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ؛ يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ وَ سُنَنَ رَسُولِهِ).

منظور از تمسک به «حبل قرآن» یا این است که به آن توسل جسته شود تا انسان از چاه طبیعت و هوای نفس بیرون آید و به اوج قرب خدا صعود کند و یا اینکه به وسیله آن، آب حیات، از درون زمین وجود انسانی بیرون کشیده شود و یا در گذرگاه‌های خطرناک دنیا با تمسک به حبل قرآن از سقوط در دره گمراهی نجات حاصل گردد.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به هنگام ایراد حدیث ثقلین، در توضیح اهمیت قرآن فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ؛ کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین (که عالم ملک با ملکوت را پیوند می‌دهد و

وسیله ارتقا را فراهم می‌سازد).^۱

«احیای سنت خدا و سنت پیامبر» عمل کردن به واجبات الهی که در قرآن آمده و فریضی است که پیامبر فرض نموده است؛ نه فقط عمل کردن، بلکه دعوت عامه مردم به سوی آن نیز لازم است.

در هشتمین و نهمین و دهمین و یازدهمین وصف می‌فرماید: «از کسانی که تکبر می‌ورزند و برتری جویی ندارند و خیانت نمی‌کنند و فساد به راه نمی‌اندازند»؛ (لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَلَا يَغْلُونَ، وَلَا يَغْلُونَ^۲ وَلَا يُفْسِدُونَ).

این چهار وصف در واقع به یکدیگر مرتبط‌اند؛ مستکبران دائماً به سوی برتری جویی می‌روند و برای رسیدن به اهداف نامشروع خود دست به خیانت و فساد می‌زنند، قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»؛ شاهان جبّار هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند، آنجا را به فساد می‌کشند»^۳، و نیز می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً»؛ این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد رانندند»^۴.

با توجه به اینکه خیانت و فساد در اینجا به صورت مطلق آمده، خیانت و فساد در عقاید و اخلاق و اموال و تمام شؤون زندگی را شامل می‌شود.

سرانجام در دوازدهمین وصف که جامعیت فوق‌العاده‌ای دارد، می‌فرماید: «ما از کسانی هستیم که دل‌هایشان در بهشت و بدن‌هایشان در میدان عمل است»؛ (قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ، وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ).

اشاره به اینکه هدف آنها بسیار والاست و جز به رضای خدا و بهشت جاویدان او

۱. مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾.

۲. «یغْلون» از «غلل» بر وزن «اجل» یا «غلول» بر وزن «غروب» به معنای خیانت گرفته شده؛ یعنی آنها خیانت نمی‌کنند.

۳. نمل، آیه ۳۴.

۴. قصص، آیه ۸۳.

نمی‌اندیشند و به همین دلیل بدنهایشان پیوسته در مسیر طاعت حق و عمل به وظایف الهی و انسانی است.

قابل توجه است که خطبه با نفی تکبر و استکبار آغاز می‌شود و با همان پایان می‌یابد و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که پایان سخن با آغاز آن پیوند بخورد. به راستی قوم و جمعیت یا افرادی که واجد این اوصاف دوازده گانه باشند، برترین انسان‌ها هستند؛ وجودشان در دنیا پر بها و در آخرت مایه افتخار و نجات برای پیروانشان است.

* * *

بارالها ما را در خط و مسیر آنها قرار ده و توفیق پیروی از برنامه‌های آنها عنایت فرما و دست ما را از دامنشان در دنیا و آخرت کوتاه مفرما!

* * *

وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ

رُوي أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَنَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ! اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾. فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱. سند خطبه:

این خطبه از خطبه‌های بسیار معروف و معتبر است که با سندهای مختلف (غیر از نهج البلاغه) نقل شده است. گروهی از روایان آن قبل از سید رضی و گروهی بعد از او می‌زیسته‌اند.

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این خطبه را نقل کرده‌اند مرحوم صدوق در *امالی* و ابن شعبه (معاصر شیخ صدوق) در *تحف العقول* و سلیم بن قیس در کتاب خود آورده است. ابن قتیبه (متوفای قرن سوم) نیز مقداری از این خطبه را در کتاب *الزهد* از کتاب *عیون الاخبار* نقل کرده است.

از جمله کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را با اسناد دیگری نقل کرده‌اند و متن آن، نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است، سبط ابن جوزی در تذکرة و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول و کراجکی در *کنز الفوائد* هستند که با تفاوتی آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۶۵).

از خطبه‌های امام (علیه السلام) است

که در آن صفات و روحیات پرهیزکاران را شرح می‌دهد.

(شأن ورود خطبه از این قرار است که) یکی از یاران امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به نام «همام»^۱ که مرد عابد و پرهیزکاری بود، به آن حضرت عرض کرد: ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برابرم آنچه‌ان وصف کن که گویی آنها را با چشم می‌نگرم. امام (علیه السلام) در پاسخ او درنگ کرد و آن‌گاه فرمود: ای همام تقوای الهی پیشه‌ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند؛ ولی همام به این مقدار قانع نشد (و توضیح بیشتر خواست و اصرار ورزید) تا اینکه امام (علیه السلام) تصمیم گرفت صفات متقین را مشروحاً برای او بازگو کند، پس حمد خدای را بجا آورد و ثنا نمود و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود.

خطبه در یک نگاه

از یک نگاه خطبه یک مطلب را دنبال می‌کند و آن صفات پرهیزکاران است که امام در حدود یک صد و ده صفت در این خطبه برای پرهیزکاران بیان فرموده است؛ ولی اگر درست در جزئیات خطبه دقت کنیم می‌بینیم که این صفات ناظر به ابعاد مختلفی از زندگی پرهیزکاران است.

بخشی از آن از صفات اخلاق فردی آنها سخن می‌گوید.

۱. «همام» از ماده «هم» به معنای اراده و تصمیم و گاه به معنای غم است و نامیدن افراد به این نام به این امید است که شخص صاحب اراده‌ای گردد. در اینکه «همام» کیست، میان شارحان نهج البلاغه گفت و گوست؛ ابن ابی‌الحدید معتزلی گوید: همام بن شریح است، در حالی که علامه مجلسی گوید اظهر این است که او همام بن عباد بن خثیم باشد که پسر برادر ربیع بن خثیم محسوب می‌شود (معروف است که ربیع بن خثیم، همان خواجه ربیع است که نزدیک شهر مشهد مدفون است).

به هر حال، او از شیعیان خاص امیرمؤمنان و از عارفان و عابدان و زاهدان بود. (شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۴).

بخش دیگری از اخلاق اجتماعی آنها بحث می‌کند. قسمتی از خطبه، ناظر به علو شأن آنها در مباحث اعتقادی و معارف دین است، در حالی که در بخش دیگری به مقام پرهیزکاری آنها از نظر گفتار و رفتار اشاره دارد. در بخش دیگری از خطبه علامتها و نشانه‌های آنها بحث شده که اگر بخواهیم اهل تقواری در میان جمع بشناسیم با چه اوصافی می‌توان شناخت. در بخش پایانی خطبه سخن از حادثه عجیبی به میان آمده که برای همام - همان پرسشگری که با اصرار و تأکید، بیان اوصاف متقین را خواسته بود - اتفاق افتاد که صیحه‌ای زد و مدهوش شد. سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد و به دنبال آن امام‌المعتمد فرمود: مواعظ بالغه در کسانی که اهل آن هستند چنین اثر می‌گذارد. به دنبال آن شخص جسوری سؤال کرد، چرا این حادثه درباره شخص شما اتفاق نمی‌افتد، و امام جواب قانع‌کننده‌ای دادند.

از بعضی طرق روایت استفاده می‌شود که امام‌المعتمد این خطبه را به عنوان صفات شیعه ایراد فرمود.^۱

پاسخ به یک سؤال

با توجه به آنچه در صدر این خطبه آمده، این سؤال مطرح می‌شود که چرا امام در آغاز از بیان و پاسخ مشروح به سؤال همام خودداری کرد و پس از اصرار به این کار تن در داد؟ درباره علت تأمل آن حضرت در جواب، وجوهی گفته شده از جمله اینکه:

۱- امام‌المعتمد می‌دانستند که او مردی بسیار حساس و نسبت به مواعظ پذیراست و بیم آن می‌رود که بر اثر حساسیت فوق العاده و تأثیر شدید، قالب تهی کند، لذا امام‌المعتمد به پاسخ اجمالی قناعت فرمود و ذیل خطبه گواه بر آن است.

۱. به مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۶۵ رجوع شود.

۲- در آن مجلس، افراد بیگانه و اغیاری بودند که امام علیه السلام مصلحت نمی دید این گوهرهای گرانبها در اختیار آنان قرار گیرد (گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش) ذیل خطبه نیز می تواند گواه بر این معنا باشد، زیرا سؤال آن سائل و جواب امام علیه السلام دلیل بر وجود بعضی از نامحرمان در آن جمع است.

۳- امام علیه السلام با این تأمل و سکوت، شوق همام را برای شنیدن پاسخ سؤال بیشتر کرد تا این سخنان در عمق جاننش به خوبی جای گیرد:

وعدة وصل چون شود نزدیک آتش عشق شعله ور گردد

۴- ادب در مقام سؤال و جواب، ایجاب می کند که پاسخ دهنده عجلولانه به جواب نپردازد، بلکه با تأمل و درنگ سخن را آغاز کند تا شنونده را به اهمیّت مطلب آشناتر سازد. در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤال پرسشگری، مقداری سکوت و تأمل فرمود، کسی عرض کرد آیا می خواستید درباره این مسئله فکر کنید؟ فرمود: نه، سکوت و تأمل من برای ارج نهادن به عمل و دانش بود.^۱



۱. مستدرک سفینة البحار، باب التدبیر، جلد ۳، صفحه ۴۲۱.

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ، وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعِهِ. فَفَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرِّخَاءِ. وَ لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى النَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و از معصیتشان ایمن بود، زیرا نه عصیان گنه کاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد. پس از آفرینش آنان، روزی و معیشتشان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان تقسیم کرد و

هر یک را در جایگاه دنیوی اش جای داد. (ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند؛ گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است. چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوشهای خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است، حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آنها مقرر داشته نبود یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت. آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است. آنها به کسانی می‌مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعّم‌اند و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذبند! قلبهای آنها اندوهگین و مردم از شرشان درامانند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاک است. آنها برای مدتی کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پر سود است که پروردگارشان برای آنها فراهم ساخته است. دنیا (با جلوه گریه‌ایش) به سراغ آنها آمد؛ ولی آنها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می‌رفت که آنها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند!

شرح و تفسیر

صفات والای پرهیزکاران

پیش از آن که به تفسیر بخش اول خطبه بپردازیم، لازم است به سراغ این نکته برویم که جواب کوتاه نخستین امام علیه السلام چگونه با سؤال هم‌ام ارتباط داشت؟ او تقاضای بیان اوصاف متقیان کرد و امام به جای بیان اوصاف، امر به تقوا و احسان نمود و سپس فایده تقوا را بیان فرمود که در بدو نظر، نه امر به تقوا پاسخ هم‌ام است و نه ذکر فواید آن.

ظاهر این است که امام علیه السلام با این سخن می خواهد به او بفهماند که مفهوم تقوا به طور اجمال روشن است تو مرد عمل باش، مشکلی در کار نیست. امام علیه السلام برای تشویق او به تقوا به بیان نتیجه می پردازد.

به هر حال امام علیه السلام در آغاز خطبه به بیان این نکته مهم می پردازد که خدا از همگان بی نیاز است و اگر دستورات سنگین و متعددی درباره تقوا در این خطبه می آید، برای افزودن به جاه و جلال خدا نیست، بلکه برای پیمودن راه تکامل انسان است، می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز بود و از معصیتشان ایمن، زیرا نه عصیان گنه کاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد»، (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيْرًا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ، وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ).

دلیل آن روشن است، زیرا اولاً خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت و کامل مطلق و چنین وجودی کمبود و نقصانی ندارد که بخواهد از طریق ستایش و اطاعت بندگان کمالی بپذیرد و اگر همه کائنات هم کافر شوند بر دامن کبریاییش گردی نمی نشیند، زیرا مخلوقات ناتوان تر از آنند که بتوانند زبانی به ذات پاکش برسانند. ثانیاً مخلوقات هر چه دارند از اوست و از برکات فیض او و بازگرداندن فیض او به او معنا ندارد. همگی ریزه خوار خوان نعمت او، بلکه وابسته به وجود اویند که اگر لحظه ای رابطه آنها با خدا قطع شود، نابود می شوند: (اگر نازی کند از هم، فروریزند قابلهها).

آن گاه امام علیه السلام به وضع مادی مردم در دنیا می پردازد که در واقع مقدمه ای است برای بیان جنبه های معنوی که بعد از آن ذکر شده است و با دو جمله، همه چیز را در جهات زندگی مادی مردم بیان کرده است، می فرماید: «(خدا بعد از آفرینش خلق)، روزی و معیشت آنان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر یک را در جایگاه

دنیوی اش جای داد؛ (فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ).

اشاره به اینکه خداوند تمام نیازهای مادی انسان را در اختیار او قرار داد و هر کدام را بر حسب لیاقت، جایگاهی بخشید.

این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیه ۳۲ زخرف آمده است، می فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ؛ ما اسباب معیشت آنها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم».

بدیهی است معنای تقسیم معیشت این نیست که بدون سعی و کوشش همه چیز به خانه انسان بیاید، از آنجا که روزی بر سعی و کوشش، مایه تباهی و تنبلی و بی اعتنایی به روز بهاست، خداوند مواد همه را آفریده و همگان را به سعی و عمل دعوت کرده است. مقامات ظاهری نیز که خداوند به بندگان بخشیده، بدون سعی و کوشش به دست نمی آید.

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گروهی در دنیای امروز بر اثر گرسنگی جان می دهند، نه به علت کمبود هاست، بلکه به سبب ظلم و ستم گروهی خودخواه و سودجو و انحصار طلب است. حتی در سخت ترین سال های قحطی اگر تقسیم عادلانه ای در ارزاق شود، کسی گرسنه نمی ماند.

نه تنها ارزاق انسانها، بلکه روزه همه جانداران و حیوانات را به گونه شگفت آوری برای آنها فراهم ساخته است؛ نه نطفه ها را در جنین به فراموشی سپرده، نه جاندار کوچکی که درون تخم پرندگان، یا دانه گیاهان وجود دارد، محروم ساخته است. داستان تقسیم روزی در طرق بسیار مختلف آن، داستانی است بسیار شگفت انگیز که درباره آن کتابها می توان نوشت و حتی شرح کوتاه آن به درازا می کشد.

سپس به بیان فضایل و صفات برجسته پرهیزکاران پرداخته و سخن را با ذکر سه

صفت برجسته آغاز می‌کند، می‌فرماید: «پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است»؛ «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَ مَشْيُهُمُ التَّوَضُّعُ». جمله «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ» اشاره به نخستین گام در خودسازی و تربیت انسانهاست و آن اصلاح زبان است؛ زبانی که بیشترین گناهان کبیره با آن انجام می‌شود و بهترین عبادات به وسیله آن صورت می‌گیرد و اگر اصلاح شود، همه وجود انسان رو به صلاح می‌رود و اگر فاسد شود، همه رو به ویرانی می‌گذارند.

واژه «صواب»، در اینجا، مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد و هر سخن حق و مفیدی را شامل می‌شود. آری، پرهیزکاران قبل از هر کار به اصلاح گفتار خویش می‌پردازند و به همین دلیل، سالکان طریق الی الله معتقدند که اولین گام در اصلاح خویشتن، اصلاح زبان است که اصلاح آن مایه اصلاح سایر ارکان است. قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزکاری پیشه کنید و سخن صحیح بگویید تا خداوند اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببخشد.^۱

اصلاح اعمال و غفران ذنوب به دنبال تقوا و قول سدید، قرینه خوبی بر رابطه اینها با یکدیگر است.

تعبیر به «ملبس» در جمله «وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ»^۲ که به عنوان دومین فضیلت مهم پرهیزکاران ذکر شده است اگر در معنای حقیقی به کار رود، اشاره به همان لباس ظاهری است که باید نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت‌گیری و خساست، همان گونه که بسیاری از شارحان نهج البلاغه فهمیده‌اند.

۱. احزاب، آیه ۷۰ و ۷۱.

۲. «اقتصاد» از ریشه «قصد» به معنای میانه‌روی است و اعتدال در هر چیزی را شامل می‌شود.

اما اگر به قرینه آیاتی که لباس را در معنای کنایی وسیع به کار برده است؛ مانند «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^۱ و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا»^۲ و «هِنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»^۳ معنای لباس را منحصر در پوشش ظاهری ندانیم، مفهوم گسترده‌ای پیدا می‌کند که همه زندگی انسان را شامل می‌شود؛ یعنی اعتدال و میانه‌روی تمام زندگی آنان را در بر گرفته و همچون لباسی است بر قامت آنان، همان گونه که در جمله سوم تعبیر به «مَشِيهِمُ التَّوَّاضُعُ» تنها اشاره به راه رفتن ظاهری نیست، زیرا راه رفتن متواضعانه هر چند کار خوبی است اما در ردیف نخستین صفات برجسته پرهیزکاران قرار نمی‌گیرد؛ ولی هرگاه اشاره به معنای وسیع مشی باشد مفهومش این است که همه رفتارهای آنها آمیخته با تواضع است.

در واقع امام علیه السلام به سه اصل اساسی در آغاز این خطبه اشاره فرموده است: درستکاری، میانه‌روی و تواضع که بر سراسر زندگی پرهیزکاران حاکم است.

در روایات اسلامی نیز راجع به این سه اصل، تأکیدهای فراوانی دیده می‌شود؛ در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَسْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَىٰ لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَىٰ ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ؛ این زبان کلید هر خیر و شری است، پس سزوار است که مؤمن مهر بر زبانش زند همان گونه بر طلا و نقره‌اش مهر می‌زند (و در صندوق محفوظی نگاه می‌دارد)»^۴.

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «مَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ؛ آن کس که میانه‌روی را پیشه کند هرگز تنگدست نمی‌شود»^۵.

۱. اعراف، آیه ۲۶.

۲. فرقان، آیه ۴۷.

۳. بقره، آیه ۱۸۷.

۴. تحف العقول، بخش سخنان امام باقر علیه السلام، ص ۲۱۸.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۴۰.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «فَإِنَّمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عليه السلام: يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أْبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ در بین سخنانی که خداوند عز و جل به حضرت داود علیه السلام وحی کرد این سخن بود: ای داود همان‌گونه که نزدیک‌ترین مردم به خداوند، افراد متواضع هستند، دورترین مردم از خداوند نیز متکبران هستند.»^۱

سپس به بیان دو وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «آنها چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده‌اند و گوشه‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی که برای آنان سودمند است، ساخته‌اند؛» (غَضُّوا^۲ أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ).

«غَضُّوا» از ریشه «غَضَّ» در اصل به معنای کم کردن است و هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود، معنای فروافکندن می‌دهد؛ یعنی سر را به زیر اندازد و نگاه نکند، که ما در تعبیرات فارسی به جای آن چشم‌پوشی به کار می‌بریم.

«وَقَفُوا» از ریشه «وَقَفَّ» در لغت به معنای متوقف ساختن است؛ ولی گاه به معنای اصطلاحی فقهی یعنی چیزی را برای چیزی وقف کردن یا از آن گسترده‌تر، چیزی را اختصاص به چیزی دادن، به کار می‌رود.

بنابراین هر گاه در دو جمله بالا معانی حقیقی کلمه را در نظر بگیریم مفهومی آن است که آنها نگاه به صحنه‌های حرام نمی‌کنند و پیوسته گوش به علم نافع می‌دهند و اگر معنای وسیع و کنایی آنها را در نظر بگیریم، مفهوم جمله اول این است که آنها از همه محرمات چشم‌پوشی و صرف نظر می‌کنند و گوشه‌های آنها وقف بر علم نافع است.

۱. وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب ۲۸، حدیث ۲.

۲. «غَضُّوا» از ماده «غَضَّ» بر وزن «خَزَّ» چنان که در بالا آمد در اصل به معنای کم یا کوتاه کردن است؛ هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود به معنای فروافکندن چشم است یعنی سر به زیر انداختن و نگاه نکردن است و «غَمَضَّ» به معنای فروبستن و چشم را برهم گذاردن است.

مقصود از «علم نافع» در درجهٔ اول، علمی است که برای دین و ارزشهای معنوی و زندگی سعادت بخش در جهان دیگر، سودمند است و در درجهٔ بعد، همهٔ علوم و دانشهایی را که برای عزت و عظمت و استقلال و سربلندی انسانها در این دنیا لازم است؛ اعم از علوم مربوط به سلامت انسان یا صنایع و کشاورزی یا علوم سیاسی و مانند آن.

بی شک رابطهٔ انسان با جهان خارج، جهان امروز و گذشته به طور عمده از طریق این دو موهبت الهی؛ یعنی چشم و گوش است، حقایق را با چشم می بیند، تاریخ مکتوب را با چشم می خواند، پیام الهی و پیشوایان دین و تجربیات بزرگان پیشین را با گوش خود می شنود و با این دو وسیله با همه چیز در اطراف خود رابطه برقرار می کند که اگر این دو موهبت از انسان گرفته شود، چیزی برای او باقی نمی ماند و عقل و شعورش در حد طفل غیر ممیز متوقف خواهد ماند و حتی زبان و سایر حواس در صورت سلامت این دو فعال می شوند. به همین دلیل افراد کر و کور همیشه لال هستند هر چند زبانشان سالم باشد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرُ ثَلَاثٍ؛ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ؛ تمام چشمها در روز قیامت گریان است، جز سه چشم، چشمی که در راه خدا بیدار بماند و چشمی که از خوف خدا گریان شود و چشمی که از حرام پوشیده شود».^۱

در حدیث دیگری از امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبُهُ وَ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكَيرَ وَ انْتَفَعَ بِهِ؛ بیناترین دیده‌ها، دیده‌ای است که نظر و دید آن در مسیر خیر باشد و شنواترین گوشها گوش‌ای است که تذکرات و پندها را اخذ کند و از آنها نفع ببرد».^۲

سپس امام (علیه السلام) به یکی دیگر از اوصاف پرهیزکاران که صفت رضا و تسلیم است، پرداخته، می فرماید: «حال آنها در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است»؛ (نُزِّلَتْ

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۸۰، باب اجتناب المحارم، حدیث ۲.

۲. میزان الحکمة، جلد ۴، صفحه ۵۵۱ نقل از بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۰۹.

أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ^۱.

در حال نعمت مست و مغرور نمی‌شوند و در بلا و مشکلات بی‌تابی و جزع ندارند؛ در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم در برابر اراده او هستند. به یقین از تلاش و کوشش برای مبارزه با مشکلات و فراهم کردن اسباب نعمتها فروگذار نمی‌کنند؛ ولی آنجا که از تحت اراده آنها بیرون است، جز تسلیم و رضا عکس‌العملی نشان نمی‌دهند؛ زیرا از یک سو می‌دانند خداوند حکیم است و مهربان؛ از هر کس، حتی از مادر مهربان‌تر و جز آنچه که مصلحت بنده با ایمان اوست، مقدر نمی‌فرماید.

از سوی دیگر می‌دانند بی‌تابی در برابر بلا و حوادث ناگوار نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه اجر و پاداش آنها را بر باد می‌دهد و گاه بر مشکلات نیز می‌افزاید و سبب یأس و نومیدی و انفعال در برابر هر حادثه‌ای می‌شود.

در باره اهمیت مقام تسلیم و رضا، روایات فراوانی از معصومین علیهم‌السلام وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ برترین مرتبه اطاعت خداوند، صبر و رضا در همه چیزهایی است که بندگان دوست دارند، یا دوست ندارند و هیچ بنده‌ای در همه این امور از خدا راضی نمی‌شود، مگر اینکه خیر او در آن است»^۲.

مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت در کافی، دوازده روایت دیگر دراهمیت تسلیم و رضا و مقامات مؤمنان راضی و تسلیم در برابر اراده پروردگار ذکر کرده است.

امام علیه‌السلام بعد از ذکر اوصاف فوق به یک وصف دیگر مهم پرهیزکاران می‌پردازد که نشانه ایمان قوی و اطمینان آنها به وعده‌های الهی است، می‌فرماید: «اگر سرآمد معینی که

۱. «رخاء» و «رخوه» در اصل به معنای سستی و نرمی است و هنگامی که در مورد زندگی به کار رود به معنای زندگی توأم با آرامش و آسایش و وسعت است.

۲. الکافی، جلد ۲، صفحه ۶۰، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۱.

خداوند برای (زندگی) آنها مقرر داشته نبود یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی‌گرفت؛ «وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمَ تَسْتَوِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ».

روح آنها به کبوتری می‌ماند که در قفس گرفتار است؛ در یک سوی خود، باغی خرم و سرسبز با انواع گلها و گیاهان و میوه‌ها می‌بیند و در طرف دیگر خود آتشی سوزان. در درون قفس، بال و پر می‌زند و شدیداً طالب آزادی است تا پرواز کند و بر شاخسار باغ قرار گیرد و در ضمن از آتش سوزانی که در یک طرف دیگر قفس بود، رهایی یابد. پرهیزکاران راستین چنین‌اند. عشق به ثواب از یک سو و خوف از عقاب (بر اثر سوء عاقبت) از سوی دیگر، روح ناآرام آنها را به جهان دیگر جذب می‌کند؛ ولی اجلی که خداوند برای آنها مقرر ساخته آنان را از این امر باز می‌دارد.

در ضمن این تعبیر، حاکمیت صفت خوف و رجا را بر وجود آنها روشن می‌سازد؛ از یک سو امیدوار به لطف و ثواب الهی هستند و از سوی دیگر از این بیم دارند که در دنیا پایشان بلغزد و در دام شیطان و هوای نفس، گرفتار شوند و با سوء عاقبت از دنیا بروند.

در حدیثی از لقمان حکیم می‌خوانیم که خطاب به فرزندش می‌گفت: «يَا بَنِيَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ خِفْتَ أَنْ يُعَذَّبَكَ وَارْحِ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِيْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ؛ فرزندم آن گونه از خدا بترس که اگر در روز قیامت در صحنه قیامت وارد شوی، در حالی که اعمال نیک انس و جن را با خود داشته باشی باز از عذاب خدا بترسی و آن قدر امیدوار به لطف او باش که اگر روز قیامت با گناه جن و انس وارد محشر شوی باز امید به عفو او داشته باشی».^۱

سپس امام (علیه السلام) به سراغ یکی دیگر از اوصاف بسیار برجسته پرهیزکاران می‌رود، می‌فرماید: «آفریدگار در روح و جان‌شان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در

چشمانشان کوچک است»؛ (عَظْمَ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ).

هر گاه کسی در کنار اقیانوس پهناور و بی کرانی باشد، طبیعی است که یک قطره آب در نظرش بسیار حقیر و ناچیز است و آن کس که چشم به آفتاب عالمتاب دوخته، پرتو شمع کوچکی در نظرش بی مقدار است. آری پرهیزکاران با آفریدگار جهان هستی، با قدرت و علم بی پایان او آشنا شده اند و به قدر استعداد خود، عظمت ذات پاک او را دریافته اند. بدیهی است که غیر او در نظرشان کوچک و بی مقدار است و یکی از دلایل تقوا و پرهیزکاری و بالاتر از آن، عصمت و مصونیت از گناه همین است. هر قدر معرفت انسان به خدا بیشتر شود، ما سوی الله در نظرش کوچک تر می شود و به این اشیای حقیر و ناچیز، دل نمی بندد و به جهت آنها گناه نمی کند.

از اینجا می فهمیم که اگر علی علیه السلام می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبُ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانش قرار دارد به من دهند برای اینکه خدا را در مورد مورچه ای نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش بگیرم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد»^۱ دلیلش همین است.

اگر در ادامه این سخن، می افزاید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنَ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْمِضُهَا؛ به یقین دنیای شما (با همه ثروتها و زرق و برقهایش) نزد من از برگگی که در دهان ملخی است و آن را می جود پست تر است». به دلیل عرفان والای مولا نسبت به خداست. آری، هر قدر معرفت الله بیشتر شود، دنیا در نظر انسان، کوچک تر می گردد، اسباب گناه نزد او ضعیف تر می شود و آرامش بیشتری می یابد. یکی از آثار آن، حضور قلب فوق العاده در عبادت و نماز است، به گونه ای که اگر پیکان تیری از پای او برکشند متوجه نمی شود.

آن گاه امام علیه السلام به سراغ وصف برجسته دیگری می رود که آن مقام یقین شهودی

پرهیزگاران والامقام است، می فرماید: «آنها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم اند، و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معدّبند»؛ (فَهُمْ وَ أَلْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَدَّبُونَ).

ایمان و یقین، مراحل دارد؛ گروهی ایمانشان برخاسته از ادله عقلی است و دلایل کافی و شافی بر آن دارند. بزرگان اخلاق و عرفان با اقتباس از آیات قرآن از این مرحله به علم الیقین تعبیر کرده اند.

مرحله والاتر، مرحله شهود است. در این مرحله انسان، استدالات عقلی را پشت سر می گذارد و به مقام شهود می رسد و با چشم دل، خدا را می بیند و عظمت او را مشاهده می کند و هرگونه شک و تردید و وسوسه هایی که گاهی در اعماق استدالات عقلی نیز وجود دارد از او زایل می شود و آن را مقام عین الیقین گویند.

مرحله سوم که مخصوص خاصان و مقربان است مرحله حق الیقین است و آن، این است که انسان به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، آنچه می بیند خداست و غیر او از نظرش محو می شود.

در حقیقت مرحله اول، جنبه عمومی دارد و همه مؤمنان راستین را شامل می شود. مرحله دوم ویژه پرهیزکاران مخلص و مجاهد است و مرحله سوم ویژه گروه خاصی از اولیاء الله، همچون معصومان علیهم السلام است و هر یک از اینها آثاری دارد.

یکی از آثار مرحله شهود که درباره پرهیزکاران در این خطبه به آن اشاره شده این است که خود را در حضور دائم در برابر حق می بینند و پیوسته سر بر فرمان او هستند و قداست زندگی آنها گواه بر ایمان شهودی آنهاست.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب آلود بود، اندامش نحیف و لاغر به نظر می رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با نام صدا زد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟» چگونه

صبح کردی (و حالت چگونه است؟)». عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ صبح کردم ای رسول خدا ﷺ در حالی که به مقام یقین رسیدم». رسول خدا ﷺ از این پاسخ صریح او در شگفتی فرو رفت و به او فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟؛ هر یقینی نشانه روشنی دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ نشانه آن، این است که مرا در اندوهی عمیق فرو برده و به شب‌زنده‌داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه در آن است بی‌اعتناست...

«كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَعْمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِبُونَ، وَ كَانَنِي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُضْطَرِحُونَ وَ كَانَنِي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي؛ گویی من اهل بهشت را می‌بینم که در آغوش بهشت متنعم‌اند و با هم در گفت و گوی دوستانه‌اند و بر تختها تکیه زده‌اند و گویی اهل دوزخ را می‌بینم که در آن، عذاب می‌شوند و فریاد می‌کشند و گویی الآن، صدای شعله‌های آتش در گوش من می‌پیچد». پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده‌ای است که خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود: این حالت را حفظ کن، جوان عرضه داشت: دعایی در حق من کنید که خداوند شهادت را در رکاب شما برای من فراهم سازد، پیامبر ﷺ در حق او دعا کرد، طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه پیامبر ﷺ شرکت کرد و در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آنها این جوان بود.^۱

داستانهای فراوانی شبیه آنچه در بالا آمد از پرهیزکارانی که در طول تاریخ به مقام شهود رسیده‌اند نقل شده که برگفتار مولا علی عليه السلام تأکید می‌نهد.

در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران پرداخته، می‌فرماید: «قلب‌های آنها اندوهگین و مردم از شرشان درامانند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و

۱. این حدیث را مرحوم کلینی در باب حقیقة الايمان (الکافی، جلد ۲، صفحه ۵۲) آورده است. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۷۴ از کتاب محاسن، این حدیث را نقل کرده است.

نفوسشان عقیف و پاک است؛» (قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَقِيفَةٌ).

این صفات مجموعه‌ای از صفات پرهیزکاران است، زیرا حزن و اندوه آنها که در نخستین وصف آمده، اشاره به خوف از خدا و کوتاهی در انجام مسؤولیت‌هاست. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْغَارِفِينَ» و در ادامه این سخن می‌فرماید: «وَلَوْ حَجَبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْغَارِفِينَ سَاعَةً لَسْتَغَاثُوا؛ اگر ساعتی حزن از دل‌های اهل معرفت پوشیده گردد به درگاه خدا استغاثه می‌کنند و آن را از او می‌خواهند».^۱

آری آنها پیوسته در برابر مسؤولیت‌هایشان نگرانند و از این نظر بر دل‌ها اندوهی سایه افکنده، مبادا در گرفتن حق مظلومی کوتاهی کرده باشند یا اندک ظلمی از آنها سرزده باشد یا به غیر خدا اندیشیده باشند. افزون بر این، غم عشق و اندوه دوری از قرب پروردگار که طالب‌آند نیز از آنها جدا نمی‌شود؛ ولی در هر حال آنها غم دنیا ندارند، چون عاشق دنیا نیستند، بنابراین اگر قرآن مجید می‌گوید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ بدانید دوستان خدا نه ترس دارند و نه غمگین می‌شوند».^۲ منافاتی با آنچه در این خطبه آمده ندارد، زیرا این خطبه مربوط به خوف از غیر خدا و غم دنیای مادی است.

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو داغی طلبیم

در وصف دوم که می‌فرماید: «مردم از شر آنها در امانند به این نکته اشاره می‌کند که وجود آنها برای همه خیر و برکت است؛ نه موجب درد و عذاب». در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ شَرَّهُ»؛

۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۷۰.

۲. یونس، آیه ۶۲.

بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز قیامت کسی است که مردم از شر او ترسان باشند.^۱ در وصف سوم می‌فرماید: جسم آنها نحیف است. البته نحیف نه به آن معنا که امروز در فارسی ما از آن می‌فهمیم، بلکه به معنای لاغر است که از یکسو نشانه زهد و پارسایی و روزه گرفتن و از سوی دیگر دلالت بر چابکی و آمادگی برای انجام وظایف الهی دارد. در هر حال این وصف مانند بعضی از اوصاف دیگر همواره استثنایی دارد که بعضی از افرادی که بر حسب ساختمان جسمانی لاغر نیستند، در صف پرهیزکاران هستند. در وصف چهارم اشاره به نیازهای محدود آنها شده است؛ نه همچون دنیا پرستان زراندوز که مانند جهنم هر چه بیابند باز هم «هل من مزید» می‌گویند. به یقین روح قناعت و حاجات خفیف، انسان را از بسیاری از گناهان در امان می‌دارد و فکر او را برای پیمودن راه حق راحت‌تر می‌کند و همان‌گونه که امام علیه السلام در یکی از گفتارهای کوتاه و پرمعنوی فرموده، سبکبار می‌شوند و ملحق می‌گردند.^۲

در حدیث دیگری می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام وارد حمام شد. صاحب حمام به آن حضرت عرض کرد: اجازه می‌دهید برای شما حمام را قُرق کنیم. فرمود: «لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفُ الْمُؤْنَةِ؛ نه، مؤمن خفیف المؤمنه است (و زندگی ساده و بی تکلفی دارد).»^۳ در پنجمین وصف اشاره به مقام عفت آنها می‌کند و روح آنها را عفیف می‌شمارد، همان عفتی که انسان را وادار به چشم پوشی از هوا و هوس و گناه می‌کند و به تعبیر دیگر هواپرستی و گناه در نظر آنها بی‌رنگ می‌شود، به گونه‌ای که از مشاهده صحنه‌های زشت و آلوده متنفر می‌شوند.

در کلمات قصار نهج البلاغه می‌فرماید: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ؛ لَكَادُ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ پاداش کسانی که در

۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۵۰۲، حدیث شماره ۷۶۱۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱.

۳. وسائل الشیعة، جلد ۱، صفحه ۳۸۱، ابواب آداب دخول الحمام، باب ۲۲، حدیث ۳.

راه خدا جهاد کنند و شهید شوند، بیشتر از کسی که قادر (بر گناه و حرام و اعمال ناشایست) شود و عفت و پاکدامنی پیشه کند، نیست؛ نزدیک است که فرد پاکدامن و عقیف، فرشته‌ای از فرشتگان الهی شود».

چرا چنین نباشد در حالی که در میدان جهاد اکبر بر دشمن خطرناکی همچون هوای نفس و شیطان غالب شده است.

سپس در وصف مهم دیگری از پرهیزگاران می‌فرماید: «آنها برای مدتی کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پر سود است که پروردگارشان برای آنها فراهم ساخته است»؛ (صَبِرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرَبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ).

صبر و شکیبایی خواه در مسیر طاعت باشد یا در برابر وسوسه‌های گناه و یا در مقابل مصیبت، از صفات برجسته پرهیزگاران است.

هیچ کس به هیچ هدف مهمی خواه مادی باشد یا معنوی، بدون صبر و استقامت نمی‌رسد و اگر انسان این صفت را از دست دهد دین و ایمان و شرف و آبروی او به خطر خواهد افتاد و به همین دلیل در عبارت دیگری از مولا صبر، نسبت به ایمان همچون سر نسبت به بدن شمرده شده است: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۱.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند، می‌خوانیم: «الْجَنَّةُ مَخْوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَ جَهَنَّمُ مَخْوفَةٌ بِاللذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَ شَهَوَّتْهَا دَخَلَ النَّارَ؛ بهشت در لابه‌لای ناملايمات و شکیبایی پیچیده شده، پس آن کس که در دنیا در برابر ناملايمات شکیبایی کند (و از وسوسه‌های گناه و شهوات صرف نظر نماید) داخل بهشت می‌شود و جهنم در لابه‌لای لذات و شهوات گناه آلود پیچیده شده، پس هر کس نفس

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۲.

خود را در برابر اینگونه لذات و شهوات آزاد بگذارد، داخل آتش می شود.^۱
 امام در جمله‌های بالا این کار را؛ یعنی صبر و شکیبایی کوتاه مدت در برابر نیل به
 سعادت دراز مدت را تجارتی پرسود می‌شمرد که با لطف الهی برای پرهیزکاران فراهم
 شده است.

قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا
 رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»؛ کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند
 و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند،
 تجارتی (پرسود و) بی زیان و خالی از کساد را امید دارند.^۲

نیز می‌فرماید: «هنگامی که مؤمنان صالح و صابر می‌خواهند وارد بهشت شوند، در
 آستان بهشت، فرشتگان به آنها سلام و درود می‌گویند که: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»؛
 سلام بر شما به جهت صبر و استقامتتان».^۳

آنگاه در بیان دو وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران می‌فرماید: «دنیا (با جلوه
 گریهایش) به سراغ آنها آمد؛ ولی آنها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می‌رفت
 که آنها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند»؛
 (أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا).

اشاره به اینکه دنیا با زرق و برق‌هایی که دارد به سراغ همه می‌رود و خود را چنان
 می‌آراید که نفوس انسانی را به سوی خود جلب کند. آنها که ناآگاه یا هوسبازند، در دام
 دنیا گرفتار می‌شوند؛ ولی پرهیزگاران که سراب بودن متاع دنیا را می‌دانند، هرگز فریب
 آن را نمی‌خورند. همچنین دنیا از طریق مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات گوناگون
 انسان‌های بسیاری را در دام خود اسیر می‌سازد و راه آزادی و نجات را بر آنها می‌بندد؛

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۸۹، باب الصبر، حدیث ۷.

۲. فاطر، آیه ۲۹.

۳. رعد، آیه ۲۴.

ولی پرهیزگاران در همان گام‌های نخستین به این معنا پی می‌برند و به بهای جان خود را از این اسارت رهایی می‌بخشند.

به راستی ما بسیاری را می‌بینیم که چنان اسیر مقامند که برای حفظ آن به هر گناه و جنایت و ذلّتی تن در می‌دهند، و بعضی چنان اسیر مال و شهوتند که برای حفظ آن همه کرامت انسانی خود را بر باد می‌دهند؛ ولی پرهیزگاران که در خط معصومان گام بر می‌دارند، حتی از جان خویش می‌گذرند و فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا الذُّلَّةُ» سر می‌دهند.



نکته

محورهای این بخش از خطبه

این بخش از خطبه که در آن قریب بیست صفت از صفات پرهیزکاران آمده، عمدتاً بر چند محور دور می‌زند؛ ایمان فوق العاده پرهیزکاران، ایمانی که در سر حد شهود و مشاهده عالم ماورای طبیعت است. مسئله بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و عدم اسارت در چنگال هوا و هوسها و شهوات، جوای علم و دانش بودن، پرهیز از هرگونه گناه مخصوصاً آلودگیهای زبان، تواضع و فروتنی و عدم آزار خلق.

اگر در برنامه پرهیزکاران جز همین فراز نبود برای اینکه از اینها انسان کاملی بسازد، کافی بود تا چه رسد به این که بخشهای بعدی خطبه نیز به آن ضمیمه گردد. صفات مزبور، صفاتی جدا و بیگانه از یکدیگر نیست، بلکه همه با هم پیوسته است و برنامه‌ای جامع برای سالکان الی الله و کسانی که طالب قرب به خدا هستند، تشکیل می‌دهد.

آن کسی که ایمان او به حدی رسیده که گویی آینده‌های دور را می‌بیند و از پشت پرده ضخیم طبیعت، بهشت و جهنم را مشاهده می‌کند، طبیعی است که ماسوی الله در چشم او کوچک شود، فریب زرق و برق دنیا را نخورد، و در برابر خلق متواضع باشد و آزارش به

کسی نرسد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که این ایمان شهودی چگونه تحصیل می‌شود و این
همای سعادت بر سر چه کسی خواهد نشست؟

پاسخ این سؤال را با تشبیهات روشن می‌شود؛ آئینه قلب تا زنگار هوا و هوس دارد،
چهره حقیقت در آن منعکس نمی‌شود و تا انسان در سیاهچال طبیعت زندانی است به
آسمان حقیقت پرواز نمی‌کند و تا گرد و غبار فضای اطراف او را پر کرده، جمال دل آرای
یار را هر چند به او نزدیک باشد، نمی‌بیند و چه زیبا می‌گوید، حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی طریقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

* * *

بخش دوم

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلاً.
يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَنْثِرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا
تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا
نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ. وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَحْوِيفٌ أَصْعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ
ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهَمَّ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ،
مُفْتَرِّشُونَ لِجَبَاهِهِمْ وَ أَكْفَهُمْ وَ رُكْبِهِمْ، وَ أَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ
تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده و با تدبیر می خوانند، به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند. هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن، تشویق است (تشویق به پادشاهی بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می بینند و هنگامی که به آیه ای می رسند که بیم و انذار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوشهای دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است! آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دست ها و سر زانو ها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند.

شرح و تفسیر

برنامه شبانه پرهیزکاران

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به ذکر برنامه شبانه پرهیزکاران می پردازد و انگشت بر جزئیات آن می نهد و راه را برای پیمودن جهت همگان هموار می سازد و می فرماید: «اما در شب بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند. به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند؛ (أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَفْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَيْبِرُونَ^۱ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ).

این جمله ممکن است اشاره به تلاوت قرآن در نماز شب باشد، زیرا قرآن را در حال قیام و بعد از سوره حمد نماز می خوانند و نیز ممکن است این دو جدای از هم باشد؛ یعنی به هنگام شب هم به نماز بر می خیزند و هم تلاوت قرآن دارند.

شایان ذکر است که امام روش قرآن خواندن پرهیزکاران را در عبارت کوتاه و پر معنایی بیان کرده است؛ اولاً قرآن را به صورت «ترتیل» می خوانند و معنای «ترتیل» شمرده خواندن و تأمل در مفاهیم آیات است. افزون بر این می فرماید: آنها خود را کاملاً مخاطب قرآن می دانند، از بشارت قرآن، شاد و از اندازهای قرآن در اندوه فرو می روند و داروی همه دردهای اخلاقی و معنوی خود را در جای جای آیات قرآن جستجو می کنند که هم طیب است و هم داروساز.

سپس در تشریح این معنا می فرماید: «هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن تشویق است (تشویق به پاداش های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانیشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود و گویی آن

۱. «یستبیرون» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» و «ثوران» بر وزن «فوران» در اصل به معنای به هیجان آمدن و «استثارة» به معنای به هیجان در آوردن است و در جمله بالا به معنای جستجوگری در آیات قرآن برای یافتن داروی بیماریهای اخلاقی و معنوی است.

بشارت را در برابر چشم خود می بینند؛ (فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ^۱ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ).

آری! آنها قرآن را سرسری نمی خوانند و همان گونه که در بالا گفته شد خود را مخاطبان واقعی آن می دانند؛ بشارت های الهی آتش شوق را در دل های آنها شعله ور می سازد و آنچه را در آخرت است در این دنیا با چشم دل می بینند و همین امر انگیزه آنها در برنامه «سیر الی الله» است.

و نیز هنگامی که به آیهای می رساند که بیم و انداز در آن است (انذار در برابر گناهان) گوش های دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است؛ (وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ^۲ جَهَنَّمَ وَ شَهِيْقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ).

آری ایمان آنها به مرحله شهود رسیده و حقایق عالم غیب و جهان آخرت را با چشم می بینند و با همه وجودشان لمس می کنند و هر گاه خواندن آیات قرآن بدین گونه باشد بهترین وسیله تربیت انسانهاست.

در یکی از سخنان مولا آمده است: «الْأَلَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدْبِيرٌ إِلَّا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ؛ آگاه باشید تلاوتی که در آن تدبیر نیست منشأ خیر و برکتی نیست و عبادتی که در آن فهم و آگاهی نباشد، خیری ندارد».^۳

در حدیث دیگری از امام سجاد (علیه السلام) آمده است: «آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ فَكَلَّمَا فُتِحَتْ خَزَائِنُهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا؛ آیات قرآن گنجینه های الهی است هر گاه گنجینه ای گشوده شود، سزوار است با دقت در آن نظر افکنی (و از گوهرهای گرانبهایش

۱. «تطلعت» از طلوع گرفته شده و «تطلع» به معنای سرکشیدن برای یافتن چیزی است.

۲. «زفیر» و «شهیق»؛ «زفیر» در اصل به معنای بازدم (بیرون فرستادن نفس) و «شهیق» به معنای دم (فرو بردن نفس) است؛ ولی بعضی گفته اند: «زفیر»، بیرون فرستادن نفس توأم با فریاد کشیدن و «شهیق» فرو بردن نفس توأم با ناله است.

۳. بحارالانوار، جلد ۹۲، صفحه ۲۱۱.

بهره گیری)».^۱

از آنجا که امام علیه السلام در جمله‌های قبل کیفیت نماز پرهیزکاران را در حال قیام بیان فرمود که با تلاوت آیات قرآن و توأم با خضوع و خشوع و تدبّر و حضور قلب همراه است، در جمله‌های بعد به بیان دو رکن دیگر؛ یعنی رکوع و سجود می‌پردازد و می‌فرماید: «آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می‌کنند (و به رکوع می‌روند) و پیشانی و کف دستها و سر زانوها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می‌گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می‌کنند»؛ (فَهُمْ حَانُونَ^۲ عَلَىٰ أَوْسَاطِهِمْ^۳، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ^۴ وَ أَكْفِهِمْ^۴ وَ رُكْبِهِمْ، وَ أَطْرَافِ^۵ أَقْدَامِهِمْ، يَطْبُؤْنَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَىٰ فِي فِكَاكِ^۶ رِقَابِهِمْ).

تعبیراتی که امام علیه السلام درباره رکوع و سجود بیان فرموده، تعبیرات زیبا و جالبی است که انسان را به عمق این عبادات آشنا تر می‌سازد؛ خم شدن در پیشگاه خدا و فرش کردن پیشانی و دست و پاها بر زمین در برابر عظمت او با توجه و حضور قلب، دنیایی از معنویت را به همراه دارد و جالب این که هدف نهایی آن را آزادسازی گردن‌ها از زنجیر اسارت بیان فرموده است؛ آیا تنها آزاد ساختن از اسارت در چنگال آتش دوزخ است یا آزادسازی از هر گونه اسارت در چنگال هوای نفس و شیطان و انسان‌های شیطان صفت؟ تعبیر امام، مطلق است و همه را شامل می‌شود، هر چند در دعاها یا روایات، کراراً دیده شده که بعد از

۱. الکافی، جلد ۲، کتاب فضل القرآن، باب فی قرائته، حدیث ۲.

۲. «حانون» از ریشه «حنو» به معنای پیچیدن و دو لا کردن چیزی است، بنابراین «حانون» جمع «حانی» به معنای کسی است که کمر خود را خم می‌کند. ماده انحناء از همین ریشه گرفته شده است.

۳. «اوساط» جمع «وسط» در اینجا به معنای کمر است.

۴. «جباه» جمع «جبهه» یعنی پیشانی.

۵. «اطراف» جمع «طرف» به معنای کرانه و نوک هر چیزی را می‌گویند و در اینجا، یعنی نوک انگشتان که در موقع سجده بر زمین می‌گذارند.

۶. «فکاک» و «فک» به معنای رها ساختن و آزاد نمودن و جدا کردن است.

«فَكَأَكَّرَقَبَّةٍ» واژه «من النار» ذکر می شود.

آری! آزادی انسان تنها در بندگی خداست، هم در دنیا و هم در آخرت و ناپرهیزکاران اسیر چنگال هوا و هوس و شیطان و مال و ثروت و مقام و شهوت اند. آنچه امام (علیه السلام) در این فراز درباره پرهیزگاران بیان فرموده در واقع برگرفته از صفاتی است که قرآن مجید در بخش آخر سوره فرقان درباره «عباد الرحمن» بیان کرده است. آنجا که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَبِينُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا *»؛ کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند و کسانی که می گویند، پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پر دوام است»^۱.

* * *

نکته

امام (علیه السلام) بعد از اوصاف ویژه ای که برای پرهیزکاران در ابتدای این خطبه بیان کرده، به برنامه شبانه روزانه آنها اشاره می کند، برنامه ای که مملو از درس های سعادت است. نخست برنامه شبانه آنها را شرح می دهد که به طور کامل در جهت خودسازی و قرب به خدا پیش می روند.

اساس این برنامه را در دو چیز ذکر می کند: ۱- نماز با حضور قلب کامل، نمازی که معراج مؤمن و نردبان ترقی و «قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» و سبب قرب پرهیزکاران در دادگاه خدا و نهی کننده از فحشا و منکر است.

۲- تلاوت قرآن در نماز و خارج نماز در دل شب، در سکوت مطلق و شرایطی که هیچ چیز مانع از حضور در محضر قرآن نیست، همراه با تدبیر در جای جای قرآن، به گونه ای که خود را مخاطب آیات ثواب و عقاب بدانند، سرنوشت بهشتیان و دوزخیان را در لابه لای

۱. فرقان، آیه ۶۴ و ۶۵.

آیاتش با چشم خود ببیند، از معارفش درس بیاموزد، از مواعظش پند بگیرد و از احکامش برنامه زندگی بسازد.

به یقین چنین نماز و تلاوت قرآنی در دل شب آنها را آنگونه تربیت می‌کند که به هنگام روز بتوانند برنامه‌های سازنده و درخشان خود را به نحو احسن اجرا کنند و برنامه روزانه آنها در بخش بعد خواهد آمد.



بخش سوم

وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ
يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَ يَقُولُ: لَقَدْ
خُوِلَطُوا!.

وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْتَرُونَ
الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ
خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي
بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ أَعِزُّ
لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!

ترجمه

پرهیزگاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند، ترس و خوف (در برابر مسؤولیتهای الهی) بدنهای آنها را همچون چوبه‌های تیر، تراشیده و لاغر ساخته است، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آنها را بیمار می‌پندارند، در حالی که هیچ بیماری در وجودشان نیست و گوینده (بی‌خبر و غافل) می‌گوید: افکارشان به هم ریخته و بیمار دل‌اند، در حالی که اندیشه‌ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است. از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می‌سازند، و از اعمال خود نگرانند، هر گاه یکی از آنها را مدح و ستایش کنند. از آنچه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا به جهت نیکیهایی که به من نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آنها گمان می‌کنند قرار ده و گناهانی را که من دارم و آنها نمی‌دانند ببخش!

شرح و تفسیر

برنامه روزانه پرهیزکاران

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به برنامه روزانه پرهیزکاران می‌پردازد (در برابر بخش گذشته که برنامه شبانه آنها را تشریح می‌کرد) و در آغاز به پنج وصف از اوصاف آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«پرهیزگاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند. ترس و خوف (در برابر مسئولیت‌های الهی) بدنهای آنها را همچون چوبه‌های تیر، تراشیده و لاغر ساخته، آن‌گونه که بینندگان (ناآگاه) آنها را بیمار می‌پندارند در حالی که هیچ بیماری در وجودشان نیست و گوینده (بی‌خبر و غافل) می‌گویند: آنها افکارشان به هم ریخته و بیمار دل‌اند، در حالی که اندیشه‌ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است (اندیشه مسئولیت در برابر فرمانهای الهی)»؛ (وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمْ^۱ الْخَوْفُ بَرِّي الْقِدَاحِ^۲ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا^۳! وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ!).

اوصاف پنج‌گانه‌ای که امام (علیه السلام) در برنامه روزانه پرهیزکاران بیان فرمود، نشانه روشنی بر این حقیقت است که پرهیزکاری مورد نظر، هرگز پرهیزگاری منفی و جدای از جامعه نیست، بلکه پرهیزگاری توأم با علم و دانش، مدیریت و مسئولیت‌پذیری و نیکوکاری و زندگی در دل جامعه است.

«حلماء» از ماده «حلم» به گفته راغب در اصل به معنای خویشتن‌داری به هنگام غضب

۱. «براهم» از ریشه «بری» بر وزن «سعی» به معنای تراشیدن قلم یا تیر و یا هر چوبی است و در محل کلام به معنای لاغر ساختن است.

۲. «قداح» جمع «قدح» بر وزن «قشر» به معنای چوبه تیر است. پیش از آن که آن را تراشند و به پیکان نهند.

۳. «خولطوا» از «خلط» به معنای مخلوط کردن گرفته شده و در اینجا به معنای درهم ریخته شدن فکر است که در تعبیرات عوامانه می‌گویند: فلان کس قاطی کرده است.

است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد سرچشمه می‌گیرد، این واژه (حلم) گاه به معنای عقل و خرد نیز به کار می‌رود، لذا «حلیم» هم به افراد بردبار و خویشتر دار می‌گویند و هم به افراد عالم و دانشمند.

علمای اخلاق گفته‌اند که صفت «حلم» حد وسط در میان دو صفت رذیله است؛ یکی تن به ذلت دادن و دیگری افراط در غضب.

به هر حال این صفت در برخورد با جاهلان و بی‌خردان غالباً ظاهر می‌شود، شخص حلیم تا آنجا که سبب سوء استفاده نشود در برابر آنان ملایمت و مدارا به خرج می‌دهد، شاید به راه آیند و دست از خیره سری بردارند.

تعبیر به «علماء» منحصر به عالمانی نیست که علوم رسمی را خوانده‌اند، بلکه شامل افراد آگاهی می‌شود که دارای معرفت بالا و قدرت درک حقایق اند.

تعبیر به «قَدْ بَرَّاهُمْ أَلْخَوْفُ بَرِّي الْقَدَاحِ» تنها مقصودش این نیست که پرهیزگاران از خوف مسئولیتها لاغر اندامند، بلکه آنها بر اثر این خوف فعالیت قوی تر و قاطع تری در راه انجام وظیفه دارند، زیرا وقتی چوبه تیر را می‌تراشند برای خوردن به هدف، پرواز بهتر و نوک تیزتری دارد.

تعبیر به اینکه «ناظران آنها را بیمار می‌پندارند» اشاره به این است که همواره عالمان بردبار و پرهیزگاران نیکوکار - در چشم افراد ساده لوح، انسان‌های غیر قاطع با مدیریت ضعیف محسوب می‌شوند، به همین دلیل می‌بینیم غالب پیامبران از سوی امت‌های نادان به جهل و جنون متهم شدند به خصوص این که آنها هم‌رنگ جماعت نیستند و آن کس که هم‌رنگ جماعت نباشند از نظر جاهلان سند رسوایی خود را امضا کرده و چنین کسی که نان به نرخ روز نمی‌خورد، عاقل نیست.

قرآن مجید درباره پیشگامان در خیرات می‌گوید: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»؛ آنها کسانی هستند که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال دل‌هایشان هراسان است از اینکه به سوی پروردگارش باز

می‌گردند».^۱

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در ذیل این آیه شریفه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که سؤال کردند: آیا منظور از آیه کسانی هستند که معصیت می‌کنند و از گناه خود می‌ترسند؟ فرمود: نه! «بَلِ الرَّجُلُ يَصُومُ وَ يَتَصَدَّقُ وَ يَخَافُ أَنْ لَا يَقْبَلَ مِنْهُ؛ منظور کسی است که روزه می‌گیرد و در راه خدا انفاق می‌کنند و در عین حال از این بیم دارد که از او پذیرفته نشود».^۲

سپس امام (علیه السلام) به ذکر همت عالی پرهیزکاران می‌پردازد و می‌فرماید: «از اعمال اندک، خشنود نمی‌شوند، و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می‌سازند (هر چند عبادات و طاعات و کارهای مهم اجتماعی فراوانی کرده باشند و به همین دلیل) از اعمال خود نگرانند (مبادا حق خدا و خلق را ادا نکرده باشند)»؛ «لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ».^۳

علو همت آنها و معرفت بالایشان به آنها اجازه نمی‌دهد که به اعمال کم راضی شوند و یا اعمال فراوان را بسیار ببینند برخلاف کوتاه‌فکران مغرور که به اندک عملی چنان از خود راضی می‌شوند که گویی برترین خلق خدایند.

گذشته از این، آنها دارای صفت برجسته انتقاد از خویشانند که غالب افراد از آن گریزانند نه انتقاد دیگران را می‌پذیرند و به طریق اولی نه از خود انتقاد می‌کنند و کاری را که سبب تکامل و پیشرفت انسان است رها می‌سازند.

آنها پیوسته از این بیم دارند که حق نعمت خدا را ادا نکرده باشند و راه و رسم عبودیت

۱. مؤمنون، آیه ۶۰.

۲. شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۰، صفحه ۱۴۶.

۳. «مشفقون» از «اشفاق» به معنای علاقه آمیخته با ترس است؛ یعنی کسی به دیگری علاقه دارد و دربارهٔ بروز حوادثی نسبت به او بیمناک است.

پروردگار را ترک گفته باشند و در برابر خلق خدا مسئول باشند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «اعمال» در اینجا را تنها به عبادات تفسیر کرده‌اند و روایات مربوط به عبادات فراوان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام و امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام را در اینجا آورده‌اند. درست است که عبادت یکی از وظایف مهم بندگان است؛ ولی هیچ دلیلی نداریم که واژه «اعمال» که در بالا آمده منحصر به عبادت باشد و مسئولیتهای اجتماعی را شامل نشود.

پیشوایان بزرگ ما با اعمال فوق العاده وسیع و گسترده و پاکی که داشتند، باز در برابر پروردگار اظهار انفعال می‌کردند. امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: «وَمَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْتِرُ أَعْمَالًا تُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؛ اعمال ما در برابر نعمتهای عظیم تو چه ارزشی دارد و چگونه در برابر کرم تو اعمال خود را زیاد بشمریم؟!» در کتاب الغارات از بعضی یاران امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که به او عرض کرد: چقدر در راه خدا صدقه می‌دهی و انفاق می‌کنی؟! آیا دست نگه نمی‌داری؟ فرمود: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَبِلَ مِنِّي فَرَضًا وَاحِدًا لَأَمْسَكْتُ وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ مَا أَدْرِي أَقْبَلَ اللَّهُ مِنِّي شَيْئًا أَمْ لَا؟؛ اگر می‌دانستم خداوند یکی از اینها را از من قبول کرده دست نگه می‌داشتم؛ ولی به خدا سوگند نمی‌دانم آیا چیزی را از من قبول کرده یا نه؟»^۱

این در واقع درسی است برای عموم مردم که به اعمال خویش، مغرور نشوند، هر چند زیاد باشد، زیرا مسئله اخلاص بسیار مشکل و پیچیده است.

در حدیث دیگری از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که فرمود: «ثَلَاثُ قَاصِمَاتُ الظُّهْرِ؛ رَجُلٌ اسْتَكْتَرَّ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذُنُوبَهُ وَ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ؛ سه چیز پشت انسان را می‌شکند؛ کسی که اعمال خود را بسیار ببیند و گناهان خود را به فراموشی بسپارد و فکر خود را بسیار بپسندد (و افکار دیگران را به هیچ انگارد)».^۲

۱. الغارات، جلد ۱، صفحه ۹۰.

۲. وسائل الشیعة، جلد ۱، صفحه ۷۳، ابواب مقدمات العبادات، باب ۲۲، حدیث ۶.

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه همان مسئله انتقاد از خویشان به نکته زیبای دیگری اشاره می‌کند، می‌فرماید: «هر گاه یکی از آنها را مدح و ستایش کنند. از آنچه درباره او گفته شده به هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه‌ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه‌تر است. بارالها! مرا به سبب نیکیهایی که به من نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آنها گمان می‌کنند قرار ده و گناهی را که من دارم و آنها نمی‌دانند ببخش»؛ (إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّْي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!).

می‌دانیم یکی از موانع راه پیشرفت در درگاه خدا و در جامعه بشری، مدح مداحان و تملق متملقان است که بسیاری از سران جهان را به خطا افکنده و گمراه ساخته است. پرهیزکاران پیوسته از ستایش ستایشگران بیمناکند، نکند سبب غرور و عجب آنها گردد و مورد مؤاخذه پروردگار واقع شوند. در عین حال از خدا می‌خواهند که برتر از ستایش آنها باشند و اگر خطا و گناه مخفیانه‌ای دارند، خدا آنها را ببخشد.

* * *

نکته

آنها نقادان عمل خویشند

در حالی که برنامه شبانه پرهیزگاران، خودسازی در سایه نیایش و عبادت و راز و نیاز با خداست، روزانه آنها برنامه‌ای کاملاً مردمی و اجتماعی دارند؛ تکیه بر علم و حلم و نیکوکاری و خوف در برابر انجام مسؤولیت‌ها دلیل روشنی بر این معناست.

عالم‌اند و با علم خود جامعه را هدایت می‌کنند.

حلیم‌اند و در مقابل تعصب و لجاجت و ندانم کاری‌های افراد جاهل صبر می‌کنند.

نیکوکارند و به اندازه توان خود به نیازمندان خدمت می‌کنند.

خائفانند و نسبت به انجام مسئولیتها سختگیر؛ خوف آنها خوفی است مثبت که انگیزه کار بهتر و بیشتر است؛ نه خوف منفی که سبب گوشه گیری و ترک فعالیت است، لذا می فرماید: خوف، آنها را ضعیف نکرده، بلکه کارآمدتر ساخته است، همچون چوبه تیری که آن را می تراشند و آماده برای هدف گیری می کنند.

از ویژگیهای آنها این است که مانند دنیاپرستان نان را به نرخ روز نمی خورند و همچون فرصت طلبان برای رسیدن به اهداف مادی با هر کس در هر شرایطی سازش ندارند و به همین دلیل از دیدگاه این گروه، افراد کم عقل، محسوب می شوند، بالاخره آنها نقادان اعمال خویشند و پیش از آنکه مردم اعمال آنها را زیر ذره بین نقد بگذارند خودشان در این راه پیشگامند.

به یقین چنین افرادی هستند که می توانند جامعه بشری را از ظلم و ستم، نجات دهند و حق را به حق دار برسانند.



بخش چهارم

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنٍ، وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصْدًا فِي غِنَى، وَ حُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَ طَلَبًا فِي حَالٍ، وَ نَشَاطًا فِي هُدَى، وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حَذَرَ مِنَ الْعَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ. إِنْ أَسْتَصَعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَفْرُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

ترجمه

از نشانه‌های هر یک از آنها این است که او را در دین خود قوی می‌بینی و در عین قاطعیت، نرم‌خوست، دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه‌روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد، و طلب روزی حلال، و نشاط در راه هدایت و دوری از طمع است. پیوسته عمل صالح انجام می‌دهد و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود) روز را به پایان می‌برند در حالی که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است، و صبح می‌کند در حالی که همه همش یاد خداست. شب را سپری می‌کند در حالی که ترسان است، و صبح بر می‌خیزد در حالی که شادمان است؛ ترسان از غفلتهایی است که از آن برحذر داشته شده و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است). هرگاه نفس او

در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد. چشم روشنی او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی‌اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار!

شرح و تفسیر

دوازده وصف دیگر

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه به دوازده وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران، در عباراتی کوتاه و پرمعنا اشاره کرده از قوت آنها در دین آغاز می‌کند و به دوری آنان از طمع ختم می‌نماید، می‌فرماید: «از نشانه‌های هر یک از آنها این است که آنها را در دین خود نیرومند می‌بینی و در عین محکم‌کاری و قاطعیت، نرم‌خو، و دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه‌روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد و طلب روزی حلال و نشاط در راه هدایت، و دوری از طمع هستند»؛ (فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنٍ، وَ إِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصْدًا فِي غِنَى، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً^۲ فِي فَاقَةِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَ طَلْبًا فِي حَلَالٍ، وَ نَشَاطًا^۳ فِي هُدَى، وَ تَحَرُّجًا^۴ عَنِ طَمَعٍ).

۱. «حزم» به معنای محکم کردن و متقن ساختن است و ریشه اصلی آن «حزام»، تنگ حیوان است (نوار محکمی که زین یا پالان را به وسیله آن زیر شکم حیوان، محکم می‌بندند و به معنای هرگونه کمربند نیز آمده است).

۲. «تجمل» از «جمال» گرفته شده و به معنای اظهار زیبایی و جمال است و «تجمل» در حال فقر به این معناست که شخص فقیر ظاهراً خود را بی‌نیاز نشان دهد.

۳. «نشاط» فعالیت صادقانه است و «نشاطات» علمی به معنای فعالیت‌های علمی است.

۴. «تحرّج» از ریشه «حرج» به معنای مشقت گرفته شده است. این واژه هنگامی که با «عن» متعدی شود به معنای دوری کردن و خود را گرفتار نمودن است.

تعبیر به قوت در دین، اشاره به این است که وسوسه گران و شبهه افکنان و منافقان نمی توانند در آنها نفوذ کنند و طوفانها و حوادث سخت زندگی، ایمان آنها را متزلزل نمی سازد.

و «حزم در لین» اشاره به این است که آنها در عین دورانیدیشی که لازمه آن غالباً سختگیری است - برخلاف «روزمرگی» که کارها را آسان می کند - نرمخویی را فراموش نمی کنند و با کسانی که در انجام یک هدف اجتماعی با آنها همراه هستند رفتاری با رفق و محبت دارند و مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: «لَا تَكُنْ حُلُوءًا فَتَسْتَرِطُ وَ لَا مُرًّا فَتَلْفُظُ؛ آن قدر شیرین نباش که تو را بلعند و نه آن قدر تلخ که تو را دورافکنند»، رفتار می کنند.

تعبیر به «ایمان در یقین» اشاره به این است که ایمان مراتبی دارد و اعلى درجه آن، علم یقین و حق یقین است که گاه از طریق استدلالهای قوی و محکم، حاصل می شود و گاه از آن برتر؛ یعنی از راه شهود به دست می آید.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ؛ ایمان از اسلام برتر است (زیرا اسلام، اقرار در ظاهر است و ایمان، تصدیق به قلب) و یقین، افضل از ایمان است (زیرا درجه عالی ایمان است) و هیچ چیز کمیاب تر از یقین نیست».^۱ آری پرهیزکاران واقعی به این گوهر گران بهای کمیاب دست یافته اند.

تعبیر به «حِرْصاً فِي عِلْمٍ» با اینکه واژه حرص معمولاً بار منفی دارد، اشاره به این است که آنها شدیداً به دنبال فراگیری علم اند و روزی بر آنها نمی گذرد که دانش تازه ای کسب نکنند، در حالی که دنیاپرستان، حریص در جمع اموال اند. پرهیزکاران حریص در جمع علم اند، زیرا پرهیزکاری بدون علم، عمق و ریشه ای ندارد.

منظور از آمیختن علم با حلم، این است که عالم در برابر جهل جاهلان نیاید

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۵۱، باب فضل الایمان علی الاسلام، حدیث ۱.

خشمگین شود و تندخویی کند، بلکه با بردباری و به صورت تدریجی در آنها نفوذ نماید و جهلشان را بزداید.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی در گفتگوی امام صادق (علیه السلام) با عنوان بصری که برای درک علم به محضر آن حضرت آمده بود نقل می‌کند، می‌خوانیم که فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو بگوید اگر سخن نسنجیده‌ای درباره من بگویی ده برابر آن به تو می‌گویم، تو در جواب بگویی اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نخواهم گفت: «فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً» و در مورد علم به او می‌فرماید: آنچه را نمی‌دانی از علما بپرس و از اینکه برای بهانه‌جویی و آزار یا آزمودن افراد از آنها سؤال کنی پرهیز و از عمل به آرای شخصی و ظنی دوری کن: «فَأَسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَنَّا وَ تَجْرِبَةً وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا».^۱

تعبیر به «قَصْدًا فِي غِنَى» اشاره به این است که آنها اگر غنی و ثروتمند شوند اعتدال و میانه‌روی را فراموش نمی‌کنند و از اسراف و تبذیر، پرهیز دارند و اضافه اموال خویش را در اختیار نیازمندان می‌گذارند.

جمله «وَ حُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ» اشاره به این است که عبادت آنها سرسری و بی‌روح نیست، بلکه حالت خضوع و خشوع و حضور قلب که روح عبادات است در اعمال عبادی آنها موج می‌زند و هر نمازی از آنها نردبانی است برای صعود به اوج قرب خدا؛ و به همین دلیل قرآن مجید در وصف مؤمنان رستگار می‌فرماید: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ حَاشِعُونَ».^۲

جمله «تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ» در واقع نقطه مقابل «قَصْدًا فِي غِنَى» است. اشاره به اینکه پرهیزگاران نه به هنگام تبذیر و اسراف و طغیان دارند و نه به هنگام فقر زبان به شکوه و

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۶.

۲. مؤمنون، آیه ۲.

شکایت می‌کشایند.

تعبیر به «تجمل» مفهومش این است که آنها هر چند فقیر و نادار باشند، ظاهر خود را حفظ می‌کنند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾^۱.

این گروه از فقیران آنچنان زندگی می‌کنند که افراد نادان بر اثر خویشتن‌داری، آنها را اغنیای می‌پندارند.

جمله «صَبْرًا فِي شِدَّةٍ» اشاره به استقامت و شکیبایی آنها در برابر شدائد روزگار و حوادث ناگوار است که به مصداق ﴿إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲ خود را از آن خدا می‌دانند و جایگاه امن و امان و روح و ریحان را سرای آخرت می‌شمرند؛ نه این دنیا را. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ»^۳ و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ؛ نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ؛ إِيْمَانٌ دُونَ نِصْفِ اسْتِ؛ نِصْفٌ مِنْهُ نِصْفُ اسْتِ»^۴.

جمله «طَلَبًا فِي حَلَالٍ» نشان می‌دهد که پرهیزگاران افرادی گوشه‌گیر و بیگانه از فعالیت‌های زندگی نیستند، بلکه تلاش و کوشش برای معاش و پیشرفت جامعه اسلامی جزو برنامه‌های اصلی آنهاست. با این قید که دنیاپرستان در فکر حلال و حرام نیستند و آنها پیوسته طالب حلال‌اند و اگر کاری بسیار پردرآمد باشد ولی بوی حرام دهد از آن می‌گریزند. در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. بقره، آیه ۱۵۶.

۳. شرح ابن‌ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۱۹ و بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۳۷، حدیث ۲۲.

۴. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۱.

الْحَلَالِ؛ عبادت هفتاد جزء دارد که از همه برتر، به دنبال روزی حلال بودن است.^۱
 قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»؛ ای
 رسولان الهی از غذای پاکیزه و حلال تناول کنید و عمل صالح به جای آورید.^۲ این تعبیر
 ممکن است، نشان آن باشد که عمل صالح زایندهٔ غذای حلال و طیب است.

تعبیر به «نَشَاطًا فِي هُدًى» ناظر به این است که پیمودن راه هدایت برای آنها برخلاف
 افراد کوتاه فکر و کم معرفت مایهٔ نشاط و شادی است؛ هرگز از پیمودن این راه خسته
 نمی‌شوند و سلوک سبیل الهی هر دم بر نشاط آنها می‌افزاید.

منظور از جمله «وَتَحَرَّجًا عَن طَمَعٍ» این است که پرهیزکاران به کلی از طمع دورند،
 زیرا طمع نتیجهٔ وابستگی شدید به دنیا و سبب توجه به غیر خدا و موجب مفساد زیادی
 می‌گردد. از جمله یکی از عوامل ذلت و کینه و عداوت و حقد و حسد است؛ طمعکاران
 هرگز از مال دنیا سیر نمی‌شوند و پیوسته برای به دست آوردن آن از هر راهی که باشد
 تلاش می‌کنند و در واقع گرفتار اسارت دائم‌اند، همان‌گونه که امام علیه السلام در کلمات قصارش
 فرموده: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ؛ طمع سبب بردگی جاویدان است.»^۳

به علاوه، طمع فکر و عقل را از کار می‌اندازد و انسان را گرفتار لغزش‌های بزرگ
 می‌کند، همان‌گونه که مولا در یکی دیگر از کلمات قصارش فرموده: «أَكْثَرُ مَضَارِعِ الْعُقُولِ
 تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیشترین زمین خوردن عقلها، زیر برقه‌های طمع است.»^۴

سپس امام علیه السلام به بیان سه وصف دیگر از اوصاف برجستهٔ شخص پرهیزکار پرداخته
 می‌فرماید: «پیوسته عمل صالح انجام می‌دهد، با این حال ترسان است (که از او پذیرفته
 نشود). روز را به پایان می‌برد در حالی که هم‌او سپاسگزاری (نعمتهای الهی) است و صبح

۱. الکافی، جلد ۵، صفحه ۷۸.

۲. مؤمنون، آیه ۵۱.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۸۰.

۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۱۹.

می‌کند در حالی که تمام همّش یاد خداست» (يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلِيٌّ وَجَلٌّ^۱. يُمِسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُضِيحُ وَ هَمُّهُ الذُّكْرُ).

آری! اولیاءالله اگر تمام اعمال صالح را انجام داده باشند باز از این بیم دارند که حق عبودیت پروردگار را ادا نکرده و در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشند، همان‌گونه که در حدیث آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید چه چیز مهمّی در وصیّت لقمان بود؟ فرمود: «امور مهم و شگفت‌آوری، گفت و از همه شگفت‌آورتر این که به فرزندش گفت: آن‌گونه از خدا بترس که اگر تمام اعمال نیک انس و جن را انجام داده باشی باز از این بترسی که کوتاهی کرده‌ای و خداوند مجازاتت می‌کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باش که اگر تمام گناهان انس و جن را انجام داده‌ای، باز امید به رحمت او داشته باشی»^۲.

قرآن مجید در این زمینه تعبیر گویایی دارد؛ در بیان اوصاف پیشگامان در اعمال خیر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُم إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»؛ آنها کسانی هستند که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می‌گردند»^۳.

تعبیر به «عیسی...» اشاره به این است که آنها در آغاز روز که تلاش و کوشش را شروع می‌کنند، با نام خدا آغاز می‌کنند و در پایان روز که از مواهب الهی بهره‌کافی می‌گرفتند، به شکر خدا می‌پردازند. درست همچون نشستن بر سر سفره غذا که با نام خدا شروع می‌شود و با شکر پروردگار پایان می‌پذیرد، هر چند بعضی از شارحان^۴ نهج‌البلاغه در تفسیر این دو جمله گفته‌اند که این اختلاف در تعبیر از باب تنوع در عبارت است و منظور

۱. «وجل» به معنای خوف و ترس است و «وجل» بر وزن «خجل» به معنای شخص ترسان است.

۲. الکافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.

۳. مؤمنون، آیه ۶۰.

۴. فی ظلال نهج‌البلاغه، جلد ۳، صفحه ۱۶۹.

آن است که صبح و شام و در جمیع حالات، هم ذاکرنند و هم شاکر؛ ولی آنچه که در بالا گرفته شد، صحیح تر به نظر می رسد.

درباره اهمیت ذکر الله در آیات و روایات، تعبیرات بسیار پر معنایی وارد شده است؛ مثلاً در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ: الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ، وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ الْمُسْتَعِزُّونَ بِالْأَشْحَارِ؛ سه گروهند که از شیطان و لشکریانش در امانند، آنها که پیوسته یاد خدا می کنند، و آنها که از ترس (کیفر خداوند) اشک می ریزند (و احساس مسؤولیت می کنند)، و آنها که در سحرگاهان استغفار می نمایند».^۱

درباره اهمیت شکر نیز در آیات و روایات، تأکیدات فراوانی دیده می شود؛ از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان که در غررالحکم آمده است، می خوانیم: «شُكْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النِّقْمَةِ؛ شکر نعمت انسان را از بلاها و حوادث ناگوار در امان می دارد».^۲

آن گاه اشاره به دو وصف مهم دیگر از اوصاف این پاک مردان می کند و می فرماید: «شب را سپری می کند، در حالی که ترسان است و صبح بر می خیزد، در حالی که شادمان است. ترسان از غفلتهایی است که از آن برحذر داشته شده، و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده است)»؛ «بَيْتٌ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ».

مفهوم این سخن آن نیست که برای مسئله خوف و رجا تقسیم زمانی بیان کند؛ خوف و رجا در هر زمان و در هر حال در دل پرهیزکاران است، بلکه از آنجا که پرهیزکاران بعد از پایان کار روزانه به محاسبه خویش می پردازند و از این نگرانند که در برنامه روزی که

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۶، حدیث ۵.

۲. غررالحکم، ۵۶۶۴.

گذشت خطاها و لغزش‌هایی باشد، سخن از خوف آنها به میان آمده و لذا به مادستور داده شده است که شب هنگام قبل از آنکه به بستر استراحت رویم، استغفار کنیم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ حِينَ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ مِائَةً مَرَّةٍ تَحَاتَّتْ ذُنُوبُهُ كَمَا يَسْفُطُ وَرَقَ الشَّجَرِ؛ کسی که شب هنگام وقتی به بستر استراحت می‌رود یک صد مرتبه استغفار کند، گناهان او فرو می‌ریزد آن‌گونه که برگ درختان (هنگام پاییز) فرو می‌ریزد».^۱

و از آنجا که روز آغاز فعالیت‌های نوین و اعمال صالح جدیدی است فعالیت‌هایی که باید با امید آغاز گردد تجلی‌گاه صفت رجا و شادمانی است.

در اینکه میان فضل و رحمت چه تفاوتی است مفسران قرآن در ذیل آیه ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ﴾^۲ گفت و گو بسیار دارند؛ بعضی فضل الهی را اشاره به نعمت‌های ظاهری و مادی و رحمت را اشاره به نعمت‌های باطنی و معنوی دانسته‌اند و بعضی دیگر فضل را آغاز نعمت و رحمت را دوام نعمت دانسته‌اند. این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به همه انسانها و رحمت اشاره به رحمت ویژه مؤمنان است. البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم عبارت بالا گنجانیده شوند.

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان یکی دیگر از اوصاف برجسته انسان پرهیزگار که در ارتباط با تهذیب نفس و خودسازی است، پرداخته، می‌فرماید: «هر گاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز از آنچه نفس دوست دارد محروم می‌سازد»؛ ﴿إِنَّ اسْتِصْعَابَ ۳ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سَوْءًا فِيمَا تَحَبُّ﴾.

۱. وسائل الشیعة، جلد ۴، صفحه ۱۰۲۸، حدیث ۷.

۲. یونس، آیه ۵۸.

۳. «استصعب» از «صعوبت» گرفته شده و «استصعاب» به معنای مشکل شدن و زیر بار نرفتن است.

این در واقع یکی از مراحل سلوک راهیان الی الله است که آن را مرحله «معاقبه» می‌نامند که بعد از مراحل «مشارطه» و «مراقبه» و «محاسبه» قرار دارد؛ یعنی صبحگاهان که برنامه تازه‌ای را در زندگی خود شروع می‌کنند با نفس خویش شرط می‌کنند که از هرگونه گناه بپرهیزد. سپس در طول روز مراقب آن هستند و شبانگاه قبل از آنکه به بستر استراحت بروند به حساب اعمال روزانه رسیدگی می‌کنند و اگر خلاقی از آنها سرزده بود نفس خود را مجازات می‌کنند. به این صورت که او را از آنچه به آن تمایل دارد موقتاً باز می‌دارد؛ مثلاً از غذای خوب، بستر نرم، خواب کافی و مانند آن محروم می‌سازد تا نفس سرکش رام گردد و برای روزهای آینده در مسیر اطاعت خداوند قرار گیرد. این برنامه برای تهذیب نفس، بسیار مؤثر و کارساز است و به یقین هرگاه انسان مدتی بر آن مداومت کند، آثار و برکات عجیب آن را در جان و روح خویش می‌بیند.

در ادامه این سخن به چهار وصف مهم دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «روشنی چشم او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و بی‌اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با حلم می‌آمیزد و گفتار را با کردار»؛ (قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْتَقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ).

تعبیر به «قُرَّة عینه» با توجه به اینکه «قره» در اصل از ریشه «قر» (بر وزن حر) به معنای سردی گرفته شده و عرب معتقد بوده که اشک شوق همواره سرد و خنک و اشک غم داغ و سوزان است، این تعبیر در جایی گفته می‌شود که مایه شادی و خوشحالی است و معادل آن در فارسی «چشم روشنی» است. به این ترتیب مفهوم جمله بالا این است که چشم پرهیزگاران به جهان آخرت روشن است، زیرا جهانی است پایدار و برقرار، همان‌گونه که قرآن مجید درباره بهشتیان می‌گوید: ﴿حَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ و نیز می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ کس نمی‌داند چه پادشاهای مهمی که مایهٔ روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این جزای کارهایی است که انجام می‌دادند.^۱ و با توجه به اینکه طبق آنچه در بخشهای قبل این خطبه گذشت، آنها در همین دنیا گویی بهشت و نعمتهای بهشتی را با چشم خود می‌بینند، این حالت شادمانی و قره العین در برابر بهشت، در همین جا برای آنها حاصل است. به عکس چون دنیای ناپایدار را آن‌گونه که هست دریافته‌اند، هرگز دل به آن نمی‌بندند. آمیختن حلم با علم و بردباری با دانش و همچنین گفتار با کردار از برجسته‌ترین نقاط قوت آنهاست، زیرا اگر عالم در برابر جهل جاهلان بردبار نباشد نجات دادن آنها برای او غیر ممکن است و اگر گفتار آنها با عمل همراه نگردد تأثیری در سخن آنها نخواهد بود. همان‌گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّغَا؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و اندرز او از دلها فرو می‌ریزد، آن‌گونه که دانه‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد».^۲



۱. سجده، آیه ۱۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۹، حدیث ۶۸.

بخش پنجم

تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلُّهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنُورًا أَكْلُهُ، سَهْلًا
أَمْرُهُ، حَرِيزًا دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا غَيْظُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ
مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الدَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِينَ لَمْ
يُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ.

يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيدًا فُحْشَهُ،
لَيِّنًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ. فِي
الرِّزَالِزِلِ وَ قُورٍ، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ، وَ فِي الرِّخَاءِ شَكُورٍ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ
يُبْغِضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا
أَسْتَحْفَظُ، وَ لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَ لَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَ لَا
يَشْتَمُ بِالْمَصَائِبِ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ
يَعْمَهُ صَمْتُهُ، وَ إِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْزُ صَوْتُهُ، وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ
اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ. وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ
نَفْسُهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَ أَرَا حَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ، وَ
دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لَيِّنٌ وَ رَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ
خَدِيعَةٍ.

ترجمه

او (پرهیزکار) رامی بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع،
خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده و خشمش فرو

خورده شده است. (مردم) به خیر او امیدوار و از شرش در امانند. اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی شود. کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می بخشد و به آن کس که محرومش ساخته عطا می کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد. سخن زشت و خشونت آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر. نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است. در برابر حوادث سخت، استوار و در حوادث ناگوار، شکیبنا و به هنگام فزونی نعمت شکرگزار است. به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی کند و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود و پیش از آنکه شاهدهی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می کند. آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند فراموش نمی کند. مردم را با نام های زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دائره حق بیرون نمی رود. هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد. نفس خود را به زحمت می افکند؛ ولی مردم از دست او راحتند. خویشتن را برای آخرت به تعب می اندازند و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد. دوری اش از کسانی که دوری می کند، به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که نزدیک می شود، مهربانی و رحمت است؛ نه اینکه دوری اش از روی تکبر و خودبزرگ بینی و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره گیری مادی) باشد.

شرح و تفسیر

نه وصف مهم دیگر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه نخست به بیان نه وصف دیگر از اوصاف برجسته

پرهیزگاران می‌پردازد و می‌فرماید: «او را می‌بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده، و خشمش فرو خورده شده است»؛ «تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلُّهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُورًا أَكَلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيضًا دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا غَيْظُهُ».

در این عبارت، امام نخست از کوتاهی آرزوها سخن می‌گوید، زیرا آرزوهای دور و دراز - همان‌گونه که در روایات وارد شده - سبب فراموشی آخرت می‌گردد و نسیان آخرت، بلای بزرگی است که سرچشمه انواع گناهان و خطاهاست.

درست است که وجود امید و آرزو در انسان، انگیزه حرکت و فعالیت است، همان‌گونه که در حدیث نبوی آمده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَ لَدَهَا وَ لَا عَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید و آرزو مایه رحمت است برای امت من و اگر نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی نمی‌نشاند».^۱ ولی هرگاه از حد بگذرد و به صورت آرزوهای دور و دراز درآید تمام نیروها و افکار انسان را مجذوب دنیا می‌کند و همه چیز به فراموشی سپرده می‌شود و حتی انسان با چنین حالتی از دنیای خود نیز بهره نمی‌برد.

اما کم بودن لغزشهای پرهیزگاران به جهت آن است که خود را از صحنه‌های گناه دور می‌دارند و پیوسته به یاد خدا هستند.

و خشوع قلب آنان نتیجه معرفت آنها نسبت به خداست، چون هر قدر انسان عظمت

۱. «منزور» از ریشه «نزر» بر وزن «نذر» به معنای کم و اندک است.

۲. «حریز» از ریشه «حزز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده و «حریز» به چیزی می‌گویند که محفوظ است.

۳. «مکظوم» از ریشه «کظم» بر وزن «هضم» به معنای گلوگاه است و «مکظوم» به کسی گفته می‌شود که بسیار خشمگین یا غمناک باشد و در عین حال خویشتنداری می‌کند، گویی گلویش دارد فشرده می‌شود.

۴. سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۳۰، ماده «امل» و بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۳.

معبود را بیشتر درک کند در برابر او خاضع تر می شود.

قانع بودن پرهیزگاران نتیجهٔ بینش آنها به مواهب مادی و زرق و برق دنیاست. و چون آن را ناپایدار و فانی می بینند خود را برای وصول به آن به خطر نمی افکند و به مقدار لازم قناعت می کنند.

اندک بودن خوراک آنها بدین جهت است که می دانند پرخوری، علاوه بر اینکه سبب انواع بیماریهاست، حال عبادت و راز و نیاز با خدا را از بین می برد. افزون بر این، آنها را از یاد مستمندان غافل می سازد. در حدیثی در غررالحکم از کلمات مولا می خوانیم: «مَنْ أَقْتَصَدَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَ صَلَحَتْ فِكْرَتُهُ؛ کسی که میانه روی در خوردن را پیشه کند، سلامتی او افزون و فکرش به صلاح و درستی می گراید».

جمله «سَهْلًا أَمْرُهُ» اشاره به این است که هم در مورد کارهای شخصی خود آسان می گیرد و هم در برابر مردم سهل المؤمنه است. کسانی را می بینیم که برای یک مسافرت و یا حتی یک مهمانی چه تکلفاتی قائل می شوند و عذاب الیم برای خود فراهم می سازند و یا در برابر مردم برای اندک حقی ماهها و سالها به کشمکش ادامه می دهند، در حالی که آسان گیران هم در زندگی شخصی راحتند و هم در روابطشان با سایر مردم.

تعبیر به «حَرِيْرًا دِيْنُهُ» اشاره به این است که او بیش از هر چیز به حفظ ایمان و عقیده و اصول مکتب خود اهمیت می دهد و آن را در برابر مال و مقام و شهوت، قربانی نمی کنند. جمله «مِيْنَةً شَهْوَتُهُ» به این معنا نیست که آنها خالی از هرگونه شهواتی هستند، بلکه شهوت آنها در کنترل عقل و ایمانشان است، همان تعبیر جالبی که قرآن دربارهٔ یوسف دارد: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۱.

و اما جمله «مَكْظُومًا غَيْظُهُ» بعد از صفات گذشته، اشاره به این است که حفظ دین و انجام مسئولیتها، گاه سبب عکس عملهای ناروایی از سوی جاهلان می شود که آتش خشم را در دل پرهیزگاران بر می افروزد؛ ولی آنها بر نفس خویش مسلطند و خشم خود را

فرومی برند.

سپس امام علیه السلام در ادامه سخن به چهار وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزگاران اشاره کرده، می‌فرماید: «(مردم) به خیر او امیدوار و از شرش درامانند، اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می‌شود و اگر در میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی‌شود»؛ (الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَلَا أُتْبِئُكُمْ لِمَ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا؟ لِإِيْمَانِهِ النَّاسُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ، أَلَا أُتْبِئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ؟ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ؛ آیا به شما خبر دهم چرا مؤمن مؤمن نامیده شده؟ به سبب این که مردم را بر جان و مالشان امان بخشیده. آیا به شما خبر دهم چه کسی مسلمان است؟ کسی که مردم از دست و زبانش در سلامت باشند».^۱

هرگاه مؤمنان و مسلمانان عادی باید چنین باشند، پرهیزگاران که نخبگان مؤمنان و مسلمانان اند به طور مسلم چنین خواهند بود؛ آنها منبع خیرات و برکات و همه مردم از شر آنان در امانند.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبَتْهُ نَفْعَكَ وَ إِنْ شَاوَزَتْهُ نَفْعَكَ وَ إِنْ جَالَسَتْهُ نَفْعَكَ وَ كُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعُ وَ كَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا نِخْلَةٌ؛ مؤمن همچون زنبور عسل است (سرتا یا مفید است) اگر با او رفیق بشوی به تو سود می‌رساند و اگر مشورت کنی به تو منفعت می‌بخشد و اگر با او هم‌نشین گردی برای تو سودمند است و همه کار او منفعت است، همان‌گونه که زنبور عسل همه چیزش دارای منفعت است».^۲

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: تشبیه مؤمن به زنبور عسل می‌تواند به جهت هوشیاری

۱. بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۶۰، حدیث ۳.

۲. بحار الانوار، جلد ۶۱، صفحه ۲۳۸.

فوق العاده، و منافع گسترده، سعی و کوشش فراوان، پرهیز از مناطق آلوده، استفاده از غذای پاک و بهره گرفتن از دسترنج خود باشد.^۱ اضافه بر این زنبور عسل هم شهدی را که تولید می کند بسیار پرفایده است و هم انباری را که از موم می سازد کارآیی بسیار دارد و هم باگردش روی گلها سبب گردافشانی و باروری انواع گیاهان می شود و حتی نیش او نیز که وسیله ای دفاعی در برابر دشمن است برای درمان بعضی از بیماری ها مفید است. واژه خیر و شر مفهوم بسیار گسترده ای دارد که همه نیکیهای مادی و معنوی و همه شرور مادی و معنوی را شامل می شود.

جمله «إِنْ كَانَ فِي الْأَعْفَالِينَ...» اشاره به این است که او در میان افراد غافل و بی خبر، هم رنگ جماعت نمی شود و همچنان به یاد خدا و روز قیامت مشغول است و در میان ذاکران از جمع آنها عقب نمی ماند و غفلت دامن او را نخواهد گرفت.

سپس امام علیه السلام اشاره به سه وصف مهم دیگر که از کرامات پرهیزگاران است کرده، می فرماید: «کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است) می بخشد و به آن کس که محرومش ساخته عطا می کند و به کسی که پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد»؛ (يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ).

گاه انسان در برابر بدیهای دیگران مقابله به مثل می کند که غالباً زائیده خوی انتقامجویی است؛ ولی گاه مقابله به ضد می کند که این روش اولیاء الله و پرهیزگاران است؛ از ظلم ظالمان می گذرد در حالی که قدرت انتقامجویی دارد و این نوعی شجاعت است و چون از موضع قدرت انجام می شود تسلیم در برابر ظلم نیست و در برابر کسانی که او را هنگامی محروم ساخته اند عکس العملش بخشش به هنگام نیاز آنهاست که این دلیل بر سخاوت است. با آنهایی که از وی قهر کرده اند آشتی می کند و آنها را مشمول کمک های خود می سازد و این هم شجاعت است و هم سخاوت.

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «روز قیامت که می شود ندا

دهنده‌ای ندا می‌دهد: اهل فضل کجایند، جماعتی از مردم بر می‌خیزند (که ما هستیم) فرشتگان رو به آنها می‌کنند و می‌گویند: فضل شما در چه بود، می‌گویند: «كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعْنَا وَ نُعْطِي مَنْ حَرَمْنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما با کسانی که از ما قطع رابطه کرده بودند پیوند برقرار ساختیم و به کسانی که ما را محروم ساخته بودند عطا می‌کردیم و از کسانی که به ما ستم کرده بودند، گذشت می‌کردیم». در این هنگام به آنها گفته می‌شود: «صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ؛ راست گفتید (شما اهل فضیلت‌اید) همگی داخل بهشت شوید».^۱

قرآن مجید نیز این دستور را به طور عام و گسترده به ما داده است؛ خطاب به پیامبر می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»؛ بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده).^۲

آن‌گاه امام علیه السلام شش وصف برجسته دیگر پرهیزگاران را در عبارتی بسیار کوتاه و پرمعنا بیان کرده، می‌فرماید: «سخن زشت و خشونت‌آمیز از او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر و آشکار، نیکی‌اش روی آورده و شرش پشت کرده است»؛ «بَعِيداً فُحْشُهُ^۳، لَيْناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرَّهُ».

این اوصاف ششگانه که دو به دو در مقابل هم قرار گرفته‌اند و یکدیگر را تفسیر می‌کنند، اشاره به برخورد‌های اجتماعی پرهیزگاران است.

دو جمله «بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْناً قَوْلُهُ» اشاره به این است که برخورد آنان با همه مردم با زبان خوب و تعبیرات محبت‌آمیز است و خشونت در گفتار و سخنان زشت از آنها دور

۱. الکافی، جلد ۳، صفحه ۱۴۹.

۲. مؤمنون، آیه ۹۶.

۳. «فحشه» فحش به هر کاری گفته می‌شود که از حد اعتدال خارج شود و به اصطلاح در حد فاحش قرار گیرد. بدین جهت سخنان زشت و اعمال قبیح و منکر را که قبیح و زشتی آنها آشکار است فحش می‌گویند. کلمه فاحشه و فحشا نیز از همین معنا گرفته شده است.

است. نه تنها چنین سخنانی نمی‌گویند، بلکه با آنها فاصله زیادی دارند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در برابر این سؤال که حدّ حسن خلق چیست؟ آمده است: «أَنْ تَكَلِّمَ جِنَاحَكَ، وَ تَطَيَّبَ كَلَامَكَ، وَ تَلْقَى أَحَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ؛ حد حسن خلق این است که نرمخو باشی و سخنت را پاک و پاکیزه کنی و برادرت را با چهره گشاده ملاقات نمایی».^۱

«غایب بودن منکر» اشاره به معدوم بودن آن است؛ یعنی منکری از آنها سر نمی‌زند که در برابر مردم خود را نشان دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که اگر لغزشی از آنان سرزند، حداقل لغزش آشکاری نیست تا جامعه را آلوده سازد.

«معروف» اشاره به همه خوبیهاست که عقل و وجدان و شرع آن را می‌شناسد و با آن بیگانه نیست (از ماده عرفان به معنای شناخت است).

منظور از «اقبال خیر و ادبار شر» آن است که آنها در انجام نیکیها پیوسته رو به پیش می‌روند و اگر بدیهایی در گذشته داشته‌اند، همواره از آن فاصله می‌گیرند.

سپس امام (علیه السلام) سه وصف دیگر از اوصاف حمیده آنها را بیان می‌دارد و می‌فرماید: «در برابر حوادث سخت، استوار، و در حوادث ناگوار، شکیبنا و به هنگام فراوانی نعمت شکرگزار است»؛ (فِي الزَّلَازِلِ ۲ وَقُورٌ ۳، وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّخَاءِ شُكُورٌ).

«زلزل» در اصل به معنای زلزله‌هاست؛ ولی در اینجا رویدادهای سخت و فتنه‌های بزرگی مراد است که دلها را تکان می‌دهد. پرهیزکاران در برابر این گونه حوادث، روحیه خود را از دست نمی‌دهند و مانند کوه در برابر این طوفانها به مضمون «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۳.

۲. «زلزل» جمع «زلزله» و «زلزال» به معنای حرکت سخت و شدید است. به حوادث تکان دهنده و مشقت بار اجتماعی «زلزل» گفته می‌شود.

۳. «وقور» از «وقر» بر وزن «فقر» در اصل به معنای سنگینی است و به اشخاص متین و سنگین وقور گفته می‌شود.

مِنْ الْجَبَلِ^۱ ایستادگی به خرج می دهند و این نشان می دهد که پرهیزکاری به معنای کناره گیری از اجتماع و عافیت طلبی نیست، بلکه پرهیزکاران واقعی کسانی هستند که در مقابل حوادث سخت، سینه سپر می کنند و با شجاعت برای نجات خود و جامعه در حل مشکلات می کوشند.

صبر در مکاره، یکی از شاخه های صبر است که شامل هر گونه مصیبت و حادثه ناگوار می شود. پرهیزکاران در این میدان هم سربلند و پراستقامتند، زیرا بی تابی در برابر مصائب و مشکلات از یک سو انسان را به گناه و سخنان نادرست می کشاند و از سوی دیگر راه پیدا کردن حل مشکل را به روی انسان می بندد.

شکرگزاری آنها، به هنگام فزونی نعمت، ناشی از تواضع آنان در برابر خدا و خلق است؛ نه همچون مغروران متکبر که وقتی به مال و مقام و ثروتی می رسند همه چیز را فراموش کرده، سرکشی را در برابر خالق و مخلوق آغاز می کنند.

سپس امام علیه السلام به سه وصف دیگر از این اوصاف فضیلت اشاره کرده، می فرماید: «به کسی که او با وی دشمنی دارد ستم نمی کند، و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود، و پیش از آنکه شاهدی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می کند»؛ (لَا يَحِيفُ^۲ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ). این سه وصف، همه ناشی از روح حق طلبی و عدالت خواهی پرهیزگاران است. عادل کسی است که نه حق دشمنش را از او دریغ دارد، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ دشمنی با گروهی سبب نشود که عدالت را درباره آنان اجرا نکنید.^۳

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۲۴۱.

۲. «یحیف» از ریشه «حیف» در اصل به معنای جور و ستم است، بنابراین «لَا یحیف» به این معناست که ستم نمی کند.

۳. مائده، آیه ۸.

و نه به دوستانش بیش از آنکه حق دارند بدهد و سبب تزییع حق دیگران شود، همان گونه که قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»؛ هنگامی که سخنی می گوئید عدالت را رعایت کنید، هر چند درباره بستگان نزدیک شما باشد.^۱

اعتراف آنها به حق قبل از اقامه شهود نیز از همین جاسرچشمه می گیرد، زیرا کسانی در مقابل شهود تسلیم می شوند که تسلیم حق نیستند و اقامه شهود، آنها را مجبور به تسلیم می کند؛ اما کسی که خواهان حق و عدالت است شخصاً به دنبال صاحب حق می رود تا او را بیابد و حق او را ادا کند و پشت خود را از بار مظلّمه دیگران سبک سازد. در این میدان بدهکاران به دنبال طلبکاران می روند و افراد امانتدار در جستجوی صاحبان امانتند به عکس آنچه در جوامع بی تقوا دیده می شود.

آری، پرهیزگاران واقعی آنهایی هستند که نه دوستیها و نه دشمنیها هیچ یک آنها را از مرز حق و عدالت دور نمی کند و برای ادای حقوق نیاز به دادگاه و دادستانی ندارند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ؛ باتقواترین مردم کسی است که حق را بگوید چه به نفع او باشد یا به زیان او».^۲

در ادامه این سخن، امام (علیه السلام) به هفت وصف برجسته دیگر از صفات پارسایان در عباراتی هماهنگ اشاره کرده، می فرماید: «آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند، فراموش نمی کند. مردم را با نامهای زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دائره حق بیرون نمی رود»؛ (لَا يُضِيعُ مَا أَسْتَحْفِظُ، وَ لَا يَنْسِي مَا ذُكِّرَ، وَ لَا يُنَابِزُ^۳

۱. انعام، آیه ۱۵۲.

۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۱۲.

۳. «ینابز» از ریشه «نیز» بر وزن «نبض» به معنای لقب بد نهادن بر کسی است و «تابز باللقاب» این است که دو یا چند نفر یکدیگر را با لقبهای زشت یاد کنند.

بِالْأَلْقَابِ، وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَ لَا يَشْمَتُ^۱ بِالْمَصَائِبِ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ).

جمله «لَا يُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ» مفهوم وسیعی دارد که همه امانت‌های الهی و مردمی را شامل می‌شود. از نماز گرفته که قرآن درباره آن می‌گوید «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»؛ مؤمنان کسانی هستند که بر نمازهای خود محافظت دارند (از ریا و سمعه و هرکاری که به صحت نماز و یا قبول آن لطمه می‌زند).^۲

همچنین امانت‌های دیگری؛ مانند قرآن مجید و احکام اسلام، فرزندان که خدا به آنها داده و امانت‌های مختلفی که مردم به آنها می‌سپارند برای حفظ آنها سخت می‌کوشند و هرگز به سبب سهل‌انگاری و غفلت و کوتاهی، آنها را تباه نمی‌کنند.

جمله «لَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ» اشاره به همه تذکرات و یادآوری‌های مفیدی است که از سوی خداوند و اولیاءالله و معلمان راستین و دوستان بیدار نسبت به آنها شده است؛ آری آنها افراد فراموشکاری نیستند که درس‌های هدایت را نادیده بگیرند و به آن پای‌بند نباشند و هرگاه وسوسه‌های شیطان به سراغ آنها بیاید بی‌فاصله به یاد خدا و اندرزهای اندرزگویان با ایمان می‌افتند و به راه باز می‌گردند. قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان می‌شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند، ناگهان بیدار می‌شوند.^۳

جمله «وَ لَا يُنَابِرُ بِالْأَلْقَابِ» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده، می‌فرماید: «وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ»؛ یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسند خطاب

۱. «یشمت» از «شامت» گرفته شده که به معنای سرزنش کردن و در غم دیگری شادی نمودن است.

۲. مؤمنون، آیه ۹.

۳. اعراف، آیه ۲۰۱.

نکنید.^۱ زیرا ذکر این‌گونه القاب، آتش کینه و عداوت را در دل‌ها بر می‌انگیزد و طرف مقابل را به عکس‌العمل وا می‌دارد و فضای جامعه را مسموم می‌کند و شخصیت افراد را در هم می‌شکند.

آزار نرساندن به همسایگان و شماتت نکردن مصیبت‌زدگان که به دنبال مسئله «تناوب به القاب» آمده، اشاره به رعایت حقوق اجتماعی و احترام انسان‌ها در همه جوانب است. قرآن مجید و پیامبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بارها سفارش رعایت حقوق همسایگان را کرده‌اند تا آنجا که در سخنی دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي جِزَائِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةٌ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُمْ سَيُورُّهُمْ؛ خدا را خدا را در مورد همسایگانتان فراموش نکنید، زیرا پیامبر اکرم پیوسته سفارش آن‌ها را می‌کرد تا آنجا که ما گمان بردیم آنها را در زمره وارثان قرار خواهد داد».^۲

از سوی دیگر می‌دانیم مصیبت زده، همچون انسان مجروحی است که نیاز مبرم به تسلیت دارد و شماتت مانند نمک پاشیدن بر زخم اوست و هیچ انسان باوجدانی چنین اجازه‌ای را به خود نمی‌دهد که بر زخم کسی نمک بپاشد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ شَمَتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ؛ کسی که برادر مسلمانش را در برابر مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا بیرون نمی‌رود مگر اینکه خود به همان مصیبت گرفتار می‌شود».^۳

آخرین اوصاف در جمله‌های بالا عدم ورود پرهیزگاران در باطل و عدم خروج از دائرة حق است که مفهوم وسیعی دارد و به مقتضای آن پرهیزگار، در افکار باطل رفتار باطل و گفتار باطل وارد نمی‌شود و در همه چیز و همه جا و نسبت به هر کس و هر کار، تابع حق است و مطلقاً از حق عدول نخواهد کرد.

۱. حجرات، آیه ۱۱.

۲. نهج البلاغه، نامه‌ها، ۴۷.

۳. الکافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۹.

سپس امام علیه السلام در ادامه همین اوصاف به سه وصف دیگر در عبارتی هماهنگ اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی‌سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود، و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می‌کند تا خدا انتقامش را بگیرد»؛ (إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يُنْتَقِمُ لَهُ).

پرهیزگاران از سکوت خود غمگین نمی‌شوند، با اینکه سکوت در بسیاری از مواقع سبب پزردگی و اندوه است، زیرا سکوت مایه نجات از بسیاری از آفات لسان است، به علاوه سبب تفکر در این امور دین و دنیا است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «طُوبَىٰ لِمَنْ... أَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ قَوْلِهِ؛ خوشا به حال کسی که فزونی مالش را انفاق کرده است و زیاده‌گویی را از سخنش فرو گرفته است»^۱.

پرهیزگاران با صدای بلند نمی‌خندند، زیرا قهقهه‌های بلند، راه و رسم ثروتمندان مغرور و افراد بی‌خیال است. در حدیثی از آن حضرت که در غررالحکم آمده است، می‌خوانیم: «خَيْرُ الضَّحِكِ التَّبَسُّمُ؛ بهترین خنده تبسم است».

جمله «وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ...» اشاره به این است که گاهی دوستان و بستگان و حتی برادران ممکن است ستمی بر انسان وارد کنند که اگر بخواهند به انتقامجویی برخیزد، درگیری‌ها ادامه می‌یابد و چه بسا به جای خطرناک و غیر قابل جبران برسد. هر گاه در این‌گونه موارد انسان راه شکیبایی و تحمل پیش‌گیرد و طرف مقابل را به خدا واگذارد، هم خودش از وسوسه‌های خطرناک شیطان‌رهایی می‌یابد و هم آرامش جامعه را حفظ می‌کند؛ ولی بدیهی است این سخن ناظر به دشمنان لجوج و بی‌رحم نیست که در برابر آنها صبر و سکوت، سبب طغیان و ظلم بیشتر است: (اشک کباب مایه طغیان آتش است).

سپس امام علیه السلام به چهار وصف برجسته دیگر از اوصاف پارسایان اشاره می‌کند که هر یک مکمل دیگری است، می‌فرماید: «نفس خود را به زحمت می‌افکند؛ ولی مردم از دست او راحتند، خویشان را برای آخرت به تعب می‌اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می‌سازد»؛ (نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ).

اشاره به این است که مشکلات را برای ناراحتی دیگران پذیرا می‌شود؛ مثلاً هر گاه مشکلی در جامعه پیدا شود او برای حل آن خویشان را به زحمت می‌افکند تا دیگران راحت باشند و در واقع این نوعی ایثار و فداکاری است که انسان برای راحتی بندگان خدا، مشکلات اجتماعی را تحمل کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله سوم و چهارم «أَتَعَبَ نَفْسَهُ...» را به منزله دلیل برای دو جمله قبل دانسته‌اند؛ یعنی اگر نفس او از ناحیه خودش در زحمت است به سبب این است که پیوسته برای آماده کردن سرای آخرت می‌کوشد و اگر مردم از دست او راحتند به واسطه این است که او برای این کار تصمیم گرفته است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله، ناظر به مسئله دیگری باشد؛ دو جمله قبل، اشاره به امور مادی و این دو جمله اشاره به امور معنوی باشد.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَمَرَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَهُوَ الْعَاقِلُ؛ عاقل کسی است که خانه اقامت خود را آباد سازد».^۱

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: «﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾؛ سرای باقی و اقامتگاه ابدی آخرت است».^۲

حضرت سرانجام با ذکر چهار فضیلت برجسته دیگر صفات پرهیزکاران را پایان می‌بخشد. (پایانی که اگر حادثه مربوط به همام پیش نمی‌آمد شاید نقطه پایان نبود و

۱. غررالحکم.

۲. غافر، آیه ۳۹.

مطالب برجسته دیگری در این رابطه بیان می‌کرد) می‌فرماید: «دوری‌اش از کسانی که دوری می‌کند به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی‌اش به کسانی که نزدیک می‌شود مهربانی و رحمت است، نه اینکه دوری‌اش از روی تکبر و خودبزرگ‌بینی باشد و نزدیکی‌اش برای مکر و خدعه (و بهره‌گیری مادی)»؛ (أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَ أَرَا حَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ؛ وَ دُوَّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَ رَحْمَةٌ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ، وَ لَا دُوَّهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيْعَةٍ).

امام علیه السلام در ذکر این اوصاف به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه: پارسایان در پیوندهای اجتماعی، دوستیها و دشمنیها، برقرار ساختن رابطه‌ها یا قطع کردن ارتباط که در تعامل افراد جامعه نسبت به یکدیگر اجتناب‌ناپذیر است، اهداف مقدسی را دنبال می‌کنند؛ اگر از کسی دور می‌شوند به جهت آلودگی او یا برای آن است که نزدیک شدن به او آنها را گرفتار زرق و برق دنیا می‌سازد که آنها به آن مبتلا گشته‌اند. نزدیک شدن آنان به افراد برای این است که ارشاد جاهلی کنند یا تنبیه غافل و یا کمک به ضعیف و دردمندی، به عکس دنیاپرستان که دوری آنها از افراد به سبب خودبزرگ‌بینی است و نزدیک شدن برای گرفتن بهره‌های مادی و فریب دادن و نیرنگ است.

* * *

سرنوشت هم‌ام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

در ذیل این خطبه در نهج البلاغه آمده است: راوی این خطبه می‌گوید: «(هنگامی که سخن امیرمؤمنان به اینجارسید) همام فریادی کشید و مدهوش شد و جان داد»؛ (قَالَ: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا).

«در این هنگام امیرمؤمنان علیه السلام فرمود، به خدا سوگند من از این پیشامد بر او می‌ترسیدم. سپس فرمود: این‌گونه اندرزهای رسا به آنها که اهل موعظه‌اند، اثر می‌گذارد»؛

(فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا).

«در اینجا کسی به امام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین نمی‌کند؟» (فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِأَلِك يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!).

«امام در پاسخ او فرمود: وای بر تو هر اجل و سرآمدی وقت معینی دارد که از آن نمی‌گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی‌کند.» (فَقَالَ علیه السلام: وَيَحْكُ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَوَقْتًا لَا يَعْذُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ).

سپس افزود: «آرام باش دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر زبان تو جاری ساخت.» (فَمَهْلًا! لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا هم‌ام به چنین سرنوشتی دچار شد و چرا برای امام که گوینده این سخنان است، چنین حادثه‌ای رخ نداد؟

در پاسخ سؤال اول باید به این نکته توجه داشت که هم‌ام، گرچه مرد عابد و زاهدی بود (همان‌گونه که در آغاز خطبه آمده است: «كَانَ رَجُلًا عَابِدًا»)^۱ و گرچه قلبش مملو از حکمت و روحش سرشار از زیرکی و ذکاوت بود (همان‌گونه که از سؤالش پیداست)؛ ولی هر قدر روح او وسیع باشد در برابر روح امیرمؤمنان علیه السلام که چون اقیانوس ناپیدا کرانه‌ای است، قابل مقایسه نیست. به همین دلیل قلب هم‌ام تاب تحمل فشار آن همه معلومات را نداشت، زیرا اقیانوس را نمی‌توان در استخر کوچکی ریخت، بنابراین جای تعجب نیست که هم‌ام صیحه‌ای زند و از هوش برود، آن هم از هوش رفتنی که جان خود را با آن از دست بدهد.

در قرآن مجید در داستان موسی و بنی اسرائیل و تجلی نور الهی بر کوه چنین می‌خوانیم: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»؛ هنگامی که

۱. در نسخه بالا همزه استفهام بر سر «هكذا» آمده؛ ولی در بسیاری از نسخ قدیم و شروح نهج البلاغه همزه استفهام ذکر نشده است و مناسب معنا نیز همین است.

پروردگارش بر کوه تجلی کرد آن را در هم کوبید و موسی افتاد و مدهوش شد.^۱ نه تنها موسی نتوانست مقاومت کند، کوه با آن عظمت نیز در هم کوبیده شد. آری! مواعظی که از دل برخیزد این‌گونه بر دل می‌نشیند و مهم آن است که انسان اهل «مواعظ بالغه» باشد و گرنه انسانهای سنگدل و آلوده‌ای که در دام شیطان گرفتارند نه گوش شنوایی برای اندرزها دارند و نه قلب آرامی برای پذیرش. به تعبیر دیگر: همام گرچه پارسایی والا مقام بود؛ ولی صفاتی را که امام در این خطبه بیان فرمود به طور تمام و کمال در خود ندید. آتش حسرت در عمق جان او افتاد و بی‌قرار شد و از شدت تأسف جان داد.

در طول تاریخ اسلام نیز نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده است که گاهی گنهکاران بیدار شده و پارسایان بی‌قرار. سخنان کوبنده‌ای را شنیدند و طاقت نیاوردند و جان دادند.^۲

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه هنگامی که هم‌ام بشارتهای ضمنی امیر مؤمنان علی علیه السلام را به پرهیزکاران شنید روحش از شوق معبود و محبوبش پرواز کرد و به عالم جنان رهسپار شد.

بلی رسم و ره عشاق این است طریق جان‌فشانی شان چنین است در حدیثی آمده است که «ربیع بن خُثَیم» در آن جلسه حاضر بود. هنگامی که روح هم‌ام از بدنش پرواز کرد اشک از چشمان او جاری شد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان چقدر زود موعظه‌تو در فرزند برادرم اثر گذاشت. ای کاش من جای او بودم! امام علیه السلام فرمود: آری موعظه‌های رسا این‌گونه در اهلش اثر می‌گذارد!^۳

پاسخ سؤال دوم همان است که امام علیه السلام بیان فرمود که هر کسی اجلی دارد تا اجلش

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

۲. مرحوم علامه تستری در شرح نهج البلاغه خود، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۹ نمونه‌هایی از آن را آورده است.

۳. شرح نهج البلاغه تستری، جلد ۱۲، صفحه ۴۶۲.

فرا نرسد، از دنیا نمی‌رود؛ ولی به هنگام فرارسیدن اجل عامل نهایی ممکن است امور مختلفی باشد. در این جا عامل نهایی، سخنان پرمایه امیرمؤمنان بود. به علاوه نمی‌توان روح امام را با روح هم‌ام مقایسه کرد، روح او اقیانوسی است که این‌گونه امواج را در خود پذیرا می‌شود؛ نه همچون استخری که تلاطم شدید آب وضع آن را به کلی در هم بریزد. از آنچه در بالا آمد پاسخ سؤال سوّم نیز روشن می‌شود و آن این که چگونه امیرمؤمنان علیه السلام درخواست هم‌ام را پذیرفت و آن اندرزه‌های شافی و کافی و بلند و بالا را برای او بیان کرد، در حالی که خودش می‌گوید: من بیم این داشتم که هم‌ام به چنین سرنوشتی دچار می‌شود؟ زیرا هنگامی که اجل او فرارسیده باشد عامل نهایی می‌تواند یک دگرگونی دستگاه‌های مختلف بدن باشد یا امواج خروشان معنوی در درون جان.

اما اینکه امام به شخص اعتراض‌کننده می‌فرماید: «دیگر از این قبیل سخنان مگوی! و شیطان آن را بر زبان تو جاری ساخت» به سبب آن است که او سؤال خود را به عنوان تحقیق برای فهم مطلبی مطرح نکرد، بلکه هدفش این بود که سخنان امام را نقض، یا به تعبیر دیگر به پندار خود ابطال نماید و به یقین چنین سؤالی با چنین هدف سؤال شیطانی است.



نکته

نگاه دیگری به خطبه هم‌ام

این خطبه در واقع دوره‌ای کامل از اخلاق اسلامی است که به کلیه زوایای زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان نظر می‌افکند و برای کسانی که می‌خواهند مراحل سیر و سلوک را بپیمانند، نسخه کاملی است. در این خطبه اوصاف پارسایان به سبک بدیعی در یک صد و ده صفت بیان شده (گویی عدد را به نام مبارک خودش انتخاب کرده است) از اصلاح زبان شروع می‌شود و به آیین مردم‌داری و احترام به حقوق انسانها

پایان می‌یابد. کسانی هستند که بر اثر ضعف ایمان و اراده در همان گام اول فرو می‌مانند؛ ولی افرادی همچون همّام با پیمودن این یک صد و ده گام به دیدار معبود می‌رسند. از مزایای این خطبه این است که تقوا را از صورت منفی آن که در اذهان بعضی است بیرون برده و به صورت مثبتش که در آیات و روایت اسلامی است، معرفی می‌کند. این خطبه نمی‌گوید برای اینکه پاک بمانی از همه چیز دوری گزین، مبدا آلوده شوی، بلکه می‌گوید در دل جامعه و در میان امواج خروشان زندگی دنیاپرستان آنچه باش که گردی بر دامان تو ننشینند، همچون انسان قوی البنی‌های که در جمع بیماران، سالم می‌ماند و همه میکروبهای بیماری‌زا را خنثی می‌سازد.

مرحوم علامه شهید مطهری در «ده گفتار» خود از عهده بیان این سخن به خوبی برآمده و ضمن اینکه تقوا را به دو نوع تقسیم می‌کند؛ تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است در بیان نوع اول می‌گوید: «تقوای ضعف این است که انسان برای اینکه خود را از آلودگیهای معاصی حفظ کند از موجبات آنها فرار کند و نوع دوم آن است که در روح خود چنان حالت و قوتی به وجود آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی ببخشد.

سپس می‌افزاید: «ادبیات منظوم و منثور ما، تعلیماتی دیده می‌شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف است نشان می‌دهد، آن‌گونه که در اشعار سعدی می‌خوانیم:

بدیدم عابدی در کوهساری	قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی	که باری بند از دل برگشایی
بگفت آنجا پریرویان نغزند	چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

آن گاه به شرح تقوای قوت می‌پردازد و می‌گوید: «در آثار دینی خصوصاً نهج البلاغه همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدس است که به روح، قوت و قدرت و نیرو می‌دهد و نفس اماره و احساسات سرکش را رام و مطیع می‌سازد.»^۱

۱. رجوع شود به ده گفتار، صفحه ۷-۱۱.

آری به غاری پناه بردن و از گناه مصون ماندن افتخار نیست. افتخار از آن یوسف است که در برابر شدیدترین امواج تمایلات جنسی قرار می‌گیرد و «برهان رب» که همان تقوای سطح بالاست او را حفظ می‌کند.

البته انکار نمی‌کنیم! کسانی که به این مرحله از تقوا نرسیده‌اند، چه بسا برای خود ناچار باشند راه اوّل را برگزینند.



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُنَافِقِينَ

از خطبه‌های امام عليه السلام است.
که درباره اوصاف منافقان ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه همان گونه که از عنوانش پیداست درباره منافقان و اوصاف آنها سخن می‌گوید و در مجموع از دو بخش تشکیل شده است.

بخش اول، از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود و در ذیل همین بخش، مشکلات طاقت فرسای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و توطئه‌های خطرناکی که از

۱. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه برای اثبات اینکه خطبه مورد بحث را غیر از مرحوم سید رضی نیز نقل کرده‌اند، به دو مدرک اشاره می‌کند؛ نخست به چیزی که میریحیی علوی در کتاب طراز آورده که بخشهایی از این خطبه را با تفاوتی ذکر کرده است و نشان می‌دهد از جای دیگری آن را گرفته است. دیگر این که آمدی در کتاب غررالحکم بخشهای مختلفی از خطبه را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد

سوی منافقان و دشمنان، بر ضد آن حضرت شد، مورد توجه قرار گرفته است. از آنجا که خط نفاق بعد از آن حضرت و در عصر امام (علیه السلام) نیز با شدت ادامه داشت، امام (علیه السلام) در بخش دوم این خطبه، دربارهٔ خطر منافقان هشدار می‌دهد و صفات آنها را یکی پس از دیگری با بیانی روشن برای جامعه اسلامی ذکر می‌کند تا همهٔ مسلمانان راستین، آنها را بشناسند و توطئه‌های آنها را خنثی کرده و در نطفه خفه کنند.



بخش اول

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَنَسَأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَاماً، وَبِحَبْلِهِ اِعْتِصَاماً. وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، خَاصَّ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلِّ عَمْرَةٍ، وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ. وَقَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ، وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ اِعْتِنَتَهَا، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاحِلَهَا، حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عِدَاوَتَهَا، مِنْ أْبَعْدِ الدَّارِ، وَاسْحَاقِ الْمَزَارِ.

ترجمه

خداوند را جهت توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده، سپاس می‌گوییم و از او می‌خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل کند و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند و گواهی می‌دهیم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد و جام هر مصیبتی را جرعه جرعه نوشید. نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان در دشمنی‌اش مصمم بودند. عرب برای نبرد با او زمام مرکبها را رها ساخت و با شتاب به سوی او راند تا از دورترین نقطه و دورافتاده‌ترین خانه، عداوت خویش را در برابر او ظاهر ساختند.

شرح و تفسیر

مشکلات عظیم رسالت

امام علیؑ این خطبه را، مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر، با حمد و ثنای الهی و شهادت بر رسالت پیامبر اکرم ﷺ آغاز می‌کند و در اینجا حمد و ثنا را با تقاضا و دعا

می‌آمیزد و می‌فرماید: «خداوند را سپاس می‌گوییم و ستایش می‌کنیم بر توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده، و از او می‌خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند؛ (نَحْمَدُهُ عَلَيَّ مَا وَفَّقَ لُهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ^۱ عَنْهُ مِنَ الْمُعْصِيَةِ، وَ نَسَأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَاماً، وَ بِحَبْلِهِ أَعْتَصَمَماً).

از آنجا که برترین افتخار انسان توفیق اطاعت و ترک معصیت است، امام (علیه السلام) در کلام بالا بر این دو تکیه می‌کند و منظور از توفیق در اینجا فراهم کردن اسباب اطاعت و ترک معصیت است، زیرا خداوند به ما عقل و هوش داده، وجدان بیدار مرحمت کرده، پیامبران الهی را فرستاده و کتب آسمانی را نازل کرده که تمام اینها ما را به طاعتش نزدیک و از معصیتش دور گرداند و اگر این اسباب وجود نداشت در گرداب گناه و ترک طاعت غوطه‌ور می‌شدیم، بنابراین سزاوار است همواره خدا را بر این نعمتهای بزرگ سپاس‌گوییم.

اما دعایی که امام در دو جمله در ذیل این حمد و ثنا آورده، یکی مربوط به تقاضای تکمیل نعمتها و دیگری توفیق اعتصام به حبل الله است که منظور از آن یا دین و آیین الهی است، آن‌گونه که از آیه^۲ «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ استفاده می‌شود، و یا منظور قرآن مجید است، آن‌گونه که از حدیث ثقلین بر می‌آید که می‌فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»^۳ و یا منظور، هر دو است، زیرا در واقع تفاوتی با هم ندارند.

به یقین اگر این توفیق الهی شامل حال ما گردد، که نعمتهای او در حق ما کامل و چنگ زدن ما به حبل الله، قوی شود، خوشبخت‌ترین انسان خواهیم بود.

۱. «ذاد» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوق» به معنای راندن و طرد کردن است.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۳، سوره آل عمران این حدیث را از ابوسعید خدری، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در اینجا اشکالی مطرح کرده‌اند، که چگونه امام تقاضای اتمام نعمت می‌کند، در حالی که قرآن می‌گوید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^۱ اشاره به اینکه نعمتهای الهی قابل شمارش نیست و حد و مرز ندارد؟ ولی باید توجه داشت که تکمیل نعمت درجات و مراحل دارد؛ اگر به مرحله‌نهایی آن هیچ کس نمی‌رسد، مراحل دیگرش قابل وصول است و امام آن را از خدا تقاضا می‌کند. سپس حضرت شهادت به نبوت پیامبر را با ذکر اوصاف برجسته آن حضرت مطرح می‌کند و می‌فرماید: «وگواهی می‌دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد، و جام هر مصیبتی را جرعه جرعه نوشید؛ (وَ تَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ^۲، وَ تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ^۳).

این دو وصفی که امام علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده، جامع همه اوصاف خیر است؛ ایستادن در برابر مشکلات و تحمل در برابر مصائب. تا آن مقاومت و تحمل نباشد هیچ کار مهمی به سامان نمی‌رسد.

جمله «تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ» نشان می‌دهد که حوادث گلوگیر در برابر پیامبر یکی، دو تا نبود، بلکه او جرعه جرعه از جام مصائب می‌نوشید و تحمل می‌کرد؛ جمعی از بهترین یارانش را از او گرفتند صبر کرد، انواع مشکلات و موانع بر سر راه او ایجاد کردند؛ ولی از همه آنها عبور نمود و این در واقع درسی است برای همه کسانی که می‌خواهند با طاغوت‌ها مبارزه کنند و به اصلاح جامعه خویش بپردازند.

سپس امام علیه السلام بخشی از مشکلات عظیم پیامبر اسلام را در دوران رسالتش در چند

۱. ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. «غمره» در اصل از «غمر» بر وزن «خمر» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آب زیادی که همه چهره چیزی را می‌پوشاند و مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود «غمره» و «غامر» گفته می‌شود.

۳. «غصه» در اصل به معنای غذا، آب و یا شیء دیگری است که در گلو گیر می‌کند. انسان چون هنگام غم و اندوه، احساس می‌کند چیزی در گلویش گیر کرده است از آن تعبیر به غصه می‌شود.

جمله کوتاه و پر معنا بیان می کند و می فرماید: «بستگان و نزدیکانش را ناپایدار و بیگانگان در دشمنی اش مصمم بودند، عرب برای نبرد با او زمام مرکب ها را رها ساخت و با شتاب، به سوی او راند تا از دورترین نقطه و پرفاصله ترین خانه عداوت خویش را در برابر وی ظاهر سازند»؛ (وَ قَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ^۱، وَ تَأَلَّبَ^۲ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ، وَ خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْتَبَهَا^۳، وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونَ رَوَاحِلَهَا^۴، حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أَبْعَدِ الدَّارِ، وَ أَسْحَقِ^۵ الْمَرَارِ).

جمله «تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ» اشاره به این است که جمعی از بستگان نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله) مانند عباس که تمایل به حمایت از او داشتند، در کار خود ثابت قدم نبودند.

جمله «تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ» اشاره به شاخه های دورتر قبیله قریش است که دست به دست هم دادند و قبائل دیگر را نیز تحریک کردند تا در برابر پیامبر اسلام بایستند و در چنین شرایطی که نه نزدیکان جرأت حمایت شجاعانه ای داشته باشند و نه دوران، در عداوت و دشمنی کوتاهی کنند مشکلات عظیمی پیدا می شود که ایستادگی در برابر آن بسیار سخت است.

جمله «خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْتَبَهَا، وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونَ رَوَاحِلَهَا» اشاره به سرعت و شتاب شدید مخالفان در عداوت و دشمنی با آن حضرت است، زیرا هنگامی که بخواهند مرکب به سرعت پیش برود افسار آن سست می کنند و با شلاق بر پهلوها و شکم آن می زنند. تاریخ اسلام نیز در همه فصول خود به این حقیقت گواهی می دهد که

۱. «ادنون» جمع «أدنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «أدنون» یعنی نزدیکان و در مقابل «أقصون» به معنای افراد دور است.

۲. «تألَّب» از ماده «ألَّب» بر وزن «امر» به معنای جمع شدن و از هر سو گرد آمدن است و به معنای شورانیدن و بسیج کردن بر ضد شخص یا گروهی نیز به کار می رود.

۳. «أعتبها» جمع «عنان» یعنی زمام و لجام.

۴. «رواحل» جمع «راحله» به معنای مرکب و در بسیاری از مواقع به معنای شتر باربر است.

۵. «أسحق» از ریشه «سحق» بر وزن «قفل» یعنی دور شدن و اسحق به معنای دورترین نقطه است.

دشمنان از هیچ کاری که فکر می‌کردند به شکست اسلام و پیامبر بینجامد خودداری نکردند؛ ولی خدا می‌خواست این نور الهی خاموش نشود و روز به روز درخشش بیشتری پیدا کند، لذا نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد و آتشی را که افروخته بودند، با باران لطف و عنایتش خاموش ساخت و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این معرکه‌های خطرناک پیروز و سربلند بر آمد و اسلام، شرق و غرب جهان را تسخیر کرد.

ولی از آنجا که منافقان داخلی - همان کسانی که اظهار اسلام کردند و ظاهراً به مسلمانان پیوستند؛ ولی دلهای آنها بوی کفر می‌داد و مملو از عداوت بود - نیز در این میان نقش مهمی داشتند و خط آنها همچنان در میان مسلمانان و حتی در عصر امامان علیهم السلام ادامه داشت. امام در ادامه این سخن، هشدار اکیدی به مسلمانان درباره خط نفاق می‌دهد و در بخش بعد - چنانکه خواهد آمد - اوصاف و خطرات منافقان را شرح می‌کند. ابن ابی الحدید در اینجا نگاهی کوتاه و گذرا به مشکلات و دشواریهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران رسالت خود پشت سر گذاشت، افکنده، چنین می‌گوید:

«کسی که کتب تاریخ و سیره را مطالعه می‌کند، می‌داند که رسول الله صلی الله علیه و آله در راه خدا چه دشواریهایی را تحمل کرد؛ از استهزای قریش در آغاز دعوت گرفته تا سنگسار کردن، تا آنجا که از پشت پای او خون فرو می‌ریخت و کودکان را به مخالفت و آزار او وادار می‌کردند. شکمبه شتر بر سر او می‌ریختند. لباس آن حضرت را برگردنش پیچیده و می‌فشرده. او را چند سال در شعب بنی‌هاشم (ابوطالب) محاصره کردند. خرید و فروش با او و مسلمانان اندک آن زمان را تحریم کردند و از ازدواج با آنان و سخن گفتن خودداری نمودند تا آنجا که نزدیک بود مسلمانان از گرسنگی هلاک شوند، و اگر بعضی از ارحام و علاقه‌مندان پیامبر صلی الله علیه و آله مخفیانه کمی آرد و خرما در تاریکی شب به آنها نمی‌رساندند، از گرسنگی هلاک شده بودند. اصحاب و یارانش را می‌گرفتند و می‌زدند و در برابر آفتاب به بند می‌کشیدند و از خانه خود دور می‌ساختند تا آنجا که گروهی مجبور شدند به حبشه مهاجرت کنند و خود پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به بنی عامر و گاه به ربیع و

غیر آنها پناه برد (ولی هیچ یک فایده‌ای نداشت). سپس همگی تصمیم گرفتند که آن حضرت را شبانه به قتل برسانند و پیامبر صلی الله علیه و آله ناچار شد از چنگال آنها فرار کند و به مدینه رود و به طایفه اوس و خزرج بپیوندد، در حالی که همسر و فرزندان خود و تمام وسایل زندگی را در مکه رها کرده بود و با زحمت شدید توانست خود را به مدینه برساند. در آنجا نیز آن حضرت را آسوده نگذاشتند، جنگها پشت سر یکدیگر روی داد و لشکرها پشت سر یکدیگر به سوی او حرکت کردند، به گونه‌ای که همیشه در زحمت بود و جنگها یکی پس از دیگری مسلمانان را در فشار قرار می‌داد؛ ولی سرانجام خدا او را یاری کرد و آیینش جهانگیر شد و کسی که آشنا به تاریخ اسلام باشد شرح این مشکلات را می‌داند^۱ (اینها همان چیزی است که امام علیه السلام در جمله‌های کوتاه و پر معنای بالا به آن اشاره کرده است).



۱. شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۵.

بخش دوم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ
الْمُضِلُّونَ، وَ الزَّالُونَ الْمُرْتَدُونَ، يَتَلَوْنُونَ أَلْوَانَ، وَ يَفْتَنُونَ أَفْتِنَانًا، وَ
يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَ يَرِضُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ. قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ، وَ صِفَاحُهُمْ
نَقِيَّةٌ. يَمْتَشُونَ الْحَفَاءَ، وَ يَدِبُونَ الضَّرَاءَ. وَ صَفُّهُمْ دَوَاءٌ، وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءٌ، وَ
فِعْلُهُم الدَّاءُ الْعِيَاءُ، حَسَدَةُ الرَّحَاءِ، وَ مُوَكَّدُو الْبَلَاءِ، وَ مُقْنِطُو الرِّجَاءِ. لَهُمْ
بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيحٌ، وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ. يَتَقَارَضُونَ
النَّاءَ، وَ يَتَرَأَّقِبُونَ الْجَزَاءَ: إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَا، وَ إِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا، وَ إِنْ حَكَمُوا
أَسْرَفُوا.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده، خطاکارند و به خطانداز، هر زمان به رنگی در می‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌نمایند. از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، دل‌هایشان آلوده و بیمار، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می‌دارند، در پنهانی گام بر می‌دارند، و همچون خزنده‌ای که در میان بوته‌های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند. بیانشان در ظاهر درمان، گفتارشان شفاعت؛ ولی کردارشان درد بی درمان است. آنان بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی بر دل‌ها می‌پاشند. آنها در هر راهی کشته‌ای را به خاک افکنده‌اند و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند، پیوسته مدح و ثنا به هم وام

می‌دهند، و انتظار پاداش و جزا می‌کشند، هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می‌ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده در می‌کنند، و اگر مقامی به آنها سپرده شود راه اسراف پیش می‌گیرند.

شرح و تفسیر

خطر منافقان!

همان‌گونه که در پایان بخش قبل گفتیم، امام (علیه السلام) در این بخش، اشاره به صفات منافقان می‌کند و مسلمانها را از خطرات آنها آگاه می‌سازد و به همگان هشدار می‌دهد و چنان وصف دقیقی برای آنها ذکر می‌کند که هیچ‌کس با این دقت اوصاف اهل نفاق را بیان نکرده است.

در آغاز شش وصف آنها را به این صورت بیان می‌کند که می‌فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، و از منافقان بر حذر می‌دارم، زیرا آنها گمراهند و گمراه کننده، خطا کارند و به خطا انداز، هر زمان به رنگی در می‌آیند و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌کنند»؛ (أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَ الزَّالُونَ^۱ الْمُزِلُّونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًا، وَ يَفْتَنُونَ^۲ افْتِنَانًا).

نخستین صفتی که امام (علیه السلام) در اینجا برای اهل نفاق می‌شمرد گمراهی آنان است؛ نه تنها گمراهند که اصرار بر گمراه ساختن دیگران نیز دارند، اضافه بر این خطا کارند؛ نه تنها خطا کار که دیگران را نیز به خطا می‌افکنند.

در ضمن تفاوت بین «ضالون» و «زالون» روشن شد؛ اولی اشاره به کسانی است که

۱. «الزَّالُونَ الْمُزِلُّونَ» از ریشه «زلت» به معنای لغزش و خطاست.

۲. «يفتنون» از «افتنان» از ریشه «فن» به معنای زینت بخشیدن گرفته شده، بنابراین «يفتنون افتناناً» به این معناست که آنها اعمال خود را به اشکال مختلف تزین می‌کنند تا دیگران را بفریبند.

آگاهانه در گمراهی گام می‌نهند و دومی اشاره به کسانی است که اشتباه و خطای فراوان دارند. آری! چون از نور علم و ایمان بی‌بهره‌اند اشتباهات آنها نیز فراوان است.

افزون بر این صفات چهارگانه آنها افراد متلوئی هستند که هر روز به رنگی و هر زمان به شکلی در می‌آیند تا منافع نامشروع خود را از این طریق تأمین کنند؛ در جمع نمازگزاران به نماز می‌ایستند و در میان شرابخواران به شرب خمر می‌نشینند و مطابق توصیف قرآن «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»؛ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می‌گویند ما ایمان آوردیم؛ ولی هنگامی که با افراد شیطان صفت خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما ایم ما فقط آنها را مسخره می‌کنیم».^۱

تفاوت «یتلونون» و «یفتنون» ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به جهات ظاهری آنها می‌کند که هر روز به رنگی در می‌آیند و دومی اشاره به نقشه‌های پنهانی آنها دارد که هر روز به سراغ نقشه مرموز تازه‌ای می‌روند و طبیعت نفاق در هر صورت دوگانگی در گفتار و رفتار و برنامه‌ها است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به شش وصف دیگر از اوصاف خطرناک آنها در عبارتی کوتاه و پرمعنا اشاره می‌کند، می‌فرماید: «از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده می‌کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند. دل‌هایشان آلوده و بیمار، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می‌دارند، در پنهانی گام بر می‌دارند، و همچون خزنده‌ای در لابه‌لای بوته‌های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می‌روند، بیان آنها درمان، گفتارشان (به ظاهر) شفابخش؛ ولی کردارشان درد بی‌درمان است!»؛ (وَ يَعْمِدُونَكُمْ^۲ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَ يَرْضُدُونَكُمْ^۳ بِكُلِّ مِرْصَادٍ. قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ^۴، وَ صِفَاحُهُمْ^۵

۱. بقره، آیه ۱۴.

۲. «یعمدونکم» از ریشه «عمد» به معنای ستون زدن گرفته شده و منظور در اینجا این است که آنها از هر وسیله‌ای بر ضد شما استفاده می‌کنند.

نَقِيَّةٌ. يَمْشُونَ الْخَفَاءَ، وَ يَدْبُونَ ۶ الضَّرَاءَ ۷، وَصَفَّهُمْ دَوَاءً، وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءً، وَ فَعَلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ ۸.

جمله «وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ» اشاره به این است که آنها برای درهم شکستن شما از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند؛ شایعه افکنی، ایجاد تردید و تزلزل در صفوف مؤمنان، پاشیدن تخم بدبینی و فساد و...

جمله «وَ يَرْضِدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ» اشاره به این است که آنها از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به شما غافل نمی‌مانند. پیوسته در کمین هستند تا فرصتی بیابند و زهر خود را در کام شما بریزند.

جمله‌های بعد از آن، همگی حکایت از دوگانگی شخصیت آنها و تفاوت ظاهر و باطن آنان می‌نماید و می‌فرماید: دل‌هایشان بیمار و ظاهرشان سالم، گفتارشان به ظاهر شفاف‌بخش؛ اما رفتارشان درد بی درمان و تمام کارهایشان آمیخته با توطئه‌های مخفیانه و نقشه‌های پنهانی شیطانی است.

ط ۳. «یرصدونکم» از «رصد» بر وزن «صدف» در اصل به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و به معنای کمین کردن آمده است.

۴. «دویة» از ریشه «دوی» از «دوا» به معنای بیماری گرفته شده و دوی (صفت مشابه بر وزن فعلیل) به معنای آلوده و بیمار و مؤنث آن دویه است؛ ولی «دواء» بر وزن دمار از همین ماده گرفته شده و به معنای دارو و درمان و چیزی است که درد را زایل می‌کند.

۵. «صفاح» جمع «صفح» به معنای پهنه صورت یا کاغذ و امثال آن است و در این جا اشاره به این است که ظاهر منافقان پاک و درونشان آلوده است.

۶. «یدبون» از «دیب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است و از نظر مفهوم لغوی هر جنبنده‌ای را شامل می‌شود؛ خواه سریع، راه برود یا آهسته.

۷. «ضراء» یعنی بیشه و زمین گسترده‌ای که درختان به هم پیچیده‌ای در آن وجود دارد و حیوانات بیابان برای مخفی کردن خود به آن پناه می‌برند.

۸. «عیاء» از «عی» به معنای عجز و ناتوانی گرفته شده و «داء عیاء» به معنای بیماری غیر قابل‌علاجی است که اطبا از درمان آن عاجزند (عیاء در اینجا مصدری است که معنای وصفی دارد).

سپس در ادامه سخن به بیان سه وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می‌افزایند و پیوسته تخم ناامیدی و یأس بر دل‌های می‌پاشند»؛ (حَسَدَةٌ^۱ الرِّخَاءِ، وَ مُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ، وَ مُقْطِعُو الرِّجَاءِ).

قرآن مجید می‌گوید: «إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا»؛ هر گاه نیکی به شما برسد ناراحت می‌شوند و هر گاه مصیبتی بر شما وارد گردد خوشحال می‌شوند^۲ و این طبیعت منافقان در هر عصر و در هر زمان است.

ایجاد یأس و بدبینی برای تضعیف اراده‌ها و در هم شکستن قدرت جهاد و مقاومت، یکی دیگر از حیل‌های خطرناک منافقان است که اگر کارگر شود آثار بسیار زیانباری دارد. این موضوع در دنیای امروز که فعالیت رسانه‌های جمعی بر همه جا سایه افکننده از گذشته خطرناک‌تر است. منافقانی که در بیرون و درون کشورهای اسلامی هستند با استفاده از این وسائل برای مایوس کردن مسلمانان از برنامه‌های اصلاحی و از هر گونه پیشرفت و موفقیت، وسائل شکست آنها را فراهم می‌سازند. باید در برابر این شیطان صفتان با تمام قدرت ایستاد و پیوسته مردم را به الطاف خفیه و جلیه الهی و پیشرفت و پیروزی امیدوار ساخت و شعارهای «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۳ و «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴ را همه جا سر داد.

در ادامه به سه وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها در هر راهی کشته‌ای را به خاک افکنده‌اند، و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند»؛ (لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ^۵، وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ).

۱. «حسد» جمع «حاسد» مانند «قتله» جمع «قاتل» به معنای کسی است که حسد می‌ورزد.

۲. آل عمران، آیه ۱۲۰.

۳. محمد، آیه ۷.

۴. آل عمران، آیه ۱۳۹.

۵. «صریح» از «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به خاک افکندن گرفته شده و معنای مفعولی دارد یعنی به خاک افتاده، و به معنای کشته‌ای که به خاک افتاده به کار می‌رود.

جمله اول، کنایه کثرت افرادی است که به دست آنها و با توطئه‌های آنها کشته می‌شوند یا شدیداً آزاد می‌بینند.

جمله دوم، اشاره به این است که منافقان با انواع حیل‌ها و تملّقه‌ها تلاش می‌کنند در تمام دل‌ها نفوذ کنند و خود را دوست همه کس قلمداد کنند، حتی کسانی که با هم اختلاف دارند و در دو قطب مختلف‌اند و از این طریق به فتنه‌انگیزی ادامه دهند. جمله سوم، اشاره به همدردی‌های دروغین آنها و اشک تمساح ریختن در مصائب مؤمنان است تا کینه‌ها و عداوتهای درونی خود را به این طریق بپوشانند و مردم را بفریبند و به دنبال خود به پرتگاه بکشانند و آنها را بیچاره کنند.

جمله چهارم، اشاره به کثرت کسانی است که از آنها ضربه خورده و از کار افتاده‌اند و یا هلاک شده‌اند. اشاره به این که قربانیان آنها محدود نیست که به آسانی بتوان از کنار آنها گذشت؛ به قدری گسترده است که گویی در هر کوچه و برزنی کشته‌ای بر اثر توطئه‌های آنها افتاده است. به این ترتیب اگر مسلمانان به موقع نقشه‌های آنها را نقش بر آب نکنند، هیچ کس از ضربه‌های آنان در امان نخواهد بود.

جمله پنجم، از نیرنگهای آنها برای نفوذ در دل‌ها خبر می‌دهد آنها همواره شریک دزد و رفیق قافله‌اند و نشانه‌های قافله را در اختیار سارقان می‌گذارند و با آنها همکاری تنگاتنگ دارند و به همین دلیل سعی می‌کنند به هر کسی وانمود کنند دوست صمیمی او هستند. ششمین جمله نیز تکمیل و تأکیدی است برای آنچه در جمله قبل آمد. آنها سعی دارند خود را شریک غم مردم نشان دهند و بر مصائب آنان اشک تمساح بریزند، هر چند در دل می‌خندند و خوشحالند آری این است راه و رسم نفاق.

آن‌گاه امام (علیه السلام) در ادامه سخن به دو صفت زشت و شوم دیگر آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «آنها پیوسته مدح و ثنا به هم وام می‌دهند، و انتظار پاداش و جزا می‌کشند؛» (يَتَقَارِضُونَ النَّثَاءَ، وَ يَتَرَأَقِبُونَ الْجَرَءَاءَ).

آری هر کدام از آنها در مجلسی به مدآحی و ثناخوانی دیگری می پردازد و صفاتی را که هرگز در او وجود ندارد بر می شمرد، به این قصد که او هم در مجلس دیگری همین گونه از او مدح و ثنای دروغین بگوید. هرگز مدح و ثنای آنها به نیت حق گوئی و تقدیر از پاکان و نیکان نیست، بلکه هدف آن است که شبیه آن دروغها را در حق خود بشنود.

جمله «يَتَرَقَّبُونَ الْجَزَاءَ» نیز تأکیدی بر این مطلب و یا چهره دیگری از این خلق و خوی زشت است؛ یعنی هرگز خدمت بی ریایی به کسی نمی کنند، بلکه دائماً در برابر خدمت انتظار خدمت دارند؛ نه فقط در ثناخوانی در همه جا و در هر کار.

سرانجام امامان علیهم السلام این بخش را به بیان سه قسمت دیگر از ردائل اخلاقی منافقان پایان می بخشد و می فرماید: «هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده دری می کنند، اگر مقامی به آنها سپرده شود راه اسراف پیش می گیرند»؛ (إِنْ سَأَلُوا الْحَفْوَةَ^۱، وَإِنْ عَدَلُوا^۲ كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا).

نیاز انسانها به یکدیگر قابل انکار نیست و گاه این نیاز سبب می شود که انسان چیزی یا حلّ مشکلی را از دیگر بخواهد؛ ولی اصرار کردن، کار زشتی است، زیرا ممکن است طرف نخواهد یا نتواند آن کار را انجام دهد و با آن خواسته موافقت نماید و از اصرار شرمنده و ناراحت شود. قرآن مجید در اوصاف مؤمنان نیازمند و تهی دست می فرماید: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾؛ آنها هرگز با اصرار چیزی از مردم تقاضا نمی کنند^۳؛ ولی منافقان می خواهند به مقصود خود برسند، هر چند دیگری را مأخوذ به حیا کنند و مجبور سازند که برخلاف میلش عمل کند.

همچنین اگر به اصطلاح بخواهند کسی را نصیحت و امر به معروف کنند کاری می کنند که در میان جمع آبرویش بریزد، در حالی که اسلام دستور می دهد این کار با

۱. «الحفوة» از «الحاف» به معنای اصرار و الحاح برای طلب چیزی است.

۲. «عدلوا» از «عدل» بر وزن «هزل» به معنای ملامت کردن است.

۳. بقره، آیه ۲۷۳.

ظرافت و دقت انجام شود؛ نه آبروی مسلمانی بریزد و نه در دل ناراحت شود و غمگین گردد.

جمله «وَإِنْ حَكَمُوا أُسْرِفُوا» اشاره به این است که منافقان هرگاه به مقامی برسند نه تنها حق آن مقام را ادا نمی‌کنند، بلکه راه اسراف، پیش می‌گیرند؛ هم خدا را ناراضی می‌کنند و هم مردم را و سعی دارند کیسه‌ها برای منافع نامشروع خود بدوزند. قرآن مجید درباره بعضی از منافقان می‌گوید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»؛ هنگامی که به مقامی می‌رسد در راه فساد در زمین گام بر می‌دارد و سعی دارد زراعتها و چهارپایان را نابود کند (با اینکه می‌داند) خدا فساد را دوست ندارد.^۱

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «وَإِنْ حَكَمُوا» این باشد که اگر آنها را در کاری به داوری بطلبند هرگز داوری عادلانه‌ای نخواهند داشت و از مرز عدالت و دادگری تجاوز خواهند کرد. و مانعی ندارد که هر دو تفسیر در مفهوم جمله جمع باشد.

* * *

۱. بقره، آیه ۲۰۵. البته تفسیر بالا یکی از تفاسیر آیه است.

بخش سوم

قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مَضْبَاحًا. يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَأَهُمْ، وَ يُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاهُمْ، يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَ يَصِفُونَ فَيَمَوْهُونَ. قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَ أَضَلُّوا الْمَضِيقَ، فَهُمْ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ، وَ حُمَّةُ النَّيِّرَانِ: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

ترجمه

(منافقان) در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته‌اند، و در برابر هر دلیل محکمی شبهه‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی (تا به مقاصد شوم خود نائل شوند). آنها با اظهار یأس و بی‌رغبتی (به دنیا) تلاش می‌کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کنند و کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند.

آنان سخنانی می‌گویند و مردم را به اشتباه می‌افکنند، و بیانات فریبنده‌ای دارند تا دیگران را بفریبند. راه ورود به خواسته‌های خود را آسان، و طریق خروج از آن را تنگ و پر پیچ و خم می‌سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار کنند) آنها دار و دسته شیطانند و شراره‌های آتش دوزخ. (همان‌گونه خدا می‌فرماید) آنها حزب شیطانند و بدانید حزب شیطان زیان‌کارند.

شرح و تفسیر

برنامه ریزی دقیق منافقان!

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه که بخش پایانی است، اشاره مهمی دارد به اینکه منافقان با برنامه ریزی کامل به سوی اهداف خود پیش می روند و برای حل هر مشکلی از مشکلات خود چاره‌های اندیشیده و برای نابود کردن مخالفان برنامه ریزی نموده‌اند، می فرماید: «آنها در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته‌اند، و در برابر هر دلیل محکمی، شبهه‌ای و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه کرده‌اند»؛ «قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلاً، وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلاً، وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلاً، وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحاً، وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحاً».

در این پنج جمله با توجه به واژه «أَعَدُّوا» (= آماده کرده‌اند) امام (علیه السلام) از این حقیقت پرده بر می دارد که منافقان، همه مسائل مثبت جامعه را زیر نظر می گیرند و برای تخریب آن برنامه ریزی می کنند و برای بن بستهایی که بر سر راه دارند راه حلهایی در نظر می گیرند تا بتوانند درهای بسته را بگشایند و موانع را از سر راه بردارند، حتی در شب تاریک با چراغ آیند تا گزیده تر برند کالا!

در طول تاریخ مخصوصاً قرنهای نخستین اسلام، شواهد زنده‌ای برای کلام پر معنای امام (علیه السلام) دیده می شود؛ از بهانه‌ای که برای کنار زدن امام از صحنه خلافت (جوان بودن و یا شوخ طبع بودن) گرفته تا آتش زدن در بیت وحی، بعد از پیامبر اکرم، به بهانه مخالفت با اجماع مسلمین (اجماعی که وجود خارجی نداشت) و سپس خونخواهی عثمان، آن هم از سوی کسانی که دستشان به خون عثمان آلوده بود و بالا بردن قرآنها بر سر نیزه‌ها در زمانی که در آستانه شکستن بودند و مانند آن.

جالب این است که گاه به اموری متوسل می شدند که هر انسان آگاهی را شدیداً در تعجب فرو می برد؛ مثلاً هنگامی که به لشکریان معاویه گفتند شما «فئه باغیه» (گروه

ستمگر) هستید که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث معروف دربارهٔ عمار خبر داده بود و بیش از سی سال قبل، به عمار خطاب کرد و گفت: «تو را فئه باغیه خواهند کشت» آنها در برابر این استدلال محکم و روشن گفتند «قاتل عمار علی است، زیرا او عمار را به همراه خود آورد! اگر نیاورده بود ما او را نمی کشتیم»^۱.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام به یکی دیگر از نیرنگهای آنها برای نفوذ در دلها اشاره کرده می فرماید: «آنها با اظهار یأس و بی رغبتی (به دنیا) تلاش می کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کرده. کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند؛ (يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِئَقِيمُوا بِهِ أَسْوَأَهُمْ، وَ يُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاهُمْ)^۲.

آنها سوداگران مرموزی هستند که سرمایه آنان کفر و نفاق و ضلالت و مشتریانشان افراد ساده اندیش و بهای این معامله از دست دادن دین و ایمان است.

همان گونه که گاه بعضی از تجار برای گرم کردن بازار خویش، نسبت به فروش جنس به مشتریان بی اعتنایی نشان می دهند تا به مقتضای «الْأَنْسَانُ حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ» آتش شوق را در دل آنها بیفروزند و بازار خود را گرم کنند و متاع کاسد و فاسد خود را به اعلی القیم بفروشند.

آن گاه می افزاید: «آنان سخنانی می گویند و مردم را به اشتباه می افکنند، توصیف می کنند تا مردم را بفریبند»؛ (يَقُولُونَ فَيَسْبِهُونَ، وَ يَصِفُونَ فَيَمُوهُونَ)^۳.

آری! آنها پیوسته کفر و نفاق و گمراهی و ضلال را در لباس حق جلوه می دهند تا توده های مردم که به طور فطری و طبیعی خواهان حق اند، باطل آنها را بپذیرند و در طریق گمراهی گام بردارند.

در وصف دیگر می افزاید: «آنها راه ورود به خواسته های خود را آسان، و طریق خروج از

۱. صحیح مسلم، جلد ۸، صفحه ۱۸۵ و سفینه البحار، «عمر» و بسیاری از کتب دیگر شیعه و اهل سنت.

۲. «اعلاق» جمع «علق» بر وزن «حزب» به معنای اشیای مورد علاقه است.

۳. «یموهون» از «تمویه» به معنای ترین کردن برای گمراه ساختن و آمیختن حق به باطل است.

آن را تنگ و پر پیچ و خم می‌سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار سازند)؛ «قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَ أَضَلُّوا الْمَضِيقَ».

این روش را امروز هم در منافقان عصر خویش می‌بینیم که با شرایط سهلی افراد را وارد گروه خویش می‌سازند، آن‌گاه چنان دست و پای با انواع تعهدات و بدهکاریها می‌بندند که خروج از جرگهٔ آنان بسیار سخت است. جهانخواران عصر ما برای گرفتار ساختن ملت‌ها و کشورها، نخست با شرایط ساده‌ای وام‌های سخاوتمندانه به آنها می‌دهند. هنگامی که آنها را گرفتار ساختند فشارها را پی در پی بر آنها وارد می‌سازند و خواسته‌های خود را بر آنان تحمیل می‌کنند، در حالی که چنان دست و پای آنها بسته که راه خروج و بازگشت ندارند.

سرانجام امام (علیه السلام) در پایان این خطبه، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «آنها دار و دسته شیطانند و شراره‌های آتش دوزخ (همان‌گونه که خدا می‌فرماید) آنها حزب شیطانند، و بدانید حزب شیطان زیان کارانند»؛ (فَهُمْ لَمَّةٌ ۲ الشَّيْطَانِ، وَ حُمَّةٌ ۳ النَّيِّرَانِ: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ ۴).

نکته

نفاق و منافقان در طول تاریخ

هیچ کس نمی‌تواند تاریخچه‌ای برای نفاق و منافقان تعیین کنند. در جوامعی که

۱. «اضلعوا» در اصل از ریشهٔ «ضلع» به معنای دنده گرفته شده و چون دنده‌ها معمولاً کج است «اضلاع» به معنای کج و معوج ساختن آمده است.

۲. «لمة» جمعیتی است از مردان و زنان و بعضی تعداد آن را سه تا ده ذکر کرده‌اند و ممکن است در اینجا اشاره به این باشد که نفقات آنها کم و خطراتشان زیاد است.

۳. «حمة» به معنای سم و زهر است و به هر چیز گزنده‌ای «حمة» اطلاق می‌شود، مانند سوزش و حرارت آفتاب.

۴. مجادله، آیهٔ ۱۹.

افراد فاسد و مفسدی وجود داشته‌اند، تا زمانی که قدرت بر مبارزه آشکار در خود می‌دیدند؛ به مبارزه ادامه می‌دادند؛ ولی هنگامی که شکست می‌خوردند، لباس نفاق در تن می‌پوشیدند و به صورت جمعیت‌های زیرزمینی در می‌آمدند و اهداف شوم خود را از این طریق ادامه می‌دادند. در ظاهر تسلیم شده و اعلام وفاداری و پیوستن به توده‌های مردم می‌کردند؛ ولی در باطن اهداف شوم خود را با برنامه‌ریزی دقیق دنبال می‌کردند.

ویژگی اصلی منافقان، داشتن شخصیت دو گانه است. دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و رفتار، جلسات خصوصی و عمومی و دوگانگی در همه چیز، که شرح آن را امام امیرمؤمنان علیه السلام در این خطبه به صورتی بسیار دقیق بیان فرموده است.

آنها خود را اصلاح طلب می‌خوانند، در حالی که مفسدان واقعی هستند. خود را عاقل و هوشیار و دیگران را ابله و نادان می‌دانند، در حالی که واقعاً ابلهانی شیطان صفتند.

آنها شریک دزد و دوست قافله، رفیق مردم و عامل بیگانه، غمخوار کشور و عامل استعمارند.

آنها به هنگام بروز طوفانها و رسیدن وقت فداکاری به بهانه‌های واهی و گفتن **﴿إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ﴾**^۱ میدان را خالی می‌کنند و معمولاً در این هنگام است که پرده نفاق بر اثر طوفان از چهره‌های آنها کنار می‌رود و شناخته می‌شوند.

برخلاف آنچه گروهی از ساده‌اندیشان اهل سنت فکر می‌کنند که هر کس پیامبر خدا را ملاقات کرد و در خدمت او بود و سخنان او را شنید و چشم او بر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد، در هاله‌ی قداستی به نام «صحابی» قرار می‌گیرد و صدق و عدالت او مسلم می‌شود، برخلاف این پندار در میان معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله، منافقان خطرناکی بودند که در سوره «منافقین» و از آن آشکارتر و گسترده‌تر در سوره «احزاب» و «توبه» و بعضی سوره‌های دیگر قرآن با صراحت به آنها اشاره شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل آنها موضع‌گیری سختی داشته است.

کسی که این سوره‌ها را با دقت بررسی کند می‌داند که موج نفاق و منافقگری، حتی در سالهای آخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، شدید بوده؛ اما نفوذ و قدرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پیروزی آشکار مؤمنان راستین، ابتکار عمل را از دست آنها گرفته بود.

آنها بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به جنب و جوش درآمدند و با نقشه‌های بسیار مرموز، آن قدر تلاش کردند که در عصر بنی‌امیه بر جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) تکیه زدند و کسی که در اواخر عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام را پذیرفته بود و فرزند دشمن شماره یک اسلام؛ یعنی ابوسفیان به شمار می‌رفت بر جای رسول الله (صلی الله علیه و آله) نشست و «خال المؤمنین» شد. این داستان سر دراز دارد که فعلاً از آن می‌گذریم.

در دنیای امروز نفاق بیش از هر زمان دیگری دیده می‌شود. منافقان با برنامه‌ریزی بسیار حساب شده و ابزار و سرمایه فراوان و عمال وسیع در همه جای دنیا و حتی با بهره‌گیری از وسایل مدرن به شیطنتهای گسترده خود مشغولند.

دولتهای استعماری که حیات آنها به مکیدن خون دیگران وابسته است، در پناه عناوینی مانند حقوق بشر و آزادی و دموکراسی، بدترین جنایات را انجام می‌دهند. اگر در کشوری که مورد پسند آنها نیست در صورتی که کمترین خشونت با یک زندانی شود فریاد بر می‌کشند؛ ولی در زندانهای، همچون زندان «ابوغریب» عراق و «گوانتانامو» جنایاتی انجام می‌دهند که در تاریخ بی‌سابقه بوده است و اخبار تکان دهنده آنها در عصر و زمان ما همه جا منتشر شده است.

در پناه لفظ آزادی، آزادی عمل و عقیده را از همه مخالفان خود می‌گیرند و سعی دارند همه جا حکومتهای وابسته به خود به وجود آورند و گاه با صراحت می‌گویند بهترین گزینه برای ما حکومتهایی است که حافظ منافع ما باشد.

آنها دم از حکومتهای مردمی می‌زنند؛ ولی در هر نقطه‌ای از جهان که مردم حکومتی بر پا کردند که حافظ منافع آنها نبود با تمام قوا سعی می‌کنند آن را ساقط کنند.

گاه از طریق کمکهای مردم و وامهای با عوض و بلاعوض وارد می‌شوند؛ ولی هدف

اصلی آنها وابسته کردن ملت‌ها و دولتهاست؛ زیرا هنگامی که وابسته شدند به حکم اجبار آنچه را به آنها دیکته کنند باید بپذیرند و این داستان بسیار مفصل‌تری دارد که شرح آن را در یک کتاب و چند کتاب نمی‌توان نوشت.

تنها راه‌هایی از چنگال این منافقان دژخیم و خطرناک و چندین چهره، اتحاد ملت‌های مظلوم و در بند است که نخست پرده از چهره آنها بگیرند و آنها را معرفی کنند و سپس به گونه‌ای هماهنگ با آنها بستیزند و به یقین چون منافقان، تنها دنبال اهداف مادی هستند هرگز روح فداکاری ندارند. سرانجام شکست می‌خورند و عقب‌نشینی می‌کنند.



وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام‌العلیّه است
 که در آن پس از ستایش خدا و پیامبر اسلام ﷺ مردم را نصیحت می‌فرماید.

خطبه در یک نگاه

بحثهایی را که امام‌العلیّه در این خطبه بیان فرموده است می‌توان در سه بخش خلاصه کرد: نخست حمد و ثنای پروردگار با ذکر آثاری از آن ذات مقدّس، از عجایب جهان هستی و سپس شهادت به نبوت پیامبر اکرم ﷺ و اشاره به اوصاف دیگری از صفات بارز آن حضرت.

در بخش دوم اشاره به هدف آفرینش انسان می‌کند و مراقبت الهی را بر او با عبارات بسیار زیبایی شرح می‌دهد.

در بخش سوم اندرزهایی دربارهٔ تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت و حضور در دادگاه عدل الهی آمده است.

۱. سند خطبه:

این خطبه از معدود خطبه‌هایی است که مدرکی جز نهج البلاغه برای آن نیست.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبْرِيَاءِهِ، مَا حَيَّرَ مُقَلَّ
الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ
صِفَتِهِ.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةَ إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ، وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانٍ. وَ أَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَتُهُ، وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ
طَامِسَتُهُ، فَصَدَعَ بِالْحَقِّ؛ وَ نَصَحَ لِلخَلْقِ، وَ هَدَى إِلَى الرُّشْدِ، وَ أَمَرَ بِالْقَصْدِ،
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریاییش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی‌های قدرتش در حیرت فرو برده، و اندیشه‌های بلند انسان‌ها را از شناخت کنه صفاتش باز داشته است، و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست؛ گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان، و گواهی می‌دهم که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بنده و فرستاده اوست. هنگامی او را فرستاد که نشانه‌های هدایت کهنه و فرسوده و جاده‌های دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم دلسوزی و خیرخواهی کرد و آنان به سوی کمال، هدایت نمود و به عدل و داد، امر فرمود. رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد.

شرح و تفسیر

قیام پیامبر در شرایط بسیار سخت

همان‌گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام (علیه السلام) این خطبه را - مانند بسیاری از خطبه‌های دیگر - با حمد و ثنای الهی شروع می‌کند؛ ولی با تغییراتی تازه و تشبیهاتی نوین و روح‌پرور.

می‌فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریاییش آن قدر آشکار ساخته که دیده‌عقول را از شگفتی‌های قدرتش در حیرت فرو برده، و اندیشه‌های بلند انسان‌ها را از شناخت‌کنه صفاتش باز داشته است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبْرِيَاءِهِ، مَا حَيْرَ مُقَلَّ^۱ أَلْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمٍ^۲ أَلْنُفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ).

به راستی اگر کسی در جهان آفرینش از ذرات اتم گرفته تا منظومه‌های آسمانی و کهکشانها و از انواع گیاهان و گلها و میوه‌ها گرفته تا اقسام شگفت‌انگیز حیوانات، پرنده‌ها و درنده‌ها و ماهیان دریاها و وحوش بیابانها و انواع عجیب حشرات و جانداران ذره‌بینی، دقت کند هر روز عجایب تازه و شگفتیهای نوینی در آنها می‌بیند و پیشرفت علم و دانش بشری نیز هر روز پرده جدیدی از این شگفتیها را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که انسان در قدرت آفریدگار حیران می‌شود و روز به روز این حقیقت آشکارتر می‌گردد که او بالاتر از خیال و قیاس و وهم ماست و بالاتر است از آنچه دیده‌ایم و خوانده‌ایم و نوشته‌ایم.

سپس امام (علیه السلام) به سراغ اقرار به شهادتین می‌رود؛ ولی هر یک از آن دو را با تعبیراتی

۱. «مقل» جمع «مقله» بر وزن «غرفه» به معنای قسمت دوری چشم اعم از سیاهی و سفیدی است و در اینجا امام (علیه السلام) عقل را تشبیه به انسانی کرده که دارای چشمی است که به اشیای شگفت‌انگیزی خیره شده و در آن حیران شده است.

۲. «هماهم» جمع «همهمه» به معنای صدای آهسته یا صدایی است که به گوش می‌خورد اما معنا و مفهوم آن درک نمی‌شود.

تازه بیان می‌کند و می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست، گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةُ إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ، وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانٍ^۱).

این چهار تعبیر (ایمان و ایقان و اخلاص و اذعان) اشاره به چهار مرحله از باورهای دینی است؛ ایمان مرحله اول است که انسان چیزی را می‌پذیرد و باور می‌کند، هر چند ممکن است در اطراف آن، شکوک و شبهات جزئی وجود داشته باشد؛ ولی مرحله ایقان مرحله‌ای است که گرد و غبار آن شبهات و شکها زدوده می‌شود و باورهای قلبی شفاف و درخشنده می‌گردد.

مرحله اخلاص مرحله نفی ما سوی الله است که همه چیز را غیر خدا کنار می‌زند، تنها او را می‌بیند و به او عشق می‌ورزد و با او سخن می‌گوید و از او طلب می‌کند و سرانجام مرحله اذعان فرا می‌رسد که به گفته اهل لغت به معنای اقرار آمیخته با خضوع است؛ یعنی ایمان او در جای جای اعمال و گفتار و رفتار او آشکار می‌شود و همه زندگی او به رنگ الهی در می‌آید و مصداق «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۲ می‌شود.

بدیهی است هرگاه ایمان و یقین و اخلاص در وجود انسان ریشه دار شود ثمره نهایی آن همان اعمال انسان است.

آن‌گاه امام بعد از شهادت به یکتایی پروردگار، به شهادت نبوت با ذکر صفات برجسته‌ای از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اشاراتی به اهداف نبوت می‌پردازد و می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، هنگامی او را فرستاد که نشانه‌های هدایت کهنه و فرسوده، و جاده‌های دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم

۱. «اذعان» از «ذعن» بر وزن «وطن» به معنای خضوع و فرمانبرداری و اطاعت است، لذا در عبارت بالا امام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را در چهارمین مرحله قرار داده است. نخست ایمان و بعد یقین و بعد مرحله اخلاص فرا می‌رسد و نتیجه آن اطاعت و فرمانبرداری حق است.

۲. بقره، آیه ۱۳۸.

دلسوزی و خیرخواهی کرد و به سوی کمال هدایت نمود، و به عدل و داد امر فرمود. رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةٌ^۱، وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ^۲، فَصَدَعَ^۳ بِالْحَقِّ؛ وَ نَصَحَ لِلْخَلْقِ، وَ هَدَى إِلَى الْرُشْدِ، وَ أَمَرَ بِالْقَصْدِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ).

اعلام هدی به معنای نشانه‌هایی است که در مسیر راه مسافران قرار می‌دهند تا جاده را گم نکنند (مانند علائم راهنمایی امروز که بر سر راهها می‌گذرانند تا هر کس مقصد خویش را بشناسد و پیش گیرد) و در اینجا اشاره به تعلیمات آنها و پیشوایان دین و آموزه‌های کتب آسمانی است.

جمله «وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ» اشاره به قوانین آسمانی است که در عصر جاهلیت به فراموشی سپرده شده بود.

آری در چنین شرایط و چنین محیطی که ظلمت کفر، همه جا را فرا گرفته بود، پیغمبر اسلام قیام کرد و چهار برنامه را اجرا فرمود: نخست حق را در معارف دینی آشکارا بیان کرد. سپس به خیر خواهی مردم برخاست و باندرزها و نصایح خود آنها را به ترک گناه و فساد و زشتیها و نامردیها فرا خواند و در مرحله سوم آنها را به آنچه مایه تکامل انسان بود هدایت کرد و در چهارمین مرحله دعوت به عدل و داد و میانه‌روی و اعتدال در

۱. «دارسه» از ریشه «در است» در اصل به معنای تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام فرا گرفتن چیزی، استاد مطالب را تکرار می‌کند به آن درس می‌گویند و چون حوادث بی در پی، و باد و باران سبب فرسودگی و کهنگی بناها می‌شود این تعبیر به معنای فرسودگی نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا اشاره به همین معناست.

۲. «طامسه» از «طمس» بر وزن «شمس» به معنای محو شدن و از بین رفتن آثار چیزی است و به معنای محو کردن نیز آمده است.

۳. «صدع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای مطلق شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و چون با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود این واژه به معنای آشکار کردن نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا همین معنا اراده شده است.

همه چیز فرمود (درود و سلام پروردگار بر او و آتش باد).

امام در این عبارات کوتاه، هم ترسیم واضحی از وضع عصر جاهلیت نموده و هم ارکان

دعوت پیغمبر اسلام را بیان کرده است.

* * *

بخش دوم

وَ أَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَمْ يُزِيلْكُمْ هَمَلًا، عِلْمَ مَبْلَغٍ نَعْمِهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحْصَى إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْتَفْتَحُوهُ، وَ اسْتَنْجَحُوهُ، وَ أَطْلُبُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَمْنَحُوهُ، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَ لَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ، وَ إِنَّهُ لِبِكَلِّ مَكَانٍ، وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ، وَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍّ؛ لَا يَنْثَلِمُهُ الْعَطَاءُ، وَ لَا يَنْقُصُهُ الْجَبَاءُ، وَ لَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ، وَ لَا يَسْتَنْقِصِيهِ نَائِلٌ، وَ لَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ، وَ لَا يُلْهِيهِ صَوْتٌ عَنْ صَوْتٍ، وَ لَا تَحْجُزُهُ هَيْبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَ لَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَ لَا تَوَلِّهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَ لَا يُجِنُّهُ الْبُطُونُ عَنِ الظُّهُورِ، وَ لَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ الْبُطُونِ. قَرَبَ فَنَائِي، وَ عَلَا فِدَانَا، وَ ظَهَرَ قَبْطَنَ، وَ بَطَنَ فَعَلَنَ، وَ دَانَ وَ لَمْ يُدْنِ. لَمْ يَذَرَّ الْخَلْقَ بِاخْتِيَالٍ، وَ لَا اسْتِعَانَ بِهِمْ لِكَالٍ.

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا که خداوند شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است. خدا از مقدار و اندازه نعمتهایش بر شما آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما شماره فرموده است. (و همه کارهایش از روی حکمت است) حال که چنین است از او درخواست گشایش و پیروزی (و گشودن درهای سعادت) کنید. دست نیاز به سوی او دراز کرده، عطا و بخشش را از او بخواهید، زیرا میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است. نه بخشش از دارایی اش می‌کاهد و نه عطایا آسیبی به خزاین او می‌رساند. نه درخواست

کنندگان، نعمتش را تمام می‌کند و نه بهره‌مندان از عطایش، به مواهب او پایان می‌دهند. و توجه او به کسی وی را از دیگری غافل نمی‌سازد و شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگری باز نمی‌دارد. عطا و بخشش او به کسی مانع از سلب نعمت (در آنجا که مصلحت باشد) نمی‌گردد و غضبش او را از رحمت باز نمی‌دارد و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل نمی‌سازد. نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می‌دارد و نه آنچه آشکار است او را از آنچه پنهان است جدا می‌سازد. او نزدیک است و در عین حال دور؛ بلندمرتبه است و در همان حال نزدیک؛ آشکار است و پنهان؛ پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می‌دهد و کسی به او جزایی نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته و به جهت خستگی از کسی کمک نخواسته است.

شرح و تفسیر

خوان نعمت بی دریغش همه جاگسترده است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه نکته اساسی اشاره می‌فرماید: نخست مسئله هدف آفرینش. سپس نعمت‌های فراوان الهی که شامل حال همه بندگان می‌شود و سرانجام، بر مراقبت دائمی و حضور الهی در همه جا و همه حال تأکید می‌نهد.

در قسمت اول می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که خدا شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است»؛ (وَ أَعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا^۱).

این سخن در واقع برگرفته از کلام خداست که می‌فرماید: «﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾»؛ آیا چنین پنداشته‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید»^۲.

۱. «همل» از ریشه «همل» بر وزن «حمل» در اصل به معنای رها ساختن شتران بدون ساریان است. سپس به هر شخص یا هر کار بدون سرپرست اطلاق شده است.

۲. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

به یقین خداوند حکیم و دانا هرگز کاری عبث و بیهوده انجام نمی‌دهد، گرچه منافع و سودهای افعال خدا به خدا باز نمی‌گردد، چون او بی‌نیاز مطلق است؛ ولی به یقین افعال او آثار و برکاتی دارد که به بندگانش باز می‌گردد.

چون داشتن هادی و راهنما، نخستین شرط برای وصول به هدف است، به دنبال جمله «لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا» جمله «لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا» آمده است، زیرا ارسال در این‌گونه موارد به معنای رها ساختن و «همل» در اصل به گله بی‌چوپان گفته می‌شود. بدین ترتیب، مسئولیت انسان با این اشاره در برابر اهداف آفرینش و هدایت رهبران، روشن می‌گردد.

در قسمت دوم می‌فرماید: «خدا از مقدار و اندازه نعمت‌هایش بر شما آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما شماره فرموده است (و همه کارهایش از روی حکمت است)»؛ (عَلِمَ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحْصَىٰ إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ).

نعمت و احسان، شامل تمام نعمت‌های مادی و معنوی و حتی استعدادهای گوناگون درونی می‌شود و این بدان معناست که مردم از نعمت‌های او بهره‌گیرند و طریق ناسپاسی پیش نگیرند و نعمت‌های الهی را بیهوده به هدر ندهند و از سستی و تنبلی در بهره‌گیری از آن بپرهیزند و بدانند برای رسیدن به هدف آفرینش و کمال مطلوب، همه‌اسباب و وسائل آماده است.

آن‌گاه سومین مطلب را عنوان می‌کند و می‌فرماید: «حال که چنین است (و همه‌وسائل سعادت آماده شده) از او درخواست گشایش و پیروزی بطلبید، دست‌نیاز را به سوی او دراز کرده و عطا و بخشش را از او بخواهید، چرا که میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است»؛ (فَاسْتَنْجِئُوهُ^۱، وَ اسْتَنْجِئُوهُ^۲، وَ أَطْلُبُوا إِلَيْهِ وَ

۱. «استفتحوا» از ریشه «فتح» در اصل به معنای گشودن است، بنابراین استفتاح به معنای طلب گشایش و فتح و یاری است.

۲. «استنجحوا» از «نجاح» در اصل به معنای سهل و آسان شدن و به مقصود رسیدن است.

أَسْتَمْنِحُوهُ^۱، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَ لَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ).

اشاره به اینکه فیض از مبدأ فیاض آماده شده، اکنون نوبت شماسست که دست طلب به دامان لطفش بزنید و درهای رحمتش را بگشایید و رستگاری را از او بطلبید و می دانیم هنگامی که فاعلیت فاعل با قابلیت قابل بیامیزد نتیجه قطعی و حتمی است.

حضرت برخلاف پندار بت پرستان و مشرکان و پیروان آنها در عصر و زمان ما، که گمان می کنند مستقیماً نباید به درگاه خدا رفت، بلکه باید غیر او را پرستید تا او راه را بگشاید، می فرماید: هیچ رادع و مانعی بر سر راه نیست و همه بندگان می توانند به درگاه خدا بروند و اگر گاهی از آبروی شفیعیان بهره می گیرند آن هم تأکید دیگری است بر ارتباط مستقیم به ذات پاک خدا و عمل به دستور او.

آن گاه در توضیح این سخن اشاره به سه نکته دیگر می کند و تفاوت عطا و بخشش الهی را با دیگران در این سه نکته روشن می سازد و می فرماید: «او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است. نه بخشش از دارایی اش می کاهد و نه عطایا آسیبی به خزاین او می رساند. نه درخواست کنندگان، نعمتش را تمام می کند و نه بهره مندان از عطایش، به مواهب او پایان می دهند»؛ (وَ إِنَّهُ لِكُلِّ مَكَانٍ، وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ، وَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍّ؛ لَا يَثْلِمُهُ^۲ الْعَطَاءُ، وَ لَا يَنْقُصُهُ الْجِبَاءُ^۳، وَ لَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ، وَ لَا يَسْتَنْصِيهِ نَائِلٌ).

به این ترتیب، خداوند بخشنده ای است که در همه جا حضور دارد و دست همه نیازمندان به دامان کبریایی اش می رسد، بلکه در همه جا با هر کسی همراه است و از

۱. «استمنحوا» از ریشه «منح» بر وزن «منع» در اصل به معنای واگذار کردن شیر حیوان به خود حیوان است. سپس به هر گونه عطیه و بخشش اطلاق شده، بنابراین استمنح به معنای طلب عطایاست.

۲. «یثلم» از ریشه «ثلم» بر وزن «صبر» و «تلمه» بر وزن «ضربه» در اصل به معنای لبه چیزی شکستن است. سپس به هر کاری که صدمه ای بر کسی یا چیزی وارد کند اطلاق شده است.

۳. «جباء» از ریشه «حبو» بر وزن «ختم» در اصل به معنای بخشش چیزی بدون انتظار پاداش است و در جمله بالا نیز به همین معناست.

سوی دیگر، عطایای او حدّ و مرز و نهایتی ندارد و بیم این نمی‌رود که اگر به افرادی ببخشد دیگران در مضیقه قرار گیرند:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است و رحیم است و غفور و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

زیرا او وجودی است از هر نظر نامتناهی، به همین دلیل کرمش نامتناهی است و نعمت و عطایش نیز نامتناهی، بلکه مطابق آنچه در دعای افتتاح آمده است: «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَ كَرَمًا؛ فزونی بخشش جز بر جود و کرم او نمی‌افزاید»، اشاره به اینکه هر قدر بیشتر ببخشد مردم بیشتر به جود و کرمش امیدوار می‌شوند.

آن‌گاه به نکته سوم پرداخته، می‌فرماید: «(او همانند مخلوقاتش نیست) و توجه به کسی وی را از دیگری غافل نمی‌سازد و شنیدن صدایی او را از شنیدن صدای دیگر باز نمی‌دارد. عطا و بخشش او به کسی مانع از سلب نعمت (در آنجا که مصلحت باشد) نمی‌گردد، و غضبش او را از رحمت باز نمی‌دارد، و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل نمی‌سازد، نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می‌دارد، و نه آنچه آشکار است او را از آنچه پنهان است جدا می‌سازد»؛ (وَلَا يَلْوِيهِ^۱ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ، وَ لَا يُلْهِيهِ صَوْتُ عَنْ صَوْتٍ، وَ لَا تَحْجِزُهُ هَبَّةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَ لَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَ لَا تُؤْلِيهِ^۲ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَ لَا يُجْنِيهِ^۳ الْبَطُونُ عَنِ الظُّهُورِ، وَ لَا يَقْطَعُهُ

۱. «یلوی» از ریشه «لوی» بر وزن «حی» به معنای اعراض کردن و سر بر گرداندن و منحرف ساختن است.

۲. «توله» از «وله» بر وزن «فرح» به معنای حیرت و سرگردانی از شدت غم و اندوه است و لذا به شخص عاشق غمگین «واله» گفته می‌شود.

۳. «یجن» از ریشه «جن» بر وزن «فن» به معنای مستور ساختن و پوشاندن است، لذا به کسی که عقلش پوشیده شده، مجنون گفته می‌شود و بر طایفه جن به جهت مستور بودن، این لفظ اطلاق شده است و به

الظُّهُورُ عَنِ الْبُطُونِ).

این جمله‌های هفت‌گانه، از یک سو تشویقی است برای بندگان که هر چه می‌خواهند از او بخواهند و بدانند. اگر همه مخلوقات که در پهنه جهان آفرینش وجود دارند، دست به دعا بردارند و همزمان خواسته‌هایی را مطرح کنند، او از همه خواسته‌های این افراد آگاه و باخبر است. چیزی که در غیر خداوند مطلقاً دیده نمی‌شود، حتی گاه سؤال یک نفر آنها را از سؤال نفر دوم غافل می‌کند.

از سوی دیگر، هشدار است به همه بندگان، که مراقب حضور ذات پروردگار در همه حال باشند و بدانند همان‌گونه که نعمت و عطایش بی پایان است و هیچ خواننده‌ای از او بی مقصود باز نمی‌گردد، همچنین رحمتش مانع غضب، و نعمتش مانع کیفر بدکاران و ظالمان نیست و آنچه در خلوت و جلوت و آشکار و نهان انجام می‌دهند برای او نمایان است. اساساً آشکار و نهان، دور و نزدیک درباره آن ذات نامتناهی، مفهوم ندارد. این مخلوقانند که محدودند و دور و نزدیک و آشکار و نهان دارند.

آن‌گاه امام (علیه السلام) با ذکر هفت جمله دیگر مربوط به اوصاف خداوند متعال، آنچه را در جمله‌های قبل آمد تشریح کرده و بر آن تأکید می‌نهد و می‌فرماید: «او نزدیک است و در عین حال دور، بلندمرتبه است و در همان حال نزدیک، آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می‌دهد و کسی به او جزا نخواهد داد. آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته، و به جهت خستگی از کسی کمک نخواسته است»؛ (قُرْبٌ فَنَائِي، وَ عَلَا فِدْنَا، وَ ظَهَرَ فَبُطْنًا، وَ بَطْنٌ فَعَلَنَ، وَ دَانَ^۱ وَ لَمْ يُدْنِ. لَمْ يَذْرَأِ^۲ الْخَلْقَ بِاِحْتِيَالٍ، وَ لَا اسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلَالِ^۳).

ط بجهای که در رحم مادر است جنین گفته می‌شود و باغ‌هایی را که زمینش پوشیده از درختان است «جَنَّت» می‌گویند.

۱. «دان» از ریشه «دین» بر وزن «غیر» گاه به معنای وام دادن و گاه به معنای جزا دادن آمده و در اینجا منظور معنای دوم است.

۲. «لم يذرا» از «ذرا» بر وزن زرع؛ یعنی آفریدن.

همه این اوصاف هفتگانه، در واقع از یک نقطه سر چشمه می‌گیرد و آن اینک که او وجودی است نامتناهی از هر نظر و به همین دلیل همه جا حضور دارد و در عین حال کنه ذات بی‌انتهایش از دسترس افکار دور است. ظاهر و باطن، دور و نزدیک، برای او یکسان است و با توجه به علم بی‌پایانش نیازی به فکر و اندیشه به هنگام آفرینش ندارد و نیز به همین دلیل خستگی و کلال در ذات او راه نمی‌یابد، زیرا این از اوصاف مخلوقات است که قدرت و توان محدودی دارند به هنگامی که قدرتشان پایان‌گیرد خسته و ناتوان و وامانده می‌شوند.

امام علیه السلام نهایت فصاحت و بلاغت را در این جمله‌ها به کار گرفته که حقیقت واحدی را در چهره‌های گوناگونی و با عباراتی زیبا و متنوع منعکس ساخته است.



بخش سوم

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ، فَتَمَسَّكُوا
بِوَثَائِقِهَا، وَاعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا، تَوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَةِ وَأُوطَانِ السَّعَةِ،
وَمَعَاqِلِ الْحِرْزِ وَمَنَازِلِ الْعِزِّ. ﴿يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾، وَتُظَلَمُ لَهُ
الْأَقْطَارُ، وَتُعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ. وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَتُزْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ،
وَ تَبْكَمُ كُلُّ لَهْجَةٍ، وَ تَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ، وَالصُّمُّ الرِّوَاسِخُ، فَيَصِيرُ صَلْدُهَا
سِرَاباً رَفْرَقاً، وَ مَعْهَدُهَا قَاعاً سَمْلَقاً، فَلَا شَفِيعَ يَشْفَعُ، وَلَا حَمِيمَ يَنْفَعُ، وَلَا
مَعْذِرَةً تَدْفَعُ.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم که زمام و مهار انسان و قوام زندگی
اوست، پس به وسیله‌های مطمئن تقوا، تمسک جوید و به حقایق آن، چنگ زدید تا شما
را به سر منزل آرامش و جایگاههای پر وسعت و قلعه‌های محکم و سراهای عزت برساند.
در آن روز که چشمها در آن خیره شود و از حرکت باز ایستد و همهٔ اقطار جهان تیره و تار
گردد و گله‌های شتران (نفیس‌ترین ثروت‌های عرب) بی‌صاحب می‌ماند (و به فراموشی
سپرده خواهد شد) در آن هنگام در صور دمیده می‌شود، قلبها از کار می‌افتد، زبانها بند
می‌آید، کوههای بلند فرو می‌ریزند و سنگهای محکم در هم می‌شکنند و آن سنگهای
سخت چنان متلاشی و صاف می‌شوند که همچون سرابی لرزان به نظر می‌آیند و جای
آنها، صاف و هموار می‌گردد، چنان که گویی هرگز کوهی در آنجا وجود نداشته است (در
آن روز) نه شفيعی وجود دارد که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر
موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد.

شرح و تفسیر

دورنمای هول‌انگیز قیامت

در این بخش از خطبه همه انسان‌ها را به تقوای الهی سفارش می‌کند و آثار مهم تقوا را بر می‌شمرد و می‌فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم که زمام و مهار انسان و قوام زندگی اوست»؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ). تعبیر به «زمام» که در اصل به معنای افسار است، اشاره به نیروی بازدارندگی تقواست که انسان را در برابر گناهان مهار می‌کند و از سقوط در پرتگاه‌های فساد و گناه و گرفتار شدن در دام شیطان و هوای نفس باز می‌دارد. «قوام» اشاره به این است که پایه‌های زندگی پاک و آمیخته با سعادت، بر آن استوار است و به تعبیر دیگر: تقوا از یک سو جنبه بازدارندگی دارد و از سوی دیگر جنبه سازندگی و هر گاه این دو، دست به دست هم بدهد سعادت و نجات انسان کامل می‌شود و در یک کلام با وجود تقوا، سعادت انسان از نظر مادی و معنوی کامل است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «زمام» و «قوام» را مربوط به عبادات دانستند، در حالی که جمله از قبیل حذف متعلق است که عمومیت به مفهوم آن می‌بخشد و آیات قرآن نیز گواه بر این است که تقوا، هم سبب نجات در آخرت و هم مایه برکت در زندگی مادی دنیاست. از یک سو می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۱ و از سوی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۲.

در ادامه سخن به عنوان توضیح و تأکید می‌افزاید: «به وسیله‌های مطمئن تقوا، تمسک جوید و به حقایق آن، چنگ زنید تا شما را به سر منزل آرامش و جایگاه‌های پر

۱. مریم، آیه ۶۳.

۲. اعراف، آیه ۹۶.

وسعت و قلعه‌های محکم و سراهای عزت برساند؛ (فَتَمَسَّكُوا بِوَثَائِقِهَا^۱)، وَ اعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا^۲، تَوَلُّوا^۳ بِكُمْ إِلَى اَكْتَانِ^۴ الدَّعَةِ^۵ وَ اُوْطَانِ السَّعَةِ، وَ مَعَاقِلِ^۶ الْحِرْزِ وَ مَنَازِلِ اَلْعِزِّ).

تعبیر به «و ثائق» جمع وثیقه به معنای دستگیره محکم، اشاره به جنبه‌های ظاهری تقواست و تعبیر به «حقائق» جمع حقیقت اشاره به جنبه‌های واقعی آن است. جمله‌های چهارگانه‌ای که در عبارت بالا به عنوان نتیجه (و جزای شرط مقدر) ذکر شده، نشان می‌دهد که تمسک به تقوا هم سبب آرامش است و هم گشایش و هم محفوظ ماندن از خطرات و هم برخورداری از عزت.

آری! هنگامی که تقوا به معنای احساس مسئولیت الهی، بر جامعه حاکم شود، کمتر کسی به حقوق دیگری تجاوز می‌کند و دست به ظلم و ستم می‌آید که نتیجه آن آرامش است و هنگامی که تقوا به معنای وظیفه‌شناسی حاکم شود، جامعه روز به روز گسترش پیدامی‌کند و هنگامی که تقوا به معنای حالت بازدارندگی در مقابل دشمن، حاکم گردد، جامعه از شر آنان مصون خواهد ماند و مجموعه این امور مایه عزت و آبرو و سربلندی است.

۱. «و ثائق» جمع «وثیقه» چیزی است که بر آن تکیه و اعتماد می‌کنند.

۲. «حقائق» جمع حقیقت، معنای آن معروف و مشهور است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید) آن را به معنای رایت (پرچم) گرفته که در هیچ یک از منابع لغت پیدا نشده است.

۳. «تَوَلُّوا» (که در اصل «تَوَلُّوا» بوده و به جهت جزای شرط مقدر واقع شدن، مجزوم شده و به صورت تَوَلُّوا در آمده) از ریشه «اول» بر وزن «قول» به معنای بازگشت، گرفته شده است. بنابراین جمله «تَوَلُّوا بِكُمْ» مفهومی است که شما را باز می‌گرداند.

۴. «اكتان» جمع «كن» بر وزن «جن» به معنای ستر و پرده است.

۵. «دعة» به معنای استراحت و آرامش است.

۶. «معاقل» جمع «مقل» بر وزن «مسجد» به معنای ملجأ و پناهگاه و گاه به معنای کوه‌های بلند آمده که می‌تواند انسان را از خطر سیلاب و مانند آن نجات دهد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن می‌افزاید: این آثار چهارگانه به طور کامل در آخرت تحقق می‌یابد، نه به این معنا که این آثار، در زندگی دنیا هم نباشد، بلکه یعنی هدف اصلی و نهایی آنجاست. می‌فرماید: «این در روزی است که چشمها در آن خیره شود و از حرکت باز ایستد و همه اقطار جهان تیره و تار گردد و گله‌های شتران (نفیس‌ترین ثروت‌های عرب) بی‌صاحب ماند»؛ ﴿يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾، وَ تُظْلِمُ لَهُ الْأَقْطَارُ، وَ تُعْطَلُ فِيهِ صُرُومٌ^۲ الْعِشَارِ^۳.

این اوصاف سه‌گانه مربوط به صیحه نخستین و زلزله پایان جهان است زیرا به قدری وحشتناک و دهشت‌آفرین است که همه کس همه چیز را جز خود فراموش می‌کند همانگونه که قرآن در ترسیمی گویا می‌گوید: ﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾؛ روزی که آن (زلزله رستاخیز) را می‌بینید هر مادر شیردهی، کودکی شیرخوارش را فراموش می‌کند و هر بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند ولی عذاب الهی شدید است».^۴

در ادامه این سخن امام (علیه السلام) گوشه‌های دیگری از آغاز رستاخیز را شرح می‌دهد که دلها را می‌لرزاند و افکار را حیران می‌سازد، می‌فرماید: «در آن هنگام در صور دمیده می‌شود، قلبها از کار می‌افتد، زبانها بند می‌آید، کوههای بلند فرو می‌ریزند و سنگهای

۱. «تشخص» از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است، به طوری که از حرکت باز ایستد. این تعبیر معمولاً کنایه از رعب و وحشت است.

۲. «صروم» جمع «صرم» بر وزن «فعل» در اصل به معنای گله شتران است سپس به مجموعه‌های دیگر انسانی و غیر انسانی اطلاق شده است.

۳. «عشار» جمع «عشراء» بر وزن «وکلا» در اصل به معنای شتر باردار ده ماهه است و از آنجا که چنین شتری هم به جهت خودش و هم به جهت بچه کاملی که در شکم دارد پر ارزش است این واژه، کنایه از اموال نفیس است.

۴. حج، آیه ۲.

محکم درهم می‌شکنند و آن سنگهای سخت چنان متلاشی و صاف می‌شود که همچون سرابی لرزان و متلائی به نظر می‌آید و جای آنها، صاف و هموار می‌گردد که گویی هرگز کوهی در آنجا وجود نداشته است؛ (وَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَتَزْهَقُ^۱ كُلُّ مُهْجَةٍ^۲، وَ تَبْكَمُ^۳ كُلُّ لَهْجَةٍ، وَ تَذِلُّ الشُّمُ^۴ الشَّوَامِخُ^۵، وَالصُّمُّ^۶ الرَّوَّاسِخُ^۷، فَيَصِيرُ صَلْدَهَا^۸ سَرَابًا رَقْرَقًا^۹، وَ مَعْهَدَهَا^{۱۰} قَاعًا^{۱۱} سَمْلَقًا^{۱۲}).

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که دو نوع تحول شدید و تکان دهنده در پایان جهان و آستانه رستاخیز رخ می‌دهد که از آنها تعبیر به نفخ صور (دمیدن در

۱. «تزهق» از «زهوق» بر وزن «غروب» به معنای هلاکت و نابودی است.
۲. «مهجه» در اصل به معنای خونی است که در درون قلب وجود دارد و حیات آدمی به آن بسته است. سپس به خود قلب اطلاق شده است.
۳. «تبکم» از «بکم» بر وزن «قلم» به معنای لال شدن و از کار افتادن زبان گرفته شده و «بکم» بر وزن «قفل» جمع «ابکم» یعنی شخص گنگ و لال.
۴. «شم» جمع «أشم» به معنای مرتفع است.
۵. «شوامخ» جمع «شامخ» به معنای بلند است، بنابراین «الشّم الشوامخ» به عنوان تأکید برای کوه‌های بلند ذکر شده است.
۶. «صم» جمع «أصم» گاه به معنای ناشنوا و گاه به معنای سنگهای سخت می‌آید و در جمله بالا در معنای دوم استعمال شده است.
۷. «رواسخ» جمع «راسخ» به معنای محکم و پابرجاست.
۸. «صلد» در اصل سنگ صاف و سختی را گویند که چیزی بر آن نمی‌روید. سپس به معنای بخیل و انعطاف‌ناپذیر نیز استعمال شده و در اینجا همان معنای اول مراد است.
۹. «رقرق» به معنای اشک خفیفی است که در چشم حلقه می‌زند و می‌درخشد و از آن خارج نمی‌شود. سپس به هر چیز کم و خفیفی اطلاق شده و نیز به معنای برق زدن و تالّو نیز بکار رفته است و در جمله بالا به همین معنای اخیر است.
۱۰. «معهد» جایگاهی است که به سوی آن باز می‌گردند و در تعبیرات امروز به آموزشگاه نیز اطلاق می‌شود و «معهدها» در این خطبه به معنای جایگاه کوه‌هاست.
۱۱. «قاع» یعنی زمین صاف و مستوی.
۱۲. «سملق» زمین صافی است که هیچ جای آن بلندتر از جای دیگر نباشد.

شیپور) شده است، زیرا در گذشته هنگامی که می خواستند لشکر را به حرکت درآورند یا اعلام جنگ کنند یا از خواب بیدار نمایند شیپور بیداری یا شیپور حرکت یا جنگ نواخته می شد و با آهنگ های مختلفی که صدای شیپور داشت، مطلب به گوش می رسید، بنابراین نفخ صور به معنای آغاز تحوّل عظیم است.

از آیات قرآن استفاده می شود که همراه نفخ صور اول، زلزله عظیمی در سراسر جهان رخ می دهد و همه موجودات زنده بر اثر شدت آن، قالب تهی می کنند که این شیپور مرگ است. آیه شریفه: ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا...﴾^۱ نیز آیه ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۲ اشاره به همین نفخ صور است.

در نفخ صور دوم که همان شیپور تجدید حیات و زندگی است، تحوّل تازه ای رخ می دهد و بر ویرانه های جهان پیشین جهانی نو پدیدار می شود و مردگان از قبرها بر می خیزند و آماده حساب می شوند. در سوره «زلزال» اشاره به نفخه دوم شده، می فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾. همچنین در ادامه آیه ۶۸ سوره زمر که در بالا آمد، می فرماید: ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾؛ سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه مردگان از قبر بر می خیزد و در انتظارند. آنچه امام در این بخش از خطبه بیان فرمود، اشاره به همان نفخ صور اول است که سبب ویرانی جهان، درهم شکستن کوه ها و محو شدن آثار آن و تحیر عجیب انسان ها و سپس مرگ آنان می شود. آنچه در ذیل این خطبه آمده اشاره به حوادث بعد از نفخ دوم است که می فرماید: «(در آن روز) نه شفيعی است که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد»؛ ﴿فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ، وَلَا حَمِيمٌ يَنْفَعُ، وَلَا مَعْدِرَةٌ تَدْفَعُ﴾.

۱. حج، آیه ۱ و ۲.

۲. زمر، آیه ۶۸.

این سخن نیز برگرفته از آیات قرآن مجید است که می‌فرماید: «**مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ**»؛ برای ستمگران نه دوست پر محبتی است و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.^۱ نیز می‌فرماید: «**فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**»؛ آن روز عذرخواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد و توبه آنان پذیرفته نمی‌شود.^۲

بدیهی است عدم پذیرش معذرت همان‌گونه که از آیات بالا بر می‌آید، مخصوص کسانی است که با اعمال خود پلهای ارتباطی شفاعت پشت سر خود را ویران کرده‌اند؛ ولی آنان که راه شفاعت را بازگردانده‌اند، مشمول شفاعت خواهند شد. قرآن مجید می‌فرماید: «**وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى**»؛ و (شافعان) شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسانی که خداوند راضی به شفاعت آنان است.^۳

* * *

۱. غافر، آیه ۱۸.

۲. روم، آیه ۵۷.

۳. انبیاء، آیه ۲۸.

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام‌المؤمنین است

خطبه در یک نگاه

طرز چینش این خطبه نشان می‌دهد که بخشی از خطبه مفصل‌تری بوده و مرحوم سید رضی طبق روش گل‌چینی مخصوص خود، این بخش را از بخش‌های دیگر را برگزیده و به آن استقلال بخشیده است. به هر حال این خطبه از سه بخش تقسیم شده است:

در بخش نخست امام اشارات کوتاه و پرمعنایی به دوران قیام پیامبر و در نتیجه خدمات بزرگ او به جهان انسانیت به ویژه جامعه عرب می‌کند.

۱. سند خطبه:

این خطبه را - افزون بر مرحوم سید رضی - در بعضی منابع دیگر می‌توان یافت؛ از جمله آمدی بخشی از این خطبه را (در غرر الحکم در حرف الف) آورده است و نیز بخش‌هایی از خطبه ۱۹۲ را همراه بخشهایی از خطبه مورد بحث و بخشهایی از خطبه مورد بحث را همراه خطبه ۱۹۱ آورده است و این نشان می‌دهد هر دو خطبه یکی بوده (و آمدی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۷۴).

در بخش دوم بعد از توصیه به تقوا، همه مخاطبان خویش را از فریفته شدن در برابر زرق و برق دنیا بر حذر می‌دارد و با عباراتی زیبا و پرمعنا و تشبیهاتی جالب، ناپایداری و بی‌اعتباری دنیا را روشن می‌سازد.

در بخش سوم، راه نجات را به همگان نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که تا توان دارید از فرصت بهره‌گیرید و پیش از آن که مرگ دامان شما را بگیرد شما دامان سعادت را بگیرید.



بخش اول

بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ، وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ.
أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأُحْذِرْكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ، وَ
مَحَلَّةٌ تَنْغِيصٍ، سَاكِنُهَا ظَاعِنٌ، وَقَاطِنُهَا بَائِنٌ، تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيْدَانَ السَّفِينَةِ
تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، فَمِنْهُمْ الْعَرِقُ الْوَبِيقُ، وَمِنْهُمْ النَّاجِي
عَلَى بَطُونِ الْأَمْوَاجِ، تَخْفِزُهُ الرِّيَّاحُ بِأَذْيَالِهَا، وَتَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا، فَمَا عَرِقَ
مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ، وَمَا نَجَا مِنْهَا فَالَى مَهْلِكٍ!

ترجمه

خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نشانه‌ای (از دین و ایمان) برپا نبود؛ نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار بود.

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و از دنیای فریبنده بر حذر می‌دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است، ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر از جدایی از آن هستند. ساکنان دنیا همچون سرنشینان یک کشتی می‌باشند که در دل اقیانوس عمیقی گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده و پیوسته طوفانها و امواج آنها را مضطرب می‌سازد. (و سرانجام آن کشتی در هم می‌شکند) گروهی از سرنشینانش غرق و هلاک می‌گردند و بعضی که نجات می‌یابند (و به قطعاتی از چوب‌های کشتی می‌چسبند) بادهای آنها را به این سو و آن سو می‌برند و بر فراز امواج هولناک می‌کشند (و چندین بار می‌میرند و زنده می‌شوند تا به ساحل برسند) آنها که غرق شده‌اند باز یافتنشان ممکن نیست و آنها که نجات یافته‌اند نیز در شرف هلاکتند.

شرح و تفسیر

دریای هولناک دنیا

امام (علیه السلام) در قسمت اول این خطبه هنگامی که می‌خواهد دورانی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن مبعوث شد یعنی عصر جاهلیت را توضیح می‌دهد، در سه جمله کوتاه چنین می‌فرماید: «خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نه نشانه‌ای (از دین و ایمان) برپا بود، نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار»؛ «بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ، وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ».

در زمانهای گذشته جاده‌های بیابانی و کوهستانی، مانند امروز روشن نبود. البته شاهراه‌ها به علت عبور و مرور زیاد مشخص بود؛ ولی راههای فرعی نامشخص بود برای اینکه مسافران راهها را گم نکنند روزها نشانه‌هایی به صورت ستون و مانند آن در جای جای جاده از ابتدا تا مقصد قرار می‌دادند که آن را «علم» می‌نامیدند و شبها چراغی بالای آن روشن می‌کردند و به این جهت نام منار به خود گرفت، بنابراین اگر نشانه روزانه و چراغ شبانه و شاهراه واضح نبود، احتمال گمراهی رهروان راه بسیار زیاد بود.

امام (علیه السلام) مسیر زندگی مردم را در عصر جاهلیت به کوره راهی تشبیه می‌کند که نه نشانه‌ای در آن برپاست و نه چراغ روشنی بخش، و نتیجه آن همان ضلال مبین است که درباره آنها قرآن بیان فرموده است: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲؛ و به یقین (مردم عصر جاهلیت قبل از قیام پیامبر اکرم) در گمراهی آشکار بودند». سپس امام در ادامه این سخن، همه انسانها را مخاطب ساخته می‌فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، و از دنیای فریبنده بر حذر می‌دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است. ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر جدایی

۱. «سطوع» به معنای بالا آمدن و گسترده شدن است و نور ساطع آن است که اطراف خود را روشن می‌سازد.

۲. جمعه، آیه ۲.

از آن هستند؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَعِزُّكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ^۱ وَ مَحَلَّةٌ تَنْغِيصٍ، سَاكِنُهَا ظَاغِنٌ، وَ قَاطِنُهَا بَائِسٌ). این تعبیرات چهارگانه همگی اشاره به ناپایداری دنیا و بی‌قرار بودن آن است، آن هم آمیخته با رنج و درد، و شگفت آنکه با آشکار بودن نشانه‌های ناپایداری و درد و رنجها از همه جای آن، باز هم گروهی عملاً جاویدانش می‌دانند و برای آن سر و دست می‌شکنند.

آن‌گاه امام علیه السلام مثال بسیار گویا و تکان دهنده‌ای برای این دنیای فریبنده بیان می‌کند که از آن بهتر تصور نمی‌شود و می‌فرماید: «ساکنان دنیا همچون سرنشینان یک کشتی هستند که در دل اقیانوسی عمیق گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده که پیوسته طوفان‌ها و امواج آنها را مضطرب می‌سازد. (و سرانجام آن کشتی در هم می‌شکند)، گروهی از سرنشینانش غرق شده و هلاک می‌گردند. و بعضی که نجات می‌یابند (و به قطعاتی از چوبهای درهم شکسته کشتی می‌چسبند) باها آنها را به این سو و آن سو می‌برند و بر فراز امواج هولناک به هر طرف می‌کشانند (و چندین بار می‌میرند و زنده می‌شوند تا به ساحل برسند) آنها که غرق شده‌اند باز یافتنشان ممکن نیست و آنها که نجات یافته‌اند نیز در شرف هلاکتند؛ (تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مِيدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا^۲ الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ^۳ الْبِحَارِ، فَمِنْهُمْ الْغَرِقُ الْوَبِيقُ^۴، وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بُطُونِ الْأَمْوَاجِ، تَحْفِزُهُ^۵ الرِّيَّاحُ بِأَذْيَالِهَا، وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا، فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ، وَ مَا نَجَا مِنْهَا فَآلِي مَهْلِكٍ!).

۱. «شخوص» به معنای برآمدن و طلوع کردن و یا از محلی به محل دیگر رفتن است و در اینجا به همین معنای اخیر آمده است.

۲. «تقصفها» از ریشه «قصف» بر وزن «حذف» به معنای شکستن آمده است.

۳. «لجج» جمع «لجه» دریای عمیق و پهناور را گویند.

۴. «وبیق» از ریشه «وبیق» بر وزن «فقر» به معنای هلاکت گرفته شده و صیغه «وبیق» بر وزن «خشن» معنای وصفی دارد و به معنای هلاک شده است.

۵. «تحفزه» از ریشه «حفز» بر وزن «لفظ» به معنای حرکت دادن و به پیش راندن گرفته شده است.

تشبیه دنیا به دریا و تشبیه ساکنانش به سرنشینان کشتی، آن هم به هنگام طوفان سخت که نتیجه آن غرق شدن گروهی است پیش از این خطبه مولا امیرمؤمنان (علیه السلام)، در کلمات لقمان حکیم آمده است، هر چند تعبیرات وی هرگز به این زیبایی نیست. لقمان مطابق آنچه امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در حدیث پر محتوای خود از او نقل می‌فرماید، می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشْوَهَا الْإِيمَانَ وَ شَرَّائِهَا التَّوَكُّلُ وَ قِيمُهَا الْعَقْلُ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ وَ سُكَّانُهَا الصَّبْرُ»؛ فرزندم! دنیا دریای عمیقی است که انسانهای بسیاری در آن غرق شده‌اند. کشتی خود را در این دنیا تقوا قرار ده، و ذخایر آن را ایمان و بادبان آن را توکل، ناخدای آن را عقل، راهنمای آن را علم، و سکان آن را صبر قرار ده».^۲

امام (علیه السلام) در ادامه همین خطبه نجات از این دریای مخوف را بیان کرده است.

به هر حال، آنچه امام (علیه السلام) در این تشبیه گویا و زیبا بیان فرموده حال مردم دنیا را ترسیم می‌کند که چگونه در لابه‌لای انواع مصائب و ناراحتیها و بلاها قرار دارند، پیوسته امنیت به ناامنی، سلامت به بیماری؛ غنی به فقر؛ و جمعیت به پراکندگی تبدیل می‌شود و هر زمان در حوادث گوناگون گروهی را در کام امواج خود می‌بلعد. با این حال تعجب است از کسانی که بر آن دل می‌نهند و به وفاداری آن امیدوارند.



۱. الکافی، جلد ۱، صفحه ۱۶.

۲. «سگان» چیزی شبیه فرمان اتومبیل است که کشتی را به واسطه آن چپ و راست هدایت می‌کنند.

بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ، الْآنَ فَاعْلَمُوا، وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَعْضَاءُ
لَدَنَةٌ، وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ، وَالْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ إِزْهَاقِ الْفَوْتِ، وَ حُلُولِ
الْمَوْتِ. فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ، وَلَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ.

ترجمه

ای بندگان خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که
زبانها آزاد، بدنها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع و فرصت باقی است.
(آری) پیش از آنکه این فرصت از دست برود و مرگ فرارسد (از آن بهره‌گیرید)؛ نزول
مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دور دست) نباشید.

شرح و تفسیر

تا فرصت باقی است کاری کنید

امام علیه السلام در شرح این بخش از خطبه - همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم - طریق نجات از
حوادث خطرناکی را که در بخش قبل به آن اشاره فرمود، به وضوح نشان می‌دهد که هر
گاه این دستورات به کار گرفته شود نجات از امواج خطرناک دنیای پر زرق و برق و فریبنده
حتمی است، می‌فرماید: «ای بندگان خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح
انجام دهید، در حالی که زبان‌ها آزاد، بدنها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل
وسیع و فرصت باقی است. پیش از آنکه این فرصت را از دست برود و مرگ فرارسد
(از آن بهره‌گیرید)؛ نزول مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دور دست)
نباشید»؛ (عِبَادَ اللَّهِ، الْآنَ فَاعْلَمُوا، وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَعْضَاءُ

لَدُنَّ^۱، وَ اَلْمُنْقَلَبُ^۲ فَسِيحٌ^۳، وَ اَلْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ اِرْهَاقِ^۴ اَلْفَوْتِ، وَ حُلُولِ اَلْمَوْتِ. فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نَزْوَلَهُ، وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ.

امام (علیه السلام) در این عبارات پرمعنا به همگان مخصوصاً جوانان و پیران، هشدار می دهد پیش از آنکه دوران پیری و فرسودگی فرارسد زبانه‌ها کند شود، بدن‌ها بیمار، اعضا خشک و میدان تنگ و مجال کوتاه، آری پیش از اینکه این امور رخ دهد، در فرصت خوبی که در اختیار دارید عمل کنید عمل که بهترین ذخیره و وسیله نجات، اعمال صالحه است. همچنین تأکید می کند که در هر سن و سالی که هستید، مرگ را دور دست نبینید. حتی در جوانی و شادابی و سلامت مانند غافلانی نباشید که وقتی به آنها گفته می شود گناه بس است به درگاه خدا روی آورید، می گویند: هنوز فرصت باقی است. زمان توبه و عمل صالح بعداً فرا می رسد چه کسی می داند فردا چه خواهد شد و چه کسی تضمین می کند که تا یک ساعت دیگر چه پیش می آید. و کدامین نفر از ما زنده است و کدامین زنده نیست. شبیه همین معنا در آغاز خطبه ۲۳۷ نیز آمده است که می فرماید: «فَاعَلِّمُوا وَ اَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَ الصَّحْفُ مَشْهُورَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ؛ اکنون که در متن زندگی و حیات هستید و پرونده‌ها باز و بساط توبه گسترده است عمل کنید».

قابل توجه اینکه اکثر نسخه‌های نهج البلاغه در آغاز بخش این خطبه «الآنَ فَاعَلِّمُوا» نوشته‌اند (به جای فاعلموا) و قرائن، شهادت بر صحت همین نسخه می دهد. انسجام مطالب و تناسب اندرزاها هم حکایت از لزوم عمل دارد. خطبه ۲۳۷ نیز گواه بر آن است.

۱. «لَدُنَّ» از ریشه «لدانه» بر وزن «شبانه» به معنای نرمی گرفته شده، یعنی پیش از آن که انسان به پیری برسد و اعضای او خشک و کم تحرک شود.

۲. «منقلب» به معنای محلّ بازگشت، در اینجا اشاره به میدان عمل است.

۳. «فسیح» از ریشه «فسح» بر وزن «مسح» به معنای گستردن و فسیح به معنای گسترده و وسیع است.

۴. «ارهاق» از «رهق» بر وزن «شفق» به معنای کسی را تحت فشار قرار دادن و نیز به معنای نزدیک شدن آمده است؛ بنابراین «ارهاق الفوت» ممکن است اشاره به تحت فشار قرار گرفتن از ناحیه مرگ باشد و یا نزدیک شدن به مرگ.

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ فِيهِ عَلَى فَضِيلَتِهِ لِقَبُولِ قَوْلِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ

از سخنان امام‌المؤمنین است

که در آن فضایل خویش و لزوم پذیرش سخنان و امر و نهی را یادآور می‌شود.

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از سه بخش تقسیم می‌شود:

در بخش نخست امام‌المؤمنین اشاره به اطاعت خالصانه خود و دفاع بی‌قید و شرط از

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌کند و می‌فرماید: اصحاب و یاران محمد همگی شاهد و ناظر این

صحنه‌ها بودند و به خوبی از آن آگاهند.

۱. سند خطبه:

این خطبه را مرحوم شیخ مفید پیش از مرحوم سید رضی در کتاب مجالس با تفاوت مختصری آورده

است؛ همچنین «آمدی» در حرف «واو» غرر الحکم قسمت عمده این خطبه را ذکر کرده است. روایت

«آمدی» اضافاتی دارد که نشان می‌دهد خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر

نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۷۵-۷۶).

در بخش دوم اشاره به حوادث مهمی از لحظه جان دادن پیامبر تا زمان غسل و نماز بر او و دفن آن حضرت می‌کند و نشان می‌دهد که آن امام علیه السلام به حضرت از همه نزدیک تر بوده است.

در بخش سوم در یک نتیجه‌گیری روشن، اطاعت فرمانش را به دلیل آن همه سوابق و فضایل و افتخارات بر همه واجب می‌شمرد و از مخاطبان دعوت می‌کند که در حفظ آیین اسلام و میراث پیامبر با او همراه باشند و فرمان او را نسبت به جهاد با دشمن (لشکر معاویه و شام) اجرا کنند و هیچ تردیدی به خود راه ندهند که آنها بر حقیقت دشمنانشان بر باطل.



بخش اول

وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ - أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ. وَ لَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي
فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنَكُّصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ، وَ تَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجْدَةً أَكْرَمَنِي
اللَّهُ بِهَا.

ترجمه

اصحاب و یاران راز دار محمد ﷺ به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با (احکام
و دستورات) خدا و پیامبرش بر نخاستم (بلکه پیوسته چشم بر امر و گوش بر فرمان بودم)
من با جان خود در صحنه های نبردی که شجاعان فرار می کردند و گام هایشان به عقب بر
می گشت او را یاری کردم. این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرمود.

شرح و تفسیر

پیوسته گوش بر فرمان بودم!

امام علیؑ در آغاز این خطبه اشاره به دو نکته مهم می کند: نخست این که همیشه و در
همه جا و بدون هیچ قید و شرط، مطیع فرمان خدا و پیامبر بوده است، در حالی که گاه و
بی گاه بعضی از افراد عادی یا سرشناس یاران پیامبر بر آن حضرت خرده می گرفتند،
می فرماید: «اصحاب و یاران راز دار محمد ﷺ به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با
(احکام و دستورات) خدا و پیامبرش بر نخاستم (بلکه پیوسته چشم بر امر و گوش بر

فرمان بودم)؛ «وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - أَنِّي لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ».

«مستحفظون» (به صورت صیغه اسم مفعول) اشاره به آن گروهی است که اسرار پیامبر و تاریخ صحیح اسلام به آنها سپرده شده بود و این به خوبی نشان می دهد که تنها گروهی از یاران آن حضرت بودند که به دقت و خالی از هر گونه غرض و سوء نیت، حافظ اسرار اسلام و حوادث تاریخی بودند و مردم آنها را به دقت و امانت می شناختند. در برابر گروهی در دوران معاویه که دین خود را به دنیا فروختند و احادیثی جعل کردند و با فضایل علی علیه السلام به مبارزه برخاستند و حتی نقایصی را به کذب و دروغ به آن حضرت نسبت دادند، تا دنیای خود را با این گناهان آباد کنند.

این جمله در عین حال اشاره به کسانی دارد که گاهی زبان اعتراض می گشودند، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؛ و در میان آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند. اگر از آن غنایم سهمی به آنها داده شود راضی می شوند و اگر داده نشود خشم می گیرند».^۲

نیز اشاره به افراد سرشناسی مانند عمر است که در روایات اهل سنت نیز آمده که در

۱. در این خطبه پنج بار تعبیر «و لقد» آمده است که هر کدام برای تأکید بر مطلب تازه ای است. بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که واو در اینجا واو قسم است؛ ولی بعضی از اساتید فن ادب عربی «واو» را مستأنفه دانسته و لام را لام جواب قسم گرفته اند و معتقدند که قسم، محذوف آن است. در تقدیر «و أقسم بالله لقد...» بوده است. در کتاب معنی اللیب آمده است: مشهور این است که در این گونه موارد لام، لام قسم است؛ ولی از ابوحنبل نقل می کند که در آیه ﴿و لقد علمتم...﴾ لام را لام ابتدا دانسته که برای تأکید است و ممکن است قبل از آن قسم محذوفی باشد. (معنی اللیب، حرف «لام»). این احتمال نیز وجود دارد که اساساً اینجا قسمی در کار نباشد، بلکه «لام» و «قد» هر دو برای تأکید است و لذا غالب مترجمان در ترجمه های خود معنای قسم را نیاورده اند.

۲. توبه، آیه ۵۸.

روز حدیبیه - طبق نقل مصنف عبدالرزاق صنعانی، عالم معروف اهل سنت - به پیامبر اکرم ﷺ اعتراض کرد و گفت: آیا تو رسول بر حق خدا نیستی؟! پیامبر فرمود: آری! عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ پیامبر فرمود: آری! گفت: چرا ما در دین خود تسلیم پستی شویم (و صلحی که شبیه تسلیم است با دشمن داشته باشیم)؟ پیامبر فرمود: من رسول خدا هستم و گوش به فرمان او و او مرا یاری خواهد کرد، عمر اعتراض خود را ادامه داد و عرض کرد: مگر نفرمودی ما به زیارت خانه خدا مشرف می شویم؟ فرمود: آیا من گفتم امسال مشرف می شوید؟ عرض کرد: نه! فرمود: الان هم می گویم به زودی مشرف خواهید شد.^۱

از روایت استفاده می شود تنها خلیفه دوم نبود که زبان به اعتراض گشود. گروه های دیگری نیز با وی همراهی کردند.

ولی در هیچ تاریخی نمی خوانیم که در جایی علی رضی الله عنه نسبت به یکی از کارهای پیامبر اکرم ﷺ اعتراض کرده باشد، بلکه همه جا تابع آن حضرت و سر بر فرمانش بود. امام در ادامه سخن، به شرح فداکاری های خود در راه اسلام و پیامبر پرداخته، می فرماید: «من با جان خود او را یاری کردم، در صحنه های نبردی که شجاعان فرار می کردند و گامهایشان به عقب بر می گشت؛ این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرمود»؛ (وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ^۲ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ^۳ فِيهَا الْأَبْطَالُ، وَ تَتَأَخَّرُ

۱. مصنف عبدالرزاق صنعانی، جلد ۵، صفحه ۳۳۹. همین حدیث را سیوطی در درالمشور، جلد ۶، صفحه ۷۷ ذیل آیه ۲۶ سوره فتح و طبری در تاریخ معروف خود در جلد ۲، صفحه ۲۸۰ در حوادث سنه شش هجری نیز آورده اند.

۲. «واسیت» و «آسیت» هر دو از یک ریشه و به یک معناست؛ هر دو از «أسی» بر وزن «سعی» گرفته شده و به معنای شرکت دادن دیگری در چیزی است و «مواسات» به معنای شریک ساختن دیگران در مال و امکانات زندگی است.

۳. «تنکص» از ریشه «نکص» بر وزن «عکس» یعنی به عقب بازگشتن و در میدان جنگ به عقب نشینی لشکر اطلاق می شود. «نجده» به معنای شجاعت و ایستادگی در برابر دشمن یا حادثه است.

فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجْدَةٌ أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا).

این جمله‌های کوتاه اشاره به فداکاریهای آن حضرت در غزوات مهم اسلامی، همچون احد و خیبر و احزاب و حنین است.

می‌دانیم در احد طبق تصریح مورّخین هنگامی که دشمن خبر دروغین کشته شدن پیامبر را منتشر کرد و عده زیادی از مسلمانان شهید شدند باقی مانده لشکر عقب نشینی کردند تنها کسی که در کنار پیامبر باقی ماند و همچون پروانه گرد شمع وجود او می‌گشت و دفاع می‌نمود علی علیه السلام بود.^۱

نیز می‌دانیم در جنگ احزاب همه در برابر «عمرو بن عبدود» به اصطلاح، سپر انداختند و هیچ کس جز امیرمؤمنان علی علیه السلام آماده مبارزه با او نشد.^۲

در جنگ خیبر پیامبر هر روز پرچم جنگ را به دست یکی از مدعیان می‌داد؛ ولی کاری از پیش نمی‌برد تا اینکه در آخرین روز پرچم را به دست علی علیه السلام سپرد و قلعه‌های خیبر به دست مبارک او یکی پس از دیگری فتح شد.^۳

در جنگ حنین هنگامی که لشکر اسلام مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار گرفت بسیاری از ترس و وحشت فرار کردند. یکی از کسانی که محکم ایستاد و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع کرد، علی علیه السلام بود.^۴

به یقین فداکاری‌های علی علیه السلام منحصر به میدان نبرد نبود، بلکه در موارد دیگری که کمتر کسی جرأت می‌کرد در آن گام نهد، علی علیه السلام بود که شجاعانه وارد می‌شد؛ مانند داستان «لیلة المبيت» (شبی که علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابید و سبب نجات آن حضرت از چنگال دشمنان خونخوار شد).

۱. تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۹۷ (حوادث سال سوم).

۲. همان، صفحه ۲۳۹ (حوادث سال پنجم).

۳. همان، صفحه ۳۰۰ (حوادث سال هفتم).

۴. همان، صفحه ۳۴۷ (حوادث سال هشتم).

بخش دوم

وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي. وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَى وَجْهِي. وَ لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَصَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ. مَلَأُ يَهْبِطُ، وَ مَلَأُ يَعْرُجُ، وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْنَمَةً مِنْهُمْ. يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرِيحِهِ. فَمَنْ ذَا أَحَقَّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟ فَانْفُذُوا عَلَيَّ بِصَائِرِكُمْ، وَ لَتَصَدُقْ نِيَّاتُكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَةِ الْحَقِّ، وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى مَرَلَةِ الْبَاطِلِ. أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ!

ترجمه:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که سرش بر سینه‌ام قرار داشت، قبض روح شد، نفس او در دستم روان گشت. سپس آن را به چهره کشیدم. من عهده‌دار غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می‌کردند. (گویی) در و دیوار و صحن و خانه، به ضجه درآمده بودند. گروهی (از فرشتگان) به زمین می‌آمدند و گروهی به آسمان می‌رفتند و گوش من از صدای آنان که آهسته بر آن حضرت نماز می‌خواندند، خالی نمی‌شد! تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم. چه کسی به آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟، بنابراین با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات نمایید؛ زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست قسم یاد می‌کند که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند من سخنانم را

آشکارا می‌گویم و همگی می‌شنوید (و به همه شما اتمام حجت می‌کنم) و برای خود و شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم.

شرح و تفسیر

چه کسی از من سزاوارتر است

بعد از بیان رابطه نزدیک و خالصانه و مخلصانه امام علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حیات او، امام روابط نزدیک خود با آن حضرت، پس از وفات را یادآور می‌شود و نشان می‌دهد که احدی از مسلمانان چنین ارتباطی را با پیامبر اکرم نداشت، می‌فرماید: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حالی که سرش بر سینه‌ام قرار داشت قبض روح شد و نفس او در دستم روان گشت، سپس آن را به چهره کشیدم»؛ (وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي. وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَيَّ وَ جِهِي).

تعبیر «إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي» ممکن است اشاره به این باشد که امیرمؤمنان علیه السلام سر پیامبر را از زمین بلند کرد و در آن لحظه به سینه چسبانید که هم مایه آرامش پیامبر بود و هم سبب آرامش علی علیه السلام و در این حال، نفس کشیدن هم آسان تر است. این احتمال نیز داده شده که سر پیامبر اکرم بر دامن علی علیه السلام بود و علی علیه السلام خم شد و سینه آن حضرت با سر پیامبر تماس داشت؛ ولی این احتمال با تعبیر «علی صدری» سازگار نیست. در اینکه منظور از «نفس» در جمله «سَأَلْتُ نَفْسَهُ» چیست؟ در میان شارحان و مترجمان نهج البلاغه گفت و گوی بسیاری است و این گفت و گوها بر محور دو تفسیر دور می‌زند:

نخست اینکه منظور از نفس خون است که در بسیاری از عبارات فقها و ادبا به این معنا آمده؛ «نفس سائله» در کتب فقهی به معنای خون جهنده است و در اشعار عرب نیز

به این معنا استعمال شده است و گفته‌اند: «پیامبر اکرم در آخرین ساعت عمر، مقداری خون از حلق مبارکش بیرون آمد و از دهان بیرون ریخت و طبق این خطبه آن خون در کف دست مبارک علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت به عنوان تبرک بر صورت خود مالید».^۱ تفسیر دیگر این که نفس همان روح مقدس انسانی است که در قرآن مجید بارها به آن اشاره شده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»؛ خداوند روح انسان‌ها را در هنگام مرگ می‌گیرد.^۲ بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که روح مقدس و پاک پیامبر به هنگام جدا شدن از بدن بر دست علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت آن را به صورت خود کشید.^۳

ولی در اینجا جمله‌ای که برای بسیاری از شارحان یا مترجمان مبهم مانده تعبیر «أَمْرُ تَهَا عَلِيٍّ وَجَهِيٍّ» است؛ می‌گویند: مگر روح چیزی است که بتوان آن را بر صورت مالید؟!

برای حل این اشکال می‌توان گفت که «کف» مؤنث است، زیرا اعضای جفت بدن جنبهٔ تأنیث دارد و اعضایی که یکی بیشتر نیست مذکر شمرده می‌شود. شاعر عرب نیز می‌گوید: «وَكَفٌّ خُضِبَ زِينَتُ بِنَانِي»، بنابراین معنای جمله این می‌شود که دست من با روح مقدس پیامبر تماس گرفت. سپس دست را به عنوان تبرک به صورت کشیدم. به این ترتیب مشکل تفسیر جمله بالا حل می‌شود.

سپس امام به سایر مراسم پیامبر اکرم از غسل و دفن پرداخته، می‌فرماید: «من متصدی غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می‌کردند. (گویی) در و دیوار و صحن و خانه به ضجهٔ درآمده بودند، گروهی (از فرشتگان) به زمین می‌آمدند و گروهی به آسمان می‌رفتند و گوش من از صدای آنان که آهسته بر آنان نماز می‌خواندند، خالی

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم و ابن ابی‌الحدید و فی ظلال (ذیل خطبهٔ مورد بحث).

۲. زمر، آیهٔ ۴۲.

۳. منهاج البراعة محقق خوبی و بهج الصباغه محقق تستری (ذیل خطبهٔ مورد بحث).

نمی شد تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم؛ (وَ لَقَدْ وُكِّيتُ غُسْلَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ^۱. مَلَأُ يَسْهِيْطُ، وَ مَلَأُ يَعْرُجُ، وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَمَةً^۲ مِنْهُمْ. يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ^۳ فِي ضَرْيَحِهِ).

جمله «وَلَّيْتُ غُسْلَهُ» ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم مراسم غسل و متولّی این کار ساخته بود و یاری فرشتگان به منظور احترام و تعظیم و تکریم پیامبر اکرم بود. ضجّه و فریاد در و دیوار خانه ممکن است به معنای حقیقی آن باشد، همان گونه که در مورد تسبیح جمادات در تفسیر آیات تسبیح در قرآن مجید ذکر کرده اند و ممکن است به معنای مجازی باشد و اشاره باشد به فضای غم و اندوه عظیمی که بر فضای خانه پیامبر سایه افکنده بود. این احتمال نیز داده شده که در اینجا واژه ملائکه محذوف شده که جمله قرینه بر آن است بنابراین معنای جمله «فَضَجَّتِ...» این می شود فرشتگانی که در خانه حضور داشتند فریاد و ضجّه برآوردند؛ ولی این احتمال بعید به نظر می رسد. احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که مردمی که در اطراف خانه حضور داشتند فریاد می کشیدند.

تعبیر به هبوط و عروج فرشتگان اشاره به این است که گروه گروه می آمدند و بر آن حضرت نماز می گزاردند و می رفتند و در این میان گوش مبارک علی (علیه السلام) بود که صدای آنها را به هنگام نماز و درود فرستادن بر آن حضرت درک می کرد و این نماز و درود فرشتگان تا هنگام دفن ادامه داشت.

تعبیر به «ضریح» اشاره به شکافی است که در زمین برای دفن آن حضرت ایجاد کردند؛ زیرا «ضریح» در لغت به همین معناست، هر چند امروز ضریح به آن چیزی که روی

۱. «افنیه» جمع «فناء» بر وزن «غناء» به معنای صحن خانه و جوانب آن است.

۲. «هیئمه» به معنای صدای آهسته است.

۳. «و ارینا» از ریشه «موارات» و از ریشه «وری» بر وزن «نقی» به معنای پوشاندن و پنهان ساختن گرفته شده و در اینجا به معنای دفن کردن است.

قبر می گذارند، اطلاق می شود.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است: تنها متوالی غسل و دفن پیامبر، علی علیه السلام بود از جمله مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب الوصیه «شیخ عیسیٰ ضریب» از امام کاظم علیه السلام چنین نقل می کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ! أَضْمِنْتَ دَيْنِي تَقْضِيهِ عَنِّي! قَالَ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ. ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ تَغْسِلْنِي وَلَا يَغْسِلْنِي غَيْرُكَ فَيَعْمِي بَصْرُهُ... قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَيْفَ أَقْوَى عَلَيْكَ وَحَدِي؟ قَالَ يَعْنِيكَ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ...؛ پیامبر اکرم فرمود: ای علی! آیا تو ضمانت کردی که بدهی های مرا بپردازی؟ عرض کرد آری! فرمود خدایا گواه باش! سپس فرمود: ای علی! مرا غسل بده و غیر تو نباید مرا غسل دهد که نابینا خواهد شد... علی علیه السلام عرض کرد چگونه من به تنهایی قادر بر این کار خواهم شد؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و... تو را یاری خواهند کرد»^۱.

آن گاه امام علیه السلام به نتیجه گیری از مجموع بحثهای گذشته پرداخته و قرب خود را به پیامبر در حال حیات و وفات دلیل روشنی بر سزاوارتر بودن به امر خلافت می شمرد و به دنبال آن، همگان را برای جهاد با دشمن بسیج می کند و می فرماید: «(با توجه به آنچه گفتم) چه کسی به آن حضرت در حیات و مرگش از من سزاوارتر است؟» (فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟).

ممکن است سؤال شود که این امور چه ارتباطی به مسئله خلافت دارد؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ مقصود علی علیه السلام این است که اگر خلافت پیامبر - به فرض - منصوص نباشد باید به شایسته ترین و نزدیک ترین افراد سپرده شود. آیا کسی که همیشه تسلیم فرمان پیامبر بود و در همه غزوات اسلامی ایثار و فداکاریش فزون تر بود و کسی که زمزمه های غیب را می شنید و هبوط و عروج فرشتگان را با چشم می دید و مراسم خاص غسل و کفن و دفن پیامبر را طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت، آیا از همه

شایسته تر نیست؟ علم و آگاهی از یک سو، فداکاری بی نظیر از سوی دیگر، قرب به رسول الله از سوی سوم و وصیت به غسل و کفن و دفن از سوی چهارم، همه اینها امتیازاتی است که هر گاه در کفه ترازو گذارده شود، بر همه چیز ترجیح پیدا می‌کند.

سپس حضرت نتیجه‌گیری دیگری کرده، می‌فرماید: «بنابر این با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات نمایید، زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند؛ (فَانْفُذُوا عَلَيَّ بِصَائِرِكُمْ، وَلْتَصُدَّقْ نِيَّتُكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَةٌ الْحَقُّ، وَإِنَّهُمْ لَعَلَى مَرَّةٍ الْبَاطِلِ).

امام در واقع منطق منطقی را که به صورت علت و معلول‌های زنجیره‌ای است در این خطبه دنبال کرده است؛ نخست قرب و فداکاری خود را به پیامبر در حال حیات و نزدیکی خود را بعد از وفات به آن حضرت ثابت کرده و به دنبال آن شایستگی خویش را برای احراز مقام خلافت، از همه بیشتر می‌شمرد. سپس به نتیجه‌گیری نهایی پرداخته، همه را دعوت به جهاد با دشمن می‌کند که منظور در اینجا مبارزه با معاویه و لشکرانش اوست و به آنها اطمینان خاطر می‌دهد که راه حق همین است.^۲

تعبیر به «جَادَةُ الْحَقُّ وَ مَرَّةٍ الْبَاطِلِ» تعبیر جالب و حساب شده‌ای است، زیرا حق همچون جاده مستقیم و روشنی است که انسان را به مقصد می‌رساند؛ ولی باطل، جاده نیست، بلکه لغزشگاه و پرتگاه است.

سرانجام امام (علیه السلام) خطبه را با دو جمله دیگر پایان می‌دهد، می‌فرماید: «من سخنانم را آشکارا می‌گویم و همگی می‌شنوید (و به همه شما اتمام حجت می‌کنم) و برای خود و

۱. «مرّة» از ریشه «زلل» بر وزن «ضرر» به معنای لغزش گرفته شده، اسم مکان و به معنای لغزشگاه خطرناک است.

۲. مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود (جلد ۴، صفحه ۸۸) می‌نویسد: این خطبه از خطبه‌هایی است که مطابق نقل نصر بن مزاحم در کتاب صفین، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آن را در صفین ایراد کرد.

شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم؛ (أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ!).

امام علیه السلام با این جمله با مردم اتمام حجت می کند و بر عمل کردن به دستوراتش تأکید می ورزد و برای حسن ختام از خداوند برای همه طلب آمرزش می کند تا اگر یارانش مرتکب خطاهایی شده باشند مشمول عنایت الهی شوند.

* * *

حوادث دردناک هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن

امام علیه السلام در خطبه بالا اشاره به حادثه ناگوار رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ضجه فرشتگان می کند که حاکی از عظمت این مصیبت عظاماست.

این حادثه هنگامی دردناک تر می شود که حوادث ناگوار دیگری را که مقارن و همراه آن یا بعد از آن واقع شد، مورد بررسی قرار دهیم که عمق فاجعه را بیشتر می کند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا به ذکر بخشی از این حوادث پرداخته اند؛ ولی ما بهتر آن دیدیم که عناین قلم را به دست «شهرستانی» دانشمند معروف و متعصب اهل سنت، از علمای قرن ششم در کتاب ملل و نحل بسپاریم.

او اشاره به ده اختلاف مهم می کند که هر کدام برای جهان مصائبی به بار آورد، هر چند می کوشد آن را با اجتهاد اصحاب توجیه کند؛ ولی بدیهی است اعمال خلاف انجام شده به قدری آشکار است که توجیه آن با مسئله اجتهاد یا اشتباه غیر قابل قبول است.

نخستین اختلاف رانزاعی می داند که در بیماری آخر عمر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد. او از صحیح بخاری از «ابن عباس» نقل می کند هنگامی که بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله که در آن بدرود حیات گفت، شدید شد، فرمود: «إِبْتُونِي بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدِي؛ دوات و کاغذی بیاورید برای شما نامه ای بنویسم تا با عمل کردن به آن بعد

از من گمراه نشوید».

عمر گفت: «بیماری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله غلبه کرده (و آنچه می‌گوید از هوش و حواس کافی سرچشمه نمی‌گیرد)، کتاب خدا ما را کافی است».

در این هنگام سر و صدای زیادی در میان اصحاب بلند شد، پیغمبر فرمود: «قَوْمُوا عَنِّي لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از نزد من برخیزید و بروید، نزاع نزد من سزاوار نیست». ابن عباس بعد از نقل این حدیث افزود: «الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ؛ مصیبت بزرگ این بود که میان ما و نامهٔ پیامبر جدایی افکندند».^۱

سپس به اختلاف دوم در همان بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند که فرمود: «جَهْرُوا جِبِشَ أَسَامَةَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ؛ لشکر اسامه را آماده کنید و همراه آن بروید، لعنت خدا بر کسی که از آن تخلف کند».

در این هنگام جمعی گفتند امتثال امر پیغمبر بر ما واجب است و اسامه در خارج مدینه آماده حرکت (به سوی شام برای مبارزه با فتنهٔ شامیان) است. عدهٔ دیگری گفتند: بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله شدید است، قلوب ما اجازه جدایی از او را نمی‌دهد، باید صبر کنیم ببینیم کار به کجایی کشد.

اختلاف سوم نیز هنگام رحلت پیغمبر اتفاق افتاد. عمر بن خطاب گفت: «مَنْ قَالَ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ قَتَلْتَهُ بِسَيْفِي هَذَا وَ إِنَّمَا رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى عليه السلام؛ هر کس بگوید محمد از دنیا رفته، من او را با این شمشیر به قتل می‌رسانم، خدا او را به آسمان برد، همان‌گونه که عیسی عليه السلام را برد».

ابوبکر (گفتار او را شکست و) گفت: هر کس محمد صلی الله علیه و آله را پرستش می‌کرد، محمد صلی الله علیه و آله از دنیا دیده فرو بست و هر کس خدای محمد را پرستش می‌کند او نمرده و نخواهد مرد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ...»؛ محمد فقط فرستاده

۱. صحیح بخاری، کتاب العلم، حدیث ۱۱۴ و کتاب المرضی، حدیث ۵۶۶۹.

خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب (به دوران جاهلیت و کفر) باز می‌گردید...»^۱

در این هنگام مردم گفتار او را پذیرفتند، و عمر گفت: گویا تاکنون آیه‌ای را که ابوبکر تلاوت کرد، نشنیده بودم.^۲

اختلاف چهارم در مورد محل دفن پیامبر بود، مهاجران مکه می‌خواستند جسد حضرت را به مکه ببرند، چون زادگاه او بود و انصار مدینه می‌خواستند در مدینه دفن شود، چون دارالهیجرت بود. گروهی علاقه داشتند حضرت را به بیت المقدس ببرند که محل دفن انبیاست. سپس همگی اتفاق بر این کردند که در مدینه دفن شود چون روایتی از آن حضرت بود که «الْأَنْبِيَاءُ يُدْفَنُونَ حَيْثُ يَمُوتُونَ؛ پیامبران در همانجا که از دنیا می‌روند باید دفن شوند».^۳

پنجمین اختلاف در مسئله امامت بروز کرد که به گفته همین دانشمند مهم‌ترین اختلاف بین امت، اختلاف در امامت و خلافت بود: «إِذْ مَا سَلَّ سَيْفٌ فِي الْإِسْلَامِ عَلَيَّ

۱. آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. از تاریخ طبری استفاده می‌شود که هنگام وفات رسول خدا ﷺ ابوبکر در «سُخ» یکی از آبادیهای اطراف مدینه بود، هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از دنیا رفت عمر برخاست و گفت: گروهی از منافقان گمان می‌کنند پیامبر مرده است به خدا سوگند او نمرده و به سوی پروردگارش رفته است، همان‌گونه که موسی بن عمران چهل شب رفت و سپس بازگشت (پیامبر هم باز می‌گردد) ابوبکر با خبر شد و به خانه پیامبر اکرم رفت و از رحلت او آگاه شد و به مسجد بازگشت، عمر همچنان برای مردم سخن می‌گفت او رشته سخن را به دست گرفت و گفتاری را که در بالا ذکر کردیم بیان نمود (تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۴۴۲ حوادث سنه ۱۱).

بعضی معتقدند هدف عمر از این گفت و گوها این بود که مردم را مشغول کند تا ابوبکر خود را در میان جمع حاضر کند و مسئله خلافت را سامان دهد.

۳. در منابع حدیث اهل بیت آمده است که علی عليه السلام فرمود: شریف‌ترین موضع همان موضعی است که خداوند پیامبرش را در آنجا قبض روح کرده، و به همین دلیل آن حضرت در همان خانه خودش دفن شد. (کامل بهایی، جلد ۱، صفحه ۲۸۵، تألیف عماد الدین طبری).

قَاعِدَةٌ دِنِيَّةٌ مِّثْلَ مَا سَلَ عَلَى الْإِمَامَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ؛ زیرا در هیچ برنامه دینی شمشیری همچون شمشیری که در امامت و خلافت در هر زمان کشیده شد، کشیده نشد».

سپس داستان سقیفه بنی ساعده و اختلافاتی را که در آن روی داد و سرانجام با ابوبکر بیعت کردند، نقل می‌کند.

ششمین اختلاف را به امر فدک اختصاص می‌دهد و اشاره به سخن فاطمه زهرا (علیها السلام) می‌کند که آن را به عنوان هبه پیامبر و یا لاقبل ارث پیامبر مطالبه می‌فرمود؛ ولی ابوبکر با روایت (مجموع): «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَهُ صَدَقَةٌ؛ ما پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و هر چه را از ما بماند صدقه در راه خداست»، با وی مخالفت می‌ورزیدند.

آنگاه به هفتمین اختلاف درباره مانعان زکات که بعضی آنها را کافر می‌دانستند و بعضی غیر کافر و اختلاف هشتم که تصریح ابوبکر به خلافت عمر در وقت وفاتش بود، می‌کند که گروهی از مردم به او گفتند: «وَلَيْتَ عَلَيْنَا فِظًّا غَلِيظًا؛ شخص خشنی را بر ما گماشتی»؛ ولی گروهی او را پذیرا شدند.

نهمین اختلاف در امر شورای شش نفره عمر بود که برای تعیین خلیفه بعد از خودش ترتیب داده بود و دهمین اختلاف در زمان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رخ داد که بعد از اتفاق عموم مسلمین نسبت به خلافت و بیعت با آن حضرت روی داد، طلحه و زبیر و عایشه شعله جنگ جمل را برافروختند و معاویه جنگ صفین و خوارج جنگ نهروان را.^۱

* * *

۱. ملل و نحل شهرستانی، صفحه ۱۶-۱۹، چاپ دارالفکر بیروت، (با تلخیص).

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ عَلَى إِحَاطَةِ عِلْمِ اللَّهِ بِالْجُزْئِيَّاتِ، ثُمَّ يَحْتُ عَلَى التَّقْوَى،
وَيُبَيِّنُ فَضْلَ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که درباره احاطه علم خداوند به همه جزئیات و سپس تشویق به تقوا و به دنبال آن بیان برتری اسلام و قرآن ایراد فرموده است.

۱. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده با آنچه در خطبه ۱۰۴ (۱۰۶ طبق آنچه در این کتاب آمده است) یک خطبه است که با دقت در عبارات، این مطلب روشن می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۸۲)؛ ولی مدرک و منبع دیگری غیر از نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده است با بررسیهایی که به وسیله رایانه انجام شد نیز مدرکی غیر از نهج البلاغه برای آن نیافتیم. متأسفانه در بعضی از کتب (مانند نهج البلاغه نسخه معجم مفهرس از انتشارات نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین) شش منبع غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر شده که حتی یکی از آنها صحیح نیست؛ اما بلندای مضمون و محتوای خطبه به قدری است که ممکن نیست از غیر امام صادر شود و این خود دلیلی بر قوت سند آن است.

خطبه در یک نگاه

این خطبه از چند بخش تشکیل شده است: در بخش نخست، امام علیه السلام با تعبیرات زیبایی از علم بی پایان خداوند سخن می گوید و به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی می دهد که در واقع، شهادتین را با تعبیر جدیدی تکمیل می کند.

در بخش دوم، سفارش به تقوا و پرهیزگاری می فرماید و آن را داروی همه دردها و شفای تمام بیماریها و وسیله اصلاح همه مفساد و پاکیزگی روح و روشنی چشم می شمرد. در این بخش نکاتی درباره تقوا بیان شده که در خطبه های دیگر کمتر آمده است.

در بخش سوم، با تعبیراتی شوق انگیز که دلها را به سوی خود جذب می کند، از اهمیت دین اسلام و مزایای آن سخن می گوید.

در بخش چهارم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خدمات برجسته او در آن دوران تاریک جاهلیت و رهبری انقلاب اسلام سخن گفته شده است.

در بخش پنجم که بخش پایانی خطبه است، سخن از قرآن کریم به میان آورده و با ذکر چهل وصف از اوصاف و ویژگی های قرآن که می توان گفت جامع ترین تمجید درباره قرآن مجید است، خطبه را به پایان برده است. درود و رحمت بی انتهای الهی بر روان پاکش باد.



بخش اول

يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ، وَ مَعَاصِي الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ، وَ
أَخْتِلَافَ النَّيْنَانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ، وَ تَلَاطِمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ. وَ
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبُ اللَّهِ، وَ سَفِيرُ وَحْيِهِ، وَ رَسُولُ رَحْمَتِهِ.

ترجمه

(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابانها، و گناهان بندگان را در خلوتگاهها، و رفت و آمد ماهیان را در دریاهاى ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادهای، می داند (و از تمام این جزئیات آگاه و با خبر است) و گواهی می دهد که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی و رسول رحمت اوست.

شرح و تفسیر

احاطه علمی پروردگار

چون این خطبه عمدتاً پیرامون اسلام و قرآن و تقوا سخن می گوید، امام در آغاز از ایمان به مبدأ و معاد شروع می کند؛ ایمانی که انگیزه برای همه خیرات و وسیله برای همه برکات است.

هنگامی که می خواهد سخن از معرفه الله بگوید روی علم بی پایان خدا که از مهم ترین اوصاف حق است، تکیه می کند و می فرماید: «(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابانها و گناهان بندگان را در خلوتگاهها و رفت و آمد ماهیان را در دریاهاى ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادهای می داند (و از تمام این جزئیات آگاه و با خبر

است)؛ «يَعْلَمُ عَجِيحٌ^۱ أُلُوْحُوشٍ فِي أَلْفَلَوَاتٍ^۲، وَ مَعَاصِي أَلْعِبَادِ فِي أَلْخَلَوَاتِ، وَ أَخْتِلَافَ أَلْنَيْبَانِ^۳ فِي أَلْبَحَارِ أَلْغَامِرَاتِ^۴، وَ تَلَاطَمَ أَلْمَاءِ بِأَلرِّيَاحِ أَلْعَاصِفَاتِ^۵».

امام در این قسمت از خطبه روی چهار پدیده از پدیده‌های جهان که بسیار متنوع است و در عین حال چندان مورد توجه نیست، انگشت گذارده و علم خداوند را به آنها بیان می‌کند:

نخست اینکه می‌دانیم در بیابانهای سر تا سر دنیا، حیوانات وحشی فراوانی وجود دارند که نعره‌ها و ضجه‌های آنها به گوش ما شهرنشینان نمی‌رسد؛ ولی خداوند از آن با خبر است و می‌داند کدام حیوان در کدام مکان و کدام زمان نعره‌ای کشید و کمیت و کیفیت آن چگونه بود؟

دیگر اینکه گناهان زیادی در خلوتگاه و دور از چشم توده‌های مردم انجام می‌گیرد که همه ما از آن بی‌خبریم؛ ولی خدا می‌داند که کدام انسان در چه زمان و در چه مکان، چه گناهی را مرتکب شده است.

نیز می‌داند در اعماق دریاها دور از چشم انسانها کدام یک از ماهیان در چه زمانی و چه مکانی رفت و آمد دارند.

۱. «عجیح» از ریشه «عجج» بر وزن «حجج» به معنای فریاد کشیدن و نعره زدن است و معمولاً درباره حیوانات به کار می‌رود.

۲. «فلوات» جمع «فلات» به معنای زمین گسترده بی‌آب و علف است و گاه به مطلق دشتها و بیابانها گفته می‌شود.

۳. «نبنان» جمع «نون» به معنای ماهی بزرگ است و گاه به «نهنگ» اطلاق می‌شود.

۴. «غامرات» از ریشه «غمر» بر وزن «عمد» به معنای از بین بردن اثر چیزی است. سپس به آبهای زیادی که تمام چهره زمین یا موجودات درون آن را می‌پوشاند، اطلاق شده است و دریای «غامر» همان دریای عمیق است.

۵. «عاصفات» جمع «عاصفه» از ریشه «عصف» بر وزن «حذف» به معنای کاه است و «عاصف» به تبدادی گفته می‌شود که برگهای خشکیده و کاه مانند را به هر طرف پراکنده می‌کند و یا اشیا را همچون کاه از هم متلاشی می‌سازد.

نیز می‌داند امواجی که در صفحه اقیانوسها، هر شب و روز به حرکت در می‌آیند و ما انسان‌ها جزء بسیار کوچکی از آن را می‌بینیم در چه زمانی و چه مکانی حرکت می‌کند و کی آرام می‌گیرد.

اگر بر همه اینها این نکته را بیفزاییم که علم خداوند درباره این امور، منحصر به امروز و دیروز نیست، بلکه در طول میلیونها سال که این حوادث شب و روز واقع شده (به استثنای گناه انسانها که زمان محدودتری دارد) خدا می‌داند که کدام یک از این پدیده‌ها در کجا و به چه صورت تحقق یافته است.

نیز اگر بر اینها بیفزاییم که تنها کره زمین نیست که مرکز حوادث گوناگون است، بلکه میلیاردها ستاره تنها در کهکشان ماست که مرکز حوادث گوناگون دائمی است به اضافه کهکشانهای دیگر که سر به میلیاردها می‌گذارد.

آری! مجموعه اینها در علم خدا جمع است و اینجاست که باور می‌کنیم آنچه را قرآن مجید در آیه ۲۷ سوره لقمان فرموده است: «**﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾**؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌پذیرد، خداوند عزیز و حکیم است.» عین واقعیت است و نه تنها این آیه اغراق نیست، بلکه نسبت به دایره گسترده خداوند چیز مهمی محسوب نمی‌شود.

در ادامه این سخن و بعد از بیان علم و دانایی مبدا جهان آفرینش، درباره گواهی بر نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن می‌گوید و با سه وصف مهم او را می‌ستاید و می‌فرماید: «و گواهی می‌دهم که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی او و رسول رحمت وی است»؛ «**وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبٌ ۱ اللَّهُ، وَ سَفِيرٌ وَ حَيِّهِ، وَ رَسُولٌ رَحْمَتِهِ.**»

۱. «نجیب» از نجات گرفته شده و به معنای هر موجود با ارزش و نفیس برگزیده است، هر چند در فارسی امروز به خصوص کسانی گفته می‌شود که در امور جنسی پاک و پاکدامن هستند.

آری! او انسانی و الامقام و فوق العاده برجسته بود که خداوند او را برای مقام ختم نبوت برگزید و وحی خود را بر او نازل کرد و او را کانون رحمت خویش ساخت.

این رحمت در چهره‌های مختلف تجلی کرد؛ گاه از طریق بیان معارف و الای دینی و گاه شرح قوانین حیاتبخش و گاه طلب رحمت از سوی خدا برای امت و سرانجام این رحمت در شکل شفاعت در قیامت ظاهر خواهد شد و امید داریم که ما هم مشمول رحمت واسعه او بشویم.

در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که آیه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾**^۱ که مظهري از رحمت عامه توست نازل شد، به جبرئیل فرمود: آیا چیزی از این رحمت نصیب تو هم شده است عرض کرد: آری! من از پایان کار خود بیمناک بودم. هنگامی که این آیه (درباره من) بر تو نازل شد: **﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾**^۲ و خداوند مرا به این وسیله ستود من آرامش یافتم.^۳

* * *

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. تکویر، آیه ۲۰.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۷ سوره انبیاء.

بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَبْتَدَأَ خَلْقَكُمْ، وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَنَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْرَعِكُمْ. فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصْرٌ عَمَى أَفْتِدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطُهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَآمْنٌ فَرَعِ جَأَشِكُمْ، وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ. فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِثَارِكُمْ، وَدَخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ، وَلَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَآمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَمَنْهَلاً لِحِينِ وُرُودِكُمْ، وَشَفِيعاً لِدَرَكِ طَلِبَتِكُمْ، وَجَنَّةً لِيَوْمِ فَرَعِكُمْ، وَمَصَابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ، وَسَكناً لِبُطُولِ وَحْشَتِكُمْ، وَنَفْساً لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ. فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِرْزٌ مِنْ مَتَالِفِ مُكْتَنَفَةٍ، وَمَخَافٌ مُتَوَقَّعَةٍ، وَأَوَارٍ نِيرَانِ مُوقَدَةٍ. فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوبِهَا، وَأَخْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَانْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاحِمِهَا، وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ أَنْصَابِهَا، وَهَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا، وَتَحَدَّبَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا، وَتَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النِّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا، وَوَبَلَّتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَاتُ بَعْدَ إِزْدَادِهَا.

فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَوَعظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ، وَآمَنَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ. فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَأَحْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ.

ترجمه

اما بعد، من شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم، همان خداوندی که آفرینش شما را

آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست. تقوا پیشه کنید که تقوای الهی داروی بیماریهای دلهای شماست و سبب بینایی قلبها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جانها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نابینایی چشمها و سبب امنیت در برابر اضطرابها و روشنایی تیرگیهای شماست. حال که چنین است اطاعت خدا را جامه زیرین قرار دهید؛ نه روپوش، بلکه آن را درون وجود خود سازید؛ نه جامه زیرین (و از آن بالاتر) آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به او بسپارید و راهی برای ورود به آنگاه (زندگی) و شفیع برای نیل به خواستهها و سپری برای روز اضطرار و چراغ پرفروغی برای درون قبرها و مایه آرامشی در برابر وحشتهای طولانی و راه گشایی برای لحظات سخت زندگی، زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فرا گرفته و وحشتهایی که (هر لحظه) انتظار آن می رود و حفظ از حرارت آتشیهای برافروخته (جهان دیگر) است. هر کس دست به دامن تقوازند شدائد و سختیهای نزدیک، از وی دور می گردد، تلخیهای حوادث ناراحت کننده به شیرینی مبدل می شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی در پی و خسته کننده آسان می گردد، و مجد، عظمت از دست رفته، همچون بارانهای پرپشت بر او فرو می بارد و رحمت قطع شده الهی به سوی او باز می گردد. نعمتهایی که فرو نشسته بود به جوشش در می آید و برکتهای کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند. حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار سرچشمه این همه برکات است) تقوای الهی پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و با رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده است، بنابراین خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را بجا آورید.

شرح و تفسیر

تقوای الهی سرچشمه تمام خوشبختیها

امام علیه السلام بعد از اشاره به علم بی پایان خداوند و شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بخش گذشته، که در واقع جنبه مقدمه داشت، در این بخش وارد ذی المقدمه می شود که در درجه اول توصیه به تقوای الهی است و آن را با اوصافی از پروردگار همراه می کند تا شعله عشق به تقوا را در دل ها بر می افروزد، می فرماید: «اما بعد من شما را به تقوای الهی توصیه می کنم، همان خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أَبْتَدَأَ خَلْقَكُمْ، وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَ بِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَ نَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْزَعِكُمْ^۱).

قرآن مجید نیز می گوید: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ»؛ و اگر خداوند زبانی به تو برساند هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد.^۲ و نیز می فرماید: «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ»؛ و هنگامی که ناراحتی به شما رسد فقط او را می خوانید.^۳

سپس امام علیه السلام به دنبال توصیه به تقوا، به ذکر آثار تقوا در هشت جمله کوتاه و پر معنا می پردازد و می فرماید: «تقوا پیشه کنید) تقوای الهی داروی بیماریهای دل‌های شماست و سبب بینایی قلبها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جانها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نابینایی چشمها و سبب امنیت در برابر اضطرابها و روشنائی

۱. «مفزع» از ریشه «فزع» به معنای ترس و وحشت گرفته شده و این واژه (مفزع) به معنای پناهگاه به کار می رود، زیرا انسان به هنگام ترس و وحشت به آنجا پناه می برد.

۲. یونس، آیه ۱۰۷.

۳. نحل، آیه ۵۳.

تیرگیهای شماست»؛ (فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصْرُ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صَلاَحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طُهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءُ عَشَا^۱ أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَرَجِ جَأَشِكُمْ^۲، وَ ضِيَاءُ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ).

جمله اول اشاره به بیماریهای فکری و روحانی، همچون گمراهی و ضلالت است و جمله دوم اشاره به برطرف شدن موانع و حجابهای شناخت در پرتو تقواست.

جمله سوم اشاره به کم خوری و رعایت اعتدال در مصرف غذاها در سایه تقواست، زیرا می دانیم همان گونه که در روایت معروف نبوی «الْمِعْدَةُ رَأْسُ كُلِّ دَاءٍ وَ الْحِمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ» معده خانه تمام بیماریها و کم خوردن سرآغاز تمام درمانهاست^۳ آمده و پزشکان امروز عموماً آن را تأیید می کنند، قسمت مهمی از بیماریها بر اثر پرخوری است و سلامت و طول عمر از آن کسانی است که کمتر غذایی خورند. جمله چهارم و پنجم هر دو اشاره به پاکسازی درون از رذائل اخلاقی، همچون کبر و حسد و کینه و مانند آن است منتها جمله چهارم ناظر به آنجایی است که این صفات زشت آنچنان در جان آدمی رسوخ کرده که آن را به فساد کشانده است، در حالی که جمله پنجم اشاره به آلودگیهای سطحی و کم عمق تر است که با آب تقوا شستشو می شود. جمله ششم، اشاره به این است که تقوا بینش درونی انسان را تیزتر و چشم بصیرت را روشن می سازد و تفاوت آن با جمله «وَ بَصْرُ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ» ظاهراً این است که در آن جمله سخن از نابینایی مطلق بود که تقوا آن را درمان می کند و در اینجا اشاره به کمی نور بصیرت است که در سایه تقوا افزونی می یابد.

۱. «عشا» از «عشو» بر وزن «نشر» به معنای ضعیف شدن چشم یا جستجو کردن با چشمان ضعیف است و «عشا» که اسم مصدر است به معنای ضعف دیده به کار می رود.

۲. «جأش» به معنای اضطراب ناشی از اندوه یا ترس است و از آنجا که قلب انسان (روح انسان) مرکز این امور است گاهی به خود قلب نیز جأش گفته می شود و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است.

۳. بحارالانوار، جلد ۵۹، صفحه ۲۹۱.

جمله هفتم، اشاره به اضطرابهایی است که انسان بر اثر آلودگی به گناه پیدا می‌کند؛ ترس از عذابهای الهی در دنیا و آخرت و ناراحتی وجدان که در طبیعت گناه وجود دارد. تقوا همه اینها را برطرف می‌سازد.

قرآن مجید می‌گوید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ أَمْنُونَ»؛ کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از وحشت و اضطراب آن روز در امانند.^۱

آخرین جمله، اشاره به تأثیر تقوا در برطرف ساختن ظلمت جهالتها و بی‌عدالتیهاست. به این ترتیب تقوا، همه خیر و سعادت‌های دنیا و آخرت را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر تقوا و آثار مهم آن در زندگی معنوی و مادی انسانها، اطاعت پروردگار را که از آثار پر بار تقواست مطرح می‌کند و در ده جمله کوتاه و پرمعنا موضع طاعت خدا را در زندگی افراد با ایمان روشن می‌سازد و می‌فرماید: «حال که چنین است اطاعت خدا را جامعه زیرین قرار دهید؛ نه رویین، بلکه آن را درون وجود خود بسازید؛ نه جامعه زیرین بلکه آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به او بسپارید و راهی برای ورود به آنگاه (زندگی) و شفיעی برای نیل به خواسته‌ها، و سپری برای روز اضطراب، و چراغ پرفروغی برای درون قبرها، و مایه آرامشی در برابر وحشت‌های طولانی، و راه‌گشایی برای لحظات سخت زندگی»؛ (فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِثَارِكُمْ، وَ دَخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ، وَ لَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَ أَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَ مِنْهَلاً^۲ لِحِينِ وَرُودِكُمْ^۳، وَ شَفِيعاً لِدَرْكِ^۴ طَلَبَتِكُمْ، وَ جَنَّةً لِيَوْمِ فَزَعِكُمْ، وَ مَصَابِيحَ

۱. نمل، آیه ۸۹.

۲. «منهل» به معنای محلی است که از آنجا در کنار آب قرار می‌گیرند و در فارسی به آن آبشخور گفته می‌شود و از ریشه «نهل» بر وزن «محل» به معنای ابتدای نوشیدن آب است.

۳. «ورود» در اصل به معنای رفتن در کنار آب است. سپس معنای وسیعی پیدا کرده و به داخل شدن ر

لِبُطُونٍ قُبُورِكُمْ، وَ سَكَنًا لَطُولٍ وَ حَشْتِكُمْ، وَ نَفْسًا لِكَرْبٍ مَوَاطِنِكُمْ).

امام (علیه السلام) در سه جمله نخست، جایگاه اطاعت خدا را در وجود انسان مشخص می‌کند؛ ابتدا آن را به صورت لباس زیرین، نه لباس رویین که تنها جنبه خودنمایی و ظاهر سازی و ریاکاری داشته باشد، معرفی می‌کند آن گاه از آن فراتر رفته و آن را به درون جسم می‌کشاند که از لباس زیرین هم پایین تر است و باز از آن فراتر می‌رود و جایگاه آن را قلب انسان معرفی می‌کند.

توجه داشته باشید که «بین اضلاع» مفهوم دقیقش «میان دنده‌ها» است و از آنجا که قلب در درون سینه قرار دارد و دنده‌ها از هر طرف آن را احاطه کرده، اشاره لطیفی به قلب است.

البته باید توجه داشت که قلب، مرکز ادراکات نیست؛ ولی رابطه نزدیکی با مغز و روح انسان دارد و هر پدیده‌ای که در روح ظاهر می‌شود، نخستین اثرش در قلب نمایان می‌گردد.

جمله «أَمِيرًا فَوْقَ أُمُورِكُمْ» اشاره به این است که حاکمیت فرمان خدا باید در تمام مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی جاری باشد.

جمله‌های «وَ مِنْهَلًا لِحِينٍ وَرُودِكُمْ...» اشاره به آثار مثبت و برکات فراوان اطاعت خدا در زندگی مادی و معنوی انسانهاست روح را سیراب می‌کند و انسان‌ها را به اهداف والای خود می‌رساند، در مقابل مشکلات از او دفاع می‌کند و در عالم برزخ و قبر و روز قیامت مایه آرامش است. سپس حضرت در ادامه به ذکر علت لزوم اطاعت پروردگار پرداخته، می‌فرماید: «زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فراگرفته و وحشت‌هایی که (هر لحظه) انتظار آن می‌رود، و (نیز) حفظ از

ط در هر چیزی اطلاق می‌شود.

۴. «درک» بر وزن «نمک» به معنای رسیدن و دریافتن است و تدارک به جبران کردن چیزی اطلاق می‌شود.

حرارت آتش‌های برافروخته (جهان دیگر) است؛ (فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِزْبٌ مِّنْ مَّتَالِفٍ مُّكْتَنِفَةٍ، وَ مَخَافٍ مُّتَوَقَّعَةٍ، وَ أُوَارٍ نِّيرَانٍ مُّوقَدَةٍ).

در واقع جمله اول و دوم اشاره به برکات اطاعت خداوند در دنیا و جمله سوم اشاره به آثار آن در آخرت است؛ در دنیا انسان را از خطرات موجود و خطرات آینده حفظ می‌کند و در آخرت از آتش سوزان دوزخ.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این خطرات را اشاره به مفسد اخلاقی و درونی دانسته‌اند که هلاکتهای ناشی از آن همان دور ماندن از هدایت‌های الهی است در حالی که این خطرات می‌تواند شامل خطرات مادی هم بشود، زیرا اطاعت الهی، جامعه بشری را در امنیت فرو می‌برد، برکات آسمان و زمین را شامل حال آنها می‌کند و مرگ و میرها را تقلیل می‌دهد، همان‌گونه که در آیات سوره نوح به آن اشاره شده است: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾.^۲

آن‌گاه بار دیگر امام به مسئله تقوا و پرهیزگاری و آثار آن باز می‌گردد، زیرا طاعت پروردگار و تقوا لازم و ملزوم یکدیگرند؛ تقوای درونی سبب طاعت می‌شود، همان‌گونه که طاعت عامل پرورش تقوا در درون می‌گردد. امام علیه السلام در اینجا به هشت قسمت از آثار تقوا، ضمن جمله‌هایی کوتاه و پرمعنا اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هر کس دست به دامن تقوا زند شدائد و سختیها پس از نزدیکی، از وی دور می‌گردد، تلخیهای حوادث ناراحت‌کننده به شیرینی مبدل می‌شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی‌در پی و خسته‌کننده، آسان می‌گردد و مجد و عظمت از دست رفته، همچون بارانهای پر پشت بر او فرو می‌بارد و رحمت قطع شده الهی به سوی او باز می‌گردد. نعمتهایی که فرو نشسته بود به

۱. «أوار» بر وزن «غبار» به معنای حرارت آتش و آفتاب است و گاهی به تشنگی حاصل از آن نیز اطلاق می‌شود.

۲. نوح، آیات ۱۰-۱۲.

جوشش در می آید و برکتهای کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند؛ (فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ^۱ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوبِهَا، وَ أَحْلَوْلَتْ^۲ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَ أَنْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأُمُوجُ بَعْدَ تَرَائِكُمِهَا، وَ أَسَهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ أَنْصَابِهَا^۳، وَ هَطَلَتْ^۴ عَلَيْهِ الْكَرَامَةَ بَعْدَ قُحُوطِهَا^۵، وَ تَحَدَّبَتْ^۶ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا، وَ تَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النَّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا^۷، وَ وَبَلَتْ^۸ عَلَيْهِ الْبَرَكَاتُ بَعْدَ إِزْدَادِهَا^۹).

از مجموعه این آثار هشت‌گانه‌ای که امام برای تقوا بیان فرمود، به خوبی ارزش تقوا در صحنه زندگی مادی و معنوی بشر آشکار می‌شود. آری! در سایه تقوا بلاها برطرف می‌گردد و فیض رحمت الهی بر پرهیزگاران و جوامع پرهیزگار می‌بارد، فساد و تباهی رخت بر می‌بندد، آرامش و امنیت و نعمت و برکت، شامل حال آنها می‌شود. قرآن مجید

۱. «عزبت» از ریشه «عزوب» بر وزن «غروب» در اصل به معنای دور شدن از خانواده برای یافتن مرتع جهت چهارپایان است. سپس به هر نوع دور شدن و پنهان گشتن اطلاق شده است. به مردان و زنانی که از همسران خود دور مانده، یا اصلاً همسری انتخاب نکرده‌اند «عزب» بر وزن «عزب» گفته می‌شود.
۲. «احلوت» در اصل از «حلو» بر وزن «حکم» به معنای شیرینی است و «احلوت» که از باب مزید فیه است، معنای کثرت و فزونی را پیدا کرده است، بنابراین «احلول» یعنی بسیار شیرین شد؛ مانند «اعشوشب» که به معنای پر گیاه شدن است.
۳. «انصاب» مصدر باب افعال به معنای خسته کردن است و از ریشه «نصب» بر وزن «نَسَب» به معنای خسته شدن گرفته شده است.
۴. «هطل» یعنی ریزش پی در پی باران.
۵. «قحوط» به معنای قحطی است.
۶. «تحدبت» از ریشه «حدب» بر وزن «ادب» در اصل به معنای بلندبایی است که میان پستیها قرار گیرد و به برآمدگی پشت انسان نیز «حدب» گفته می‌شود و هنگامی که چیزی احاطه بر چیز دیگر کند این واژه در آنجا نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا به همین معناست.
۷. «نضوب» در اصل به معنای فروکش کردن آب در زمین است. سپس به از بین رفتن هر چیزی اطلاق شده است.
۸. «وبلت» از ریشه «وبل» بر وزن «جبل» به معنای باران شدید و دانه درشت گرفته شده است و در اینجا به معنای ریزش فراوان برکات الهی است.
۹. «ارذاد» به معنای باریدن خفیف باران است (نم نم باریدن).

می‌گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی می‌کنند ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.^۱ و نیز می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ آن کس که تقوا پیشه کند خداوند راه نجات از مشکلات را به روی او می‌گشاید و از آنجا که انتظار آن ندارد، به او روزی می‌دهد.^۲

رابطه تقوا با این امور تنها رابطه‌ای معنوی نیست. از نظر تحلیل‌های عقلی نیز همین‌گونه است.

جوامعی را می‌شناسیم که بر اثر رعایت تقوا و اعتماد به یکدیگر توانستند با همکاری یکدیگر مشکلات عظیم را حل کنند و اختلافات و منازعات و پرونده‌های جزایی و کیفری در آنها به حداقل رسیده است.

جالب است که در ماه مبارک رمضان که روزه داران به مقتضای ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۳ از تقوای بیشتری برخوردار می‌شوند، آمار جرائم و جنایات به شدت کاهش می‌یابد و به هنگامی که مردم به سفرهای معنوی، همچون زیارت خانه خدا می‌روند مشکلات اجتماعی ناشی از مشکلات اخلاقی به سرعت فروکش می‌کند، زیرا تقوا عامل بازدارنده‌ای در برابر تمام این مشکلات است.

در یک جامعه با تقوای بدهکاران به دنبال طلبکاران می‌گردند و اغنیا به سراغ نیازمندان می‌روند؛ افرادی که سنگینی حقوق دیگران را بر دوش خود احساس می‌کنند راه نجات از آن را جستجو می‌کنند و به این ترتیب رابطه تقوا و فرونشستن مشکلات و فرونی برکات هم تفسیر معنوی دارد و هم تفسیر مادی.

۱. اعراف، آیه ۹۶.

۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

۳. بقره، آیه ۱۸۳.

سپس امام علیه السلام در پایان این بخش از خطبه بار دیگر به مسئله تقوا باز می‌گردد و بر آن چیزی که این بخش با آن آغاز شده بود بار دیگر تأکید می‌ورزد و می‌فرماید: «حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار این همه برکات بی‌مانند و گسترده دارد) تقوای خداوند پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و به وسیله رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده است»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَ وَعَظَكُمْ، بِرِسَالَتِهِ، وَ أَمْتَنَ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ).

این اوصاف سه گانه‌ای را که امام برای خداوند ذکر کرده، همگی انگیزه‌هایی است برای پیمودن طریق تقوا، زیرا شامل تمام نعمت‌های مادی و معنوی می‌شود، مواعظ الهی آن هم مواعظی که از طریق رسالت انبیا مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به صورت گسترده در اختیار تمام اهل ایمان گذارده، و انواع نعمت‌های مادی و معنوی دیگر که به انسانها بخشیده و در سایه آن می‌توان به اوج قلّه عبودیت و تقوا و کمال معنوی و مادی رسید، سبب می‌شود که حسّ شکرگزاری در برابر بخشنده این نعمتها در انسان تحریک گردد و او را به سوی تقوا و اطاعت پروردگار ببرد.

در آخرین جمله می‌فرماید: «اکنون که چنین است خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را بجا آورید»؛ (فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَ أَخْرَجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ).

«عبدا» گرچه از ریشه عبادت اخذ شده؛ ولی در این گونه موارد به معنای مهیا ساختن و تسلیم نمودن است و همان‌گونه که گفته می‌شود «عبدالطریق» یعنی جاده را آماده ساخت.

روشن است که آماده ساختن خویشتن برای بندگی خدا مقدمه‌ای است برای ادای حق اطاعت و این آمادگی از طریق ایمان و معارف الهی و خودسازی و تهذیب نفس و آگاهی بر اسرار عبادات میسر خواهد شد.

بخش سوم

تُمْ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ أَصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ،
وَ أَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ. أَدَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَ
وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ، وَ خَدَلَ مُحَادِّيه بِنَصْرِهِ، وَ هَدَمَ
أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ. وَ سَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حِيَاضِهِ، وَ أَتَقَى الْحِيَاضَ
بِمَوَاتِحِهِ. تُمْ جَعَلَهُ لَا أَنْفِصَامَ لِعُرْوَتِهِ، وَ لَا فَكَّ لِخَلْقَتِهِ، وَ لَا أَنْهَادًا لِأَسَاسِهِ، وَ
لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَ لَا أَنْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَ لَا أَنْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَ لَا عَفَاءَ
لِشَرَائِعِهِ، وَ لَا جَدَّ لِفُرُوعِهِ، وَ لَا ضَنْكَ لِمَطْرُقِهِ، وَ لَا وُعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ، وَ لَا سَوَادَ
لِوَضْحِهِ، وَ لَا عَوْجَ لِإِنْتِصَابِهِ، وَ لَا عَصَلَ فِي عُدُودِهِ، وَ لَا وَعْثَ لِفَجْهِ، وَ لَا
أَنْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَ لَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ. فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ فِي الْحَقِّ
أَسْنَاخَهَا، وَ ثَبَّتَ لَهَا أَسَاسَهَا، وَ يَنَابِيعَ عَزَّرَتْ عُيُونَهَا، وَ مَصَابِيحُ شَبَّتْ
بِهَا وَرَادَهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَ ذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ؛
فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ،
عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعَوِّذُ الْمَتَارِ. فَشَرَّفُوهُ وَ اتَّبَعُوهُ، وَ أَدَّوْا إِلَيْهِ
حَقَّهُ، وَ وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ.

ترجمه

(آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت
خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیت داده است) بهترین خلق خود

(محمد صلی الله علیه و آله) را برای تبلیغ آن برگزید و پایه‌های آن را بر محبت خویش بنا نهاده، ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار نمود. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن ارکان ضلالت را در هم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد و آبگاهش را پر آب نمود. سپس اسلام را چنان قرار داد که هرگز دستگیره‌اش شکسته نشود و حلقه‌هایش از هم باز نگردد. اساس ویرانی نپذیرد و ستونهایش فرو نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی ننشیند و شاخه‌هایش قطع نگردد، راههایش خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از سستی و روشنایی‌اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده‌های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغهایش هرگز خاموش نشود و شیرینی‌اش هیچ‌گاه تلخی ندارد، اسلام دارای ستونهایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده است. چشمه سارهایش پر آب و چراغهایش پرفروغ است. نشانه‌های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می‌شود و پرچم‌هایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگاه‌هایی که واردان بر آن سیراب می‌شوند. خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قلّه رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است، لذا اسلام نزد خدا دارای پایه‌های محکم، بنای رفیع، دلیل روشن، شعله‌ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه‌هایی آشکار است و ستیز و مبارزه با آن امکان‌پذیر نیست، بنابراین آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته‌اش قرار دهید.

شرح و تفسیر

ارزش والای اسلام

امام (علیه السلام) در این قسمت از خطبه، به بیان اهمیّت اسلام و عظمت این آیین مقدس

می پردازد و در واقع با این بخش آنچه را که درباره اطاعت و تقوا در بخش گذشته آمده بود، تکمیل می کند، زیرا اطاعت و تقوا به پیروی آیین اسلام حاصل می شود. در قسمت نخست این بخش، یازده صفت از اوصاف عظمت اسلام را بیان کرده، می فرماید: «سپس (آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیّت داده است). بهترین خلق خود (محمد صلی الله علیه و آله) را برای تبلیغ آن برگزید و پایه های آن را بر محبت خویش قرار داد؛ (تُمْ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ أَصْطَنَعَهُ عَلَيَّ عَيْنِهِ، وَ أَصْطَفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ).

در این پنج وصف نخستین، در حقیقت ارکان اصلی این دین مقدس تبیین شده که تشریح آن به دست خداست و با نهایت دقت صورت گرفته، و ابلاغ کننده آن بهترین خلق خدا پیامبر اسلام است و پایه های اصلی آن بر اساس محبت خدا قرار گرفته است.

جمله (أَصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ) اشاره به این است که راه رسیدن به قرب خداوند، تنهایی آیین اسلام است: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ هر کس غیر دین اسلام را بپذیرد از او پذیرفته نیست.^۲ جمله (وَ أَصْطَنَعَهُ عَلَيَّ عَيْنِهِ) در مورد اموری گفته می شود که شخص به هنگام انجام گرفتن آن حاضر و ناظر باشد و به عبارت دیگر در برابر چشمان او انجام گیرد. و در مورد خداوند، کنایه از نهایت عنایت و مراقبت الهی نسبت به آن است. قرآن مجید درباره حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) می فرماید: «وَلَتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»؛ تو باید در حضور من و تحت مراقبت من پرورش یابی.^۳

جمله «أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ» (با توجه به اینکه ضمیر محبته به خدا باز می گردد

۱. «اصطنع» از ریشه «اصطناع» از باب افتعال است که به معنای ساخته و پرداخته کردن و برگزیدن و

پرورش دادن چیزی است.

۲. آل عمران، آیه ۸۵.

۳. طه، آیه ۳۹.

اشاره به این است که اساس اسلام را محبت تشکیل می‌دهد و این یکی از افتخارات ماست که آیینمان بر پایه محبت است و لذا در روایت آمده است: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾؛ آیا دین چیزی غیر از محبت است؟ خداوند عز و جل می‌گوید: بگو (ای پیامبر ﷺ) اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.^۱

به این ترتیب پایه دین محبت‌بندگان نسبت به خدا از یک سو و محبت خدا به بندگان از سوی دیگر است.

در ادامه این سخن شش وصف دیگر را بیان کرده، می‌گوید: «خداوند ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت بخشیدن به اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد، و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار نمود. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را در مانده ساخت و با تقویت آن، ارکان ضلالت را در هم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد، و آبگاهش را پر آب نمود؛ (أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ، وَ حَذَلَ مُحَادِّئِهِ بِنَصْرِهِ،^۲ وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ. وَ سَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حِيَاضِهِ، وَ أَتَقَّ^۳ الْحِيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ^۴).

جمله‌های «أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ...» با توجه به اینکه ضمیر در آنها به اسلام بر می‌گردد) اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «هُوَ

۱. بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۳۷، حدیث ۵. ضمناً آیه‌ای که آمده، آیه ۳۱ سوره آل عمران است.

۲. «محادی» از «محاده» از معنای دشمنی کردن و ستیزه نمودن، گرفته شده و ریشه اصلی آن «حد» است که به معنای طرف و نهایت چیزی است و چون دشمن در طرف مقابل قرار می‌گیرد. «محاده» به معنای دشمنی کردن آمده است (توجه داشته باشید «محادی» در اصل «محادین» اسم فاعل صیغه جمع بوده که نون آن به هنگام اضافه، افتاده است).

۳. «أتاق» از ریشه «تأق» به معنای پر شدن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای پر کردن است.

۴. «مواتح» جمع «ماتح» به معنای کسی است که آب از چاه بر می‌کشد.

الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛^۱ او کسی است که رسول خدا را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

در آیه قبل از آن می خوانیم: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند».^۲

پیروزی اسلام بر ادیان دیگر در دو جبهه بود؛ یکی جبهه ظاهری از نظر سیاسی و نظامی و دیگر جبهه باطنی از نظر منطق و استدلال و برهان، زیرا قرآن مجید قوی ترین دلایل را برای اثبات معارف دینی اقامه کرده که هر فرد منصفی را وادار به پذیرش می کند و همان گونه که مولا در جمله های بالا فرمود، تشنگان را از چشمه های جوشان خود سیراب و آنگاه های علم و معرفت را با دلایل خویش پر می سازد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان امتیازات مهم دیگری از امتیازات اسلام می پردازد و نخست جاودانگی این آیین مقدس را بیان می دارد و با هشت جمله پرمعنا این جاودانگی را به زیباترین وجهی ترسیم می کند و می فرماید: «خداوند اسلام را چنان قرار داده که هرگز دستگیره اش شکسته نشود و حلقه هایش از هم باز نگردد، اساسش ویرانی نپذیرد و ستونهایش فرو نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی ننشیند و شاخه هایش قطع نگردد»؛ (ثُمَّ جَعَلَهُ لَا أَنْصَامَ لِعُرْوَتِهِ، وَ لَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ، وَ لَا أَنْهَادَامَ لِأَسَاسِهِ، وَ لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَ لَا أَنْتِقَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَ لَا أَنْقِطَاعَ لِمُدَّتِّهِ، وَ لَا عَفَاءَ^۳ لِشَرَائِعِهِ، وَ لَا جَدًّا لِقُرْوَعِهِ).

۱. صف، آیه ۹.

۲. صف، آیه ۸.

۳. «عفاء» به معنای کهنه و مندرس شدن و در اصل از عفو به معنای صرف نظر کردن است و چون صرف نظر کردن از چیزی سبب پوسیدگی و اندراس می شود این واژه در معنای بالا به کار رفته است.

این همان چیزی است که قرآن مجید درباره پیامبر فرموده: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...»؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و آخرین پیامبران است...»^۱.

اصول و ارکان اسلام چنان از سوی خداوند تنظیم شده که با گذشت زمان متزلزل نمی شود و نیازهای هر زمان و هر مکان در احکام ثابت و متغیّرش (باتغییر موضوعات) پیش بینی شده و همین جامعیت آن را جاودانه ساخته است.

سپس امام بعد از جاودانگی اسلام به بیان اوصاف دیگری از قبیل سهل و آسان بودن و صاف و مستقیم و روشن بودن قوانین اسلام می پردازد و در ضمن هشت جمله می فرماید: «راههای خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از سستی و روشنایی اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغهای هرگز خاموش نشود و شیرینی اش هیچ گاه تلخی ندارد»؛ (وَ لَا ضَنْكَ^۲ لَطُرُقِهِ، وَ لَا وُعُوثَةَ^۳ لِسُهُوَّتِهِ، وَ لَا سَوَادَ لَوْضَحِهِ^۴، وَ لَا عَوْجَ لِانْتِصَابِهِ^۵، وَ لَا عَصَلَ^۶ فِي عُوْدِهِ، وَ لَا وَعَثَ لِفَجِّهِ^۷، وَ لَا أَنْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَ لَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ).

جمله اول (وَ لَا ضَنْكَ لَطُرُقِهِ) اشاره به همان چیزی است که در روایت نبوی آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنْفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ؛ من به شریعت سهل و آسمان مبعوث شده ام».^۸

۱. احزاب، آیه ۴۰.

۲. «ضنک» به معنای ضیق و سختی است و این واژه همیشه به صورت مفرد به کار می رود.

۳. «وعوثة» به معنای مشقت و سختی است.

۴. «وضوح» از ریشه «وضوح» به معنای ظهور و آشکار شدن است.

۵. «انتصاب» از ریشه «نصب» یعنی برخواستن و ایستادن.

۶. «عصل» به معنای اعوجاج و خمیدگی است.

۷. «فج» در اصل به معنای درّه؛ یعنی فاصله میان دو کوه است. سپس به جاده های وسیع اطلاق شده است.

۸. این حدیث و مضمون آن در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است از جمله در المحصول ر

شریعتی که پیمودن آن برای سالکان الی الله سختی ندارد و قوانینش سهل و آسان است. از آنجا که گاهی افراط در سهولت سبب سستی می‌گردد، در جمله بعد (وَلَا وُعُوْثَةَ لِسُھُوْلَتِهِ) می‌فرماید: این آسانی و سهله و سمحه بودن شریعت، هرگز به افراط نمی‌گراید، بلکه در سر حد اعتدال است. در جمله سوم اشاره به این حقیقت دارد که روشنایی جاده اسلام همیشگی است و چنان نیست که گاهی تاریکی بر آن غلبه یابد. فرق میان جمله چهارم و پنجم که هر دو اشاره به صاف و مستقیم بودن آیین اسلام و عدم کژی در آن است، ممکن است از این نظر باشد که در جمله چهارم به صاف بودن مسیر اشاره می‌کند و در جمله پنجم به صاف بودن ستون‌های این بنای پر شکوه نظر دارد.

در جمله ششم (وَلَا وَعَثَ لِفَجْهِ) اشاره به این دارد که سطح این جاده محکم است و پیمودن آن برای رهروان آسان، نه همچون جاده‌های پر خاک و شن که پای در آن فرو می‌رود و پیمودنش بر رهروان مشکل است.

جمعی از شارحان نهج البلاغه جمله هفتم (وَلَا أَنْطَفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ) را اشاره به وجود علما در هر عصر و زمان دانسته‌اند که به لطف پروردگار، این چراغ‌های روشن در هر زمانی بوده و هستند و راه‌ها را به همگان نشان می‌دهند. بعضی نیز آن را اشاره به امامان معصوم دانسته‌اند که زمین از وجود آنان خالی نمی‌شود. نیز ممکن است مفهوم عامی داشته باشد که شامل دلایل روشن و نشانه‌های حقانیت و آثار عظمت در هر عصر و زمان می‌شود.

آخرین جمله (وَلَا مَرَاةَ لِحَالَوْتِهِ) اشاره به این است که بسیاری از شیرینیهای دنیاست که تلخیهای فراوانی به آن آمیخته و یا در پایان آن است، همچون مال و ثروت و مقام و بهره‌گیری از لذات که غالباً توأم با ناراحتی‌ها و نگرانی‌هاست؛ ولی شیرینی اسلام

هیچ‌گاه آمیخته با تلخی نخواهد بود.

آن‌گاه امام در ادامه سخن بعد از بیان جاودانگی اسلام و سهولت احکام، اشاره به قوت و قدرت و اقتدار اسلام کرده و ضمن هفت جمله، حق مطلب را ادا نموده، می‌فرماید: «بنابرین اسلام دارای ستونهایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده و چشمه سارهایش پر آب و چراغهایش پرفروغ است. نشانه‌های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می‌شود و پرچمهایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگانه‌هایی که واردان بر آن سیراب می‌شوند»؛ (فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ^۱ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخَهَا^۲، وَ تَبَّتْ لَهَا أَسَاسُهَا^۳، وَ يَنَابِيعُ غَزْرَتِ^۴ عِيُونُهَا، وَ مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا؛ وَ مَنَارٌ أَقْتَدَى بِهَا سَفَارَهَا^۵، وَ أَعْلَامٌ قَصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَ مَنَاهِلٌ رُوِيَ بِهَا وَرَادُهَا).

به این ترتیب اسلام به کاخ عظیمی تشبیه شده که دارای شالوده‌های محکم و ستون‌های قوی است و در کنار آن باغستان و چشمه‌های پرآبی قرار دارد و برای رسیدن به آن در مسیر راه چراغهایی در شب تاریک و نشانه‌هایی در روز قرار داده شده، به گونه‌ای که پویندگان این راه نه در شبها گمراه می‌شوند و نه در روزها، و در مسیر راه آبگانه‌هایی است که مسافران تشنه را سیراب می‌کند.

این ستونها و پایه‌ها می‌تواند اشاره به همان چیزی باشد که در حدیث «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛» اسلام بر پنج پایه بنا شده است بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و

۱. «اساخ» از ریشه «سوخ» بر وزن «صوت» به معنای فرو رفتن در چیزی است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای فرو بردن می‌آید.

۲. «اسناخ» جمع «سنخ» بر وزن «صبر» به معنای اصل و پایه هر چیزی است.

۳. «آساس» جمع «اساس» به معنای شالوده و ریشه ساختمان است.

۴. «غزرت» از ریشه «غزارت» به معنای کثرت و فروانی گرفته شده است.

۵. «سفار» جمع «سافر» به معنای مسافر است.

حاکمیت امامان، و به چیزی همچون ولایت، دعوت نشده است (زیرا پایه همه واجبات است).^۱

اما چشمه‌هایی که در سومین جمله به آن اشاره شده، می‌تواند ناظر به آیات قرآن مجید و سنت پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام باشد. چراغ‌ها و نشانه‌های راه، اشاره به معجزات و کراماتی است که از آن بزرگواران صادر شده و آنگاه‌های سیراب‌کننده، اشاره به علوم معصومین است که همه را سیراب می‌کند.

سپس امام علیه‌السلام در ادامه این سخن به سه ویژگی دیگر از ویژگی‌های اسلام اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قلّه رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است»؛ «جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَىٰ رِضْوَانِهِ، وَ ذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ».

جمله اول در واقع اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده که می‌فرماید: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.^۲

جمله دوم می‌تواند اشاره به آیه شریفه «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ هر کس جز اسلام را دین خود قرار دهد از او پذیرفته نیست»^۳ باشد.

و جمله سوم مطابق بعضی از روایات اشاره به جهاد است. در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَصْلِ الْإِسْلَامِ وَ فَرْعِهِ وَ ذَوْرَةِ سَنَامِهِ؛ آیا تو را از اصل و فرع اسلام و قلّه رفیع آن با خبر نسازم». راوی عرض می‌کند: آری! فدایت شوم، فرمود: «أَمَّا أَصْلُهُ الصَّلَاةُ وَ فَرْعُهُ الزَّكَاةُ وَ ذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ؛ اصلش نماز و فرعش زکات و قلّه رفیع آن جهاد است».^۴

سرانجام امام علیه‌السلام در پایان این بخش به هفت وصف دیگر از اوصاف اسلام در عباراتی

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۸، باب دعائم الاسلام، حدیث ۱.

۲. مائده، آیه ۳.

۳. آل عمران، آیه ۸۵.

۴. منهاج البراعه، جلد ۱۲، صفحه ۲۹۴.

کوتاه و پرمعنا اشاره کرده، می‌فرماید: «بنابر آنچه گفته شد، اسلام نزد خدا دارای پایه‌های محکم، بنای رفیع، دلیلی روشن، شعله‌ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه‌هایی آشکار است، و ستیز و مبارزه با آن امکان‌پذیر نیست»؛ (فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَزْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعَوِّذٌ الْمَثَارِ).

جمله اول (فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ...) اشاره به این است که اسلام بر پایه‌های محکمی از دلایل عقلی و منطقی و معجزات روشن پیامبر اکرم قرار دارد.

و جمله «رَفِيعُ الْبُنْيَانِ» اشاره به گستردگی و عظمت برنامه‌های اسلام است که شامل همه اصول و فروع زندگی مادی و معنوی انسانها می‌شود.

جمله سوم «مُنِيرُ الْبُرْهَانِ» اشاره به دلایل روشنی است که می‌توان بر حقانیت اسلام اقامه کرد.

جمله چهارم «مُضِيءُ النَّيِّرَانِ» ناظر به علوم و دانشهای روشنی بخشی است که از اسلام سرچشمه می‌گیرد. همان‌گونه که تاریخ می‌گوید: اسلام در قرون تاریک وسطی، چنان حرکتی در پیشرفت تمام رشته‌های علوم انسانی و تجربی ایجاد کرد که فرآورده‌های علمی مسلمانان به همه جهان آن روز صادر شد و به گفته بعضی از دانشمندان غرب به منزله ماهتابی بود که فضای ظلمانی شبهای قرون وسطای اروپا را روشن ساخت.

جمله پنجم «عَزِيزُ السُّلْطَانِ» می‌تواند اشاره به شکست‌ناپذیری حاکمیت اسلام باشد یا اشاره به شکست‌ناپذیری دلایل و براهین متقن و قوی آن.

جمله ششم «مُشْرِفُ الْمَنَارِ» - با توجه به اینکه «منار» ستونهای بلندی بود که بر فراز آن چراغ روشن می‌کردند تا مسافران در بیابانها راه مقصد را گم نکنند و هر قدر این منار

۱. «معوز» از ریشه «اعوزاز» به معنای کمبود و نایاب شدن گرفته شده است.

بلندتر بود و اشراف بیشتری داشت دور افتادگان را بهتر هدایت می‌کرد - اشاره به این است که هدایت‌های قرآن و اسلام آن قدر قوی است که دور افتادگان را از همه جا به سوی خود دعوت می‌کند.

هفتمین جمله «مُعَوِّذُ الْمَثَارِ» - با توجه به اینکه «مثار» مصدر میمی است و به معنای حرکت دادن و برانگیختن و بیرون راندن است - اشاره به این است که هیچ کس قدرت ستیز با اسلام راستین را ندارد.

به دنبال این اوصاف، چهار دستور که در واقع لازمه اوصاف سابق است، صادر می‌فرماید و می‌گوید: «اکنون که چنین است آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته‌اش قرار دهید؛ (فَشَرُّوْهُ وَ اتَّبِعُوْهُ، وَ اَدُّوْا اِلَيْهِ حَقَّهُ، وَ ضَعُوْهُ مَوَاضِعَهُ).

بدیهی است چیزی که دارای این اوصاف با عظمت باشد هر عاقلی باید آن را گرامی بدارد و آیینی که این‌گونه دلایل قوی و روشن دارد، باید از آن پیروی شود و حقش را ادا کنند و ادای حق آن، گوش بر امر و چشم بر فرمان آن دوختن است و آن را در جایگاه خویش قرار دادن این است که آن را سرمشق زندگی در همه امور قرار داده و کمترین تحریف، در آن روا مدارند.



بخش چهارم

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالْحَقِّ
حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَاقْبَلَ مِنَ الْأَجْرَةِ الْإِطْلَاعُ، وَأَظْلَمَتْ بِهَجَّتِهَا
بَعْدَ إِشْرَاقِ، وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ، وَحَسُنَ مِنْهَا مَهَادٌ، وَأَزَفَ مِنْهَا قِيَادٌ،
فِي أَنْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا، وَأَقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا، وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا، وَانْفِصَامٍ
مِنْ خَلْقَتِهَا، وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا، وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَ
قِصْرِ مِنْ طُولِهَا.

جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ، وَكَرَامَةً لِأُمَّتِهِ، وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَرِفْعَةً
لِأَعْوَانِهِ، وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ.

ترجمه

خداوند سبحان محمد ﷺ را زمانی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایانش نزدیک
گشته، نشانه‌های آخرت مشرف شده بود؛ روشنایی نشاط‌انگیزش به ظلمت گراییده و
اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود، در زمانی که بسترش ناهموار و
حیاتش رو به زوال می‌رفت، عمرش پایان می‌گرفت و عوامل زوالش نزدیک شده بود.
اهلش در حال نابودی، حلقه‌هایش درهم شکسته، اسبابش از هم گسیخته، پرجمه‌ایش
کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود. در چنین
شرایطی خداوند پیامبر را ابلاغ‌کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش، و
همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش.



شرح و تفسیر

ظهور اسلام همچون بهاران بود

امام (علیه السلام) در فصل سابق بحث غرآیی درباره عظمت اسلام و ویژگیهای مهم آن، ضمن تعبیرات عمیق و گویایی بیان فرمود. به دنبال آن در این فصل درباره آورنده این دین؛ یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مخصوصاً شرایط بسیار سختی که در آن شرایط، پیامبر (صلی الله علیه و آله) قیام کرد، سخن می گوید. در فصل آینده اهمیت قرآن مجید را که مهم ترین معجزه پیامبر اکرم و قانون اساسی اسلام است، مطرح می کند.

در این فصل - همان گونه که گفته شد - بیش از همه چیز روی شرایط سخت عصر جاهلیت و زمان قیام پیامبر اکرم انگشت می نهد و ضمن چهارده جمله کوتاه، ویژگیهای آن زمان را بر می شمرد و می فرماید: «خداوند سبحان محمد (صلی الله علیه و آله) را هنگامی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایانش نزدیک شده، و نشانه های آخرت مشرف شده بود، روشنایی نشاط انگیز آن به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود؛ (ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْأَنْقِطَاعِ، وَ أَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْأِطْلَاعِ^۱، وَ أَظْلَمَتْ بِهَجَّتِهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ، وَ قَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ^۲).

در ادامه می افزاید: «در زمانی که بسترش ناهموار و حیاتش رو به زوال می رفت، عمرش پایان می گرفت و علامات زوالش نزدیک شده بود؛ (وَ خَشِنَ مِنْهَا مِهَادٌ^۳، وَ أَرْفَ^۴ مِنْهَا قِيَادٌ^۵، فِي أَنْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا، وَ أَقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا^۶).

۱. «اطلاع» از ریشه «طلوع» به معنای ظاهر شدن گرفته شده و به معنای سرکشیدن و آگاهی گرفتن و مشرف بر چیزی شدن.

۲. «ساق» در اصل به معنای ساق پاست و چون برای انجام کارهای مشکل و پیچیده، انسان ناچار است بر ساق پا بایستد، این واژه کنایه از شدت و مشقت است.

۳. «مهاده» در اصل به معنای بستر است. (مانند مهد) سپس به زمین های صاف و گسترده، اطلاق شده است.

۴. «أرف» از ریشه «ازوف» بر وزن «وقوف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

سپس می‌افزاید: «اهلش در حال نابودی، حلقه‌هایش درهم شکسته، اسبابش از هم گسیخته، پرچم‌هایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود»؛ (وَ تَصْرُمٌ^۷ مِنْ أَهْلِهَا، وَ أَنْفِصَامٌ مِنْ حَلَقَتِهَا، وَ أَنْتِشَارٌ مِنْ سَبَبِهَا، وَ عَفَاءٌ^۸ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَ تَكْشُفٌ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَ قِصْرٌ مِنْ طُولِهَا).

این تعبیرات چهارده گانه، همه اشاره به این است که جهان رو به زوال می‌رود و مادر بخش آخرین آن قرار گرفته‌ایم. امکانات، نعمتها، مواهب و استعدادها در همه ابعاد رو به زوال است.

سپس می‌فرماید: «در چنین شرایطی، خداوند پیامبر را ابلاغ‌کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش؛ همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش»؛ (جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ، وَ كَرَامَةً لِأُمَّتِهِ، وَ رَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَ رِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ، وَ شَرَفًا لِأَنْصَارِهِ).

آری! این پیامبر بزرگ در بخش پایانی جهان، بهار خرم و سرسبز آفرید و پیروان خود را به اوج افتخار و قلّه پیروزی رساند و همه را از برکات وجود خود برخوردار کرد و در آن شام تیره، خورشید درخشانی طالع ساخت.



۵. ط «قیاد» از «قید» به معنای در بند کشیدن گرفته شده و «قیاد» طنابی است که آن را در گردن حیوان و مانند آن می‌افکنند و به پیش می‌کشند. جمله «از ف منها قیاداً» به این معناست که گویی طنابی به گردن دنیا افکنده‌اند و آن را به سوی پایانش می‌کشانند.

۶. «اشراط» جمع «شرط» بر وزن «شرف» به معنای علامت است.

۷. «تصرّم» از ریشه «صرم» بر وزن «سرو» به معنای قطع و بریدن گرفته شده است و «تصرّم» به معنای پایان گرفتن به کار می‌رود.

۸. «عفاء» به معنای مصدری و اسم مصدری به کار می‌رود؛ یعنی زوال و اضمحلال. عفو و گذشت نیز از همین معنا گرفته شده است؛ زیرا بر اثر عفو گناهان گذشته مضمحل می‌شود.

پاسخ به یک سؤال مهم

با توجه به آنچه در بالا آمد قسمت اعظم عمر دنیا گذشته و آنچه باقی مانده، بخش کمتر آن است، از آیات مختلف قرآن نیز همین معنا به خوبی استفاده می شود. در آیه یک سورة انبیامی خوانیم: «**اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ**»؛ حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی گردانند».

در نخستین آیه سورة قمر آمده است: «**اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ**»؛ قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت و در آیه شش و هفت سورة معارج می خوانیم: «**اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَنَرَاهُ قَرِيْبًا**»؛ آنها پایان جهان را دور می بینند و ما نزدیک می بینیم» و آیات دیگر.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر عمر دنیا چه اندازه است که بیشتر آن گذشته باشد؟ حدود ۱۴ قرن از بعثت رسول خدای گذرد و ممکن است قرون زیاد دیگری نیز به همین منوال بگذرد، در حالی که ما اثری از زوال دنیا و آغاز قیامت احساس نمی کنیم. مفسران نهج البلاغه در اینجا گفتگوی زیادی دارند؛ گویی در بن بست قرار گرفته و هر کدام راهی برای گشودن بن بست جستجو می کنند. و بعضی نیز بعد از گفت و گوهایی زیاد، اعتراف به عجز کرده و سکوت را شایسته تر می شمارند.

جالب اینکه درباره مقدار عمر دنیا هر کس چیزی گفته است، بعضی ۵ هزار سال، بعضی ۷ هزار و بعضی ۱۲ هزار و بعضی بیشتر از آن شمرده اند و شگفت تر اینکه بعضی مقدار اضافی از ماهها و روزها را نیز در کنار سالها قید کرده اند، در حالی که به نظر می رسد هیچ کدام مدرک معتبری برگفتار خود ندارند و سخن همه آنها بر حدس و گمان استوار است و به اصطلاح تیری است در تاریکی. بهتر آن است که مایی آنکه در صدد تعیین عمر دنیا به سال و ماه و روز باشیم به سراغ پاسخ سؤال فوق برویم و ببینیم چگونه باقی مانده عمر دنیا در برابر گذشته آن مقدار کمی است؟

در اینجا پاسخهای متعددی ذکر شده که از همه بهتر پاسخ زیر است:

دانش امروزی و همچنین روایات اسلامی، تاریخی طولانی برای زندگی انسانها بر صفحه زمین قائل هستند که در مقایسه با آن، باقی مانده عمر انسان بر روی زمین، ممکن است کوتاه باشد.

در پاره‌ای از روایات، آمده است «آیا گمان می‌کنید که خداوند هیچ مخلوقی غیر از شما انسانها نیافرید، در حالی که قبل از شما هزاران نسل انسان بوده و شما در آخر آنها قرار دارید»^۱.

بنابراین آنچه در بخش بالا از این خطبه آمده است و همچنین اشاراتی که در آیات مختلف قرآن به این مسئله شده که باقی مانده عمر دنیا کوتاه است، مشکلی ایجاد نمی‌کند.

تفسیر دیگری که برای تعبیرات بالا ذکر شده این است که منظور از انقطاع و روی آوردن آخرت، پایان زندگی انسانها یا امت‌هاست، زیرا مدت عمر آدمی کوتاه است و چیزی نمی‌گذرد که مرگ او فرامی‌رسد.

اگر خوب در جمله‌های چهارده گانه بالا دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که این تفسیر با همه آن جمله‌ها سازگار نیست.



نکته

آری او بهار بود!

امام علیه السلام در پایان این بخش، اشاره به افتخار آفرینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره پیروانش فرموده، او را به منزله فصل بهار برای اهل زمانش و مایه شرف و رفعت اعوان و انصارش دانسته است.

۱. بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶. مرحوم علامه طباطبایی در جلد چهارم المیزان در ذیل آیه یک سوره نساء بحث مفیدی در این زمینه آورده‌اند.

هرگاه نگاهی به تاریخ عصر جاهلیت بیفکنیم و بعد تحوّل و انقلابی را که بر اثر قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمد در نظر بگیریم حقیقت جمله‌های بالا را به خوبی درک خواهیم کرد. عرب جاهلی که به عنوان انسانی نیمه وحشی محسوب می‌شد و فاقد هرگونه موقعیت اجتماعی و تاریخی بود در سایه قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان عظمتی پیدا کرد که در تاریخ عالم بی سابقه یا کم سابقه بود. پیروان پیغمبر اسلام اعم از عرب و عجم نه تنها حکومت گسترده‌ای بر بخش عمده جهان آن روز تشکیل دادند، بلکه قلّه‌های علم و دانش را نیز فتح نمودند؛ آنچنان که علوم اسلامی سرانجام سرچشمه انقلاب علمی اروپا و به اصطلاح «رنسانس» شد و هم اکنون نیز اگر مسلمانان به گذشته خود بازگردند و ارزشهای اسلامی را زنده کنند، باز از پیشروان و پیشتازان در صحنه‌های علمی و سیاسی و اقتصادی خواهند بود.

* * *

بخش پنجم

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقُدُهُ، وَ بَحْرًا لَا يَدْرِكُ قَعْرُهُ، وَ مِنْهَاجًا لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَ فُرْقَانًا لَا يَحْمُدُ بُرْهَانُهُ، وَ تَبْيَانًا لَا تُهْدِمُ أَرْكَانُهُ، وَ شِفَاءً لَا تُحْشَى أَسْقَامُهُ، وَ عِزًّا لَا تُهْزِمُ أَنْصَارُهُ، وَ حَقًّا لَا تُحْدِلُ أَعْوَانُهُ. فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَتُهُ، وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ، وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ عُذْرَانُهُ، وَ أَثَافِي الْإِسْلَامِ وَ بُنْيَانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غِيْطَانُهُ. وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عَيْوُنٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَ مَنَاهِلٌ لَا يُغِيضُهَا الْوَارِدُونَ، وَ مَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمَسَافِرُونَ، وَ أَعْلَامٌ لَا يَغْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَ آكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَ رَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَ مَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَ حَبْلًا وَثِيقًا عَزِيزَةً، وَ مَعْقِلًا مَنِيعًا ذِرْوَتُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سِلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ هُدًى لِمَنْ أُنْتَمَّ بِهِ، وَ عُذْرًا لِمَنْ أُنْتَحَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ قَلْبًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَ جَنَّةً لِمَنْ أَسْتَلَّامَ. وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

ترجمه

سپس خداوند قرآن را بر او نازل کرد؛ نوری که چراغهایش خاموشی ندارد، چراغی که

فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درک نشود و راهی که پیمودنش به گمراهی نمی‌کشد، شعاعی که روشنایی‌اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی‌یار و یاور نمانند. قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه‌سارهای دانش و دریاهای علم و باغهای عدالت و برکه‌های عدل و پایه‌های اسلام و بنیان آن و نه‌های حق و دشت‌های خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هر چه از آن برگیرند پایان نمی‌گیرد و چشمه‌ای است که هر چه از آن بردارند کم نمی‌شود.

آبشخورهایی است که هر چه از آن برکشند کاستی نمی‌یابد. منزلگاه‌هایی است که مسافران راه خود را گم نمی‌کنند و نشانه‌هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی‌ماند و زمین‌های مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی‌گذرند. خداوند آن را فرونشاندۀ عطش دانشمندان، بهار دل‌های فقیهان و جاده‌های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره‌گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود. ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن و پناهگاهی است که قلۀ بلند آن مانع نفوذ دشمن، عزّت و قدرت است، برای آن کس که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی است برای آن کس که در حوزه آن وارد شود.

راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند و عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد و سبب پیروزی است بر آن کس که به آن احتجاج کند. قرآن نجات‌دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد. نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه‌گذاری کند و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد. علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار

والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند.

شرح و تفسیر

ویژگی های مهم قرآن

همان گونه که قبلاً گفته شد، امام علیه السلام در این خطبه بلیغ، نخست از اهمیت تقوا سخن می گوید. سپس راه تقوا را که پیروی از آیین اسلام است شرح می دهد و در مرحله بعد به اهمیت قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آورنده اسلام می پردازد و در این بخش آخر، از فضایل و امتیازات قرآن که معجزه جاویدان پیامبر و قانون اساسی اسلام است، سخن می گوید. جالب اینکه امام در ۴۲ جمله کوتاه و عمیق و پرمعنا به ۴۲ امتیاز مهم قرآن اشاره و فضیلت های آن را به صورت گسترده، تشریح می کند به گونه ای که بالاتر از آن نمی توان گفت.

در آغاز به ده فضیلت و امتیاز می پردازد و می فرماید: «سپس خداوند قرآن را بر او نازل فرمود، نوری که چراغهایش خاموشی ندارد، چراغی که فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درک نشود و راهی که پیمودنش به گمراهی نمی انجامد، شعاعی که روشنایی اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود، و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیابد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی یار و یاور نمانند»؛ (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُلْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُؤُا تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْرًا لَا يَدْرِكُ قَعْرُهُ، وَ مِنْهَاجًا^۱ لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَ تَبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ شِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ، وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ

۱. «یخبو» از ماده «خبو» بر وزن «سرو» به معنای خاموش شدن گرفته شده است.

۲. «منهاج» به راه روشن و آشکار گفته می شود و «نهج» به معنای پیمودن چنین راهی است.

أَعْوَانُهُ).

جمله اول و دوم در واقع برگرفته از آیاتی است که قرآن مجید را به نور تشبیه کرده است؛ در آیه ۱۵ مائده می خوانیم: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ از سوی خدا نور و کتاب آشکاری برای شما آمد...»، زیرا قرآن مجید جاده های تاریک زندگی را روشن می سازد و راه را از بیراهه و پرتگاه، نشان می دهد و کاروان جامعه انسانی را در بیابان پرفراز و نشیب این جهان به سوی مقصد؛ یعنی سعادت دنیا و آخرت رهنمون می گردد. جمله سوم (وَ بَحْرًا لَا يَدْرُكُ فَعْرُهُ) اشاره به اسرار پنهانی و دقایق علوم است که در قرآن مجید وجود دارد و فراتر از اندیشه هاست و جز خاصان درگاه الهی به آن نمی رسند. در احادیث اسلامی به بطون متعدد قرآن مجید اشاره شده است.

تعبیر به «منهاج» در جمله چهارم در مورد قرآن با توجه به اینکه منهاج به معنای جاده واضح و روشن و مستقیم است که رهروان آن گمراه نمی گردند - اشاره به این است: کسانی که از این طریق واضح و صراط مستقیم الهی بهره گیرند هرگز گرفتار گمراهی ها نمی شوند.

در جمله پنجم اشاره ای دیگری به نورانیت قرآن شده است، از این نظر که شعاعش جاودانی است و هرگز زایل نمی گردد، همان گونه که قرآن درباره خودش می گوید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ هیچ گونه باطل (و باطل کننده ای) نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، زیرا از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است.^۱

در جمله ششم اشاره به نکته مهم دیگری می کند و آن این که قرآن، فرقان است؛ یعنی به هنگامی که حق و باطل به هم آمیخته شود، آنچه مطابق قرآن است، حق و آنچه مخالف آن است باطل است و به این ترتیب، حق را از باطل جدا می سازد. تعبیر به فرقان درباره قرآن در آیه اول سوره فرقان آمده است «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ

لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا^۱ و از آن مهم‌تر این که این ویژگی قرآن هرگز به خمود و خاموشی و پنهانی نمی‌گراید.

در جمله هفتم قرآن تشبیه به بنایی شده است که ارکان و ستونهای آن چنان مستحکم است که هرگز ویران نمی‌شود و این اشاره به جاودانگی تعلیمات قرآن است.^۱ در جمله هشتم به تشبیه دیگری برخورد می‌کنیم؛ قرآن با داروی شفابخشی تشبیه شده که هیچ آثار زیانباری ندارد، زیرا می‌دانیم غالب داروها به مضمون «لَيْسَ مِنْ دَوَائِ إِلَّا وَ يُهْبِجُ دَاءً؛ هیچ دارویی نیست مگر اینکه اگر یک بیماری را برطرف می‌سازد بیماری دیگری را می‌آفریند»^۲ آثار منفی مختلفی دارند؛ ولی قرآن دارویی است که سرتا پا مثبت و شفابخش است.

تعبیر به «شفاء» درباره قرآن در خود قرآن آمده است؛ در آیه ۵۷ سوره «یونس» می‌خوانیم: «﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾؛ از سوی پروردگار شما اندرزی برای شما آمد و چیزی که شفابخش بیماریهای (اخلاقی) در سینه‌هاست». در آیه ۸۲ سوره «اسراء» آمده است: «﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ و از قرآن آنچه شفاء و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم».

حتی از بسیاری از روایات معصومین استفاده می‌شود که قرآن مجید اضافه بر این که درمان بیماریهای عقیدتی و اخلاقی است، درمان بیماریهای جسمانی نیز هست. از جمله در روایات در مورد تأثیر بسیار مثبت سوره «حمد» برای بیماریهای ظاهری تأکید شده است.

در تفسیر کنز الدقائق و دیگر تفاسیر در تفسیر سوره حمد روایات متعددی در این زمینه آمده است. مرحوم کلینی نیز در جلد دوم اصول کافی در باب فضل القرآن، روایات

۱. در نسخه نهج البلاغه «صبحی صالح» به جای «بنیان» «تبیان» آمده است؛ ولی جمعی از شارحان در متن همان «بنیان» را ذکر کرده‌اند و متناسب با «لا تهدم ارکانه» همین است.

۲. الکافی، جلد ۸، صفحه ۲۷۳، حدیث ۴۰۹.

متعددی در این زمینه نقل کرده است.

در نهمین و دهمین جمله از جمله‌های بالا سخن از انصار و اعوان قرآن به میان آمده که هرگز گرفتار شکست نمی‌شوند و در برابر دشمنان تنها نمی‌مانند.

در ادامه این بحث، امام (علیه السلام) به یازده امتیاز دیگر در یازده جمله کوتاه و پی در پی اشاره کرده و قرآن را به دریا و چشمه سار و بنای مستحکم و معدن گرانبها و جاده روشن و آشکار تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریاها علم و باغهای عدالت و برکه‌های عدل و پایه‌های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشتهای خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هر چه از آن برگیرند پایان نمی‌گیرد و چشمه‌هایی است که هر چه از آن بردارند کم نمی‌شود و آبشخورهایی که هر چه از آن برکشند کاستی نمی‌یابد. منزلگاههایی است که مسافران راه خود را کم نمی‌کنند و نشانه‌هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی‌ماند و زمینهای مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی‌گذرند»؛ (فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بَحْبُوحَتُهُ^۱، وَ يَسَابِغُ الْعِلْمِ وَ بَحُورُهُ، وَ رِيَاضُ^۲ الْعَدْلِ وَ عُذْرَانُهُ^۳، وَ أَثَافِي^۴ الْإِسْلَامِ وَ بُئْيَانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غِيْطَانُهُ^۵. وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ^۶ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عِيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا^۷ الْمَاتِحُونَ^۸، وَ

۱. «بحبوحه» به معنای کانون و وسط چیزی است.

۲. «ریاض» جمع «روضه» به معنای باغ است.

۳. «عذران» جمع «عذیر» به معنای آبگیر و برکه است و به معنای رودخانه نیز آمده است و در اصل گودالی است که بر اثر سیل، آب در آن جمع می‌شود.

۴. «اثافی» جمع «أثفیه» بر وزن «أضحیه» از ماده «أثف» بر وزن «اسب» به معنای ثبات و استقرار گرفته شده و «اثفیه» به سنگهای ثابتی گفته می‌شود که دیگ را روی آن می‌گذارند. گاه این واژه به سه پایه هم اطلاق می‌گردد.

۵. «غیطان» جمع «غیط» بر وزن «زید» به معنای شدت و زمین وسیع است.

۶. «ینزف» از ریشه «نزف» بر وزن «نظم» به معنای آب از چیزی کشیدن است (و به معنای خون گرفتن هم آمده است) و «مستنزفون» به کسانی گفته می‌شود که آب را آنقدر از چاه یا استخر می‌کشند که پایان می‌گیرد.

مَنَاهِلٌ لَا يُغِيضُهَا^۹ الْوَارِدُونَ، وَ مَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهَجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَ أَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَ آكَامٌ^{۱۰} لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ).

تعبیر به «مَعْدَنِ الْإِيمَانِ» اشاره به این است که دلایل معارف اسلامی از توحید و اثبات وجود خدا گرفته تا مسئله معاد و اعجاز قرآن و ولایت، همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است؛ دلایلی که سرچشمه دلایل دیگر است، زیرا معدن به چیزی گفته می‌شود که منبع و مرکز اصلی اشیا و گرانبها و مورد نیاز است.

در جمله دوم همین مطلب به تعبیر دیگری آمده است. قرآن را به عنوان چشمه جوشان و دریای علم، بلکه چشمه‌های جوشان و دریاها شمرده که اهل ایمان می‌توانند علوم مختلف را از آن بگیرند و امروز ما می‌دانیم سرچشمه علم کلام و فقه و اخلاق و تاریخ انبیا و تاریخ اسلام و علوم دیگری در قرآن مجید است.

در جمله سوم به مسئله مهم دیگری اشاره کرده و قرآن را به عنوان باغهای عدالت و غدیرها و آبگیرهای آن معرفی نموده است. قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته، می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»^{۱۱}؛ یعنی قیام به عدالت را کافی نمی‌شمرد، بلکه «قوام» بودن را لازم می‌داند که صیغه مبالغه و تأکید است حتی تصریح می‌کند دوستیها و دشمنیها هرگز مانع اجرای عدالت نشود: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»^{۱۲}.

۷. «ینضب» در اصل از ریشه «نضوب» به معنای فرو رفتن آب در زمین است و جمله «لا ینضیها» مفهومی این است که آب آن چشمه‌ها را پایان نمی‌دهد.

۸. «ماتحون» جمع «ماتحه» از ریشه «متح» بر وزن «مدح» به معنای آب کشیدن از چاه یا چشمه است.

۹. «یغیض» از ماده «غیض» بر وزن «غیب» در اصل به معنای فرو کش کردن و فرو بردن (به صورت لازم و متعدی) است و در جمله بالا به معنای کاستن گرفتن است.

۱۰. «آکام» جمع «اکمه» بر وزن «طلیه» به معنای تپه بلندی است که از سنگ یا شن تشکیل شده باشد.

۱۱. نساء، آیه ۱۳۵.

۱۲. مائده، آیه ۸.

و نیز در ذیل آیهٔ اوّل می‌گوید: حتی به جهت طرفداری از پدر و مادر و نزدیک‌ترین نزدیکان، در اجرای عدالت سستی نکنید.

قابل توجه اینکه امام علیه السلام عدالت را تشبیه به باغ و استخرهایی کرده که باغ را آبیاری می‌کند و به یقین جامعه‌ای که عدالت در آن اجرا می‌شود همان زیبایی باغ و خرمی و طروات ناشی از آبیاری کافی دارد و جامعه‌ای که غرق ظلم و تبعیض گردد، به بیابان خشک و سوزان و خالی از آب و علف می‌ماند.

در چهارمین جمله سخن از اساس و بنیان اسلام است که در قرآن مجید دیده می‌شود، زیرا «اتافی» و «بنیان» به معنای ریشه‌ها و پایه‌هاست و طبق حدیث معروف امام باقر علیه السلام اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت (جهاد، امر به معروف و نهی از منکر از توابع ولایت است)؛ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»^۱ و می‌دانیم اصول این فرایض الهی همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است.

در جملهٔ پنجم سخن از حق است (حق به معنای گستردهٔ آن که تمامی حقوق الهی و انسانی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. امام می‌فرماید: «نهرها و زمینهای آباد حق در قرآن است».

در ششمین و هفتمین و هشتمین جمله سخن از پایان ناپذیری معارف و علوم قرآنی است که هر چه از آن بگیرند کاستی نمی‌یابد و تا دامنهٔ قیامت حقایق تازه‌ای برای اندیشمندان و جویندگان و پویندگان راه خدا ارائه می‌دهد، دلیل آن هم روشن است؛ قرآن کلام خداست و کلام خدا همچون ذات خدا پایان‌ناپذیر و نامحدود است، همان‌گونه که در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا تُحْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي عَرَائِبُهُ؛ شگفتیهای قرآن شمارش نمی‌گردد و غرائب آن هرگز کهنه نمی‌شود»^۲.

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۸، باب دعائم الاسلام.

۲. همان، صفحه ۵۹۹.

این سخن، پیامی برای همه مفسران قرآن دارد که هرگز تصور نکنند آنچه را از قرآن استفاده کرده‌اند آخرین سخن است و نکته تازه و جدیدی ماورای آن نیست.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «که در پاسخ این سؤال که چرا قرآن هرگز کهنه نمی‌شود؟ فرمود: زیرا خداوند او را برای زمان خاص و گروه معینی قرار نداده است»: «فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ قرآن در زمانی نواست و نزد هر قوم و ملتی تا روز قیامت تازه و پر طراوت است».^۱

در نهمین و دهمین و یازدهمین امتیاز، اشاره به روشن بودن راه قرآن و تضمین هدایت پویندگان این راه است: نه مسافران گمراه می‌شوند، نه نشانه‌هایش بر رهروان پوشیده می‌ماند و نه منزلگاه‌های مطمئنش بر کسی مخفی خواهد بود.

سپس امام در ادامه این اوصاف والای قرآن به پنج وصف هماهنگ دیگر قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند آن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، بهار دل‌های فقیهان و جاده‌های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره‌گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود»، (جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا^۲ لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَ رَيْبًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَ مَحَاجًّا^۳ لِبَطْرِقِ الصَّلْحَاءِ، وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ).

اینکه در جمله اول می‌فرماید: «خداوند قرآن را سبب فرو نشانیدن عطش دانشمندان قرار داده» اشاره به این است که هر دانشمندی تشنه علم بیشتر است، زیرا طعم علم و دانش را چشیده است و چون علوم و دانش‌های قرآن مجید بسیار گسترده و نامحدود است، دانشمندان می‌توانند با آن عطش علمی خود را فرو بنشانند.

در کلمات قصار امام علیه السلام در نهج البلاغه نیز آمده است: «مَنْهُو مَانٍ لَا يَشْبَعَانِ؛ طَالِبُ

۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۳، ح ۱۸.

۲. «ری» (با کسر راء و فتح آن) به معنای سیراب شدن است.

۳. «محاج» جمع «محجه» به معنای راه روشن و وسیع است.

عِلْمٌ وَ طَالِبُ دُنْيَا؛ دو گروه گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند؛ طالبان علم و طالبان دنیا.^۱

اگر در جمله دوم می‌فرماید: «قرآن بهار دل‌های فقیهان و عاقلان است» اشاره به این است که در فصل بهار عالم طبیعت، زندگی را از سر می‌گیرد. گیاهان و گل‌ها و میوه‌ها ظاهر می‌شوند. قرآن مجید نیز در دل‌های آگاهان همین اثر را دارد؛ گل‌های فضیلت، میوه‌های لذت بخش ایمان و اخلاق و معرفت و سرانجام قرب الهی در پرتو قرآن فراهم می‌شود.

در جمله سوم، امام (علیه السلام) قرآن را جاده وسیع و روشن رهروان راه حق می‌شمرد، زیرا صالحان کسانی هستند که در مسیر سیر و سلوک الی الله گام بر می‌دارند و بهترین جاده‌ای را که می‌توانند برای رسیدن به مقصد برگزینند مسیر قرآن مجید است.

در چهارمین جمله اشاره به نکته جدیدی می‌کند و آن این که داروها گاه تنها جنبه تسکینی دارند و گاه درمان موقت و گاه درمان کامل؛ ولی عوارض منفی و بیماری‌های جنبی به بار می‌آورند؛ اما قرآن دارویی است که هیچ یک از این ضعف‌های سه‌گانه را ندارد؛ دارویی است که به طور کامل درمان می‌کند و فاقد هر عارضه منفی است.

در پنجمین جمله باز به نکته تازه‌ای اشاره می‌کند و آن این که نورهای عالم ماده، گاه آمیخته با ظلمت‌اند (مانند نور بین الطلوعین و بین الغروبین) و اگر ظلمتی با آن آمیخته نیست یا خسوف و کسوفی دارد و یا غروب و افول؛ ولی نور قرآن نه غروب و افول دارد و نه خسوف و کسوفی، زیرا از نور علم حق سرچشمه گرفته و در آنجا ظلمت راه ندارد و می‌دانیم: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲.

در ادامه این اوصاف، امام به چهار امتیاز دیگر از امتیازهای قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «ریشمانی است که دستاویز آن مطمئن و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن و عزّت و قدرت است برای کسی که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۷.

۲. نور، آیه ۳۵.

است برای آن کس که در حوزه‌اش وارد شود؛ (وَ حَبِلاً وَثِيقاً عَزُوتُهُ، وَ مَعْقِلاً^۱ مَنِيعاً ذُرُوتُهُ، وَ عِزّاً لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ).

امام علیه السلام با بیان این چهارم وصف در واقع سعادت انسان را به دژ محکمی تشبیه کرده که بر فراز کوه بلندی قرار دارد و رهروان این راه همچون کوهنوردان باید از طنابهای محکمی که به نقاط بالاتر کوه بسته می‌شود و دستگیره‌های محکمی دارد استفاده کنند تا به آن دژ برسند و آن دژ در جایی قرار دارد که دشمن به آن دست نمی‌یابد و هر کس در سایه آن قرار گیرد قدرتی غیر قابل شکست می‌یابد و آن کس که در آن وارد شود، سالم می‌ماند.

دشمن اصلی انسان، هوای نفس و شیطان است و ناامنیها نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد. کسی که در پناه قرآن قرار می‌گیرد، بر قله رفیع سلامت و سعادت و در عزت و امنیت خواهد نشست.

آن گاه امام به پنج وصف دیگر هماهنگ، از اوصاف قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «قرآن راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، و عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید، و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد، و سبب پیروزی است برای آن کس که به آن احتجاج کند؛ (وَ هُدًى لِمَنْ أٰتَمَّ بِهِ، وَ عُدْرًا لِمَنْ اٰتَحَلَّهُ^۲، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ فُلْجًا^۳ لِمَنْ حَاجَّ بِهِ).

منظور از هدایت در جمله اول روشن است و منظور از عذر در جمله دوم ممکن است اتمام حجت باشد که قرآن به همه افراد در مورد ایمان و انجام وظایف الهی، اتمام حجت

۱. «معقل» به معنای پناهگاه و سنگر است. از ریشه «عقل» به معنای بازداشتن گرفته شده، زیرا پناهگاه انسان را از گزند حوادث دور می‌دارد.

۲. «اتحل» به معنای پذیرش مذهب و آیین از ریشه «نحل» بر وزن «خرقه» به معنای ایمان و مذهب گرفتن است.

۳. «فلج» به معنای ظفر و پیروزی است.

می‌کند و نیز ممکن است منظور این باشد که قرآن سند معذور بودن در پیشگاه خدا در قیامت است به این معنا که هر کس اعمال خود را با دستور و پیام قرآن هماهنگ سازد، در پیشگاه خدا معذور خواهد بود. معنای دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

تعبیر به «بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ» اشاره به این است که نه تنها انسان در عقاید و اعمال خود می‌تواند تکیه بر قرآن کند، بلکه براهین قرآنی در مقابل مخالفان؛ خواه در مبدأ و معاد باشد و خواه در برنامه‌های زندگی، بهترین برهان است.

تعبیر به «شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ» تأکید بیشتری بر این معناست که هر کس قرآن را شاهد و گواه خود در مقابل خصم بگیرد، بهترین شاهد و گواه محسوب خواهد شد و نتیجه آن همان چیزی است که در جمله پنجم آمده که استدلال و استشهاد به قرآن، سبب پیروزی و غلبه بر مخالفان است.

سپس امام (علیه السلام) در هفت و صف باقی مانده از ۴۲ وصفی که در این بخش از خطبه درباره قرآن بیان کرده، می‌فرماید: «قرآن نجات دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد، نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه‌گذاری کند، و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد و علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند»؛ (وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيئَةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمْ^۱، وَ جُنَّةً لِمَنْ أَسْتَلَّامَ^۲، وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى).

۱. «توسَّم» از «وسم» بر وزن «وصل» به معنای علامت‌گذاری گرفته شده است. این ماده، گاه به معنای زیبایی نیز به کار می‌رود.

۲. «استلَّام» از ریشه «لثم» بر وزن «لعن» به معنای جمع کردن و التیام بخشیدن و هماهنگ نمودن میان دو چیز است و «استلام» به معنای پوشیدن زره یا سایر ابزار جنگ است، گویی میان این ابزار و بدن خود هماهنگی ایجاد می‌کند.

در جمله‌های اول و دوم، مؤمنان به قرآن را به کسی تشبیه می‌کند که بر مرکبی از نور سوار شده و به سوی آسمان سعادت در پرواز است، مرکبی مطمئن و راهوار.

در جمله سوم قرآن را مدال افتخاری می‌شمارد برای همه کسانی که آن را نشانه زندگی خود قرار می‌دهند. آیات قرآن بهترین شعار و نشانه‌های آن بهترین نشانه‌هاست. در جمله چهارم آن رازهی شمرده که انسان را در نبرد با دشمنان از گزند حوادث، حفظ می‌کند. هم دشمنان ظاهری و مخالفان اسلام و هم دشمنان باطنی و درونی؛ یعنی هوای نفس و هم دشمنی پنهانی یعنی شیطان.

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف، در واقع به علوم حاصل از قرآن اشاره می‌کند؛ جمله «وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى» ممکن اشاره به استدلالات منطقی قرآن باشد و جمله «حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى» اشاره به حدیث نقلی و احادیثی که از ناحیه وحی به دست آمده است.

در آخرین جمله، به کاربرد علمی آن در مسئله قضاوت و داوری اشاره می‌کند. بنابراین که قضا در این جمله به معنای داوری در مخاصمات باشد، و اگر قضا هرگونه حکم و قضاوت را شامل شود، همه احکام فقهی و عقیدتی را در بر گیرد.



نکته‌ها

۱- عظمت قرآن از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام

بحث درباره عظمت قرآن در خطبه‌های فراوانی از نهج البلاغه آمده است؛ ولی در هیچ خطبه‌ای بحثی به این گستردگی و جامعیت دیده نمی‌شود.

در ۴۲ امتیازی که امام علیه السلام در این خطبه ذکر فرموده، مطالبی است که ناظر ناآگاه ممکن است آن را ادعای بی‌دلیل پندارد؛ ولی با دقت در آیات خود قرآن، شواهد و دلایل کافی برای آن یافت می‌شود.

مثلاً اگر امام قرآن را معدن ایمان و سرچشمه علم می‌شمرد، به جهت آن است که قرآن مجید دربارهٔ مهم‌ترین مسائل عقیدتی؛ یعنی مبدأ و معاد، آن قدر دلایل گوناگون عقلی ذکر کرده که درهای ایمان به خدا و معاد را به روی هر انسان منصفی می‌گشاید. در مسئلهٔ خدانشناسی، دست انسانها را گرفته، به اوج آسمانها و اعماق زمین می‌برد؛ آمد و شد منظم شب و روز، حرکت منظم باده‌ها،^۱ آفرینش انواع حیوانات و گیاهان و میوه‌ها،^۲ پرواز پرندگان بر فراز آسمانها^۳، حرکت ابرها و سیراب شدن سرزمینهای تشنه، بر اثر ریزش بارانها^۴ که هر کدام جلوه‌ای از نظم عالم آفرینش است، به او نشان می‌دهد تا یقین پیدا کند در ورای این دستگاه، مبدأ علم و قدرتی است که آن را به این صورت می‌گرداند. در مسئلهٔ معاد دست انسان حق طلب را گرفته به آغاز آفرینش می‌برد^۵ و صحنه‌های معاد را در عالم گیاهان^۶ و قدرت خدا را بر احیای استخوان پوسیدهٔ مردگان^۷

۱. ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِبُ الرِّيحُ وَالسَّحَابُ الْمَسْحُورُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (بقره، آیه ۱۶۴)

۲. ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَابٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَسِيرٌ صِنَوَانٌ يُشَقَّى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفُضِلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (رعد، آیه ۴)

۳. ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. (نحل، آیه ۷۹)

۴. ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيُبْسِطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوُدْقَ يُخْرِجُ مِنْ خَلَالِهِ﴾. ﴿فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾. (روم، آیه ۴۸ و ۵۰)

۵. ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾. (اعراف، آیه ۲۹)

۶. ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا﴾. (كهف، آیه ۴۵)

۷. ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ * ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي ر

نشان می‌دهد.

در زمینه عدالت آن قدر به آن اهمیّت داده که آن را از وظایف حتمی مؤمنان^۱ و اجرای آن راحتی درباره دشمنان سرسخت، توصیه می‌کند^۲ و انحراف از آن را گناهی بزرگ می‌شمرد.

اگر امیر مؤمنان آن را چشمه جوشان فیض الهی برای سیراب کردن قلوب علما و بهار دل‌های فقها می‌شمرد، دلیل آن در خود قرآن است، زیرا با اینکه هزاران تفسیر بر قرآن مجید نوشته شده، باز هر روز دانشمندان به کشف تازه‌ای در قرآن مجید دست می‌یابند. اگر امام علیه السلام می‌فرماید: قرآن سبب عزت و شوکت مسلمانان است، دلیلش آن است که در آیات مختلف، آنها را به وحدت کلمه و عدم تفرقه دعوت کرده و پیوند مؤمنان را پیوند برادران شمرده و نتیجه آن را عزت مؤمنان در سایه عزت خدا دانسته است.^۳

همچنین تمام موضوعاتی را که امام به عنوان ۴۲ امتیاز برای قرآن در این بخش از خطبه ذکر فرموده، ریشه‌های آن را در قرآن می‌یابید، که اگر جمع آوری شود یک کتاب قطور تشکیل می‌دهد. دستوراتی که اگر به آنها عمل شود به یقین این آثار از آنها به دست می‌آید.



ط أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿۷۸﴾. (یس، آیه ۷۸-۷۹)

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾. (نساء، آیه ۱۳۵)

۲. ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾. (مانده، آیه ۸)

۳. ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾. (آل عمران، آیه ۱۰۳)

﴿وَاللَّهُ الْعَزِيزُ الرَّؤُوفُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾. (منافقون، آیه ۸)

۲- دانشمندان بیگانه و قرآن

عظمت قرآن چنان است که نه تنها مسلمانان و پیشوایان بزرگ اسلام آن را به این اوصاف بزرگ می‌ستایند، بلکه دورافتادگان با خبر نیز پس از غور در آیات این کتاب بزرگ آسمانی، به عظمت آن اعتراف کرده و تعبیراتی دارند که بسیار قابل توجه است:

«آلبرماله» مورخ و دانشمند معروف فرانسوی در کتاب «تاریخ عمومی» خود درباره قرآن چنین می‌نویسد:

«قرآن کتاب به تمام معنا ممتازی است که جایگزین سایر کتابهای عالی و دربرگیرنده همه علوم (انسانی) است، کتابی است که هم دارای دستورات مذهبی و هم قوانین مدنی امروز است؛ هم نسخه راهنمای یک قاضی و هم کمال مطلوب یک پیشوای روحانی است»^۱.

«ویل دورانت» دانشمند و فیلسوف معروف معاصر در کتاب تاریخ تمدن خود می‌نویسد:

«قرآن در جانهای ساده و بی‌آلایش، عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می‌آورد که از رسوم تشریفات ناروا دور است و از قید مراسم بت پرستی و کاهنی آزاد. ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمین به برکت آن انجام گرفته و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنان استوار ساخته است.

- سپس می‌افزاید: - عقول آنان را از بسیاری از اوهام و خرافات و ظلم و خشونت‌رهای بخشیده و مردم زبون را از حرمت و عزت نفس برخوردار ساخته و در جامعه مسلمین چنان اعتدال و تقوایی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان که قلمرو انسان سفید پوست بوده است، نظیر نداشت»^۲.

«الف لین تون» (نویسنده کتاب سیر تمدن) می‌نویسد:

۱. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، تألیف حسین عبداللهی خروش، جلد ۱، صفحه ۱۵.

۲. عصر ایمان، بخش دوم، تمدن اسلامی، صفحه ۵۲.

«آموزشگاه عالی قرآن، راه ترقی و پیشرفت هر فرد را از هر طبقه به هر مقام هموار ساخته است، به گونه‌ای که حتی فرزند یک نفر برده، می‌تواند در جامعه اسلامی به مقامات عالی و والا برسد».^۱

پروفسور «دراپرز اروپ» می‌گوید:

«قرآن شامل پیشنهادهای و دستورات عالی اخلاقی است و از بخش‌هایی تشکیل یافته که مورد قبول همگان قرار می‌گیرد. این دستورات به خودی خود کامل و رسا بوده و برای برنامه زندگی مردم راهنمای حیات و ضروری است».^۲

«جان دیون پورت» مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد: «قرآن به اندازه‌ای از نقایص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن را خواند بی آنکه انسان کمترین ملامتی از آن احساس کند».^۳

«گوته» شاعر و دانشمند مشهور آلمانی می‌گوید:

«سالیان دراز کشیشان از خدابی خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدّس و عظمت آورنده آن محمد ﷺ، دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که قدم در جاده علم و دانش گذاریم پرده‌های جهل و تعصب نابجا از بین رفته و این کتاب توصیف‌ناپذیر (قرآن) جهانیان را به سوی خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان می‌گذارد، و سرانجام محور افکار مردم جهان می‌گردد».^۴

* * *

۱. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد ۱، صفحه ۱۵.

۲. همان، صفحه ۱۴.

۳. از مقدمه کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام، ص ۱۱۱.

۴. تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه ۱۳۷.

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَانَ يُوصِي بِهِ أَصْحَابَهُ

از سخنان امام عليه السلام است
که پیوسته یارانش را به آن توصیه می‌کرد.

خطبه در یک نگاه

امام عليه السلام در این گفتار خود به چهار موضوع مهم از تکالیف اسلامی سفارش می‌کند که هر کدام بخشی از خطبه را تشکیل می‌دهد.

در بخش اول، به مسئله نماز و اهمیت آن می‌پردازد و به کیفیت عالی و کمیت کافی آن اشاره کرده، نماز را وسیله نجات در آخرت و سبب پاکی از گناهان در دنیا و شستشوی

۱. سند خطبه:

مرحوم کلینی قبل از مرحوم سید رضی این کلام را در «کافی» کتاب الجهاد بخش عمده این کلام را نقل کرده است (الكافی، جلد ۵، صفحه ۳۶).
در مصادر نهج البلاغه نیز چیزی فراتر از آن نیامده است (مصادر، جلد ۳، صفحه ۸۵).

جان و دل از رذائل اخلاقی می‌شمرد و اهتمام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان راستین را نسبت به آن یادآور می‌شود.

در بخش دوم، به مسئله زکات که بعد از نماز مهم‌ترین رکن ایمان است، می‌پردازد و آن را کفاره گناهان و حجابی در برابر آتش دوزخ می‌شمرد و پرداختن آن را افتخاری بزرگ می‌داند، و کسانی را که از این نکته غافلند، سرزنش می‌کند.

در بخش سوم، به سراغ موضوع بسیار مهم دیگری می‌رود که آن ادای امانت است. اهل امانت را سعادتمندان، و خائنان به امانت را شکست خوردگان و مأیوسان از رحمت الهی می‌شمرد و به تفسیر کوتاهی از آیه شریفه **«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...»**^۱ می‌پردازد. در بخش چهارم از موضوعی سخن می‌گوید که ضامن اجرای همه تکالیف و احکام الهی است و آن مراقبت و احاطه علمی پروردگار بر همه اعمال انسانهاست. نه تنها خداوند احاطه علمی دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمائر انسانها را نیز ناظران و مراقبان حق بر اعمال او می‌شمرد.

جمله **«كَانَ يُوصِي بِهِ أَصْحَابَهُ»** نشان می‌دهد که امام علیه السلام این سخن را در هر فرصت مناسبی تکرار می‌کرد و به یاران خود دربارهٔ به این چهار اصل مهم هشدار می‌داد. سزاوار است پیوندگان راه امام علیه السلام نیز همین برنامه را ادامه دهند و خود و یاران خود را به این اصول چهارگانه نجات بخش، همواره توصیه کنند.



بخش اول

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا ﴿كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾. أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ. وَإِنَّهَا لَتَحْتُ الذُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقِ، وَتُطَلِّقُهَا إِطْلَاقَ الرَّبِيقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَعْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَصِيبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّنْبِشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

ترجمه

برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت آن بکوشید. بسیار نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جوید، زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات مخصوص واجب است. آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی شنوید که می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم». (آری) نماز گناهان را فرو می ریزد، همچون فرو ریختن برگ از درختان (در فصل پاییز) و طنابهای معاصی را از گردنهای

می‌گشاید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر شبانه روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد که بی شک چرک و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج‌گانه نیز روح و قلب انسان را شستشو می‌دهند و آثاری از گناه در آن باقی نمی‌گذارند).

آن گروه از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان و اموالی که مایه چشم روشنی است، آنها را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته‌اند. خداوند سبحان درباره آنها می‌فرماید: «آنها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی‌دارد و رسول خدا بعد از بشارت به بهشت، خویش را برای نماز به تعب و مشقت می‌انداخت، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن شکیبا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است)، آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می‌کرد و خود را بر آن وادار می‌فرمود (و در انجام آن اصرار و شکیبایی داشت).

شرح و تفسیر

اهمیت فوق العاده نماز

همان‌گونه که در بحث «خطبه در یک نگاه» گفته شد، امام علیه السلام در این خطبه به چهار امر مهم که از ارکان دین محسوب می‌شود اشاره کرده، بر آن تأکید می‌ورزد. سه امر آن مربوط به فروع دین (نماز و زکات و حفظ و ادای امانت) و یک امر آن از آثار اصول دین است و آن ایمان به حضور الهی در همه جا و علم او به تمام مضمرات قلوب و اعمال جوارح است.

در بخش اول که مربوط به نماز است به آثار مهم معنوی و تربیتی نماز و عاقبت شوم تارکان و سبک شمردگان آن پرداخته، نمازگزاران واقعی را معرفی می‌کند، نخست می‌فرماید: «برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت آن بکوشید. بسیار نماز

بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جوید زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات مخصوص واجب است؛ «تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا، وَ اسْتَكْتَرُوا مِنْهَا، وَ تَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا»^۱.

در این عبارت کوتاه چهار دستور درباره نماز داده شده است: تعاهد، محافظت، استکثار، و تقرب جستن به آن.

منظور از «تعاهد» سرکشی و اصلاح کردن است. این تعبیر در مورد کسی که به املاک و مزارع خود سرکشی کرده و در اصلاح آن می‌کوشد به کار می‌رود، بنابراین جمله بالا اشاره به این است که آموزشهای خود را در مورد واجبات و مستحبات و مکروهات نماز ادامه دهید به گونه‌ای که هر روز نماز شما از نمازهای روزهای گذشته بهتر باشد.

منظور از محافظت که در آیه ۲۳۸ بقره نیز به آن اشاره شده: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» نگاهداری نماز از موانع و ریا و سُمعه و مانند آن است.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که منظور حفظ اوقات هر نماز در وقت فضیلت آن است. تعبیر به «استکثروا» اشاره به همان چیزی است که در روایت معروف نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْتَر؛ نماز بهترین کار است، هر کس بخواید به مقدار کم بجا می‌آورد و هر کس بخواید (و توان داشته باشد) به مقدار زیاد»^۲.

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الصَّلَاةُ وَ الْبِرُّ وَ الْجِهَادُ؛ بهترین اعمال نزد خداوند متعال نماز است و نیکوکاری و جهاد»^۳.

در چهارمین جمله که در واقع نتیجه جمله‌های سه گانه قبل است، می‌فرماید: «به

۱. نساء، آیه ۱۰۳.

۲. بحارالانوار، جلد ۷۹، صفحه ۳۰۸، حدیث ۹.

۳. وسائل الشیعة، جلد ۳، صفحه ۲۷ (حدیث ۷، باب ۱۰، ابواب اعداد الفرائض).

وسيلة نماز به درگاه خدا تقرّب جوید».

در حدیث معروف از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: «الصلاة قربان كل تقی؛ نماز وسیله تقرّب هر پرهیزگاری است».^۱

سپس امام (علیه السلام) به ذکر دلیل برای این دستورات مهم در مورد نماز پرداخته و به هفت نکته اشاره می‌کند و به آیاتی از قرآن مجید و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) استدلال می‌فرماید.

نخست می‌گوید: «زیرا نماز به عنوان فریضه واجب (در اوقات مختلف شب و روز) بر مؤمنان مقرر شده است»؛ «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا».^۲

مفسران برای این آیه دو تفسیر ذکر کرده‌اند: نخست اینکه منظور از «موقوت» واجب است، زیرا این تعبیر به جای وجوب به کار می‌رود. دیگر اینکه اشاره به اوقات نماز است که باید همه مؤمنان به دقت مراقب آن باشند و هر نمازی را در وقت خود به جا آورند.

سپس به ذکر دلیل دوم پرداخته، می‌فرماید: «آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی‌شنوید که می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم»؛ (أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۳).

البته در ادامه آیه شریفه مزبور به چند گناه دیگر که عامل ورود آنها در دوزخ شده اشاره گردیده است: «عدم اطعام مساکین، هم صدا شدن با اهل باطل و تکذیب روز قیامت»؛ «وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ

۱. الکافی، جلد ۳، صفحه ۲۶۵، حدیث ۶.

۲. نساء، آیه ۱۰۳.

۳. «سقر» در اصل از «سقر» بر وزن «فقر» به معنای دگرگون شدن و ذوب گشتن و تغییر رنگ دادن و آزار دیدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده است و چون جهنم این آثار را به نحو اشده دارد، یکی از نامهایش «سقر» است. از بعضی روایات استفاده می‌شود که «سقر» نام بخش خاصی از دوزخ است. که جایگاه متکبران است.

۴. مدثر، آیه ۴۲ و ۴۳.

الدِّينِ^۱؛ ولی مهم اینجاست که قرآن مجید ترک نماز را قبل از همه این‌ها بیان کرده است و این نشانه روشنی بر اهمیت نقش نماز در سعادت و نجات انسانهاست.

در ضمن، این آیات دلیل روشنی بر مجازات کفار بر ترک فروع دین همانند ترک اصول دین است و این مسئله پیچیده را حل می‌کند.

امام در بیان سومین و چهارمین دلیل برای اثبات اهمیت نماز می‌فرماید: «نماز گناهان را فرو می‌ریزد، همچون فروریختن برگ از درختان (در فصل پاییز) و طناب‌های معاصی را از گردن‌ها می‌گشاید»؛ (وَ إِنَّهَا لَتَحْتُ الذُّنُوبَ حَتَّىٰ ۲ الْوَرَقِ، وَ تُطَلِّقُهَا إِطْلَاقَ الرَّبْقِ^۳).

آری همان‌گونه که نماز از گناهان آینده به مضمون آیه شریفه ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۴ جلوگیری می‌کند، نسبت به گناهان گذشته نیز از طریق توبه و انابه به درگاه الهی که نماز بستر آن را فراهم می‌سازد اثر می‌گذارد و گناهی را که همچون طناب بر گردن انسان قرار گرفته و او را از پیشرفت و ترقی مانع می‌شود، از بین برده، انسان را آزاد می‌سازد.

در حدیثی از سلمان فارسی می‌خوانیم که می‌گوید: من بار رسول خدا ﷺ در سایه درختی نشسته بودیم، پیامبر شاخه‌ای از آن درخت را گرفته، تکان داد در این هنگام برگ‌ها فروریختند، سپس فرمود: «أَلَا تَسْتَلُونِي عَمَّا صَنَعْتُ؟؛ آیا نمی‌پرسید چرا این کار را کردم؟» عرض کردند: ای رسول خدا خودت به ما خبر ده! فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا

۱. مدثر، آیه ۴۴-۴۶.

۲. «حتّ» در اصل به معنای جداکردن برگ‌های درختان است و گاه در جداکردن اشیای دیگر نیز به کار می‌رود.

۳. «ربق» بر وزن «عنب» جمع «ربق» بر وزن «فعل» به معنای طنابی است که دستاویزهای متعددی در آن است و معمولاً هنگامی که می‌خواهند حیوانات را به صف کنند هر کدام را به یکی از آن دستاویزها می‌بندند.

۴. عنکبوت، آیه ۴۵.

قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَخَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا تَخَاتَّتْ وَرَقَ هَذِهِ الشَّجَرَةَ؛ بنده مسلمان هنگامی که به نماز بر می خیزد گناهان او فرو می ریزد همان گونه که برگهای این درخت فرو ریخت.^۱

سپس امام در پنجمین استدلال خود به کلام معروف رسول خدا درباره اهمیت نماز استناد می جوید و می فرماید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر شبانه روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد که بی شک چرک و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج گانه روزانه نیز چنان روح و قلب انسان را شستشو می دهد و آثاری از گناه در آن باقی نمی گذارد)»؛ (و شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟)^۲ ۳.

با توجه به اینکه در متن خطبه تعبیر به «حمّه» (چشمه آب گرم یا آبهای گرمی که به عنوان درمان بیماریها مورد استفاده قرار می گیرد) شده روشن می شود که نماز همچون چشمه آب معمولی نیست، بلکه چشمه خاصی است که آثار فوق العاده‌ای در زدودن آلودگیها دارد؛ ولی باید توجه داشت که این تعبیر تا آنجا که ما تفحص کردیم تنها در کلام امام و در این خطبه آمده است.

این تأثیر ممکن است از این جهت باشد که نماز روح تقوا را در انسان زنده می کند و به مضمون «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳ او را از فحشا و منکرات، در آینده باز

۱. وسائل الشیعة، جلد ۳، صفحه ۷۶، حدیث ۳ از باب ۳۲ از ابواب اعداد فرائض.

۲. «درن» بر وزن «لجن» به معنای چرک و آلودگی است.

۳. این حدیث را مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه در جلد ۳، باب دوم از ابواب اعداد فرائض، حدیث ۳ آورده است. با این تفاوت که به جای «حمّه» «نهر» و «النهر الجاری» ذکر شده است. همین مضمون در مسند احمد، جلد ۱، صفحه ۷۲، چاپ دارالصادر بیروت و صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۳۲ انتشارات دارالفکر نیز آمده است.

می‌دارد و طبعاً نسبت به گذشته نیز دعوت به توبه می‌نماید.

امام علیه السلام در ادامه سخن در ششمین استدلال خود به آیه دیگری در قرآن مجید که مقام والای نمازگزاران را بیان می‌کند استناد می‌جوید و می‌فرماید: «گروهی از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان اموالی که مایه چشم روشنی است آنها را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته‌اند. خداوند سبحان درباره آنها می‌فرماید: «آنها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی‌دارد»؛ (وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشغُلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِّنْ وَّلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿رِجَالٌ لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾^۱).

باید توجه داشت که آیه فوق به فاصله یک آیه از آیه نور در قرآن مجید واقع شده و در آیه قبل از آن سخن از بیوت مرتفعی است که نور پر فروغ الهی در آن می‌درخشد و صبح و شام در آن تسبیح و تحمید خدا می‌شود و رجالی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، همانند پاسداران نور الهی هستند که زرق و برق دنیا آنها را به خود مشغول نمی‌کند و از یاد خالق و کمک به خلق باز نمی‌دارد.

سرانجام در بیان هفتمین و آخرین دلیل برای اهمیت نماز اشاره به برنامه پیامبر اکرم که برگرفته از قرآن مجید است کرده، می‌فرماید: «رسول خدا بعد از بشارت به بهشت خویش را برای نماز به تعب و مشقت می‌انداخت، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن شکیبا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است) لذا آن حضرت پی در پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می‌کرد و خود را بر آن وادار می‌کرد (و در انجام آن اصرار و شکیبایی داشت)؛ (وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - نَصَبًا^۲ بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: ﴿وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ

۱. نور، آیه ۳۷.

۲. «نصب» بر وزن «خجل» به معنای خسته و فرسوده است و صفت مشبّهه از ریشه «نصب»

بِالصَّلَاةِ وَ أَصْطَبِرَ عَلَيْهَا^۱، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ^۲ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

این دلائل هفت‌گانه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برای بیان اهمیت نماز از آیات قرآن و سنت پیامبر آورده و ده‌ها دلایل دیگر که به یقین، امام در مقام بیان همه آنها نبوده است، نشان می‌دهد که نماز چه گوهر گرانبهایی است و چه تأثیری در تربیت و سعادت انسان دارد و دورماندن از نماز و برکات آن چه خطراتی ایجاد می‌کند.

* * *

نکته

نقش نماز در تربیت انسان

انسان موجود فراموش کاری است؛ نه تنها دیگران را فراموش می‌کند، بلکه بسیار می‌شود که به خود فراموشی نیز مبتلا می‌گردد و این خود فراموشی بزرگ‌ترین دشمن سعادت اوست.

دو عامل مهم به این خود فراموشی کمک می‌کند؛ نخست نیازهای واقعی زندگی روزانه است مخصوصاً در زمانی که زندگی پیچیده و پر از مشکلات شود، و دیگری نیازهای خیالی و زرق و برقها و تشریفات آمیخته با هوا و هوسها و عشق به مال و جاه و شهوات است. در این حال درست به مسافری می‌ماند که در دو طرف جاده، قصرهای سر به فلک کشیده و شاهدان زیباروی را می‌بیند که ناگهان او را از مسیر اصلی باز داشته و به پرتگاه می‌کشاند.

مهم‌ترین آثار نماز، بیدار ساختن انسان و پایان دادن به خودفراموشی است، زیرا

^ط بر وزن «حسب» به معنای خستگی و کوفتگی است.

۱. طه، آیه ۱۳۲.

۲. «یصبر» از «صبر» به معنای شکیبایی است و قابل توجه است که این فعل غالباً به صورت لازم استعمال می‌شود؛ ولی گاه معنای متعددی هم دارد؛ یعنی وادار به صبر نمودن، و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

هنگامی که یاد خدا به میان آمد، وضع به کلی دگرگون می‌شود. آیه شریفه ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱ که فلسفه نماز را یاد خدا می‌شمارد و آیه شریفه ﴿لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۲ که بعد از جمله ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ آمده، نشان می‌دهد که ریشه اصلی فلسفه نماز در یاد خدا نهاده شده است زیرا سرچشمه همه گناهان حب دنیا و دنیاپرستی است که ذکر الله، انسان را از آن باز می‌دارد، همان‌گونه که در آیه ۲۹ «نجم» می‌خوانیم: ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛ از کسانی که از یاد ما روی برتافتند و تنها به دنیای مادی دل بسته‌اند، روی بگردان.»

طبق آیات دیگر قرآن، شیطان در اطراف قلب انسان، طواف می‌کند، همین که یاد خدا در آن پیدا شود می‌گریزد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾^۳.

و اگر می‌بینیم در روایات اسلامی، نماز عمود دین و چشمه آب زلال پاک‌کننده شمرده شده، دلیلش همین است به ویژه اگر این نماز به صورت جماعت انجام شود و مؤمنان، دسته‌جمعی به درگاه خدا روی آورند. در روایتی از رسول گرامی اسلام ﷺ آمده است: «هر کس نمازهای پنج‌گانه روزانه را با جماعت (با شرایط کامل) بخواند، هر کار نیکی را درباره او گمان داشته باشید و شهادت او را بپذیرید»؛ ﴿مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ فِي جَمَاعَةٍ فَظَنُّوا بِهِ كُلَّ خَيْرٍ وَأَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ﴾^۴.

اگر نگاهی به مقدمات نماز (طهارت و وضو و غسل) که انسان را به پاکی جسم و جان، دعوت می‌کند و شرایط دیگر آن مانند پاک و حلال بودن لباس و توجه به کعبه، کهن‌ترین مرکز توحید و ارکان و محتوای آیات و اذکار و تعقیبات آن شود، دید و فهم انسان را درباره

۱. طه، آیه ۱۴.

۲. عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. اعراف، آیه ۲۰۱.

۴. بحارالانوار، جلد ۸۵، صفحه ۱۶.

اهمیت فوق العاده این عبادت بزرگ و بی نظیر، گسترش می دهد و نشان می دهد که نماز چه نقش مهمی در تربیت انسان و رساندن او به جوار قرب خدا در سیر و سلوک معنوی و عرفانی دارد.



بخش دوم

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَ مِنْ النَّارِ حِجَازًا وَ وَقَايَةً. فَلَا يُتَّبَعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَ لَا يُكْتَرَنَ عَلَيْهَا لَهْفُهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَعْبُودٌ الْأَجْرِ، ضَالٌّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ.

ترجمه

سپس زکات، همراه نماز، وسیلهٔ تقرب مسلمانان به خدا قرار داده شده است، کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفارهٔ (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) بنابراین نباید هیچ کس نسبت به آنچه (در راه خدا) پرداخته دل مشغولی داشته باشد و از ادای آنچه داده است تأسف خورد، زیرا آن کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را بپردازد، نسبت به سنت پیامبر، جاهل بوده، و از گرفتن پاداش مغبون شده در عمل گمراه است و پشیمانی او طولانی خواهد بود.

شرح و تفسیر

برکات زکات

همان‌گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام علیه السلام در این خطبه به چهار برنامهٔ بسیار مهم اشاره می‌کند که نخستین آنها نماز بود و بحث آن به صورت مستوفی گذشت. اکنون نوبت زکات است، می‌فرماید: «سپس زکات، همراه نماز، وسیلهٔ تقرب مسلمانان به خدا قرار داده شده است»؛ «ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ».

«قربان» در اینجا به معنای چیزی است که موجب تقرب به سوی خدا می شود و می دانیم نماز، رابطه خلق با خالق و زکات، رابطه خلق با سایر بندگان خداست که ارتباط با آنها نوعی ارتباط با خدا محسوب می شود. شایسته توجه است که نماز و زکات در ۲۷ آیه از قرآن مجید در کنار یکدیگر قرار گرفته اند که نشان می دهد این دو برای تأمین سعادت فرد و جامعه، لازم و ملزوم یکدیگرند.

سپس امام (علیه السلام) بعضی از آثار مهم زکات و شرایط آن را بر می شمرد و می فرماید: «بنابراین هر کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفّاره (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) برای او خواهد بود»؛ «فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَ مِنَ النَّارِ حِجَازًا وَ وَقَايَةً».

مطابق این تعبیر امام، نخستین شرط برای قبولی زکات آن است که با میل و رغبت و به عنوان امتثال فرمان پروردگار و جلب رضای او آن را بپردازد و در چنین حالتی دو اثر مهم دارد که یکی از آنها کفّاره گناهان پیشین است و دیگری حجاب بودن در مقابل آتش دوزخ.

به یقین کسی که زکات را با کراهت بپردازد و نتواند عشق و علاقه به مال را از دل بیرون کند، ادای تکلیف کرده؛ اما از برکات معنوی و روحانی و اخلاقی آن بهره مند نخواهد شد. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ؛ سراسر زمین قیامت را آتشی فرا می گیرد جز سایبان مؤمن که صدقات او سایبانی برای او می شود».^۱

قرآن مجید یکی از صفات منافقان را این می شمارد که اگر انفاقی در راه خدا می کنند با کراهت توأم است و به همین دلیل مقبول درگاه الهی نمی افتند: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَّلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ... وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ».^۲

۱. الکافی، جلد ۴، صفحه ۳، حدیث ۶.

۲. توبه، آیه ۵۴.

در ادامه این سخن، امام نتیجه گیری می کند و می فرماید: «پس نباید هیچ کس به آنچه (در راه خدا) پرداخته دلبستگی داشته باشد و از ادای آنچه داده است بسیار تأسف بخورد»؛ (فَلَا يُتَبِعَنَّ أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَ لَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ^۱).

آری! مردم دو گروهند؛ گروهی زکات و سایر صدقات خود را با نهایت خشنودی در راه خدا می دهند و به مضمون ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾^۲ همه عشق و علاقه آنها متوجه جلب رضای پروردگار است؛ نه انتظار سپاسگزاری دارند و نه پاداش و جزایی از گیرندگان می طلبند؛ ولی گروه دیگری به سختی جان کندن، زکات را از خود جدا می کنند و پیوسته دلشان نگران آن است و گاه و بی گاه می گویند فلان مالی را که برای زکات دادیم چقدر خوب و مرغوب بود و چه اندازه برای آن زحمت کشیده بودیم و اگر امروز در دست ما بود چنین و چنان می شد. این گروه، مصداق همان چیزی هستند که امام علیه السلام در عبارت بالا فرموده است. اکنون ببینیم امام پیامدهای منفی آن را چگونه بیان می کند، می فرماید: «زیرا آن کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را پردازد او نسبت به سنت پیامبر، جاهل، و از گرفتن پاداش مغبون شده است، در عمل گمراه و پشیمانی او طولانی خواهد بود»؛ (فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونٌ الْأَجْرِ، ضَالُّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ التَّدَمِّ).

در تفسیر جمله «يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا» جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: منظور این است که انسان با ایمان در ادای زکات و سایر قربات حتی انتظار برکت مال و برخورداری از مواهب بیشتر الهی را نداشته باشد، بلکه تنها رضا و خشنودی خدا را در نظر بگیرد؛ ولی این تفسیر با تعبیر «جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ» و «ضَالُّ الْعَمَلِ» سازگار نیست، زیرا از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود که انتظار فضل و عنایت الهی در این گونه موارد

۱. «لهف» به معنای غصه، تأسف، اندوه و افسوس است.

۲. دهر، آیه ۹.

نه تنها ممنوع نیست، بلکه مرغوب است.

در روایات زکات و صدقه وارد شده است که در هنگام تنگدستی از طریق دادن صدقه، گشایش روزی بطلبید^۱ و حتی قرآن مجید می‌گوید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ»؛ خدا ربا را نابود می‌کند (و برکت را از آن می‌گیرد) ولی صدقات را افزایش می‌دهد.^۲

ولی دو تفسیر دیگر برای این جمله، می‌توان گفت که با جمله‌های دیگر هماهنگ‌تر است؛ نخست اینکه این جمله ادامه جمله «غَيْرِ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا» باشد؛ یعنی هنگام زکات نه طیب خاطر دارد نه امید برتر از آن از سوی خدا. بدیهی است چنین کسی برخلاف سنت عمل کرده و به گمراهی کشیده شده است. دیگر اینکه منظور این است کسی که به هنگام ادای زکات، رضایت درونی ندارد و در عین حال برتر از آن را از خدا می‌طلبد، سخت در اشتباه و جاهل به سنت است.

* * *

نکته

زکات رکن مهم جامعه اسلامی

زکات بعد از نماز مهم‌ترین برنامه اسلام است؛ در نماز سخن از رابطه با خالق است و در زکات، رابطه با خلق خدا. در واقع صدق و راستی انسان در موضوع رابطه با خالق، هنگامی ثابت می‌شود که رابطه او با خلق قوی باشد؛ از مشکلات آنان با خبر گردد؛ در حل آن بکوشد؛ نسبت به دردمندان و بی‌نویان و محرومان هم دردی نشان دهد و تا آنجا که در توان دارد به کمک آنها بشتابد که روشن‌ترین مظهر آن پرداخت زکات است. به همین دلیل همان‌گونه که در سابق اشاره شد در ۲۷ آیه از قرآن مجید، «نماز» و «زکات» در کنار

۱. «إِذَا أُمِّلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۵۸).

۲. بقره، آیه ۲۷۶.

هم قرار گرفته است.

از سوی دیگر یکی از خطرناک‌ترین پدیده‌های اجتماعی، فاصله طبقاتی است؛ قشری مرفه و صاحب همه چیز و قشری محروم از نیازهای ابتدایی زندگی در برابر هم قرار گیرند که هم به قشر محروم آسیب می‌رسد و هم بر اثر واکنشهای شدید آن قشر، قشر مرفه آسیب می‌بیند و ناامنی در کل جامعه آشکار می‌شود.

در آیه ۱۹۵ سوره بقره می‌خوانیم: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» مفهومش این است که اگر می‌خواهید از هلاکت نجات یابید انفاق در راه خدا را فراموش نکنید.

در کلام امیرمؤمنان علی عليه السلام اشاره لطیفی به این حقیقت شده است، زیرا بعد از تقسیم اقشار جامعه به عالم و جاهل و غنی و فقیر می‌فرماید: «وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ» یعنی هنگامی که اغنیا از نیکی به محرومان بخل ورزند محرومان، جامعه آخرت خویش را به دنیا می‌فروشند و قیام می‌کنند و همه قوانین اجتماعی را در هم می‌شکنند.

از سوی سوم، صفات رذیله‌ای در بسیاری از انسان‌ها بالفعل یا بالقوه وجود دارد که جز با پرداخت زکات ریشه کن نمی‌شود. قرآن مجید می‌گوید: «حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...»؛ از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و تربیت کنی.^۱ آری! پرداخت زکات تأثیر فوق‌العاده‌ای در تهذیب نفس و پرورش عالی‌ترین صفات انسانی دارد.

* * *

بخش سوم

ثُمَّ إِذَاءَ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا. إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ
الْمَبْنِيَّةِ، وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ، وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أَطُولَ وَ
لَا أَعْرَضُ، وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا. وَلَوْ أَمْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ
أَوْ عِزٍّ لَا مُنْتَعَنَ؛ وَلَكِنْ أَشْفَقْنَا مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَعَقَلْنَا مَا جَهَلْنَا مَنْ هُوَ أضعْفُ
مِنْهُمْ، وَهُوَ الْإِنْسَانُ، ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.

ترجمه

سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده همگان گذارده) آن کس که اهل آن نیست
نامید و ناکام خواهد شد. این امانت بر آسمانهای برافراشته و زمینهای گسترده و کوههای
مرتفع که از آنها طولانی تر و عریض تر و برتر و بزرگ تر پیدا نمی شود، عرضه شد (ولی آنها
قدرت تحمل آن را نداشتند و آن را نپذیرفتند) و اگر بنا بود چیزی به واسطه (غرور قدرت
به خاطر طول و عرض و قوتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد به یقین آسمان و
زمین و کوهها امتناع می کردند؛ ولی آنها (نه به جهت غرور، بلکه) از عقوبت الهی (به سبب
عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان تر از آنها - یعنی انسان - از
آن بی خبر بود، درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود.

شرح و تفسیر

اهمیت ادای امانت

امام علیه السلام در بخش سوم خطبه - بعد از بیان اهمیت نماز و زکات - مسئله بسیار مهم
دیگری را طرح می کند که مسئله «ادای امانت» است. همان موضوعی که اگر انجام نشود

همه برنامه‌ها ابتر و بی نتیجه خواهد بود، می فرماید: «سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده انسان ها گذارد) به راستی آن کس که از اهل آن نیست، ناامید و ناکام خواهد شد؛ (ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ حَابَّ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا).

در اینکه منظور از ادای امانت در اینجا چیست؟ بعضی از شارحان برای آن محدودیت قائل شده و آن را به معنای ولایت و امامت، یا مانند آن دانسته‌اند، در حالی که قرار گرفتن ادای امانت بعد از نماز و روزه، نشان می دهد که مفهوم عامی از آن اراده شده است، زیرا ادای امانت پایه همه فعالیت‌های مثبت اجتماعی است که اگر خیانت در امانت‌ها راه یابد، اعتماد همگان متزلزل می شود، همکاری اجتماعی از میان می رود و محیطی مملو از سوء ظن و فساد و نابسامانی به وجود می آید، لذا در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راستگویی و ادای امانت به خوبی و بدان، جزو برنامه‌های او بود»^۱.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَى وَ الْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ؛ امانت بی نیازی و ثروتمندی می آورد و خیانت فقر و ناداری»^۲.

شایسته است توجه شود که امانت دو معنا دارد؛ معنایی خاص که شامل امانت‌های مالی مردم می شود که نزد یکدیگر می سپارند و حفظ آن از اوجب واجبات است و دیگر معنای عام که شامل هر گونه موهبت و مسئولیت الهی می شود. به این ترتیب عمر ما، فرزندان ما، کشور ما، مقامات اجتماعی و حکومت‌های الهی همه، اماناتی است که به ما سپرده شده و باید در آن خیانت نشود.

این مفهوم عام هم شامل امانت‌های مادی مردمی و هم امانت‌های الهی و معنوی می شود و حفظ همه آنها از ارکان دین است که امام بعد از بیان نماز و زکات به آن پرداخته است.

۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

جمله‌های بعد از آن به خوبی نشان می‌دهد که هدف از ذکر امانت در اینجا، همان مفهوم عام است، چون در تعقیب این جمله، امام می‌فرماید: «این امانت بر آسمانهای برافراشته و زمینهای گسترده و کوههای مرتفع که از آنها طولانی‌تر و عریض‌تر و برتر و بزرگ‌تر پیدا نمی‌شود، عرضه شد (ولی آنها قدرت تحمل آن را نداشتند و آن را نپذیرفتند)»؛ ﴿إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبِينَةِ^۱، وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ^۲، وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنصُوبَةِ، فَلَا أَطُولَ وَلَا أَعْرَضُ، وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا﴾. سپس می‌افزاید: «و اگر بنا بود چیزی به واسطه طول و عرض و قوت و قدرتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد، به یقین آسمان و زمین و کوهها امتناع می‌کردند؛ ولی آنها (نه به جهت غرور و قدرت بلکه) از عقوبت الهی (به سبب عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان‌تر از آنها - یعنی انسان - از آن بی‌خبر بود درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود»؛ ﴿وَلَوْ أُمَّتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَأُمَّتَنَعْنَ؛ وَ لَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَ عَقَلْنَ مَا جَهَلْنَ مَنْ هُوَ أضعَفُ مِنْهُنَّ، وَ هُوَ الْإِنْسَانُ، ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾﴾.

این کلام امام اشاره به همان چیزی است که در آیه ۷۲ سوره احزاب آمده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾؛ ما امانت (تعهد، تکلیف و ولایت الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم. آنها از حمل آن سر بر تافتند و از آن

۱. «مبینه» از ریشه «بناء» گرفته شده که مفهوم آن روشن است و چون وجود بناء در ساختار زمین و آسمان مطلب واضحی است، نیاز به بیان ندارد؛ براین اساس این واژه اشاره به مفهوم مهم‌تری می‌کند و آن بلندی و رفعت و عظمت بناست.

۲. «مدحوره» از ریشه «دحو» بر وزن «محو» به معنای گستردن گرفته شده است و منظور از «دحو الارض» این است که در آغاز - همان‌گونه که علم زمین‌شناسی نیز تأکید می‌کند - تمام سطح زمین را آبهای حاصل از باران‌های سیلابی نخستین فراگرفته بود؛ این آبها تدریجاً در گودال زمین جای گرفتند و خشکی‌ها از زیر آب سر برآورد و زمین آماده سکونت انسان‌ها شد.

هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود. (چون قدر این مقام عظیم را شناخت)».

این آیه شریفه می‌گوید: «ما در آغاز امانت الهی را بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ و آنها از بیم قبول مسئولیت، آن را نپذیرفتند؛ ولی انسان بار این امانت را بر دوش کشید و ظالم و جاهل بود.»



نکته‌ها

۱- دو مطلب مهم و پیچیده

در این آیه دو نکته مهم و پیچیده وجود دارد: نخست اینکه منظور از این امانت الهی که آن قدر سنگین بود که آسمان و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن سرباز زدند، چیست؟ بسیاری از مفسران آن را همان تکلیف الهیه و اوامر و نواهی و ایمان و از جمله ولایت معصومین می‌دانند و عدم پذیرش آن از سوی آسمان و زمین به دلیل عدم استعداد آنها برای پذیرش این مسئولیت بود، بنابراین عرضه داشتن این تکلیف الهی بر آنها به زبان حال بوده است، هر چند بعضی معتقدند خداوند در آن زمان عقل و هوش کافی برای مخاطب شدن به دین خطاب را به آنها عطا فرمود؛ ولی به هر حال انسان با دارا بودن استعداد فوق العاده الهی آن را پذیرا شد.

به یقین این افتخار بزرگی برای انسان است که مخاطب به اوامر و نواهی الهی است و لذا روز بلوغ خود را جشن می‌گیرد.

از همین رو «ظلوم و جهول» را به پایان کار تفسیر کرده‌اند یعنی در پذیرش این بار امانت ظلوم و جهول نبود، بلکه در ادای حق آن بر خویشتن ظلم کرد و قدر مقام خود را ندانست و به آن جاهل بود.

این روشن‌ترین تفسیری است که می‌توان برای آیه فوق کرد؛ ولی این تفسیر از دو

جهت با آنچه در خطبه مورد بحث آمده سازگار نیست. نخست اینکه می‌گوید: اگر آسمان و زمین و کوهها زیر بار این امانت نرفتند، به واسطه عقل و هوشیاری آنها بود و دیگر اینکه انسان که از آنها ضعیف‌تر بود. بر اثر جهل و نادانی به خویشتن ظلم کرد و زیر بار این امانت رفت و به این ترتیب پذیرش این امانت تکلیف، نکته ضعیفی برای انسان‌ها و عدم پذیرش آن از سوی آسمان و زمین نقطه قوتی برای زمین و آسمان محسوب می‌شود.

این معنا افزون بر اینکه با آیه فوق نمی‌سازد با آیات دیگر قرآن نیز سازگار نیست، زیرا خداوند انسان را برترین موجود آفرینش معرفی کرده و درباره او ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱ فرموده و تمام فرشتگان را دستور داده است بر او سرفروند آورند و او را «خلیفه الله» در زمین معرفی کرده و در حق او ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲ فرموده است. آیا ممکن است انسان با این افتخارات، از جماداتی مانند زمین و آسمان و کوهها ضعیف‌تر و پست‌تر باشد؟!

این راستی مسئله پیچیده‌ای است و جمع میان محتوای این خطبه با آیه شریفه کار آسانی نیست و شارحان نهج البلاغه نیز در پی حل این مشکل نرفته‌اند. تنها راه حلی که به نظر می‌رسد این است که آیه را یک قضیه کلیه بدانیم و کلام امام را بر قضیه جزئیه حمل کنیم. به این معنا که بگوییم: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ ناظر به گروهی از انسانهاست، گروهی که به حکم آیه شریفه ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳ عقل و دانشی ندارند و پرده‌های جهل و غرور و غفلت و هواپرستی بر فکر آنها افتاده و پذیرش این امانت الهی به جای اینکه مایه افتخاری برای آنها شود سبب بدبختی آنها شده است و نظیر آن را در قرآن مجید درباره بیماردلان و منافقان می‌خوانیم: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَنُوا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي

۱. اسراء، آیه ۷۰.

۲. بقره، آیه ۳۰.

۳. اعراف، آیه ۱۷۹.

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ^۱؛ و هنگامی که سوره‌های نازل می‌شود بعضی از آنان (به دیگران) می‌گویند: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ (به آنها بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند و اما آنها که در دل‌هایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.^۱

سزاوار است این مسئله از سوی پژوهشگران، بیش از این، مورد غور و بررسی قرار گیرد.

۲- مهمترین نشانه ایمان

حفظ امانت، چه به معنای خاص آن که حفظ سرمایه‌های مالی دیگران است و چه به معنای عام که پاسداری و حفاظت از تمام سرمایه‌های الهی، معنوی و مادی، فردی و اجتماعی است، از ارکان همه ادیان الهی بوده و هست. حدیث معروف: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ» که قبلاً به آن اشاره شد دلیل روشنی بر این مطلب است.

حفظ این امانت به قدری عظیم و سنگین و والاست که آسمانهای برافراشته - و کوه‌های عظیم، استعداد تحمل آن را نداشت و انسان که اشرف مخلوقات بود با استعداد خدادادی این بار را بر دوش کشید، هر چند گروهی ناسپاس را ظلومان و جهولان را در پیش گرفتند و حق آن را ادا نکردند؛ ولی انبیا و اولیا و پویندگان راه آنها این افتخار بزرگ را حفظ نمودند.

نکته مهم این است که در منابع اسلامی، حقوق زیادی را برای مسلمین نسبت به یکدیگر ذکر شده است؛ ولی حفظ امانت فراتر از آن است و جزء حقوق بشر محسوب می‌شود، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در یکی از وصایایش فرمود: «إِعْلَمْ

۱. توبه، آیه ۱۲۴ و ۱۲۵.

أَنْ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلِهِ لَوْ إِثْمَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَسَيْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لِأَدَيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ بدان اگر آن کس که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را با شمشیر ضربه زد و به شهادت رساند اگر امانتی نزد من می گذاشت یا نصیحتی می خواست یا مشورتی می طلبید و من از او می پذیرفتم امانت را (در هر سه مورد) رعایت می کردم.^۱

این مسئله تا آن حد اهمیت دارد که به عنوان بهترین نشانه شخصیت انسان و ایمان او شمرده شده، حتی فراتر از نماز و روزه و حج است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ تنها نگاه به فزونی نماز و روزه و کثرت حج و کارهای نیک آنها و سر و صدای مناجاتشان در دل شب نکنید، بلکه به راستگویی و ادای امانت آنان بنگرید».^۲

گواه صدق این حدیث نورانی، تجاربی است که در طول عمر خود دیده ایم. بسیاری کسانی که در مسائل عبادی سخت کوش و کاملاً مقیدند ولی هنگامی که پای مسائل عالی مخصوصاً اموال کلان به میان می آید قدمهایشان می لرزد و می لغزند.



۱. الکافی، جلد ۵، صفحه ۱۳۳، حدیث ۵.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

بخش چهارم

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ. لَطْفَ بِهِ خُبْرًا، وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا. أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ، وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

ترجمه

خداوند منزّه و متعال آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر او پوشیده نیست، به طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد، اعضای شما گواهان، و اندام شما سپاهیان او و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند، و خلوتگاههای شما در برابر او آشکار و عیان است !

شرح و تفسیر

در خلوت و جلوت با شماست

امام علیه السلام در بخشهای گذشته این خطبه به سه موضوع مهم که از ارکان اوامر الهی است، اشاره فرمود؛ نماز و زکات و حفظ امانت، و در این بخش از خطبه به چیزی اشاره می کند که به منزله عامل اجرایی این دستورات مهم است و آن احاطه علمی پروردگار در همه حال نسبت به انسانهاست.

به تعبیر دیگر انسان هنگامی در پی اطاعت این اوامر است که احساس کند در همه حال در محضر خداست و چشم علم او ناظر همه احوال وی است همان گونه که قرار دادن مراقبین بشری در داخل شهرها و جاده ها مردم را به رعایت قوانین بشری دعوت می کند. می فرماید: «آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر او پوشیده نیست به

طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی‌پایانش به آنها احاطه دارد؛ «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا أَلْعَبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ. لَطْفَ بِهِ خُبْرًا، وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا».

تعبیر به «عباد» تعبیر گسترده‌ای است که شامل همهٔ انسانها، مسلمان و کافر، کوچک و بزرگ، عالم و جاهل، می‌شود و مقدم داشتن شب بر روز برای آن است که شب‌ها مخفیگاهی است برای بسیاری از گنه‌کاران.

جمله «لَطْفَ بِهِ خُبْرًا» با توجه به اینکه یکی از اوصاف پروردگار «لطیف» است و لطیف به کسی گفته می‌شود که به امور ظریف و دقیق آشناست ناظر به این معناست که حتی کوچک‌ترین و مخفی‌ترین اعمال بندگان از او پنهان نمی‌ماند: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ چشم‌هایی که مخفیانه به خیانت گردش می‌کند می‌داند و از اسرار درون سینه‌ها آگاه است.^۱

همهٔ اینها به سبب آن است که علم خدا نسبت به همهٔ اشیا، علم حضوری است، او همه جا حاضر و ناظر است و تمام عالم هستی، محضر خداست و به این ترتیب، چیزی بر او مخفی نمی‌ماند.

گاه بعضی به مثالی تمسک می‌جویند و می‌گویند: اگر چیزی در کف دست ما باشد و به آن نگاه کنیم آیا امکان دارد که بر ما مخفی بماند، علم خداوند نسبت به موجودات از این هم فراتر و بالاتر و والاتر است.

در ادامهٔ این سخن و برای اثبات مراقبتهای شدید الهی نسبت به انسانها می‌افزاید: «اعضای شما گواهان و اندام شما سپاهیان او و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند و خلوتگاههای شما در برابر او آشکار و عیان است»؛ «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ، وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ».

اعضا جمع عضو، مفهوم عامی دارد که شامل عضوهایی می‌شود که انسان با او

کارهایی انجام می‌دهد؛ مانند دست و پا، و عضوهایی که به ظاهر کاری با آن کاری انجام نمی‌دهد؛ مانند دنده‌ها و پهلوها؛ ولی «جوارح» جمع «جارحه» با توجه به ریشه لغوی که «جرح» به معنای اکتساب است، تنها اشاره به اعضای است که انسان با آن عملی انجام می‌دهد و کار نیک می‌کند یا بد مرتکب شود و به این ترتیب ذکر جوارح بعد از اعضا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

«ضمایر» جمع «ضمیر» به معنای باطن و درون انسان است و در اینجا می‌تواند اشاره به وجدان انسان باشد که قاضی و داوری درونی است.

«خلوات» جمع «خلوة» به معنای جایی است که عموم مردم به آن راه ندارند و از آنجا که بسیاری از گناهان در خلوتگاه انجام می‌شود در جمله بالا روی آن تکیه شده است. بعضی از شارحان نهج البلاغه «خلوات» را به معنای اعمالی که در خلوتگاه انجام می‌شود دانسته‌اند که از قبیل حذف مضاف خواهد بود.

به هر حال هدف امام علیه السلام از بیان چهار جمله اخیر این است که بگوید: نه تنها علم خداوند بر همه اعمال انسان‌ها احاطه دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمائر خود شما نیز شهود و جنود و عیون او هستند و جای مکانها حتی خلوتگاهها بر اعمال شما گواهی می‌دهند.

* * *

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از سخنان امام علیه السلام است
که درباره معاویه ایراد فرموده است.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه به سیاست معاویه که مملو از دروغ و عوام‌فریبی و مکر و حيله بوده، اشاره می‌کند و می‌فرماید: «من از او به فنون این‌گونه سیاستها آشناترم؛ اما تقوا و پرهیزگاری و ترس از خدا هرگز به من اجازه نمی‌دهد که این روش جنایت آلود را برگزینم».

در آخر این کلام می‌فرماید: «اما چنان نیست که من در برابر سیاستهای او اغفال شوم و مقاومت نکنم».

۱. سند خطبه:

این خطبه را مرحوم کلینی (با عبارات مختصرتر و مشابهی) در جلد دوم اصول کافی، صفحه ۳۳۶ و ۳۳۸ با دو سند نقل کرده است که یکی از آن دو از امام صادق علیه السلام است و دیگری از اصبع بن نباته که مستقیماً از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند. با توجه به اینکه اصبع بن نباته می‌گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام این سخن را در خطبه‌ای بر منبر کوفه بیان کرد که این بخشی از خطبه مفصل‌تری بوده است که مرحوم سید رضی تنها به همین مقدار اکتفا کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ۸۵).

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي، وَ لِكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ. وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَىٰ النَّاسِ، وَ لَكِنْ كُلُّ عُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. «وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِّوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

وَ اللّٰهُ مَا أُسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَ لَا أُسْتَعْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ.

ترجمه

به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک تر نیست؛ ولی او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود (سیاستش بی قید و شرط است و هر کار خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود مجاز می شمرد). اگر غدر و خیانت ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم؛ ولی هر گونه عذر و پیمان شکنی منتهی به فجور و گناه می شود و هر گناهی سر از کفر در می آورد (همان گونه که رسول خدا فرمود: «هر غدار و پیمان شکنی روز قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود (و در صحنه محشر رسوا می گردد) ولی به خدا سوگند (با اینکه اهل این گونه سیاستها نیستیم؛ ولی) با کید و مکر دشمن اغفال نمی شوم و در برابر شدايد زانو می زنم.

شرح و تفسیر

سیاستهای او آمیخته با گناه است

بعضی از ناآگاهان و بی خبران در عصر امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند که وقتی آن امام بزرگوار را با معاویه مقایسه می کردند، می گفتند معاویه سیاستمدارتر است. سخنی که در قرون بعد از بعضی شنیده شده و امروز غافلانی هستند که آن را تکرار می کنند. اما در

گفتار بالا پاسخ منطقی دندان شکنی به این گونه افراد می دهد و می فرماید: «به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک تر نیست؛ ولی او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود (سیاستش بی قید و شرط است و هر کار خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی مجاز می شمرد)»؛ (وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَدْهَىٰ مِّنِّي، وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ). «يَغْدِرُ» از «عذر» به معنای نیرنگ و پیمان شکنی گرفته شده و «يَفْجُرُ» از «فجور» به معنای گناه است و در واقع این فجور نتیجه این عذر است، زیرا «عذر» راه آن را هموار می سازد.

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «اگر عذر و خیانت ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم»؛ (وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعُذْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَىٰ النَّاسِ). در واقع امام (علیه السلام) اشاره به این نکته مهم می کند که سیاست بر دو گونه است: سیاست بی قید و شرط و آمیخته با انواع گناه و در یک کلمه سیاست شیطانی، و سیاست و تدبیر آمیخته با تقوا و پرهیزکاری و در یک کلمه سیاست رحمانی راه این دو با هم متفاوت است و نتیجه های آن مختلف.

گونه اول هیچ حدّ و مرز اخلاقی و دینی و انسانی و وجدانی را به رسمیت نمی شناسد و هر اصل و قانون و ضابطه و فضیلتی مزاحم آن شود، بی رحمانه آن را از سر راه بر می دارد، همان گونه که در شرق و غرب عالم سیاست امروز دیده می شود.

اما قسم دوم سیاستی است که در چهارچوبه ارزشهای الهی و وجدانی و انسانی قرار دارد؛ هرگز متوسل به گناه و ظلم و ستم، مخصوصاً بر افراد بی گناه و بی دفاع، نمی شود؛ عذر و خیانت و فجور و پیمان شکنی را مجاز نمی داند، زیاده خواهی و زیاده طلبی را نمی پسندد و خطوط قرمزی برای خود قائل است که از آن فراتر نمی رود.

لذا امام (علیه السلام) در ادامه این سخن اشاره به کسانی که عذر و نیرنگ و فجور را وسیله

۱. «أدهی» از ریشه «دهی» بر وزن «وحی» به معنای شدت هوشیاری و زیرکی می آید و گاه به معنای مصیبت و حادثه بزرگ و در جمله بالا همان معنای اول اراده شده است.

پیشرفت سیاستهای خود می دانند کرده، می فرماید: «ولی هر گونه عذر و پیمان شکنی منتهی به فجور و گناه می شود و هر گناهی سر از کفر در می آورد (همان گونه که رسول خدا ﷺ فرمود): هر غدار و پیمان شکنی روز قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود (و در صحنه محشر رسوا می شود)؛ (وَ لَکِنْ کُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ کُلُّ فُجْرَةٍ کُفْرَةٌ. «وَ لَکُلِّ غَادِرٍ لُؤَاءٌ یُعْرَفُ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ»).

جمله «وَ لَکُلِّ غَادِرٍ لُؤَاءٌ...» حدیث معروفی است که از پیامبر اکرم ﷺ در بسیاری از کتب نقل شده است. از جمله شوکانی در نیل الاوطار و بخاری در صحیح خود آن را آورده اند و شوکانی تصریح می کند که این حدیث مورد اتفاق است.^۱

آن گاه در پایان این سخن برای اینکه کسی تصور نکند امام علی با این صفای دل ممکن است فریب سیاست بازان غدار و جبار را بخورد، می فرماید: «ولی به خدا سوگند من (با اینکه اهل این گونه سیاستها نیستم؛ ولی) با کید و مکر دشمن اغفال نمی شوم و در برابر شداید و سختیها زانو نمی زنم»؛ (وَ اَللّٰهُ مَا اُسْتَعْفَلُ بِالْمُکِیْدَةِ، وَ لَا اُسْتَعْمَرُ^۲ بِالشَّدِیْدَةِ).

این سخن در واقع پاسخی است به آنها که می گویند در برابر افراد فاجر و بی دین تنها کسانی مانند آنها می توانند بایستند و افراد دیندار و درستکار، در چنگال آنها گرفتار خواهند شد. امام علی در پاسخ این سخن می فرماید: ممکن است انسان اهل نیرنگ و فجور نباشد؛ ولی راه و رسم اهل نیرنگ و فجور را بشناسد تا هرگز در دام آنها گرفتار نشود.



۱. نیل الاوطار، جلد ۸، صفحه ۷۹ و صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۶۲ (کتاب الحیل).

۲. «استعمر» از ریشه «غمز» بر وزن «رمز» به معنای ناتوان ساختن گرفته شده است و به معنای فشردن و بدگویی کردن نیز آمده و در اینجا همان معنای اول اراده شده است.

نکته

سیاست انسانی و سیاست شیطانی

حقیقت سیاست، همان تدبیر است که گاه دربارهٔ یک گروه کوچک به کار می‌رود و گاه دربارهٔ یک کشور و این امر از دورترین زمانها در جوامع انسانی وجود داشته و سیاستمداران، اعم از خوب و بد بر انسانها حکومت می‌کردند.

این سیاستها برد و گونه بوده است: غالباً بی‌قید و شرط و گاه مشروط و مقید. سیاست بی‌قید و شرط، سیاستی است که برای پیشبرد هدف هیچ مانع و رادعی را نمی‌پذیرد و برای نیل به مقاصد شخصی هر کاری را مباح می‌شمرد؛ گناهکار و بی‌گناه را می‌کشد، زمینها و خانه‌های آباد را ویران می‌کند، به هر نوع حيله و دروغ و تزویر متوسل می‌شود، پیمانها را هر زمان مخالف اهداف خود ببیند زیر پا می‌گذارد و حتی بر فرزند و پدر و مادر و برادر رحم نمی‌کند. اینکه می‌گویند: «سیاست، پدر و مادر ندارد» اشاره به همین است، هارون به فرزندش مأمون می‌گوید: اگر چشم طمع به حکومت بدوزی آن را از کاسهٔ سرت بیرون می‌کشم و مأمون از سر بریدهٔ برادرش امین استقبال می‌کند و جشن می‌گیرد. امثال این حوادث در تاریخ عجم و عرب و شرق و غرب فراوان است که قرآن به یکی از نمونه‌های آن دربارهٔ فرعون اشاره کرده، می‌فرماید: «**إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ**»؛ فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی و کامجویی) زنده نگه می‌داشت. او به یقین از تبه‌کاران بود.^۱

اما سیاست رحمانی و انسانی، سیاستی است که برای وصول به هدف پای‌بند مشروعیت و وسیله‌هاست و از چهارچوبه‌های احکام الهی و اصول انسانی قدم فراتر نمی‌نهد؛ عدالت را در حق دوست و دشمن به رسمیت می‌شمرد، امانت را رعایت می‌کند،

به عهد خود پای بند است و انسان و وجدان و کرامت انسانی را راج می نهد. چنین سیاستمدارانی هر چند اندکند و در مقایسه با دشمنان دارای سیاست شیطانی، ممکن است گرفتار مشکلاتی شوند، ولی نام آنها بر پیشانی تاریخ می درخشد و راه و رسمشان الگویی است برای همه انسانها.

نمونه بارزی از نوع اول سیاست، دار و دسته معاویه در شام است و نمونه بسیار روشن برای قسم دوم، سیاست امیر مؤمنان علی علیه السلام است. این سخنی است که دوست و دشمن - جز افراد متعصب - به آن اعتراف کرده اند.

ابن ابی الحدید با توجه به مبانی مذهبی خود سیاست امیر مؤمنان را در کشورداری در ابتدا با سیاست عمر مقایسه کرده و می گوید: بعضی از کسانی که مقام علی علیه السلام را نشناخته اند می پندارند عمر از او سیاستمدارتر بود، هر چند که آن حضرت از عمر عالم تر بود.

سپس به ردّ این نظریه پرداخته، می گوید: سیاست علی علیه السلام منطبق بر سیاست پیامبر اسلام بود و از استادش ابوجعفر نقیب نقل می کند که با صراحت می گفت: «هیچ تفاوتی میان سیره پیامبر با سیره علی علیه السلام نبود».

آن گاه به بیان مشروح سخنان جاحظ (دانشمند سنی معتزلی) درباره مقایسه سیاست علی علیه السلام و معاویه می پردازد که خلاصه اش چنین است:

بعضی که خود را عاقل و هوشیار می پندارند، می گویند: «معاویه دورانیدیش تر و سیاستمدار تر از علی علیه السلام بوده است در حالی که این سخن اشتباه (بزرگی) است». در ادامه سخن برای ابطال این توهم می افزاید علی علیه السلام در جنگهای خود به چیزی جز آنچه موافق قرآن و سنت بود عمل نمی کرد ولی معاویه هر حيله‌ای را به کار می برد، چه موافق قرآن باشد چه مخالف.

علی علیه السلام به سپاهیان خود دستور می داد که هرگز آغازگر جنگ نباشید، فراریان را تعقیب و نابود نکنید، مجروحان را نکشید (در حالی که معاویه هرگز چنین دستورهایی را

نمی داد).

ابن ابی الحدید بعد از نقل این سخن و تمجید در پی به سراغ سخنان کسانی می رود که در پاره‌ای از امور بر سیاست علی علیه السلام خرده گرفته‌اند از جمله:

۱- چرا علی علیه السلام به هنگام بیعت برای خلافت، معاویه را در شام تثبیت نکرد تا پس از استقرار حکومتش او را بدون جنگ و خونریزی عزل نماید؟

در پاسخ می‌گوید: علی علیه السلام می دانست این کار سبب تقویت معاویه و امتناع بیشتر او از بیعت می‌شود و پس از آن دیگر هیچ عذری برای عزل او پذیرفته نبود.

۲- چرا علی علیه السلام هنگامی که در میدان صفین بر شریعه فرات مسلط شد معاویه و لشکریانش را از آن منع نکرد تا از تشنگی به ستوه آیند، در حالی که معاویه پیش از آن، چنین کرده بود؟

در پاسخ می‌گوید: علی علیه السلام همچون معاویه نبود که شکنجه دشمنان را مخصوصاً از طریق عطش جایز بشمارد، زیرا خدا در مورد هیچ یک از مجرمان چنین حکمی را صادر نکرده است.

۳- چرا علی علیه السلام در قرارداد ترک مخاصمه با معاویه حاضر شد نام امیرمؤمنان (خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله) را از کنار نامش محو کنند، کاری که شبهه را در نفوس اهل شام تقویت کرد؟

در پاسخ می‌گوید: این کار علی علیه السلام دقیقاً همچون روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان صلح حدیبیه بود که وقتی سران شرک اصرار کردند پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان رسول الله را از عقدنامه صلح حذف کند، موافقت کرد (و چون کسی راضی به این کار نبود خود اقدام به این کار نمود) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جریان را به علی علیه السلام قبلاً خبر داده بود.

۴- چرا علی علیه السلام با اینکه از کثرت دشمنان خود با خبر بود، اقدامات امنیتی را در این مورد به اجرا در نیاورد؟ در پاسخ می‌گوید: علی علیه السلام در این کار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی

می‌کرد (و راضی نبود با گماردن محافظان در چپ و راست، خود را از مردم جدا سازد).^۱
 ابن ابی‌الحدید سخنانی فراتر از اینها دارد و در حدود ۵۰ صفحه از کتابش را در ذیل
 همین خطبه به بحث فوق، اختصاص داده که نقل همه آن در این مختصر نمی‌گنجد.
 جالب اینکه او در پایان همه این بحثها چنین می‌گوید: از آنچه گفتیم روشن می‌شود
 کسانی که بر سیاست علی علیه السلام خرده می‌گیرند در اشتباهند: «إِنَّهُ أَصْحَبُ النَّاسِ تَدْبِيرًا وَ
 أَحْسَنُهُمْ سِيَاسَةً وَ إِنَّمَا الْهَوَىٰ وَ الْعَصَبِيَّةُ لَا حِيلَةَ فِيهِمَا؛ او از همه مردم، تدبیرش
 صحیح‌تر و سیاستش بهتر بود؛ ولی تعصبات شدید (که مانع فهم این امور می‌شود) راه
 حلی ندارد».



اکنون که با پایان خطبه دویست (۲۰۰) جلد هفتم این کتاب پایان می‌یابد خدا را
 شکر و سپاس می‌گوییم که توفیق را تاکنون رفیق راه کرد و از ساحت قدسش مسئلت
 داریم که سایه لطفش را از ما بر نگیرد و همچنان توفیق او رفیق راه باشد، تا این شرح به
 پایان رسد.

بحمدالله این شرح از سوی گروههای مختلف مورد استقبال واقع شده و به عنوان
 بهترین کتاب سال ۱۳۸۲ شناخته شده و امیدواریم به لطف او به عنوان فصل نوینی در
 میان شروح نهج‌البلاغه جای شایسته خود را بگشاید.



در اینجا نمی‌توانیم تأسف خود را به جهت از دست دادن یکی از همکاران عزیز،
 فاضل ارجمند و متتبع؛ یعنی مرحوم مبرور حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ
 ابراهیم بهادری (قدس سره) را کتمان کنیم.

او مردی سخت‌کوش، منظم، مخلص، با تقوا و محقق بود و بیش از بیست کتاب از
 کتب بزرگان پیشین را تحقیق کرد و یادداشتهای گرانقیمتی بر آنها نگاشت؛ روحش قرین

۱. رجوع کنید به شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۲-۲۶۰.

رحمت ایزدی و پاداشش نزد خداوند غفور و رحیم افزون باد.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

پایان جلد هفتم شرح نهج البلاغه پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام

۸۴/۷/۱۰ مطابق ۲۷ شعبان ۱۴۲۶ ق